قال رسول اللہ صلعم طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم و مسلمۃ

الحمد للہ المتعال کہ درین زمان برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول و نایاب یعنی

جزو سوم حصہ ۲

صافی

شرح

اصول کافی

کتاب الحجۃ

مصنفہ علامہ سر آمد محدثین ملا خلیل رحمۃ اللہ الجلیل تصحیحہ زبدۃ الافاضل مولوی سید محمد حسین صاحب

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ طبع شد

والمذار خاء بلفظ تکرده است و ابوحمزه خیال خبر ظهور مهدی موعود کرده و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام
سال شصت و یک هجری است پس مقدم بر سال هفتاد است صد و چهل اوائل دولت منصور دوانیقی بوده
و بر استقلال نداشته و ائمه هدی علیهم السلام با شیعه خود در آنوقت نیز فراغتی داشته اند و آنوقت بوده که عبدالله بن
الحسین شروع در بیعت گرفتن برای پسرش محمد بن عبدالله کرده چنانچه مذکور شد در حدیث هفدهم باب هشتادم و وقتی
بوده که منصور در فکر بنای بغداد بوده چه اهل تاریخ گفته اند که منصور دوانیقی در سنه خمسه و اربعین و مائه
آغاز عمارت بغداد نموده بواسطه خروج محمد بن عبدالله بن الحسن و برادرش ابراهیم چندگاهی آن عمارت ناتمام مانده
و چون منصور از آن مهم فارغ شد بار دیگر بتعمیر آن پرداخت و در سنه تسع و اربعین و مائه باتمام رسید سال
صد و چهل بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام و قبل از وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است چه وفات
امام محمد باقر علیه السلام در سال صد و چهل و هشت بوده پس این حدیث قبل از سال صد و چهل صادر شده
مخفی نماند که امثال این حدیث از قبیل استعاره و تمثیل است که شائع است در قرآن و احادیث مراد آنست
که وقت ظهور دولت آل محمد صلی الله علیه و آله معلوم ما نیست اینقدر معلوم است که اگر قتل امام حسین علیه
السلام نمی بود در سال هفتادم هجری می شد و اگر فاش کردن شیعه اسرار ما را بکیفیتی که با ائمه ضلالت و پیروان
ایشان بسد نمی بود در سال صد و چهل می شد پس مراد بحدیث فحدثناکم فاذعتم الحدیث بیان توقیت نیست بلکه اسرار
دیگر است مثل بیان شرک ائمه ضلالت و شرک هر که بروش ایشان می رود یعنی روایت است از ابوحمزه
ثمالی بضم ثای سه نقطه منسوب به ثماله که پدر طائفه ایست و نام ابوحمزه ثابت است گفت شنیدم از امام
محمد باقر علیه السلام که می گفت ای ثابت بدرستی که الله تبارک و تعالی بتحقیق بفراغت ما و شیعه ما نزدیک تعیین
کرده بود ظهور دولت این ائمه هدی را در سال هفتاد هجری پس چون کشته شد امام حسین علیه السلام سخت شد غضب
الله تعالی بر شرکان اهل زمین پس تاخیر کرد برای اخذلان آن مشرکان تا سال صد و چهل هجری پس حکایت کردیم شما
را امر از خود پس فاش کردید حکایت ما را پس گشودید پرده سر ما را مراد آنست که آن زمان نیز به فراغت ما و شیعه ما
نزدیک به تعیین شد و چون افشای سر کردید آن زمان نیز تاخیر شد و نگردانید الله تعالی برای آن ظهور دولت
وقتی معین نزد ما و محو می کند الله تعالی از ذهن افضل خلائق آنچه را که خواهد از اعتقادات و اثبات می کند آنچه را
که خواهد و نزد الله تعالی است اصل کتاب و بیان این آیه از سوره رعد شد در حدیث سوم باب بست و چهارم
کتاب التوحید که باب البداست گفت ابوحمزه پس حکایت کردم آن حدیث را برای امام جعفر صادق علیه السلام
پس برای تصدیق آن گفت بتحقیق بود آن دوم صل کنت عند ابی عبد الله ع اذ دخل علیه مهزم
فقال له جعلت فداك اخبرنی عن هذا الامر الذی ننتظره متی هو فقال یا مهزم کذب الوقاتون وهلك
المستعجلون ونجا المسلمون شرح بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که داخل شد بر او مهزم بکسر میم و سکون
ها و فتح زای با نقطه پس گفت او را قربانت شوم خبر ده مرا از ظهور این امارت ائمه بدستی که انتظار می کشیم که

استدلال باختصاص علم غیب بالله تعالی می شود نه بظهور خطای اعتقاد دیگران **پنجم اصل** عن الحسن
بن علی بن یقطین عن اخیه الحسین عن ابیه علی بن یقطین قال قال لی ابو الحسن الشیعة تربّی
بالامانی منذ مائتی سنة **شرح** تربّی برای بی نقطه و نون مشدده و مجهول صیغه مضارع غائبه باب تفعیل است یعنی
روایت است از علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه
السلام که جماعت شیعه خوشحالی کرده خواهند شد بآرزوهای از سال دویست هجری مراد سالی است که مامون
حضرت امام رضا علیه السلام را طلبیده و ولی عهد خود کرده و شیعه آرزوها در خاطرها قرار دادند چنانچه گذشت در
حدیث بیست و پنجم باب هفتاد و نهم و می تواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مهدی موعود شیعه
را دویست سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعضی آرزوها شود خواهد بود و می تواند بود که متصل بظهور
دولت مهدی موعود شود والله اعلم و نزدیک باین مضمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم

اصل قال وقال یقطین لابنه علی بن یقطین ما بالنا قیل لنا فکان وقیل لکم فلم یکن قال فقال
له علی ان الذی قیل لنا ولکم کان من مخرج واحد غیر ان امرکم حضر فاعطیتم محضه فکان کما
قیل لکم وان امرنا لم یحضر فعللنا بالامانی فلو قیل لنا ان هذا الامر لا یکون الا الی مائتی سنة
او ثلاث مائة سنة لقست القلوب ولرجع عامة الناس من الاسلام ولکن قالوا ما اسرعه وما اقربه
تألفا لقلوب الناس وتقریبا للفرج **شرح** عللنا بعین بی نقطه مجهول باب تفعیل یا باب نصر یا باب
ضرب است التعلیل مشغول کردن کسی بطعام و مانند آن العل بفتح عین والعلل بفتح عین و فتح لام آشامیدن
کسی را شربتی بعد از شربتی یعنی حسین گفت و گفت یقطین بپسرش علی بن یقطین را چیست حال ما که گفته شد
ما را که دولت عباس در فلان سال بهم می رسد پس ظهور مهدی در آن سال نشد حسین گفت پس گفت او را
پدرش که آنچه گفته شد ما را و شما را بود از یک معدن که ائمه هدی باشند الا آنکه کار شما حاضر شده بود و داده شدید
صریح آن را پس شد چنانچه گفته شد شما را بدرستی که کار ما حاضر نشده بود پس مشغول کرده شدیم بآرزوها چه اگر
گفته می شد صریحا ما را بدرستی که این کار نمی شود مگر تا دویست سال یا سیصد سال هر آینه سخت می شد
دلها یعنی نرمی ایمان بربوبیت رب العالمین در دلها کم می شد هر آینه برمی گشتند عوام شیعه از
حقیقت اسلام و مخالف می شدند ولیکن ائمه گفتند که چه زود است که آن و چه نزدیک است
آن برای طلب الفت دلهای مردم با ائمه و برای نزدیک شمردن فرج مراد قدر مشترک
میان حصول ثواب آخرت بمردم و میان ظهور دولت حق است و می تواند بود که مراد ظهور
دولت حق باشد چنانچه گفتند شخصی را طال بقاؤک گفت کفی بالانتهاء قصرا مخفی نماند
که نظیر این تعلیل است تخویف باحتمال زود آمدن قیامت که در قرآن و احادیث نبوی
بسیار است مثل عسی ان یکون قریبا و مثل بین یدی الساعة **ششم اصل**

صافی شرح اصول کافی

بر پادشاہی کہ پیدا می شود بعد از رسول ہمہ را این گفت و از من چیزی پنہان نکرد و ہرگز دروغ نگفتم یک دروغ و ہر آئینہ بتحقیق خبر کردہ شدم باین مرتبہ و این روز یعنی نبی گفت کہ پادشاہے در فلان روز بتو خواہد رسید دوم **اصل** سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول ویل لطغاة العرب من امر قد اقترب قلت جعلت فداك کم مع القائم من العرب قال نفر یسیر قلت واللہ ان من یصف ھذا الامر منھم لکثیر قال لا بد للناس من ان یمحصوا ویمیزوا ویغربلوا ویستخرج فی الغربال خلق کثیر **شرح** الطغاة بضم طای نقطہ وتخفیف غین بانقطہ والف وتای تانیث جمع طاغی یعنی جمعی کہ از حد خود تجاوز کردند وبمعاصی وطلب دنیا وترک ائمہ ہدی علیہم السلام مشغول شدند مراد اولاد عباس و تابعان ایشانست ذکر العرب برای اشعار بآن است کہ کشندگان ایشان عجم اند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ مے گفت وای طاغیان عرب را از کاری کہ نزدیک شد مراد خروج ترک وکشتہ شدن جمعی بسیار از سرکشان عرب است بدست لشکر ہلاکو در بغداد ومی تواند بود کہ مراد ظہور دولت عباس باشد وشکست بنی امیہ از اہل خراسان شد وایشان از عجم اند ومے تواند بود کہ مراد ظہور مہدی موعود باشد چنانچہ راوی خیال کردہ کہ گفت قربانت شوم چند کس با مہدی موعود از عرب خواہند بود گفت عددی کم گفتم بخدا قسم کہ کسے بیان می کند امارت ائمہ ہدی را یعنی شیعہ است از جملہ عرب ہر آئینہ بسیار است گفت ناچار است مردم را ازین کہ خالص کردہ شوند وجدا کردہ شوند وغربال کردہ شوند وبیرون بردہ مے شوند از ایمان باین روش کہ نخالہ باقی ماندہ در غربال می شود بسیار را اشارہ بوقت غیبت مہدی است تا وقت ظہور او دست سوم **اصل** عن منصور قال قال لی ابو عبد اللہ علیہ السلام یا منصور ان ھذا الامر لا یاتیکم الا بعد ایاس ولا واللہ حتی تمیزوا ولا واللہ حتی تمحصوا ولا واللہ حتی یشقی من یشقی ویسعد من یسعد **شرح** یعنی روایت است از منصور گفت کہ گفت مرا امام جعفر صادق علیہ السلام ای منصور بدرستی کہ ظہور این امارت حق نمی آید شما را مگر بعد از نا امیدی ونہ بخدا قسم تا جدا کردہ شوید ونہ بخدا قسم تا خالص کردہ شوید ونہ بخدا قسم تا عاقبت بخیر شود ہر کہ لائق اینست کہ نا عاقبت بخیر شود وعاقبت بخیر شود آنکہ لائق آنست کہ عاقبت بخیر شود چہارم **اصل** سمعت ابا الحسن علیہ السلام یقول الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وھم لا یفتنون ثم قال لی ما الفتنة قلت جعلت فداك الذی عندنا الفتنة فی الدین فقال یفتنون کما یفتن الذھب ثم قال یخلصون کما یخلص الذھب **شرح** در الم احتمالات است از انجملہ الف اشارہ بفتنہ ابوبکر است کہ در سال وفات رسول مستقل شد ولام اشارہ بفتنہ معاویہ است کہ در سال سی ام وفات رسول مستقل شد ومیم اشارہ بولی عہدی کردن معاویہ یزید را است کہ در سال چہلم وفات رسول بودہ یعنی شنیدم از امام رضا علیہ السلام کہ میگفت الم آیا گمان کردند مردم کہ واگذاشتہ میشوند باین کہ گویند مومن شدیم وایشان

تقدم هذا الامر او تاخر یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بشناس امام خود را چه بدرستی که وقتی که شناختی
او را ضرر نمی رساند ترا خواه پیش افتد ظهور این امارت و خواه پس افتد **دوم اصل** عن الفضیل
بن یسار قال سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل یوم ندعو کل اناس بامامهم
فقال یا فضیل اعرف امامک فانک اذا عرفت امامک لم یضرک تقدم هذا الامر او تاخر و من عرف
امامه ثم مات قبل ان یقوم صاحب هذا الامر بمنزلة من کان قاعدا فی عسکره لا بمنزلة من قعد
تحت لوائه قال و قال بعض اصحابه بمنزلة من استشهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله
یعنی روایت است از فضیل بن یسار گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول خدای عز و جل
در سوره بنی اسرائیل یاد کن ای محمد روزی را که میخوانیم هر جماعتی را بسوی بهشت یا بسوی دوزخ با امام
ایشان یعنی مدار بهشتی و دوزخی بودن بر حقیت و بطلان ائمه خواهد بود پس گفت ای فضیل بشناس امام خود را
چه بدرستی که تو وقتی که شناختی امام خود را ضرر نمی رساند ترا خواه پیش افتد ظهور این امارت و خواه پس افتد
و هر که شناخت امام خود را بعد از ان مرد پیش از انکه بکار امامت ایستد صاحب این امارت حق شد
مانند کسی که نشسته باشد در لشکر او نه همین نیست الا مانند کسی است که نشسته باشد در زیر علم او
فضیل گفت و امام گفت بعض یاران امام حق مانند کسی است که شهید شد با حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم **سوم اصل** عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک متی الفرج
فقال یا ابا بصیر و انت ممن یرید الدنیا من عرف هذا الامر فقد فرج عنه لانتظاره یعنی روایت است
از ابو بصیر گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم کی است فرج آل محمد یعنی ظهور دولت حق
پس گفت ای ابو بصیر تو نیز از جمله جمعی هستی که اراده دنیا دارند که بیتابی میکنی هر که شناخت امام خود را پس غم
از دل او زدوده شده برای انتظار ظهور دولت حق اشاره است بانچه گذشت در حدیث دوم این باب
که مانند کسی است که در زیر علم او باشد اگر برین حالت بمیرد **چهارم اصل** سئل ابو بصیر
ابا عبد الله و انا اسمع فقال ترانی ادرک القائم فقال یا ابا بصیر الست تعرف امامک فقال ای
و الله و انت هو و تناول یده فقال و الله ما تبالی یا ابا بصیر ان لا تکون محتبیا بسیفک فی ظل
رواق القائم یعنی پرسید ابو بصیر امام جعفر صادق علیه السلام را و من شنیدم باین روش که گفت
آیا می بینی مرا که در یابم زمان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پس گفت ای ابو بصیر آیا می شناسی امام
خود را پس گفت آری و الله می شناسم و تو آن امامی و گرفت دست امام را پس گفت بخدا قسم که باکی
نخواهی ای ابو بصیر از این که نباشی حمائل کننده شمشیر خود در سایه ایوان قائم علیه السلام یعنی در ثواب
تفاوتی نیست میان تو و آن کس که در سایه ایوان او شمشیر حمائل کرده بخدمت ایستاده باشد
پنجم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من مات و لیس له امام فمیتته میتة جاهلیة و من

روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم قول خدای عزوجل در سورهٔ زمر در روز قیامت
می بینی آن جماعت را که دروغ بستند بر الله تعالی روهای ایشان سیاه است گفت مراد کسی
است که گفت بدرستیکه من امامم ونیست امام اشاره است بانکه روسیاهی مناسب جزای کسی
است که دانسته دعوی دروغ کرده باشد وظاهر شود راوی گفت گفتم هرچند که باشد از اولاد بیواسطهٔ
علی ابن ابیطالب گفت هرچند که باشد چنان **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من ادعی الامامة ولیس باهلها فهو کافر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام که گفت کسی که دعوی کند برای خود امامت را ونباشد از جملهٔ قابلان امامت پس او
منکر ربوبیت رب العالمین است **سوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك
یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله قال کل من زعم انه امام ولیس بامام قلت وان کان
فاطمیا علویا قال وان کان فاطمیا علویا **شرح** مضمون این موافق حدیث اول است **چهارم
اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة ولا یزکیهم
ولهم عذاب الیم من ادعی امامة من الله لیس له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما فی
الاسلام نصیبا یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع راوی گفت شنیدم از او که می گفت سه کس
اند که سخن با ایشان نمیگوید الله تعالی کنایة از عدم محبت است وپاکیزه نمیشمارد ایشان را وایشان را
است عذاب دردناک کسی که دعوی کرد برای خود امامت را از جانب الله تعالی وکسیکه انکار کرد امامی را
از الله وکسیکه دعوی کرد که آن دو قسم اول را حقیقة اسلام نصیبی هست **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله
یقول ان هذا الامر لا یدعیه غیر صاحبه الا تبر الله عمره یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
که میگفت بدرستی که این امارت حق دعوی نمیکند از غیر صاحبش مگر آنکه بخیر میکند الله تعالی عمر او را
یعنی وبال او میکند خدای تعالی در روز قیامت عمر او را ودر دنیا **ششم اصل** عن ابی عبد الله ع
قال من اشرك مع امام امامته من الله کان مشرکا بالله یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع
که گفت هر که شریک کند با امامی که امامت او از جانب الله تع باشد احتمال است از شریک کردن امام
عدالت با امام ناحق شد شریک کننده با الله تعالی در ربوبیت دیگری اشاره است بآیه سورهٔ بقره که انی
جاعل فی الارض خلیفه چه دلالت میکند بر آنکه چنانچه الله تعالی در ربوبیت شریک ندارد خلیفه او در زمین
شریک در امامت ندارد چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب هفتاد ویکم **هفتم اصل** قلت
لابی عبد الله عزوجل قال فی اعرف الآخر من الائمة ولا یضرك ان تعرف الاول قال فقال لعن الله
هذا فانی ابغضه ولا اعرفه وهل الاخر الا بالاول یعنی گفتم امام جعفر صادق ع را مردی گفت مرا
بشناس امام زمان خود را وضرر نمیرساند مرترا این که نشناسی امام سابق بر او را راوی گفت پس امام

پس خبر داده بتحقیق افترا کرده اند بر الله تعالی دروغ را زیرا که منافی است با شواهد ربوبیت در زمین و
آسمان و آیات محکمات کتب الهی مثل قرآن که هر یک دال است بر رسوائی پیروی ظن در احکام
الهی و عدم امر الله تعالی بآن و خدای تعالی نامیده انکار ایشان را بنابیت رسوا **دهم اصل**
عن عبد الله بن منصور قال سئلت عبد اصلحا عن قول الله عز و جل قل انما حرم ربی الفواحش
ما ظهر منها و ما بطن قال فقال ان القرآن له ظهر و بطن فجمیع ما حرم الله فی القرآن هو
الظاهر و الباطن من ذلک ائمۃ الجور و جمیع ما احل الله تعالی فی الکتاب هو الظاهر و
الباطن من ذلک ائمۃ الحق یعنی روایت است از عبد الله بن منصور گفت پرسیدم از امام موسی کاظم از
قول خدای عز و جل در سوره اعراف بگو ای محمد جز این نیست که حرام ساخته صاحب کل اختیار من رسوا‌ها
را آنچه را که ظاهر باشد از جمله رسوا‌ها و آنچه را که پنهان باشد. اوی گفت پس امام گفت بدرستی که قرآن
را ظاهری هست و باطنی هست پس جمیع آنچه حرام کرد الله تعالی در صریح قرآن آن ظاهر قرآن است
و باطن که فهمیده میشود از آن ائمۃ جور است باین معنی که در ضمن نهی از زنا و خمر و قمار و مانند آنها نهی از پیروی ائمۃ
جور هست چه باتباع احکام ایشان اجتناب از آنها فائده نمی رساند و جمیع آنچه حلال کرده در کتاب خود
آن ظاهر قرآنست و باطن که فهمیده میشود از آن ائمۃ حق است باین معنی که حلال بودن حلال‌ها با
پیروی احکام ائمۃ حق است در مسائلی که متعلق است باکتساب آنها و انواع تصرف در آنها و الا حرام
خواهد بود **یازدهم اصل** عن جابر قال سئلت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل
و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله قال هم و الله اولیاء فلان
و فلان اتخذوهم ائمۃ دون الامام الذی جعله الله للناس اماما فلذلک قال و لو یری
الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوۃ لله جمیعا و ان الله شدید العذاب اذ تبرء
الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب قال الذین اتبعوا
لو ان لنا کرۃ فنتبرء منهم کما تبرؤا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین
من النار ثم قال ابو جعفر هم و الله یا جابر ائمۃ الظلمۃ و اتباعهم **شرح** من در من دون الله
برای ظرفیت است دون بمعنی قدام است الانداد جمع ند بکسر و فتح نون و تشدید دال بی نقطه مخفف
ندید بفتح نون و کسر دال اول مثل کتف و اکتاف گریختگان که مانند شتران گسیخته مهار که هر کدام سے
براهی میروند مراد بفلان و فلان خصوص آن دو کس نیست بلکه مراد آن دو و مثل ایشان است
یعنی روایت است از جابر گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول خدای عز و جل در سوره
بقره و از جمله مردم جمعی اند که فرا میگیرند بغیر الله تعالی گریختگان از فرمان الله تعالی را دوست
میدارند ایشان را مانند دوست داشتن الله تعالی یعنی اطاعت حکم ایشان میکنند چنانچه اطاعت

اللہ تعالی پدید کردہ امام گفت ایشان بخدا قسم دوستان ابوبکر و عمر و عثمان اند فرا گرفتند ایشان را امان پیش
امامی کہ نگردانیدہ اللہ تعالی او را امامی برای مردم مراد علی علیہ السلام است پس بسبب این اراده
آن معنی است کہ بعد از آن در جہان دو آیہ بعد از آن گفتہ و اگر ببینند جمعی کہ بجا کردند پیروی امام را حق
کہ می بینند عذاب را این را کہ قوت یعنی ربوبیت از اللہ تعالی است ہمہ پس امام حق و امامی خلیفہ او نیست
و این اگر اللہ تعالی سخت عذاب است وقتی کہ تبرا کردند متبوعان از تابعان اشارہ بآنست کہ ہر کہ بدعتی
کند در دین بعد تابعان زیادہ می شود عذاب او پس ائمہ ضلالت لعنت بر تابعان خود خواہند کرد
و از منکران خود راضی نخواہند بود و دیدند تابعان و متبوعان عذاب را و پارہ پارہ شد در ایشان
باعثہای رابطہ باہم مثل منافع دنیا کہ برابطہ ائمہ ضلالت و تابعان ایشان باہم حاصل می بہشد
و گفتند تابعان کوشش برای بازگشتنی ہو بدنیا سے بود پس تبرا می کردیم از متبوعان چنانچہ تبرا کردند از ما
تا آیۃ جبر آخر علیہ است و ما بعد خدای آنست و می تواند بود کہ عبارۃ محذوف باشد بتقدیر کذلک یریہم
چنان بنماید بایشان اللہ تعالی عملہای ایشان را حسرتہا بر ایشان و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش جہنم بعد از آن گفت امام محمد باقر علیہ السلام ایشان یعنی متبوعان و تابعان
درین آیات بخدا قسم امامی جابر ائمہ تاریک جاہل اند و تابعان ایشانند دوازدہم اصل ہمت
ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول ثلاثۃ لا ینظر اللہ الیہم یوم القیمۃ ولا یزکیہم ولہم
عذاب الیم من ادعی امامۃ من اللہ لیست لہ ومن جحد اماما من اللہ ومن زعم ان
لہما فی الاسلام نصیبا شرح این گذشت در حدیث چہارم این باب

باب ہشتاد و پنجم اصل باب فیمن دان اللہ عز و جل بغیر امام من اللہ جل جلالہ

شرح این باب در بیان حال کسی است کہ عبادت کند خدای عز و جل را بی پیروی امامی کہ از جانب
خدای جل جلالہ است درین باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی الحسن فی قول اللہ عز و جل
ومن اضل ممن اتبع ہواہ بغیر ہدی من اللہ قال یعنی من اتخذ دینہ رایہ بغیر امام من ائمۃ
الہدی یعنی روایت است از امام رضا علیہ السلام در قول خدای عز و جل در سورۃ قصص کیست
گمراہ تر از کسی کہ پیروی کرد خواہش نفس خود را بی راستی از جانب خدای تعالی گفت یعنی کسی را کہ
فرا گرفت عبادت خود را ظن خود یعنی اجتہاد خود را از اجتہاد در عبادت شمرد بی پیروی امامی از
ائمہ ہدی یعنی بی آنکہ قائل باشد بآنکہ در ہر زمانی امامی مفترض الطاعت ہست کہ می گفت فتوای
او با اجتہاد نمی توان کرد و بی سوال او بیواسطہ یا بواسطہ عملی در مسائل غیر معلومہ صحیح نیست دوم
الحسین بن محمد عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر علیہ السلام یقول کل من دان اللہ بعبادۃ
یجہد فیہا نفسہ ولا امام لہ من اللہ فسعیہ غیر مقبول وہو ضال متحیر واللہ شانئ لاعمالہ

ومثله کمثل شاة ضلت عن راعیها وقطیعها فهجمت ذاهبة وجائیة یومها فلما جنها اللیل بصرت بقطیع مع غیر راعیها فحنت الیها واغترت بها فصاح الراعی الحق براعیك وقطیعك فانت تائهة متحیرة عن راعیك وقطیعك فهجمت ذعرة متحیرة تائهة لا راعی لها یرشدها الی مرعیها او یردها فبینا هی کذلك اذا اغتنم الذئب ضیعتها فاکلها وکذلك والله یا محمد من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله جل وعز ظاهرا عادلا اصبح ضالا تائها وان مات علی هذه الحال مات میتة کفر ونفاق واعلم یا محمد ان ائمة الجور واتباعهم لمعزولون عن دین الله قد ضلوا واضلوا فاعمالهم التی یعملونها کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلك هو الضلال البعید **شرح** مضمون این گذشت در باب هشتم سوم **اصل**

قلت لابی عبد الله ع انی اخالط الناس فیکثر عجبی من اقوام لا یتولونکم ویتولون فلانا وفلانا لهم امانة وصدق ووفاء واقوام یتولونکم لیس لهم تلك الامانة ولا الوفاء والصدق قال فاستوی ابو عبد الله ع جالسا فاقبل علی کالغضبان ثم قال لا دین لمن دان الله بولایة امام جائر لیس من الله ولا عتب علی من دان بولایة امام عادل من الله قلت لا دین لاولئك ولا عتب علی هؤلاء قال نعم لا دین لاولئك ولا عتب علی هؤلاء **شرح** العتب بفتح عین بی نقطه وسکون تا دو نقطه در بالا و با یک نقطه در زیر سرزنش یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستیکه من آمیزش میکنم مردم را پس بسیار میشود تعجب من از جمعی چند که امام خود نمیدانند شما را و امام خود میدانند ابو بکر و عمر را ایشان را امانت و راستی و وفا بعهد هست و جماعتی چند که امام خود میدانند شما را نیست ایشان را آن مرتبه امانت و وفا بعهد و راستی و بیان شد در حدیث پنجم باب اول کتاب الایمان والکفر راوی گفت پس راست نشست پس رو آورد بر من مانند غضبناک بعد از آن گفت نیست اطاعت کسی را که اطاعت کرد الله تعالی را بعینی امامی که از جانب الله تعالی گفتم که نیست اطاعت ایشان را و نیست سرزنش بر ایشان گفت آری نیست اطاعت ایشان را و نیست سرزنش بر اینان **اصل** ثم قال الا تسمع لقول الله عز وجل الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی ظلمات الذنوب الی نور التوبة والمغفرة لولایتهم کل امام عادل من الله وقال والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات انما عنی بهذا انهم کانوا علی نور الاسلام فلما ان تولوا کل امام جائر لیس من الله خرجوا بولایتهم ایاه من نور الاسلام الی ظلمات الکفر فاوجب الله لهم النار مع الکفار فاولئك اصحاب النار هم فیها خالدون **شرح** استدلال باین آیه مبنی بر آنست که الف لام در الذین آمنوا برای عهد خارجی است و اشاره است باین جماعت که مذکور اند در سابق که ضمن بکفر

بالطاغوت ویؤمن بالله پس شامل جمعی که در زمان وفات رسول یافته باشند وانکار ائمه ضلالت نکرده باشند
نیست واین موافق قول الله تعالی است در سورهٔ مائده یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام
ویخرجهم من الظلمات الی النور باذنه مراد بتوبه اینجا توبه پیش از دم مرگ است برای عمدا واعم از ان وقت
دم نزع است برای جهال چنانچه گذشت در شرح حدیث سوم باب شانزدهم کتاب العقل که توبه
از عالم در دم مرگ مقبول نیست واز جاهل مقبول است افتاکی برای اشعار بالست که پیروی یک
امام جائر یکجای انکار جمیع ائمه عدل است یعنی بعد اثبات برای استدلال گفت آیا گوش نمی اندازی
برای قول الله تعالی در سورهٔ بقره که الله تعالی کارساز آن جمعی است که بعنوان انکار ائمه ضلالت
بربوبیت رب العالمین شدند بیان این آنکه بیرون آورد ایشان را از تاریکیها بسوی روشنی میخواهد
بود بیرون آوردن از تاریکیهای گناهان غیر شرک را بسوی روشنی توبه و آمرزش برای ایشان
هر امام عادل از جانب الله تعالی را و گفت جمعی که کافر شدند بالله تعالی بسبب عدم کفر ایشان
بطاغوت کارسازان ایشان ائمه ضلالت اند بیرون می آورند ایشان را از روشنی بسوی تاریکیهای
جز این نیست که خواست باین کلام این را که ایشان بودند در زمان رسول بر روشنی اسلام و منافق نبودند
پس چون کارساز خود کردند هر امام از راه بیداد که نیست امامت او از جانب الله تعالی بیرون رفتند
بکارساز خود کردن ایشان آن امام جائر را از روشنی اسلام بسوی تاریکیهای کفر پس قرار داده است
ولازم ساخت الله تعالی بر ایشان آتش جهنم را با سایر کفار که گفت پس ایشان اهل آتش جهنم اند
ایشان در آن آتش دائمی اند **چهارم** صل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الله تبارک
وتعالی لاعذبن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام جائر لیس من الله وان کانت
الرعیة فی اعمالها برة تقیة ولاعفون عن کل رعیة فی الاسلام دانت بولایة کل امام عادل
من الله وان کانت الرعیة فی انفسها ظالمة مسیئة یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام گفت که گفت خدای تبارک وتعالی یعنی مفهوم میشود از آیات قرآن که هر آئینه عذاب می کنم
البته بر گناهان غیر شرک هر رعیتی را که داخل دین اسلام باشد عبادت کرده باشد بکارساز خود کردن
هر امام از راه بیداد که نیست امامت او از جانب الله تعالی هر چند که باشد آن رعیت در عبادات خود نیکوکار
پرهیزگار. و هر آئینه میگذرم از گناه هر رعیتی که در دین اسلام داخل باشد عبادت کرده باشد بکارساز
خود کردن هر امام عادل که امامت او از جانب الله تعالی است هر چند آن رعیت در اعمال تنهای خود بدکننده
بدکار باشد **پنجم** صل عن ابی عبدالله قال قلت له ان الله لا یستحیی ان یعذب امة دانت بامام لیس
من الله وان کانت فی اعمالها برة تقیة وان الله یستحیی ان یعذب امة دانت بامام من الله وان کانت
فی اعمالها مسیئة یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم به درستیکه خدای تم شرم

نمی کنند که عذاب کند امتی را که عبادت او کردند به پیروی امامی که نیست امامت او را از جانب الله تعالی
هر چند که ایشان در عملهای خود نیکوکاران پرهیزگاران باشند و بدرستی که خدای تعالی هر آئینه شرم
میکند که عذاب کند گروهی را که عبادت او کردند به پیروی امامی که امامت او از جانب الله تعالی باشد و
هر چند که ایشان در عملهای خود بد کنندگان بدکاران باشند فرق همانست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب

باب هشتاد و ششم اصل باب من مات ولیس له امام من ائمة الهدی
وهو من باب الاول

شرح این باب بیان حال کسی است که بمیرد و نیست او را امامی از امامان راستی یعنی منکر یکی از ایشان شد
خواه امام زمان او و خواه سابق بر آن و آن از باب سابق است یعنی کمال مناسبت است میان احادیثی
که درین باب است و باب سابق است و درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن الفضیل
بن یسار قال ابتدأنا ابو عبد الله ع یوما و قال قال رسول الله من مات ولیس له امام
فمیتته میتة جاهلیة فقلت قال ذلک رسول الله قال ای والله قد قال قلت فکل من مات
ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة قال نعم یعنی روایت است از فضیل بن یسار گفت شروع در سخن
با ما کرد امام جعفر صادق ع روزی گفت که گفت رسول خدا هر که مرد و نیست او را امامی پس نوع مردن او
نوع مردن جمعی است که پیش از ظهور رسول بر کفر و شرک مردند مراد آنست که یکی از اصول دین اعتقاد
بوجود امام مفترض الطاعة است خواه بعنوان تعیین و خواه بعنوان اجمال و تفصیل که می آید در باب هشتاد
و هشتم پس گفتم بعنوان تعجب آیا گفت آن را رسول خدا گفت آری قسم بخدا که بتحقیق گفت گفتم پس هر که مرد و نیست
او را امامی مردن او شرک است گفت آری **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
قول رسول الله من مات ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة قال فقلت میتة کفر قال میتة
ضلال قلت فمن مات الیوم ولیس له امام فمیتته میتة جاهلیة فقال نعم یعنی پرسیدم
امام جعفر صادق ع را از قول رسول الله که هر که مرد و نیست او را امامی مراد امامت است که از جانب
الله تعالی باشد پس مردن او مردن جاهلیت است راوی گفت پس گفتم مردن کفر صریح که توارث و
تناکح و امثال آنها برطرف می شود گفت مردن گمراهی است یعنی کفر غیر صریح است چه دعوای اسلام
میکنند و در حقیقت اسلام نیست پس همیشه در جهنم خواهد بود گفتم پس هر که مرد امروز از امت محمد و نیست او را
امامی مفترض الطاعة پس مردن او مردن جاهلیت است پس گفت آری **سوم اصل** قلت
لابی عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من مات بلا یعرف
امامه مات میتة جاهلیة قال نعم قلت جاهلیة جهلاء او جاهلیة لا یعرف امامه قال
جاهلیة کفر و نفاق و ضلال یعنی گفتم امام جعفر صادق ع را آیا گفت رسول الله که هر که مرد در حالیکه

نمی‌شناسد امام خود را مرد و مردن جاهلیت یعنی کفر و نفاق و انکار ربوبیت رب العالمین گفت آری گفتم
جاهلیتی که صریح باشد یا جاهلیتی که نمی‌شناسد امام خود را یعنی جاهلیتی غیر صریح گفت جاهلیت کفر و نفاق و
گمراهی یعنی جاهلیت غیر صریح مراد است چهارم اصل قال ابوعبدالله علیه السلام من دان الله
بغیر سماع عن صادق الزمه الله البتة الی العناء ومن ادعی سماعا من غیر الباب الذی
فتحه الله فهو مشرک وذلک الباب المأمون علی سر الله المکنون شرح مراد درین حدیث
بیان چهار طائفه است اول و دوم مشایخ صوفیه و مجتهدان از جمله مخالفان سوم و چهارم مریدان
و مقلدان از جمله مخالفان عن الصادق اشاره است بقول خدای تعالی در سوره توبه اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین والی بفتح همزه و الف ولام والف افعل التفضیل است بمعنی تلخ تر و مفعول
دوم الزمه است ماخوذ است از الال بفتح و کسر همزه و لام و الف و همزه منقلب از واو که درختیست
تلخ است اگرچه خوشنما است زیرا که همیشه سبز است و میوه ندارد و گر الی حرف جر باشد و تعدیه الزام باسمه
برای تضمین معنی تسلیم باشد نظیر آنچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث دوم باب اول فسیلک
الی العناء بفتح عین بی نقطه و نون و الف و همزه ممدوده است اسیر بودن و رنج بی فائده کشیدن و مراد
اینجا مناسب است اشاره است بآیات سوره بقره بیان میشود در حدیث نوزدهم باب سیزدهم علی حرف
جر است و میتواند بود که بکسر لام و تشدید یا اسم امیر المومنین باشد و حاصل هر دو یکی است و مراد
امیر المومنین و اولاد معصومین او است و اشاره است بقول رسول انا مدینة العلم و علی بابها المکنون
صفت سر است یا صفت المأمون است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که عبادت
کرد الله تعالی را بی شنیدن از امام راست گو که معصوم و وارث و محق باشد لازم او میکند خدای تعالی
البته در دنیا و آخرت اسیری شبهات و ضلال را و هر که دعوی کرد شنیدن را از غیر دری که گشود
الله تعالی پس او مشرک است و آن در امین است بر راز الله تعالی که در پرده است کسی غیر اوصیای
معصومین بر حقیقت آن مطلع نیست

باب هشتاد و هفتم اصل باب فیمن عرف الحق من اهل البیت و من انکر

شرح این باب است در بیان حقیقت کسی که از ذریه رسول است و شناخت امام حق را و کسی از
ایشان که نشناخت و درین باب چهار حدیث است اول اصل سمعت الرضا علیه السلام یقول
ان علی بن عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و امرأته و
بنیه من اهل الجنة ثم قال من عرف هذا الامر من ولد علی و فاطمة لم یکن کالناس یعنی
شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت که علی و زنش و فرزندانش از اهل بهشت اند بعد از آن گفت که هر که
شناخت این امامت حق را از اولاد علی و فاطمه نیست مانند مردم دیگر یعنی ثواب ایشان در تصدیق

امام حق بیشتر از ثواب دیگرانست **دوم اصل** قلت لابی الحسن علیہ السلام اخبرنی عمن عاند لہ
ولم یعرف حقہ من ولد فاطمۃ ھو وسائر الناس سواء فی العقاب فقال کان علی ابن الحسین
علیہ السلام یقول علیہم ضعفا العقاب یعنی گفتم امام موسی کاظم علیہ السلام را خبر دہ مرا از کسی
کہ عناد کرد ترا نشناخت حق ترا از جملہ اولاد فاطمہ علیہا السلام و سائر مردم برابر اند در عقاب پس گفت
امام زین العابدین علیہ السلام کہ میگفت بر اولاد فاطمہ دو برابر عقاب است **سوم اصل**
قال لی عبد الرحمن بن ابی عبد اللہ علیہ السلام المنکر لھذا الامر من بنی ہاشم وغیرہم
سواء فقال لی لا تقل المنکر ولکن قل الجاحد من بنی ہاشم وغیرہم قال ابو الحسن فتفکرت
فیہ فذکرت قول اللہ عز وجل فی اخوۃ یوسف فعرفہم وہم لہ منکرون **شرح** وغیرہم در
کلام سائل مجرور و معطوف بر بنی ہاشم است و در کلام امام مرفوع و معطوف بر الجاحد است بتقدیر
وغیرہم اذا شبہہم و حاصل جواب آنست کہ بنی ہاشم اگر انکار کنند محض عناد با حق است بر خلاف دیگران
چہ در دیگران نسبت بہ بنی ہاشم فی الجملہ جہلی میباشد ہر چند اطلاق جاحد نیز بر ایشان حقیقۃ باشد چنانچہ
می آید در حدیث چہارم این باب پس گناہ بنی ہاشم بیشتر است یعنی روایت است از عبد الرحمن کہ گفت
او ابو الحسن است گفت گفتم امام جعفر صادق ع را کہ منکر این امارت حق از اولاد ہاشم و غیر ایشان برابر
اند در عذاب آخرت پس گفت مرا مگو منکر ولیکن بگو جاحد از اولاد ہاشم و مانند جاحد ایشان از غیر ایشان
گفت عبد الرحمن پس فکر کردم در اینکہ چہ تفاوت است میان منکر و جاحد پس بیاد خود آوردم قول
خدای عز وجل را در برادران یوسف کہ پس شناخت یوسف ایشان را و ایشان منکر بودند مرا او را پس
کردانستم کہ گاہی منکر در نادانی مستعمل میشود مثل این آیہ و نادانی فی الجملہ معذور میباشد چنانچہ بیان شد در حدیث
بیستم باب شانزدہم کتاب العقل و جاحد مخصوص کسی است کہ دانستہ رد حق کند و معذور نباشد
مثل جحدوا بہا واستیقنتہا انفسہم **چہارم اصل** سئلت الرضا علیہ السلام قلت لہ الجاحد
منکم ومن غیرکم سواء فقال الجاحد منا لہ ذنبان والمحسن لہ حسنتان یعنی پرسیدم امام رضا
علیہ السلام را گفتم آیا منکر دانستہ از شما اولاد رسول و از غیر شما برابر اند پس گفت منکر دانستہ از جملہ ما
او را دو گناہ است و نیکوکار از جملہ ما او را دو ثواب است

باب ہشتاد و ہشتم اصل باب ما یجب علی الناس عند مضی الامام

شرح این باب بیان چیزیست کہ واجب است بر مردم نزد رفتن امامی از دنیا درین باب سہ حدیث است
اول اصل قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام اذا حدث علی الامام حدث کیف یصنع الناس
قال این قول اللہ عز وجل فلولا نفر من کل فرقۃ منہم طائفۃ لیتفقہوا فی الدین ولینذروا قومہم اذا
رجعوا الیہم لعلہم یحذرون قال ہم فی عذر ما داموا فی الطلب وہؤلاء الذین ینتظرونہم فی عذر

حتی یرجعوا الیهم یعنی گفتم امام جعفر صادق را وقتیکه حادث شود بر امام حادثه مرگ چون می کنند
مردم گفت کجاست یعنی بغایت نزدیک است قول خدای عزوجل در سوره توبه پس چرا نرفتند از اهل
سرزمین که نابوده باشند از مؤمنان بربوبیت رب العالمین تا دانش بهم رسانند در اطاعت رب العالمین
بمعرفت امام زمان و سوال از مسائل و تا اعلام کنند و ترسانند جماعت خود را از عذاب تغافل کنندگان
از شناخت علامت ربوبیت و خود زیان وقتیکه برگردند بسوی ایشان توضیح این می شود در
حدیث سوم این باب امام علیه السلام گفت آن طائفه معذورند چند اگر بطلب اند و اینقدر
که انتظار می کشند آن طائفه را معذور اند تا برگردند بسوے ایشان با بیان ایشان دوم
اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول العامة ان رسول الله قال من مات ولیس له
امام مات میتة جاهلیة فقال الحق والله قلت فان اماما هلك ورجل بخراسان
لا یعلم من وصیه لم یسعه ذلك قال لا یسعه ان الامام اذا هلك وقعت حجة وصیه على من
هو معه في البلد وحق النفر على من لیس بحضرته اذا بلغهم ان الله عز وجل یقول فلولا نفر
من كل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا في الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از روایت اکثر مردم که رسول گفت که هر که مرد و نیست او را امامی
مرده مردن شرک آیا این روایت حق است یا نه گفت حق است بخدا قسم گفتم پس بتحقیق امامی مرد و مردی
در خراسان است و نشنیده از کیست وصی او و میسر نشده او را آن دانستن نزد او نیست که و انشنیده
آیا این وانرسیدن و جایز است یا نه گفت جایز نیست او را وانرسیدن به نیست که امام وقتی که مرد
افتاد بر آن رعایت وصی او برکسی که با اوست در آن شهر یعنی نزد او کار پیشود بیان حق بر ایشان و
افتاد حق حرکت بقصد طلب برکسی که نیست نزد او وقتی که رسید خبر فوت امام سابق با ایشان بتحقیق
خدای عزوجل میگوید در سوره توبه پس چرا نرفتند تا آخر چنانچه مذکور شد در حدیث اول این باب اصل
قلت فنفر قوم فهلك بعضهم قبل ان یصل فیعلم قال ان الله عز وجل یقول ومن یخرج من
بیته مهاجرا الى الله ورسوله ثم یدركه الموت فقد وقع اجره على الله یعنی گفتم پس حرکت کردند
جمعی پس مردند بعض ایشان پیش از آنکه رسد بمطلب پس دانند امام زمان خود را چه حال دارد امام گفت
بدرستیکه خدای عزوجل میگوید در سوره نساء و هر که بیرون آید از جانب خانه مسافر برای اطاعت الله
و رسولش بعد از آن در یابد او را مرگ پس بتحقیق لازم شد مزد او بر الله تعالى یعنی او مانند کسی است
که دانسته باشد امام زمان خود را اصل قلت فبلغ البلد بعضهم فوجدك مغلقا علیك بابك
ومرخى علیك سترك لا تدعوهم الى نفسك ولا یكون من یدلهم علیك فبم یعرفون ذلك قال بكتاب
الله المنزل یعنی گفتم پس رسید بشهری که امام در آنجا فوت شده بعض آن جمعیت پس یافت ترا بسته

برحالی که بسته شده بر تو در تو وانداخته شده بر تو پرده لیخوانی مردم را بسوی خود ونیست کسی که
دلالت کند ایشانرا برامامت تو پس بچه میشناسد مردم آن امام را گفت بکتاب الله تعالی که فرود
آمده است بر رسول او واشاره است بآیات محکمات قرآن که درآنها نهی از اختلاف و پیروی ظن است
چه باندک تتبعی معلوم میشود که هرکه در اول کار احتمال امامت در او هست واما واقعی نیست الغیبرقی
ظن در فتوی میکند پس منحصر میشود در آخر کار احتمال در امامت در یک که امام است از جانب الله تعالی
اصل قلت فیقول الله عز وجل کیف قال اراك قد تکلمت فی هذا قبل الیوم قلت اجل قال
شرح فیقول بتقدیر انیقول کیف الامام است وجمله مقول یقول است ضمیر قال در اول راجع
الی عبد الله ودر دوم راجع بالله عز وجل است یعنی گفتم آیا پس میگوید خدای عز وجل که چو نیست امام امام گفت
گمان دارم ترا که تحقیق سخن گفته باشی در میان آیات محکمات پیش از امروز گفتم آری گفته آنرا خدای تعالی در
محکمات قرآن اصل تذکر ما انزل الله فی علی وما قاله رسول الله فی الحسن والحسین علیهم السلام
وما خص الله به علیا علیه السلام وما قال فیه رسول الله من وصیته الیه ونصبه ایاه وما یصیبهم
واقرار الحسن والحسین بذلك ووصیته الی الحسن وتسلیم الحسین له بقول الله النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله شرح منصوب و
معطوف بر ما انزل است مشار الیه بذلك مجموع من وصیته الیه ونصبه ایاه وما یصیبهم است و وصیته
منصوب ومعطوف بر ما انزل است وهمچنین وتسلیم اضافه در تسلیم الحسین اضافه مصدر بمفعول است
ضمیر له راجع بامر امامت است بقول بحرف جر ومصدر است وظرف متعلق به تسلیم است یعنی
پس بیاد آر زیادتی بصیرت من امام مذکور ساخت آنچه را که فرو فرستاد الله تعالی در حق علی اشارت است
بآیه سوره مائده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک وبیان شد در حدیث ششم باب شصت وچهارم
وآنچه را که گفت علی را رسول در حق حسن وحسین که ایشان وصی تو اند وآنچه را که سرفراز وممتاز کرد خدای تعالی
بآن علی را در آیات قرآن چنانچه بعض آنها مذکور شد در باب صد وهفتم وآنچه را که گفت در حق علی که
وصیت رسول بسوی علی باشد وتعیین رسول علی را باشد وچیزی باشد که برمی خورد علی وحسن وحسین
را مثل غصب عمر ام کلثوم را وذکر کرد الله تعالی اقرار حسن وحسین را بآنچه مذکور شد بیان جمیع اینها شد
در حدیث چهارم باب شصت ویکم وذکر کرد خالص کردن الله تعالی حسین علیه السلام را برای
امامت یعنی امامت از او لاد او منتقل بدیگران نمی شود تا قیامت بقول خدای تعالی در سوره
احزاب چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب شصت وچهارم اصل قلت فان الناس تکلموا فی
ابی جعفر ویقولون کیف تخطت من ولد ابیه من له مثل قرابته ومن هو اسن منه وقصرت عمن
هو اصغر منه فقال یعرف صاحب هذا الامر بثلاث خصال لا تکون فی غیره هو اولی الناس بالذی

قبله وهو وصیه وعنده سلاح رسول الله ووصیته وذلک عندی ولا انازع فیه قلت ذلک
مستور مخافة السلطان قال لا یکون فی ستر الا وله حجة ظاهرة یعنی گفتم پس بدرستی که مردم گفتگو کردند
در امام محمد باقرؑ و میگویند چون تجاوز کرده است از جمله پسران پدرش کسی را که او راست مثل خویشی او با
پدرش و بزرگ سالی تر از و است و کوتاه کرده است از کسی که او کوچک سال تر از او ست پس
امام گفت شناخته میشود صاحب این امر حق به سه صفت که نیست شد هیچ امام در غیر او اول آنکه
او نزدیک تر مردم است باعتبار علم باحکام باکسی که پیش از او بوده و اشاره است بمعیار محکمات قرآن
که مذکور شد دوم آنکه او وصی آنکس است که پیش از او بوده سوم آنکه نزد او ست سلاح رسول الله
و وصیت او نهاده و مذکور شد در حدیث چهارم باب شصت و یکم و مجموع آن سه خصلت نزد منست
و نزاع کرده نمی شود در آن یعنی انیست که این گفتگو اگر بعد از علم بامامت امام محمد باقرؑ است و برای
طلب سر آنست پس جواب آنست که سر قضا و قدر الهی و مصلحت جنبی او معلوم غیر خودش نیست و اگر
بعنوان انکار است پس جواب آنست که هر یک از این سه معیار مصدق امامت او ست نه دیگران
گفتم بدرستی که سلاح و وصیت امام پوشیده شده است از ترس پادشاه ظالم گفت نمی باشد
در پرده نگر در حالی که آن راست برای ظاهر اشاره است بآنکه خصلت اول کافی است و با وجود این خصلت
دوم نیز ظاهر میشود چنانچه گفته **اصل** ان ابی استودعنی ما هناک فلما حضرته الوفاة قال ادع لی شهودا
فدعوت اربعة من قریش فیهم نافع مولی عبد الله بن عمر قال اکتب هذا ما اوصی به یعقوب
بنیه یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون واوصی محمد بن علی الی جعفر بن
محمد وامره ان یکفنه فی برده الذی کان یصلی فیه الجمعة وان یعممه بعمامته وان یربع قبره ویرفعه
اربعة اصابع ثم یخلی عنه فقال اطووه ثم قال للشهود انصرفوا رحمکم الله فقلت له بعد ما انصرفوا
ما کان فی هذا یا ابت ان تشهد علیه فقال انی کرهت ان تغلب وان یقال انه لم یوص فاردت
ان یکون لک الحجة **شرح** آن گذشت در حدیث هشتم باب شصت و نهم **اصل** نحو الذی اذا
قدم الرجل البلد قال من وصی فلان قیل فلان قلت فان اشرک فی الوصیة قال تسئلونه فانه
سیبین لکم یعنی پس آن وصیت ظاهر الحال است که باعث آنست که وقتی که آید مردی آن شهر که امام
در آن فوت شده گوید که کیست وصی فلان امام که فوت شده گفته میشود فلان کس گفتم پس اگر سابق شریک کند
در وصیت چند کس اشاره بحسب آنچه مذکور شد در حدیث سیزدهم باب هفتادم که حضرت امام جعفر صادقؑ
پنج کس را در وصیت شریک کرده و ظاهر گفت میپرسید مسائل شریک را که احتمال امامت او میدهید
پس امام حق البته معلوم میشود بمعیار محکمات قرآن که مذکور شد **سوم اصل** قلت
لابی عبد الله علیه السلام اصلحک الله بلغنا شکوک واشفقنا فلو علمتنا من الامام

ان علیا کان عالما والعلم یتوارث فلا یهلک عالم الا بقی من بعده من یعلم مثل علمه او ما شاء الله
قلت فیسع الناس اذا مات العالم ان لا یعرفوا الذی بعده فقال اما اهل هذه البلدة فلا
یعنی المدینة واما غیرها من البلدان فبقدر مسیرهم ان الله یقول وما کان المؤمنون
لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا
الیهم لعلهم یحذرون قال قلت ارایت من مات فی ذلک فقال هو بمنزلة من خرج من بیته مهاجرا
الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله قال قلت فاذا قدموا فبای شیء یعرفون
صاحبهم قال یعطی السکینة والوقار والهیبة **شرح** فا در فلولا برای تفریع است بر آنچه مفهوم میشود از
سابق بر آن اگر تکلیف ما لا یطاق نمی شد کل واحد از افراد مکلفان دانسته باشند که خالق عالم رب العالمین
است مکلف بسفر از وطنهای خود می شدند برای تفقه در دین ضمیر مستتر در یعطی راجع بصاحب است
السکینة بفتح سین بی نقطه وکسر کاف حالتی که تسلی مردم شود الوقار بفتح واو والف وقاف و
راء بی نقطه ضد سبکی ومراد اینجا ترک پیروی ظن است الهیبة بفتح ها وسکون یای دو نقطه در پائین
وهمزه جامع جمیع شروط چیزی بودن یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را نگاه دارد ترا الله تعالی رسید
بما کیفیت مرض تو وترسیدیم از فوت تو پس کاش اعلام کنی ما را یا تعلیم کنی ما را شک از راه دست که
کیست امام بعد از تو پس گفت برای بیان معیار محکمات قرآن که مذکور شد در حدیث سابق بدرستیکه علی
بود عالم جمیع احکام الهی وعلم جمیع احکام بمیراث برده میشود تا آخر الزمان پس نمی میرد دانای بجمیع احکام مگر آن که
باقی مانده باشد بعد از او کسی که میداند جمیع علم او را یا آنچه را که نیز خواسته باشد الله تعالی واو برای تقسیم
باعتبار ازمنه امامت است واشاره است بآنکه در حدوث امامت جمیع علم سابق را دارد وبعد از آن
زیاده میشود وشبهای قدر ومانند آن بتفصیلی که مذکور شد در باب چهل وسوم گفتم آیا پس گنجایش
دارد مردم را وقتی که مرد آن عالم این که نشناسد عالمی را که بعد از اوست پس گفت اما اهل این شهر پس
نه راوی گفت میخواست امام بآن اشاره مدینه را چون خودش آنجا بود مراد مدینه وحوالی مدینه است
چنانچه در سوره توبه پیش از آیه می آید که گفته یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ما کان
لاهل المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله واما غیر مدینه که شهرهای دیگر باشد
پس معذور اند بقدر حرکت ایشان بیان این آنکه الله تعالی میگوید در سوره توبه وضمیر نبود مومنان
بربوبیت رب العالمین را که حرکت کنند جمیعا از اوطان خود برای تفقه در دین بشناخت علامت
ربوبیت رب العالمین را که امام زمان ایشان خواه رسول باشد وخواه وصی رسول وسوال او
از مسائل دین باینمعنی که اگر میسر میبود تکلیف کل واحد میکردیم پس چرا حرکت نکردند از هر اهل سرزمینی
که جدا باشند از جمله مومنان بربوبیت جمعی تا دانا شوند در کیفیت اطاعت الهی وتا اعلام کنند واز

مخالفت ترسانند قبیلۂ خود مادامی کہ برگردند بسوی ایشان تا شاید کہ جمیع ایشان حذر کنند از خود رائی و عذاب الہی کہ مہیا شدہ برای تغافل کنندگان از طلب شناخت علامت ربوبیت و خود رایان در مسائل دین راوی گفت گفتم خبر دہ مرا کسی کہ مرد در ان حرکت چیست حالش پس گفت او در مرتبہ کسیست کہ بیرون رفت از خانۂ خود سفر کنند بجانب اطاعت اللہ و رسولش بعد از آن دریافت اورا مرگ لازم شد مزد او بر اللہ تعالیٰ اقتباس از آیۂ سورۂ نساء است و حال جمعی کہ در غیبت امام باشند بانتظار و سکوت در شکایات مردند ازین معلوم می شود راوی گفت گفتم پس چون کہ آمدند بشہر امام پس بچہ چیز شناسند امام خود را گفت دادہ مے شود امام باعث تسلی و علم بجمیع احکام و استعداد تمام امامت مراد آنست کہ سوال او از مسائل زود معلوم می شود دلالت او

باب ہشتاد و دوم اصل باب فی ان الامام متی یعلم ان الامر قد صار الیہ

ترجمہ این بابیست در بیان آنکہ امام کی میداند کہ امارت حق منتقل شدہ بسوی او یا وقت مردن امام سابق یا وقت رسیدن خبر فوت در ین باب شش حدیث است اول اصل قلت لابی الحسن علیہ السلام ۔ انی قد عرضت نفسی علی ابیک ثم الیک ثم حلفت لہ وحق رسول اللہ وحق فلان وفلان حتی انتہیت الیہ بانہ لا یخرج منی ما تخبرنی بہ الی احد من الناس وسألتہ عن ابیہ احی ہو ام میت فقال قد واللہ مات فقلت جعلت فداک ان شیعتک یروون فیہ سنۃ اربعۃ انبیاء قال قد واللہ الذی لا الہ الا ہو ہلک قلت ہلاک غیبۃ او ہلاک موت قال ہلاک موت قلت لعلک منی فی تقیۃ فقال سبحان اللہ قلت فاوصی الیک قال نعم قلت فاشرک معک فیہا احداً قال لا قلت فعلیک من اخوتک امام قال لا قلت فانت الامام قال نعم شرح یعنی متعلق بخلافت است و تمیز برای شناخت مناسبت است اگر چہ باین باب بہ اعتبار آنکہ این سوال پیش از تواتر خبر فوت امام موسیٰ بود و شاید کہ بعد از آن بسبب تقادم باشد چنانکہ می آید در حدیث سوم این باب یعنی گفتم امام رضا علیہ السلام را عرض کنم تحقیق شناختن خاص بودن مرا نسبت بہ پدرت بعد از آن نسبت بتو بعد از آن قسم خوردم برای امام رضا کہ بحق رسول اللہ و بحق فلان و فلان مراد آنست کہ شمردم ائمہ را تا رسیدم بامام رضا علیہ السلام باین قسم خوردم کہ بیرون نمیرود از من آنچہ خبر کنی مرا بآن بسوی کسی از مردم و سوال کردم امام رضا را از پدرش کہ آیا زندہ است او یا مردہ پس گفت بتحقیق بخدا قسم کہ مرد پس گفتم قربانت شوم بدرستیکہ شیعۂ تو روایت میکنند کہ در امام موسیٰ کاظم طریقت چہار نبی است یعنی مانند یوسف پنہان میشود و مانند یونس ۔۔۔۔۔ کہ نیست حتی مبادا کہ مرا او گرفت گفتم فوت غائب شدنیست یا فوت مردن گفت فوت مردن گفتم شاید کہ تو از من در ترس باشی کہ مبادا حال اظہار کنم و راست نگوئی پس از روی تعجب گفت سبحان اللہ گفتم آیا وصیت کرد بسوی تو در امور خود کہ چون کنی

بعد از او گفت آری گفتم پس آیا شریک کرد با تو در ان وصیت اموال کسی را گفت نہ گفتم پس آیا بر تو
از جملہ برادران تو امامی ہست گفت نہ گفتم پس بنابران توئی امام گفت آری **دوم اصل**
قلت للرضا علیہ السلام ان رجلا عنی اخاک ابراھیم فذکر لہ ان اباک فی الحیوۃ وانک تعلم من ذلک
ما لا یعلم فقال سبحان اللہ یموت رسول اللہ ولا یموت موسی بن جعفر قد واللہ مضی کما مضی رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ولکن اللہ لم یزل منذ قبض نبیہ ھلم جرا یمن علی ھذا الدین علی
اولاد الاعاجم ویصرفہ عن قرابۃ نبیہ ھلم جرا فیعطی ھؤلاء ویمنع ھؤلاء لقد قضیت عنہ فی
ھلال ذی الحجۃ الف دینار بعد ان اشفی علی طلاق نساءہ وعتق ممالیکہ ولکن قد سمعت مالقی
یوسف من اخوتہ **شرح** رجلا عبارت از عباس برادر امام رضا است کہ احوال او مذکور شد درحدیث
نوزدہم باب ہفتاد دوم وتواند بود کہ عبارت از دیگر باشد مخاطب در اباک ودر انک امام رضا است
ضمیر لا یعلم راجع با براہیم است لم اسم فعل است جر امفعول است یعنی بیا نظر کن کشیدن را تا آخر ضمیر عنہ راجع
برجل است یا راجع با براہیم یعنی گفتم امام رضا علیہ السلام را بدرستیکہ مردی بازی دادہ برادر تو ابراہیم
را پس گفتہ او را کہ بدرستیکہ پدر تو در حیات است و بدرستیکہ تو میدانی از ین کہ او در حیات است چیزیرا
کہ ابراہیم نمیداند یعنی تو میدانی کہ پدر تو در کجاست و نمیگوئی پس امام رضا از روی تعجب گفت سبحان اللہ
میمیرد رسول خدا ونمی میرد موسی بن جعفر یعنی مردی کہ حاضر بودند در حجرۂ رسول خدا وقت وفات
او باور کردند خبر فوت او را واین برادران رد میکنند خبر فوت موسی را بتحقیق بخدا قسم کہ رفت موسیؑ
چنانچہ رفت رسول اللہ خرم وقسم دلالت بران میکند کہ امام رضا علیہ السلام علم بہم رسانیدہ بفوت امام
موسیؑ پیش از آمدن سعید خادم چنانچہ مذکور میشود در حدیث سوم این باب چہ بمحض خبر یک کس قسم نتوان خورد
باین اعتبار این حدیث درین باب نقل شدہ ولیکن اللہ تعالی ہمیشہ از زمانی کہ گرفتہ نبی خود را از دنیا تا آخر
منت میگذارد باین توفیق میداد باین دین اسلام بر فرزندان عجمان کہ دورتر مردم اند از قبول دین
کہ عرب بان مبعوث باشد ومیگردانید از خویشان نبی خود تا آخر اشارہ است بمدح سعید قزوینی ودوم
برادر واشارہ است بایمان سلمان وامثال او وبی ادبی عباس وعقیل وامثال ایشان پس میداد
این جماعت عجم زادگان واو نمیداد ایشان را ہر آئینہ بتحقیق ادا کردم از ان مرد یا از ابراہیم در اول
ماہ ذی الحجہ ہزار دینار طلا قرض بعد ازان کہ مشرف شدہ بود بر طلاق زنان خود و آزاد کردن مملوکان خود از ترس
قرض خواہان کہ مبادا اگر او گریزد زنان ومملوکان در آزار افتند از قرض خواہان ولیکن بتحقیق شنیدی آنچہ را
کہ دید یوسفؑ از برادران خود یعنی من با ایشان نیکی میکنم وایشان در برابر تکذیب من میکنند در اعلام فوت
پدر **سوم اصل** عن الوشا قال قلت لابی الحسن علیہ السلام انھم رووا عنک فی موت ابی الحسن
ان رجلا قال لک علمت ذلک بقول سعید فقال جاء سعید بعد ما علمت بہ قبل مجیئہ قال وسمعتہ

یقول طلقت ام فروة بنت اسحٰق فی رجب بعد موت ابی الحسن علیه السلام بیوم قلت طلقتها وقد علمت
بموت ابی الحسن علیه السلام قال نعم قلت قبل ان یقدم علیک سعید قال نعم **شرح** سعید ابن
حاتم قزوینی مذکور شد در حدیث پانزدهم باب هفتاد و یکم طلقت بفتح طاء بی نقطه و فتح لام مشدده و سکون
میم بی نقطه است التطلیق کسی را خبردار چیزی کردن بر وجه تمام باین عنوان که خصوصیات آنرا ذکر کند اسحٰق
پسر امام جعفر صادق است وفات امام موسی کاظم در ششم رجب سال صد و هشتاد و سه بوده یعنی روایت است از
وشا که اول از واقفیه بوده است گفت گفتم امام رضا را که واقفیه نقل کردند از تو در فوت امام موسی کاظم که
مردی از واقفیه گفت ترا که دانستی آن فوت را بسخن سعید که از بغداد یا از در خانهٔ والی مدینه خبر آورد اشاره
بانست که واقفیه بعنوان اعتراض می گویند که در زمانی که واسطه است میانهٔ فوت امام موسی و علم تو لازم می آید
که زمانه خالی از امام باشد چه امامی که علم بامامت خود نداشته باشد نا امامست یا مراد آنست که واقفیه می گویند
که بمحض خبر سعید دعوی علم خوب نیست پس امام گفت آری. سعید آمد بعد از آنکه دانسته بودم آنرا پیش از آمدن
سعید راوی گفت شنیدم از امام رضا که می گفت بر وجه تمام خبردار کردم ام فروه دختر اسحٰق را بفوت امام موسی
در ماه رجب بعد از فوت موسیٰ بیکروز گفتم خبردار کردی ام فروه را در حالی که بتحقیق دانستی بیقین فوت امام
موسیٰ را گفت آری شک نداشتم اصلا و مثل سخن خود گفتم پیش از آنکه وارد شود بر تو سعید علم داشتی گفت آری

حدیث چهارم اصل قلت للرضا اخبرنی عن الامام متی یعلم انه امام حین یبلغه ان صاحبه قد مضی
او حین یمضی مثل ابی الحسن قبض ببغداد وانت ههنا قال یعلم ذلک حین یمضی صاحبه قلت بای
شیء قال یلهمه الله **شرح** شیء جر مرفوع و خبر مبتدأ محذوف است بتقدیر موضع سوال شیء یعنی گفتم امام
رضا علیه السلام را خبر ده مرا از امامی که میداند که او امام است آیا وقتیکه می رسد خبر آنکه پدر او بتحقیق رفت یعنی
که موضع سوال مانند امام موسیٰ است که گرفته شد از دنیا در بغداد و تو اینجائی گفت می یابد آنرا وقتیکه
میرود پدرش گفتم بچه چیز مییابد گفت در دل او می اندازد آنرا الله تعالی اشاره است باستنباط از قرآن و
از احوالی که حادث شود در آن وقت چنانکه می آید در حدیث بعد ازین **حدیث پنجم اصل** سمعت ابا الحسن
علی بن محمد فی الیوم الذی توفی فیه ابو جعفر فقال انا لله وانا الیه راجعون مضی ابو جعفر فقیل
له وکیف عرفت قال لانه تداخلنی ذلة لله لم اکن اعرفها **شرح** یعنی دیدم در مدینه امام علی النقی را در روزی
که فوت شده بود در آن امام محمد تقی در بغداد پس گفت انا لله وانا الیه راجعون رفت امام محمد تقی از دنیا پس
گفته شد امام علی نقی را چون بشناختی رفتن او را گفت بواسطهٔ آنکه بغایت داخل شد مرا فروتنی برای
تذلل و خضوع و خشوع بدرگاه الٰهی بمرتبه و زمانی که نشناخته ام آن مرتبه را در خود هرگز اشاره است بآنکه کسی که
عالم بجمیع قرآن و قواعد که در متشابهات قرآن هست باشد استنباط علم بخصوص واقعه ازین حالت میتواند کرد

حدیث ششم اصل عن مسافر قال امر ابو ابراهیم حین اخرج به ابا الحسن ان ینام علی بابه فی کل لیلة

ابدا ما کان حیا الی ان یاتیه خبره قال فکنا فی کل لیلة نفرش لابی الحسنؑ فی الدهلیز ثم یاتی بعد العشاء فینام فاذا اصبح انصرف الی منزله قال فمکث علی هذه الحال اربع سنین فلما کان لیلة من اللیالی ابطاء عنا وفرش له فلم یات کما کان یاتی فاستوحش العیال وذعروا ودخلنا امر عظیم من ابطائه فلما کان من الغد اتی الدار ودخل الی العیال وقصد الی ام احمد فقال لها هات الذی اودعك ابی فصرخت ولطمت وجهها وشقت جیبها وقالت مات والله سیدی فکفها وقال لها لا تکلمی بشیء ولا تظهریه حتی یجیء الخبر الی الوالی شرح العشاء بکسر عین بی نقطه و مد تاریکی اول شب و وقت خفتن و بفتح عین طعام

آخر روز و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از مسافر گفت امر کرد امام موسی کاظم علیه السلام وقتیکه بیرون برده شد بزور از مدینه امام رضاؑ را که خواید بر در خانه امام موسیؑ در هر شب همیشه چندانکه امام موسی زنده باشد تا وقتیکه آید امام رضاؑ را خبر فوت امام موسی کاظم بالهام الٰهی چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب مسافر گفت پس فراش می انداختیم هر شب برای امام رضا در دهلیز بعد از ان می آمد بعد از تاریکی پس میخوابید پس وقتیکه بصبح میرسانید برگشت بسوی منزل خود مسافر گفت پس درنگ کرد بر این حال چهار سال پس چون شد شبی از شبها دیر کرد آمدن نزد ما و فراش انداخته شد برای او پس نیامد چنانچه می آمد پس دلگیر شدند عیال امام موسی و مضطرب شدند و داخل شد ما ملازمان را حالتی عظیم از دیر آمدن او پس چون فردا شد آمد بخانه امام موسیؑ و داخل شد بسوی عیال او و متوجه شد بسوی ام احمد پس گفت او را بده آنرا که با مانت داد ترا پدرم پس ام احمد فریاد برآورد و طپانچه زد روی خود را و درید گریبان خود را و گفت مرد بخدا قسم آقای من پس امام رضاؑ باز داشت او را از بیتابی و گفت او را سخن مگو بچیزی و اظهار مکن فوت او را تا آید خبر بسوی حاکم مدینه اصل فاخرجت الیه سفطا والفی دینار او اربعة الاف دینار فدفعت ذلك اجمع الیه دون غیره وقالت انه قال لی فیما بینی وبینه وکانت اثیرة عنده احتفظی بهذه الودیعة عندك لا تطلعی علیها احدا حتی اموت فاذا مضیت فمن اتاك من ولدی فطلبها منك فادفعیها الیه واعلمی انی قد مت وقد جاءتنی والله علامة سیدی فقبض ذلك منها وامرهم بالامساك جمیعا الی ان ورد الخبر وانصرف فلم یعد لشیء من المبیت کما کان یفعل فما لبثنا الا ایاما یسیرة حتی جاءت الخریطة بنعیه فعددنا الایام وتفقدنا الوقت فاذا هو قد مات فی الوقت الذی فعل ابو الحسنؑ ما فعل من تخلفه عن المبیت وقبضه لما قبض شرح السفط بفتح سین بی نقطه و فتح فا و طای بی نقطه صندوق بحجم اندك تخته مانند زال و مراد اینجا ظرف کتب و سلاح است او برای شک راوی است وکانت اثیرة بفتح همزه و کسر ثای سه نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و رای بی نقطه زنی که عزیز و گرامی باشد و کسی که خالص باشد خواه مرد و خواه زن و هر دو اینجا مناسب است الخریطة بفتح خا و کسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و طای بی نقطه کیسه که کتابها در آن میگذارند و سرش را می بندند و مهر میکنند یعنی پس

بیرون آورد بسوی امام رضا علیه السلام صندوقی چوبی را در دو هزار دینار طلا یا چهار هزار دینار پس
داد آنرا همه باو نه غیر او و گفت که امام موسی گفت مرا و در راز میان من و میان او بود ام احمد
عزیز و گرامی نزد امام موسی نگاه دار خوب این امانت را نزد تو مطلع مکن بر آن هیچیک را تا بمیرم
پس وقتی که رفتم از مدینه پس هر که آمد نزد تو از پسران من پس طلب کرد امانت را از تو پس بده آنرا باو و بدان
در آنوقت که من مردم ام احمد گفت و بتحقیق آمد مرا آنچه قسم علامات آقای من پس امام گرفت آنرا از او و امر کرد
عیال همه را بالجود داری تا رسیدن خبر بوالی مدینه و برگشت بمنزل خود و برنخفت برای چیزی از شب بروز
آورد بان روش که می کرد پس درنگ نکردیم مگر روزی چند تا آمد کیسه سیر بهمه بخبر مرگ او پس شمردیم روزها
را و تفحص کردیم وقت فوت امام موسی علیه السلام را پس یافتیم او بتحقیق مرده بود در روزی
که کرد امام رضا علیه السلام آنچه را که کرد که باز داشتن از خوابیدن شب در آنجا باشد و گرفتن او آنچه را
که گرفت از ام احمد

باب نود و دوم اصل باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن

شرح این باب بیان مراتب ائمه است در سن یعنی بیان آنکه حدوث امامت ائمه مشروط به بلوغ نیست
و طفولیت نیز منافی آن نیست و درین باب هشت حدیث است **اول اصل** عن یزید الکناسی
قال سألت ابا جعفر علیه السلام أکان عیسی بن مریم حین تکلم فی المهد حجة الله علی
اهل زمانه فقال کان یومئذ نبیا حجة الله غیر مرسل اما تسمع لقوله حین قال انی عبد
الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا
یعنی روایت است از یزید کناسی که گفت او یزید کناسی است گفت پرسیدم امام محمد باقر را که آیا بود
عیسی بن مریم علیه السلام وقتی که گفتگو کرده در گهواره حجت الله تعالی را بر اهل زمان خود پس گفت بود عیسی
در آن روز محل وحی الهی حجت الله تعالی نه آنکه رسول باشد آیا گوش نمی اندازی بر قول عیسی که منقول
شده در سوره مریم وقتی که گفت عیسی بدرستیکه من بنده الله تعالی ام نه پسر او نه عین او و نه خود را الی داده
مرا علم توریت و گردانیده مرا محل وحی خود و گردانیده مرا انبیا برکت دهنده هر جا که باشم خواه بر شریعت موسی
و خواه بر شریعت تازه و مستقل ائمه بود که مراد خواه در شکم مادر و خواه بیرون باشد بنا بر آنچه می آید در حدیث
دوم باب نود و دوم که امام در شکم مادر سخن میشنود و چیزها معلوم او میشود و سفارش کرده مرا بنماز و
زکوة بودن یعنی جامع شرائط صحت قبول آن باشد چندانکه زنده باشم بیان این می آید در کتاب الصلوة در
شرح حدیث اول باب اول **اصل** قلت فکان یومئذ حجة الله علی زکریا فی تلک الحال
وهو فی المهد فقال کان عیسی فی تلک الحال آیة للناس ورحمة من الله لمریم حین تکلم فعبر
عنها وکان نبیا حجة علی من سمع کلامه فی تلک الحال ثم صمت فلم یتکلم حتی مضت له سنتان وکان

زکریا حجة الله عزوجل علی الناس بعد صمت عیسی بسنتین ثم مات زکریا فورثه ابنه یحیی الکتاب والحکمة
وهو صبی صغیر اما تسمع لقوله عزوجل یا یحیی خذ الکتاب بقوة وآتیناه الحکم صبیا فلما بلغ عیسی
سبع سنة تکلم بالنبوة والرسالة حین اوحی الله تعالی الیه فکان عیسی الحجة علی یحیی وعلی الناس
اجمعین یعنی گفتم پس بود عیسیٰ در آنروز حجتی الله تعالی را بر زکریا در انحالت طفولیت برحالی که
او در گهواره بود یعنی عیسیٰ از انوقت امام بوده یا نه پس گفت برای بیان آنکه عیسیٰ در آن وقت
امام نبود بود عیسی در انحالت علامت قدرت و ربوبیت الله تعالی برای مردم و رحمت از جانب
خدای تعالی برای مریم وقتی که گفتگو کرد پس بیان حقیقت حال کرد از جانب مریم اشاره است بانچه
منقول است که مریم سخن نکرد در جواب جمعی که او را تهمت زنا داشتند و اشاره کرد که با عیسیٰ سخن گویند
و عیسیٰ بود محل وحی الٰهی بر کسی که شنید سخن او را در انحالت یعنی برهان بود بر عدم تهمت بزنا بعد از ان ساکت
شد عیسیٰ گفتگو نکرد تا گذشت او را دو سال و بود زکریا امام و حجت الله تعالی بر مردم بعد از سکوت عیسی
علیه السلام بدو سال مراد وقت کلام عیسیٰ علیه السلام و بعد از انست تا دو سال بعد از ان مرد
زکریا پس بمیراث برد او را پسرش یحیی که آخر اوصیای موسے بود علم کتاب توریت را و او را است
گفتاری درست کرد او بر او یحیی طفل کوچک بود آیا نشنیدی قول خدای عزوجل را در سورهٔ
مریم ای یحیی فراگیر توریت را بتوانائی علم و دادیم یحیی را حکومت برحالی که طفل بود پس چون رسید
عیسیٰ بهفت سال گفتگو کرد بنبوت و رسالت وقتی که وحی کرد خدای تعالی باو شریعتی تازه را پس
بود عیسیٰ حجت بر یحیی و بر مردم همه اشاره است بانکه هر رسولے که مبعوث شود بشریعتی تازه التبه وصی
رسول سابق از امامت معزول میشود بسبب نسخ آن دین اصل ولیس تبقی الارض یا ابا
خالد یوما واحدا بغیر حجة الله عزوجل علی الناس منذ یوم خلق الله آدم واسکنه الارض
یعنی محالست که باقی ماند زمین ای ابو خالد یکروز بے امامی که حجت باشد از جانب الله تعالی بر مردم
خواه رسول باشد و خواه وصی رسول از روزی که خلق کرد الله تعالے آدم را و مسکن او کرد زمین را
اصل فقلت جعلت فداك کان علی حجة من الله ورسوله علی هذه الامة فی حیوة رسول الله
فقال نعم یوم اقامه للناس ونصبه علما ودعاهم الی ولایته وامرهم بطاعته قلت وکانت طاعته علی
واجبة علی الناس فی حیوة رسول الله وبعد وفاته فقال نعم ولکنه صمت فلم یتکلم مع رسول الله
وکان الطاعة لرسول الله علی امته وعلی علی فی حیوة رسول الله وکان الطاعة من الله ومن رسوله
علی الناس کلهم لعلی بعد وفات رسول الله وکان علی حکیما عالما یعنی پس گفتم قربانت شوم آیا بود علیؑ
حجت از جانب الله تعالی و رسول او برین امت در زندگے رسول پس گفت آری روزی که او داشت
او را برای امامت مردم و بلند کرد او را مانند علم و خواند مردم را بسوی ولایتی او و امر کرد ایشانرا باطاعت

اوگفتم پس بود اطاعت علی واجب بر مردم در زندگی رسول و بعد از فوت رسول پس گفت آری ولیکن
علی ساکت شد پس گفتگو در امر و نهی خلائق نکرد با رسول و بود طاعت برای رسول الله واجب بر
امت او و بر علی در زندگی رسول الله و بود اطاعت از جانب الله تعالی و رسولش واجب بر
مردم جمیع ایشان برای علی علیه السلام بعد از وفات رسول الله و بود علی ناطق و دانا یعنی با وجود
فرض اطاعت او بر مردم ادب خود را در زمان رسول نگاه میداشت و ساکت می بود دوم
اصل قلت للرضا علیه السلام قد کنا نسئلک قبل ان یهب الله لک ابا جعفر فکنت تقول
یهب الله لی غلاما فقد وهب الله لک فقر عیوننا فلا ارانا الله یومک فان کان کون فالی من
فاشار بیده الی ابی جعفر وهو قائم بین یدیه فقلت جعلت فداک هذا ابن ثلث سنین قال
وما یضره من ذلک فقد قام عیسی بالحجة وهو ابن ثلث سنین مکرر مضمون این گذشت
در حدیث دهم باب هفتاد و دوم سوم اصل عن ابی جعفر قال قلت له انهم یقولون فی حداثة
سنک فقال ان الله تعالی اوحی الی داود ان یستخلف سلیمان وهو صبی یرعی الغنم فانکر ذلک
عباد بنی اسرائیل و علماؤهم فاوحی الله عزوجل الی داود ان خذ عصا المتکلمین وعصا سلیمان
واجعلهما فی بیت واختم علیهما بخواتیم القوم فاذا کان من الغد فمن کانت عصاه قد اورقت
واثمرت فهو الخلیفة فاخبرهم داود فقالوا قد رضینا وسلمنا یعنی روایت است از امام محمد تقی او گفت
گفتم او را بدرستیکه مردمان گفتگو میکنند در کمی عمر تو پس گفت بدرستیکه خدای تعالی وحی کرد به
داود که خلیفه خود کند سلیمان را و سلیمان طفل بود و گوسفند میچرانید پس منکر شدند خلافت سلیمان را
عابدان بنی اسرائیل و علمای ایشان بنیت اینکه سفیدان کرد تحت حکم طفلی باشند پس وحی فرستاد
الله تعالی بسوی داود که بگیر چوب گفتگو کنندها را و چوب سلیمان را و بگذار آن دو را در خانه و مهر کن
بر در آن دو چوب بانگشتریهای از جماعت گفتگو کنندها تا اشتباهی نکنند پس وقتی که شد بعض فردا
یعنی اول روز فردا پس هر که چوب او بتحقیق برگ داده و میوه داده پس او خلیفه است پس خبر کرد
ایشانرا داود باین آلت امتحان باینمعنی که بعمل آورد پس گفتند راضی شدیم و قبول کردیم خلافت
سلیمان را چهارم اصل عن ابی بصیر قال دخلت الیه ومعی غلام یقودنی
خماسی لم یبلغ فقال لی کیف انتم اذا احتج علیکم بمثل سنه شرح الخماسی پنج ساله و پنج
شبر بالا و بر و اینجا مناسب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
ابو بصیر داخل شدم بسوی او و با من پسری بود که عصا کشی من میکرد و پنجساله بود بالغ نشده بود
پس گفت مرا چون خواهید بود وقتیکه حجت گرفته شود بر شما با کسی که پنجساله باشد اشاره است
باینکه می آید مولد صاحب که پنجساله بود وقتیکه پدرش از دنیا رفته پنجم اصل سهل بن زیاد

عن علی ابن مهزیار عن محمد بن اسمعیل بن بزیع قال سألته یعنی ابا جعفر ع عن شئ من امر الامام فقلت
یکون الامام ابن اقل من سبع سنین فقال نعم واقل من خمس سنین فقال سهل فحدثنی علی ابن
مهزیار بهذا فی سنة احدی وعشرین ومائتین یعنی روایت کرد سهل بن زیاد از علی بن مهزیار از محمد
بن اسمعیل ابن بزیع گفت پرسیدم او را یعنی خواست امام محمد تقی ع را از چیزی از کار امامت یعنی شروط
آن پس گفتم آیا میباشد امام فرزند کمتر از هفت ساله و خصوص کمتر از هشت سال آنست که مذکور شد در حدیث
اول این باب که عیسی ع در وقت امامت هشت ساله بوده پس گفت آری و کمتر از پنج سال نیز پس گفت
سهل پس حکایت کرد مرا علی بن مهزیار این کلام را در سال دویست و بیست و یک هجری یعنی علی بن مهزیار
بیان کرد دین کلام اشاره است بآنکه قائم آل محمد در وقت امام شدن کمتر از پنج ساله خواهد بود و این
مبنی بر بعض روایات است چنانچه می آید در مولد الصاحب ع **ششم اصل** کنت واقفا بین یدی
ابی الحسن علیه السلام بخراسان فقال له قائل یا سیدی ان کان کون فالی من قال الی ابی جعفر ع
ابنی فکان القائل استصغر سن ابی جعفر علیه السلام فقال ابو الحسن ان الله تبارک وتعالی بعث
عیسی بن مریم رسولا نبیا صاحب شریعة مبتدأة فی اصغر من السن الذی فیه ابو جعفر ع **شرح**
این گذشت در حدیث دوازدهم باب هفتاد و دوم **هفتم اصل** عن علی بن اسباط قال رایت ابا جعفر
وقد خرج علی فاحددت النظر الیه وجعلت انظر الی راسه ورجلیه لاصف قامته لاصحابنا بمصر فبینا
انا کذلک حتی قعد فقال یا علی ان الله احتج فی الامامة بمثل ما احتج فی النبوة فقال وآتیناه الحکم
صبیا ولما بلغ اشده وبلغ اربعین سنة فقد یجوز ان یؤتی الحکمة وهو صبی ویجوز ان یؤتاها وهو ابن
اربعین سنة **شرح** وبلغ اربعین سنة لفظ امام است چه مقصود اینجا نقل از سوره یوسف است
و از سوره احقاف چنانچه می آید در ابواب التاریخ در مولد الحسین بن علی که آیه احقاف در حق امام حسین ع
است یعنی روایت است از علی بن اسباط گفت دیدم امام محمد تقی ع را بر حالی که از اندرون خانه خود بیرون
می آمد بر من که بدیدن او رفته بودم پس خوب نظر کردم بسوی او و شروع کردم نظر میکردم بسر او و پای او
تا بیان کنم قد او را برای یاران او در مصر پس میان اینکه من چنان بودم تا نشست گفت ای علی بدرستی
که الله تعالی حجت گرفته بر خود را یان در امامت اوصیای رسول بنسبتی که مثل آنست که حجت گرفته
آن در نبوت یعنی وصایت یا نبوت مراد آنست که شرط وصایت یا نبوت نیست بیان این آنکه الله تعالی
در سوره مریم فرموده و دادیم یحیی را حکومت بر حالی که طفل بود و گفت در حق یوسف در سوره یوسف
وقتی که رسید بنبوت رسید بکمیل سال پس بتحقیق جائز است که وصی داده شود راست گفتاری درست
کرداری را و او طفل باشد و جائز است که داده شود آنرا و او فرزند چهل سال باشد **هشتم اصل**
قال علی ابن حسان لابی جعفر علیه السلام یا سیدی ان الناس یکرهون علیک حداثة سنک فقال

وما ینکرون من ذلک قول اللّٰہ تعالیٰ لقد قال اللّٰہ لنبیہ قل ھذہ سبیلی ادعوا الی اللّٰہ علی بصیرۃ انا ومن
اتبعنی فواللّٰہ ما تبعہ الا علیؑ ولہ تسع سنین وانا ابن تسع سنین **شرح** انا تاکید ضمیر سبیلی است
شل حاتم جاتم کہ از ذی اند ومن عطف بر ضمیر سبیلی است وعطف بر ضمیر مجرور بے اعادہ جار جائز است نزد کوفیین
مطلقا ونزد بصری بشرط تاکید بضمیر مرفوع منفصل چنانچہ اینجا شدہ وممکن اند بود کہ انا تاکید ادعوا باشد
چنانچہ مشہور است میان مفسرین آخرین وحدیث در تفسیر علی ابن ابراہیم نیز چنین است ومنافی آنست
کہ می آید در ابواب التاریخ کہ سن علیؑ در بعثت رسول دہ سال بود وایضا سن ابو جعفر در اول امامت
او ہفت سال کسری بود وایضا ایمان علیؑ در صغر سن دلالت بر جواز امامت در آن سن نمی کند پس در اینجا
از کاتبان غلطی شدہ وموافق الجمی آید وحدیث شصت وششم باب صد وہفتم چنین سے آید الا علی وولدہ وولد
دتسع سنین وانا من تسع سنین یعنی گفت علی بن حسان امام محمد تقی علیہ السلام را کہ ای آقای من بتحقیق
مردم انکار مے کنند بر تو کمی سن ترا پس گفت چرا انکار می شوند بسبب این قول اللّٰہ تعالیٰ را بیان این
آنکہ ہر آئینہ گفت اللّٰہ تعالیٰ نبی خود را در مقام بیان برہان بر منسوخ بودن جمیع ادیان سابقہ آمست
نبوت محمدؐ در سورۂ یوسف کہ جز این دعوت خلائق بسوی احکام الٰہی را نیست چہ میخواہم مردم را بسوی
احکام اللّٰہ تعالیٰ بنا بر دیدہ وری یا نہ بنا بر ظن میخواہم این روش من وہر کہ تابع من شد بخدا قسم کہ
تابع نشد نبی را در امامت از روی علم با حکام الٰہی مگر علیؑ ووی پسر شش ساللہ [illegible] حسنؑ حسینؑ ونہ فرزند حسینؑ
ومن از جملۂ نہ فرزندم حاصل آنست کہ در چیزی از کتاب الٰہی وسنت رسولؐ دلالت بر اشتراط کبر سن
در امامت نیست بلکہ بمقتضا سے آیات محکمات کہ از آن جملہ این آیہ است حکم بظن جائز نیست و
شرط امامت علم بجمیع احکام الٰہی است وباتفاق جمیع عقلا غیر این دوازدہ کس از جملۂ مدعیان امامت
حکم از روی ظن مے کنند واین کو نیست در بطلان امامت من ومعنی آنچہ در نسخ است اینست کہ
علیؑ در وقت تابع شدن نہ سالہ بود ومن نیز فرزند نہ سالم

باب نود ویکم اصل باب ان الامام لا یغسلہ الا امام من الائمۃ

شرح این باب بیان آنست کہ غسل نمیدہد امام را مگر امامے از امامان ودرین باب سہ حدیث است
اول اصل عن ابی الحسن الرضا علیہ السلام قال قلت لہ انہم یحاجونی یقولون ان الامام لا یغسلہ الا الامام قال
فما یدریہم من غسلہ فما قلت لہم قال قلت جعلت فداک قلت لہم ان قال مولای انہ غسلہ
تحت عرش ربی فقد صدق وان قال غسلہ فی تخوم الارض فقد صدق قال لا مکنہ قال فقلت فما اقول
لہم قال قل لہم انی غسلتہ فقلت اقول لہم انک غسلتہ فقال نعم یعنی روایت است از امام رضا علیہ السلام راوی
گفت گفتم او را کہ واقفیہ حجت میگیرند بر ما میگویند بدرستی کہ غسل نمیدہد امام را مگر امام راوی گفت
پس امام رضا علیہ السلام گفت از چہ دانستید کہ غسل داد امام موسیٰ را پس تو چہ جواب مے گفتے

ایشان را راوی گفت قربانت بشوم گفتم ایشان را اگر گوید آقای من که او غسل داد امام موسی علیه السلام را در
زیر عرش صاحب کل اختیار من پس است گفت راوی گفت پس چه گویم ایشان را در جواب گفت بگو که من
غسل دادم پس گفت گفتم ایشان را که تو غسل دادی بی آنکه گویم در کجا گفت آری و گذشت در حدیث چهارم
باب هفتاد و دوم که تفصیل در مدینه واقع شد در زندگی امام موسی علیه السلام و این کافی است در جواب

دوم اصل سئلت الرضا علیه السلام عن الامام یغسله الامام قال سنة موسی بن عمران **یعنی** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از امام که غسل می دهد او را مراد آن است آیا
احق است یا نه گفت طریقت موسی بن عمران است یعنی حق است که در شریعت موسی بهم رسیده
و منسوخ نشده در این شریعت یا مراد آن است که چنانچه موسی را جبرئیل غسل داد پدرم را نیز
غسل داد **سوم اصل** قلت للرضا علیه السلام ان الامام لا یغسله الا الامام فقال و ما
یدریهم من حضره لعله قد حضره خیر ممن غاب عنه الذین حضروا یوسف فی الجب حین غاب
عنه ابواه و اهل بیته **شرح** من حضر مجهول باب نصر است ضمیر لعله ضمیر شان است یا راجع با امام موسی است
چنانچه ضمیر حضره و ضمیر عنه راجع با وست خیر بودن باعتبار مجموع من حیث المجموع صفات است و من غاب عنه
عبارت از ملائکه عذاب است یا باعتبار قدرت است و من غاب عنه عبارت از امام رضا علیه السلام است
الذین بدل یا عطف بیان خیر است یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را بدرستی که غسل نمی دهد امام را مگر
امام مراد آنست که پس چون پدرت را غسل ندادی پس گفت آیا نمیدانند یعنی من حضر را مراد آنست
که میت را در دم مرگ محتضر میگویند برای حضور ملائکه رحمت نزد او اگر مومن باشد و ملائکه عذاب اگر کافر
باشد شاید که حاضر شده باشد امام موسی را جمعی از ملائکه رحمت که بهتر اند از ملائکه عذاب که غائب شده
از او و آن ملائکه رحمت آن جماعت اند که حاضر شدند یوسف را در چاه وقتی که غائب شده بودند از او پدر
و مادر و سائر اهل بیت او مراد جبرئیل و رفقای اوست و اشاره است بآنکه ایشان غسل داده اند
امام موسی علیه السلام را بار دیگر سوای آنکه من غسل دادم در مدینه و جبرئیل امام است و مراد با امام
در حدیث که غسل نمیدهد امام را مگر امام اعم از آدمی و ملائکه است و از این ظاهر میشود که شبهه و اقتضیه در جواب وارد

باب نود و دوم اصل باب مواليد الائمة عليهم السلام

شرح المواليد جمع مولد بفتح میم و سکون واو و کسر لام مصدر میمی که بمعنی ولادت یا جمع مولود بمعنی
مولود علیه و حاصل هر دو یکیست **یعنی** این باب بیان کیفیت ولادت ائمه هدی علیهم السلام است و
در این باب هشت حدیث است **اول اصل** حججنا مع ابی عبد الله علیه السلام فی السنة
التی ولد فیها ابنه موسی فلما نزلنا الابواء وضع لنا الغداء و کان اذا وضع الطعام لاصحابه
اکثر و اطاب فقال فبینا نحن ناکل اذ اتاه رسول حمیدة فقال له ان حمیدة تقول قد انکرت

نفسی وقد وجدت ما کنت اجد اذا حضرت ولادتی وقد امرتنی ان لا اسبقک بابنک هذا فقام
ابو عبد الله علیه السلام فانطلق مع الرسول فلما انصرف قال له اصحابه سرک الله وجعلنا الله فداک
فما انت صنعت من حمیدة قال سلمها الله وقد وهب لی غلاما وهو خیر من برأ الله فی خلقه **شرح**
حج کردیم با امام جعفر صادق علیه السلام در سالی که زائیده شده در آن پسرش موسی پس وقتی که فرود آمدیم
در ابواء بفتح همزه و سکون بای یک نقطه و واو و الف ممدوده که میان مکه و مدینه است گذاشت برای
ما غذا را بفتح غین با نقطه و دال بی نقطه و الف ممدوده طعام چاشت و وقتی که میگذاشت طعام را برای
یاران خود بسیار بود و پاکیزه میکرد آنرا او پس گفت پس میان آنکه ما میخوردیم ناگاه آمد پیغام آور حمیده
مادر موسی علیه السلام پس گفت او را بدرستیکه حمیده می گفت بتحقیق بحالت غریبی سے یافتم خود را و بتحقیق
یافتم وقتی که نزدیک شد زائیدن من و بتحقیق امر کردی مرا که بخبر گردن تو نزائیم این پسر ترا پس برخاست
امام جعفر صادق علیه السلام پس روانه شد با پیغام آور پس چون برگشت گفتند او را یاران او خوشحال
کناد ترا الله تعالی و ما را فدای تو کناد پس چه کردی تو از کار حمیده گفت سلامت داشت او را
الله تعالی و بتحقیق بخشید مرا الله تعالی پسری را و بهترین کسی است که ساخته او را الله تعالی در مخلوقین
خود بعد از من اشاره است که کردم آنچه را که امام سابق در وقت ولادت امام لاحق میکند **اصل** وقد
اخبرتنی حمیدة عنه بامر ظننت انی لا اعرفه ولقد کنت اعلم به منها فقلت جعلت فداک وما الذی
اخبرتک به حمیدة عنه قال ذکرت انه سقط من بطنها حین سقط واضعا یدیه علی الارض
رافعا راسه الی السماء فاخبرتها ان ذلک امارة رسول الله وامارة الوصی من بعده **یعنی**
و بتحقیق خبر داد مرا حمیده از کار آن پسر بخبری که گمان کردم که من نمیدانم آنرا و بتحقیق بودم بتحقیق
داناتر بآن خبر از او پس گفتم قربانت شوم پس چه بود آن خبر که داد ترا بآن حمیده و از کار آن گفت مذکور کرد
حمیده که موسی فرود آمد از شکم وقتی که فرود آمد گذاشت دو دست خود را بر زمین برداشته سر
خود را بسوی آسمان پس خبر دادم حمیده را که از علامت زاده شدن رسول است و علامت زاده شدن
وصی او است بعد از او **اصل** فقلت جعلت فداک وما الذی من امارة رسول الله وامارة
الوصی من بعده فقال لی انه لما کانت اللیلة التی علق فیها بجدی اتی آت جد ابی بکاس فیه شربة
ارق من الماء والین من الزبد واحلی من الشهد وابرد من الثلج وابیض من اللبن فسقاه ایاه
وامره بالجماع فقام فجامع فعلق بجدی ولما ان کانت اللیلة التی علق فیها بابی اتی آت جدی فسقاه
کما سقی جد ابی وامره بمثل الذی امره فقام فجامع فعلق بابی ولما کانت اللیلة التی علق فیها بی
اتی آت ابی فسقاه بما سقاهم وامره بالذی امرهم به فقام فجامع فعلق بی ولما ان کانت اللیلة التی علق
فیها بابنی اتانی آت کما اتاهم ففعل بی کما فعل بهم فعلقت بعلم الله وانی مسرور بما یهب الله لی فجامعت

تعلق بابنی هذا المولود فذونکم فهو والله صاحبکم من بعدی وان نطفة الامام مما اخبرتک **شرح**
علق مجهول باب نصر است ظرف نائب فاعل محذوف است وفاعل باره است العلق بفتح عین بی نقطه
وفتح لام آبستن شدن الشرب بفتح شین بانقطه وسکون رای بی نقطه مقداری از آب که بآن یکبار سیراب
توان شد استعمال بعض وافعل التفضیل زائد است ان در لما ان بفتح همزه وسکون نون زائده است ضمیر
جمع در سقاهم باعتبار راوی و دو کس است و ذونکم بضم دال و سکون واو وفتح نون اسم فعل است
یعنی الزموا و مفعول آن محذوف است تقدیر فذونکم ایاه یعنی پس گفتم قرابت شوم هیبت وجه این
از جمله علامت رسول الله صلعم و علامت وصی او بعد از او یعنی اشاره بچه چیز است پس گفت مرا بتفصیلی که
بدرستی که وقتی که شد شبی که آبستنی شد در آن بجد من آمد آینده جد پدرم امام حسین علیه السلام را بجامی که
در آن شربتی بود صافتر از آب و نرم تر از کره و شیرین تر از عسل و سرد تر از برف و سفید تر از شیر پس آشامانید
او را آن شربت و امر کرد او را بجماع پس برخواست پس جماع کرد پس آبستنی شد بجدم و وقتی که شد
شبی که آبستنی شد در آن پدرم امام محمد تقی علیه السلام آمد آینده نزد جدم پس آشامانید او را چنانچه
آشامانید جد پدر مرا و امر کرد او را بمانند آنچه امر کرد جد پدر مرا پس برخواست و جماع کرد پس آبستنی
شد به پدرم و وقتی که شد شبی که آبستنی شد بمن و وقتی که شد شبی که آبستنی شد در آن پسرم آمد نزد من
آینده چنانچه آمد نزد ایشان پس کرد با من مثل آنچه کرده با ایشان پس برخواستم بعلم الله تعالی که بمن
داده بود که چه خواهد شد بدرستی که من خوشحال بودم بآنچه می بخشد الله تعالی مرا در آن جماع
پس جماع کردم پس آبستنی شد به طیبم که این زاده شده است پس لازم باشید او را چه او سبب
بخدا قسم امام شما بعد از من و بدرستی که نطفه امام از آن شربت است که خبر کردم ترا **اصل** و اذا
سکنت النطفة فی الرحم اربعة اشهر و انشئ فیها الروح بعث الله تبارک و تعالی ملکا یقال له حیوان
فکتب علی عضده الایمن وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم
شرح فرستادن ملک و نوشتن آیه استعاره است تمثیلیه و عبارت از استعداد تام امامت است
ولهذا اختلاف در محل نوشتن هست میان این حدیث و بعض احادیث آینده این باب
الحیوان بفتح حاء بی نقطه و فتح یای دو نقطه در پایین زندگی و اینجا عبارت از باعث زندگی
خلائق است و اشاره است بآنکه اگر امام نباشد هیچکس زنده نمیماند کلمه عبارت است از قرار الله
تعالی که زمین را از خلیفه خود خالی نگذارد چنانچه بجا آنکه گفت در سوره بقره که انی جاعل فی الارض
خلیفه و مراد اینجا مصداق آن کلمه است که امام باشد صدقا و عدلا تمیز کلمه است و عبارت است
از علم بجمیع احکام الهی و عصمت از گناهان تبدیل کلمات عبارت از مانع تمام بودن آنها و تغییر ترتیب
آنها و فاصله کردن میان آنها و امثال آنها است یعنی پس وقتی که قرار گرفت نطفه امام در رحم مادر

چهار باد و حادث کرده شد در آن روح فرستاد الله تبارک و تعالی ملکی را که نام او حیوان است پس
نوشت آن فرشته بر بازوی راست او این آیه از سورهٔ انعام که تمام شد صدق کلام صاحب کل
اختیار تو از روی راستی و عدالت نیست تغییر دهنده مقتضای کلمه او را و اوست شنوای هر آواز
دانای هر راز اصل و اذا وقع من بطن امه وقع واضعا یدیه علی الارض رافعا راسه الی السماء
فاما وضعه یدیه علی الارض فانه یقبض کل علم لله انزله من السماء الی الارض واما رفعه راسه
الی السماء فان منادیا ینادی به من بطنان العرش من قبل رب العزة من الافق الاعلی باسمه واسم ابیه
یقول یا فلان بن فلان اثبت تثبت فلعظیم ما خلقتک انت صفوتی من خلقی وموضع سری وعیبة
علمی وامینی علی وحیی وخلیفتی فی ارضی لک ولمن تولاک اوجبت رحمتی ومنحت جنانی واحللت جواری
ثم وعزتی وجلالی لاصلین من عاداک اشد عذابی وان وسعت علیه فی دنیای من سعة رزقی
فاذا انقضی الصوت صوت المنادی اجابه هو واضعا یدیه رافعا راسه الی السماء یقول شهد الله انه لا اله
الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم شرح این آواز و گفتگو و جواب بر سبیل
استعاره و تشبیه است مثل آنچه منقول شده که در آخر هر شب ملکی ندا کند بخلائق که آیا هیچ حاجتمندی هست
که عرض کند حاجت خود را تا قضای حاجت او کنیم و عبارت است از شناخت امور آن حالت حقیقت ربوبیت
رب العالمین و از لوازم می آید که برامام ظاهر باشد البطنان بضم بای یک نقطه و سکون طای بی نقطه جمع البطن
اندرونها بطنان العرش عبارت است از نوعی از محکمات قرآن که در آنها دلالت صریح بر وجود امام مفترض الطاعة
در هر زمانی هست الافق بضم فا ناحیه جبیری یعنی وقتی که فرود آمد از شکم مادرش گذاشت دو دست خود
را بسوی آسمان پس اگر گذاشتن او دو دست خود را بر زمین پس اشاره است بانکه او فرا میگیرد
هر علمی را که فرستاد آنرا الله تعالی از آسمان بسوی زمین بعنوان وحی بانبیا و رسل و اما برداشتن او سر
خود را بسوی آسمان پس اشاره است بانکه آواز دهنده بزبان حال آواز میدهد باو از میانهای عرش از
جانب خدا صاحب کل عزت از ناحیه بلند مرتبه تر از جمله آن میانهای عرش بنام او و نام پدرش مے گوید
بزبان حال ای فلان پسر فلان ثابت باش تا ثابت کرده شوی یعنی اختلاف در فتوی مکن تا نام تو در
جریدهٔ ائمه ثابت شود چه برای کاری بغایت عظیم خلق کردم ترا تو خالص منی از جمله مخلوقین من و جای
راز نهان و ظرف علم منی که به انبیا و رسل وحی شده و امین منی بر وحی انبیا و رسل و جانشین منی در زمین
برای تو و برای کسی که دوست خود شمرد ترا ثابت لازم کردم رحمت خود را و بخشیدم بهشتهای خود را و حلال کردم
همسایگی خود را بعد از آن قسم بعزت و بزرگی خودم که هر آینه میسوزانم البته کسی را که دشمنی کرد ترا بسخت تر
عذاب خود هر چند که وسعت داده باشم بر او در دنیای خود از وسعت رزق من که برای خلائق آفریدم
پس وقتی که باخر رسید آن آواز آواز دهنده که مذکور شد جواب می دهد بزبان حال آن منادی را

او گذاشته و دو دست خود را بر زمین برداشته سر خود را بسوی آسمان میگوید بزبان حال آیه سوره آل عمران
را که گواهی داد الله تعالی بوسیله خلق شواهد ربوبیت در آسمان و زمین که نیست مستحق عبادتی مگر او و فرشتگان
نیز گواهی دادند بوسیله ترتیل قرآن معجز و صاحبان علم نیز گواهی دادند برحالی که علم ایشان وفا کنند
بسبب این عمل که در خلائق است مراد محکمات نیست که در آنها نهی از اختلاف شده و قیام بآنها عبارت
از آنست که عهد بر صاحبان علم گرفته شده که اگر تمکین یابند و سوال کنند چنانچه تعلیم کنند خلائق را که هیچکس
با احتیاج بحکم از روی ظن نباشد چنانچه بیان شد در کتاب العقل در حدیث اول باب یازدهم که باب
بذل العلم است یا مراد کتاب آسمانی است باین معنی که علم ایشان احاطه بجمیع متشابهات و احکام
الهی کرده باشد و بر هر تقدیر مراد باولی العلم رسول و اوصیای اوست چه این قسم علم خارق و معجز است
نیست مستحق عبادتی مگر او که ابدا زنده است از این که گذرانند شرک خود را بان درست کردار است
یعنی بپا داشتن این سه گواه عذاب نمیکند خود را بان را **اصل** قال فاذا قال ذلك اعطاه الله العلم
الاول والعلم الآخر واستحق زيارة الروح في ليلة القدر قلت جعلت فداك الروح ليس هو جبرئيل
قال الروح اعظم من جبرئيل ان جبرئيل من الملائكة وان الروح هو خلق اعظم من الملائكة اليس
يقول الله تبارك وتعالى تنزل الملائكة والروح يعني امام گفت پس وقتی که گفت آنرا که مذکور شد داد او را
الله تعالی علمی را که بانبیای سابق وحی شده و علمی را که برسول این است وحی شده و مستحق زیارت
روح او را میشود در شب قدر گفتم قربانت شوم آیا روح نیست او جبرئیل گفت روح بزرگتر از جبرئیل است
بدرستیکه جبرئیل از ملائکه است و بدرستیکه روح آن مخلوقیست که بزرگتر از ملائکه است آیا نیست این که
میگوید الله تبارک و تعالی در سوره القدر که نازل میشوند ملائکه و روح مراد آنست که ظاهر این تقاضای
مغایرت میکند توضیح این شد در احادیث باب پنجاه و ششم **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله يقول
ان الله تبارك وتعالى اذا احب ان يخلق الامام امر ملكا فاخذ شربة ماء تحت العرش فيسقيها
اياه فمن ذلك يخلق الامام فيمكث اربعين يوما وليلة في بطن امه لا يسمع الصوت ثم يسمع بعد ذلك
الكلام فاذا ولد له بعث ذلك الملك فيكتب بين عينيه وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل
لكلماته وهو السميع العليم فاذا مضى الامام الذي كان قبله رفع لهذا منارا من نور ينظر به
الى اعمال الخلائق فبهذا يحتج الله على خلقه شربة عرش اینجا عبارت از سطح محیط بجمیع اجسام
است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستی که الله تبارک و تعالی وقتی
که دوست داشت که خلق کند امام را امر میکند ملکی را پس فرا میگیرد آن ملک قدری آشامیدنی
را از آب زیر عرش پس می آشاماند از آن شربت پدر او را پس از آن شربت خلق میکند امام را
پس بعد از خلق و دمیدن روح در او درنگ می کند چهل روز در شکم مادر نمی شنود آواز مردم را

بعد از آن میشنود وبعد از تجاوز دو روز سخنها را یعنی لغتها را یا و میگیرد و باستنباط کیفیت استعمال الفاظ را
پس وقتی که زاده میشود میفرستد الله تعالی آن ملک را پس مینویسد میان دو کتفش امام آیه سوره انعام را
که بیان شد در حدیث اول پس وقتی که رفت از دنیا امامی که بود پیش از او برداشته شد برای این امام
عمل نوری که از نور است نظر میکند امام به آن عمل نور بسوی اعمال خلایق و می آید در شرح حدیث
هفتم این باب بیان این آنکه آن عمل نور قرآنست که در آن تبیان هر چیز است پس با این قسم کسی محبت
میگیرد خدای تعالی بر خود را مان و فا ستان مخلوقین خود **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان الله عز وجل اذا اراد ان یخلق الامام من الامام بعث ملکا فاخذ شربة من تحت العرش ثم
اوقعها او دفعها الی الامام فشربها فیمکث فی الرحم اربعین یوما لا یسمع الکلام ثم یسمع الکلام
بعد ذلک فاذا وضعته امه بعث الله الیه ذلک الملک الذی اخذ الشربة فکتب علی
عضده الایمن وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته فاذا قام بهذا الامر رفع الله له
فی کل بلدة منارا ینظر به الی اعمال العباد **شرح** او برای شرکت با وی است الا الیاف و داشتن
خبری نزد کسی تا بنا کند و مضمون این نزدیک بسابق است و فرق آنست که امر در سابق مطلق
بود و در اینجا مقید است با آنکه پیش نیز امام باشد **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله یقول
ان الامام لیسمع فی بطن امه فاذا ولد خط بین کتفیه وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل
لکلماته وهو السمیع العلیم فاذا صار الامر الیه جعل الله له عمودا من نور یبصر به ما یعمل
اهل کل بلدة **شرح** مضمون این نیز موافق سابق است **پنجم اصل** سمعت اسحق
بن جعفر یقول سمعت ابی یقول الاوصیاء اذا حملت بهم امهاتهم اصابها فترة شبه الغشیة فاقامت
فی ذلک یومها ذلک ان کان نهارا او لیلتها ان کان لیلا ثم تری فی منامها رجلا یبشرها بغلام علیم حلیم
فتفرح لذلک ثم تنتبه من نومها فتسمع من جانبها الایمن فی جانب البیت صوتا یقول حملت بخیر وتصیرین
الی خیر وجئت بخیر ابشری بغلام حلیم علیم وتجد خفة فی بدنها ثم لم تجد بعد ذلک امتناعا من جنبیها وبطنها
یعنی شنیدم اسحق بن جعفر را که میگفت شنیدم پدرم امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت اوصیا وقتی که
آبستن شوند بایشان مادران ایشان برمیخورد هر یک از مادران ایشان را سستی مانند بیهوشی پس میماند
در آن سستی در آن روز خود اگر آبستنی در روز باشد یا در شب خود اگر آبستنی در شب باشد بعد از آن
بسیار می بیند در خواب مردی را که مژده میدهد او را به پسر دانای عاقل پس خوشحال میشود برای آن مژده
دادن بعد از آن بیدار میشود از خواب خود پس میشنود از جانب راست خود در طرف خانه آوازی یعنی بعد
از شنیدن مژده در روز ابتدای آبستنی او یا بیشتر از جانب راست شکم او آواز میکند چنانچه گویا در طرف خانه آوازی
که میگوید آبستن شدی به بهترین مخلوقین زمان خود و میگردی بسوی بهترین حالی و آوردی بهترین فرزندان را

یعنی البستن شدی با و خرده و رباعیه به بسیری مائل و ناو میابد ما در سکی ور بدن خود پس انما صله بسیاری یابد
بعد از ان نوعی از فراخی را که معلوم دیگران نمیشود از دو پهلوی خورد شکم خود **اصل** فاذا کان التسع من شهرها
سمعت فی البیت حسا شدیدا فاذا کانت اللیلة التی تلد فیها ظهر لها فی البیت نور تراه لا یراه غیرها الا
ابوه فاذا ولدته ولدته قاعدا وتفتحت له حتی تخرج متربعا ثم یستدیر بعد وقوعه الی الارض فلا یخطئ القبلة
حتی کانت بوجهه ثم یعطس ثلثا یشیر باصبعه بالتحمید ویقع مسرورا مختونا ورباعیتاه من فوق
واسفل ناباه وضاحکاه ومن بین یدیه مثل سبیکة الذهب نور ویقیم یومه ولیلته تسیل یداه ذهبا
وکذلک الانبیاء اذا ولدوا وانما الاوصیاء اعلاق من الانبیاء **شرح** الحس بکسر حای بی نقطه وتشدید
سین بی نقطه آواز حرکت کسی که دیده نمیشود المتربع اسم فاعل باب تفعل کسی که سرنگون در حال ولادت
نباشد و رباعیتاه من فوق خبر است واسفل عطف بر خبر است وناباه عطف بر مبتدا است بتقدیر
وناباه من فوق واسفل وضاحکاه نیز عطف بر مبتدا است بتقدیر وضاحکاه من فوق واسفل الرباعیة
بفتح رای بی نقطه وبای یک نقطه والف وکسر عین بی نقطه وتخفیف یای دو نقطه در پائین دندان پیشتر
از همه دندانها و آن چهار دندانست دو در بالا و دو در پائین و هر یک از چهار دندان پهلوی رباعیه را
ناب بنون والف وتخفیف بای یک نقطه می نامند و هر یک از چهار دندان پهلوی ناب را ضاحک
مینامند باعتبار آنکه در وقت خنده نمود ار میشود الاعلاق بعین بی نقطه علق بکسر عین وسکون لام نفیسهای که دل
بآن بسته میشود یعنی پس وقتی که شد در نه از ماههای آبستنی او شنید در خانه آواز حرکتی سخت چنانچه جمعی
بسیار تردد کنند پس وقتی که شد شبی که میزاید در آن شب ظاهر میشود او را روشنی که او می بیند آن روشنی را
نمی بیند آنرا غیر او مگر پدر آن طفل پس وقتی که زائید او را گشته و فراخ میشود مادر برای آن طفل تا بیرون
آید مستقیم نه سرنگون بعد از ان و در میزند آن طفل بعد از فرود آمدن بر زمین برای توجه بجانب قبله پس خطا
نمی کند قبله را هر جانب که باشد بروی خود یعنی روی خود را البته بدر زدن بجانب قبله می کند بعد از ان
عطسه مے کند سه بار اشاره می کند بانگشت خود بحمد الله تعالی برای عطسه وفرود آید ناف بریده شده
وختنه کرده شده و دو دندان پیش او هست در بالا و پائین یعنی چهار دندان پیش او هست و دو دندان
پهلوی آنها هست در بالا و پائین و دو دندان پهلوی آنها نیز هست در بالا و پائین یعنی شش دندان
پیش از بالا و شش دندان پیش از پائین با او هست در وقت ولادت و در پیش او مانند شمشه طلا نوری
هست ومیماند در روزش که در ان زاده شده اگر در روز باشد و در شبش اگر در شب باشد بر حالی که دو
دستش او طلا را یعنی نور مانند طلا را و چنانند انبیا نیز وقتی که زاده شدند و جز این نیست که
اوصیا دل بسته شدگانند از جانب انبیا اشاره است بآنکه انبیا بطریق اولی چنان خواهند بود **ششم**
اصل عن جمیل بن دراج قال روی غیر واحد من اصحابنا انه قال لا تتکلموا فی الامام فان

الامام يسمع الكلام وهو في بطن امه فاذا وضعته كتب الملك بين عينيه وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا
لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم فاذا قام بالامر رفع له في كل بلدة منار ينظر منه الى اعمال العباد
يعني روايت است از جميل بن دراج که گفت روايت کردند متعدد از ياران ما که امام جعفر صادق عليه السلام
گفت که گفتگو کنيد در بيان مرتبه امام يعني مرتبه امام بالاتر از آنست که شما خيال ميکنيد چه امام
ميشنود سخن را بر حالي که در شکم مادر خود است شرح باقي اين ظاهر شد از احاديث اين باب هفتم
اصل كنت انا وابن فضال جلوسا اذ اقبل يونس فقال دخلت على ابي الحسن الرضا فقلت له
جعلت فداك قد اكثر الناس في العمود قال فقال لي يا يونس ما تراه اعمودا من حديد يرفع
لصاحبك قال قلت ما ادري قال لكنه ملك موكل بكل بلدة يرفع الله به اعمال تلك البلدة قال
فقام ابن فضال فقبل راسه وقال رحمك الله يا ابا محمد لا تزال تجيء بالحديث الحق الذي يفرج
الله به عنا شرح جلوس جمع جالس است واستعمال در دو کس شده واين صحيح است چنانچه مي آيد
در کتاب الحيض در حديث اول باب جامع في الحائض والمستحاضة که من لها الافراد واقله حيضتان ونحو اين بود که
اشاره باشد بآنکه غير باين بود يعني بوديم من و ابن فضال نشستگان که آمد يونس که کنيت او ابو محمد است پس گفت داخل
شدم بر امام رضا گفتم قربانت شوم تحقيق بسيار گفتگو کردند مردم در ستون نور که امام بآن مي بيند اعمال خلائق
را که آيا از چه جنس باشد يونس گفت پس گفت مرا اي يونس چه خيال مي کني آنرا که ستون از آهن باشد
مثلا که برداشته ميشود براي امام تو يونس گفت گفتم نميدانم گفت ليکن آن ستون عبارت از ملکي است
که موکل است بهر شهري از شهرها بآن ميکند الله تعالى بآن ملک اعمال آن شهر را مراد ملک قرآن است که ملکي که
جبرئيل عم است آنرا آورده و همه چيز در آن بيان شده يا مراد ملکي است که بعنوان تحديث مدد استنباط امام
از قرآن ميشود و جزئيات اعمال بآن معلوم امام ميشود اگر بجد متوجه استنباط آنها شود چنانچه در شبهاي
قدر ميشود پس منافات ندارد بآنچه گذشت در حديث سوم باب چهل و پنجم که امام جعفر صادق ع کنيز خود
را نديد است که در کجا است راوي گفت پس برخاست ابن فضال پس بوسيد سر يونس را و گفت
رحمت کناد ترا الله تعالى اي ابو محمد هميشه مي آوري حديث بجا را مدلل را که غم را مي زدايد الله تعالى بسبب
آن از ما هشتم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال للامام عشر علامات يولد مطهرا مختونا
واذا وقع على الارض وقع على راحتيه رافعا صوته بالشهادتين ولا يجنب وتنام عينه ولا ينام
قلبه ولا يتثاءب ولا يتمطى ويرى من خلفه كما يرى من امامه ونجوه كرائحة المسك والارض
موكلة بستره وابتلاعه واذا لبس درع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كانت عليه وفقا واذا
لبسها غيره من الناس طويلهم وقصيرهم زادت عليه شبرا وهو محدث الى ان تنقضي ايامه شرح
المطهر پاکيزه شده و مراد اينجا ختني است که با اطفال در شکم مادر ميباشد و به بريدن ناف مي افتد

امام نمی باشد التثاؤب بثای سه نقطه و همزه و بای یک نقطه مصدر باب تفعل و تفاعل خمیازه که آنرا دهن دره مینامند التمطی مصدر باب تفعل از معتل اللام واوی بازکی که از انگشتان نیز بنیا مند یعنی به روایت از امام محمد باقر علیه السلام که امام را ده نشان است اول آنکه زاده میشود مانند ناف بریده و ختنه کرده شده دوم آنکه وقتی که فرود می آید بر زمین فرود می آید بر دو کف دست خود یعنی آنها را بر زمین می گذارد بر حالی که بر دارنده آواز خود است بشهادتین سوم آنکه جنب نمیشود بر حالی که بخواب میرود و چشم او یعنی محتلم نمیشود چهارم آنکه نمیخوابد دل او یعنی در خواب نمی بیند که از او حرامی سر زند یا بمعنی که نه در خواب و نه در بیداری حرام از او سر نمیزند پنجم آنکه دهن دره نمیکند و کمانکش نمیکند ششم می بیند از پشت خود چنانچه می بیند از پیش خود مراد آنست که اگر خواهد استنباط از قرآن میکند و غائب را چنان می بیند که می بیند حاضر را هفتم آنکه بوی براز او بوی مشک است هشتم آنکه زمین موکل است بپوشانیدن و فرو بردن براز او نهم آنکه وقتی که پوشیده زره رسول الله را شد بر او موافق نه کوتاه و نه دراز و وقتی که پوشند غیر او از مردم خواه دراز از ایشان و خواه کوتاه از ایشان زیاد می آید زره رسول الله بر او یک شبر مراد ذرع غیر ذات الفضول است چنانچه بیان شد در حدیث باب هفتادم دهم آنکه او محدث است در شبهای قدر و مانند آنها تا انقضای روزگار او چنانچه بیان شد در باب پنجاهم و باب پنجاه و چهارم

باب نود و سوم اصل باب خلق ابدان الائمة و ارواحهم و قلوبهم

شرح ارواح و قلوب عبارت از یک چیز است یعنی این باب بیان آفریدن خدا تعالی است بدنهای ائمه و ارواح ایشان و دلهای ایشانرا که از چه چیز آفریده در این باب چهار حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله قال ان الله خلقنا من علیین و خلق ارواحنا من فوق ذلک و خلق ارواح شیعتنا من علیین و خلق اجسادهم من دون ذلک فمن اجل ذلک القرابة بیننا و بینهم و قلوبهم تحن الینا **شرح** ضمیر خلقنا راجع به محمد و ائمه اثنا عشر است العلیون بکسر عین بی نقطه و تشدید لام مکسوره و تشدید یای دو نقطه در پائین جمع علی مواضعی که جزء آسمان هفتم است و ارواح مومنان آنجا قرار میگیرد و صیغه فعیل بکسره فا و تشدید عین از صیغ مبالغه است و از هروی در صریح گفته که علیون اسم اعلای جنت است یعنی روایت است از امام جعفر صادق که گفت بدرستیکه خدای تعالی آفریده بدنهای ما را از بالاترهای مکانها و آفریده روحهای ما را از بالاتر آن باعتبار مرتبه و آفریده روحهای شیعه ما را از بالاترهای مکان و آفرید بدنهای ایشانرا از پائین آن از آنجهت خویشی میان ما و میان ایشان و دلهای ایشان اشتیاق میدارد بسوی ما مخفی نماند که چون مومن بی اختیار است در شدت شوق امیر المومنین علیه السلام و یازده فرزندان او بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آن شوق مکلف به نیست و در اصل ایمان و اطاعت ایشان اختیار ثابت میتواند بود که تفصیل در اینجا

حقیقی باشد و حیثیة بود که مجازی و از قبیل اسناد للّٰل تابع بر متبوع باشد نظیر این آنکه گویند چون وقوع
فلان خبر معلوم بود واقع شد پس خبر منکشف به لازم نماید و مثل این می آید در باب اول کتاب الایمان
والکفر و تحقیق مقام آنست که الله تعالی از ازل دانسته که بمقتضای حکمت ان بسیط را که مقتضای الاجزا از
حقیقت و کیفیت باشد خلق میکند و آنرا مادات سائر اجسام و ارواح مکلفان و ابدان ایشان و سائر
حیوانات میکند چنانچه گفته در سورهٔ انبیاء وجعلنا من الماء کل شیء حی و دانسته که کدام از اجزاء او بمقتضای آن
بمقتضای حکمت مادهٔ ارواح مکلفین و مادهٔ ابدان ایشان میشود و دانسته که با تفاوت ادان و سعت در
قدرت والطافی که مصحح اصل تکلیف است کدام از ارواح باختیار خود مشرک میشوند خواه مادهٔ ایشان را
محل کیفیت علیین کنند و خواه محل کیفیت سجین کنند و کدام از ارواح موحد میشوند بهمان روش پس مناسبت
مادهٔ ارواح و ابدان موحدین را کیفیت علیین داده در یک مقام جمع کرده و مادهٔ ارواح و ابدان مشرکین
را کیفیت سجین داده و در یک مکان جمع کرده بی آنکه آن کیفیت دخل در اصل توحید و طاعت یا در اصل
شرک و معاصی داشته باشد هر چند که دخل در لواحق توحید و طاعات یا لواحق شرک و معاصی دارد

دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول ان الله خلقنا من نور عظمته ثم
صور خلقنا من طینة مخزونة مکنونة من تحت العرش فاسکن ذلک النور فیه فکنا نحن خلقا و بشرا
نورانیین لم یجعل لاحد فی مثل الذی خلقنا منه نصیبا و خلق ارواح شیعتنا من طینتنا و ابدانهم
من طینة مخزونة مکنونة اسفل من ذلک الطینة و لم یجعل الله لاحد فی مثل خلقهم منه نصیبا
الا للانبیاء صلوات الله علیهم فلذلک صرنا نحن و هم الناس و سائر الناس همج للنار و الی النار **شرح**
نور عظمت عبارت از کمال قدرت الله تعالی است و مراد آنست که ارواح ما افضل مخلوق شد عرش اینجا
عبارت از سطح محیط بجمیع اجسام است للانبیاء باستثنا از احد لم یجعل الله لاحد است الهمج بفتح ها و فتح میم
و جیم جمع همجه بفتحتین کمگس و هم چیزی چند که ترک آنها کنند تا هر چه شود شده باشد یعنی روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که خدای تعالی آفرید روح ما را از روشنی
بزرگی خود بعد از آن صورت داد آفریدن ما را از گلی که محفوظ است در پرده است از زیر عرش پس فاصله
با این روشن صورت داد که ساکن کرد آن روشنی را در آنچه از زیر عرش است پس گشتند ما مخلوقان و
آدمیان نورانیان نگردانید برای هیچیک در مانند آنچه آفرید ما را از آن قسمتی را و آفرید جانهای شیعه ما را از گل ما که
از زیر عرش است و بدنهای شیعه ما را از گلی که محفوظ مستور است پایین تر از آن گل است و نگردانید الله تعالی برای
هیچیک در مانند آنچه خلق کرد شیعه ما را از آن قسمتی مگر انبیای سابق توضیح این میشود در حدیث سوم این باب و از
آنست که شدیم ما و شیعه ما مردم بحقیقت اشارت است بقول الله تعالی در سورهٔ ابراهیم فاجعل افئدة
من الناس و می آید در حدیث اول باب نود و پنجم و شدند باقی مردم که نشناسند ترک شدگان برای

آتش جہنم وستوجبان آتش جہنم **سوم اصل** عن علی بن عطیۃ عن علی بن رئاب رفعہ الی امیر المؤمنین
علیہ السلام قال قال امیر المؤمنین ان للہ نہرا دون عرشہ ودون النہر الذی دون عرشہ نور
نورہ وان فی حافتی النہر روحین مخلوقین روح القدس وروح من امرہ وان للہ عشر طینات
خمسۃ من الجنۃ وخمسۃ من الارض ففسر الجنان وفسر الارض ثم قال ما من نبی ولا ملک
من بعدہ جبلہ الا نفخ فیہ من احدی الروحین وجعل النبی من احدی الطینتین قلت لابی الحسن
الاول علیہ السلام ما الجبل فقال الخلق غیرنا اہل البیت فان اللہ عز وجل خلقنا
من العشر طینات ونفخ فینا من الروحین جمیعا فاطیب بہا طیبا وروی غیرہ عن ابی الصامت
قال طین الجنان جنۃ عدن وجنۃ المأوی والنعیم والفردوس والخلد وطین ارض مکۃ والمدینۃ
والکوفۃ وبیت المقدس والحائر **شرح** نورہ بصیغہ ماضی معلوم باب تفعیل است وضمیر مستتر راجع بنور است وضمیر بارز
راجع بنہر است الحافۃ بحای بی نقطہ وتشدید فا پہلوی چیزی کہ احاطہ بالخیر کند تفسیر روح القدس گذشت در باب
نہجاہ وپنجم وتفسیر روح الامر گذشت در باب نہجاہ وششم لام در تفسیر برای اختصاص است باعتبار شرف پس
منافات ندارد بآنکہ طین اہل جہنم نیز متحقق باشد وغیر این عشر طینات باشد ففسر تا ثم قال کلام علی بن رئاب است ضمیر
مستتر در تفسیر راجع بامیر المؤمنین است ملک بکسر لام بمعنی امام است ظرف در من بعدہ متعلق است بجملہ و
بعدیت باعتبار تدریج ازادکی باطینت وضمیر راجع بنبوت است کہ در ضمن نبی مذکور است جبلہ بجیم وبای
یک نقطہ ماضی معلوم باب نصر وضرب است ضمیر مستتر در جبلہ راجع باللہ تعالی است وضمیر بارز راجع بملک
است وجملہ صفت ملک است احدی الروحین عبارت از روح القدس است مراد بنبی در جعل النبی
ہمانست کہ مذکور شد در ما من نبی وظاہر من بعدہ جملہ وآنچہ گذشت در حدیث دوم این باب کہ الا الانبیاء
آنست کہ ضم ملک نکرد اینجا برای اشارہ بآن کہ اوصیای انبیا نیز بودہ اند احدی الطینتین عبارت
از طینت جنت است اگر مراد بجعل آفریدن ارواح انبیا باشد وعبارت از طینت ارض است اگر مراد
بجعل آفریدن ابدان ایشان باشد قلت لابی الحسن تا طیبا کلام علی بن رئاب است الجبل بفتح جیم و
سکون بای یک نقطہ است اطیب بہا از باب افعال است صیغہ التعجب است ضمیر بہا راجع بروح
اہل البیت است نصب طیبا بر مفعول مطلق است برای نوع دروی تا آخر کلام علی ابن عطیہ است
ضمیر غیرہ راجع بعلی بن رئاب است ابو الصامت حلوانی از اصحاب حضرت امام محمد باقر وامام جعفر
صادق است یعنی روایت کرد علی ابن عطیہ از علی بن رئاب کہ بالا برد روایت را تا امیر المؤمنین راوی
گفت کہ گفت امیر المؤمنین علیہ السلام بدرستی کہ اللہ تعالی را نہریست نزدیک عرش او کہ سطح محیط
اجسام شدہ باشد ونزدیک نہری کہ نزدیک عرش است نوریست کہ منور کردہ آن نہر را وبدرستی کہ
در دو لب نہر دو روحی آفریدہ شدہ است یکی روح القدس و دیگر روحی کہ از وضع اللہ تعالی است

یعنی صفت تن بالاتر از بیان است و به درستی که الله تعالی را ده گل مبارک بهشت پنج از جمله آنها از بهشت
و پنج دیگر از زمین است پس تفصیل کرده امیر المؤمنین پنج بهشتها را و تفصیل کرده پنج زمین را بعد از این امیر المؤمنین
علیه السلام گفت نیست از پیغمبری و نه امامی که خلق کرده باشد الله تعالی او است او را بعد از نبوت
مگر آنچه رسیده به او از یکی از آن دو روح که روح القدس باشد و آفرید انبیا را از یک جنس و از آن دو جنس
گل و میثاق الله بود که مراد آن باشد که از یک فرد از آن دو فرد که داخل جنس است آفرید گفتم امام موسی
کاظم علیه السلام را جبلت یعنی جبل که مصدر جبلة است پس گفت آفریدن و از برای توضیح آن که مراد
به نبی و ملک و رسول این است و اوصیای این است نیست نیم کردن این را که آن آفریدن غیر از اهل البیت
است چه به درستی که الله تعالی آفرید ما را از ده گل یعنی هر نوع کمال که مختص به یکی از ده گل است در ما هست
و دمیده در ما از هر دو روح پس چه پاکیزه است روح نوع عظیم از پاکیزگی و در روایت کرد محمد علی ابن بابویه در الخصال
که گفت گل بهشتهای اول گل جنة عدن است دوم گل جنة المأوی است سوم گل جنة النعیم است
چهارم گل جنة الفردوس است پنجم گل جنة الخلد است و گل زمین اول گل مکه است دوم گل مدینه است
سوم گل کوفه است چهارم گل بیت المقدس است پنجم گل حائر امام حسین است

چهارم اصل

سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الله خلقنا من اعلی علیین وخلق قلوب شیعتنا مما خلقنا
منه وخلق ابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الینا لانها خلقت مما خلقنا منه ثم تلا هذه الآیة کلا ان
کتاب الابرار لفی علیین وما ادراک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون وخلق عدونا من سجین
وخلق قلوب شیعتهم مما خلقهم منه وابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الیهم لانها خلقت مما خلقوا منه ثم
تلا هذه الآیة کلا ان کتاب الفجار لفی سجین وما ادراک ما سجین کتاب مرقوم یعنی شنیدم از امام محمد باقر
علیه السلام که میگفت به درستی که الله تعالی آفرید بدنهای ما را از بالاترا و آفرید ارواح شیعه ما را از آنچه ما را
آفرید و آفرید بدنهای شیعه ما را از پایین تر از آن درجه پس ارواح ایشان میل میکند بسوی ما چه
آنها آفریده شده اند از آنچه ما از آن آفریده شدیم بعد از آن خواند این آیه را از سوره مطففین که حاشا
که جزای عمل نباشد به درستی که سرنوشت نیکان هر آینه در علیین است یعنی جزء علیین است و چه چیز دانا کرد
ترا به آن و چه دانستی که چیست علیون آن سرنوشتی است رقم کشیده شده و در وقت آفریدن ارواح و ابدان
نیکان حاضر میشوند آن سرنوشت را مقربان و آفرید الله تعالی دشمن ما را از زندان سیاه
چال که جهنم باشد و آفرید ارواح دوستان ایشان را از آنچه آفرید ایشان را از آن و آفرید بدنهای دوستان
ایشان را از پایین تر از آن درجه پس دلهای دوستان ایشان میل میکند بسوی ایشان چه آنها آفریده
شده اند از آنچه ایشان از آن آفریده شده اند بعد از آن خواند این آیه را از سوره المطففین که حاشا که جزای عمل نباشد به درستی که سرنوشت
فاسقان در زندان سیاه چال است و از چه دانستی که چیست زندان سیاه چال آن سرنوشتی است

تم کشیدہ شدہ در وقت آفریدن ارواح و ابدان فاسقان

باب نود و چہارم باب التسلیم وفضل المسلمین

شرح این باب بیان آنست کہ تسلیم مامور بہ است در قول اللہ تعالی در سورۂ احزاب و ما زادہم الا ایمانا و تسلیما و در آن سورہ و سلموا تسلیما و در سورۂ نسا و یسلموا تسلیما کدام است و بیان فضیلت اہل تسلیم درین باب ہشت حدیث است **اول اصل** قلت لابی جعفر علیہ السلام انی ترکت موالیک مختلفین یتبرأ بعضہم من بعض قال فقال وما انت وذاک انما کلف الناس ثلاثۃ معرفۃ الائمۃ والتسلیم لہم فیما ورد علیہم والرد الیہم فیما اختلفوا فیہ **شرح** تبرأ بصیغہ مضارع معلوم باب تفعل است یعنی گفتم امام محمد باقر را بدرستی کہ واگذاشتم شیعہ خالص ترا حالی کہ مختلف بودند باہم در عملہا یا در فتواہا اجتناب میکرد بعض ایشان از بعض دیگر راوی گفت پس گفت چہ کار است ترا با آن اختلاف و برائت بایشان یعنی گوئی در میان ایشان اختلاف انداختیم برای تقیہ یا تمیمی کہ چہ کار با ایشان نشستی دگوش بسخنان ایشان کردی جز این نیست کہ مکلف شدند مردم بسہ چیز اول شناختن امامانی کہ مفترض الطاعۃ اند دوم قبول کردن و گردن نہادن برای امامان در آنچہ وارد شود بان مردم از جانب ائمہ سوم برگردانیدن یعنی واگذاشتن حکم بسوی ائمہ در آنچہ اختلاف کردند وکس ایشان و در آن اشارہ است بآنکہ ایشان عمل بتسلیم کردند یا بآنکہ ان جمیع سلوک طریق تمام لغان میکنند و خود را از شیعہ میشمرند **دوم اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام لو ان قوما عبدوا اللہ وحدہ لا شریک لہ واقاموا الصلوۃ وآتوا الزکوۃ وحجوا البیت وصاموا شہر رمضان ثم قالوا لشیء صنعہ اللہ او صنعہ رسول اللہ الا صنع خلاف الذی صنع او وجدوا ذلک فی قلوبہم لکانوا بذلک مشرکین ثم تلا ہذہ الآیۃ فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینہم ثم لا یجدوا فی انفسہم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما ثم قال ابو عبد اللہ علیہ السلام علیکم بالتسلیم **شرح** گفت امام جعفر صادق ع اگر گروہی عبادت کنند اللہ تعالی را تنہائی شریک نباشد او را در عبادت ایشان و برپای دارند نماز را و دہند زکوۃ را و حج خانہ کنند و روزہ دارند ماہ رمضان را بعد از ان گویند چیزی را کہ تدبیر کردہ باشد اللہ تعالی یا تدبیر کردہ باشد رسول او یعنی در سنت رسول صریح باشد اگرچہ در قرآن صریح نشدہ باشد چہ تدبیر رسول بہ تبلیغ رسالت است نہ از پیش خود چرا کہ تدبیر نکرد بروشی دیگر کہ خلاف آنست کہ تدبیر کردہ یعنی تدبیر خوب نیست و موافق مصلحت و نظم ملک نیست یا بہم رسد از او در دل خود بی آنکہ بزبان آرند ہر چند کہ بعنوان احتمال باشد ہر آئینہ میشوند بان مشرک بسبب عدم تصدیق بربوبیت رب العالمین یا بپیروی ظن بعد از ان خواند این آیہ را از سورۂ نسا کہ پس نہ چنانست کہ صاحب اختیار تو کہ مومن میشوند جمعی کہ دعوی ایمان میکنند مگر آنکہ حاکم کنند ترا در آنچہ سر بہم آوردہ میان ایشان بعد از ان نیابند در خاطرہای خود تنگی را از آنچہ حکم کنی و قبول کنند قبول کردن عظیم بیان این آیہ بوجہی دیگر کہ منافی این نیست ہم آمدہ در حدیث ہفتم از باب اول از ان گفت امام بر شما باد کہ قبول کنید

علم خدا و رسول و اوصیای رسول را **اصل سوم** عن ابی عبد الله ؑ قال قلت له ان عندنا رجلا یقال
له کلیب فلا یجیء عنکم شیء الا قال انا اسلم فسمیناه کلیب تسلیم قال فترحم علیه ثم قال اتدرون
ما التسلیم فسکتنا فقال هو والله الاخبات قول الله عز وجل الذین آمنوا وعملوا الصالحات واخبتوا
الی ربهم **ترجمہ** کلیب بضم کاف و فتح لام است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت گفتم او را بدرستی که نزد ما مردیست که نام او کلیب است پس نمی آید از جانب شما حکمی مگر آنکه گفت
من تسلیم میکنم بی تخصیص دنا دیل و موشگافیهای خود با آن پس نامیدیم او را باین سبب کلیب تسلیم راوی گفت
پس رحمت فرستاد بر کلیب بعد از آن گفت که آیا میدانید که چیست بازگشت قبول قول پس ساکت شدیم
و جواب ندادیم پس گفت بخدا قسم که اخبات است قول الله تعالی است در سوره هود که جمعی که مومن شدند
و بجا آوردند اعمال صالحه را و فروتنی کردند بسوی صاحب کل اختیار خود مراد آنست که فروتنی قبول قول
خدای تعالی است یعنی با اندیش خود چیزی از احکام شرع را نمیگوئیم همه از جانب الله تعالی است و بس
اصل چهارم عن ابی جعفر ؑ فی قول الله عز وجل و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا قال
الاقتراف التسلیم لنا والتصدیق علینا و ان لا یکذب علینا یعنی روایت است از امام محمد باقر ؑ در
قول خدای عز وجل در سوره شوری که هر که کسب کند خصلت نیکوئی را زیاد میکنیم برای او در آن خصلت
خوبی را گفت کسب حسنه اینجا قبول کردن و گردن نهادن برای احکام ما ست و راست گفتن برای روایت
نقل حدیث است و اینست که دروغ نگوید بر ما و ذکر این برای آنست که کسی که راست گوید یعنی دروغ
گوید بعض دیگر بر رود **اصل پنجم** قال ابو جعفر علیه السلام قد افلح المؤمنون اتدری من هم قلت
انت اعلم قال قد افلح المؤمنون المسلمون ان المسلمین هم النجباء والمومن غریب فطوبی للغرباء
یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام بتحقیق بمطلب رسیدند مومنان یعنی اهل تسلیم آنچه از امام با ایشان رسید
یعنی دیگران مومن نیستی اند اشارت است بآیه سوره نساء فلا و ربک چنانچه گذشت در حدیث دوم و می آید
حدیث هفتم این باب بدرستی که اهل تسلیم ایشانند و بس اصیلان در ایمان که در حدیث واقع شده که ما من قوم الا
و فیه نجیب پس نجابت مومن در دنیا از وطن دور افتاده است یعنی عدد مومنان حقیقی بغایت کم است در دنیا پس
مومن در میان ایشان تنگ زندگانی میکند پس خوشتر است غریبان را میان طوبی می آید در کتاب الایمان والکفر
در حدیث سی ام باب نود و نهم که باب المومن و علاماته و صفاته است **اصل ششم** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سمعته یقول من سره ان یستکمل الایمان کله فلیقل القول منی فی جمیع الاشیاء قول
آل محمد فیما اسروا وما اعلنوا وفیما بلغنی عنهم وفیما لم یبلغنی یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت هر که خوشحال کرد او را که تمام بهم رساند ایمان را همه اجزاء آن را پس
باید که گوید قول من در جمیع چیزها التصدیق قول ائمه آل محمد است در آنچه نهان کردند و در آنچه آشکار کردند

و در آنچه رسید بمن از آشکارا ایشان مراد تصدیق بآنست که جمیع اعتقادات ایشان و جمیع کلمات ایشان و جمیع احکام شرع حق است **هفتم اصل** عن ابی جعفر قال لقد خاطب الله امیر المؤمنین فی کتابه قال قلت فی ای موضع قال فی قوله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم فیما تعاقدوا علیه لئن امات الله محمدا الا یردوا هذا الامر فی بنی هاشم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت علیهم من القتل والعفو ویسلموا تسلیما **شرح** ظاهر آنست که اینحدیث بیان مستعمل فیه لفظ قرآن نیست و آنچه گذشت در حدیث دوم بیان لازم است و قرینه بر آنکه مخاطب اینجا رسول نیست آنست که اگر مخاطب رسول میبود بجای واستغفر لهم الرسول واستغفر لهم میبایست چه پیش از آن و بعد از آن بعنوان خطابست و التفات از خطاب بغیبت و عود بخطاب متعارف نیست **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بر آینه بتحقیق مخاطب کرده خدای تعالی امیر المؤمنین علیه السلام را در کتاب خود راوی گفت گفتم در کدام جا گفت در قول او در سوره نساء و اگر این که ایشان وقتی که ظلم بر نفس خود کردند می آمدند نزد تو بعد بخواهی پس از آن طلب آمرزش میکردند از خدای تعالی و طلب آمرزش میکرد برای ایشان رسول بر آینه می یافتند الله تعالی را بغایت قبول کننده توبه بغایت صاحب رحمت پس نه باین معنی که چون نیامدند دعوی ایمان ایشان دروغست قسم بصاحب کل اختیار تو که مومن نمیشوند بعد از این نیز تا آنکه حاکم کنند ترا در آنچه سرهم آورده میان ایشان امام گفت مراد از فیما شجر بینهم آنست که در آنچه عهد باهم بستند بر آنکه بر آینه اگر میراند الله تعالی محمد را بمرگ خود یا بکشته شدن بر نگردانند این امارت را در بنی هاشم و می آید در کتاب الروضه پیش از حدیث قوم صالح ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم و عبد الرحمن بن عوف و مغیره بن شعبه در کعبه جمع شدند و قرار دادند این مضمون را بعد از آن نیابند در خاطرهای خود تنگی را از آنچه حکم کنی بر ایشان که حکم بکشتن باشد بسبب آن عهد با وجود توبه یا گذشتن از گناه باشد و قبول کنند حکم ترا قبول عظیم **هشتم اصل** سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه الی آخر الآیة قال هم المسلمون لآل محمد الذین اذا سمعوا الحدیث لم یزیدوا فیه ولم ینقصوا منه جاؤا به کما سمعوه **یعنی** پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای عز وجل در سوره زمر فرده بده بندگان مرا جمعی که میشنوند این قرآن را پس پیروی میکنند بهتر آن قرآن را که محکمات باشد تا آخر آیه که اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب یعنی ایشان جمعی اند که راه نموده ایشان را خدای تعالی بحق و ایشانند و بس صاحبان خردمندیها که مذکور شده در ما قبل این آیه که فرق میکنند میان ما لا یعلمون که میدانند احکام الهی را و ما لا یعلمون که نمیدانند امام گفت که ایشان از اهل التسلیم اند برای ائمه آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم محکمات قرآن که در آنها نه از اختلاف و سردی نظر مهست

نشان ایشان آنست که وقتیکه شنیدند حدیث آل محمد را بتصرف خود زیاده و نقص کنند در آن خبر یا قیاس بر آن کنند و کمی نمیکنند از آن چیزی را تخمینی می آورند چنانچه شنیده اند یعنی عمل بظاهر حدیث میکنند هرچند که ظن ایشان برخلاف آن باشد

باب نود و نهم اصل باب ان الواجب علی الناس بعد ما یقضون مناسکهم ان یاتوا الامام فیسألونه عن معالم دینهم و یعلمونه ولایتهم و مودتهم له

شرح ما مصدریه است فیسألونه عطف بر یاتوا است پس ان مقدر است در بعض نسخ فی که بتقدیر ان باشد اعمال آن جائز است مثل تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه چنانچه در بعض لغات در مرجع آن نیز اعمال واقع شده و همچنین است و یعلمونه المعالم جمع معلم بفتح و کسر میم و فتح لام الخ یعنی آن معلوم شود چیزی یعنی این باب بیان آنست که واجب است بر مردم که بعد از بجا آوردن افعال حج خود آیند نزد امام و بپرسند او را از معیار های صحت عبادت ایشان الله تعالی را یعنی سوال از آنها یا تمم صحیح بندگی الله تعالی است و اعلام کنند امام را دوستی خود و محبت خود برای او تا حج ایشان محض صورت بی معنی نباشد درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال نظر الی الناس یطوفون حول الکعبة فقال هکذا کانوا یطوفون فی الجاهلیة انما امروا ان یطوفوا بها ثم ینفروا الینا فیعلمونا ولایتهم و مودتهم و یعرضوا علینا نصرتهم ثم قرأ هذه الآیة واجعل افئدة من الناس تهوی الیهم

شرح ثم ینفروا اشارت است بآیه سوره توبه که فلولا نفر تا آخر باشد و بیان شده در حدیث سوم باب هشتاد و هشتم نواد در غیر انسان مستعمل میشود پس تشبیه آن بمن الناس اشعار بآنست که غیر ایشان نشناسند بشناخت حقیقی یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام نظر کرد بسوی مردم که طواف میکردند در دور کعبه پس گفت چنین صورت بی معنی طواف میکردند مردم در زمان شرک نیز جز این نیست که مامور شده اند مردم در قرآن باین که طواف کنند بکعبه بعد از آن حرکت کنند بسوی ما پس اعلام کنند ما را بدوستی خود و محبت خود و عرض کنند بر ما مدد خود را یعنی که گویند هر خدمتی که داری بفرما امید که اطاعت بکنیم بعد از آن خواند این آیه را از سوره ابراهیم پس بساز دلهای چند را که از ناس باشند نه از نسناس باین روش که میل کنند بسوی ائمه از اولاد اسمعیل که در بیت الله ساکن شده اند برای درست کردن نماز **دوم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام و رأی الناس بمکة و ما یعملون قال فقال فعال کفعال الجاهلیة اما والله ما امروا بهذا و ما امروا الا ان یقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم فیمروا بنا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرتهم **شرح** ان یقضوا بتقدیر ان یقضوا است بآیه سوره حج ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیت العتیق التفث چرکنی و مناسک حج و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر اول قضای التفث عبارت اند از کردن چرکنی جهل با حکام الهی است و بنا بر دوم عبارت از اتیان مناسک حج است

نا و نفیر و ابراهیم بیان است و اشاره است بآنکه در آیه سوره حج مذکور عبارت است از آنچه مذکور است
در آیه سوره اعراف الست بربکم قالوا بلی و آیه سوره اعراف لم یؤخذ منهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا
علی الله الا الحق و امثال این چنانچه می آید در حدیث پنجم باب صد و هفتم یعنی شنیدم از امام محمد باقر ع برحالی
که دید مردم را در مکه و آنچه را که میکردند از طواف و سعی ازدی گفت پس امام گفت این افعالی فعالیست مانند
افعال زمان شرک بآنمعنی که محض صورت بی نیت است آگاه باش بخدا قسم که مامور نشده اند بحج مگر برای آنکه
رد کنند جبل خود را یعنی بجا آورند مناسک خود را برای آنکه وفا کنند بعهدهائی که بر گردن ایشانست از
جانب الله تعالی باین روش که گذر کنند بما پس خبر دهند ما را بر ولایت خود و عرض کنند بر ما مدد خود را سوم

اصل عن سدیر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام وهو داخل و انا خارج و اخذ بیدی
ثم استقبل البیت فقال یا سدیر انما امر الناس ان یأتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثم یاتونا فیعلمونا
ولایتهم لنا وهو قول الله تعالى وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی ثم اومی بیده الی صدره
الی ولایتنا یعنی روایتست از سدیر گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام برحالی که او داخل مسجد مکه
میشد و من بیرون میرفتم و گرفت دست مرا بعد از آن رو بکعبه کرد پس گفت ای سدیر جز این نیست که مامور شده اند
مردم بآنکه آیند نزد این سنگها که کعبه از آن ساخته شده پس طواف کنند بآنها بعد از آن آیند نزد ما پس اعلام
کنند ما را بولایت خود و این مضمون قول الله تعالی است در سوره طه که بدرستیکه من هر آینه بغایت بخشاینده ام
کسی را که از شرک توبه کرد و مومن برربوبیت رب العالمین شد و بجا آورد عمل صالح را که حج باشد
مثلا بعد از آن راه یافت بعد از آن امام اشاره کرد بدست خود بسوی سینه خود و گفت مراد آنست
که راه یافت بسوی ولایت ما بیان این آیه شد در حدیث ششم باب هفتم اصل ثم قال یا سدیر فاریک
الصادین عن دین الله ثم نظر الی ابی حنیفة و سفیان الثوری فی ذلک الزمان وهم حلق فی
المسجد فقال هؤلاء الصادون عن دین الله بلا هدی من الله ولا کتاب مبین ان هؤلاء الاخابث
لو جلسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم یجدوا احدا یخبرهم عن الله تبارک وتعالی وعن رسول الله حتی یاتونا
فنخبرهم عن الله تبارک وتعالی وعن رسوله صلی الله علیه وآله وسلم در سوره حج چنین است ومن الناس من یجادل فی
الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله و نزدیک باین در سوره لقمان است و
در سوره قصص چنین است ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله و گذشت در حدیث اول باب
هشتاد و نهم الاخابث جمع اخبث که افعل التفضیل خبیث است یعنی ناپاک و مراد ایشان شیاطین است
جزای لو شرطیه فی الست و ذکر فاء در جزای او نادر است مثل قول شاعر لو کان قتل یا سلام فراحة
و ظاهر آنست که از تصرف کاتبان باشد و بجای فجال لجال بلام باید و میتواند بود که لو شرطیه نه بلکه تمنی
بعد از آن گفت ای سدیر آیا پس بنمایم ترا جمعی که مانعان مردم اند از حقیقت اسلام بعد از آن نظر کرد

بسوی ابو حنیفه که از فقهای مخالفانست و سفیان ثوری که مقتدای صوفیانست در ان ؛ ان یعنی در انوقت از رؤسای ضلالت دیگران برابر چشم او نبودند همان دو کس برابر بودند بر حالی که ایشان یعنی آن دو کس و امثال ایشان حلقه‌هایی بودند در مسجد یعنی هر کدام با شاگردان یا مریدان حلقه داشتند پس امام علیه السلام گفت ایشان منع کنندگان مردم از حقیقت اسلام اند اینهاستی که از جانب الله تعالی شده و نه کتابی که صریح محکم قرآن است و اشاره به آنست که محکمات قرآن موافق طریقه ایشان نیست بلکه ابطال صریح میکند طریقهٔ ایشان را که اختلاف و پیروی ظن است بدرستی که این شیاطین اگر می‌نشستند در خانه‌های خود یعنی ترک فتوای ضلالت میکردند هر آئینه دور میزدند مردم برای طلب عالم دین اسلام پس نمی‌یافتند هیچ یک از اهل ضلالت را که خبر دهد ایشان را از جانب خدا و رسول بکذب و افترا تا آنکه می‌آمدند نزد ما پس خبر میدادیم ایشان را از جانب خدا و رسول از روی راستی

باب نود و ششم اصل باب ان الائمة علیهم السلام تدخل الملائکة بیوتهم وتطأ بسطهم وتاتیهم بالاخبار علیهم السلام

شرح این باب بیان آنست که ائمه علیهم السلام داخل میشوند ملائکه در خانه‌های ایشان و پا می‌گذارند بر فرشهای ایشان و میرسانند ایشان را خبرهای مخفی نماند اگر ملائکه بواسطه خبری دهند که معلوم نباشد لازم می‌آید که هر امامی نبی باشد پس مراد آنست که اعلام ایشان میکنند بواسطه تحدیث که بیان شد در باب پنجاهم و در باب پنجاه و چهارم و درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن مسمع کردین البصری قال کنت لا ازید علی اکلة باللیل والنهار فربما استاذنت علی ابی عبد الله واجد المائدة قد رفعت لعلی لا اراها بین یدیه فاذا دخلت دعا بها فاصبت معه من الطعام ولا اتاذی بذلک واذا عقبت بالطعام عند غیره لم اقدر علی ان اقر ولم انم من النفخة فشکوت ذلک الیه واخبرته بانی اذا اکلت عنده لم اتاذ به فقال یا ابا سیار انک تاکل طعام قوم الصالحین تصافحهم الملائکة علی فرشهم قال قلت ویظهرون لکم قال فمسح یده علی بعض صبیانه فقال هم الطف بصبیاننا منا بهم یعنی روایتست از مسمع که لقب او کردین و کنیت او ابو سیار است گفت میخوردم زیاده از یکبار در شبانه روزی پس گاه بود که رخصت دخول بر امام جعفر صادق میطلبیدم بر حالی که معلوم من میشد که سفره برداشته شده تا شاید نبینم سفره را پیش او و باعث آن شود که طعامی بر من می طعامی که خورده بودم تناول کنم متغیر میشوم پس وقتی که داخل میشدم میطلبید سفره را پس تناول میکردم با وجود اکل مقرری خودم آن طعام و آزار نمیکشیدم بآن ؛ و اگر بعد از طعام مقرری خود طعام میخوردم نزد غیر او توانائی نداشتم از کثرت آزار که قرار گیرم و نمیخوابیدم در شب از نفخ معده پس شکایت آن کوفت خود بسوی او بردم و خبر دادم او را باین که من وقتی که خوردم نزد او آزار نمیکشم از آن پس گفت ای ابو سیار بدرستی که تو میخوری طعام جمعی را که صالحانند مصافحه میکنند ایشان را ملائکه بر فرشهای ایشان یعنی ایشان بغلبه

ملائکه پروبال تیمیز ند بعنوان استقبال و مانند آن بلکه از کمال شوق ملائکه بخدمت ایشان می آیند مسمع گفت که گفتم و
حاضر میشوند برای شما یعنی معلوم شما میشود آمدن ایشان مسمع گفت پس امام مالید دست خود را بر بعضی اطفال
خود پس گفت ملائکه مهربان تر اند باطفال ما از ما یان باطفال یعنی خدمت اطفال ما میکنند برای تعظیم ما شاه
آنست که معلوم ما میشود آواز ایشان و مانند ایشان مخفی نماند که اگر حمل کنیم ظهور را بر ظهور بهیأت چنانچه
بست منافات دارد با احادیث باب دوم **دوم** **اصل** عن الحسين بن ابي العلاء عن ابي عبد الله
عليه السلام قال يا حسين وضرب بيده الى مساور في البيت مساور طالما اتكت عليها الملائكة
وربما التقطنا من زغبها **شرح** المساور بفتح میم و سین بی نقطه و الف و واو مکسوره و رای بی نقطه جمع
مسوره بکسر میم و سکون سین و فتح واو متکای که از پوست است اتکت بصیغه ماضی معلوم معتل الفاء
واوی مهموز اللام باب افتعالست واو منقلب بیا شده و مدغم شده و همزه لام الفعل منقلب بالف
شده و باعلال ساقط شده الزغب بفتح زای بانقطه و فتح غین بانقطه و بای یک نقطه ریزه های که از پرها
جدا میشود یعنی روایت است از حسین بن ابی العلاء از امام جعفر صادق علیه السلام حسین گفت که امام
گفت ای حسین و زد بدست خود ا شارت بسوی چند از پوست که در ان خانه بود اینها بالشهائیست
که دیر است که تکیه کرده اند بر آنها ملائکه و گاه شده است که بر چیده ایم از ریزه پر ایشان **سوم**
اصل عن ابي حمزة الثمالي قال دخلت على علي بن الحسين عليه السلام فاحتبست في
الدار ساعة ثم دخلت البيت وهو يلتقط شيئا وادخل يده من وراء الستر فناوله من
كان في البيت فقلت جعلت فداك هذا الذي اراك تلتقطه اي شيء هو فقال فضلة من زغب الملائكة
نجمعه واذا خلونا نجعله سيحا لاولادنا فقلت جعلت فداك وانهم ليأتونكم فقال يا ابا حمزة انهم ليزاحمونا
على تكأتنا **شرح** السيح بفتح سین بی نقطه و سکون یای یک نقطه و حای بی نقطه فراغت و سکون و ثوب
و همه اینجا مناسب است التكأة بضم تای دو نقطه در بالا که اصل آن واو است و فتح کاف و فتح همزه و تای
تانیث بانقطه که تکیه گاه است یعنی روایت است از ابو حمزه ثمالی که گفت داخل شدم بر امام زین العابدین
علیه السلام پس ممنوع شدم بر سرای او از دخول خانه یک ساعت بعد از ان داخل شدم خانه او را و
بر میچید چیزی را و داخل کرد دست خود را در پس پرده پس داد آنچه را که بر چید و بود کسی که در خانه پس پرده
بود پس گفتم قربانت شوم این چیزها که می بینم ترا که بر میچینی از چه چیز است آن پس گفت زیاده مانده ایست
از ریزه پر ملائکه یعنی بعضی را بر چیده بودم و بعضی دیگر مانده بود که در حضور تو بر چیدم و جمع میکنیم آن ریزه
پر را وقتی که در خلوت میشویم یعنی وقتیکه ملائکه میروند میگردانیم آنرا باعث فراغت برای اطفال خود یعنی
تعویذ ایشان میکنیم تا دفع بلاها از ایشان شود به برکت آن پس گفتم بعنوان استفهام قربانت شوم و بدرستیکه
ملائکه هر آینه می آیند نزد شما پس گفت ای ابو حمزه بدرستیکه ایشان نزدیک ما می آیند بر بالش ها یعنی

کہ ما از تکیہ گاہ خود حرکت نمیکنیم و ایشان بخدمت ما می آیند **چہارم اصل** عن ابی الحسن علیہ السلام
قال سمعتہ یقول ما من ملک یہبطہ اللہ فی امر ما یہبطہ الا بدأ بالامام فعرض ذلک علیہ وان مختلف
الملائکۃ من عند اللہ تبارک وتعالی الی صاحب ہذا الامر یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیہ السلام
راوی گفت شنیدم از او کہ میگفت نیست ہیچ فرشتہ کہ فرو میفرستد او را اللہ تعالی در کاری عظیم کہ میفرستد او را
برای آن کار مگر آن ملک ابتدا بامام زمان میکند پس عرض میکند آن کار را بر او و بعنوان تحدیث دید و تحیۃ آمد و رفت
ملائکہ از جانب اللہ تبارک وتعالی بسوی صاحب این امر است

باب نود و ہفتم اصل باب ان الجن تاتیہم فیسئلونہم عن معالم دینہم ویتوجہون فی امورہم علیہم السلام

شرح ۳ این باب بیان آنست کہ جنیان مومن می آیند نزد ائمہ ہدی پس سوال میکنند ائمہ را از معیارہای
صحت عبادت آن جنیان اللہ را و میروند در کارہای ائمہ علیہم السلام مخفی نماند کہ جنیان نیز داخل است
رسول الثقلین ہر کہ دعوی اجماع مجتہدان کند و از اسند سازند یا کل عیب سے باید کہ رای جنیان نیز
معلوم او شود تا استنباط دیر و لایت لا تجتمع امتی علی الضلالۃ معقول باشد و ایضا می تواند بود کہ امام این
زمان از مومنان جن پنہان نباشد پس قول ابی حنیفہ کہ امام تمام اہل از ابی حنیفہ است یا کل عیب دارد
العیاذ باللہ نیست درین باب ہفت حدیث است **اول اصل** عن سعد الاسکاف قال اتیت
ابا جعفر فی بعض ما اتیتہ فجعل یقول لا تعجل حتی حمیت الشمس علی وجعلت اتتبع الافیاء فما
لبثت ان خرج علی قوم کانہم الجراد الصفر علیہم البتوت قد انہکتہم العبادۃ قال فواللہ لانسانی ما کنت فیہ
من حسن ہیئۃ القوم فلما دخلت علیہ قال لی اراني قد شققت علیک قلت اجل واللہ لقد انسانی ما
کنت فیہ قوم مروا بی لم ار قوما احسن ہیئۃ منہم فی زی رجل واحد کان الوانہم الجراد الصفر قد انہکتہم
العبادۃ فقال یا سعد رأیتہم قلت نعم قال اولئک اخوانک من الجن قال فقلت یاتونک قال نعم یاتونا یسئلونا
عن معالم دینہم وحلالہم وحرامہم شرح ۳ الجراد بفتح جیم و تخفیف رای بی نقطہ و الف و دال بی نقطہ ملخ الصفر
بضم صاد بی نقطہ و سکون فا جمع اصفر زرد البتوت بضم بای یک نقطہ و تای دو نقطہ در بالا و سکون واو و تا ر
دو نقطہ در بالا جمع بت بفتح با و تشدید تا چون تن زای کوتاہ کہ در میان مردم بہشت متعارف است شققت بشین بی نقطہ
و دو قاف بصیغہ ماضی معلوم متکلم وحدہ از باب نصر است اجل بفتح ہمزہ و فتح جیم و سکون لام حرف تصدیق
است یعنی روایت است از سعد کفشگر گفت آمدم نزد امام محمد باقر در بعض از آمدن من نزد او پس شروع کرد میگفت
شتاب مکن صبر کن تا آنکہ گرم شد آفتاب بر من و شروع کردم میطلبیدم سایہ ہای دیوارہا کہ دفع
ضرر آفتاب شود پس ناگہ بیرون آمدند بر من از خانہ امام جمعی کہ شبیہ بودند بملخ زرد بلاغری و زردی رنگ
ایشان بودند تازہ ای کوتاہ بتحقیق ضعیف کردہ بود ایشان را عبادت اللہ تعالی سعد گفت پس بخدا قسم

فراموش ساخت بیرون آمدن ایشان مرا از مشقتی که دران بودم از گرمای آفتاب بسبب خوابی هیئت آن جماعت پس چون داخل شدم بر امام گفت مرا ای یا امام خود را که مشقت انداختم بر تو بسبب نهی از دخول گفتم آری بخدا قسم که هر آئینه بتحقیق فراموش ساختند مرا آن مشقت که بودم دران جمعی که گذشتند بر من ندیدم هیچ جمعی را نیکوتر باستار هیأت از ایشان جمیع ایشان در صورت یکمرد بودند گویا رنگهای ایشان برنگ نخ زرد بود بتحقیق ضعیف کرده بود ایشان را عبادت پس گفت ای سعد دیدی ایشان را گفتم آری گفت ایشان برادران مومن تو اند از جنیان سعد گفت پس گفتم جنیان مے آیند نزد تو گفت آری می آیند نزد ما که بدی میپرسند ما را از علامتهای صحت عبادت ایشان و حلال ایشان و حرام ایشان **دوم**

اصل عن ابی عبد الله ع قال کنا ببابه فخرج علینا قوم اشباه الزط علیهم ازر و اکسیة فسألنا ابا عبد الله عنهم فقال هولاء اخوانکم من الجن **شرح** الزط بضم زای با نقطه و تشدید طا جمعی از هندوستانیان اند معرب جت بفتح جیم و تشدید تای دو نقطه در بالا الازر بضم همزه و ضم زای با نقطه و رای بی نقطه جمع ازار لنگیها **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت بودیم در در خانه او پس بیرون آمدند بر ما جمعی که مشابه جت بودند بر ایشان لنگیها و رداها بود پس پرسیدیم امام را از ایشان که کیانند پس گفت ایشان برادران مومن شما اند از جنیان **سوم** **اصل** عن سعد الاسکاف قال اتیت ابا جعفر ع ارید الاذن علیه فاذا رحائل ابل علی الباب مصفوفة واذا الاصوات قد ارتفعت ثم خرج قوم معتمین بالعمائم یشبهون الزط قال فدخلت علی ابی جعفر علیه السلام فقلت جعلت فداک ابطأ اذنک علی الیوم ورأیت قوما خرجوا علی معتمین بالعمائم فانکرتهم فقال وتدری من اولئک یا سعد قلت لا قال فقال اولئک اخوانکم من الجن یأتونا فیسئلونا عن حلالهم وحرامهم ومعالم دینهم **شرح** الرحائل بکسر رای بی نقطه و حای بی نقطه والف و لام والرحائل بفتح را و حا و همزه و لام جمع راحله شتر انی که برای سواری باشند **یعنی** روایت است از سعد خفاف گفت آمدم نزد امام محمد باقر علیه السلام تا خواهم رخصت دخول بر او پس ناگاه راحله های شتران بر در خانه بودند راست داشته شده و ناگاه آوازها بلند شد چنانچه جمعی در وقت وداع بیرون رفتن از مجلس بزرگی زبان بدعا و ثنا میگشایند و بعد از آن بیرون آمدند جمعی بسته بر سر خود لعامها شباهت داشتند جت را سعد گفت پس داخل شدم بر امام محمد باقر پس گفتم قربانت شوم دیر شد رخصت تو بر من امروز دیدم جمعی را که بیرون آمدند از خانه بر من بستگان بر سر خود لعامه ها پس غریب بنظر در آوردم ایشان را پس امام گفت آیا میدانی که کیانند ایشان ای سعد یعنی از کدام طائفه اند سعد گفت گفتم نه سعد گفت امام گفت ایشان برادران شما اند از جنیان می آیند نزد ما پس میپرسند ما را از حلال ایشان و حرام ایشان و معیارهای صحت عبادت ایشان **چهارم**

اصل عن سدیر الصیرفی قال اوصانی ابو جعفر ع بحوائج له بالمدینة فخرجت فبینا انا بین فج الروحاء علی راحلتی

رفا انسان یلوی بثوبه قال فملت الیه وظننت انه عطشان فناولته الاداوة فقال لی لا حاجة لی بها وناولنی
کتابا طینه رطب قال فلما نظرت الی الخاتم اذا خاتم ابی جعفر فقلت متی عهدک بصاحب هذا الکتاب قال
الساعة واذا فی الکتاب اشیاء یامرنی بها ثم التفت فاذا لیس عندی احد قال ثم قدم ابو جعفر علیه السلام
فلقیته فقلت جعلت فداک رجل اتانی بکتابک وطینه رطب فقال یا سدیر ان لنا خدما من الجن
فاذا اردنا السرعة بعثناهم وفی روایة اخری قال ان لنا اتباعا من الجن کما ان لنا اتباعا من الانس فاذا
اردنا امرا بعثناهم شرح الفج بفتح فا وتشدید جیم راه وسیع میان دو کوه والروحا بفتح رای بی نقطه و
سکون واو وحای بی نقطه والف ممدوده دره ایست کشاده در راه مکه میان مدینه ومکه وآن دو دو ازده
مرحله است ودوری آن از مدینه چهل ودو میل یا چهل میل یا سی وشش میل یا سی میل بنا بر اختلاف اقوال و هر
میل یک فرسخ است یلوی بثوبه برای تهدید است الطین بکسر طای بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین
ونون گل ومراد گلیست چسپیده مانند لک که بر آن مهر کنند سر مکتوب را ومناسب این حدیث آنچه می آید در
حدیث ششم ونهم باب بیست ونهم کتاب العشرة یعنی روایت است از سدیر صیرفی گفت سفارش
کرد مرا در یکدام امام محمد باقر علیه السلام بحاجتی چند که او را بود در مدینه پس بیرون آمدم از مکه پس میان آنکه من در میان
دره روحا بودم بر شتر سواری خود ناگاه آدمی پیچیده بود ردای خود را که با او بود چنانچه در وقت طلب کسی از دور
میکنند پس رو بطرف او کردم که او تشنه است پس دادم او را مطهره که شاید آب خورد پس گفت
مرا حاجتی نیست بآن وداد مرا کتابی که گل آن تر بود سدیر گفت چون نظر کردم بمهر آن گل ناگاه مهر
امام محمد باقر علیه السلام بود پس گفتم کی جدا شدی از صاحب این کتاب گفت این ساعت وناگاه
در کتابت چیزی چند نوشته بود که امر میکرد مرا بآنها که در مدینه بجا آورم بعد از خواندن کتابت نگاه کردم
پس ناگاه نبود نزد من هیچکس سدیر گفت بعد از آن آمد امام محمد باقر علیه السلام از مکه بمدینه پس ملاقات
کردم او را پس گفتم قربانت شوم مردی آورد کتابت ترا وگل آن تر بود پس گفت ای سدیر بدرستیکه
ما را هست چند خدمتگاران از جنیان پس وقتیکه خواستیم شتاب در کاری را فرستادیم ایشان را
ودر روایتی دیگر گفت بدرستیکه ما را تابعان از جنیان هستند چنانچه ما را تابعان از آدمیان هستند پس
وقتی که خواستیم کاری را فرستادیم ایشان را ۔ پنجم اصل حدثتنی حکیمة بنت موسی قالت رایت
الرضا علیه السلام واقفا علی باب بیت الحطب وهو یناجی ولست اری احدا فقلت یا سیدی لمن
تناجی فقال هذا عامر الزهرائی اتانی یسئلنی ویشکو الی فقلت یا سیدی احب ان اسمع کلامه فقال
لی انک ان سمعت به حممت سنة فقلت یا سیدی احب ان اسمعه فقال لی اسمعی فاستمعت فسمعت شبه الصفیر ورکبتنی الحمی فحممت
سنة شرح عامر اسم یکی از ایشان است برای ... زیرا که آن ... بسیار صورت ... الزهرائی بفتح زای بی نقطه وسکون ها ورای
بی نقطه والف ونون منسوب به زهراء بالف ممدوده اسم شهریست در مغرب ... صنعانی که منسوب بصنعا است

یعنی حکایت کرد مرا حکیمه دختر امام موسی کاظم علیه السلام گفت دیدم امام رضا علیه السلام را ایستاده بر در بیت هیمه دان
و سخنی میگفت آهسته و نمیدیدم هیچکس را پس گفتم ای آقای من برای که سخن می گوئی آهسته پس گفت این عامر
زهرائیست آمده نزد من سوال میکند و شکایت میکند از کسی بسوی من پس گفتم ای آقای من دوست
میدارم که بشنوم سخن او را پس گفت مرا بدرستی که تو اگر بشنوی سخن او را گرم کرده میشوی به تپ یک
سال پس گفتم ای آقای من دوست دارم که بشنوم آنرا پس گفت مرا گوش کن پس گوش کردم پس شنیدم
آوازی باریک مانند آواز بلبل و مانند آن پس بار شد بر من و تپ کردم یک سال ششم اصل

عن جابر عن ابی جعفر قال بینا امیر المؤمنین علی المنبر اذ اقبل ثعبان من ناحیة باب من ابواب المسجد
فهم الناس ان یقتلوه فارسل امیر المؤمنین ان کفوا فکفوا و اقبل الثعبان ینساب حتی انتهی الی المنبر فتطاول
فسلم علی امیر المؤمنین فاشار امیر المؤمنین ان یقف حتی یفرغ من خطبته و لما فرغ من خطبته اقبل علیه فقال من
انت فقال انا عمرو بن عثمان خلیفتک علی الجن و ان ابی مات و اوصانی ان آتیک فاستطلع رایک و قد اتیتک
یا امیر المؤمنین فما تامرنی به و ما تری فقال له امیر المؤمنین اوصیک بتقوی الله و ان تنصرف فتقوم مقام
ابیک فی الجن فانک خلیفتی علیهم فودع عمرو امیر المؤمنین و انصرف فهو خلیفته علی الجن فقلت جعلت فداک
فیاتیک عمرو و ذلک الواجب علیه قال نعم شرح ینساب بسین بی نقطه و الف و بای یک نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل
العین یعنی روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام گفت میان آنکه امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر بود ناگاه و آمد
ماری بزرگ و دراز از جانب دری از درهای مسجد کوفه پس قصد کردند مردم که بکشند آنرا پس فرستاد
کسی را امیر المؤمنین علیه السلام که خود را باز دارید پس خود را باز داشتند و آمد آن مار شتاب می کرد
تا رسید به منبر پس راست شد پس سلام کرد امیر المؤمنین را پس اشاره کرد امیر المؤمنین بسوی او که صبر کند تا
فارغ شود از خطبه خود و وقتی که فارغ شد از خطبه خود رو آورد بر مار پس گفت چه کسی پس گفت من عمرو پسر
عثمانم که پدرم خلیفه تو بود بر جنیان و بدرستی که پدرم مرد و سفارش کرد مرا که آیم بسوی تو پس خبر گیرم رای
ترا که چه صلاح میدانی و امر بان میکنی در تعیین خلیفه جن و تحقیق آمدم نزد تو ای امیر المؤمنین پس چه امر میکنی
مرا بان و چه صلاح میدانی پس گفت او را امیر المؤمنین سفارش میکنم ترا بترس از عذاب الله تعالے
بر خود رائی در احکام الله تعالی و باینکه برگردی پس قائم مقام پدرت شوی بر جنیان چه بدرستیکه تو
خلیفه منی بر ایشان امام محمد باقر گفت پس وداع کرد عمرو امیر المؤمنین را و برگشت پس او تا امروز
خلیفه امیر المؤمنین است بر جنیان پس گفتم امام محمد باقر را قربانت شوم پس می آید نزد تو عمرو و برای
سوال از مشکلات مسائل و این آمدن برای سوال مسائل واجبست بر او گفت آری هفتم

اصل عن النعمان بن بشیر قال کنت مزاملا لجابر بن یزید الجعفی فلما ان کنا بالمدینة دخل علی ابی جعفر فودعه
و خرج من عنده و هو مسرور حتی وردنا الاخیرجة اول منزل نعدل من فید الی المدینة یوم جمعة فصلینا الزوال فلما

نهض بنا البعير اذا انا برجل طوال آدم معه كتاب فناوله جابرا فتناوله فقبله ووضعه على عينيه واذا هو من محمد بن على الى جابر بن يزيد وعليه طين اسود رطب فقال له متى عهدك بسيدى فقال الساعة فقال له قبل الصلوة او بعد الصلوة فقال بعد الصلوة قال ففك الخاتم واقبل يقرأه ويقبض وجهه حتى اتى على آخره ثم امسك الكتاب فما رأيته ضاحكا ولا مسرورا حتى وافى الكوفة شرح الجعفى بضم جيم وسكون عين بى نقطه وفا وتشدید یا اسم پدر قبیله ایست در یمن ولفظ منسوب با وموافق لغت منسوب الیه است الاخیرجه بضم همزه وفتح خاى با نقطه وسكون ياى دو نقطه در پائین وکسر رای بی نقطه وفتح جیم وهای تانیث تصغیر اخرجه بفتح همزه وسكون خا وفتح را وجیم وتای تانیث جاییست در پنج کوهی در بیرون منزل که میان مدینه وکوفه است اول مرفوع وخبر مبتدای محذوف است بتقدیر هی اول وجمله اول منزل نعدل من فید الى المدينة صفت است منزل اسم مکانست ضمیر مستتر در نعدل راجع بمنزل است فید بفتح فا وسکون یای دو نقطه در پائین ودال بی نقطه منزلیست میان مکه ومدینه الطوال بضم طای بی نقطه وتشدید واو بسیار دراز وتخفیف واو دراز میتواند بود که ذکر اسود برای مبالغه در تری باشد چه گل وقتی که مائل بخشکی است سیاهی آن برطرف می شود ومی تواند بود که گلی که بآن مهر میکنند بر دو قسم باشد در رنگ اصلی یک قسم آن سیاه باشد والمناسب التقدیم رطب بر اسود وتکرد یعنی روایت است از نعمان بن بشیر گفت بودم هم کجاوه جابر بن یزید جعفی را در سفر حج پس چون بودیم در مدینه داخل شد بر امام محمد باقر علیه السلام پس وداع کرد او را وبیرون آمد از نزد او بر حالتی که او خوشحال بود تا فرود آمدیم در اخیرجه آن اخیرجه اسم منزل است که مسافت آن منزل از مدینه برابر می شود با مسافت فید تا مدینه فرود آمدن ما در روز جمعه بود وبجا آوردیم نماز پس نماز ظهر را پس چون برداشت ما را شتر ما ناگاه نظر من بمردی افتاد بسیار دراز گندم گون که با او کتابتی بود پس داد آن کتابتی را بجابر پس گرفت آنرا پس بوسید آنرا ونهاد آنرا بر دو چشم خود پس ناگاه دیدیم آن نوشته شده بود که این کتابت از محمد بن علی است بسوی جابر بن یزید بر سر گلی بود که سیاه تر بود پس جابر گفت او را کی جدا شدی از آقای من گفت همین ساعت پس گفت او را پیش از نماز یا بعد از نماز پس گفت بعد از نماز نعمان گفت پس جابر جدا کرد مهر را وشروع کرد بخواندن کتابت را در حالتی که گره میکرد روی خود را تا رسید باخر کتابت بعد از آن نگاه داشت کتابت را پس دیگر ندیدم او را خندان ونه خوشحال تا رسید بکوفه اصل فلما وافينا الكوفة ليلا بت ليلتى فلما اصبحت اتيته اعظاما له فوجدته قد خرج على وفى عنقه كعاب قد علقها وقد ركب قصبة وهو يقول اجد منصور بن جمهور اميرا غير مامور وابياتا من نحو هذا فنظر فى وجهى ونظرت فى وجهه فلم يقل لى شيئا ولم اقل له واقبلت ابكى لما رأيته واجتمع على وعليه الصبيان والناس وجاء حتى دخل الرحبة واقبل يدور مع الصبيان والناس يقولون جن جابر بن يزيد جن جابر شرح

اجد بفتح همزه و کسر جیم و سکون دال بی نقطه امر باب افعال از معتل العین است و مفعول محذوف است بتقدیر
اجد الضراب منصور بتقدیر حرف ندا است ظاهر آنست که این در منصور بن جمهور از تصرف کاتبان است لما بالتیه
بکسر لام و تخفیف میم است و ضمیر راجع بجابر است الرحبه بفتح رای بی نقطه و سکون حای بی نقطه و بای
یک نقطه محله ایست در کوفه یعنی پس وقتی که رسیدیم بکوفه در شب ماندم در خانه خود و شب دخول خود پس چون
بصبح رسیدم آمدم نزد جابر برای تعظیم او پس یافتم او را که بتحقیق بیرون آمد بر من و در گردن او کعبها بود که بتحقیق
آویخته بود آنها را و بتحقیق سوار شده بود یک نی را چنانچه اطفال سوار می شوند و او میگفت این بیت را که
مضمونش اینست خوب یعمل آورده بابای منصور جمهور بر حالی که امیر باشی نه مامور باین معنی که مشتمل
بر آمدن منصور بن جمهور بکوفه د احوال او بود که چه خواهد کرد پس نگاه کرد در روی من و من نگاه کردم در
روی او پس نگفت مرا چیزی و نگفتم من او را شروع کردم گریه میکردم برای او که دیوانگی میکرد و جمیع
شدند بر من و او اطفال و مردمان و آمد تا داخل شد رحبه را و شروع کرد و میگشت با اطفال و
مردم مے گفتند مجنون شد جابر بن یزید مجنون شد جابر **اصل** فو الله ما مضت الایام حتی ورد
کتاب هشام بن عبد الملک الی والیه ان انظر رجلا یقال له جابر بن یزید الجعفی فاضرب عنقه
وابعث الی برأسه فالتفت الی جلسائه فقال لهم جابر بن یزید الجعفی فقالوا اصلحک الله کان
رجلا له فضل و علم و حدیث و حج فجن و هو ذا فی الرحبة مع الصبیان علی القصب یلعب معهم قال فاشرف
علیه فاذا هو مع الصبیان یلعب علی القصب فقال الحمد لله الذی عافانی من قتله قال و لم تمض الایام
حتی دخل منصور بن الجمهور الکوفة فصنع ما کان یقول جابر یعنی پس بخدا قسم که نگذشت روزگار تا رسید
کتابت هشام بن عبد الملک بسوی حاکم او در کوفه که نظر کن مردی را که نام او جابر ابن یزید جعفی است پس بزن
گردن او را و بفرست بسوی من سرش را پس رو کرد حاکم بسوی اهل مجلس خود پس گفت ایشان را که کیست جابر بن
یزید جعفی پس گفتند نگاه دارد ترا الله تعالے بود مردی که او را فضیلت و علم و نقل احادیث بود و حج کرد
پس دیوانه شد و اینک در رحبه با اطفال بر نی سواره بازی می کند با ایشان نعمان گفت پس حاکم خود رفت و
مطلع شد بر او در رحبه پس ناگاه او با اطفال بود که بازی مے کرد سوار نے حاکم گفت حمد خدائی را که
حفظ کرد مرا از کشتن او نعمان گفت و نگذشت روزگار تا داخل کوفه شد منصور بن جمهور و مسلط شد
و کرد آنچه را که میگفت جابر در آن بیتها اشاره است بواقعاتی که در زمان خلافت ابراهیم بن الولید بن
عبد الملک حادث شد در کوفه در سنه سبع و عشرین و مائة بسبب ظهور عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام
که منصور بن جمهور از سرداران او بود و عاصم بن عمر بن عبد العزیز را که حاکم کوفه از جانب ابراهیم بود اخراج نمود

باب نود و هشتم اصل باب فی الائمة علیهم السلام انهم اذا ظهر امرهم حکموا بحکم داؤد و آل داؤد و لا یسئلون الناس البینة علیهم السلام

شرح این باب است در آنکہ ایشان وقتی کہ ظاہر شود امارت ایشان حکم میکنند بحکم داؤد وسلیمان علیہما السلام کہ بیان می شود در شرح حدیث اول این باب و نمی طلبند گواہ بر دعوی را علیہم السلام درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی عبیدۃ الحذاء قال کنا زمان ابی جعفر علیہ السلام حین قبض نتردد کالغنم لا راعی لہا فلقینا سالم بن ابی حفصۃ فقال لی یا ابا عبیدۃ من امامک فقلت ائمتی آل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ فقال ہلکت واہلکت اما سمعت انا وانت ابا جعفر علیہ السلام یقول من مات ولیس علیہ امام مات میتۃ جاہلیۃ فقلت بلی لعمری ولقد کان قبل ذلک بثلاث او نحوہا دخلنا الی ابی عبد اللہ علیہ السلام فرزق اللہ المعرفۃ فقلت لابی عبد اللہ علیہ السلام ان سالما قال لی کذا وکذا قال فقال یا ابا عبیدۃ انہ لا یموت منا میت حتی یخلف من بعدہ من یعمل بمثل عملہ ویسیر بسیرتہ ویدعو الی ما دعا الیہ یا ابا عبیدۃ انہ لم یمنع ما اعطی داؤد ان یعطی سلیمان ثم قال یا ابا عبیدۃ اذا قام قائم آل محمد علیہم السلام حکم بحکم داؤد وسلیمان لا یسأل بینۃ **شرح** حرم و تسد کان تا المعرفۃ در تحت مکالمہ با سالم نیست بلکہ ابو عبیدہ آن را در بیان روایت ذکر کردہ و فاعل کان ضمیر شان مستتر در آنست و میتواند بود کہ فاعل کان دخلنا باشد بتقدیر ان دخلنا و فاضل مدقق مولانا محمد امین رحمہ اللہ تعالی گفتہ المناسب ثم دخلنا او فدخلنا و این مبنی بر آنست کہ فاعل کان ضمیر مستتر راجع بابو جعفر صلوات اللہ وسلامہ علیہ باشد لم یمنع مجہول است مفعول اول لم یمنع است نائب فاعل است اعطی مجہول است ضمیر مستتر راجع بما است و مفعول دوم اعطی است نائب فاعل شدہ برای وجود قرینہ و او منصوب و مفعول اول است کہ مؤخر شدہ و ان اعطی بفتح ہمزہ و تخفیف نون مجہول است و محلا منصوب است مفعول دوم لم یمنع باشد ضمیر مستتر راجع بما است سلیمان منصوب و مفعول اول اعطی است و مؤخر شدہ یعنی روایت است از ابو عبیدہ حذاء گفت بودیم در زمان امام محمد باقر وقتی کہ گرفتہ شد از دنیا میگردیدیم مانند گلہ گوسفندان بر حالی کہ شبانی نباشد پس ملاقات کرد ما را سالم بن حفصہ پس گفت مرا ای ابو عبیدہ کیست امام تو پس گفتم امامان من اہل بیت محمد اند گفت بخیال آنکہ معنی سخن من این است کہ منحصر امام زمان خود در شخص نیست امام ہلاک شدی و ہلاک کردی مرا آیا این سخن قبول کنند آیا نشنیدیم من و تو از امام محمد باقر علیہ السلام کہ میگفت ہر کہ مرد و بر گردن نیست برای او امامی مخصوص مرد مردن شرک گفتم بلی بجان خودم و بتحقیق بود پیش از آن گفتگوی سالم بسہ شب یا مانند سہ شب آنکہ داخل شدیم بر امام جعفر صادق پس روزی کرد اللہ تعالی شناخت خصوص امام را پس گفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را بدرستی کہ سالم گفت مرا چنین و چنین ابو عبیدہ گفت پس امام گفت ای ابو عبیدہ بدرستیکہ شان نیست کہ بمیرد از ما ائمہ ہدی مردی مگر آنکہ وا میگذارد بعد

ازخود کسی را که عمل کند باشد عمل او دراه رود براه وتردش او وخواند مردم را بسوی آنچه خواند بسوی آن ای
ابو عبیده بدرستی که شان انیست که ممنوع نشد آنچه داده شد داؤدؑ را این را که داده شد سلیمانؑ را یعنی
هر علمی که به داؤدؑ داده شده بود بسلیمانؑ نیز داده شد بعد ازان گفت ای ابو عبیده وقتی که ایستاد قائم
آل محمد حکم کرد بحکم داؤدؑ وسلیمانؑ یعنی نخواهد طلبید گواه را بر دعوی چنانچه داؤدؑ نه طلبیده در حکایت
نعجه که در سورۂ ص مذکور است که قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه وسلیمانؑ نه طلبید در حکایت
نفش غنم چنانچه گذشت در حدیث سوم باب شصتم اشاره است بآنکه کیفیت حوادث معلوم او میشود
باستنباط از قرآن **دوم اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول لا تذهب الدنیا حتی
یخرج رجل منی یحکم بحکومة آل داؤدؑ ولا یسئل بنیة یعطی کل نفس حقها یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر طرف نمی شود دنیا تا بیرون آید مردی از پشت من که حکم کند
بحکومت سلیمانؑ که در نفش غنم کرد ونطلبید گواه را می دهد بهر جانداری را حق او که دعوی کرده شد
سوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام بما تحکمون اذا حکمتم قال بحکم الله وحکم داؤدؑ
فاذا ورد علینا الشیء الذی لیس عندنا تلقانا به روح القدس **شرح** با درم برای تعدیه است
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بچه روش حکم مے کنید وقتی که حاکم کرده شوید گفت
بحکم خدای تعالی وحکم داؤدؑ یعنی احتیاج بگواه نداریم لیکن وقتی که وارد شود بر ما دیوانی که حقیقت
آن معلوم ما نباشد می دهد ما را علم بحقیقت آن جبرئیل مراد بعنوان تحدیث است که مذکور شد
در باب پنجاه ونهم وپنجاه وچهارم **چهارم اصل** عن علی بن الحسین علیهما السلام قال سئلته
بای حکم تحکمون قال حکم آل داؤدؑ علیه السلام فان اعیانا شیء تلقانا به روح القدس **شرح**
الاعیاء ماندہ کردن مضمون این موافق سابق است **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام
ما منزلة الائمة قال کمنزلة ذی القرنین وکمنزلة یوشع وکمنزلة آصف صاحب سلیمانؑ
شرح مضمون این گذشت در حدیث اول باب پنجاه وسوم **اصل** قال بما تحکمون قال بحکم الله
وحکم آل داؤدؑ وحکم محمد صلی الله علیه وآله ویتلقانا به روح القدس **شرح** مضمون

این موافق حدیث سوم این باست

باب نود ونهم باب ان مستقی العلم من بیت آل محمد علیهم السلام

شرح المستقی مصدر میمی از باب افتعال طلب آبی که بآن سیراب شوند یعنی این باب بیان آنست
که طلب سیراب شدن بعلم از خانۂ محمدؐ است واز غیر خانۂ ایشان باعث تشنگی جهل مرکب است درین باب
دو حدیث است **اول اصل** سمعت جعفر بن محمدؑ یقول وعنده اناس من اهل الکوفة
عجبا للناس انهم اخذوا علمهم من رسول الله صلی الله علیه وآله فعملوا به واهتدوا ویرون

ان اهل بیته لم یاخذوا و الله و نحن اهل بیت ذریته فی منازلنا نزل الوحی و من عندنا خرج العلم الیهم افیرون
انهم علموا و اهتدوا و جهلنا نحن و ضللنا ان هذا المحال یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
که میگفت بر حالی که نزد او جماعتی از اهل کوفه بودند تعجب می کنم تعجب عظیم برای مردم مخالف که باعتقاد
خود گرفتند علم دین خود را همگی آن از رسول الله صلی الله علیه و آله پس عمل بآن کردند و راه یافتند و گمان
می برند که اهل بیت رسول الله فرا گرفتند علم او را و حال آنکه ما که اهل بیت رسول و اولاد ویم
در منزلهای ما فرود آمد وحی که قرآن باشد و از نزد ما بیرون رفته علم بسوی ایشان پس آیا
گمان می برند که ایشان دانستند و راه یافتند و ندانستیم ما و گمراه شدیم و بدرستی که این هر آئینه محال
است اشاره است برای آنکه مخالفان برای خود فقها تراشیدند و راویان ساختند و التفات بائمه
اهلبیت نمی کنند نه در فتوی و نه در روایت با وجود آیات در مدح اهل البیت مثل آیۂ تطهیر و با وجود
احادیث رسول در شان اهل بیت مثل حدیث سفینه و حدیث ثقلین **دوم اصل** لقی رجل
الحسین بن علی علیهما السلام بالثعلبیة و هو یرید کربلا فدخل علیه فسلم علیه فقال له الحسین علیه
السلام من ای البلاد انت قال من اهل الکوفة قال اما و الله یا اخا اهل الکوفة لو لقیتک
بالمدینة لاریتک اثر جبرئیل من دارنا و نزوله بالوحی علی جدی یا اخا اهل الکوفة افمستقی الناس
العلم من عندنا فعلموا و جهلنا هذا ما لا یکون یعنی ملاقات کرد مردی امام حسین را در ثعلبیه و توجه
کربلا بود پس داخل شد بر او پس سلام کرد بر او پس گفت او را امام حسین علیه السلام از کدام شهرهائی
تو گفت از اهل کوفه امام گفت آگاه باش بخدا قسم ای مرد کوفی اگر ملاقات می کردم ترا در مدینه هر آئینه
می نمودم ترا از اثر جبرئیل از خانه ما و اثر فرود آوردن او وحی را بر جد من ای مرد کوفی آیا پس طلب سیراب
شدن مردم بعلم از نزد ماست چون ایشان دانستند و ما جاهل شدیم این چیزیست که نمی باشد هرگز

باب صدم اصل باب انه لیس شیٔ من الحق فی ایدی الناس الا ما خرج من عند الائمة و ان کل شیٔ لم یخرج من عندهم فهو باطل

شرح این باب بیان آنست که نیست چیزی از اینکه راستی در دست مردم مگر آنکه بیرون آمده باشد
از نزد ائمه و بیان آنکه هر چیز که بیرون نیامده از نزد ایشان بکار نیامدنی است مثل روایات
مخالفان از رسول بی واسطۂ ائمه در این باب شش حدیث است **اول اصل** سمعت ابا جعفر
علیه السلام یقول لیس عند احد من الناس حق و لا صواب و لا احد من الناس یقضی
بقضاء حق الا ما خرج منا اهل البیت و اذا تشعبت بهم الامور کان الخطاء منهم و الصواب
من علی شرح استثنا از هر یک از حق و صواب در جملۂ اول و قضاء در جملۂ دوم است و در
بهم برای تعدیه است مراد به علی امیر المومنین علیه السلام است و اولاد ائمه اوست یعنی

شنیدم از امام محمد باقر که میگفت نیست نزد هیچیک از مردم بکار آمدنی و نه راستی و نیست هیچیک از مردم که
حکومت کند بحکمی که بکار آمدنی باشد مگر آنکه بیرون آمده باشد از ما اهلبیت رسول باینمعنی که بر ما ایستی که
منقول از رسول شود و ما در طریق آن شبا تیم عمل نمیتوان کرد هر چند که موافق واقع افتد و وقتی که
متصرف سازد مردم را کار را یعنے اختلاف در مسائل کنند می باشد خطا از جانب مردم و درست
از ما **دوم اصل** کنت عند ابی جعفر علیه السلام فقال له رجل من اهل الکوفة یسئله عن قول
امیر المؤمنین سلونی عما شئتم فلا تسئلونی عن شیء الا انبأتکم به قال انه لیس احد عنده علم شیء الا
خرج من عند امیر المؤمنین علیه السلام فلیذهب الناس حیث شاؤا فوالله لیس الامر الا من
ههنا واشار بیده الی بیته یعنے بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام پس گفت او را مردے از اهل کوفه
که می پرسید از قول امیر المؤمنین علیه السلام که سوال کنید مرا از هر چه خواستید چه سوال نمی کنید مرا از
هر چیزی مگر آنکه خبر می کنم شما را بآن گفت بدرستے که نیست هیچیک که نزد او علمی باشد مگر چیزی که بیرون آمد
از نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس گو روند مردم هر جا که خواستند چه بخدا قسم که نیست کار اسلام
مگر از اینجا و اشاره کرد بدست خود بسوے خانه خود **سوم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام
لسلمة بن کهیل والحکم بن عتیبة شرقا وغربا فلا تجدان علما صحیحا الا شیء خرج من عندنا اهل
البیت یعنے گفت امام محمد باقر علیه السلام سلمه و حکم را گو بمشرق روید و گو بمغرب روید یعنی در هیچ جا
علم صحیح بهم نمی رسد چه نمی یابید علمی را که بی عیب باشد مگر چیزی را که بیرون آمده باشد از نزد ما اهلبیت
رسول **چهارم اصل** عن ابی بصیر قال قال لی ان الحکم بن عتیبة ممن قال الله تعالی ومن
الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین فلیشرق الحکم ولیغرب اما والله لا یصیب
العلم الا من اهل بیت نزل علیهم جبرئیل یعنی روایت است از ابی بصیر گفت که گفت حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام مرا بدرستی که حکم از جمله آنکس است که خدای تعالی گفته در حق او در سوره
بقره و از جمله مردم کیست که میگوید که ایمان آوردیم بربوبیت الله تعالی و بروز قیامت و نیستند
ایمان آورندگان پس گو بمشرق رود و گو بمغرب رود آگاه باش بخدا قسم که روشنی یابد علم را مگر از اهل خانه
که فرود آمد بر ایشان جبرئیل **پنجم اصل** سئلت ابا جعفر علیه السلام عن شهادة ولد الزنا تجوز
فقال لا فقلت ان الحکم بن عتیبة یزعم انها تجوز فقال اللهم لا تغفر ذنبه ما قال الله للحکم انه لذکر
لک ولقومک فلیذهب الحکم یمینا وشمالا فوالله لا یؤخذ العلم الا من اهل بیت نزل علیهم جبرئیل
یعنی پرسیدم امام محمد باقر را از گواهی ولد الزنا آیا مقبول میشود گفت نه پس گفتم بدرستے که حکم
دعوی میکند که آن مقبول می شود پس گفت خدایا میامرز گناه او را نگفته الله تعالی برای حکم در سوره
زخرف بدرستی که آن علم است برای تو و برای جماعت تو بیان این شد در شرح حدیث اول باب سیم

پس نوردو علم بجانب راست و چپ و در راه میانه نزد ذریه پیغمبر قسم که فرا گرفته نمی شود علم مگر از اہل خانه که فرود
آمد بر ایشان جبرئیل ششم **اصل** بینا انا جالس عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه
عباد بن کثیر عابد اهل البصرة و ابن شریح فقیه اهل مکة و عند ابی عبد الله علیه السلام میمون
القداح مولی ابی جعفر علیه السلام فسأله عباد بن کثیر فقال یا ابا عبد الله فی کم ثوب کفن
رسول الله صلی الله علیه و آله قال فی ثلثة اثواب ثوبین صحاریین و ثوب حبرة و کان فی البرد
قلة فکانما ازور عباد بن کثیر من ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام ان نخلة مریم انما کانت
عجوة و نزلت من السماء فما نبت من اصلها کان عجوة و ما کان من لقاط فهو لون **شرح**
معنی ازور عباد ای انقبض و التفت و رای منقبض قضیه عدان ثوب بی تنوین مستعمل میشود برای اضافه و با تنوین
مستعمل میشود برای توصیف الحبرة بکسر و فتح حای بی نقطه و فتح بای یک نقطه جامه که بسیار عزیز باشد ازو رنگی نقطه
و تشدید رای منقبض بصیغه اسم مفعول باب افعال است العجوة بفتح عین منقبض و سکون جیم درخت خرمای مخصوص
که در مدینه می باشد و بهترین خرماها است و از رسول در مدینه غرس کرده و منقول است که از بهشت
است چنانکه می آید در شرح حدیث هفتم باب صد و بیست و چهارم اللقاط بفتح لام و تخفیف قاف
والف و طای بی نقطه برچیدن دانه خرما از زمین برای کاشتن و مانند آن اللون بفتح لام و سکون
واو رنگ و مراد اینجا بد ذاتیست که در رنگ شبیه بعجوه نه در ذات باشد پس مخصص ظاهر است یعنی میان اینکه
که من نشسته بودم نزد حضرت امام جعفر صادق ع ناگاه داخل شد بر او عباد عابد اهل بصره و ابن شریح
فقیه اهل مکه و نزد امام بود میمون قداح که غلام امام محمد باقر ع بود پس پرسید او را عباد بن کثیر که گفت
ابو عبد الله را که جامه که کفن کرده شد رسول خدا چند عدد بود پس گفت در سه جامه دو جامه از صحار
بود و یک جامه حبره بود و در برد کم بهم میرسید پس گویا با کره عباد از ان سخن پس گفت بدرستی که خرمای
درخت مریم که مذکور است در سوره مریم خرما این نیست که عجوه بود و فرود آمده بود از آسمان پس انچه روئید
از اصل آن شد عجوه و هر درخت خرمای که حاصل شد از برچیدن دانه از هر جا که باشد پس در رنگ
شکل عجوه است نه بذات و لکار نمی آید **اصل** فلما خرجوا من عنده قال عباد بن کثیر لابن شریح
والله ما ادری ما هذا المثل الذی ضربه لی ابو عبد الله ع فقال ابن شریح هذا الغلام یخبرک فانه منهم
یعنی میمون فسأله فقال میمون اما تعلم ما قال لک قال لا والله قال انه ضرب لک مثل نفسه فاخبرک
انه ولد من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و علم رسول الله عندهم فما جاء من عندهم فهو صواب و
ما جاء من عند غیرهم فهو لقاط **شرح** میمون در اینجا لفظ عجمی است باعتبار ملاحظه تشبیه بوده لهذا
غیر منصرف است یعنی پس چون بیرون رفتند با عث از نزد امام گفت عباد بن کثیر ابن شریح را بخدا قسم که نمیدانم که
چیست این مثل که زد برای من ابو عبد الله پس گفت ابن شریح این غلام خبر میدهد ترا چه او از غلامان

ایشان است بنجو است باین اشاره میمون را پس پرسید عباد میمون را پس گفت میمون آیا نمیدانی که چه گفت ترا گفت نه بخدا قسم گفت او بدرستی که نزد برای تو مثل خودش را باین روش که خبر کرد ترا که او فرزند نیست از فرزندان رسول خدا و علم رسول الله نزد فرزندان اوست پس هرچه آمده از نزد ایشان راست است و هرچه آمده از نزد غیر ایشان پس عمل با آن مثل پرچیدن دانه خرما از زمین است برای کاشتن یعنی فائده در آخرت ندارد

باب صد و یکم اصل باب فیما جاء ان حدیثهم صعب مستصعب

شرح مستصعب بکسر عین بی نقطه مبالغه در صعب است یعنی این بابی است در بیان آنچه منقول شده که سخن ائمه هدی مشکل بغایت شکلست مخفی نماند که اشکال از سه قسم است اول باعتبار تصدیق آن نسبت با چنانچه مضمون حدیث اول و حدیث سوم و بعض حدیث پنجم این باب است و مصداق تحقیق این قسم بسیار است از انجمله این که اکثر آنچه در تفسیر متشابهات قرآن از ائمه هدی منقول شده درست نمی آید بالطبع جمعی را که عادت بخود رائی کرده اند یا انس به تفسیر اهل بدعت گرفته اند و درست می آید بالطبع مومن متامل در کلام بلیغ و نزد و معلوم او میشود رکاکت تفسیر اهل بدعت و از انجمله آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث بیستم باب الاخذ بالسنة و شواهد الکتاب که ان الفقهاء لا یقولون ذلک و از انجمله آنچه گذشت در حدیث ششم باب جهل و علم که ان هذا امر خاص لا تحتمله العامة و در حدیث نهم باب مذکور که لو حدثت بعض الشیعة بهذا الحدیث لانکره و در حدیث ششم باب پنجاه و ششم که لقد قلت عظیما من القول احدثکم ان الروح غیر جبرئیل و از انجمله آنچه گذشت در حدیث دوم باب هفتاد و نهم که عقولکم تصغر عن هذا و احلامکم تضیق عن حمله و از انجمله می آید در کتاب فضل القرآن که هذا لستیئ لا استطیع ان اتکلم به فی الناس دوم باعتبار تقیه و ترک افشای راز است چنانچه مضمون حدیث دوم این باب است سوم باعتبار ترک اظهار آن در غیر موضع تقیه است بسبب غرابت آن و کمال محبت با آن چنانچه مضمون حدیث چهارم این باب است و درین باب پنج حدیث است **اول اصل** قال ابو جعفر علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان حدیث آل محمد صعب مستصعب لا یؤمن به الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که حدیث آل محمد مثل آنچه در آن نهی از پیروی ظن و نهی از اختلاف و نهی از رای و قیاس در قرآن نطق هست مشکل بغایت مشکلست نمیگرود بآن مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده که خالص کرده باشد الله تعالی دل او را برای ایمان مثل پیغمبر مرسل و شیعه امامیه **اصل** ما ورد علیکم من حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله فلانت له قلوبکم و عرفتموه فاقبلوه و ما اشمازت منه قلوبکم و انکرتموه فردوه الی الله و الی الرسول و الی العالم من آل محمد صلی الله علیه و آله

وانما الهالك ان يحدث احدكم بشيء منه لا يحتمله فيقول والله ما كان هذا والله ما كان شيئا والانكار
هو الكفر **شرح** این کلام امام محمد باقرؑ است و میتواند بود که کلام رسولؐ باشد یعنی لیس الخ داء و شود برشما
از حدیث آل محمد پس نرم شود دلهای شما و آشنا شمرید آنرا پس فراگیرید آنرا و هرچه گرفته شود از آن
دلهای شما و غریب شمرید آنرا پس واگذارید آنرا بسوی خدای تعالی و بسوی رسول
و بسوی عالم آل محمد و جز این نیست که هلاکت بودن این است که خبر داده شود یکی از شما بچیزی از حدیث
آل محمدؐ انست که کفر یعنی انکار ربوبیت رب العالمین است **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع
قال ذكرت التقية يوما عند علي بن الحسين عليهما السلام فقال والله لو علم ابوذر ما في قلب سلمان
لقتله ولقد آخى رسول الله بينهما فما ظنكم بسائر الخلق ان علم العلماء صعب مستصعب لا يحتمله الا
نبي مرسل او ملك مقرب او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فقال وانما صار سلمان من
العلماء لانه امرؤ منا اهل البيت فلذلك نسبته الى العلماء **شرح** گذشت در حدیث چهاردهم باب
اول کتاب العقل که نعد تقیه لوازم است و می آید در کتاب الایمان والکفر در احادیث باب صد و ششم که باب
الاذاعة است این که فاش کردن سر کسی قتل آنکس است مثل قتل او در حدیث چهارم آن باب است
عن ابی عبد الله قال ما قتلنا من اذاع حديثنا قتل خطأ ولكن قتلنا قتل عمد شاید که ما فی قلب سلمان عبارت
ازین باشد که سلمان در باطن حکومت مداین را از جانب امیر المؤمنین علیه السلام میکرد و خراج از اعراب آنحضرت
فرستاده و امر و نهی آنجا را باستصواب آنحضرت میکرد چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث سوم باب
پنجاه و هفتم که باب المداراة است که یا موسی اكتم مكتوم سري في سريرتك واظهر في علانيتك المداراة عني
لعدوي وعدوك من خلقي و عمر در ظاهر پنداشت که حکومت سلمان از جانب اوست و در طلب خراج
تغافل میکرد و در مجالس تفاخر باین میکرد که سلمان از جمله عمال منست و ابوذر رو از کمال عداوت
با عمر و کم حوصلگی اگر باین سر آگاه میشد برای ابطال تفاخر عمر اظهار آن میکرد و آن باعث این میشد
که عمر سلمان را بقتل آورد و ضمیر مستتر در لقتله راجع با بوذر است و ضمیر بارز راجع به سلمان است
ولقد اخا برای بیان کمال محبت است ان علم تا آخر کلام امام جعفر صادقؑ است و میتواند بود که تتمه
کلام لفظ اخا باشد و میتواند بود که مجموع کلام علی بن الحسین باشد الف لام العلماء برای عهد ذهنی است
و مراد کاملان در عالم است یعنی جمعی که علم ایشان بسیار باشد و رعایت حقوق علم فرو گذارند چنانچه گذشت
در کتاب العقل در باب استعمال العلم و از جمله علم مشکل آن علماست احادیثی که می آید در کتاب
الایمان والکفر در باب التقیه مثل خالطوهم بالبرانية وخالفوهم بالجوانية اذا كانت الامرة صبيانية یعنی
رد قیست نزد امام جعفر صادقؑ گفت مذکور شد اشکال سر فاش نکردن روزی نزد امام زین العابدین علیه
السلام پس گفت بخدا قسم که اگر میدانست ابوذر آنچه را که در دل سلمان بود هر آینه میکشت سلمان را

بوسیله فاش کردن سر او از کم حوصلگی و حالانکه هر آئینه برادری قرار داده بود رسول الله میان ابوذر و سلمان پس چه گمان شماست به باقی مخلوقین که میان ایشان اتفاق محبت نباشد بدرستیکه علم کاملان در علم مشکل بغایت مشکل است که حوصله آن نمی ورزد مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مومن که خالص کرده الله تعالی دل او را برای ایمان امام گفت و جز این نیست که گردید سلمان از جمله کاملان در علم برای آنکه او مردیست از ما یعنی کمال اختصاص بما دارد پس برای ان نسبت دادم او را بعلمای کاملان در علم یا یعنی کردم او را داخل ایشان کردم او را **سوم اصل** رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام قال ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا صدور منیرة او قلوب سلیمة او اخلاق حسنة ان الله اخذ من شیعتنا المیثاق کما اخذ علی بنی ادم الست بربکم فمن وفی لنا وفی الله له بالجنة ومن ابغضنا ولم یؤد الینا حقنا ففی النار خالدا مخلدا **شرح** در شیعتنا اینجا عبارت از کسیست که تا بعا منقول می شود در حدیث پنجم این باب یعنی راوی بالا برده روایت را تا امام جعفر صادق که گفت بدرستیکه حدیث ما در ان شرک جمعی که سلوک راه ائمه ضلالت می کنند سخت مشکل بغایت مشکل حوصله نمی ورزد آنرا مگر سینهای نورانی مثل انبیاے مرسل یا دلهای سلامت شده از هر عیب مثل انبیای غیر مرسل یا خوهای خوب که با وجود اشکال صبر توانند کرد که افشای سر نکنند مثل صابران شیعه امامیه بدرستیکه الله تعالی گرفته از شیعه ما پیمان ترک افشای سر ما چنانچه گرفته پیمان اقرار ربوبیت رب العالمین را بما اولاد آدم جمیع که گفته در سورۂ اعراف الست بربکم خطاب کل اخذ رشما پس هر که وفا کند برای ما بعهد ترک افشای سر ما بخفقان وفا میکند الله تعالی برای او به بهشت و هر که دشمن داشت ما را و ادا نکرد بسوی ما حق ما را پس در آتش جهنم است دائما مخلد **چهارم اصل** کتبت الی ابی الحسن صاحب العسکر علیه السلام جعلت فداک ما معنی قول الصادق علیه السلام حدیثنا لا یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مومن امتحن الله قلبه للایمان فجاء الجواب انما معنی قول الصادق علیه السلام ای لا یحتمله ملک ولا نبی ولا مومن ان الملک لا یحتمله حتی یخرجه الی ملک غیره والنبی لا یحتمله حتی یخرجه الی نبی غیره والمومن لا یحتمله حتی یخرجه الی مومن غیره فهذا معنی قول جدی علیه السلام یعنی نوشتم بسوی امام علی نقی علیه السلام که ساکن سامره است قربانت شوم چیست معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که حدیث ما تاب نمی آورد آنرا فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مومنی که خالص کرده الله تعالی دل او را برای ایمان باعث سوال آنست که این منافات دارد بحسب ظاهر با آنچه در حدیث اول و دوم و سوم این باب مذکور شد پس آمد جواب که جز این نیست که معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که تاب نمی آورد آنرا تا بیرون میکند آنرا فرشته و نه نبی و نه مومن آنست که فرشته تاب نمی آرد آنرا و بیرون می کند آنرا بسوی فرشته دیگر غیر خود تا پس اینست معنی قول جدم یعنی جواب اینست که تاب آوردن اینجا بمعنی کتمان نیست

بلکه بمعنی نگاه داشتن و ترک بالکلیه اظهار آنست پس منافات ندارد با حدیث اول و دوم و سوم این
باب و ایضا مراد بحدیثنا در اینجا غیر مراد بحدیثنا در حدیث سوم است چنانچه بیان شد پس دفع منافات
میان این حدیث و حدیث سوم بدو وجه میشود **پنجم اصل** عن محمد بن عبد الخالق وابی بصیر قال
قال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد ان عندنا والله سرا من سر الله وعلما من علم الله والله
ما یحتمله ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان والله ما کلف الله ذلک
احدا غیرنا ولا استعبد بذلک احدا غیرنا **شرح** یا در احتماله برای نفی حالت بحالات لا در حدیث
سابق پس احتمال در سابق عبارت از ترک اظهار آنست و در اینجا عبارت از تحمل تکلیف آنست پس شاید
که مراد عبارت از اتمام کلمات باشد که مذکور است در آیه واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن چه تکلیف
باین مخصوص ائمه است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم **یعنی** روایت است از محمد بن
عبد الخالق و ابو بصیر که کنیت او ابو محمد است هر کدام گفت که گفت امام جعفر صادق ع ابو بصیر را
که ای ابو محمد بدرستی که نزد ما بخدا قسم رازی از جمله رازهای الله تعالی است و علمی از جمله علم الله تع هست
که بخدا قسم که تاب تکلیف بان ندارد فرشته مقرب و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که خالص کرده باشد الله تع
دل او را برای ایمان بیان این آنکه بخدا قسم که بار نکرده آنرا بهیچیک غیر ما علمای اهلبیت رسول و بندگی
نفرموده بآن هیچیک را غیر ما **اصل** وان عندنا سرا من سر الله وعلما من علم الله امرنا الله بتبلیغه
فبلغنا عن الله عز وجل ما امرنا بتبلیغه فلم نجد له موضعا ولا اهلا ولا حمالة یحتملونه حتی خلق الله لذلک
اقواما خلقوا من طینة خلق منها محمد وآله وذریته علیهم السلام ومن نور خلق الله منه محمدا وذریته
وصنعهم بفضل صنع رحمته التی صنع منها محمدا وذریته علیهم السلام فبلغنا عن الله ما امرنا بتبلیغه
فقبلوه واحتملوا ذلک فبلغهم ذلک عنا فقبلوه واحتملوه وبلغهم ذکرنا فمالت قلوبهم الی معرفتنا وحدیثنا
فلولا انهم خلقوا من هذا لما کانوا کذلک لا والله ما احتملوه **شرح** قسم نخستین برای بیان است چنانچه
باشد بهم مبالغه است و تانیث باعتبار آنست که موصوف الجماعت است **یعنی** و بدرستی که نزد ما رازی دیگر
از رازهای الله تعالی هست و علم دیگر از علم الله تع هست که امر کرده الله تعالی برسانیدن آن بمردم
پس رسانیدیم از جانب الله عز وجل که امر کرده برسانیدن آن این روش رسانیدیم که نیافتیم
برای آن جائی و نه اهلی و نه گروه برداشتگان که تاب آورند آنرا تا آنکه آفرید الله تعالی برای آن
رازها قومی چند را که آفریده شده روح ایشان از گلی که آفریده شده از آن بدن محمد و آل و اولاد او
علیهم السلام و از روشنی که آفریده خدای تعالی از آن بدن محمد و اولاد او را و ساخت ایشان را
بکمال ساختن نیست که ساخت از آن رحمت بدن محمد و اولاد محمد را پس رسانیدیم از جانب الله تعالی بخیری که امر کرده
ما را برسانیدن آن پس قبول کردند آنرا و تاب آوردند آنرا پس رسید بایشان یاد ما در مجلسها پس

میل کرد دلهای ایشان بسوی شناخت او و گفتگوی ما پس اگر فرو این بود که ایشان آفریده شده اند از این که مذکور شد هر آئینه نمی بودند چنان که چنانچه قسم تاب نمی آوردند **اصل** ثم قال ان الله خلق اقواما لجهنم والنار فامرنا ان نبلغهم كما بلغناهم واشمأزوا من ذلك ونفرت قلوبهم وردوه علينا ولم يحتملوه وكذبوا به وقالوا ساحر كذاب فطبع الله على قلوبهم وانساهم ذلك ثم اطلق الله لسانهم ببعض الحق فهم ينطقون به وقلوبهم منكرة ليكون ذلك دفعا عن اوليائه واهل طاعته ولولا ذلك ما عبد الله في ارضه فامرنا بالكف عنهم والستر والكتمان فاكتموا عمن امر الله بالكف عنه واستروا عمن امر الله بالستر والكتمان عنه يعنی بعد از آن گفت بدرستی که الله تعالی آفرید جماعتی چند را که عاقبت ایشان جهنم و آتش است پس امر کرد ما را که برسانیم بایشان چنانچه رسانیدیم بجماعت چند اول و دلگیر شدند از آن و نفرت کرد دلهای ایشان و برگردانیدند آن را بر ما و تاب نیاوردند آن را و دروغ شمردند آن را و گفتند آن ساحر بغایت دروغ گو است پس مهر غفلت نهاد الله تعالی بر دلهای ایشان و فراموش ساخت ایشان را با وجودی که گویا کرد زبان ایشان را به بعض حق مثل فضائل علی ابن ابی طالب و اعلم بودن او از جمیع اصحاب پس ایشان بزبان تکلم میشوند بآن و دلهای ایشان غریب میشمارد آن را یعنی لکنه آن نمی پسندد این گویا کردن برای آنست که آن باعث دفع شبهه شود از دوستان الله تعالی و اهل طاعت او و قرار گیرد دلهای ایشان و اگر نمی بود دفع این شبهه معبود نمی بود الله تعالی در زمین خود یعنی بقای زمین بوجود ائمه است و ائمه اگر از میان ایشان نمی باشند از زمین برداشته میشوند پس امور شدیم به بعض حق از ایشان و پوشیدن و پنهان کردن پس پنهان کنید از کسی که امر کرده الله تعالی به باز داشتن حق از او و پوشانیدن از کسی که امر کرده الله تعالی بپوشانیدن و پنهان کردن از او برای تقیه **اصل** قال ثم رفع يده وبكى وقال اللهم ان هؤلاء لشرذمة قليلون فاجعل محيانا محياهم ومماتنا مماتهم ولا تسلط عليهم عدوا لك فتفجعنا بهم فانك ان افجعتنا بهم لم تعبد ابدا في ارضك وصلى الله على محمد وآله وسلم تسليما يعنی راوی گفت بعد از آن برداشت دست خود را بدعا و گریه کرد و گفت خدایا این جماعت شیعه امامیه هر آئینه اندک مردمی اند پس بگردان زندگی ما را زندگی ایشان و بگردان مردن ما را مردن ایشان یعنی ایشان زنده باشند و مسلط مکن بر ایشان دشمن عظیم از دشمنان تو را بر روشی که ایشان را از بیخ برکند پس بمعصیت و اضطراب گرفتار کنی ما را بسبب بیخ بر شدن ایشان به درستی که تو اگر بمعصیت گرفتار کنی ما را بسبب بیخ برشدن ایشان نعبود نمیشوی هرگز در زمین خود یعنی ما نیز از زمین برداشته میشویم و درود فرستد الله تعالی بر محمد و آل محمد و تسلیم فرستد نوعی عظیم تسلیم

باب صد و دوم باب ما امر النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمين واللزوم لجماعتهم ومن هم

باب ۱۰۲ این باب بیان امر نبی بخالص بودن برای امامان مسلمانان و ملازم بودن جماعت امامان را و این

که ائمه مسلمانان کیانند درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن احمد بن محمد بن عیسی عن احمد بن محمد
بن ابی نصر عن ابان بن عثمان عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وآله خطب
الناس فی مسجد الخیف فقال نضر الله عبدا سمع مقالتی فوعاها وحفظها وبلغها من لم یسمعها فرب
حامل فقه غیر فقیه ورب حامل فقه الی من هو افقه منه ثلث لا یغل علیهن قلب امرئ مسلم اخلاص
العمل لله والنصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم فان دعوتهم محیطة من ورائهم المسلمون اخوة تتکافی
دماؤهم ویسعی بذمتهم ادناهم **شرح** الخیف بفتح فای با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین دو کنار
ودامنه کوهی وهر دو اینجا مناسب است چه مسجد منی در کنار منی است و نزد دامنه است و در فعال برای بیان است
نضر بنون وضاد با نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل یا باب نصر است و نا با بغین با نقطه و
الفا واللام باب ضرب است الوعی جمع کردن جمیع اجزای چیزی در دل بلغها بالغین بالنقطه از باب تفعیل است
فاء در فرب برای بیان است ورب برای تکثیر است ودر ان هشت لغت است ضم وفتح را با فتح بای
مشدده ومخففه وضم وفتح را با سکون بای مخففه وضم را با فتح بای مشدده و مخففه حامل مجرور است لفظا اما
مرفوع است محلا بر ابتدا نزد بعضی که رب را حرف جر نمی شمارند ومضاف الیه رب است نزد
کوفیین که رب را اسم ومبتدا می شمارند الفقه بکسر فا وسکون قاف دانستن چیزی بر دست که
حاصل آن معلوم شود ومراد اینجا حدیثی است که آلت فقه است غیر مرفوع وخبر حامل است یا خبر مبتدای
محذوف است بتقدیر هو غیر وجمله خبر حامل است الی من بتقدیر ناقل الی من است ثلث مبتدا است وجمله
لا یغل بغین با نقطه خبر است در لا یغل سه روایت است اول فتح یا وکسر غین وتخفیف لام بصیغه مضارع معلوم
معتل الفا باب ضرب الوغول داخل شدن بیگانه بر سفره جماعتی والتقصیر در کاری وهر دو اینجا مناسب است
دوم ضم یا وکسر غین وتشدید لام بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب افعال الاغلال خیانت والتقصیر در
آب دادن شتران وهر دو اینجا مناسب است سوم فتح یا وکسر غین وتشدید لام بصیغه مضارع معلوم
مضاعف باب ضرب الغل بکسر غین کینه ورزیدن با رفیقان ومی تواند بود که بفتح یا وفتح غین وتشدید
لام مضارع معلوم باب علم باشد الغلل بفتح غین وفتح لام تشنگی فی الجمله یعنی سیراب نشدن وحاصل
همه یکیست وآن عبارت از شک در دل داشتن است با وجود وضوح آن اسلام یگانه دانستن
الله تعالی ودر صاحب کل اختیار بودن الاخلاص خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هن اخلاص وضمیر
عنهم راجع بائمه است فان استدلال بر لا یغل است بیان ظهور حقیقة ائمه مسلمین وجماعت ایشان
چه صفت اول احتیاج بیان اخلاص ندارد الدعوة بفتح دال وسکون عین بی نقطه وفتح واو
وتای دو نقطه در بالا معاش دادن چنانچه گفته در سوره احزاب ادعوهم لآبائهم وبیان می شود در
حدیث چهارم باب بعد وبیست وهشتم واول تمه که جمیع خوانند ختم خود در النبوی آن چنانچه گفته در سوره

آل عمران یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم و بیان شد در خطبه مصنف در شرح فنبههم الی معرفته تا آخر
محیط بجای بی نقطه و یای دو نقطه در یائین اسم فاعل مؤنث باب افعال است الاحاطة فرو گرفتن جمیع
چیزی که هیچ فرد آن بیرون نباشد و حفظ هر دو اینجا مناسب است و می تواند بود که بجای یک نقطه
باب افعال باشد الاحتیاط باطل کردن بمن بفتح میم و سکون نون مفعول محیط است و رائهم بفتح واو
و فتح رای بی نقطه مخففه و الف ممدوده است و منصوب است بر ظرفیة و ظرف خبر مبتدا ایست
محذوف بتقدیر هم و بائهم الوراء پشت و مراد اینجا بعد و رائهم شیعه ائمة و می تواند بود که بعد از واو
همزه مفتوحه بصیغه ماضی معلوم باب منع بمعنی زعمهم یا تشدید یا بتشدید را و الف ماضی معلوم باب تفعیل بمعنی
انفاهم باشد المسلمون تا آخر می آید در حدیث چهارم باب ششصد و بیست و هشتم تمکنا فی متغنا است غائبهم و در
اللام یا معلم اللام داوی باب تفاعل یا بتبیان بر امی بیان ذات دیگوییم تا آخر است التکافو برابر
هم بودن خونها و این عبارت از کمال دوستی و اتحاد است چنانچه می گویند که خون زید و عمرو با هم
بیم تشدید یعنی هر کدام ریختن خون دیگری باشد مثل ریختن خون خود میدانند یسعی بسین بی نقطه و عین مقصوره مضارع
معلوم باب منع است السعی کسب معاش و فراغت با آن ذمتهم بکسر ذال با نقطه و تشدید میم عبارت
از عهد رسول است در باب القتال و در باب ارض مفتوح العنوة و در باب امام رعایت امام رعیت
را چنانچه ظاهر میشود در حدیث چهارم باب صد و بیست و هشتم ادناهم عبارت از فقرای رعیت است
خواه از بنوهاشم و خواه از غیر ایشان ـــ یعنی روایت است از احمد بن محمد بن عیسی از احمد ابن محمد بن ابی نصر
از ابان بن عثمان از ابن ابی یعفور از امام جعفر صادق ع که رسول الله صلعم گفت در مسجد خیف بر این
روش که گفت نعمت دهاد الله تعالی بنده را که شنید گفتگوی مرا پس جمع کرد همه اجزای آنرا در دل خود
و حفظ کرد آنرا که فراموش نشود و رسانید آنرا بکسی که نشنید آنرا چه بسیار می شود که بردارنده آلت
دانستن غیر دانا است و بسیار می شود که بردارنده آلت دانستن نقل می کند آنرا بسوی کسی که
دانا تر از او است اشاره است بآنکه در این الفاظ دقائق معانی بسیار نافع هست بتغییر این الفاظ
شاید بلکه دیگری بهتر از شما فهمد سه صفت بیگانگی نمیکند بر ضرر آنها دل مردی که مسلمان باشد آن سه
صفت خالص کردن عمل برای الله تعالی هست و خالص بودن خیر خواهی از امامان مسلمانان هست
و جدا نشدن از ایمان امامان است چه بدرستی که معاش دادن ائمه مسلمین رعیت خود را احاطه میکند
هر کرا که تابع ایشان است اشاره است بآنچه می آید در حدیث چهارم باب صد و پانزدهم که و لو عدل
فی الناس لاستغنوا یا مراد آنست که اول کلمه که میخوانند امامان مسلمانان و تابعان ایشان بسوی هم
را آن یعنی شعار خود کرده اند آنرا و آن تصدیق بصاحب کل اختیار هر کس و خیر بودن الله از
هر چیزی ظلمت باطل کنندم کسی هست که دفع کند از ایشان مراد و نهان کند حتی از ایشان مراد اشاره است بآنکه

شواہد ربوبیت و محکمات کتب الٰہی کہ دور است آنہا از اختلاف و نیز دوری ظن است براہین واضحہ است بصدق کلام ائمہ مسلمین و اتباع ایشان و ابطال طریقہ مخالفان ایشان پس ہر کہ ازین دل مسلمان است البتہ بیگانگی نمیکنند و از شیعۂ امامیہ جدا نمی شود بیان این آنکہ مسلمانان برادران ہم اند برابر ہم است خونہای ایشان و کسب معاش و زراعت میکنند بعدی کہ رسول ایشان درمیان ایشان گذاشتہ نواہی ایشان **اصل** و رواہ ایضا عن حماد بن عثمان عن ابان عن ابن ابی یعفور مثلہ و زاد فیہ وہم ید علی من سواہم و ذکر فی حدیثہ انہ خطب فی حجۃ الوداع بمنی فی مسجد الخیف یعنی و روایت کرد احمد بن محمد بن عیسی نیز از حماد بن عثمان از ابان از ابن ابی یعفور ہمان روش کہ مذکور شد و زیاد کرد در ان این را کہ او مسلمانان ید واحد اند بر جمیع کہ مخالفان ایشان اند و ذکر کرد حماد در حدیث خود کہ رسول وعظ گفت در حجۃ الوداع بمنی در مسجد خیف **دوم اصل** عن رجل من قریش من اہل مکۃ قال قال سفیان الثوری اذہب بنا الی جعفر بن محمد قال فذہبت معہ الیہ فوجدناہ قد رکب دابتہ فقال لہ سفیان یا ابا عبد اللہ حدثنا بحدیث خطبۃ رسول اللہ فی مسجد الخیف قال دعنی حتی اذہب فی حاجتی فانی قد رکبت فاذا جئت حدثتک فقال اسئلک بقرابتک من رسول اللہ لما حدثتنی قال فنزل فقال لہ سفیان مر لی بدوات و قرطاس حتی اثبتہ فدعا بہ ثم قال اکتب بسم اللہ الرحمن الرحیم ہذہ خطبۃ رسول اللہ فی مسجد الخیف **یعنی** روایتست از مردی از قریش از ساکنان مکہ گفت کہ گفت سفیان ثوری ببر ما را بسوی جعفر بن محمد گفت پس رفتیم با وی بسوی امام پس یافتیم امام را بتحقیق سوار شدہ بر چارپای خود را پس گفت او را سفیان ای ابو عبد اللہ خبر دہ ما را بحکایت خطبۂ رسول اللہ در مسجد خیف امام گفت واگذار مرا تا روم در حاجت خود چہ بدرستیکہ من سوار شدہ ام پس وقتیکہ آیم خبر دہم ترا پس سفیان گفت میطلبم از تو بخویشی تو با رسول اللہ ہیچ کاری نکنی مگر آنکہ خبر دہی مرا آن مرد گفت پس امام فرود آمد پس گفت او را سفیان بگفت کن برای من بدواتی و کاغذی تا نویسم آنرا پس امام طلبید از طالبان خود آنرا کہ گفت بعد از ان گفت بنویس بسم اللہ الرحمن الرحیم این خطبۂ رسول اللہ است در مسجد خیف **اصل** نضر اللہ عبدا سمع مقالتی فوعاہا و بلغہا من لم تبلغہ یا ایہا الناس لیبلغ الشاہد الغائب فرب حامل فقہ لیس بفقیہ و رب حامل فقہ الی من ہو افقہ منہ ثلاث لا یغل علیہن قلب امرئ مسلم اخلاص العمل للہ و النصیحۃ لائمۃ المسلمین و اللزوم لجماعتہم فان دعوتہم محیطۃ من ورائہم و المؤمنون اخوۃ تتکافأ دماؤہم وہم ید علی من سواہم یسعی بذمتہم ادناہم **شرح** مضمون این گذشت در حدیث اول این باب **اصل** فکتب سفیان ثم عرضہ علیہ و رکب ابو عبد اللہ و جئت انا و سفیان فلما کنا فی بعض الطریق قال لی کما انت حتی انظر فی ہذا الحدیث فقلت قد و اللہ الزم ابو عبد اللہ رقبتک شیئا لا یذہب من رقبتک ابدا فقال و ای شیء ذلک فقلت ثلاث لا یغل علیہن قلب امرئ مسلم

اخلاص العمل لله تعالى عرفناه والنصيحة لائمة المسلمين من هؤلاء الائمة الذين تجب علينا نصيحتهم معوية بن ابي سفيان
ويزيد بن معوية ومروان بن الحكم وكل من لا تجوز شهادته عندنا ولا تجوز الصلوة خلفهم يعنى پس نوشت
آنرا سفيان بعد از آن خواند آنرا بر امام براى احتياط آنكه مبادا غلطى كرده باشد در نوشتن و سوار شد
امام و آمدم من و سفيان پس وقتى كه بوديم در اثناى راه گفت مرا باش چنانچه هستى صبر كن تا فكر كنم در
معنى اين حديث پس گفتم او را بتحقيق بخدا قسم كه لازم ساخت ابو عبدالله گردن ترا چيزى كه نميرود
از گردن تو يعنى ثقل مستحكم بر گردن تو گذاشت پس گفت و چه چيز است آنچه لازم ساخت گردن مرا پس
گفتم سه چيز است كه خيانت نميكند بر آنها دل مردى كه مسلمان باشد خالص ساختن عمل براى الله تعالى
بتحقيق شناختيم آنرا يعنى دانستيم معنى آنرا و خالص بودن براى امامان مسلمانان از نصيحت
بيان اين آنكه كيانند اين ائمه مسلمانان كه واجب است بر ما خالص بودن براى ايشان يا معوية
بن ابى سفيان است و يزيد ابن معويه است و مروان بن الحكم است و هر امامى كه از قبيل ايشان
است و مقبول نيست گواهى او نزد ما جائز نيست نماز در پشت ايشان **اصل** و قوله واللزوم
لجماعتهم فاى الجماعة مرجئ يقول من لم يصل ولم يصم ولم يغتسل من جنابة وهدم الكعبة ونكح
امه فهو على ايمان جبرئيل وميكائيل او قدرى يقول لا يكون ما شاء الله عز وجل ويكون
ما شاء ابليس او حرورى يبرئ من على بن ابى طالب عليه السلام وشهد عليه بالكفر او جهمى
يقول انما هى معرفة الله وحده ليس الايمان شئ غيرها قال ويحك اى شئ يقولون فقلت يقولون ان
على بن ابى طالب عليه السلام والله الامام الذى يجب علينا نصيحته ولزوم جماعتهم اهل بيته
قال فاخذ الكتاب فخرقه ثم قال لا تخبر بها احدا **شرح** المرجئ بضم ميم و سكون راى بى نقطه و كسر جيم و
همزه ماخوذ است از رجا بمعنى تاخير كسى كه ايمان را محض علم بتصديق جميع اخبار الرسول مى شمرد پس ايمان را
قابل ضعف و شدت نمى شمرد و تاخير ميكند عمل ها را از ايمان خواه عمل قلب كه تصديق باشد و خواه عمل
جوارح ديگر تفسير اين قدرى گذشت در باب سى ام كتاب التوحيد الحرورى بفتح حاى بى نقطه و سكون واو
و تشديد ياى دو نقطه در پايين منسوب بحرورا بالف ممدوده و مقصوره محله ايست در كوفه كه خوارج آنجا
جمع شدند و مخالفت حضرت امير المومنين ع اظهار كردند الجهمى بفتح جيم و سكون ها و ميم منسوب بجهم بن صفوان
ترمذى كه در آخر زمان خلفاى بنى اميه بود و ميگفت كه ايمان محض علم بوجود صانع عالم است خواه
بعنوان ربوبيت و ارسال رسول و خواه نه ضمير بها راجع بايمان است و تانيث آن باعتبار خبر
است يعنى و قول او كه شد شدن آن تابعان آن ائمه نيز غل است بيان اين آنكه كدام جماعت
بنزد ايشان آيا جنس مرجئ است كه ميگويد كه كسى كه نماز نكرده باشد و روزه نگرفته باشد و
غسل جنابت نكرده باشد و خراب كرده باشد كعبه را و جماع كرده باشد با مادر خود و عالم بصدق رسول

داشته باشد پس او بر رتبه ایمان جبرئیل و میکائیل است در قوت ایمان یا جنس قدریست که میگویند گاهی
نمیشود آنچه خواسته الله تعالی و میشود آنچه خواسته ابلیس یا جنس خود دیگر ست که دوری می کنند از علی بن ابیطالب
علیه السلام و گواهی می دهد براو به کفر یا جنس جهمیست که میگویند جز این نیست که ایمان شناخت الله تعالی
است بر تنهائی او و صنع عالم نیست ایمان چیزی غیر آن سفیان گفت عجب عجب گفتی جماعت اهل البیت
و شیعه ایشان چه چیز میگویند در معنی این حدیث گفتم میگویند که علی ابن ابیطالب علیه السلام بخدا قسم که اوست
دلیل بی فاصله امامی که واجبست بر ما ناصح بودن برای او چند اشتراک از جماعت ایشان که اهل البیت او نید
یعنی ضمیر جماعتهم به علی و اهل بیت او راجع است مخفی نماند که در عبادت ابی فرزند ناخوشی هست چه
اول آن بود که گوید یقولون ان علی ابن ابی طالب علیه السلام و ابنیه والله الائمة الذین یجب نصیحتهم
و ان اللزوم لجماعتهم لزوم شیعتهم آن مرد گفت پس بدست گرفت سفیان آن نوشته را پس پاره
کرد بعد از آن گفت خبر مده به آن شخصه یا آن حکایت هیچکس را **سیوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ما نظر الله عزوجل الی ولی له یجهد نفسه بالطاعة لامامه والنصیحة الا کان معنا فی الرفیق
الاعلی **شرح** الرفیق بفتح رای بی نقطه و کسر فا و سکون یای دو نقطه در زیر و قاف همنشین مصاحب مهربان خواه
واحد و خواه متعدد و مراد اینجا اهل البیت و ملائکه مقربین است یعنی گفت رسول صلی الله علیه و آله نظر نکرد خدای عزوجل
بسوی دوستی از دوستان او که تعب میدهد خود را با طاعت امام خود و خالص بودن مگر آنکه مقرر
شد که با ما باشد در میان مصاحبان مهربان که بالاتر از همه مصاحبانند در مرتبه **چهارم اصل**
عن ابی عبد الله ع قال من فارق جماعة المسلمین قید شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شرح القید بکسر قاف و سکون یای دو نقطه در زیر و دال بی نقطه مقدار الربقة بکسر رای بی نقطه
و فتح با و قاف و تای وحدت یک حلقه از جمله حلقه های که در ریسمانی قرار میدهند با جمعی در آن حلقه شوند
یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع که گفت هر که جدائی کرد از جماعت مسلمانان که بیان شد
در حدیث اول این باب بقدر یک وجب پس بتحقیق بیرون کرد حلقه اسلام را از گردن خود یعنی
سرآن دیگران خود را در یکی از حلقه های دیگر در حلقه های شرکست **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال من فارق جماعة المسلمین و نکث صفقة الامام جاء الی الله اجذم **شرح** النکث بنون
و تای سه نقطه از باب نصر و ضرب شکستن عهد و مانند آن الصفقة بفتح صاد بی نقطه و سکون فا و قاف
و تای وحدت بیعت و مراد اینجا عهد الله تعالی است که از خلائق گرفته برای امام متضمن عهد و اقرار
بربوبیت رب العالمین الاجذم بفتح همزه و سکون جیم و فتح ذال با نقطه بریده دست و صاحب جذام
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که جدائی کرد از جماعت مسلمانان را
که بیان شد در حدیث اول این باب و شکست عهد امام مسلمانان می آید روز قیامت بریده دست

بآنکہ ہر کسی الثنہ بیعت کردہ با امام حق در باطن اگرچہ در ظاہر نکردہ باشد

باب صد و سوم اصل باب ما یجب من حق الامام علی الرعیۃ وحق الرعیۃ علی الامام

شرح این باب بیان آن چیز است کہ واجب است کہ حق امام بر رعیت است وحق رعیت بر امام در ینباب
ہشت حدیث است یا نہ حدیث است **اول اصل** سئلت ابا جعفر علیہ السلام ما حق الامام علی الناس قال
حقہ علیہم ان یسمعوا لہ ویطیعوا قلت فما حقہم علیہ قال یقسم بینہم بالسویۃ ویعدل فی الرعیۃ
فاذا کان ذلک فی الناس فلا یبالی من اخذ ہہنا وہہنا وعن ابی جعفر مثلہ الا انہ قال ہکذا وہکذا
وہکذا وہکذا یعنی من بین یدیہ ومن خلفہ ومن یمینہ وعن شمالہ یعنی پرسیدم از امام محمد باقر را کہ چیست حق امام
بر مردم گفت حق او بر ایشان آنست کہ گوش کنند سخن اورا واطاعت کنند گفتم پس چیست حق ایشان
بر او گفت قسمت میکند غنیمت و مانند آنرا بالسویہ وعدالت میکند در حکم میان رعیت پس وقتے کہ باشد
آن قسم امامی در میان مردم پس باک ندارد کہ برود اینجا واینجا یعنی باک ندارد از ضلالت او وراہ ہب
مختلفہ کہ اطاعت او میکنند ودر روایتے دیگر از امام محمد باقر علیہ السلام ہمان روش است کہ گذشت
مگر آنکہ بجای ہہنا ہہنا چہار بار گفت ہکذا راوی می گفت می خواست پیش خود و پس خود و جانب راست خود
وچپ خود حاصل ہر دو روایت یکی است **دوم اصل** قال امیر المومنین علیہ السلام لا تختانوا
ولاتکم ولا تغشوا ہداتکم ولا تجہلوا ائمتکم ولا تصدعوا عن حبلکم فتفشلوا وتذہب ریحکم وعلی ہذا
فلیکن تاسیس امورکم والزموا ہذہ الطریقۃ فانکم لو عاینتم ما عاین من قد مات منکم ممن خالف
ما قد تدعون الیہ لبدرتم وخرجتم ولسمعتم ولکن محجوب عنکم ما قد عاینوا وقریبا ما یطرح الحجاب
یعنی گفت امیر المومنین علیہ السلام خیانت مکنید والیان خود را ونا انصافی مکنید راہنمایان خود را
و مانند نادانان مباشید امامان خود را ومتفرق مشوید از سر رشتہ خود کہ سست شوید و برود دولت شما
و برانکہ گفتم پس باید کہ باشد بنا نہادن کارہای شما وملازم باشید این روش را چہ بدرستی کہ اگر می دیدید
آنچہ کہ دید کسی کہ بتحقیق مرد از جملہ شما کسی است کہ مخالفت کرد آنچہ را کہ بتحقیق خواندہ میشوید بسوی آن
مراد دیدن منافقان عذاب الہی راست ہر آئینہ شتاب میکردید در امر جہاد و منافقان ولیکن در پردہ است
از شما آنچہ بتحقیق دیدند منافقان وتحقیق نزدیک است نزد انداختہ شود پردہ **سوم اصل** سمعت
ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول نعیت الی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ نفسہ وہو صحیح لیس بہ
وجع قال نزل بہ الروح الامین قال فنادی علیہ السلام الصلوۃ جامعۃ وامر المہاجرین والانصار
بالسلاح واجتمع الناس فصعد النبی صلعم المنبر فنعی الیہم نفسہ ثم قال اذکر اللہ الوالی من بعدی علی
امتی الا یرحم علی جماعۃ المسلمین فاجل کبیرہم ورحم ضعیفہم ووقر عالمہم ولم یضر بہم فیذلہم

بفقرهم فيكفرهم ولم يغلق له بابه دونهم فيأكل قويهم ضعيفهم ولم يجمرهم في بعوثهم فيقطع نسل امتي
ثم قال قد بلغت ونصحت فاشهدوا وقال ابو عبد الله عليه السلام هذا آخر كلام تكلم به رسول الله
صلى الله عليه وآله على منبره يعني شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام كه ميگفت رسانيد بسوى
نبى خبر مرگ خودش بر حالى كه او بيمار نبود و نبود يا درد وى امام گفت نازل ساخت آن خبر را جبرئيل امام
گفت پس طلبيد مردم را كه حاضر شوند نماز را بر حالى كه نماز جماعت باشد و امر كرد مهاجران و انصار
را به يراق پوشيدن شايد كه براى تجهيز جيش اسامه باشد و جمع شدند مردم پس بالا رفت نبى منبر را
پس رسانيد بسوى مردم خبر مرگ خود را بعد از آن گفت بياد والى بعد از من بر امت من اندازم
الله تعالى را يعنى كه قسم با الله تعالى ميدهم آن والى را كه هيچ كار نكند مگر آنكه رحم كند بر جماعت
مسلمانان كه در حديث اول باب سابق مذكور شد پس بزرگ شمرد بزرگ ايشان را و مهربانى كند ضعيف
ايشانرا و تعظيم كند دانايان ايشانرا و ضرر نرساند بايشان كه خوار كند ايشانرا و بى چيز نكند ايشانرا
يعنى كه باعث انكار ايشان امام را شود پس كافر شوند و نه بندد در خود را از دخول ايشان بخانه او
كه خورد قوى ايشان ضعيف ايشان را و پيچ نكند ايشانرا در فرستادن ايشان بجهاد بر نسل امت مرا
اشاره بآنست كه امت حقيقى من ايشانند نه منافقان بعد از آن گفت رسانيدم رسانيدنى را و نصيحت
كردم پس گواه باشيد گفت امام جعفر صادق عليه السلام اين آخر سخنى است كه گفت بآن رسول خدا
بر منبر خود چهارم اصل جاء الى امير المؤمنين عليه السلام عسل وتين من همذان و
حلوان فامر العرفاء ان يأتوا باليتامى فامكنهم من رؤوس الازقاق يلعقونها وهو يقسمها
للناس قدحا قدحا فقيل له يا امير المؤمنين ما لهم يلعقونها فقال ان الامام ابو اليتامى
وانما لعقتهم هذا برعاية الآباء همذان بفتح ها و فتح ميم و ذال با نقطه والف شهريست و حلوان
بضم حاى بى نقطه و سكون لام و واو والف موضعى است در كردستان الآباء بكسر همزه و باى يك نقطه
والف ممدوده پدرى يعنى آمد بسوى امير المؤمنين عليه السلام عسل و انجير از شهر همدان و حلوان پس امر كرد
كدخدايان محلات كوفه را كه آورند يتيمان را پس رخصت داد يتيمان را كه سر خيكهاى عسل را مى ليسيدند
بى ادبانه چنانچه اطفال مردم در خانه پدران ميليسند و او قسمت ميكرد خيكهارا با وجود حصه علىحده پس گفته
شد بسوى امير المؤمنين چيست براى ايشان كه مى ليسند گفت بدرستيكه امام پدر يتيمانست و جز اين نيست كه رخصت ليسيدن
بى ادبانه ايشانرا دادم برعايت پدرى پنجم اصل عن ابي عبد الله ان النبي قال انا اولى بكل مؤمن من نفسه
وعلي اولى به من بعدي فقيل له ما معنى ذلك فقال قول النبي صلى الله عليه وآله
من ترك دينا او ضياعا فعلي ومن ترك مالا فلورثته فالرجل ليست له على نفسه ولاية اذا
لم يكن له مال وليس له على عياله امر ولا نهي اذا لم يجر عليهم النفقة والنبي وامير المؤمنين

یومن بعدھما الرضیعھم ھذا الفن ھناک صاد و اولی بھم من انفسھم وما کان سبب اسلام عامۃ الیھود
الا من بعد ھذہ القول من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وانھم امنوا الی انفسھم وعلی عیالاتھم
شرح الضیاع بفتح ضاد با نقطہ ویای دو نقطہ در پائین والف وعین بی نقطہ معاش عیال وبکسر ضاد جمع
ضائع العیال بکسر عین بی نقطہ جمعی کہ معاش ایشان باید وارسید الزھیم ماضی معلوم باب افعال است وضمیر
مستتر راجع بکل واحد از نبی ص و امیر المومنین ع ومن بعدھما ست وضمیر بارز راجع بمومنین است کہ عبارت از
مجموع رجل وعیالست یا راجع بخلائق است امنوا ماضی معلوم از باب علم است **یعنی** روایت است از
حضرت امام جعفر صادق کہ رسول گفت کہ من اولی بتصرف ہر مومنم از خود ش وعلی ع اولی بتصرف در ہر
مومن است بعد از من پس گفتہ شد امام جعفر صادق علیہ السلام را کہ چیست بازگشت این یا معنی کہ وجہ این
چیست گفت وجہ این قول نبی است کہ ہر کہ واگذارد قرضی را یا عیال بی معاش را پس بر من است ادای
قرض او و معاش عیال او و ہر کہ واگذارد مالی را پس از وارثان اوست بیان این آنکہ مرد را نیست
بر خودش اختیاری وقتی کہ نباشد او را مالی یا معنی کہ بی مال البتہ نوکر دیگری مے شود و اختیار خود ندارد
ولیست مرد را بر عیال خود امر ونہی وقتی کہ جاری نسازد بر ایشان نفقہ را و ہر کدام از نبی صلی اللہ علیہ
وآلہ و امیر المومنین علیہ السلام و امامی کہ بعد از این دو باشد باعث شد برای مومنان این مال را یا برای جمیع
خلائق چہ دنیا ببرکت وجود او یا نیست و مال اوست حلال کردہ برای مومنان چنانچہ می آید در باب صد و
چہارم پس از اینجاست کہ اگر چہ بند نبی و اوصیای او اولی بتصرف در مومنان از خودشان مراد آنست کہ ہر کہ بی مال
است نوکر ایشان است در ظاہر و باطن و ہر کہ مال دارد مالک او از ایشان و ببرکت ایشان ہست و خاطر جمع
است با ایشان کہ اگر بی مال شود ایشان نفقہ میدہند پس او نیز نوکر است در باطن و بنو و سبب اسلام اکثر
جہودان مگر بعد از صدور آن سخن از رسول اللہ چہ ایشان امین شدند بر خودشان کہ اگر مفلس می شوند نفقہ
میابند بر عیالان خود نیز **ششم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ایما مومن او مسلم مات
وترک دینا لم یکن فی فساد ولا اسراف فعلی الامام ان یقضیہ فان لم یقضہ فعلیہ اثم ذلک ان اللہ
تبارک وتعالی یقول انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیۃ فھو من الغارمین ولہ سھم عند الامام فان
حبسہ فاثمہ علیہ **شرح** الآیۃ منصوب بتقدیر اعنی الآیۃ **یعنی** گفت رسول اللہ ہر مومن و یا مسلم
کہ از او ی است کہ مرد و واگذاشت قرضی را کہ در حرام مثل شرب خمر نبودہ و تلف خرجی
نبودہ پس بر امام است کہ ادا کند آنرا پس اگر ادا نکند پس بر امام است گناہ آن بدرستیکہ اللہ تعالی
میگوید در سورۂ توبہ جز این نیست کہ زکوٰۃ برای محتاجان و خاکساران است تمام آیہ اینچنانم کہ والعاملین
علیہا والمؤلفۃ قلوبھم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل اللہ وابن السبیل فریضۃ من اللہ واللہ علیم
حکیم و جمعی کہ کارکنان زکوٰۃ اند و جمعی از اہل اقرار بشہادتین کہ چیزی بایشان باید داد تا اہل تسلیم شوند

وصرف در بند گان تا آزاد میشود و برای قرضداران است وصرف می شود در جاده و مانند ان و برای غریبان مفلس است بر حالی که قرار داد آنست از جانب الله تعالی و الله تعالی بغایت دانائی رعایت کنند مصلحت است بیان این آنکه مراد از قرضداران انست و برای ایشان حصه از زکوة است نزد امام پس اگر بدهد آنرا پس او گناهکار است بسبب آن **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لاتصلح الامامة الا لرجل فیه ثلث خصال ورع یحجزه عن معاصی الله وحلم یملك به غضبه وحسن الولایة علی من یلی حتی یکون لهم کالوالد الرحیم یعنی گفت رسول خدا سزاوار نیست امامت مگر مردی را که در او سه صفت باشد پرهیزگاری که منع کند او را از معصیتهای که الله تعالی نهی از ان کرده و تحمل حکم نکردن و بردباری که صاحبی کند بان غضب خود را و نیکو وارسیدن به کسی که واسطه رسد تا آنکه بوده باشد برای رعیت مانند پدر مهربان و در روایت دیگر بجای لهم الرعیة است و بجای کالوالد کالاب است **هشتم اصل** عن سهل بن زیاد عن معاویة بن حکیم عن محمد بن اسلم عن رجل من طبرستان یقال له محمد قال قال معاویة ولقیت الطبری محمد ابعد ذلك فاخبرنی قال سمعت علی بن موسی علیه السلام یقول المغرم اذا تداین او استدان فی حق الوهم من معاویة اجل سنة فان اتسع والا قضی عنه الامام من بیت المال یعنی روایت است از سهل از معاویه از محمد بن اسلم از مردی از طبرستان که نام او محمد است سهل گفت که گفت معاویه و برخوردم آن مرد طبری را که محمد نام دارد بعد از ان پس بواسطه خبر داد مرا گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام که می گفت صاحب قرض اگر قرض بهمرسانید و یا طلب قرض کرده در غیر باطل شك از معاویه است که مهلت داده میشود یکسال پس اگر فراخ حال شد خوب والا ادا می کند از جانب او امام از بیت المال

اصل باب ان الارض کلها للامام علیه السلام

...امام است و درین باب نه حدیث است **اول اصل**...
...علیه السلام ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده...
...ورثنا الله الارض ونحن المتقون والارض کلها لنا فمن احیا...
...الی الامام من اهل بیتی وله ما اکل منها فان ترکها او اخربها...
...فعمرها واحیاها فهو احق بها من الذی ترکها یؤدی خراجها...
...ظهر القائم علیه السلام من اهل بیتی بالسیف فیحویها ویمنعها ویخرجهم...
...فی ایدی شیعتنا فانه یقاطعهم علی ما فی ایدیهم...
...است که مذکور شد در باب حکم الخراج یقع نفسهم...
...از مال و مثال و جزیه اهل ذمه و آنها

لی او
شیعیان...
بی او با ایشان از او...
و طرح اولی به من لعب...
من ترك دینا او ضیاعا فعلی...
لم یکن له مال ولیس له علی...

مقاطعه قطع وفصل معامله خود با دیگری یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت یافتم نوشته
در کتاب علی در تفسیر قول خدای تع در سورهٔ اعراف بدرستی که زمین از الله تعالی است وارث آن میسازد
هر کرا که میخواهد از بندگان خود وعاقبت کار برای پرهیزگارانست اینکه من آن جمعی ام که بمیراث داد ما را خدای
تعالی زمین وما ایم پرهیزگاران که گفته که کل زمین از ماست پس هر که احیا کند زمینی را از مسلمانان پس باید
که آباد آن کند یعنی احیای ناقص بکار نمی آید باید که رساند کرایه آن زمین را بسوی امام از اهلبیت من و
حلال باشد او را آنچه خورد از آن زمین مخفی نماند که متعرض زمین اموات شد واز زمین معموره ساکت شد
اما مگر آن نیز معلوم میشود از فاء فمن چه دلالت میکند بر آنکه معمور خراب شد پس اگر واگذاشت آن زمین را یا خراب
کرد واز انتفاع انداخت وگرفت آنرا مرد دیگر از مسلمانان بعد از واگذاشتن یا خراب کردن پس آباد آن کرد
و احیا کرد آنرا پس او سزاوارتر است بآن زمین از آن کس که واگذاشت آنرا کرایه می دهد کرایه آنرا
بسوی امام از اهل بیت من حلال است او را از آن تا وقتی که ظاهر شود قائم از اهل بیت من بشمشیر پس
احاطه کند زمین را ومخصوص کند آنرا وبیرون کند مردم را از آن چنانچه احاطه کرد زمین خیبر را رسول الله و مخصوص
خود کرد آنرا مگر زمینی که بوده باشد در تصرف شیعه ما که البته اگرچه بدرستی که قائم مقاطعه میکند با ایشان برهیچی
که در دست ایشانست بر آن نهج یعنی بی کرایه قرار می دهد چنانچه صریح می شود در حدیث سوم این باب
و وامیگذارد زمین را در تصرف ایشان **دوم اصل** اخبرنی احمد بن محمد بن عبد الله عمن
رواه قال الدنیا وما فیها لله تبارک وتعالی ولرسوله ولنا فمن غلب علی شیء منها فلیتق الله
ولیؤد حق الله تبارک وتعالی ولیبر اخوانه فان لم یفعل ذلک فان الله ورسوله ونحن براء منه
شرح البراء بفتح بای یک نقطه ورای بی نقطه والف ممدوده بمعنی بری است در صورت افراد وتثنیه و
جمع نیز همیا بد چون در اصل مصدر است وبضم با وفتح را وهمزه والف ممدوده وبکسر وضم با ورا والف ممدوده
جمع بری یعنی خبر داد مرا احمد بن محمد بن عبد الله از امامی که روایت کرد احمد از او که گفت دنیا وآنچه در آن
است از الله تبارک وتعالی است واز رسول اوست واز ماست بعد از رسول پس هر که متصرف شود در آن
بعنوان غالب شدن بحسب ظاهر دنیا پس می باید که بپرهیزد از عذاب الهی و باید که ادا کند حق الله تبارک
وتعالی را اشاره بخمس و مانند آنست و باید که نیکی رساند برادران مومن خود را اشاره بزکوة و مانند آن
است پس اگر نکند آنرا پس الله تع ورسول او وما برائت داریم **سوم اصل** عن عمر بن یزید
قال رأیت مسمعا بالمدینة وقد کان حمل الی ابی عبد الله علیه السلام تلک السنة مالا فرده
ابو عبد الله علیه السلام فقلت له لم رد علیک ابو عبد الله علیه السلام المال الذی حملته الیه قال
فقال لی انی قلت له حین حملت الیه المال انی کنت ولیت البحرین الغوص فاصبت اربعمائة الف درهم
وقد جئتک بخمسها ثمانین الف درهم وکرهت ان احبسها عنک وان اعرض لها وهی حقک الذی جعله الله تبارک وتعالی

فی اموالنا فقال او ما لنا من الارض وما اخرج الله منها الا الخمس یا ابا سیار ان الارض کلها لنا
فما اخرج الله منها من شیء فهو لنا شرح اعرض بعین بی نقطه و ضاد با نقطه مضارع متکلم وحده باب
ضرب و علم است العرض للشیء سر راه گرفتن یعنی روایتست از عمر بن یزید گفت دیدم مسمع را که کنیت او ابو سیار است
در مدینه بتحقیق برده بود بسوی امام جعفر صادق علیه السلام دران سال مالی پس برگردانیده بود آن مال را امام
پس گفتم مسمع را چرا رد کرد امام آن مال را بر تو که برده بودی بسوی او راوی گفت پس مسمع گفت مرا بتحقیق که
من گفتم امام را وقتی که بردم بسوی او مال را که بدرستیکه من والی شدم بحرین غوص مروارید پس دریافتم چهارصد هزار
درهم را بتحقیق آوردم نزد تو خمس آنرا هشتاد هزار درهم را کراهت داشتم اینکه نگاه دارم آنرا از تو و اینکه
گردانم آنرا از راه تو و مال آنکه آن حق تست که گردانیده آنرا الله تعالی در مالهای ما پس گفت آیا و نیست
ما را از زمین و آنچه بیرون آورده الله تعالی از زمین مگر خمس ای ابو سیار بدرستی که کل زمین از ما است پس هرچه
بیرون آورده الله تعالی از زمین هرچه باشد پس آن از ما است اصل فقلت له وانا احمل الیک المال کله
فقال یا ابا سیار قد طیبناه لک و احللناک منه فضم الیک مالک و کل ما فی ایدی شیعتنا من الارض
فهم فیه محللون حتی یقوم قائمنا علیه السلام فیجبیهم طسق ما کان و یترک الارض فی ایدیهم
و اما ما کان فی ایدی غیرهم فان کسبهم من الارض حرام علیهم حتی یقوم قائمنا فیاخذ
الارض من ایدیهم و یخرجهم صغرة قال عمر بن یزید فقال لی ابو سیار ما اری احدا من اصحاب
الضیاع و لا ممن یلی الاعمال یاکل حلالا غیری الا من طیبوا له ذلک شرح فیجبیهم بجیم بی نقطه و
بای یک نقطه مشدد و بیای دو نقطه در آخر مضارع غائب باب تفعیل است ای مبالغه الجبایة بکسر جیم و الف
ممدوده و الجبو بفتح و کسر و ضم جیم و سکون با بخشش ای حوض دبی منت الطسق بفتح طای بی نقطه و سکون سین بی نقطه
و قاف کرایه زمین و خراج یعنی پس گفتم امام را و من می آوردم بسوی تو کل آن مال را پس گفت ای ابو سیار بتحقیق
از طیب خاطر واگذاشتیم از برای تو و حلال کردیم ترا از آن پس با خود گیر مال خود را که او روی نیز و هرچه در تصرف
شیعه ما است از زمین پس شیعه در آن حلال کرده شده و نیز تا ایستد بکار امامت قائم آل محمد پس بخشید شیعه را
کرایه املاک که در تصرف شیعه است و واگذارد زمین را در تصرف ایشان و اما آنچه باشد در تصرف غیر
ایشان پس بدرستی که آنچه بهم رسانند از زمین حرام است بر ایشان تا ایستد قائم ما پس فراگیرد زمین را
از تصرف ایشان و بیرون کند ایشان را خوار و زار گفت عمر ابن یزید پس گفت مرا ابو سیار نمی بینم هیچکس را از
صاحبان املاک و نه عاملان که خورد حلال را غیر من مگر شیعه که بطیب خاطر واگذاشتند برای او آنرا

چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له اما علی الامام زکوة فقال احلت
یا ابا محمد اما علمت ان الدنیا و الآخرة للامام یضعها حیث یشاء و یدفعها الی من یشاء جائز له
ذلک من الله ان الامام یا ابا محمد لا یبیت لیلة ابدا و لله فی عنقه حق یسأله عنه شرح

می آید در حدیث چهارم باب صد و بست و هشتم که بر مال امام خمس و زکوة نیست بسبب آنکه کل مستحقین در تحت نفقه
او یند و فاضل زکوة و خمس از آن اوست و نقصان زکوة و خمس بر اوست پس فقیری بی معاش سال
نمی ماند یعنی روایت است از ابو بصیر که کنیت او ابو محمد است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم
امام را آیا نیست بر امام زکوة پس گفت محال گفتی یا مراد آنست که قیاس کردی ای ابو محمد آیا ندانستی
که دنیا و آخرت از امام است میگذارد آنرا هر جا که میخواهد و میدهد آنرا بهر که میخواهد جائز است امام را آنچه
مذکور شد از جانب الله تعالی بدرستیکه امام ای ابو محمد نمی باشد یک شب هرگز بر حالی که الله تعالی را
بر گردن او حقی باشد که مطالبه کند او را **پنجم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما لکم
من هذه الارض فتبسم ثم قال ان الله تبارک وتعالی بعث جبرئیل وامره ان یخرق بابهامه
ثمانیة انهار فی الارض منها سیحان وجیحان وهو نهر بلخ والخشوع وهو نهر الشاش
ومهران وهو نهر الهند ونیل وهو نهر مصر ودجلة والفرات فما سقت او استقت فهو لنا وما
کان لنا فهو لشیعتنا ولیس لعدونا منه شیء الا ما غصب علیه وان ولینا لفی اوسع فیما بین ذه
الی ذه یعنی بین السماء والارض ثم تلا هذه الایة قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا المغصوبین
علیها خالصة لهم یوم القیمة بلا غصب **شرح** وجه تبسم ذکر تعریضیه است و ذکر حال چهار از هشت نهر باعتبار اکتفا
بعض است چنانچه در حدیث هشتم اکتفا کرده به نهر میشود و مقصود هر اب ست حتی آب باران وجاه والسیح بفتح سین
بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین وحای بی نقطه آبی که جاری بر روی زمین باشد و سه رود که در یمامه است
و ظاهر آنست که دو از آن رود باستعمال بهم شود و سیحان درینجا بلفظ تثنیه سیح باشد پس عبارت از دو نهر یمامه باشد
مجموع آن تمیر ده شده هشت باشد و صاحب قاموس گفته سیحان نهر بالشام وآخر بالبصرة و گفته و سیحون نهر
بما وراء النهر و نهر بالسند و بنابرین میتواند بود که بلفظ مفرد باشد و هفت نهر مذکور شرح باشد و لفظ منها تدارک
آن میکند جیحان بفتح جیم و سکون یای دو نقطه در پایین وحای بی نقطه والف و نون بمعنی هلاک کننده است
و نهر بلخ این میباشد باعتبار آنکه مردم بسیار در آن تلف میشوند اصل یا واو است با جاخ یعنی بلخ یعنی است
و در جاج بلخ یا معرب جیحون است و صاحب قاموس در فصل جیم و حا و نون گفته و جیحون نهر خوارزم و جیحان
نهر بین الشام والروم معرب جیهان الخشوع بفتح خای بانقطه و ضم شین بانقطه و سکون واو و عین بی نقطه
موضع الشاش بفتح شین بانقطه والف و شین بانقطه دستار سفید و مراد بخشوع و نهر الشاش شیح دی
است که در بلاد ترس می باشد باعتبار آنکه هر سال یخ می بندد و سفید می شود مانند دستار و احتشام بر سر
آن زده می آیند و النزاع بتصرفات میکنند و کسی آزاری نمیرسد و آنرا بفارسی آتل بهمزه والف
و کسر تای دو نقطه در بالا می نامند گویند رودی بزرگتر از آن در جهان نیست و صاحب قاموس گفته
شاش بلد بما وراء النهر مهران بکسر میم و سکون ها و رای بی نقطه والف و نون عبارت از رود لنگست که هنود آن

تبرک میکنند فاء در فاسقت برای بیان مالکیت ائمه است به بیان نمونه ان یا برای تفریع بر خدمتگاری جبرئیل ع
است چه ان برای کسب شرف بسبب خدمت امام است السقه آب دادن بی حاجت بدلو و ریسمان
الاستقاء را آب دادن با شکال و نظیر این مذکور است در تفسیر قول خدای تعالی در سوره بقره لما
لسبت الا برای استثنای منقطع است و از قبیل ما احسن زید الا ماشاء است نه از قبیل ما جاء القوم
الاحمار غصب بفتح غین با نقطه و صاد بی نقطه و بای یک نقطه معلوم از باب ضرب است و مفعول آن
محذوف است بتقدیر غصب شیعتنا علیه است اضافه در او سع ما بین از قبیل اضافه در زید افضل البلد
است یا از قبیل اضافه در زید افضل الناس ذه بکسر ذال با نقطه و کسر با با اشباع اسم اشاره مونث است
ذکر النجم و مین علیها و ذکر لهم و ذکر بلا غصب برای تفسیر است و دافق آن نیست یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را چه خبر از شماست از جمله این زمین پس تبسم کرد بعد از آن گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی
فرستاد جبرئیل را و امر کرد او را که بشکافد برای خدمت خلیفه الهی به پشت پای خود هشت نهر را در
زمین از آنجمله است دو نهر سیحون و نهر جیحان و آن نهر بلخ است و نهر خشوع و آن نهر ماند در شاش است
و نهر مهران و آن نهر هند است و نهر نیل مصر و نهر دجله و نهر فرات نمونه ملک ما این که هر چه آب بهم رسانند آن
هشت نهر آب بدلو و ریسمان داد پس آن از ماست و هر چه باشد از ما پس آن از شیعه امامیه هست و نیست
دشمن ما را از مال چیزی مگر آنچه ستم کند شیعه ما را بر آن یعنی که در زمان ظاهر دنیا تصرف کرد در آن ما حرام است بر او
بدرستی که دوست ما هر آئینه در حالتی است که فراخ تر است از جمیع حالاتی که در میان این دو است یعنی بهشت
میان آسمان و زمین را بعد از آن خواند این آیه را از سوره اعراف بگو که این دنیا و طیبات رزق برای جمعی
است که مومن بربوبیت رب العالمین شدند در زندگی دنیا صفت آن مومنان اینست که ستم کرده شده
اند بر آن بر حالتی که مقدر شده که خالص خواهد بود برای ایشان در روز قیامت بی ستم **ششم**
اصل کتبت الی العسکری علیه السلام جعلت فداک روی لنا ان لیس لرسول الله صلی الله
علیه و آله من الدنیا الا الخمس فجاء الجواب ان الدنیا و ما علیها لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یعنی نوشتم به امام علی النقی علیه السلام قربانت شوم منقول شد برای ما که نیست رسول الله را از دنیا مگر خمس
پس آمد جواب که بدرستی که دنیا و آنچه بر دنیا است از رسول الله است مراد آن است که بعد از او
از او سیاست **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله خلق الله آدم
و اقطعه الدنیا قطیعة فما کان لآدم فلرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ما کان لرسول الله
فهو للائمة من آل محمد صلی الله علیه و آله **شرح** فما کان تا آخر کلام ابو جعفر علیه السلام است یعنی روایت
است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آفرید الله تعالی آدم
را و بخشید او را دنیا به حکم مال و باشد چون خلیفه الهی است پس آنچه بود آدم علیه السلام را پس از رسول الله

است وانچہ بود رسول اللہ را پس آن از ائمہ از آل محمد است چون خلفای اللہ تعالی اند **ہشتم اصل**
عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان جبرئیل علیہ السلام کری برجلہ خمسۃ انہار ولسان الماء
یتبعہ الفرات ودجلۃ ونیل مصر ومہران ونہر بلخ فما سقت او سقی منہا فللامام والبحر المحیط بالدنیا
توضیح کری ماضی معلوم از باب علم است الکری بفتح کاف وفتح رای بی نقطہ احداث نہر **یعنی** روایتست
از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ گفت بدرستی کہ جبرئیل علیہ السلام حفر کرد برای خدمت خلیفہ الہی بپای
خود پنج نہر را وزبان از آب او روان می شد فرات ودجلہ ونیل مصر ومہران ونہر بلخ پس انچہ داد آن پنج نہر
آنہا آب دادہ شد بدلو ورسیمان از آن پنج نہر پس از امام است ودریای محیط بکل زمین نیز از امام است
نہم اصل عن السری بن ربیع قال لم یکن ابن ابی عمیر یعدل بہشام بن الحکم شیئا وکان لا یغب اتیانہ
ثم انقطع عنہ وخالفہ وکان سبب ذلک ان ابا مالک الحضرمی کان احد رجال ہشام ووقع بینہ و
بین ابن ابی عمیر ملاحات فی شیء من الامامۃ قال ابن ابی عمیر الدنیا کلہا للامام علیہ السلام علی
جہۃ الملک وانہ اولی بہا من الذین ہی فی ایدیہم وقال ابو مالک کذلک املاک الناس لہم
الا ما حکم اللہ بہ للامام من الفیء والخمس والمغنم فذلک لہ وذلک ایضا قد بین اللہ للامام این
یضعہ وکیف یصنع بہ فتراضیا بہشام بن الحکم وصارا الیہ فحکم ہشام لابی مالک علی ابن ابی عمیر فغضب
ابن ابی عمیر وہجر ہشاما بعد ذلک **شرح** یغب بغین بانقطہ وبای یک نقطہ مشدد و مضارع غائب
باب افعال یا باب نصر است اتیانہ مفعول است وضمیر راجع بہشام است الملاحات بجای بی نقطہ
والف مصدر باب مفاعلہ منازعت در گفتگو الملک بفتح وضم وکسر میم وسکون لام صاحب اختیار
چیزے بودن باستقلال کذلک مفعول قال است ومشار الیہ آن جملہ بعد از ان است الفیء انچہ
از املاک کفار بے جنگ وغلبہ لشکر بتصرف امام آید مراد بخمس کل خمس است واشارہ است
بانکہ در آیہ خمس عدم تکرار لام در والیتامی والمساکین وابن السبیل برای اشعار بانست کہ ایشان
مالک بعض خمس نیستند بلکہ از قبیل نفقہ است ولہذا اگر نصف خمس وفا بمعاش سال ایشان نکند
امام از مال خود تتمہ را میدہد واگر فاضل آید از امام است مراد بمغنم بفتح میم وسکون غین بانقطہ
وفتح نون اینجا انفال است این اشارہ بمخارج امام است مثل یتامی ومساکین وابن السبیل از
بنی ہاشم وغیر ایشان وتفصیل بیان اینہا می آید در حدیث چہارم باب صد وبیست وہشتم **یعنی** روایت
است از سری بن ربیع گفت برابر نمی کرد ابن ابی عمیر بصحبت ہشام بن الحکم چیزے را ویک روز تر
میان نمی کرد آمدن مجلس ہشام را یعنی ہر روز می آمد بعد از ان بریدہ شد از او واظہار مخالفت او کرد
وسبب آن این بود کہ ابو مالک حضرمی بود یکی از شاگردان ہشام وواقع شد میان او ومیان ابن ابی عمیر
نزاعی در چیزی از مسائل متعلقہ بامامت بیان این آنکہ گفت ابن ابی عمیر کل دنیا از امام است براہ ملکیت

و بیدستی که او سزاوارتر است بدنیا از جمعی که دنیا در تصرف ایشانست و گفت ابومالک چنین که ملکیانی که در تصرف مردم است از ایشانست مگر آنچه حکم کرده الله تعالی بآن که از امام باشد و ش فی در آیه سوره حشر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و ش خمس در آیه سوره انفال واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل و ش انفال در آیه سوره انفال یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله وللرسول پس این از اوست و آن نیز بی شرط نیست تحقیق بیان این کرده الله تعالی برای امام که کجا صرف میکند آنرا و چون می کنند با آن پس راضی شدند هشام بن الحکم که حکم کند میان ایشان و رفتند بسوی او پس حکم کرد هشام موافق ابومالک مخالف ابن ابی عمیر پس غضبناک شد ابن ابی عمیر و مفارقت کرد هشام را بعد از آن

باب سیرة الامام فی نفسه وفی المطعم والملبس اذا ولی الامر — باب فصل و چهار اصل

مضمون این باب بیان روش امام است در طعام و لباس وقتی که صاحب امارت ظاهر نیز شود و درین باب چهار حدیث است **اول اصل** قال امیر المومنین علیه السلام ان الله جعلنی اماما لخلقه ففرض علی التقدیر فی نفسی ومطعمی ومشربی وملبسی کضعفاء الناس کی یقتدی الفقیر بفقری ولا یطغی الغنی غناه یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام بدرستیکه گردانید مرا الله تعالی امام برای مخلوقین او پس واجب و لازم کرد بر من تقدیر او بر من مقدار را در سلوک من با مردم در خوردنی و آشامیدنی من و لباس من مانند ضعیف حالان مردم تا تسلی شود فقیر بفقر من و باعث زیاده روی در گفتگو نشود توانگر را توانگری او **دوم اصل** عن المعلی بن خنیس قال قلت لابی عبد الله علیه السلام یوما جعلت فداک ذکرت آل فلان وما هم فیه من النعیم فقلت لو کان هذا الیکم لعشنا معکم فقال هیهات هیهات یا معلی اما والله ان لو کان ذلک ما کان الا سیاسة اللیل وسیاحة النهار ولبس الخشن واکل الجشب فزوی ذلک عنا فهل رأیت ظلامة قط صیرها الله نعمة الا هذه نکره ان در لو ان کان بفتح همزه و سکون نون زائده است برای ربط جواب قسم بقسم یعنی روایت است از معلی بن خنیس گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را روزی که قربانت شوم بخاطر رسانیدم بنی عباس را و آنچه ایشان در آنند از نعمت پس با خود گفتم اگر می بود این حکومت دنیا مفوض بسوی شما هر آینه فراغت می کردیم با شما پس گفت دور است خیال تو دور است خیال تو ای معلی آگاه باش بخدا قسم اگر می بود این حکومت نمی بود برای ما مگر تدبیر ما نیمه شب و بیدار بودن روز برای سیر کار رسانیدن مردم و پوشیدن لباس درشت و خوردن طعام درشت پس دور کرده شد آن از ما بسبب ستم پس آیا دیدی هیچ ستمی را هرگز که گردانیده آنرا الله تعالی نعمت برای مظلوم مگر این ستم یعنی این نعمت برای ما بالاتر از جمیع نعمتهای ستمگران است که گاهی واقع نشود که ظلم بر ایشان باعث نعمت ایشان

میشود سوم **اصل** علی بن محمد عن صالح بن ابی حماد وعدة من اصحابنا عن احمد بن محمد وغیرهما باسانید مختلفة فی احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام علی عاصم بن زیاد حین لبس العباء وترک الملاء وشکاه اخوه الربیع بن زیاد الی امیر المؤمنین علیه السلام انه قد غم اهله واحزن ولده فقال امیر المؤمنین علیه السلام علیّ بعاصم بن زیاد فجئ به فلما راه عبس فی وجهه فقال له اما استحییت من اهلک واما رحمت ولدک **شرح** غیرهما مجرور معطوف بر کل واحد از صالح واحمد است وضمیر راجع بصالح واحمد است حین احتجاج است ومضاف الیه الجملة لبس العباء وترک است الملاء بضم میم والف ممدوده جمع ملاءة بضم ومد است وحدت جامه های نازک علی اسم فعل است یعنی بیار او را یعنی روایت کرد علی بن محمد از صالح بن ابی حماد وروایت کردند جمعی از یاران ما از احمد بن محمد وروایت کردند هر یک از علی واز یاران از غیر صالح واحمد نیز بسندهای مختلفه تا امیر المؤمنین علیه السلام یعنی که سند روایت صالح وسند روایت احمد وسند روایت غیر آن دو تا امیر المؤمنین علیه السلام هر کدام مغایر دو سند دیگر است در حجت گرفتن امیر المؤمنین ع بر عاصم بن زیاد وقتی که پوشید عبا را وترک کرد جامه نازک را وشکایت او برد برادرش ربیع بن زیاد بسوی امیر المؤمنین ع که او بتحقیق غمناک کرده زنش را ودلگیر کرده فرزندان خود را پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام بیارید عاصم بن زیاد را پس آورده شد پس چون دید او را ترش روئی نگاه کرد در روی او پس گفت آیا شرم نکردی از زنت آیا رحم نکردی فرزندانت را **اصل** اتری الله احل لک الطیبات وهو یکره اخذک منها انت اهون علی الله من ذلک اولیس الله یقول والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام اولیس الله یقول مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان الی قوله یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فبالله لابتذال نعم الله بالفعال احب الیه من ابتذالها بالمقال وقد قال الله عز وجل واما بنعمة ربک فحدث **شرح** این مضمون احتجاج است که آن جماعت روایت کرده اند وذکر اولیس الله برای عطف است بر مقدر واشاره است بآیاتی که در اینجا مذکور نیست مثل قول خدای تع در سوره مائده یسئلونک ماذا احل لکم الطیبات ودر سوره اعراف قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق جمله یلتقیان حال از البحرین است انفعال از آن دو غیر بهم را جاری مجری اتحاد کرده جمله بینهما برزخ حال از یلتقیان است یعنی آیا میبینی الله تعالی را از آنکه گمان کردی یعنی آن حال امام است وقتی که پادشاهی باو باشد بعیبت یا غیر آن گوید الله تعالی در سوره رحمن مخلوط کرد دو دریا را که یکی شیرین است وآنرا شط العرب مینامند ودیگر دریای عمان برحالی که باهم ملاقات میکنند برحالی که میان او دو حاجبی است بیان این آنکه غالب نمی شود هیچکدام بر دیگری چنانچه محسوس میشود که در چندین فرسخ آب شط العرب در دریای شور را

میشکافند و بهم مخلوط نمی شوند تا قول او که بیرون می آید از آن دو دریا بعد از خلط مروارید بزرگ و کوچک
چنانچه محسوس میشود در غوص مروارید بحرین پس ای قوم برای خدا فکر کنید در حال این مرد هرآئینه دست
زده کردن نعمتهای الله تعالی بکار فرمودن آنها محبوب تر است نزد الله تعالی از دست زده کردن
آنها بمدت و اجتناب فرمودن مردم از آنها و تحقیق گفته خدای عز و جل در سوره والضحی و اما بنعمة ربک
فحدث یعنی اما نعمت صاحب کل اختیار تو پس حکایت کن یا ان باظهار آن بکار فرمودن و مانند آن

اصل فقال عاصم یا امیر المؤمنین فعلی ما اقتصرت فی مطعمک علی الخشونة و فی ملبسک
علی الخشونة فقال ویحک ان الله عز و جل فرض علی الائمة العدل ان یقدروا انفسهم
بضعفة الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره فالقی عاصم بن زیاد العباء و لبس الملاء **شرح** یتبیغ
بیای یک نقطه و یای دو نقطه در پائین مشدده و غین با نقطه مضارع معلوم از باب تفعل است التبیغ بغایت
هلاک شدن باد بالفقیر برای تعدیه است **یعنی** عاصم غافل شد از اشاره که در انت اهون علی الله من
ذلک بود پس گفت عجب سختی گرفتی بدرستی که خدای عز و جل لازم کرد بر ائمه عدل که برابر کنند خود شان
به ضعیف حال تر مردم تا مستهلک نکند محتاج را محتاجیش پس انداخت عاصم بن زیاد عبا را و پوشید
جامه باریک را **چهارم اصل** حضرت ابا عبد الله علیه السلام و قال له رجل
اصلحک الله ذکرت ان علی بن ابی طالب علیه السلام کان یلبس الخشن یلبس القمیص باربعة
دراهم و ما اشبه ذلک و نری علیک اللباس الجدید فقال ان علی بن ابی طالب علیه السلام
کان یلبس ذلک فی زمان لا ینکر علیه و لو لبس مثل ذلک الیوم شهر به فخیر لباس کل زمان لباس
اهله غیر ان قائمنا اهل البیت علیه السلام اذا قام لبس ثیاب علی و سار بسیرة علی علیه السلام
یعنی حاضر شدم در مجلس امام جعفر صادق علیه السلام و گفت او را مردی نگاه دارد ترا الله تعالی گفتی
که علی بن ابیطالب میپوشید لباس درشت را میپوشید پیراهن را بچهار درهم و مانند آن پیراهن چهار درهمی
را و می بینیم بر تو لباس عالی را پس گفت بدرستیکه علی بن ابیطالب علیه السلام میپوشید آن را در زمانی که بد
نمی نمود یعنی از پادشاه و امثال این بدنمی نماید و اگر میپوشید آن را در این زمان که پادشاهی از ائمه عدل بدر رفته
مشهور می شد به نسبت مردم بسبب آن بیان این آنکه بهترین لباس هر زمانی که پادشاه لباس عالی
پوشد لباس متعارف اهل آن زمان است آن قدر هست که قائم ما اهلبیت وقتی که ایستد بکار امامت
می پوشد مثل جامه های علی علیه السلام را

باب صد و شصتم اصل باب نادر

شرح این باب در بیان حدیث غیر مشهور است یعنی مضمون احادیث آن غریب است و درین باب
چهار یا پنج حدیث است **اول اصل** عن ایوب بن نوح قال عطس یوما و انا عنده

قلت جعلت فداك ما يقال للامام اذا عطس قال يقولون صلى الله عليك **شرح** ايوب از اصحاب
حضرت امام رضا علیه السلام و امام محمد تقی ع و وکیل امام علی النقی ع و امام حسن عسکری ع بوده و بیان حقیقت
تصلیه میشود در حدیث سی و ششم باب آنحضرت و اینجا استعاره شده برای درود **یعنی** روایت است
از ایوب بن نوح که گفت عطسه کرد در روزی امام ع و من نزد او بودم پس گفتم قربانت شوم چه گفته شود
امام را وقتی که عطسه کند گفت میگوئید درود فرستد الله تعالی بر تو **دوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سأله رجل عن القائم علیه السلام یسلم علیه بامرة المؤمنین قال لا ذلك اسم
سمى الله به امیر المؤمنین علیه السلام لم یسم به احد قبله ولا یتسمى به بعده الا كافر قلت جعلت
فداك كيف يسلم عليه قال تقول السلام عليك يا بقية الله ثم قرأ بقية الله خير لكم ان كنتم
مؤمنين **يعنى** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که وی گفت پرسید او را مردی
از قائم آل محمد علیه السلام که آیا سلام کرده میشود بر او بامیری مومنان یعنی گویند السلام علیک
یا امیر المؤمنین گفت نه نامی است که نام نهاده با آن الله تعالی علی بن ابی طالب علیه السلام را
نام خود نکرده با آن نام هیچکس پیش از علی ص و نام خود نمیکند با آن نام مگر کافری گفتم قربانت شوم چون
سلام کرده شود بر قائم گفت میگوئید سلام بر تو باد ای باقیمانده خلفای الهی بعد آن خواند از سوره
هود که باقیمانده خلفای الله تعالی بهتر است برای شما که تابع او شوید اگر باشید مومنان بر ربوبیت رب العالمین
سوم اصل سألت ابا الحسن لم سمى على ابن ابى طالب امير المؤمنين عليه السلام قال لانه
يميرهم العلم اما سمعت فى كتاب الله ونمير اهلنا وفى رواية اخرى قال لان ميرة المؤمنين
من عنده يميرهم العلم **شرح** المير بكسر ميم و سكون یای دو نقطه در پائین و رای بی نقطه
مصدر باب ضرب نقل غذا از سرزمینی بسرزمینی دیگر و استعمال آن باعتبار آنست که غذا روح
خلائق است و کسی که نقل کرد آنرا از شهر علم که رسول الله باشد علی بن ابی طالب علیه السلام
است و بس چنانچه مذکور شد در حدیث دوم باب صدم المیرة بکسر میم و سکون یا و تای تانیث غله
که از جائی بجائی منقول میشود بدانکه در اینجا چند احتمال است اول آنکه امیر در اصل یمیر بوده و چون کلمه
که در اصل فعل باشد و آنرا نقل کنند باسمیت گاهی یای آن منقلب بهمزه میشود مثل ازلی بفتح همزه
و فتح زای بانقطه و لام که منسوب به لم یزل است بعد از حذف حرف نفی و مثل ازنی بفتح همزه و فتح زای
بانقطه و نون که منسوب به یزن یا منسوب به ذی یزن بعد از حذف ذو و اینجا نیز یا منقلب بهمزه شده
بعد از آنکه یمیر را استعمال در نام کرده چنانچه تغلب را اسم کرده اند باراده غالب دوم امیر در اصل
میر بوده و همزه زیاده شده و میر مصدر است که بمعنی اسم فاعل مستعمل شده سوم آنکه میان امیر و میر اشتقاق
کبیر است یعنی موافقت در اکثر حروف مثل ختم و کتم چنانچه زمخشری در کشاف در تفسیر قول الله تعالی

در سوره بقره ختم الله علی قلوبهم گفته الختم والکتم اخوان لیس مناسبت در معنی مرعیست در آنها و لهذا زندگی روح را بغذای علم نامه بفتح تای دو نقطه در بالا و سکون واو و رای بی نقطه نیز نامند و آن بوزن تفعول است و تا زائده است پس مشتق از امر است چهارم آنکه مقصود موافقت در اشتقاق نیست بلکه مقصود بیان وجه اختصاص است به بیان آنکه باعث زندگی ارواح خلائق بنقل علم از نبی شهر علم است یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را که چرا نامیده شد علی بن ابی طالب امیر المؤمنین گفت برای آنکه او نقل میکند برای مؤمنان غذای روح را که علم است آیا نشنیدی در کتاب الله در سوره یوسف که و نمیر اهلنا نقل غذا کنیم برای اهل ما و در روایت دیگر گفت برای آنکه غذای منقول برای مؤمنان از جانب او ست نقل می کند برای ایشان غذای علم را اشاره است بقول رسول انا مدینة العلم و علی بابها **چهار م اصل** عن ابی جعفر قال قلت لم سمی علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین قال الله سماه و هکذا انزل فی کتابه و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم و ان محمدا رسولی و ان علیا امیر المؤمنین علیه السلام **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چرا علی را نامیده شد امیر المؤمنین و ائمه دیگر نشدند گفت الله تعالی آن نام کرده او را و چنین فرو فرستاده در کتاب خود در سوره اعراف و یاد کن وقتی را که بازگرفت صاحب کل اختیار تو از اولاد آدم از پشتهای اولاد آدم فرزندان ایشان را گواه گرفت بشواهد ربوبیت در آسمان و زمین و مانند آنها آن اولاد آدم را بر خودشان باین ربه یعنی بزبان حال گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما تا حکم من باشد و پیروی ظن نکنید و آیا نیست محمد علی نقل کننده غذای روح از شهر علم است بیان این شد در حدیث سوم این باب مضمون تتمه آیه آنست که همه گفتند بزبان حال بلی چنانچه بیان میشود در شرح حدیث چهارم باب ششم کتاب الایمان والکفر میتواند بود که مراد آن باشد که از محمد تا آخر در لفظ قرآن بوده منافقان اسقاط کرده باشند و میتواند بود که مراد آن باشد که بعنوان حدیث قدسی است و داخل قرآن نیست و میتواند بود که بیان تفصیل مجمل اشهاد بر ربوبیت باشد که در کتاب جامعیت

باب صد و هفتم اصل باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة

شرح النکات بضم نون و فتح کاف و تای دو نقطه در بالا جمع نکته بضم نون و سکون کاف نقطه النتف بضم نون و فتح تای دو نقطه در بالا و فا جمع نتفه بضم نون و تا و فا چیزی کوچک که فرو ریزد از چیز دیگر بکار رود ان الولایة بکسر و فتح واو مصدر باب علم امامت یا بفتح واو و اتم مقصود است یعنی این بابیست که در آن اشاره ها و لطائف است از قرآن یعنی دلالت قرآن از حد حصر بیرون است و اینها اندکیست از آن یا بمعنی که دلالتی است که احتیاج بخورده بینی و فکر هست در استنباط آنها از قرآن هر کسیکه در هر زمانی از آدم تا انقراض دنیا امامی که اولی باشد از مؤمنان بخودشان و عالم بجمیع احکام الهی باشد لازم است

خواه رسول باشد وخواه وصی رسول بدانکه در احادیث این باب مکرر مذکور می شود که جبرئیل فلان آیه را
چنین آورد ولفظ آن موافق قرآن مشهور نیست وجمعی آنها را حمل بر اسقاط وتغییر مخالفان می کنند
وتیوانند بود که مراد آنست که آن داخل صلب معنی آیه است ومراد بصلب معنی مستعمل فیه الفاظ نیست
وگاه باشد که مراد آن باشد که دلالت آیه بر آن از قبیل محکمات است بر معنی خود نه از قبیل دلالت
متشابهات وگاه باشد که مراد این باشد که آن معنی برای آیه معنی است که جبرئیل برسول گفته و
رسول به امیر المؤمنین علیه السلام املا کرده وا ونوشته در کتاب علی که آنرا جامعه می گویند در غیاب
نزد ود حدیث است **اول اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام اخبرنی عن قول الله تبارک
وتعالی نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین قال هی الولایة
لامیر المؤمنین علیه السلام **شرح** هی راجع بمرجع ضمیر به است وتانیث باعتبار خبر است یعنی
گفتم امام محمد باقر را خبر ده مرا از قول الله تبارک وتعالی در سوره شعرا نازل ساخت آنرا جبرئیل بردل
تو تا باشی از ترسانندگان مردم از عذاب بر مخالفت آن بزبان عربی ظاهر تا کسی سهل انکار نکند
گفت آن امانت برای امیر المؤمنین علیه السلام است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قول الله عز وجل انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن
منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا قال هی ولایة امیر المؤمنین علیه السلام **شرح**
الامانة امین بودن ومراد اینجا امین بودن بر نقل غذای روح از شهر علم است والف لام برای جنس است
یا مراد امین بودن بر احکام الهی است والف لام برای عهد خارجی است وحاصل هر دو یکی است چه
معنی اول منحصر است در امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه بیان شد در حدیث سوم باب سابق یا الف
لام برای جنس است ومراد بولایت امیر المؤمنین علیه السلام ولایت ائمه اولاد اوست ذکر عرض بر
آسمانها وزمین وکوهها وامتناع آنها بر سبیل استعاره تمثیلیه است برای بیان کمال اشکال امانت
وعذاب برداشتن چیزی از جای این مراد اینجا برداشتن است از جائی که الله تعالی در رسولش از آن در
آنجا قرار داده مراد بانسان نوع آدمی است مثل ونادتة الملائکة یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع
در قول خدای عز وجل در سوره احزاب بدرستی که ما عرض نمودیم امانت را بر آسمانها وزمین وکوهها پس
امتناع کردند از برداشتن آن از جای آن وترسیدند از بازخواست آن وبرداشت آنرا از جای آن
آدمی بدرستی که آدمی بغایت بیجا کننده ناخردمند بوده امام گفت آن امانت امامت امیر المؤمنین ع است
مراد به برداشتن از جای خود انتزاع آن از امیر المؤمنین علیه السلام است واخبار به لفظ ماضی در
حملها برای تحقق وقوع است یا عبارت از عهد منافقین در کعبه است چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب
نود وچهارم **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل والذین

در سورهٔ بقره ختم الله علی قلوبهم گفته الختم والکتم اخوان پس مناسبت در معنی مرتبیست در آنها والمیراث زندگی
روح را الغذای علم تا مو بفتح تای دو نقطه در بالا و سکون واو و رای بی نقطه نمی نامند و آن بوزن
تفعول است و تا زائد است پس مشتق از امر است چهارم آنکه مقصود موافقت در اشتقاق
نیست بلکه مقصود بیان وجه اختصاص است به بیان آنکه باعث زندگی ارواح خلائق بقبول علم
آنچه شهر علم هست یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را که چرا نامیده شد علی بن ابی طالب امیر المومنین
گفت برای آنکه او نقل میکند برای مومنان غذای روح را که علم است آیا نشنیدی در کتاب خدا
در سورهٔ یوسف که و نمیر اهلنا یعنی غذا کنیم برای اهل خود و در روایت دیگر گفت برای آنکه غذای منقول برای
مومنان از جانب اوست نقل می کند برای ایشان غذای علم را اشاره دانست بقول رسول انا مدینة العلم
وعلی بابها

چهارم اصل

عن ابی جعفر قال قلت لم سمی علی بن ابیطالب امیر المومنین
قال الله سماه وهکذا انزل فی کتابه واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علی انفسهم الست بربکم وان محمدا رسولی وان علیا امیر المومنین علیه السلام شرح روایت
است از امام محمد باقر علیه السلام گفتم چرا علی را نامیده شد امیر المومنین و ائمه دیگر نشدند گفت
الله تعالی آن نام کرده او را و چنین فرو فرستاده در کتاب خود در سورهٔ اعراف و یاد کن وقتی
را که یا آن گرفت صاحب کل اختیار تو از اولاد آدم از پشتهای اولاد آدم فرزندان ایشان را و گواه
گرفت بشواهد ربوبیت در آسمان و زمین و مانند آنها آن اولاد آدم را بر خود شان این و بعض
زبان حال گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما تا حکم من باشد و پیروی ظن نکنید و آیا نیست آنکه
علی نقل کننده غذای روح از شهر علم هست بیان این شد در حدیث سوم این باب مضمون همهٔ آیه انست که همه گفتند
بزبان حال بلی چنانچه بیان میشود در شرح حدیث چهارم باب ششم کتاب الایمان والکفر میتواند بود که مراد آن باشد
که از محمد تا آخر لفظ قرآن بود و منافقان اسقاط کرده باشند و میتواند بود که مراد آن باشد که بعنوان حدیث
قدسی است و داخل قرآن نیست و میتواند بود که بیان تفصیل مجمل اشهادهم بر ربوبیت باشد که در کتاب جامعیت

باب صد و هفتم اصل باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة

شرح النکت بضم نون و فتح کاف و تای دو نقطه در بالا جمع نکتة بضم نون و سکون کاف و نقطه النتف
بضم نون و فتح تای دو نقطه در بالا و فا جمع نتفة بضم نون و تا و فا چیزی کوچک که فرو ریزد از چیز دیگر
بکار و یدان الولایة بکسر و فتح واو مصدر باب علم امامت یا بالفتح واو اسم مصدر هست یعنی این باب هست که
در آن اشاره و لطائف است از قرآن یعنی دلالت قرآن از حد و حصر بیرون هست و آنهایند که نیست آن
با معنی که دلالتی است که احتیاج بخورده بینی در فکر هست در استنباط آنها از قرآن و مثل که در خبر دلالی
از آدم تا انقراض دنیا امامی که اولی باشند از مومنان بخود شان و عالم بجمیع احکام الهی باشند لازم است

خواہ رسول باشد و خواہ وصی رسول بدانکہ در احادیث این باب مکرر مذکور می شود کہ جبرئیل فلان آیہ را
چنین آورد و لفظ آن موافق قرآن مشہور نیست و جمعی آنہا را حمل بر اسقاط و تغییر مخالفان می کنند
و میتوان بود کہ مراد آنست کہ آن داخل صلب معنی آیہ است و مراد بصلب معنی مستعمل فیہ الفاظ نیست
و گاہ باشد کہ مراد آن باشد کہ دلالت آیہ بر آن از قبیل محکمات است بر معنی خود نہ از قبیل دلالت
متشابہات و گاہ باشد کہ مراد این باشد کہ آن معنی برای آیہ معنی است کہ جبرئیل برسول گفتہ و
رسول بامیر المومنین علیہ السلام املا کردہ و او نوشتہ در کتاب علی کہ آنرا جامعہ می گویند در بیناب
نزدود و حدیث است **اول اصل** قلت لابی جعفر علیہ السلام اخبرنی عن قول اللہ تبارک
و تعالی نزل بہ الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین قال ہی الولایۃ
لامیر المومنین علیہ السلام **شرح** ہی راجع بمرجع ضمیر بہ است و تانیث باعتبار خبر است **یعنی**
گفتم امام محمد باقر را خبردہ مرا از قول اللہ تبارک و تعالی در سورۂ شعرا نازل ساخت آنرا جبرئیل بر دل
تو تا باشی از ترسانندگان مردم از عذاب بر حق لغت آن بزبان عربی ظاہر تا کسی سہل انکار نکند
گفت آن امامت برای امیر المومنین علیہ السلام است **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
فی قول اللہ عزوجل انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنہا واشفقن
منہا وحملہا الانسان انہ کان ظلوما جہولا قال ہی ولایۃ امیر المومنین علیہ السلام **شرح**
الامانۃ امین بودن و مراد اینجا امین بودن بر نقل غذای روح از شہر علم ست و الف لام برای جنس است
یا مراد امین بودن بر احکام الٰہی است و الف لام برای عہد خارجی است و حاصل ہر دو یکی است چہ
معنی اول منحصر است در امیر المومنین علیہ السلام چنانچہ بیان شد در حدیث سوم باب سابق یا الف
لام برای جنس است و مراد بولایت امیر المومنین علیہ السلام ولایت ائمہ اولاد اوست ذکر عرض بر
آسمانہا و زمین و کوہہا و امتناع آنہا بر سبیل استعارۂ تمثیلیہ است برای بیان کمال اشکال امانت
و عذاب برداشتن چیزی از جای آن مراد اینجا برداشتن است از جائی کہ اللہ تعالی و رسولش از او در
آنجا قرار دادہ و مراد بانسان نوع آدمی است مثل و نادتہ الملائکۃ **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق
در قول خدای عزوجل در سورہ احزاب بدرستی کہ ما عرض نمودیم امانت را بر آسمانہا و زمین و کوہہا پس
امتناع کردند از برداشتن آن از جای آن و ترسیدند از بازخواست آن و برداشت آنرا از جای آن
آدمی بدرستی کہ آدمی بغایت بیجا کنندہ ناخردمند بودہ امام گفت آن امانت امامت امیر المومنین است
مراد به برداشتن از جای خود انتزاع آن از امیر المومنین علیہ السلام است و اخبار بہ لفظ ماضی در
حملہا برای تحقق وقوع است یا عبارت از عہد منافقین در کعبہ است چنانچہ بیان شد در حدیث ہفتم باب
نود و چہارم **سوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام فی قول اللہ عزوجل والذین

آمنوا ولم یلبسوا ایمانہم بظلم قال بما جاء بہ محمد من الولایۃ ولم یخلطوہا بولایۃ فلان وفلان فہو الملبس بالظلم **شرح** ضمیر ہو راجع بایمان مخلوط بولایت فلان وفلان است الملبس بضم میم و سکون لام وفتح بای یک نقطہ وسین بی نقطہ اسم مفعول باب تفعیل است التباس حیرہ وطیتوا اند بود کہ ضمیر ہو راجع بہ مسند ویخلطوہا باشد وملبس مسند نہی باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام در قول اللہ عز وجل در بیان اہل امنی واہل اہتدا در سورۂ انعام آن جمعی کہ مومن شدند و ممزوج نکردند ایمان خود را بگردن بیجا این کہ گفت مراد آن است کہ ایمان آوردند بانچہ آورده آن محمد از جانب اللہ تعالی کہ امامت علی است وممزوج نکردند ولایت علی را بولای ابوبکر وعمر وامثال ایشان مراد بخلط بان آنست کہ سلوک طریقت ایشان کنند و پیروی ظن با وجود نفی امامت ایشان بیان این آنکہ آن ایمان مخلوط باطل است با وجود بیجا کردن و احتمال غیر بطلان ندارد اشاره است بدفع توہم مواخذه مومن بہر گناہی چنانچہ بیان شد در حدیث سوم باب ہشتاد وہفتم چہارم

اصل سئلت ابا عبد اللہ علیہ السلام عن قول اللہ عز وجل فمنکم مومن ومنکم کافر فقال عرف اللہ ایمانہم بولایتنا وکفرہم بہا یوم اخذ علیہم المیثاق فی صلب آدم علیہ السلام وہم ذر **ترجمہ** در سورۂ تغابن چنین است ہو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مومن وحدیث ہفتاد وچہارم این باب نیز موافق آیت لیکن آنچہ در اینجا است نقل بالمعنی است یا از غلط کاتبان است عرف ماضی معلوم باب تفعیل است التعریف پویانیدن یوم ظرف عرف است چنانچہ ظاہر شود در حدیث ہشتاد وہفتم این باب فی صلب ظرف عرف است وہم ذر حالست وعامل آن عرف است مراد بہ بودن در صلب آدم وجود ارواح است پیش از وجود آدم الذر بفتح ذال بانقطہ وتشدید رای بی نقطہ جمع ذرۃ مورچہ ہای کوچک کہ ہر صد تا آن بوزن یک دانہ جو است **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق را از قول خدای عز وجل اللہ تعالی آنکس است کہ تقدیر کرد شما بعضی از شما مومن بودید وبعضی از شما کافر پس امام گفت پویانید اللہ تعالی ایمان ایشان را بسبب تصدیق امامت ما ائمہ ہدی خواه رسول وخواه وصی رسول خواه در این امت وخواه در امم سابقہ وکفر ایشان را بسبب عدم تصدیق امامت ما در روزی کہ گرفت بر ایشان یاد ذریت آدم وایشان مانند مورچہ ہای کوچک بودند پنجم

اصل عن ابی الحسن علیہ السلام فی قول اللہ عز وجل یوفون بالنذر الذی اخذ علیہم من ولایتنا **یعنی** روایت است از حضرت امام موسی کاظم یا امام رضا علیہما السلام در قول اللہ عز وجل در سورۂ دہر وفا میکنند بندہا اینکہ مراد تعہدیست کہ گرفتہ شده بر ایشان کہ بتصدیق امامت ما کنند ششم

اصل عن ابی جعفر فی قول اللہ عز وجل ولو انہم اقاموا التوراۃ والانجیل وما انزل الیہم من ربہم قال الولایۃ **یعنی** روایت است از امام محمد باقر در قول اللہ عز وجل در سورۂ مائده واگر این کہ ایشان برپا میداشتند توریت وانجیل را وآنچہ را کہ فرود آمده بسوی ایشان از

صاحب کل اختیار ایشان باشند که امام گفت مراد بما انزل الله آنست **هفتم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام فی قول الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قال هم الائمة علیهم السلام
شرح فی برای تعلیل است یا ظرف موده است ضمیر هم راجع به قربی است چه قربی مونث اقرب
است و اقرب افعل التفضیل و تانیث باعتبار قرابت است و بیان شده در شرح حدیث دهم باب
شصت و چهارم **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سوره شوری
بگو نمی طلبم از شما برای تبلیغ رسالت مزدی لیکن میطلبم دوستی نزدیکان در قرابت نزدیکتر برسول صلی الله علیه
وآله وسلم امام گفت اهل قربی ائمه اند که هر کدام ایشان در زمان نزدیکتر خلائق است برسول الله
باعتبار علم و خویشی **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ومن یطع
الله ورسوله فی ولایة علی والائمة من بعده فقد فاز فوزا عظیما هکذا نزلت **شرح** نزلت مجهول
باب تفعیل یا معلوم باب ضرب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره
احزاب هر که اطاعت کند الله و رسول او را در امامت علی و امامان بعد از او پس بتحقیق بمطالب رسیده
رسیدنی عظیم چنین فرود آورده شده این آیه یا معنی که مراد اینست که گفتیم یا بمعنی که لفظ قرآن چنین بود
و اسقاط بعض آن شده **نهم اصل** رفعه الیهم فی قول الله عز وجل وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله
فی علی والائمة کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا **شرح** مرادی بالا بردن شده را ائمه علیهم السلام در
قول خدای عز وجل در سوره احزاب و نبود جایز شما را که ایذا کنید رسول الله را در علی و امامان و همین مراد
است آنچه بعد ازین واقع شده در سوره احزاب که یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین یعنی جمعی که مومن شیعه میباشید
در علی و ائمه مانند جمعی که ایذا کردند موسی را بتهمت پس بری ساخت او را الله تعالی از تهمتی که گفتند مراد بیان
تنزیل است نه بیان تغییر و تهمت موسی گوساله پرستیدن بدعوی هذا الهکم واله موسی و نظیر این در دعوی
امامت ابوبکر شد با وجود این نهی و بری ساخته الله تعالی رسول را از این که چنان چیزی خلیفه اول شد
آیات محکمات که در آنها نهی از پیروی ظن و اختلاف سنت و تهمت رسول بضلالت و غوایت و خواهش
نفس و بری ساختن از آن مذکور است در اول سوره النجم و بیان شده در شرح حدیث دوم باب نهم کتاب
التوحید **دهم اصل** سأله رجل عن قوله تعالی فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی قال من قال
بالائمة و تبع امرهم ولم یجز طاعتهم **یعنی** پرسید مردی از امام مراد از قول الله تعالی در سوره طه پس هر که پیروی
کرد راستی مرا پس گمراه نمی شود و عذاب نمی کشد گفت مراد هر کس است که تصدیق کرد بائمه علیهم السلام
باین معنی که تصدیق کرد که در هر زمانی که از آدم علیه السلام تا قیامت امامی مفترض الطاعة لازم
است و پیروی کرد فرموده ایشان را و دیگذشت از اطاعت ایشان **یازدهم اصل**
وتنفیه قوله تعالی لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد ووالد وما ولد قال امیر المومنین علیه السلام

وما ولد من الائمة یعنی بالابرد رادی سند از آنا امامی در قول خدای تعالی در سورۃ البلد نه چنانست که
مشرکان خیال کردند قسم میخورم درین شهر و تو فرود آمده درین شهر و قسم بوالد و آنچه زائید امام گفت مراد
بوالد امیر المومنین علیه السلام است و مراد بما ولد اولاد از ائمه است اخبار به لفظ ماضی برای تحقیق وقوع
است **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله واعلموا انما غنمتم من شیء
فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی قال امیر المؤمنین والائمة علیهم السلام یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سورۃ الانفال و بدانید که آنچه بدست آورید بعنوان غنیمت
هرچه باشد پس از الله تعالی است خمس آن و از رسول است و از صاحب قرابت نزدیک تراست گفت
مراد بذی القربی امیر المؤمنین وائمه و اولاد اوست توضیح این میشود در باب صد و بیست و هشتم **سیزدهم
اصل** سألت اباعبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه
یعدلون قال هم الائمة علیهم السلام یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را در قول خدای عز وجل
در سورۃ اعراف و از جمله مخلوقین ما جمعی اند که راهنمائی میکنند بکتاب الهی و بآن عدالت میکنند گفت ایشان
ائمه اند **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی هو الذی انزل علیک الکتاب
منه آیات محکمات هن ام الکتاب قال امیر المؤمنین والائمة علیهم السلام واخر متشابهات قال
فلان وفلان فاما الذین فی قلوبهم زیغ اصحابهم واهل ولایتهم فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة وابتغاء تأویله وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم امیر المؤمنین والائمة علیهم السلام
شرح اشاره بتفسیر این آیه گذشت در حدیث دوم باب بیست و دوم و می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث
اول باب بعد هم الاخر مبتداست معدول است از الاخر یا عطف بر الآیاتست فرق میان متشابه و
میان ما تشابه آنست که متشابه یعنی قابل اشتباه است و معنی تشابه یعنی چیزیست که اشتباه و غلط آلت
تقبل آمده از این حیثیت پیروی آن منهی عنه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول
الله تعالی در سورۃ آل عمران الله تعالی آن کس است که فرو فرستاد بر تو قرآن را از جمله آن آیات
محکمات است که صریح است و منسوخ نشده آنها یا در قرآنست امام گفت آیات محکمات امیر المؤمنین و باقی ائمه است
باین معنی که مستند حکم ایشان باماست خود از جمله متشابهات است تاویلی که بمیش خود به غلط کرده اند پس از جمعی که
در دلهای ایشان کجی هست امام گفت مراد یاران ائمه ضلالت اهل دوستی ایشانست پس پیروی میکنند آنچه را که غلط و اشتباه
در آن واقع شده از قرآن از آن حیثیت که غلط واقع شده از قرآن یا بمعنی پیروی فهمیده غلط میشوند این ضلالت
در آن میکنند بسبب خواهش اضلال اوباشان و بسبب خواهش تاویل متشابه که میشود این ایشان بتعمیق فکر خود کرده
اند یعنی آن تاویلات را موافق سلیقه خود می یابند و سلیقه خود را مستحسن و نفهمیدن اسلوب کلام بلیغ و میل بتفسیر
رکیک می کنند و حال آنکه علم ندارد بتاویل متشابه در وقت نزول مگر الله تعالی امام گفت و راسخان در علم که

بعد ازین مذکور اند که همه را میگویند نه تأویل متشابه از روی وحی الله تعالی برسول است امیر المؤمنین و ائمه
است بیان اختلاف قراء در وقف بر الا الله شد درین آیه شد در شرح حدیث دوم باب بست و دوم **پانزدهم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی ام حسبتم ان تترکوا ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم
ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة یعنی بالمؤمنین الائمة علیهم السلام لم یتخذوا
الولائج من دونهم **شرح** بیان حقیقت نسبت حدوث علم با الله تعالی گذشت در کتاب التوحید در شرح
باب بست و چهارم که باب البداء است باین روش که مبنی او بر اولیای اوست از ملائکه و انبیا و اوصیا
یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ توبه بلکه آیا گمان کردید که واگذاشته
شوید بی امتحان و فتنه و هنوز ندانسته باشد الله تعالی جمعی را که جهاد کرده اند از جملهٔ شما و مقتدای خود نکرده اند
از عوض رسول او و نه از عوض مومنان کسی را که خود را الجی نامیده و مومنان درین آیه ائمه معصومین اند که فرا نگرفتند
با است آن منافقان از عوض ائمه مراد نیست که اقتدا بآن منافقان ضد اقتدای الله تعالی و رسول و ائمه عدل
است وجه تعبیر از ائمه عدل بمومنان می آید در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی که بالتعرض بائمه ضلالت ست چنانچه
بیان شد در شرح حدیث هفتم باب ششم **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله فی قوله عز وجل وان جنحوا
للسلم فاجنح لها قلت ما السلم قال الدخول فی امرنا **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در قول الله عز وجل در سورهٔ انفال و اگر مائل شوند کفار و منافقان برای اسلام و نفی شریک برای
الله تعالی در ربوبیت یعنی اظهار آن کنند پس میل کن برای آن یعنی در ظاهر قبول کن و باطن آن را با الله
تو واگذار گفتم چیست این سلم گفت داخل شدن در قبول امارت ما ضم لفظ دخول اشاره به تطبیق
بقول الله تعالی ادخلوا فی السلم کافة و می آید در حدیث بست و نهم و اشاره است بآنکه داخل نشدن در آن
به پیروی ظن میشود و آن منافی حقیقت اسلام ست **هفدهم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر
علیه السلام فی قول الله تبارک وتعالی لترکبن طبقا عن طبق قال یا زرارة ولم ترکب هذه الامة
بعد نبیها طبقا عن طبق فی امر فلان وفلان وفلان **شرح** الرکوب مصدر باب علم و الارتکاب گناه
کردن الطبق بفتح طای حطی و فتح بای یک نقطه حالتی که پوشاننده چیزی باشد و مراد اینجا نوعی از شرکست
چنانچه گفته در سورهٔ بقره واحاطت به خطیئته عن طبق صفت طبقات است یعنی ناشی از مرتبه سابق لام
در ولم عطف بر مقدر است و اشاره است بآنکه پیروی ظن در احکام الهی شرکست چه جای تعیین امام
ضلالت و پیروی او در احکام **یعنی** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی
در سورهٔ انشقاق بر آئینه مرتکب خواهید شد البته ای مشرکان قریش مذهبی از مذاهب شرک را که ناشی از
مذهب دیگر از مذاهب شرک باشد یا بمعنی که الحال شرک صریح دارید و بعد ازین شرک بنفاق خواهید داشت
بسبب رسوخ شرک در دل شما یا بمعنی که انواع شرک را یکی بعد ازین مرتکب میشوید که هر یکی ناشی از دیگر می

است و بسبب وصیت و سفارش شرکی دیگر بیشوا امام گفت آیا نیز مرتکب نشدند این است سبب یعنی اکثر
اصحاب و تابعان ایشان خود مذهبی آن شرک را که ناشی از مذهب دیگر شرک باشد در حکومت ابوبکر و عمر و
عثمان **هیجدهم اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام عن قول الله عز وجل ولقد وصلنا لهم
القول لعلهم یتذکرون قال امام الی امام یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را یا امام رضا
علیه السلام را از قول تعالی عز وجل در سوره قصص و هر آینه بتحقیق متصل کردیم برای پیروان
هوا و هوس قول حق را شاید که ایشان بخاطر خود جا دهند حق را امام گفت مراد متصل کردن امامی
با امام دیگر است خواه رسول و خواه وصی رسول مراد آنست که استعمال مصدر در اسم فاعل شده
چنانچه گفته در سوره مریم ذلک عیسی بن مریم قول الحق الذی فیه یمترون **نوزدهم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی آمنا بالله وما انزل الینا قال انما عنی بذلک علیا و فاطمة
والحسن والحسین وجرت بعدهم فی الائمة علیهم السلام ثم یرجع القول من الله فی الناس فقال
فان آمنوا یعنی الناس بمثل ما آمنتم به یعنی علیا و فاطمة والحسن والحسین والائمة علیهم السلام
فقد اهتدوا وان تولوا فانما هم فی شقاق یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله
عز وجل در سوره طه ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه وقل رب زدنی علما ولقد عهدنا الی ادم
یعنی ای محمد بیان قرآن برای مردم پیش از آنکه بالتمام رسانیده شود بسوی تو جمیع معانی آن بعنوان وحی
و بگو ای صاحب کل اختیار من زیاد کن مرا از جمیع سابقین باعتبار علم که این دعا مستجاب شود و عظمت شان
تو مرتبه ایست که هر آینه بتحقیق وعده کردیم نوعی کمالی را که متعلق بتو است بسوی آدم پیش از تعلق کلمات قبول
توبه او تا اگر متوسل شود بحرمت آنها درجات خودش طلب قبول توبه وقضای حاجت کنیم او فراموش
کرد طلبیدن حاجت خود از بحرمت آنها و بیافتیم برای او جدی را در توسل بحرمت آنها امام گفت
که وعده و وحی کردیم بسوی آدم و محمد و ائمه که بعد از او بیند لیس ترک کرد آنچه را که اعلام کردیم یعنی که جد
در التفات بآن نکرد و نبود آدم را جد در این که محمد و ائمه چنین اند یعنی که دعا بحرمت ایشان نه
طلبیدن یا یاد او را نداخته شد و طلبیده و قبول توبه او شد چنانچه مروی است در تفسیر فتلقی آدم من ربه کلمات
که آن کلمات اسامی اصحاب کسا است و جز این نیست که نامیده شدند اولی العزم یعنی برای اینکه
وعده و وحی کرده شد بسوی ایشان در محمد و اوصیای بعد از او و مهدی موعود و در روش او و اتفاق
کرد آرای جد ایشان بر آنکه آنچه اعلام بایشان شد واقع است و بر قرار است یعنی زود طلبیدن حاجات
بوسیله حرمت ایشان **بیست وسوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قوله ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین
والائمة علیهم السلام من ذریتهم فنسی هکذا والله انزلت علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم

شرح قبل وحی بر ضم است وکلمات منصوب است تا مفعول تجدنا باشد یا قبل مجرور است وکلمات نیز مجرور است تا مضاف الیه باشد ومراد تصریح بقدر دو لفظ قرآن باشد. نزلت بصیغه مجهول برای بیان معنی است یا اشاره باسقاط است وباقی ظاهر است از شرح سابق **بیست وچهارم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اوحی الله الی نبیه فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم قال انک علی ولایة علی وعلی هو الصراط المستقیم **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت وحی کرد الله تعالی بسوی نبی خود در سوره زخرف پس مستحکم بگیر بانچه وحی شده بتو که نهی از اختلاف وپیروی ظن باشد چه بدرستی که تو براه راستی یعنی است تو خالی از امام بعد از تو نخواهد بود تا اندیشه کنی از انچه وحی بتو شده وامام گفت مصداق این سخن اینست که بدرستیکه تو برادوصلی تصرف بودن علی علیه السلام بعد از خودی وعلی ولی بعد از رسول بیفاصله مصداق صراط مستقیم است وبعد از او ائمه واولاد او **بیست وپنجم اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآیة علی محمد بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله فی علی بغیا **یعنی** روایت است از جابر از امام محمد باقر علیه السلام که نازل ساخت جبرئیل این آیه را بر محمد در سوره بقره بر حضرت که یهود ونصاری باعتقاد خود خریدند آن خود شان را از آتش جهنم این که پیروی کنند آیات محکمات کتب الهی را که فرو فرستاد الله تعالی آنها را ودر آنها نهی از اختلاف وپیروی ظن است بسبب زیاده طلبی وخود رائی امام گفت همان آیه اینست که در قرآن امثال آنهاست دلالت صریح بر امامت علی میکنند پیروان ظن ترک عمل بآنها میکنند وعبادلی هیثمند از انزال جبرئیل اشاره بآنست که دلالت آیه بر امیمعنی از قبیل دلالت محکمات است واحتیاج بفکر ندارد واز متشابهات نیست **بیست وششم اصل** عن جابر قال نزل جبرئیل بهذه الآیة علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم هکذا وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فی علی فاتوا بسورة من مثله **یعنی** روایت است از جابر که گفت حضرت امام محمد باقر که نازل ساخت جبرئیل این آیه را بر محمد در سوره بقره بعد از بیان بعض شواهد ربوبیت که دلالت صریح دارد بر تصدیق ربوبیت رب العالمین بعنوان دفع دخل چنین واگر بوده در شک در ثبوت نه برای انکار شواهد ربوبیت بلکه بسبب چیزی که نازل ساختیم بر بنده خود پس بیارید سوره مانند بنده یا از جمله مانند انچه نازل ساختیم در بلاغت یا درین که در حق کسی باشد غیر آنکه نازل شده در حق او واز او نیز آید علم بجمیع احکام تا پیروی ظن واختلاف برطرف شود امام گفت مراد بما نزلنا آیاتی است که دلالت بر وصایت علی دارد مثل سوره والنجم که بیان شد در شرح حدیث دوم باب نهم کتاب التوحید ومیتواند بود که مراد بیان اسقاط باشد **بیست وهفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال نزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه وآله بهذه الآیة هکذا یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما

جم میر سد و حاصل ہمہ احتمالات یکیست و بانسخہ سابق موافق است سی و یکم اصل عن
ابی جعفر علیہ السلام قال افکلما جاءکم محمد بما لا تہوی انفسکم بموالاۃ علی فاستکبرتم ففریقا
من آل محمد کذبتم وفریقا تقتلون یعنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام در تفسیر قول اللہ تعالیٰ در
سورۂ بقرہ افکلما جاءکم رسول بما لا تہوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم وفریقا تقتلون کہ گفت مراد آنست
کہ آورد محمد خبری را کہ نمیخواہد نفسہای شما است علی را او روپس خود را بالا بردید بتکبر پس بعض آل
محمد را تکذیب کردید و بعض را با وجود تکذیب قتل میکنید سی و دوم اصل عن الرضا علیہ السلام
فی قول اللہ عز وجل کبر علی المشرکین بولایۃ علی ما تدعوہم الیہ یا محمد من ولایۃ علی ھکذا فی
الکتاب مخطوطۃ یعنی روایت است از امام رضا علیہ السلام در تفسیر قول اللہ عز وجل در سورۂ شوریٰ
کہ سنگین شدہ بر مشرکانی کہ بسبب ولایت علی مشرک شدند آنچہ میخوانی ایشان را بسوی آن ای محمد کہ
ولایت علی است یعنی خبری در کتاب علی کہ آنرا جامعہ می نامند و در تفسیر و قرآن بیان احکام است این آیہ
نوشتہ شدہ بخط علی و املاء رسول اللہ در تفسیر سی و سوم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ
السلام فی قول اللہ عز وجل الحمد للہ الذی ھدانا لھذا وما کنا لنھتدی لولا ان ھدانا اللہ تعالیٰ
اذا کان یوم القیمۃ دعی بالنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وبامیر المومنین وبالائمۃ من ولدہ علیہم
السلام فینصبون للناس فاذا رأتھم شیعتھم قالوا الحمد للہ الذی ھدانا لھذا وما کنا لنھتدی
لولا ان ھدانا اللہ یعنی ھدانا اللہ فی ولایۃ امیر المومنین والائمۃ من ولدہ علیہم السلام
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام در قول اللہ عز وجل در حکایت اہل بہشت در سورۂ
دلالت بر حمد خدائی راست کہ راہ نمود بارسال رسل و انزال کتب و توفیق ما را برای این و نمی بودیم
و سی و ششم اینکہ بود کہ راہنمائی کرد ما را اللہ تعالیٰ پس امام گفت چون شود روز قیامت خواندہ میشود
ان کنتم فی ریب یعنی ہمراہ نبی دیگری و امیر المومنین علیہم السلام و امامان از اولاد امیر المومنین علیہ السلام
حضرت امام محمد باقر کہ در نظر مردم پس چون دیدند ایشان را امامیہ کہ شیعہ محمد و آل او یند گفتند حمد خدای
ربوبیت کہ دلالت صریح دارد بر نمی یافتیم اگر راہنمائی نمی کرد ما را اللہ تعالیٰ بلفظ ھدانا لھذا این راہنمائی
در شک در نبوت نہ برای انکار رسول امامت امیر المومنین علیہ السلام و امامان از اولاد او سی و چہارم
سورۂ نبا نامند مبدء یا از جملہ نامند آنچہ نازل ساختہ بہ تعالیٰ عم یتساءلون عن النبأ العظیم قال النبأ
در حق او و از او نیز آید بہ تجمیع احکام بیزری زمن و احسن
اللہ الحق قال ولایۃ امیر المومنین علیہ السلام
است کہ دلالت بر وصایت علی دارد در شمول سورۂ نجم کہ بیان شد حدیث سوم باب بجدہم یعنی روایت است از
و میتواند بود کہ مراد بیان اسقاط باشد بیست و ہفتم اند این سوال ایشان از خبری بزرگ است کہ مبعث
نزل جبرئیل علی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ بھذہ الآیۃ ھکذا ایا ایہا الناس انت از آدم تا القرآن ض دنیا

یا یعنی که مصداق ربوبیت رب العالمین است وسوال ایشان از آن بوده و الله تعالی ارجاع کرده
سوال از آنرا بدان از ربوبیت رب العالمین و لهذا باستفهام انکاری مصدر شده چنانچه اگر کسی گوید
حاکم فلان شهر را قبول ندارم او را میگوئید چه میگوئی این قبول نداشتن بادشاه است دپرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از قول خدای تعالی در سورة الکهف و در آن حالت که مشرک بی مددگاریست
و دفع تصرف الهی نمیتواند کرد ظاهر است اولی بتصرف بودن در ربوبیت برای الله تعالی که انکار آمده نیست
و شرکاء او که انکار شده ای انداما م گفت ولایت الله تعالی ولایت امیر المومنین علیه السلام است در این
است بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم مراد انست که مصداق ولایت الله تعالی و تصدیق مکلفان
این است بآن بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم ولایت امیر المومنین صلوات الله تعالی وسلامه
علیه است **سی و ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی فاقم وجهك للدين
حنيفا قال هي الولاية **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی لعبد از دعوت
پیروان ظن در سورة روم پس راست کن روی دل خود را برای اسلام بر حالی که ثابت قدم باشی
امام گفت آن دین ترک پیروی ظن وتصدیق امام مفترض الطاعة در هر زمانیست خواه رسول
وخواه وصی رسول **سی و هشتم اصل** یرفعه الی ابی عبد الله ع فی قوله تعالی ونضع الموازين
القسط ليوم القيمة قال الانبياء والاوصياء عليهم السلام **شرح** راوی بالا برد سند
روایت را تا امام جعفر صادق ع در قول الله تعالی در سورة انبیا و قرار میدهیم ترازوها که عدلست
برای جزای روز قیامت امام گفت مراد به ترازوهای عدل انبیا و اوصیا اند که هیچ زمانی خالی از یکی از
ایشان نیست و صحت و فساد اعمال مکلفان بآنها سنجیده میشود **سی و هفتم اصل** سئلت
ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله تعالی ائت بقرآن غير هذا او بدله قال قالوا او بدل
عليا عليه السلام **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را در قول الله تعالی در سورة یونس و
اذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين لا يرجون لقاءنا است و وقتی که خوانده شود بر مردم آیات ما بر حالی که
محکمات باشند گویند الخ صحیح برنهی از اتباع ظن و پیروی ظن بر امام مفترض الطاعة کنند گفتند جمعی
که امید ندارند لقای ما را مراد خلیفه ما را بیار قرآنی را که این آید در آن نباشد یا عوض کن او را یعنی که دیگری
را بعد از آن آیات کن امام گفت در تفسیر گفتند عوض کن علی را یعنی که ضمیر او بدله راجع است بآیت
سی و هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن تفسير هذه الآية
ما سلككم في سقر قالوا لم نك من المصلين قال عنى بها لم نك من اتباع الائمة الذين قال الله
تبارك وتعالى فيهم والسابقون السابقون اولئك المقربون اما ترى الناس يسمون الذى
يلي السابق في الحلبة مصلي فذلك الذى عنى حيث قال لم نك من المصلين لم نك من اتباع السابقين

شرح المحلیه بفتح حای بی نقطه وسکون لام استیانی که محجت و دانیدن جمیع شوند از هر جا سے مصلی ماخوذ
است از صلا بفتح صاد ولام والف مقصوره بمعنی دنبال است ومانند آن پس مصلی در اصل بمعنی اسپے
است مثلا که سر آن نزد صلای اسپ سابق است بعد از ان مصلی مستعمل میشود بمناسبت در کسے
که از کسی جدا نشود ومحافظت براو کند از ناالائق ولهذا متعدی به علی می شود وآنرا در فارسی درود میگویند
یعنی دفع ناالائق از چیزی چنانچه نجار را درود گر میگویند ودرود الله تعالی بر کسے عبارت از نگاشتن او از
صف ملائکه موکلین بتوفیق مومنانست برای مخالفت براو از ناالائق ودرود ملائکه بر کسی عبارت از فرمودن
ایشان الله تعالی راست به مهیا کردن اسباب توفیق آنکس چنانچه می آید در کتاب الدعاء در حدیث ششم وچهارم
باب الصلوٰة علی محمد واهل بیته ودرود رسول ووصیع او بر کسی عبارت از رعایت جانب او وشفقت براوست
چنانچه در تشهد نماز است ونماز مسمی باسم آن شد باعتبار آنکه ان خاتمه نماز فریضه است ونسبت ان بباقی نماز مثل
نسبت منتجه بمقدمات ونسبت ثمره بشجره است چنانچه مستفاد میشود از قول الله تعالی در سوره عنکبوت واقم
الصلوٰة ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر ومی آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن
ذکر الله ونحن اکبر لعنی روایتست از امام جعفر صادق ع راوی گفت پرسیدم او را از تفسیر این آیه در سوره مدثر که
حکایت جواب اهل جهنم است در مقابل سوال اصحاب الیمین که چه چیز داخل کرد شما را در جهنم گفتند نبودیم از اهل صلوٰة
امام گفت خواسته الله تعالی باین آیه را که نبودیم از تابعان امامی که گفته الله تعالی در حق ایشان در سوره واقعه
که وقسم سوم از اقسام خلائق سابقان سابقان باشند سابقان ایشان اند مقربان چنانچه این آیه سوره واقعه گذشت در حدیث اول
باب پنجاه وپنجم ومی آید در حدیث یازدهم باب صد ودوازدهم از کتاب الایمان والکفر آیا نمی بینے مردم
را که می نامند آن اسپی را که از پی سابق است در میدان اسپان مصلی پس آن معنی خواسته الله تعالی در
جائی که گفته لم نک من المصلین لعنی نبودیم از پیروان سابقان **سی ودوم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام فی قول الله تعالی وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا یقول لاشربنا
قلوبهم الایمان والطریقة هی ولایة علی بن ابی طالب والاوصیاء علیهم السلام **شرح** مضمون این
گذشت در حدیث اول باب سی ام **چهلم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
قول الله عز وجل الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فقال ابو عبد الله ع استقاموا علی الائمة ع واحدا
بعد واحد تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون **شرح**
این نیز گذشت در حدیث دوم باب سی ام **چهل ویکم اصل** سالت ابا جعفر علیه
السلام عن قوله تعالی قل انما اعظکم بواحدة فقال انما اعظکم بولایة علی علیه السلام
هی الواحدة التی قال الله تبارک وتعالی انما اعظکم بواحدة **شرح** پرسیدم از
امام محمد باقر علیه السلام از قول الله تعالی در سوره سبا بگو جز این نیست که پند میدهم شما را بیک خصلت

یعنی که مصداق ربوبیت رب العالمین است و سوال ایشان از آن بوده و الله تعالی ارجاع کرده
سوال از آنرا بسوال از ربوبیت رب العالمین و لهذا باستفهام انکاری مصدر شده چنانچه اگر کسی گوید
حاکم فلان شهر را قبول ندارم او را میگوئیم چه میگوئی این قبول نداشتن پادشاه است در رسید امام
جعفر صادق علیه السلام را از قول خدای تعالی در سورة الکهف در آن حالت که شریک بی مددگار است
و دفع تصرف الٰهی نموده اند گرد ظاهر است اولی بتصرف بودن و ربوبیت برای الله تعالی که بکار آمد نیست
و شرکای او که بکار نیاید پس امام گفت ولایت الله تعالی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است درین
است بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم مراد آنست که مصداق ولایت الله تعالی و تصدیق مکلفان
این است بآن بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم ولایت امیر المؤمنین صلوات الله تعالی وسلامه
علیه است **بیست و پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی فاقم وجهك للدين
حنيفا قال هی الولاية **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی بعد از مذمت
پیروان ظن در سورهٔ روم پس راست کن روی دل خود را برای اسلام بر حالی که ثابت قدم باشی
امام گفت آن دین ترک پیروی ظن و تصدیق امام مفترض الطاعة در هر زمانیست خواه رسول
خواه وصی رسول **بیست و ششم اصل** يرفعه الى ابی عبد الله ع فی قوله تعالی ونضع الموازين
القسط ليوم القيامة قال الانبياء والاوصياء عليهم السلام **شرح** راوی بالا برد سند
روایت را تا امام جعفر صادق ع در قول الله تعالی در سورهٔ انبیا و قرار میدهیم ترازوهای که عدل است
برای جزای روز قیامت امام گفت مراد به ترازوهای عدل انبیا و اوصیا اند که هیچ زمانی خالی از یکی از
ایشان نیست و صحت و فساد اعمال مکلفان بآنها سنجیده میشود **بیست و هفتم اصل** سألت
ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى ائت بقرآن غير هذا او بدله قال قالوا او بدل
عليا عليه السلام **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را در قول الله تعالی در سورهٔ یونس و
اذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين لا يرجون لقاءنا است و وقتی که خوانده شود بر مردم آیات ما بر حالی که
محکمات باشند یا دلالت میکنند بر نهی از اختلاف و پیروی ظن بر امام مفترض الطاعة کنند گفتند جمعی
که امید ندارند لقای ما را مراد خلیفهٔ ما را بیار قرآنی را که این آیه در آن نباشد یا عوض کن او را یعنی که دیگری
را مصداق این آیات کن امام گفت در تفسیر گفتند عوض کن علی را یعنی که ضمیر او بدله راجع بعلی است
بیست و هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن تفسير هذه الآية
ما سلككم فى سقر قالوا لم نك من المصلين قال عنى بها لم نك من اتباع الائمة الذين قال الله
تبارك وتعالى فيهم والسابقون السابقون اولئك المقربون اما ترى الناس يسمون الذى
يلي السابق فى الحلبة مصلي فذلك الذى عنى حيث قال لم نك من المصلين لم نك من اتباع السابقين

شرح الحلیه بفتح حاء بی نقطه و سکون لام اسپانی که بجهت دوانیدن جمع شوند از هر جا سے و مصلی ماخوذ
است از صلا بفتح صاد و لام والف مقصوره بمعنی دنبال است و مانند آن پس مصلی در اصل بمعنی اسپیست
مثلا که سر آن نزد صلای اسپ سابق است بعد از آن مصلی مستعمل میشود بمناسبت در کسیکه
از کسی جدا نشود و محافظت برا و کند از نالائق ولهذا متعدی به علی می شود و آنرا در فارسی درود میخوانند
یعنی دفع نالائق از چیزی چنانچه بجا . راد درود دگر میخوانند و درود الله تعالی بر کسے عبارت از نگاه داشتن از
صف ملائکه موکلین بتوفیق مومنانست برای مخالفت برا و از نالائق و درود ملائکه بر کسی عبارت از درخواستن از
ایشان الله تعالی راست به مهیا کردن اسباب توفیق آنکس چنانچه می آید در کتاب الدعا در حدیث ششم و پنجاه و سوم
باب الصلوٰة علی محمد و اهلبیته ، و درود رسول و وصی او بر کسی عبارت از رعایت جانب او بشفقت برا وست
چنانچه در تشهد نماز است و نماز مسمی باسم آن شد باعتبار آنکه آن خاتمه نماز فریضه است و نسبت آن بباقی نماز مثل
نسبت نتیجه بمقدمات و نسبت ثمر بشجره است چنانچه مستفاد میشود از قول الله تعالی در سورهٔ عنکبوت واقم
الصلوٰة ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر و می آید در حدیث اول کتاب فضل القرآن که نحن
ذکر الله ونحن اکبر یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع راوی گفت پرسیدم او را از تفسیر این آیه در سورهٔ مدثر که
حکایت جواب اهل جهنم است در مقابل سوال اصحاب الیمین که چه چیز داخل کرد شما را در جهنم گفتند نبودیم از اهل صلوٰة
امام گفت خواسته الله تعالی باین آیه را که نبودیم از اتباع امامانی که گفته الله تعالی در حق ایشان در سورهٔ واقعه
که قسم سوم از اقسام خلائق سابقان اند سابقان ایشان اند مقربان بیان این آیه سوره واقعه گذشت در حدیث اول
باب پنجاه و پنجم و می آید در حدیث یازدهم باب صد و دوازدهم از کتاب الایمان والکفر آیا نمی بینی مردم
را که می نامند آن اسپی را که از پی سابق است در میان اسپان مصلی پس آن معنی خواسته الله تعالی در
جائی که گفته لم نک من المصلین یعنی نبودیم از پیروان سابقان **سی و نهم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام فی قول الله تعالی وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا یقول لاشربنا
قلوبهم الایمان والطریقة هی ولایة علی بن ابی طالب والاوصیاء علیهم السلام **شرح** مضمون این
گذشت در حدیث اول باب سی ام **چهلم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
قول الله عز وجل الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فقال ابو عبد الله استقاموا علی الائمة واحد
بعد واحد تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون **شرح**
این نیز گذشت در حدیث دوم باب سی ام **چهل و یکم اصل** سألت ابا جعفر علیه
السلام عن قوله تعالی قل انما اعظکم بواحدة فقال انما اعظکم بولایة علی علیه السلام
هی الواحدة التی قال الله تبارک وتعالی انما اعظکم بواحدة **ترجمه** پرسیدم از
امام محمد باقر علیه السلام از قول الله تعالی در سورهٔ سبا بگو جز این نیست که پند میدهم شما را بیک خصلت

پس امام گفت مراد آنست کہ بیند میدیم شما را بہ تصدیق امامت علی علیہ السلام آنست وبس آن یک خصلت کہ گفتہ اللہ تبارک وتعالی کہ جز این نیست کہ پند میدیم شما را بیک خصلت کہ عمدہ تر از جمیع ارکان اسلام است **چہل ودوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام فی قول اللہ عزوجل ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتہم قال نزلت فی فلان و فلان وفلان آمنوا بالنبی صلی اللہ علیہ وآلہ فی اول الامر وکفروا حیث عرضت علیہم الولایۃ حین قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ من کنت مولاہ فہذا علی مولاہ ثم آمنوا بالبیعۃ لامیر المؤمنین علیہ السلام ثم کفروا حیث مضی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ فلم یقروا بالبیعۃ ثم ازدادوا کفرا باخذہم من بایعہ بالبیعۃ لہم فہؤلاء لم یبق فیہم من الایمان شیء **العینی** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام در قول اللہ عزوجل در مضمون آیۂ سورۂ نساء وآیۂ سورۂ آل عمران بدرستی کہ جمعی کہ ایمان آوردند بعد از آن کافر شدند بعد از آن ایمان آوردند بعد از آن کافر شدند بعد از آن زیاد شدند باعتبار کفر ہرگز مقبول نشود توبۂ ایشان یعنی کہ توبہ از شرک پیش از رسالت نفع نمیکند وچون عالم از محکمات قرآن توبۂ ایشان در حالت نزع مقبول نیست چنانچہ بیان شد در حدیث سوم باب شانزدہم کتاب العقل وتوبہ از غیر شرک از شرک مقبول نیست اصلا یا از آن نمی کنند برای بی توفیقی امام گفت این آیہ نازل شد در ابوبکر وعمر وعثمان کہ اظہار ایمان کردند بہ نبی در اول کار و اظہار کفر کردند جائی کہ عرض نمودہ شد بر ایشان ولایت امیر المؤمنین علیہ السلام وقتی کہ گفت نبی در غدیر خم ہر کہ بودم آقای او پس علی آقای اوست بعد از آن اظہار ایمان کردند بہ بیعت امیر المؤمنین علیہ السلام اشارہ است بانچہ گذشت در حدیث ہشتم باب شصت وچہارم کہ ابوبکر وعمر روز غدیر مصافقہ کردند وبعد از آن بامومنی ہم سلام کردند بر علی بامیری مومنان بعد از آن کافر شدند جائی کہ از دنیا رفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باین روش کہ اعتراف نکردند بہ بیعتی کہ کردہ بودند بعد از آن زیاد شدند باعتبار کفر بسبب فراگرفتن جمعی را کہ بیعت کردہ بودند در روز غدیر امیر المؤمنین را یعنی کہ بیعت کنند برای ایشان در سقیفۂ بنی ساعدہ پس این جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی یعنی ہر کدام کہ ایمان ایشان محض نفاق بود بانکار مبدل شد مثل ائمہ ضلالت وبعض تابعان ایشان وہر کدام کہ در باطن مومن بود مرتد شد مثل اکثر تابعان ائمہ ضلالت **چہل وسوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام فی قول اللہ تعالی ان الذین ارتدوا علی ادبارہم من بعد ما تبین لہم الہدی فلان و فلان وفلان ارتدوا عن الایمان فی ترک ولایۃ امیر المؤمنین علیہ السلام قلت قولہ تعالی ذلک بانہم قالوا للذین کرہوا ما نزل اللہ سنطیعکم فی بعض الامر قال نزلت واللہ فیہما وفی اتباعہما وہو قول اللہ عزوجل الذی نزل بہ جبرئیل علی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ ذلک بانہم قالوا للذین کرہوا ما نزل اللہ فی علی سنطیعکم فی بعض الامر قال دعوا بنی امیۃ

الی میثاقهم الا یصیروا لامرنا بعد النبی صلی الله علیه واله ولا یعطونا من الخمس شیئا وقالوا ان اعطیناهم ایاه لم یحتاجوا الی شیء ولم یبالوا الا یکون الامر فیهم فقالوا سنطیعکم فی بعض الامر الذی دعوتمونا الیه وهو الخمس الا نعطیهم منه شیئا وقوله کرهوا ما نزل الله والذی نزل الله ما افترض علی خلقه من

ولایة امیر المؤمنین علیه السلام **شرح** ارتداد بر ادبار عبارت از برگشتن قهقری است که در مجلس اظهار ایمان نمایند و فلان و فلان در اینجا عبارت از عثمان و ابوسفیان

اظهار کفر کنند در مجلس دیگر اظهار ایمان نمایند و فلان و فلان در اینجا عبارت از عثمان و ابوسفیان

ومعاویه است که از بنی امیه اند و موافق این است روایتی که در تفسیر آیه سابق بر ان الذین کفروا در سوره محمد نقل کرده

علی بن ابراهیم که امیر المؤمنین گفت عمر را فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم در بنی امیه

نازل شده مخفی نماند که حدوث این نوع ارتداد در عثمان منافات ندارد با که پیش از نوع دیگر ارتداد داشته

باشد پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث دوم باب الضلال که باب

صد وهفتاد ویکم است در شرح وقد زوج رسول الله صلی الله علیه واله فلانا که نفاق او در وقت بودن

دختر او معلوم رسول بود زیرا که آن نوع دیگر از نفاق است و برین قیاس است نفاقی که بیان

میشود در شرح الا انه یاته عن یمینه ثم یاته عن یساره که می آید در کتاب الجنائز در حدیث هشتم باب النوادر

که آخر ابواب است ضمیر فیها راجع با بوبکر است سین در سنطیعکم برای محض تاکید است و میتواند بود که

برای استقبال قریب باشد فی در فی بعض برای سبب است که جمله ذلک بانهم بالامر بیان قول الله

تعالی است قال در قال دعوا کلام راوی است وضمیر قال راجع با مام است دعوا منه شیئا مفعول

قول است و برای تغییر و تفصیل سنطیعکم فی بعض الامر است وقوله عطف بر قول الله است که هو ما امیر المؤمنین

علیه السلام بیان قوله است واو در والذی حالیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه

السلام در قول الله تعالی در سوره محمد بدرستی که جمعی که مرتد شدند بر عقبهای خود بعد از آن که ظاهر شد

ایشان را راستی که ولایت امیر المؤمنین باشد امام گفت مراد عثمان وابوسفیان ومعویه است برگشتند

از ایمان در مجلس منافقان بسبب ترک ولایت امیر المؤمنین علیه السلام راوی گفت قول الله تعالی

بعد از ان در سوره محمد آن بسبب این شد که ایشان گفتند جمعی را که کراهت کردند آنچه را که فرو فرستاد

الله تعالی که البته اطاعت شما می کنیم بسبب بعض کاری که پیش گرفته اید چه معنی دارد گفت این آیه نازل شد

سوگند خوردند ابوبکر و عمر و اتباع ایشان با یکدیگر که الذین کرهوا عبارت از ابوبکر و عمر و اتباع ایشان

است وضمیر قالوا راجع به بنی امیه است و آنچه گفته مضمون قول الله تعالی است که نازل ساخته ان را

جبرئیل در تفسیر الفاظ قرآن بر محمد صلی الله علیه واله که آن بسبب انست که گفت جمعی را که کراهت دارند

آنچه را که فرو فرستاده الله تعالی در علی علیه السلام مثل محکمات که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن است

البته اطاعت میکنیم شما را بسبب بعض کاری که پیش گرفته اید امام گفت طلبیدند ابوبکر و عمر و اتباع ایشان

در اراده ایشان بر تعاهد و تعاقد شود بار بظلم برای سببیت است ترحیم در رکن از رحمت است که آن جماعت را که کافر شدند و منع خواهند کرد مردم را از راهی که الله تعالی قرار داده و آن اتقای مردم مسجد حرامی که گردانیدیم آنرا برای انتفاع جمیع مردم خواه کسی مقیم آنجا باشد خواه کسی که دور باشد باین معنی که مردم عالم را مکلف بحج و آمدن بمسجد الحرام کردیم تا باین تقریب بخدمت امام عالم بجمیع مسائل دین مشرف شوند و مسائل دین را یاد گیرند و منتشر سازند و در اطراف عالم تا یاد گیرد آنها را کسی نیز که بسبب عدم استطاعت بمسجد الحرام هرگز نیامده باشد و هر که اراده بجد کند در مسجد الحرام الحاد را بسبب ظلم می چشانیم او را عذاب دردناک **چهل و پنجم اصل** عن ابی عبد الله فی قوله تعالی فستعلمون من هو فی ضلال مبین یا معشر المکذبین حیث انباتکم رسالة ربی فی ولایة علی والائمة من بعده من هو فی ضلال مبین کذا انزلت یعنی روایتست از امام جعفر صادق در تفسیر قول الله تعالی در سورة الملک فستعلمون من هو فی ضلال مبین که زود باشد که دانید ای گروه دروغگوئی شما از جائی خبردار کردم شما را بپیغام صاحب کل اختیار خود در امامت علی علیه السلام و امامان بعد از او کسی را که در گمراهی ظاهر است چنین فرود آورده شده این آیه باین معنی که این تفسیر را جبرئیل برسول رسانیده حاصل آنست که چون تکذیب کردید آیات محکماتی را که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن دلالت بر امامت علی و ائمه و اولاد او هست خواهید دانست امامی را که خود تعیین می کنند در مسائل بیانید و از دیگران می پرسند و حکم بظن میکنند **اصل** و فی قوله تعالی وان تلووا او تعرضوا فقال وان تلووا الامر او تعرضوا عما امرتم به فان الله کان بما تعملون خبیرا **شرح** فقال بلفظ راوی است و یا ج بذکر آن نیست در تلووا دو قرأت است یکی سکون لام و دو واو ماخوذ از لی بفتح لام و تشدید مد در باب ضرب پیچانیدن دیگری ضم لام و یک واو ماخوذ از ولایت بمعنی امامت **یعنی** و در قول الله در سوره نساء وان تلووا او تعرضوا تا آخر پس امام گفت در تفسیر آن که اگر پیچانید امارت را از جای که الله تعالی قرار داده یا تغافل کنید از آنچه مامور شدید بآن که نصرت امام حق باشد پس بدرستی که الله تعالی ده بآنچه میکنید بغایت خبردار اشاره بآنست که نصرت امام عالم بجمیع احکام مامور به است و قول الله تعالی کونوا قوامین بالقسط شهداء لله بغایت ایستادگان به عدل که الله تعالی دهندگان برای الله تعالی به ربوبیت که مقتضی ترک پیروی ظن است **اصل** الذین کفروا بترکهم ولایة امیر المؤمنین عذاب شدیدا فی الدنیا و ... کانوا یعملون **شرح** اسوء عبارت از کفر است پس از قبیل وضع ظاهر در جای ضمیر شود باین که کفر از همه خبیر بدتر است **یعنی** و در قول الله تعالی در سوره ... جمعی را که منکر شدند ربوبیت رب العالمین را بترک ایشان امامت ... اشاره است بآنچه می آید در حدیث نودم این باب و هر آئینه جزا

میدہیم التبہ الیشانرا بدترین اعمال الیشان کہ کفر بربوبیت است بسبب ترک ولایت باشد **چہل وششم**

اصل عن ابی عبد اللہ ؑ ذٰلک بانہ اذا دعی اللہ وحدہ واہل الولایۃ کفرتم **شرح**

در سورۂ مومن ذلکم بانہ است دعا در دو اہل براى خشنت تفسیر است اہل ماضی مجہول باب تفعیل است

ونائب فاعل ضمیر مستتر راجع باللہ تعالی است التاہل کسی را مستحق چیزی شمردن الولایۃ مفعول ثانی

اہل است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلام در تفسیر آیہ سورۂ مومن کہ آن غضب الہی

وخلود جہنم اینست کہ وقتی کہ خوانده شد اللہ تعالی بتنہائی در ربوبیت عالمین وشمرده شد اللہ تعالی

مستحق ربوبیت وانفراد بحکومت منکر شدید حاصل اینست کہ اقرار بوحدانیت اللہ تعالی در ربوبیت

بترک پیروی ظن واقرار بامامت امام عالم بجمیع احکام الہی کہ حکومت او حکومت الہی است میشود

چنانچہ گفتہ در سورۂ کہف ہنالک الولایۃ للہ الحق وبیان شد در حدیث سی وچہارم این باب **چہل و**

ہفتم اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام فی قولہ تعالی سال سائل بعذاب واقع للکافرین

بولایۃ علی لیس لہ دافع ثم قال ہکذا واللہ نزل بہا جبرئیل علی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ **یعنی**

روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلام در تفسیر قول اللہ تعالی در سورۂ معارج کہ طلبید بجد طلب کننده

عذابی را کہ شدنی است برای منکران امامت علی بن ابیطالب علیہ السلام یعنی کہ انکار امامت او

بعد از رسول دلیل انکار ربوبیت رب العالمین است کہ مراد است درین آیہ نیست آن عذابرا

دفع کننده بشفاعت ومانند آن بعد از آن امام گفت چنین یعنی کہ این تفسیر بحد قسم کہ نازل ساختہ

آن آیہ را جبرئیل بر محمد **چہل وہشتم اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام فی قولہ تعالی انکم لفی قول

مختلف فی امر الولایۃ یوفک عنہ من افک قال من افک عن الولایۃ افک عن الجنۃ **شرح** فی امر

الولایۃ متعلق بیوفک است مقدم بران شده برای افادۂ حصر **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیہ السلام

در تفسیر قول اللہ تعالی در سورۂ ذاریات بد تشکیک شما اصحاب رسول در سخنی اید کہ مختلف است یعنی این

اقرار ربوبیت رب العالمین میکنید وبدل یعنی حسب باید ودل یعنی دور کرده میشود بعد از رسول از آن

قول کسی کہ دور کرده شده است باغوای شیطان وخذلان رحمن مراد آنست کہ بہشت دور کرده خواہد

شد بجوانب حرص وتخمین امام در کار الہی امام گفت ہر کہ برگردیده شد از بہشت مقصود تفسیر نیست

بلکہ بیان آنست کہ حق تعالی روی بہشت نخواہند دید **چہل ونہم اصل** رفعہ

الی ابی عبد اللہ علیہ السلام فی قولہ عز وجل فلا اقتحم العقبۃ وما ادراک ما العقبۃ فک

رقبۃ یعنی بقولہ فک رقبۃ ولایۃ امیر المؤمنین علیہ السلام فان ذلک فک رقبۃ **یعنی**

راوی بالا برد سند را تا امام جعفر صادق علیہ السلام در قول خدای عز وجل در سورۂ البلد بسبب آنکہ البتہ قوت

وجرات داخل شود کسی را کہ حرامی گاه راه ایمان است وچہ چیز دانا کرده ترا چیست آن تعلیم اند کہ نیست

از آتش جهنم می‌خواهد بقبول او رهانیدن گردن تصدیق امامت امیر المؤمنین علیه السلام را چه آنست رهانیدن
گردن از آتش جهنم بدانکه توضیح این آیه و این حدیث به نقل ماقبل و مابعد آیه و توضیح دقائق آنست بسبیل
احتمال بر روشی که فائده دهد در آنچه می‌آید در حدیث هشتاد و هشتم این باب در سورة البلد چنین است الم نجعل
له عینین ولسانا وشفتین وهدیناه النجدین فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی
یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة ثم کان من الذین آمنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة
این فقرات بیان ضلالت جنس منافقان قریش است که بدروغ دعوی ایمان به رسول در مکه و هجرت
مال بسیار در معاونت او کردند برای طلب حکومت بعد از رسول عینین نکره است و مراد دو چشم
آدمی است که برای نظر در شواهد عقلیه ربوبیت که در آسمان و زمین است بکار می‌آید خواه برای
خودش و خواه برای دیگری کر کور مادرزاد باشد چه معلوم می‌شود که اختلاف و خودرائی و پیروی ظن جایز نیست
ذکر لسانا وشفتین برای آنست که بآنها علم بلغات بهم می‌رسد و بآنها علم بمجهولات بسؤال از امام عالم
بجمیع احکام حاصل می‌توان کرد و احتیاج بذکر سمع نیست چه انتفاع بلسان و شفتین
در تحصیل مجهولات بی سمع نمی‌شود واو در وهدیناه حالیه است بتقدیر قد و اشاره است بشواهد نقلیه ربوبیت
و محکمات بسیار از کتاب الهی که در آنها نهی از اختلاف و خودرائی و پیروی ظن صریح شده و از آنها
معلوم می‌شود امام حق و امام باطل در هر زمان و می‌تواند بود که واو عاطفه بر الم نجعل باشد چه استفهام انکاری
است و الم نجعل بمعنی جعلنا است و حاصل هر دو یکیست لای نافیه هرگاه داخل ماضی شود تکرار آن
واجبست بشرط آنکه در جملهٔ دعائیه باشد زیرا که جملهٔ دعائیه مستقبل است در معنی و بر هر تقدیر لا در
فلا اقتحم العقبة تکرار نشده برای آنکه جملهٔ انشائیه دعائیه است چه ولایت امیر المؤمنین بعد از این است
و هر یک از مسغبة و مقربة و متربة مصدر میمی می‌تواند بود بمعنی گرسنگی علم و نزدیکی بخدا و رسول و بعلم و
باحکام و خاکساری عدم قابلیت توفیق و اسم مکان برای کثرت می‌تواند بود یعنی تسلط حکام جور
که محل کثرت جهالت است و دین حق که محل کثرت نزدیکی است و دین باطل که چون مزبله محل کثرت خاکروبه
است که اصلا بکار نمی‌آید مثل فکرهای دقیق اهل قیاس و اجتهاد در استنباط احکام یتیما عبارت
از شیعهٔ جاهل است که اقرار به پدری امام حق و مادری قرآن دارد و از ملازمت پدر محروم است
ثم برای تعجب و عطف است بالمعنی فک رقبة تا آخر و اشاره است بآنکه اهلیت کسی دیگر از اذن
حق و تعلیم احکام بشیعه و دفع شبهات مخالفان وقتی اقتحام عقبه است که برعایت حدود تقیه از ایمان
آنکس محفوظ باشد چنانچه می‌آید در کتاب الایمان والکفر در باب نود و هفتم که لا ایمان لمن لا تقیة له و ایضا
سفارش به تقیه در آن باشد و ایضا سفارش بمهربانی مؤمنان باهم در آن باشد و اشکال و صعوبت قسم اول برای قید
است که بعد از ثم است ترجمه آیا نگردانیدیم برای آن منافق دو چشمی که بآنها نظر کند در شواهد ربوبیت در ملکوت سموات

واض و زبانی و دو لب که آنها سوال اهل الذکر و کسب علم مجهولات از امام عالم کنند برجائی که تحقیق راه نمودیم
بمحکمات قرآن آن منافق را دو راه آشکار که یکی راه خیر و دیگری راه شر است پس بقوت و جرأت داخل
عقبه که حرامی گاه راه ایمانست شود و چه چیز آگاه کرد ترا که چیست آن عقبه آن رهانیدن گردنیست
از آتش جهنم یا تعلیم احکام است در روزی که امام جابل مسلط باشد شیعه و در از امام را بالی بد باعث
بی توفیق و آیا وجود این فک رقبه یا اطعام بوده باشد از جمعی که تقیه کردند و سفارش کردند یکدیگر را
بصبر تقیه و سفارش کردند یکدیگر را بمهربانی با هم بدانکه چون معانی قرآن بسیار است تفسیر دیگر برای
این آیات می آید در کتاب الصدقه در باب فضل الصدقه **پنجاهم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام فی قوله تعالی بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال ولایة امیر المؤمنین
علیه السلام **شرح** القدم کسی که مرتبهٔ عالی در خوبی دارد و مراد اینجا امام است و اضافت آن
بصدق بمعنی راستی در تقوی بموافقت قول الله تعالی است در سورهٔ توبه که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین ولایة تفسیر ان لهم است و میتواند که تفسیر قدم صدق باشد و حمل مجاز باشد
یعنی بروایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در سورهٔ یونس و
مژده ده جمعی را که دیندار بربوبیت رب العالمین که ایشان را امام براستی هست در خزینه صاحب
کل اختیار ایشان بانمعنی که الحال امام صامت است و لیکن بعد از رسول ناطق می شود و گفت بودن
قدم عبارت از امیر المؤمنین است **پنجاه و یکم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
فی قوله تعالی هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا بولایة علی علیه السلام قطعت
لهم ثیاب من نار **شرح** قطعت مجهول باب تفعیل برای بیان کثرت مفعولان است یا برای کثرت
ثیاب هر کدام ایشانست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در
سورهٔ حج این دو فوج که جمعی اند که میدانند که الله تعالی مدد میکند مؤمنان را در دنیا با امامی که عالم
بجمیع احکام باشد و در آخرت بثواب بر تصدیق از امام و دیگری جمعی که گمان دارند که بعد از رسول
در امت در اکثر احکام غیر اجتهاد چیزی نخواهد بود و خصم با هم اند که در حقیقت خصومت در وجود
صاحب کل اختیار خود کردند فوج اول قائل بحقیقت آمدند و فوج دوم منکر اند پس جمعی که منکر شدند
ربوبیت را و بمصداق این انکار بعد از رسول الله و ولایت علی بلا فاصله است بریده شد برای
ایشان موافق جثهٔ ایشان جامه های بسیار از آتش **پنجاه و دوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام عن قوله تعالی هنالک الولایة لله الحق قال ولایة امیر المؤمنین علیه السلام **شرح**
این گذشت در حدیث سی و چهارم این باب **پنجاه و سوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام فی قوله تعالی صبغة الله ومن احسن من الله صبغة قال الصبغ للمؤمنین

بالولایۃ فی المیثاق یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام در قول اللہ تعالی در سورۂ بقرہ ملازم
باشید نگینی اللہ تعالی را یعنی زینتی کہ اللہ تعالی دوستان خود را بآن می آراید وکیست بہتر از اللہ تعالی باعتبار
زینت دادن امام گفت مراد بزینت تصدیق ولایت ائمہ عدلست کہ معیار تصدیق بربوبیت رب العالمین است
وتغییر اوان بصبغۃ اللہ تعالی باعتبار آنست کہ اللہ تعالی رنگین کردہ مومنان را بتصدیق بولایت در روز
پیمان گرفتن بر ایشان باین معنی کہ ارواح پیش از خلق ابدان مخلوق شدند بصورت مورچہ کوچک چنانچہ
بیان شد حدیث چہارم این باب المومن برنگی مبائن برنگ کافر بودہ **پنجاہ وچہارم**
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام فی قولہ تعالی عز وجل رب اغفرلی ولوالدی ولمن دخل بیتی
مومنا یعنی الولایۃ من دخل فی الولایۃ فی بیت الانبیاء علیہم السلام یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیہ السلام در قول اللہ عز وجل در سورۂ نوح ای صاحب کل اختیار من بیامرز گناہ
مرا و پدر مرا و کسے کہ داخل شد مرا در حالے کہ گرویدہ بربوبیت رب العالمین این احتراز است از
ائمہ ضلالت کہ دخول ایشان از روی غضب وانکار ربوبیت است می خواہد بیتی امامت را ہر کہ
داخل شد در امامت داخل شد در خانۂ انبیا **اصل** انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس
اہل البیت ویطہرکم تطہیرا یعنی الائمۃ علیہم السلام وولایتہم من دخل فیہا دخل فی
بیت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ یعنی در قول اللہ تعالی در سورۂ احزاب جز این نیست کہ ارادہ
می کند اللہ تعالی کہ برطرف کند از شما چرکینی شک در ربوبیت رب العالمین را کہ اہل خانۂ رسول اید
و پاکیزہ کند شما را پاکیزہ کردن عظیم میخواہد باہل البیت ائمہ را و امامت ایشان را ہر کہ داخل شد در امامت
داخل شد در خانۂ نبی توضیح این آیہ شد در حدیث اول باب شصت و چہارم **پنجاہ و پنجم اصل**
عن الرضا علیہ السلام قال قلت لہ قل بفضل اللہ وبرحمتہ فبذلک فلیفرحوا ہو خیر مما
یجمعون قال بولایۃ محمد وآل محمد صلوات اللہ علیہم ہو خیر مما یجمع ہؤلاء من دنیاہم **شرح**
بالفضل متعلق بسابق است کہ قد جاءتکم موعظۃ من ربکم وشفاء لما فی الصدور وہدی ورحمۃ للمومنین
آمد شما را قرآنی کہ پندیست از جانب صاحب کل اختیار شما و شفاعت مرضی را کہ در سینہا است
کہ میل باختلاف در احکام الہی باشد و راہنما نیست و رحمتست برای جمعی کہ گروندگان بربوبیت رب العالمین
اند فا در فبذلک برای تفریع مشار الیہ ذلک ہست بولایت محمد وآل محمد نسبت بہ ترتیب لف است
پس تفسیر فضل اللہ بولایت محمد است و تفسیر رحمۃ بولایت آل محمد است چنانچہ مرویست در قول اللہ تعالی
در سورۂ نسا کہ لولا فضل اللہ علیکم ورحمتہ لاتبعتم الشیطان الا قلیلا کہ مراد بہ فضل اللہ نبی است و مراد
برحمۃ علی است پس معنی آنست کہ اگر فضل و رحمت او نمی بود تابع شیطان میشدید باختلاف در مسائل
مگر در قلیل از مسائل مثل ضروریات دین یعنی روایتست از امام رضا علیہ السلام باو وی گفت گفتم

چه معنی وارد آیهٔ سورهٔ یونس که بگو ای محمد موعظه و شفا بودن و راهنمائی بودن و رحمت بودن قرآن بوسیلهٔ
فضل الله و بوسیلهٔ رحمت دیگری اوست پس باید که باین دو چیز البته خوشحال شوند که آن محمد است آن
بهتر است از آنچه جمع میکنند امام گفت که مراد آنست که آنها بوسیلهٔ ولایت محمد است که دانا بجمیع قرآن
است و بوسیلهٔ آل محمد است بعد از او که ایشان دانا بجمیع قرآن اند و ایشان بهتر است از آنچه جمع
میکنند منکران ولایت ایشان از مال دنیای خود با آن قواعد ضلالت که بسبب دوستی دنیا اختراع
میکنند **پنجاه و ششم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام ونحن فی الطریق فی لیلة الجمعة
اقرأ فانها لیلة الجمعة قرآنا فقرأت ان یوم الفصل کان میقاتهم اجمعین یوم لا یغنی مولی
عن مولی شیئا ولا هم ینصرون الا من رحم الله فقال ابو عبد الله علیه السلام نحن والله الذی
رحم الله ونحن والله الذی استثنی الله لکنا نغنی عنهم **شرح** فانها لیلة الجمعة جملهٔ معترضه است بیان
فعل و مفعول لکن اشاره بآنست که استثنا در الا من رحم منقطع است به ضمیر میقاتهم راجع بمشرکان است
که خلق آسمانها و زمینها را بآنچه شمرده خود رائی میکنند **یعنی** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام زمانی
که ما در سفر در راه بودیم در شب جمعه بخوان که این شب جمعه است قرآنی پس خواندم سورهٔ دخان را
تا رسیدم بآنکه بدرستی که روز جدائی میان اهل حق و اهل باطل وعده گاه و حشر ایشان است همه روزی
که دفع ضرر نمیکند متبوعی از تابعی اصلا و نه ایشان مدد کرده میشوند مگر کسی که رحم کند الله تعالی پس گفت
امام ما ائمهٔ هدی بخدا قسم آن کسی ایم که رحم میکند الله تعالی و بخدا قسم آن کسی ایم که استثنا کرده الله
لیکن ما دفع ضرر میکنیم از شیعهٔ امامیه که تابعان مااند **پنجاه و هفتم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لما نزلت وتعیها اذن واعیة قال رسول الله صلی الله علیه وآله هی اذنک
یا علی **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون نازل شد در سورهٔ الحاقه انا لما طغی
الماء حملناکم فی الجاریة لنجعلها لکم تذکرة وتعیها اذن واعیة یعنی که زیادتی کرد آب سوار کردیم شما را در کشتی تا گردانیم
آن کشتی را برای شما یادگار و نشانهٔ ربوبیت رب العالمین و تا حفظ کند جمیع اجزای آن تذکره را گوشی
که حفظ کنند و جمیع اجزاست گفت رسول الله آن گوش تست ای علی ظاهر این کلام آنست که طغیان
آب نوعی از تغیر باشد از غالب شدن اهل شرک و کشتی عبارت از قرآن باشد **پنجاه و هشتم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال نزل جبرئیل بهذه الآیة علی محمد صلی الله علیه
وآله هکذا فبدل الذین ظلموا آل محمد حقهم قولا غیر الذی قیل لهم فانزلنا علی الذین
ظلموا آل محمد حقهم رجزا من السماء بما کانوا یفسقون **یعنی** روایتست از امام محمد باقر که گفت
نازل ساخت جبرئیل این آیه را از سورهٔ بقره بر محمد چنین یعنی در تفسیر این آیه گفت پس عوض کردند جمعی که
ظلم کردند آل محمد را حق ایشان یعنی غیر آنچه در محکمات قرآن گفته شد ایشان را پس نازل ساختیم بر جمعی که ظلم

کردند آل محمد را حق ایشان نزالی از آسمان بسبب فسقی که میکردند مراد آنست که این جماعت نیز مانند آن یهود اند که آیه در شان ایشانست و ذکر این آیه در قرآن برای عبرت است بقرینه وضع ظاهر در مقام مضمر چه موافق ظاهر سابق این آیه آنست که گوید فبدلهم قولا فبدلوا اقوالا والنیما گوید علیکم رجزا یا گوید علیهم رجزا

پنجاه و نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال نزل جبرئیل بهذه الآیة هکذا ان الذین ظلموا آل محمد حقهم لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا وکان ذلک علی الله یسیرا ثم قال یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فی ولایة علی فآمنوا خیرا لکم وان تکفروا بولایة علی فان لله ما فی السموات وما فی الارض **شرح** در سورۂ نسا ان الذین کفروا وظلموا است ثم قال کلام امام است و ذکر آن برای بیان اینست که آنچه گفتیم درین فقرات ظاهر ترمیشود چه مخاطب اصحاب اند که قائل برسالت رسول شده اند یعنی روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت نازل ساخت جبرئیل این آیه را از سورۂ نسا این تفسیر که بدرستیکه جمعی که منکر شدند ربوبیت را و ظلم کردند آل محمد را حق ایشان آن محالست که الله تعالی آمرزد گناه ما برای ایشان و نه این را که راهنمائی کند ایشان را براهی لیکن براه جهنم می برد ایشان را بر حالی که مقدر باشد که دائمی باشند در جهنم و بود این بر الله تعالی آسان رد بر قدریه است که میگویند الله تعالی اختیار در خذلان ندارد و بعد از آن متصل بآن الله تعالی گفت ای مردم بتحقیق داده شما را رسول بکار آمدنی از جانب صاحب کل اختیار شما را در امامت علی اشاره است بمکانی که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن و امر باقرار ربوبیت رب العالمین هست پس بگروید گرویدنی که بهتر باشد برای شما و اگر منکر شوید بامامت علی پس بدرستیکه از الله تعالی است آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است اشاره است بشتواہد ربوبیت که هر کدام صریح در وجوب ترک پیروی ظن و وجوب پیروی امام عالم بجمیع احکام است و منکران مکابره میکنند چنانچه گفته فانما هم فی شقاق و بیان شد در حدیث نوزدهم این باب اشاره است بوعید بر کفر بر عذاب یا اشاره است بقدرت بر توفیق و خذلان و اینکه کفر ایشان غالب بر الله تعالی نیست یا اشاره است باستغنای الله از ایمان ایشان

شصتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال هکذا انزلت هذه الآیة ولو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرا لهم **شرح** مضمون این گذشت در حدیث بست و هشتم این باب

شصت و یکم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام واوحی الی هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ قال من بلغ ان یکون اماما من آل محمد ینذر بالقرآن کما ینذر به رسول الله صلی الله علیه وآله **شرح** این گذشت در حدیث بست و یکم این باب

شصت و دوم اصل قرأ رجل عند ابی عبد الله علیه السلام قل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون فقال لیس هکذا

هی انما هی والمامومون فنحن المامومون **شرح** خواند مردی نزد امام جعفر صادق علیہ السلام این فقرہ
را از سورہ توبہ بگو بجا آرید فسوق را پس ایشہ می بیند اللہ تعالیٰ عمل شما را و رسول او و مومنان مراد آن مرد
اظہار این بود کہ اعمال خلائق معلوم ما میشود در قیامت یا در دنیا پس امام گفت نیست چنین این کلمہ خبر این
نیست کہ این کلمہ و اعتماد بانست و ماییم آن اعتماد بان مراد آنست کہ آنچہ تو فہمیدی غلط است و این کلمہ
خاص است و مردم عام می فہمند خاص آنست کہ مومن دو معنی دارد یکی گروندہ و دیگری ایمن کنندۂ
مردم از غلط در فتوی و مانند آن چنانچہ می آید در حدیث دہم مولد ابی محمد الحسن بن علی ع و اینجا معنی دوم مراد
است و موافق این گذشت در احادیث باب بست و نہم کہ باب عرض الاعمال علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ
است **شصت و سوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال هذا صراط
علی مستقیم **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ گفت در آیہ سورۂ حجر کہ این راہ
علی است مستقیم است و میتواند بود کہ اضافہ صراط بنام امیر المومنین ع قرائتی غیر مشہور باشد و میتواند
بود کہ بیان معنی قرائت مشہور باشد و حاصل ہر دو یکی است چہ مراد الصراط اعتراف بر ربوبیت
رب العالمین است کہ مقتضی پیروی امام عالم بجمیع احکام است **شصت و چہارم**
اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال نزل جبرئیل بہذہ الآیۃ ہکذا فابی اکثر الناس
بولایۃ علی علیہ السلام الا کفورا **شرح** بولایۃ متعلق بکفورا ست یعنی روایت است از
امام محمد باقر علیہ السلام گفت نازل ساخت جبرئیل این آیہ را از سورۂ بنی اسرائیل و سورۂ فرقان
باین روش و در تفسیر کہ امتناع کردند بیشتر مردم با ولایت علی ع کہ مصداق ربوبیت رب العالمین است
مگر انکار را **اصل** قال و نزل جبرئیل بہذہ الآیۃ ہکذا و قل الحق من ربکم فی ولایۃ علی
علیہ السلام فمن شاء فلیومن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین بآل محمد نارا
یعنی گفت نازل ساخت جبرئیل این آیہ را از سورۃ الکہف باین روش و در تفسیر بگو ای محمد کہ کار
آمدنی از جانب صاحب کل اختیار شما است در امامت علی مراد نہی از اختلاف و پیروی ظن است
پس ہر کہ خواہد بگو نابرود و ہر کہ خواہد بگو نگرود و منکر شود بخود دلائل بدرستیکہ ما مہیا کردہ ایم برای جمعی کہ ظلم کنند
آل محمد را آتشی **شصت و پنجم اصل** عن ابی الحسن علیہ السلام فی قولہ تعالیٰ وان المساجد
للہ فلا تدعوا مع اللہ احدا قال ہم الاوصیاء **یعنی** روایتست از امام موسیٰ یا امام رضا علیہما السلام
در قول اللہ تعالیٰ در سورۃ الجن و این کہ تبعو عائی کہ امر کردہ ایم مردم را تفرقہ برای مالغرمان برداری
ایشان در سورۂ نساء کہ اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم از اللہ تعالیٰ اند یا یعنی کہ حکومت
ایشان راجع بحکومت اللہ تعالیٰ میشود و از خود حکمی نمیکنند در مسئلہ کہ اختلاف در آن ودر دلیل آن
رود پس مخوانید با اللہ تعالیٰ ہیچ یک را شریک در حکم بگمان این کہ بنا بر این حکم متعدد است پس قول

الله تعالی در سورهٔ یوسف ان الحکم الا لله مخصص غیبت و باین مضمون اشاره نشده در سورهٔ لقمان که
الی المصیر و توضیح این میشود در حدیث پنجم این باب امام گفت مراد مساجد اوصیا است بعد از انبیا
اشاره است بآنکه قول حسبی که اولی الامر در سورهٔ نسا را تعمیم کرده اند بروشنی که مجتهدان داخل
باشند چه گفته اند که مراد سرایا است و تفسیر دیگر که منافی این غیبت برای آیه میآید در کتاب الصلوة در
حدیث هفتم باب بیستم که باب افتتاح الصلوة است **شصت و ششم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام فی قوله تعالی قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی قال
ذاک رسول الله صلی الله علیه وآله و امیر المؤمنین علیه السلام والاوصیاء من بعدهما
شرح مضمون این گذشت در حدیث هشتم باب نوزدهم **شصت و هفتم اصل** سألت
اباجعفر علیه السلام عن قول الله فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین فما وجدنا فیها غیر
بیت من المسلمین فقال ابوجعفر علیه السلام آل محمد لم یبق فیها غیرهم **شرح** من در من المؤمنین
برای تبعیض است و من در من المسلمین برای اختصاص است بقرینهٔ تغییر لفظ از دخول عنها یعنی پرسیدم از
امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای عز و جل در حکایت لوط در سورهٔ ذاریات پس بیرون کردیم کسی را
که در آن قریه بود از جملهٔ گروندگان بربوبیت رب العالمین پس نیافتیم در آن قریه از مؤمنان غیر خانواده
که برای مسلمانان بود یا آن خانواده براه توحید بایند پس امام گفت نظیر آن بیت در این امت آل محمد
است نمانده در زمین غیر ایشان برای هدایت خلائق **شصت و هشتم اصل** عن
ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی
کنتم به تدعون قال هذه نزلت فی امیر المؤمنین علیه السلام و اصحابه الذین عملوا ما عملوا یرون
امیر المؤمنین علیه السلام فی اغبط الاماکن لهم فتسیء وجوههم و یقال لهم هذا الذی کنتم
به تدعون الذی انتحلتم اسمه **شرح** ضمیر مرفوع در رأوه راجع است به من یمشی مکبا علی وجهه ام من
یمشی سویا علی صراط مستقیم الزلفة القرب اطلاق مصدر بر اسم فاعل شده برای مبالغه سیئت با
متعدی مستعمل میشود یعنی قبیح ساخت و لازم نیز مستعمل میشود یعنی قبیح شد و از اول است سیئت و از
دوم فتسیء معلوم مضارع باب تفعیل یا افعال است الغبط بکسر غین با نقطه و سکون بای یک نقطه
مصدر باب ضرب رشک بردن اغبط الحمل افعل التفضیل است و لام در لهم برای تعدیه است یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ الملک پس چون دیدند مخالفان
البیان وصی او را باین روش که کمال او در تقرب است قبیح کرده شد روهای ائمهٔ ضلالت که منکر شده بودند
فضل ولایت را گفته شد بایشان که ملائکه میگویند این آن کس است که بنام او میخواندند خود را امام گفت
این آیه نازل شد در شان امیرالمؤمنین و ابوبکر و عمر و عثمان که با آن او وند کرده آنچه را کردند عمد

حق او و نام او با شد می بینند در قیامت امیر المومنین علیه السلام را رشک فرمایند بر مراتب ایشان الیس
تبیح سکینه از دیدن رویهای ایشان را و گفته می شود ایشان را که این آنکس است که در دنیا خود را با و میخوانید
مراد آنست که آنکس که نام او را امیر المومنین باشد برای خود ساختید **شصت و نهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله وشاهد ومشهود قال النبی صلی الله علیه وآله و
امیر المومنین علیه السلام یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی
در سورة البروج و قسم بگواهی گواهی داده شده برای او گفت مراد بشاهد نبی گواهی بولایت امیر المومنین
علیه السلام داد از جانب الله تعالی و مراد بمشهود امیر المومنین علیه السلام است **هفتادم**
اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن قوله تعالی فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله
علی الظالمین قال المؤذن امیر المومنین علیه السلام یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام از قول
الله تعالی در سورۂ اعراف پس اعلام کرد اعلام کننده عظیم میان اصحاب جنت و اصحاب جهنم که لعنت
الله تعالی بر جمعی است که ظلم کردند امام را گفت آن اعلام کننده امیر المومنین علیه السلام است **هفتاد و**
یکم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی وهدوا الی الطیب من القول وهدوا
الی صراط الحمید قال ذاک حمزة وجعفر وعبیدة وسلمان وابوذر والمقداد بن الاسود
وعمار هدوا الی امیر المومنین علیه السلام ستودہ افعال و مراد اینجا الله تعالی است یا
امیر المومنین علیه السلام و حاصل هر دو یکیست عبیده بضم عین بی نقطه و فتح بای یک نقطه و سکون یای
دو نقطه در پائین ابن الحارث بن المطلب بن عبد مناف در بدر شهید شد مقداد بن عمرو پسر خوانده اسود
است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در حق جمعی که ایمان
و عمل صالح بجا آوردند در سورۂ حج و راه نموده شدند بسوی راه ستوده افعال گفت ان این هفت
کس اند که راه نموده شدند بتوفیق بسوی ولایت امیر المومنین علیه السلام **اصل** وقوله حبب
الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم یعنی امیر المومنین علیه السلام وکره الیکم الکفر والفسوق
والعصیان الاول والثانی والثالث یعنی و در قول الله تعالی در سورة الحجرات محبوب کرد الله
تعالی بسوی شما ایمان را و زینت داد ایمان را در دلهای شما میخواهد با یمان امیر المومنین علیه السلام
را و مکروه کرد بسوی شما انکار ربوبیت را و سرکشی از فرمان رب العالمین و گناه را مراد ابوبکر و عمر و
عثمان است **هفتاد و دوم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلام عن قوله تعالی ائتونی
من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین قال عنی بالکتاب التوریة والانجیل و
اثارة من علم فانما عنی بذلک علم اوصیاء الانبیاء علیهم السلام یعنی پرسیدم امام محمد باقر را از
قول الله تعالی در سورۂ احقاف آورید مرا کتابی پیش از قرآن یا باقی مانده از علم اگر بوده باشید در دعوی

جواز پیروی ظن جمعی ایشان را شریک الله تعالی میکنند و حکم در مسائل شرع امام گفت خواسته بکتاب
توریت و انجیل را شما را اما باقیمانده از علم پس جز این نیست که خواسته بان علم اوصیای انبیا را که بعد از انبیا
در امتهای ایشان باقی میمانند **هفتاد و سوم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول
لما رای رسول الله صلی الله علیه و آله تیما و عدیا و بنی امیة یرکبون منبره افظعه فانزل الله
تبارک و تعالی قرآنا یتأسی به و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی ثم اوحی الیه
یا محمد انی امرت فلم اطع فلا تجزع انت اذا امرت فلا تطع فی وصیک شرح لفظ الی در
آیه سورهٔ بقره و سورهٔ طه است اما در سورهٔ بنی اسرائیل چنین است و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة
للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا
الا ابلیس قال أ اسجد لمن خلقت طینا الا ابلیس استثنا متصل است چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر
در باب صد و نهم که باب فی ذکر المنافقین و الضلال و ابلیس فی الدعوة است یعنی شنیدم از امام موسی کاظم
علیه السلام که میگفت چون در خواب دید رسول الله ابوبکر را که از قبیلهٔ تیم است و عمر را که از قبیلهٔ عدی است و
عثمان را که از بنی امیه است که بالا رفتند منبر او را با اضطراب انداخت او را این فرو فرستاد الله تبارک و
تعالی چیزی از قرآن را که غم از دل بدر کند یعنی تسلیهٔ آن و یاد کن ای محمد وقتی را که گفتیم ملائکه را که فرمان
برداری کنید آدم را که خلیفه من است پس فرمانبرداری کردند مگر ابلیس نکرد و مگر امتناع کرد از
فرمانبرداری بعد از آن در تفسیر این آیه وحی کرد بسوی او که ای محمد بدرستیکه من خالق آسمانهایم و زمین
رب العالمین ام امر کردم پس اطاعت کرده نشدم در بعض امر خود پس اضطراب مکن تا وقتیکه امر کنی پس
اطاعت کرده نشوی تو در وصی خود **هفتاد و چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن قوله فمنکم کافر و منکم مؤمن فقال عرّف الله عز و جل ایمانهم بولایتنا و کفرهم بها یوم اخذ
علیهم المیثاق و هم ذر فی صلب آدم شرح مضمون این گذشت در حدیث چهارم این باب **اصل** اما
و الله ما هلک من کان قبلکم و ما هلک من هلک حتی یقوم قائمنا الا فی ترک ولایتنا و جحود حقنا
و ما خرج رسول الله صلی الله علیه و آله من الدنیا حتی الزم رقاب هذه الامة حقنا
و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یعنی پرسیدم او را از قول الله تعالی در سورهٔ التغابن
اطاعت کنید الله تعالی را در آنچه در محکمات قرآن گفته و اطاعت کنید رسول را در آنچه در محکمات هست
از تفسیر متشابهات قرآن است پس اگر رو گردان شوید پس جز این نیست که بر رسول ما رسانیدن ظاهر
است یعنی جزای مکابره خواهید دید قسم بخدا که جهنمی نشد هر که پیش از شما بود از زمان رسول تا حال و جهنمی
نشد هر که جهنمی شد تا آنکه ایستد قائم آل محمد مگر در ترک تصدیق امامت ما و انکار حق ما و بیرون نرفت
رسول الله تا آنکه لازم ساخت گردنهای این امت را حق ما و الله تعالی بتوفیق راهنمائی میکند هر که را

خواهد لیسوی را نیست اقتباس است از سوره بقره و سوره ق ومراد آنست که آنچه در محکمات قرآن و محکمات
سنت رسول است ولایت امامت است **هفتاد و پنجم اصل** عن علی بن جعفر عن اخیه موسی
فی قوله تعالی وبئر معطلة وقصر مشید قال البئر المعطلة الامام الصامت والقصر
المشید الامام الناطق یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر در قول الله تعالی
برای تسلی رسول در تکذیب منکران در سوره حج وکاین من قریة اهلکناها وهی ظالمة فهی خاویة علی عروشها
وبئر معطلة وقصر مشید وبسیار از جماعتی که هلاک کردیم ایشان را بر حالی که ایشان بیجا کنندگان بودند
یعنی آبادی ایشان خراب وضایع بود با وجود عروش ایشان وبا وجود ذخیره خیر نشود که بیکار بود وبا وجود
بیتی محکم که هیچ بنیان بود امام گفت بئر معطله امام صامت است که وصی امام زنده است وبجز امام
بالفعل نشده وقصر مشید امام ناطق است وبنابرین میتواند بود که عروش محکمات کتاب الهی باشد که در آنها
براهین وجوب تصدیق بربوبیت رب العالمین وپیروی امام عالم بجمیع احکام وترک خود رائی وپیروی امام
جاهل پیروی من هست وازین تقریر ظاهر شد که در اینجا علی بمعنی مع است وعروش جمع عرش بمعنی رکن خیر
ونظام ... است وبئر بمعنی چاه است **هفتاد و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام فی قوله تعالی ولقد اوحی الیک والی الذین من قبلك لئن اشركت لیحبطن عملك
قال یعنی ان اشركت فی الولایة غیره بل الله فاعبد وكن من الشاكرین یعنی بل الله فاعبد بالطاعة
وكن من الشاكرین ان عضدتك باخيك وابن عمك یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام در قول الله تعالی در سوره زمر وهر آئینه تحقیق وحی کرده شد بسوی تو وبسوی انبیاء پیش
از تو بهر لدام که هر آئینه اگر شریک کنی امن باطل میشود البته عمل خیر تو امام گفت میخواهد این را که اگر شریک
کند با الله تعالی در حکومت غیر او را بمعنی که تجویز حکمی از پیش خود کند در مسئله که اختلاف در آن ودر
دلیل آن رود از امام بعد از خود یا از دیگری خدا آن معبود ساختن آن حاکم است بلکه الله تعالی
را تنهائی پس عبادت کن پس امام گفت میخواهد این را بلکه الله تعالی را تنهائی پس عبادت کن
به فرمان برداری نه بحکومت در مقابل او وباش از شکر گذاران برای آنکه مدد کردم ترا ببرادرت
وابن عمت اشاره است بآنکه وصی تو عالم بجمیع احکام است واز پیش خود حکم نمیکند **هفتاد و
هفتم اصل** حدثنی جعفر بن محمد عن ابیه عن جده فی قوله عز وجل یعرفون
نعمة الله ثم ینکرونها قال لما نزلت انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزكوة وهم راكعون اجتمع نفر من اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وآله فی مسجد المدینة فقال بعضهم لبعض ما تقولون فی هذه الآیة فقال بعضهم ان
كفرنا بهذه الآیة نكفر بسائرها وان آمنا فان هذا ذل حین یسلط علینا ابن ابی طالب

فقالوا قد علمنا ان محمداً صادق فیما یقول ولکنا نتولاه ولا نطیع علیا علیه السلام فیما امرنا قال نزلت هذه الآیة یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها یعرفون یعنی ولایة علی واکثرهم الکافرون بالولایة

شرح ظاهر این حدیث آنست که مجموع سوره نحل یا بعض در مدینه نازل شده باشد مگر انکه فقره نست مجهول باب تفضیل باشد یعنی حکایت کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام از جد پدرش از حدیثش در قول خدای عزوجل در سوره نحل میشناسند نعمت الله تعالی را بعد از ان منکر میشوند گفت چون نازل شد آیه سوره مائده که بیان شده در حدیث سوم باب شصت وچهارم جمع شدند جمعی از اصحاب رسول در مسجد مدینه پس گفت بعض ایشان بعض دیگر را چه میگوئید درین آیه پس گفت بعض ایشان اگر انکار کنیم باین آیه اقرار نکرده خواهیم بود به باقی آیات نیز واگر اقرار کردیم باین آیه پس این خواریست وقتی که مسلط شود بر ما پسر ابو طالب پس باهم اتفاق کردند وگفتند بتحقیق دانستیم که محمد راستگو است در آنچه میگوید ولیکن ما او را حاکم خود می دانیم واطاعت نمی کنیم او را در آنچه امر کند علی ما را یا در آنچه امر کرد محمد در حق علی امام گفت پس نازل شد این آیه که می شناسند نعمت الله تعالی را و بعد از ان منکر میشوند آنرا میخواهد این را که میشناسند ولایت علی را که نعمت الله تعالی است ومقتضی شکر است چنانچه گذشت در حدیث سابق واکثر ایشان همان کافراند که بودند تصدیق ولایت الله تعالی وولایت رسول نکرده اند واز روی نفاق دروغ میگویند یعنی قلیلی از ایشان که از کفر بدر آمده بودند باین کلمه کافر ومرتد شدند

هفتاد وهشتم اصل

سألت ابا جعفر علیه السلام عن قوله تعالی الذین یمشون علی الارض هونا قال هم الاوصیاء من مخافة عدوهم

شرح الهون سهل بودن مراد اینجا سهل است وچون اصل مصدر است بصیغه جمع نیست یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول خدای عزوجل در سوره فرقان وعباد الرحمن الذین وبندگان خاص رحمن جمعی اند که میروند بر زمین سهل گفت ایشان اوصیا اند از ترس دشمنان ایشان سهل میروند

هفتاد ونهم اصل

عن الاصبغ بن نباتة انه سأل امیر المؤمنین علیه السلام عن قوله تعالی ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر فقال الوالدان اللذان اوجب الله لهما الشکر هما اللذان ولدا العلم وورثا الحکم وامر الناس بطاعتهما ثم قال الله الی المصیر فمصیر العباد الی الله والدلیل علی ذلک الوالدان ثم عطف القول علی ابن حنتمة وصاحبه فقال فی الخاص والعام وان جاهداک علی ان تشرک بی تقول فی الوصیة وتعدل عمن امرت بطاعته فلا تطعهما ولا تسمع قولهما ثم عطف القول علی الوالدین فقال وصاحبهما فی الدنیا معروفا یقول عرف الناس فضلهما وادع الی سبیلهما ذلک قوله واتبع سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم فقال الی الله ثم الینا فاتقوا الله ولا تعصوا الوالدین فان رضاهما رضی الله وسخطهما سخط الله

شرح در سورهٔ لقمان چنین است ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن وفصاله فی عامین
ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر وان جاهداک علی ان تشرک بی مالیس لک به علم فلا تطعهما وصاحبهما
فی الدنیا معروفا واتبع سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون اللذان وهذا العلم عبارت
از دو چیز است اول محکمات قرآن که بمنزلهٔ مادر است بر آنکه محکمات اصل متفق علیه میان جمیع
امت است وام الکتاب است چنانچه در سورهٔ آل عمران فرموده هن ام الکتاب دوم امام زمان
خواه رسول وخواه وصی رسول که عالم بجمیع متشابهات واحکام الهی است وبمنزلهٔ پدر است چنانچه
بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل در شرح وقال قل تعالوا اتل تا آخر واین منافات
ندارد با آنچه می آید در حدیث ششم باب صد وبیست وچهارم که ورسول الله وعلی هما الوالدان چنانچه
بیان میشود پس اشاره است بآنکه جملهٔ امه استیناف بیانی ووصینا الانسان است ومفعول صریح است
میان اشکر که تفسیر آنست ومراد آنست که محکمات قرآن القاء ربوبیت رب العالمین وترک
پیروی ظن ووجوب پیروی امام عالم بجمیع احکام هست پس ماضی بودن حملته برای تحقق وقوع هست
تنصیص العباد اشاره است بآنکه الی المصیر برای دفع دخل هست تا کسی خیال نکند که حاکم در مسائل
شرع متعدد است چه حکومت امام ومحکمات قرآن بعنوان اصالت نیست بلکه بعنوان دلالت ورهنمائی
بحکم الهی است از روی علم نه ظن چنانچه مذکور شد در شرح حدیث شصت وپنجم نیز حتمته بفتح حای
بی نقطه وسکون نون وفتح تای دو نقطه در بالا ما در عمر است وصاحبش ابوبکر است وتقدیم
ذکر عمر برای ابوبکر بموافقت اقران است چه وهنا علی وهن بتقدیر ذات وهن علی وهن است یعنی
بر حالی که صاحب ضعف بر ضعف است واشاره است بشکستگی که محکمات را حاصل شد در زمان
عمر بر روی شکست زمان ابوبکر واو در وفصاله برای عطف بر حملته است یا حالیه است وجملهٔ
وفصاله حال از وهن در علی وهن است وضمیر فصاله راجع بوهن مطلق است که قدر مشترک است
میان دو وهن یا راجع بوهن در علی وهن هست وبر هر تقدیر عامین عبارت از زمان خلافت ابوبکر است
تقریبا یا تعیینی که جدائی وهن در آخر دو سال است تقریبا که زمان انقضای یک وهن وحدوث
وهن دیگر است الخاص والعام عبارات از کلام است که در آن حکم بکفر مخصوص که فرد خفی است نبود
است ومقصود بیان حکم جمیع افراد است مثل کلامی که مشتمل بر آن وصلیه باشد مثل ولا تقل لهما
اف ونیز اخر مراد بلفظ الخاص والعام کلامی باشد که واقع در خواص باشد ودر مردم عام فهمند یا مراد
کلامی باشد که بلغة خاصه که اهل البیت وشیعهٔ ایشان باشند از آن معنی میکنند وبلغه عوام از آن معنی
دیگر می گفتند وبر هر تقدیر ضمیر مرفوع در جاهداک به باعث دو وهن است ومدلول وهنا علی وهن است
وظاهر حدیثی که می آید در کتاب الایمان والکفر در باب البر بالوالدین موافق اینست که آن در وان جاهداک

وصلیہ است نہ شرطیہ و این کہ در فلا تطعہما برای تفریع است جزائیہ نیست و مفسران مخالفان خیال کردہ اند
کہ ان شرطیہ و تا جزائیہ است و غافل اند ازین کہ مفہوم شرط موہوم آنست کہ اگر مجاہدہ نکنند بلکہ دعوت بلا علت
کنند اشراک جائز باشد و این تقریر ظاہر می شود کہ مبالغہ در نہی از اطاعت آن دو کس در صورتی کہ ان
وصلیہ باشد ظاہر تر آنست. تقول فی الوصیۃ مخاطب و منصوب است و تفسیر تشرک بی است و اشارہ است
بآنکہ ما در ما لیس لک بہ علم عبارت از کسی است کہ حکم بظن کند و با برای سببیت است یعنی حالی کہ ترا بسبب
نہی او علم حاصل نشود و حکم او بعنوان خلافت نباشد بلکہ از پیش خود و بظن باشد چنانچہ گفتہ در سورہ
مؤمنون و من یدع مع اللہ الٰہا آخر لا برہان لہ بہ الوصیۃ عبارت از کسی است کہ حکم بظن کند الی ان
مصدر و اصناست یقول در یقول عرف ثابت و ضمیر مستتر راجع باللہ تعالٰی است عرفت امر است
و اشارہ بآنکہ معروفا صفت مفعول مطلق محذوف است و عامل آن مصدر صاحبہما است مخاطب
در حکیم مرکب است از مخاطب در اتبع و از خصمان او و ذکر الی مرجعکم تا آخر برای دلگیر کردن
در اتباع سبیل من اناب است تا افراط در تقیہ نکنند الی اللہ بتقدیر فرضوا الی اللہ و شروع در
نصیحت مردم است یعنی روایت است از اصبغ بن نباتہ کہ او پرسید امیر المومنین علیہ السلام
را از قول اللہ تعالٰی در سورۂ لقمان سفارش ما انسان را آنست کہ شکر گذاری کن برای من و برای
پدر و مادرت بسوی من است بازگشت پس امام گفت پدر و مادری کہ واجب ساختہ اللہ تعالٰی
برای ایشان شکر آنہا را دو چیز اند کہ زائیدہ علم را و دانند حکمت را و مامور شدند مردم باطاعت آنہا
در آیۂ سورۂ نسا اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و بیان شد در حدیث اول باب
شفعت و چہارم اشارہ است بآنکہ اطاعت اللہ تعالٰی عمل بمحکمات قرآن است و دو بار اطیعوا گفتہ
نہ سہ بار برای آنکہ اطاعت رسول و اولی الامر از یک قبیل است بعد از ان اللہ تعالٰی برای
دفع دخل گفت بسوی من است بازگشت یعنی بازگشت بندگان در اطاعت محکمات و اطاعت امام بسوی
اطاعت اللہ تعالٰی است و در انتہا بر ان اطاعت پدر و مادر است یعنی حکومت ایشان با جہالت بعد
از ان اللہ تعالٰی پیچانیدہ سخن را بر عمر و ابوبکر یا بمعنی کہ ارجاع ضمیر بوالدین کہ نزدیک است نکردہ بلکہ
ارجاع ضمیر بسبیل و ہنا علی دہن کردہ باین روش کہ گفتہ در کلامی کہ خاص است لفظا عام است
معنی یا بمعنی کہ گشتیم بران وصلیہ است یا در کلامی کہ خاص بان دو است و مردم عام در پدر و مادر
نسبی میفہمند بسبب غفلت از اسلوب کلام بلیغ و ازین کہ اگر چنان باشد کہ ایشان میفہمند فقرات
بار لوط بہم میشود چہ ہر مادر نسبی شیر نمیدہد فرزند خود را بلکہ گاہی بدایہ معاش میکند و ایضا ہر مادر
نسبی کہ شیر میدہد دو سال نمیدہد و واجب نیز نیست چنانچہ و الوالدات یرضعن اولادہن حولین
کاملین ذلک لمن اراد ان یتم الرضاعۃ ہر چند کہ بہ تعب انداختند عمر و ابوبکر ترا بر سر آن کہ

شریک کنی با من حاکمی را امام گفت مراد آنست که دخل کنی در صیغتی که کردم و عدول کنی از کسی که مامور شدی باطاعت او که امامی باشد که تیم محکمات ضائع و باطل است پس بنابرین وصیت اطاعت مکن عمر و ابوبکر را اصلا و مشنو سخن آن دو را تعملا بعد از آن الله تعالی بجا نیذ سخن را بر دو زا ننده علم ارجاع ضمیر بوالدین کرد و باین روش که گفتند و بمراهی کن آن دو زا ننده علم را در دنیا بمراهی که آشکار باشد الله تعالی می گوید درین کلام که بشناسان مردم را در غیر مواضع وجوب تقیه فضیلت آن دو زاننده علم را دیگران مردم را بسوی راه آن دو زاننده علم یعنی ظاهر بساز برای مردم بر این حقیقت آن دو را و بخیه گفتیم در معنی معروفا مدلول قول الله تعالی است که و اتبع شو راه کسی را که رو آورد بسوی من تو کل بعد از ان بسوی منست بازگشت شما یعنی اگر مشقتی بتو رسد در اتباع سبیل من از خصمان تو انتقام ترا خواهیم کشید پس بسیار ترسناک مباش اشاره است بائمہ چنانچه تفریط در تقیه قبیح است پس امام گفت و الگذاریه بکم در مسائل شرح را بسوی الله تعالی در محکمات قرآن که ما دلست بعد از ان بسوی اگر پدید کم بینید در عذاب الله تعالی و مخالفت مکنید دو زاننده علم را چه بدرستی که موافقت حکم ایشان موافقت حکم الله تعالی است و مخالفت حکم ایشان مخالفت حکم الله تعالی است اشاره است بوعید در فانبئکم بما کنتم تعملون

هشتادم اصل

سالت اباعبدالله علیه السلام عن قوله تعالی کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء قال فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اصلها و امیر المومنین فرعها و الائمة من ذریتهما اغصانها و علم الائمة ثمرها و شیعتهم المومنون ورقها هل فیها فضل شیء قال قلت لا والله قال والله ان المومن لیولد فتورق ورقة فیها و ان المومن لیموت فتسقط ورقة منها **شرح** در سوره ابراهیم چنین است الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین آیا ندیدی که چون زد الله تعالی مثلی که گردانید در ان مثل امام حق را که کلمه الله تعالی پاکیزه است چنانچه امام باطل کلمه ابلیس و ناپاکست مانند یک درخت که بیخ آن محکم باشد و تنه آن سرکشیده باشد میداده باشد میوه خود را در هر وقت که خواهند فتورق مجهول باب ضرب یا باب افعال یا تفعیل است و رقة مرفوع و نائب فاعل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تعالی در سوره ابراهیم یعنی مانند یک درخت که پاکیزه باشد بیخ آن مستحکم باشد و بالای تنه آن سرکشیده در آسمان باشد راوی گفت امام گفت که رسول الله بمنزله بیخ آن درخت است و امیر المومنین تنه آن درخت است و امامان که از اولاد رسول و امیر المومنین اند شاخهای آن درخت اند و علم ائمه که رسول و امیر المومنین و اولاد ایشان اند میوه آن درخت است که هیچ زمانی خالی از ان نیست و شیعه ایشان که مومن بر ربوبیت رب العالمین اند یعنی امامیه اند برگ آن درخت اند آیا درین کلمات که برای تحقیق فضل گفتیم شائبه شک و شبهه هست راوی گفت

گفتم نه بخدا قسم امام گفت بخدا قسم که بدرستی که مومن هر آئینه زائیده می شود پس برگ داده میشود یک برگ ازان درخت وبدرستی که مومن هر آئینه می میرد پس می افتد یک برگ ازان درخت **هشتاد ویکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله تعالی یوم لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل یعنی فی المیثاق او کسبت فی ایمانها خیرا قال الاقرار بالانبیاء والاوصیاء وامیر المؤمنین علیه السلام خاصة قال لا ینفع ایمانها لانها سلبت **شرح** لم تکن استیناف بیانی سابق است پس مراد بنفسا نفس الیمان از آیات محکمات که در پیش این فقره مذکور است و میتواند بود که حال باشد از نفسا پس مراد بنفسا اعم است او برای تخییر در گفتگو است و اشاره باین است که معطوف ومعطوف علیه متلازم اند پس بهر کدام که خواهی اکتفا میتوانی کرد **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سورۀ انعام یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع روزی که می آید بعض آیات صاحب کل اختیار تو شکل حالت احتضار که پیش از آمدن الله تعالی است یعنی آمدن دیوان بزرگ او در قیامت وپیش از آمدن ملائکه عذاب است که بعد از دیوان بزرگ میگیرند مشرک را تا بجهنم برند فائده نمیدهد نفسی را که دعوی ایمان کرده باشد ومنع کرده باشد مردم از عمل بآیات محکمات که در آنها نهی از پیروی ظن هست ایمان واقعی آن نفس در آنوقت چه بود این که مومن شده باشد در زمان سابق امام گفت مراد ایمان در روز عهد گرفتن بر ارواح هست که بصورت مورچه بوده اند چنانچه گذشت در حدیث چهارم این باب بقرینه تاکید آنچه مدلول ماضی است پس مراد سابق بر سابق است یا آنکه کسب کرده باشد در ایمانی که دعوی کرده در زمان سابق که زمان وجود ابدان وتکلیف است خوبی را امام گفت مراد بخیر اقرار بانبیا واوصیا است خصوصا امیر المؤمنین علیه السلام برای این امت مراد آنست که تصدیق ربوبیت رب العالمین بر وجهی کنند که لزوم انبیا واوصیا برای هر زمانی تا انقراض دنیا ظاهر شود امام گفت نفع نمیدهد ایمان او را برای آنکه ایمان باطل است وبدیوان الهی نفی حقیقت ایمان از او میشود نه برای آنکه او باعتقاد خود مومن نبود

هشتاد ودوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته قال اذا جحد امامة امیر المؤمنین علیه السلام فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز وجل برای رد سخن جمعی که قول الله بغیر علم میکنند ومیگویند ادراک نمیکند ما را آتش مگر روزی چند محصور در سورۀ بقره بلی ادراک میکند همیشه هر که کسب کند بدی را واحاطه کند با وگناه او گفت وقتی که ربوبیت رب العالمین شود با انکار امامت امیر المؤمنین علیه السلام مثلا که مقتضی حکم بظن است ومصداق انکار ربوبیت است احاطه گناه میشود پس

ایشان اهل آتش اند وایشان در آتش همیشگی اند **هشتاد و سوم اصل** عن ابی عبیدة
الحذاء قال سألت اباجعفر علیه السلام عن الاستطاعة وقول الناس فقال وتلا هذه الآیة
ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربك ولذلك خلقهم یا اباعبیدة الناس مختلفون فی اصابة
القول وکلهم هالك قال قلت له قوله الا من رحم ربك قال هم شیعتنا ولرحمته خلقهم
وهو قوله ولذلك خلقهم شرح مراد باستطاعت اینجا قدرت بندگان است بر فعلی که مشیت کسی
که هرچه مشیت کند البته میشود تعلق بخلاف آن نگرفته باشد مراد بالناس قدریه است که میگویند
بنده قادر باستقلال است بر مکلف به پس کافر مستطیع ایمان است ومشیت الهی تعلق بایمان او
گرفته وموافق مشیت الهی بفعل نمی آید بلکه موافق مشیت شیطان بفعل می آید پس الله تعالی
را غیبی نمی شمارند که هرچه او مشیت کند البته بشود وخذلان کافر را باختیار الله تعالی نسبت نمیدهند بلکه
میگویند الله تعالی قادر نیست بر توفیق او وتفصیل این گذشت در باب سی ام وباب سی دوم
کتاب التوحید ضمیر فقال راجع بامام است واو در وتلا حالیه است بتقدیر وقد تلا یا ابا عبیدة مقول
فقال است فی در فی اصابة برای تعلیل است الف لام القول برای عهد خارجی است مراد
قول علی الله بغیر علم است واشاره است بآنکه مراد باختلاف که نهی از آن شده در امثال قول
الله تعالی ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا اختلاف از روی ظن است وشامل اختلاف اهل
علم که ابطال قول اهل ظن میکنند نیست یعنی روایت است از ابو عبیده خفاف گفت پرسیدم امام محمد
باقر علیه السلام را از استطاعت وسخن قدریه که اکثر معتزله اند در آن پس امام گفت بر جای که خواند
برای ابطال سخن قدریه از آیهٔ سورهٔ هود ولو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین
الا من رحم ربك ولذلك خلقهم وتمت کلمة ربك لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین واگر میخواست
صاحب کل اختیار تو هر آئینه میگرد مردم را یك گروه بسبب که مومن باشند وهمیشه مختلف خواهند بود در
مسائل مگر کسی که به توفیق رحم کرده او را صاحب کل اختیار تو وبرای رحمت تدبیر کرد ایشان را وتمام
عیار شده دامی که کلمهٔ الله تعالی است در هر زمانی بانچه که حاجت ندارند مردم باختلاف هر آئینه
پر میکنم البته جهنم را از جنیان ومردم همه مراد امام آنست که بعض این آیه صریح است که در بیان
خذلان کافر وتوفیق مومن از جانب الله تعالی باختیار او است ای ابو عبیده مردم مختلف
اند در مسائل بسبب تجویز حکم از روی اجتهاد وجمیع اهل این اختلاف اهل جهنم اند مقصود تفسیر تتمه آیت
که درین حدیث مذکور نیست راوی گفت گفتم قول او مگر آنکه رحم کرده او را صاحب کل اختیار تو چه
معنی دارد مراد آنست که این دو جمع شود یا لفظ کلهم که در تفسیر لفظ اجمعین گفتی امام گفت ان مردمان
شیعه امامیه ما اند وبرای رحمت خود تدبیر کرده شیعه ما را والست مضمون قول او که وبرای آن رحمت

تعبیر کرد ایشان را ظاهر این گفتگو آنست که استثنا منقطع باشد و استعمال لفظ الناس در اعدای شیعهٔ
امامیه شده باشد برای اشاره بغایت کمی شیعهٔ امامیه ومیتواند بود که مراد این باشد که استثنای متصل
باشد ولفظ کلهم اجمعین عام مخصص است بقرینهٔ استثنا ر مخفی نماند که اسم امت محمد امت مرحومه است
و درین حدیث دلالت برین هست که آن اسم مخصوص شیعهٔ امامیه است از جملهٔ مدعیان اسلام و ایمان

اصل دلیل لطاعة الامامة الرحمة التی یقول ورحمتی وسعت کل شیء یقول علم الامام ووسع
علمه الذی هو من علمه کل شیء هو شیعتنا ثم قال فسأکتبها للذین یتقون یعنی ولایة غیر الامام وطاعته سکر
یقول بر سه جا غائبست وضمیر مستتر راجع بالله تعالی است لام در لطاعة مکسور است الامام مجرور و مضاف الیه
است الرحمة مجرور و نعت امام است واین فقره برای تفسیر لذلک خلقهم هست التی یقول بتقدیر التی یقول
فیها است واین فقره برای استشهاد بر تفسیر مذکور است و در سورهٔ اعراف چنین است قال
عذابی اصیب به من اشاء ورحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا
یؤمنون الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه ومذکور شد در شرح حدیث دوم باب سیزدهم
یقول علم برای تفسیر استشهاد هست علم ماضی معلوم باب تفعیل هست وضمیر مستتر راجع بالله تعالی است الامام
منصوب ومفعول به علم است ووسع ماضی معلوم باب علم عطف بر علم است وعلمه مرفوع وفاعل وسع است
ضمیر راجع به امام است هو راجع بالذی است من برای سببیت و برای تبعیض میتواند بود وضمیر له مضاف
الیه هست در من علمه راجع بالله تعالی است کل منصوب ومفعول وسع است هو راجع بمضمون وسع علمه
تا آخر است شیعتنا بکسر شین بانقطه وفتح عین بی نقطه مصدر است وجملهٔ هو شیعتنا معترضه هست وکلام امام
است ثم قال بکسر یای یک نقطه حرف جر وفتح میم است واستفهام هست ومراد آنست که اگر مراد الهی در اینجا
وسعت علم رسول واهلبیت او نباشد پس چه خواهد بود فسأکتبها برای تفریع بر وسعت رحمت است
بحیثیتی که آن وسعت در موسی وعیسی واوصیای ایشان نیست سین در سأکتبها برای تاکید هست
یا برای استقبال است واشاره هست بزمان رسول آخر الزمان تا انقراض دنیا ضمیر راجع به رحمت نیست بلکه راجع
بحسنه هست در حکایت قول موسی واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة وفی الآخرة ومینویسیم برای جمعی که بعبید نداز دین
فرعون مثل بنی اسرائیل در دین دنیا فضیلت بر سائر امم او ودر آخرت نیز یعنی ولایت تفسیر محذوف در یتقون
است یعنی الله تعالی در ولذلک خلقهم میگوید که خلق کرد ایشان را برای اطاعت امام رحمتی که میگویم
در حق او در سورهٔ اعراف ورحمت من گنجائش دارد هر چیز را الله تعالی میگوید درین آیه اعراف
که الله تعالی تعلیم کرد امام را ووسعت بهم رسانید علم امام که از علم الله تعالی است بهر مسئله وهر حادثه که در آسمان
و زمین را از اول دنیا تا آخر دنیا آن وسعت که مذکور شد وسعت علم با ائمه هدی هست بجهه سبب الله تعالی
گفته متصل بسابق که پس البته مینویسیم حسنه دنیا وآخرت را برای جمعی که پرهیز میکنند میخواهد این را که

پرهیز میکنند دوستی غیر امام حق را و اطاعت آن غیر را **اصل** ثم قال یجدونه مکتوبا عندهم فی التورية والانجیل
یعنی النبی صلی الله علیه وآله والوصی والقائم یأمرهم بالمعروف اذا قام وینهاهم عن المنکر والمنکر من
انکر فضل الامام وجحده ویحل لهم الطیبات اخذ العلم من اهله ویحرم علیهم الخبائث والخبائث قول
من خالف ویضع عنهم اصرهم وهی الذنوب التی کانوا فیها قبل معرفتهم فضل الامام والاغلال
التی کانت علیهم والاغلال ما کانوا یقولون مما لم یکونوا امروا به من ترک فضل الامام فلما عرفوا
فضل الامام وضع عنهم اصرهم والاصر الذنب وهی الآصار ثم نسبهم فقال الذین آمنوا یعنی
بالامام وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون **ترجمه** در سورهٔ اعراف
چنین است الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورية والانجیل یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر
ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت والذین آمنوا به وعزروه ونصروه
واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون ترجمه آن جماعت از بنی اسرائیل که تابع میشوند رسول
را که بیش از رسالت نبوت دارد و اصل است آنکس است که می یابند بنی اسرائیل احوال او را نوشته
نزد خود در توریت و در انجیل امر میکند ایشان را بتصدیق امام عالم بجمیع احکام و نهی میکند ایشان را
از ضد آن که پیروی غیر امام و پیروی ظن باشد و حلال میکند بر ایشان کلمات پاکیزه را و حرام میکند بر ایشان
کلمات ناپاکیزه را و برمیدارد از ایشان گناهان ایشان را در پیروی ائمه ضلالت را که مانند غلها بود بر گردنهای
ایشان تفصیل این آنکه جمعی که ایمان آوردند بآنکه او مکتوب است در توریت و انجیل و عظیم شمردند در دلهای خود او را
و مدد کردند او را و پیرو شدند آن روشنی را که فرود آورده شد از اصلاب پدران و ارحام مادران با او مانند
برادران ایشان پس ایشان اند رسیده به نجسته دنیا و آخرت **توضیح** ثم قال النبی تا هی سر نقطه عطف بر قال فسا کتبها است
و در یجت استفهام داخل است واو در والوصی والقائم از قبیل عطف دو صفت یک موصوف است بر صفت
دیگر آن موصوف و این دو صفت برای تفسیر امی است زیرا که معنی وصی اینجا کسی است که الله تعالی
هر چه را که سفارش کردنیست و خلق آسمانها و زمین برای او کرده باو سفارش کرده باشد و معنی قائم
اینجا کسی است که جمیع انچه را که باو سفارش شده بجا آورده باشد و معنی امی اصلی است یعنی مقصود
اصلی از خلق آسمانها و زمین وجود آنست و باقی مانند تمهید مقدمه و طفیلی است و نبی صلی الله علیه و
آله وسلم در میان انبیا امی است و شیعهٔ امامیه در میان امم امی اند چنانچه گفته در سورهٔ جمعه بعث
فی الامیین رسولا منهم والمنکر من انکر تبدید والمنکر صفت من انکر است الامام میرسد جا میتواند بود که
بفتح همزه باشد یعنی متقدم بر جمیع انبیاء در مرتبه و میتواند بود که بکسر همزه یعنی پیشوا است بجمیع انبیا
و بر هر تقدیر مراد رسول است اخذ العلم من اهله یعنی کلمات از روی علم است و زکوة بمعنی خالص است
قول من خالف بمعنی کلمات از روی ظن است تانیث هی در وهی الذنوب و در وهی الآصار باعتبار خبر است

واشارہ است بآنکہ اسم جنس بجای جمع مستعمل شدہ بقرینہ واضلال ؛ ادر ماکانوا عبارت از ائمہ ضلالت
است یتقولون تبقدیر لیتقولون بام ماست عمالہم کونوا امر واین اشارت بآنست کہ در امر باطاعت
اولی الامر باطاعت ائمہ ضلالت کہ پیروان ظن اند کشدہ ومحال است کہ شدہ من دین ترک برای
سببیت است ومتعلق بہ یتقولون است ثم فسیہم اشارہ بآنست کہ فا در فالذین برای بیان تفصیل است
النسبۃ تفصیل بیان خبری چنانچہ در سورۂ اخلاص گرآنرا نسبت الرب می نامند ضمیر منصوب راجع بالذین
یتبعون است گذشت در حدیث دوم باب سیزدہم کہ النور فی ہذا الموضع امیر المؤمنین والائمۃ وقسمت معنی
حدیث ظاہر است از ترجمہ وتوضیح **اصل** یعنی الذین اجتنبوا الجبت والطاغوت ان یعبدوہما
والجبت والطاغوت فلان وفلان والعبادۃ طاعۃ الناس لہم ثم قال انیبوا الی ربکم واسلموا لہ ثم
جزاہم فقال لہم البشری فی الحیوۃ الدنیا وفی الآخرۃ والامام یبشرہم بقیام القائم وبظہورہ وبقتل اعدائہم
وبالنجاۃ فی الآخرۃ والورود علی محمد وآلہ الصادقین علی الحوض **شرح** یعنی الذین اجتنبوا اشارہ
بآیۂ سورۂ زمر است کہ والذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوہا وانابوا الی اللہ لہم البشری فبشر عباد وجبت
بتی است کہ از سنگ وامثال آنست وطاغوت بتی دیگر است کہ از سنگ ومانند آنست وضمیر ان یعبدوہا راجع
بہ طاغوت است واشارہ است بآنکہ لفظ الجبت ولفظ الطاغوت در آیۂ سورۂ نساء والطاغوت در آیۂ سورۂ زمر
بیک معنی است استعارہ شدہ برای امام ضلالت باعتبار نادانی باحکام الٰہی مانند جمادات وعبادت مردم ادراجیہ
والجبت والطاغوت فلان تا واسلموا لہ معترضہ است ثم در ثم قال بفتح ثای سہ نقطہ اسم اشارہ است یا بکسر یای یکنقطہ
وتخفیف میم مفتوحہ استفہامیہ است ثم در ثم جزاہم بضم ثای سہ نقطہ عطف بر قال انیبوا است واگر برای
تراخی مرتبہ است دلالت بر تعجب میکند واگر برای تراخی زمان است اشارہ است بآنکہ نزول سورۂ
یونس بعد از نزول سورۂ زمر است اگرچہ ہر دو مکیہ است جزاہم بجای بی نقطہ وزای بی نقطہ
مشددہ والف ماضی معلوم باب تفعیل است التجزیۃ کسی را سزاوار کاری شمردن پیش از رسیدن آنکس
بوقت آن کار اشارت است بقول اللہ تعالیٰ در سورۂ یونس الذین آمنوا وکانوا یتقون چہ بجای
واتقوا گفت وکانوا یتقون برای ادخال جمعی کہ در زمان رسول وفات یافتند ودر زمان عوی جبت
وطاغوت نرسیدند اما اتیان ایشان آن بود کہ اگر آن زمان میرسیدند اجتناب از جبت وطاغوت
میکردند فا در فقال برای تعقیب است ومیتواند بود کہ بیانیہ باشد واو در والامام حالیہ است برای
تفسیر لہم البشری است ظرف در فی الحیوۃ وفی الآخرۃ متعلق بہ بشری است بیان بشرے دنیا
بشری در حیات آخرت می آید در کتاب الجنائز در حدیث اول ودوم باب سیزدہم کہ باب ایمان
المؤمن والکافر است والامام اینجا بکسر ہمزہ است ومراد امام زمان است خواہ رسول وخواہ وصی یعنی
بنجو اللہ تعالیٰ بہ تابعان نور کہ در حق ایشان گفتہ اولئک ہم المفلحون جمعی را کہ اجتناب کردند

جبت و طاغوت را و راست محمد ابو بکر و عمر و عثمان است، و عبادت ایشان نماز دروزه برای ایشان نیست
پیروی مردم ایشان است و ان جبت و طاغوت است محمد و سفارش مردم باجتناب از ایشان گفته
در سورهٔ زمر که و اگذارید حکم در مسائل شرع و تعیین امام را بسوی صاحب کل اختیار خود و ترک شریک در
ربوبیت کنید برای او بعد از آن در سورهٔ یونس سزاوار اجتناب از عبادت جبت و طاغوت شمرد و مومنان
برسول خود در راو که مقلی اند یعنی شرط نکرده در فلاح اجتناب بالفعل را بلکه اکتفا بقوت ایمان و قابلیت اجتناب
کرد خواه اجتناب بفعل آمده باشد بعد از رسول و خواه نرسیده باشد بزمان بعد از رسول الیس گفت در سورهٔ یونس
ایشانراست و بس مژده در زندگی دنیا و در زندگی آخرت و حال آنکه امام زمان مژده میدهد ایشان را
بایستادن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بکار امامت و به غالب شدن او بر کشتن دشمنان ایشان و مژده
میدهد بنجات در آخرت و وارد شدن بر محمد و اهل بیت او که راست گویان در احکام الهی اند بر حوض کوثر

هشتاد و چهارم اصل

عن عمار الساباطی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل افمن اتبع رضوان الله کمن باء بسخط من الله و ماواه جهنم و بئس المصیر
هم درجات عند الله فقال الذین اتبعوا رضوان الله هم الائمة وهم والله یا عمار درجات للمؤمنین
بولایتهم و معرفتهم ایانا یضاعف الله لهم اعمالهم و یرفع الله لهم الدرجات العلی یعنی روایتست
از عمار ساباطی که گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تعالی در سورهٔ آل عمران آیا کسی که پیروی کند رضای
الله تعالی را در احکام او یعنی حکم از روی علم کند نه ظن مانند آنست که بازگشت کند یعنی آنجانب الله
تعالی و جای او جهنم باشد و بد بازگشت است جهنم ایشان که پیروی رضای الله تعالی کنند درجات
اند نزد الله تعالی پس امام گفت آن جماعت که پیروی رضای الله تعالی میکنند ایشان ائمه عدل اند
و ایشان بخدا قسم ای عمار درجات اند در مومنین و بدرستی که مومنان و شناخت ایشان ما را مضاعف میکند
الله تعالی برای ایشان ثواب عملهای ایشان را و بلند میکند برای ایشان درجات بلند تر را

هشتاد و پنجم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل الیه یصعد الکلم الطیب
والعمل الصالح یرفعه ولایتنا اهل البیت و اهوی بیده الی صدره فمن لم یتولنا لم یرفع الله
له عملا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله تعالی در سورهٔ فاطر بسوی
الله تعالی بالا میرود سخن پاکیزه که آن عمل صالح امام را دانستن ما از اهل بیت رسول است و دست اشارت کرد بسینه
خود بسوی سینهٔ خود پس هر که امام خود نداند ما را بالا نمی برد الله تعالی هیچ عمل او را حتی گفتن لا اله الا الله که کلمه طیب
است

هشتاد و ششم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل یؤتکم کفلین من
رحمته قال الحسن و الحسین و یجعل لکم نورا تمشون به قال امام تاتمون به یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ حدید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم ای جمعی که

اظهار ایمان کردند بر حذر کنید عذاب الله تعالی را وایمان واقعی آورید برسول او در حق وصی او و نادم شمارا دو ثقل هم یاد در روایت از جمله امام که رحمت الله تعالی است گفت مراد بثقلین حسن وحسین است که برادر هم‌اند در روایت وصی اند وگردانید برای شما روشنی را که راه میروید در احکام شرعیه بسبب آن گفت مراد به نور امام است که اقتدا کنند باو در احکام شرع بسبب علم او بجمیع احکام تفسیر دیگر گذشت در حدیث سوم باب سیزدهم **هشتاد وهفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی ویستنبئونک احق هو قال ما تقول فی علی علیه السلام قل ای وربی انه لحق وما انتم بمعجزین **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سورهٔ یونس و سوال میکنند شما نقالان ترا که آیا حق است آنچه گفتی امام گفت مراد آنچه گفتی در امامت علی است بگوای قسم بصاحب کل اختیار من بدرستی که آن بر آئینه حق است ونیستید شما عاجز کننده او با خفای حجیت امامت وشماره است باینکه آیات محکمات که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن است تا القراض دنیا کافی است در حجیت امامت او و بطلان دعویهای گزاف شما نقالان **هشتاد وهشتم اصل** عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت فداک قوله تعالی فلا اقتحم العقبة فقال من اکرمه الله بولایتنا فقد جاز العقبة ونحن تلک العقبة التی من اقتحمها نجی قال فسکت فقال لی فهلا افیدک حرفا خیر لک من الدنیا وما فیها قلت بلی جعلت فداک قال قوله تعالی فک رقبة ثم قال الناس کلهم عبید النار غیرک واصحابک فان الله فک رقابکم من النار بولایتنا اهل البیت **یعنی** روایت است از ابان بن تغلب از امام جعفر صادق عم گفت گفتم او را قرائت سوم قول الله تعالی در سورة البلد که بیان شد در حدیث چهل ونهم این باب چه معنی دارد امام گفت هر که گرامی کرد او را الله تعالی بامام دانستن ما اهل البیت بتحقیق گذشت از آن گریوه است ما آن گریوه است که هر که بقوت وجرأت داخل آن شد نجات یافت از آتش جهنم راوی گفت پس ساکت شدم پس امام گفت آیا اعلام نکنم ترا سخنی که آن بهتر است برای تو از دنیا و هر چه در آن است گفتم بلی اعلام کن قرائت سوم گفت آن قول الله تعالی است که عقبه آزاد کردن گردنیست بعد از آن در تفسیر آن گفت که این مردم همه بندگان آتش جهنم اند غیر تو و یاران تو چه بدرستی که الله تعالی آزاد کرد گردنهای شما را از آتش جهنم بسبب امام دانستن ما اهل بیت رسول که چون عقبه است مراد آنست که البته توفیق توبه از کبیره ومغفرت صغیره میدهد شما را چنانچه بیان شد در حدیث سوم باب هشتاد وپنجم پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث اول باب پنجم کتاب الایمان والکفر مخفی نماند که وضوح این حدیث احتیاج برجوع به شرح حدیث چهل ونهم این باب دارد **هشتاد ونهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل واوفوا بعهدی قال بولایة امیر المؤمنین علیه السلام اوف بعهدکم اوف لکم بالجنة **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق عم در قول الله عز وجل در سورهٔ بقره ووفا کنید بعهد من که اقرار بربوبیت رب العالمین بترک

پیروی خود را یان است چنانچه گفته در سورهٔ اعراف الست بربکم قالوا بلی و در سورهٔ اعراف لم یؤخذ علیهم
میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و در سورهٔ یس الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
امام گفت مصداق وفا بعهد دین است بعد از رسول وفا بامامت امیر المؤمنین علیه السلام هست تا وفا کنم
برای شما بجنت که وعده شده برای مؤمنان حقیقی **نودم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قول الله عز و جل و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للذین آمنوا ای الفریقین خیر مقاما
و احسن ندیا قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله دعا قریشا الی ولایتنا فنفروا و انکروا فقال الذین کفروا
من قریش للذین آمنوا الذین اقروا لامیر المؤمنین علیه السلام و لنا اهل البیت ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا تعییرا
منهم فقال الله ردا علیهم و کم اهلکنا قبلهم من قرن من الامم السالفة هم احسن اثاثا و رئیا **شرح**
من در من قریش برای سببیت است الذین اقروا بدل یا عطف بیان الذین آمنوا است فاء فقال الله
برای تفریع است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل در سورهٔ
مریم وقتی که خوانده شود بر ظالمان که انکار ربوبیت رب العالمین و محکمات آورده اند بعنوان
معارضه که کدام ازین دو طائفه که پیروان ظن و منکران پیروی ظن باشند بهتر است باعتبار منزلت
نزد بادشاه و نیکوتر است باعتبار قوت لشکر و اهل مجلس امام گفت خوانده بود رسول الله منافقان
قریش را که بعد از او ولایت امیر المؤمنین را قبول کنند و بسوی ولایت ما پس نفرت کردند در زمان رسول
و منکر شدند بعد از وفات رسول پس گفتند جمعی که کافر شدند بسبب قریش جمعی را که مؤمن حقیقی شدند آن جمعی را که
اقرار کردند برای امیر المؤمنین علیه السلام و برای اهل بیت رسول که کدام این دو طائفه بهتر است باعتبار منزلت
دنیا و نیکوتر است باعتبار لشکر و اهل مجلس این قول برای سرزنش و معارضه بود از جانب آن جمعی که کافر
شدند مخفی نماند که درین زمانها مخالفان سنیان باین نمی‌شوند و میگویند چون میشود که این همه بزرگان
اصحاب و بادشاهان و علمائی که سه صد و چهار صد تصنیف دارند بجهنم روند و این مشتی رافضی که در
مجالس راه ندارند و از ترس اظهار مذهب خود نمیتوانند کرد به بهشت روند پس گفت الله تعالی برای رد آن
پیروان ائمه ضلالت بعنوان نقض اجمالی متصل بآن در سورهٔ مریم و بسیار بودند که هلاک کردیم از قرن یعنی
از امتهای گذشته ایشان بهتر ازین جماعت ائمه ضلالت بعنوان و پیروان ایشان بودند باعتبار مال
و اسباب و باعتبار نمود و منزلت میان خلائق **اصل** قلت قوله من کان فی الضلالة فلیمدد له
الرحمن مدا قال کلهم کانوا فی الضلالة لا یؤمنون بولایة امیر المؤمنین علیه السلام و لا بولایتنا فکانوا ضالین مضلین فیمد لهم
فی ضلالتهم و طغیانهم حتی یموتوا فیصیرهم الله شرا مکانا و اضعف جندا قلت قوله حتی اذا راوا ما یوعدون
اما العذاب و اما الساعة فسیعلمون من هو شر مکانا و اضعف جندا قال اما قوله حتی اذا راوا ما یوعدون
فهو خروج القائم و هو الساعة فسیعلمون ذلک الیوم و ما انزل ذلک من الله علی یدی قائمه فذلک

قوله من هو شر مكانا يعني عند القائم واضعف جندا اشعار است كه هم ستمش شره يجاي اكثر هم مبالغه و كلمه مستثنى
در اينجمي آيد كه الامن اتخذ عند الرحمن عهدا الساعة يعني چنانچه ستر لي راجي باشد يعني نعتم چه معني دارد قول الله تعالى
در رد سخن آن كافران بعنوان حل در سوره مريم هر كه گمراهي ست به تغافل ازان آيات محكمات پس گويد كرده
باشد بحكمت خود براي او و بر كل عالم به كردن بمنزلت دنيا و لشكر حاصل آنست كه كبراي معارضه شما كه پيروان
علي بهتر اند از روي مقام و منزلي و نيز جمعي كه بهتر باشند از روي مقام و منزلي بر حق اند و ممنوع است سند
منع آنكه مي تواند بود كه اهل ضلالت را مدد شده باشد. امام گفت در تفسير مد و كه جميع امت رسول بودند بعد
از رسول در گمراهي بر حالي كه ايمان نمي آوردند بآيات محكمات كه دال بولايت امير المومنين عليه السلام بود و بر
ولايت ابليس قريش و اعيان ايشان بودند گمراهان گمراه كنندگان پس مد ميكرد براي ايشان در گمراهي ايشان
و زياده در روي ايشان تا وقتي كه بميرند پس ميگرداند الله تعالى ايشان را بعد از مردن و زنده شدن و زمان قائم آل محمد
بدتر باعتبار منزلت دنيا و ضعيف تر باعتبار لشكر گفتم چه معني دارد قول الله تعالى در سوره مريم متصل به سابق
تا وقتي كه ديدند آنچه را كه وعده كرده مي شوند پس آن خروج قائم آل محمد عليه السلام است كه وعده
شده در كتب سابقه و در قرآن چنانچه گفته در سوره انبيا و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض
يرثها عبادي الصالحون و خروج قائم آنست يعني باينمعني كه پيش از عذاب ساعت به فعل مي آيد پس خواهند
دانست يعني آن روز را و عذابي كه فرود مي آيد بايشان از جانب الله تعالى بر دست قائم او پس اينست معني قول
او كيست او بدتر باعتبار منزلت نزد قائم و ضعيف تر باعتبار لشكر اشاره است بآنكه ذكر حتي اذا راه ابراي
تقويت سند منع است بر سبيل تنزع و باين كه در كلام لف و نشر غير مرتب است شر مكانا ناظر بالساعة
است و اضعف جندا ناظر بالعذاب است باين كه اما در اينجا براي شك يا ابهام يا اباحت نيست
بلكه براي تفصيل است نا براي تخيير مخاطب در گفتگو است باين معني كه عذاب كه ساعت هر دو به
فعل مي آيد و هر يكي لبس است در دلالت بر بدي منزلت و ضعف جند ليكن دلالت عذاب ظاهر است
و لهذا مقدم شده در ذكر يا آنكه موخر است در وجود و دلالت بساعت خفي است و لهذا موخر شده تا ترقي
مفهوم شود پس مراد آنست كه گاهي عذاب است و گاهي ساعت بعذاب يا مراد آنست كه اگر خواهي عذاب

را بگو و اگر خواهي ساعت را بگو **اصل** قلت قوله و يزيد الله الذين اهتدوا هدى قال يزيدهم ذلك اليوم
هدى على هدى باتباعهم القائم حيث لا يجحدونه و لا ينكرونه قلت قوله لا يملكون الشفاعة الا من اتخذ عند
الرحمن عهدا قال الا من دان الله بولاية امير المؤمنين و الائمة عليهم السلام من بعده فهو العهد
عند الله قلت قوله ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا قال ولاية امير المومنين
عليه السلام هي الود الذي قال الله قلت فانما يسرناه بلسانك لتبشر به المتقين و تنذر به قوما لدا قال
انما يسره الله على لسانه حين اقام امير المؤمنين عليه السلام علما فبشر به المؤمنين و انذر به الكافرين

صافی شرح اصول کافی

وهم الذين ذكرهم الله فى كتابه لنا اى كفتار شرح این فقرات قرآن نیز در سورهٔ مریم است یعنی گفتیم چه معنی
دارد قول او و زیاد میکند الله تعالی جمعی را که بآیات محکمات راه بحق یافتند راه یافتنی گفت زیاد میکند
ایشانرا دران روز خروج قائم راه یافتنی بر روی راه یافتنی دیگر بسبب پیروی ایشان قائم آل محمد را چه
نفی نمیکنند و ریب یعنی شکی نمیکنند درین که این شخص همان است که موعود بود بلکه چنان باشد ایشان می چسپید گوی
که باو برآمده اند گفتیم چه معنی دارد قول او گناهگاران در روز قیامت مستحق بعنوان مالکیت نمیشوند شفاعت شافعانرا
مگر کسیکه برای خود فرا گرفته باشد نزد مدبر عالم پیمانی را گفت مراد آنست که اعتراف بربوبیت رب العالمین بترک
خود رائی کرده باشد یا مصداق در زمان بعد از رسول عبادت الله تعالی است با امام دانستن امیر المومنین و امامان
بعد از او که عالم بجمیع احکام الٰهی اند پس آنست اتخاذ عهد نزد الله تعالی گفتیم چه معنی دارد قول او بدرستی که جمعی که
مومن شدند بربوبیت رب العالمین و عمل صالحات کردند زود باشد که گردانند برای ایشان مدبر عالم دوستی
گفت امام دانستن امیر المومنین ع آنست آن دوستی که گفته الله تعالی ظاهر آنست که الذین آمنوا عبارت از سلمان
و ابوذر و مقداد و امثال ایشان است واقعی و راسخ بوده و مراد به دوستی ایشان دیگر براست و میتواند بود
که عبارت از امیر المومنین ع و ائمه دیگر باشد و ذکر امیر المومنین ع درین حدیث بر سبیل مثال باشد و مراد به دوستی دیگران
ایشانرا باشد گفتیم چه معنی دارد این که جز این نیست که آسان کردیم ابتدا بآیات بینات را بزبان تو برای آنکه بشارت
دهی به او پرهیزگاران عذاب الٰهی را و ترسانی با او جمعی کافران را امام گفت برای اشاره بآنکه ماضی درین آیه کریمه
است برای تحقیق وقوع است جز این نیست که آسان کرد ابتدا را الله تعالی بر زبان رسول وقتی که وا داشت
در غدیر خم امیر المومنین ع را علم در میان خلائق پس بشارت داد باو مومنان بربوبیت رب العالمین را و ترسانید
باو کافرانرا و ایشان از کافران معهود اند که تیمی و اموی و امثال ایشان باشند که نامیده ایشانرا الله تعالی در
کتاب خود لدا یعنی منکران ربوبیت رب العالمین اشاره است بآنکه آسان کردن بسبب تصریح باسم وصی است
که در آیات بینات نشده و آنرا الله تعالی واگذاشته برسول ص تا در وقت تصریح باسم او و تصریح باسم مومنان
با ایشان باسم منافقان باخسارت نیز شود و بآنکه لتبشر الخ اشاره است مثل حجر و امر و الا معنی کسی است که اصلا میل بحق
نکرده باشد **اصل** قال وسئلته عن قول الله لتنذر قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون قال لتنذر القوم الذى
انت فيهم كما انذر آباؤهم فهم غافلون عن الله وعن رسوله وعن وعيده لقد حق القول على اكثرهم ممن لا يقرون
بولاية امير المومنين ع والائمة من بعده فهم لا يؤمنون بامامة امير المومنين عليه السلام والاوصياء
من بعده فلما لم يقروا كانت عقوبتهم ما ذكر الله انا جعلنا فى اعناقهم اغلالا فهى الى الاذقان
فهم مقمحون فى نار جهنم ثم قال وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون
عقوبة منه لهم حيث انكروا ولاية امير المومنين ع والائمة من بعده هذا فى الدنيا وفى الآخرة فى نار
جهنم مقمحون ثم قال يا محمد وسواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون بالله وبولاية على

مع بیانه ثم قال انما تنذر من اتبع الذکر یعنی امیر المؤمنین علیه السلام وخشی الرحمن بالغیب فبشره یا محمد
بمغفرة واجر کریم اه یعنی راوی گفت پرسیدم امام جعفر صادق را از قول الله تعالی در سوره یس تا خبردار کنی
از عذاب الهی قومی را چنانچه خبردار شدند پدران ایشان دراین که ان خبردار ایشان اثری نمی کند پس
ایشان مانند پدران غافل اند واین برای تسلی رسول است در انکار کفار ومنافقان بیان این آنکه گویا که
ارسال او برای مجموع انذار وعدم قبول شده امام گفت مراد آنست تا خبردار کنی آن جماعت قریش را که تو
درمیان ایشانی چنانچه خبردار شدند پدران ایشان اشاره بانست که ما نافیه نیست بلکه مصدریه است و
مفعول متعلق برای تشبیه است در عدم اثر پس ایشان غافل اند از ربوبیت الله تعالی و از حاجت در
هر زمان برسول او واز تهدید الهی منکران ربوبیت وحاجت برسول را بیان این آنکه هر آئینه بتحقیق ثابت
شده خذلان الهی وحکم بدخول جهنم بر اکثر آن قوم امام گفت آن اکثر جمعی اند که اقرار نمیکنند با ولی بتصرف بودن
امیر المؤمنین علیه السلام واماماں بعد از او پس ایشان مومن نمی شوند امام گفت مراد عدم ایمان بامامت
امیر المؤمنین علیه السلام واوصیای بعد از او است پس چون اقرار نکردند بست عقوبت ایشان در آخرت
آنچه ذکر کرد الله تعالی که بدرستی که ما گردانیدیم در گردنهای ایشان غلهاے عظیم بیان این آنکه آنها
تا زنخهای ایشان رسیده پس ایشان سر بالا کرده شده اند بسبب آن غلهای عظیم در آتش جهنم
بعد از ان گفت وگردانیدیم در پیش ایشان حجابی مستحکم که آنچه فتوی بان میدهند علم بآن نمی توانند بهم رسانید
واز پس ایشان حجابی مستحکم که نمیتوانند برگشت بطرف نقیض آن اشاره است به تعارض آراے
اهل اجتهاد بحیثیتی که نه راه پیش دارند ونه راه پس بروی انداختیم ایشان را چنانچه گویا پرده بر روی مکان
خود اند وموافق اینست آنچه می آید در حدیث آینده در تفسیر افمن یمشی مکبا علی وجهه پس ایشان نمی بینند
چیزی را چنانچه مجتهدان توقف در مسائل میکنند این عقوبت از جانب الله تعالی برای ایشان بسبب
آنست که انکار کردند ربوبیت رب العالمین را که مصداق آن بعد از رسول امامت امیر المؤمنین ع
واماماں بعد از او ست که دانستن واز حیرت تعارض آراء خلاص میکنند تا بیان خود را این ع عقوبت در
دنیا است ودر آخرت در آتش جهنم پس سرها بالا کرده شده بسبب غلها اند اشاره بانست که واو
در وجعلنا برای ترتیب بیان وعقوبت نیست بلکه دلالت بر ترتیب میکند برای ترتیب میان حکم بعقوبت
آخرت ومیان عقوبت دنیا است بعد از ان گفت ای محمد و برابر است بر آن اکثر خواه خبردهی ایشان را
از عذاب الهی برای منکران ربوبیت یا خبرندهی ایشان را ایمان نمی آورند بربوبیت رب العالمین و
اولی بتصرف بودن امیر المؤمنین ع وائمه ع بعد از او وبعد از ان برای تسلی رسول گفت جز این نیست که
مومن میکنی بانذار کسی را که تابع شده باشد ربوبیت را میخواهد بگوئی امیر المؤمنین را که مصداق آن باید ربوبیت
است بعد از رسول وترسید از عذاب مدبر کل عالم با بیان بآنکه احکام شرح دان غیب است یعنی اختلاف

دران و در دلیل آن میرود و حکم غیر الله تعالی دران معقول نیست پس مژده او را ای محمد به بخشایش گناهان به
شفاعت شافعان و ثوابی گرامی یعنی خالص از آلودگی جزای آن گناهان **نود و یکم اصل**
عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن الماضی علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم قال یریدون لیطفئوا ولایة امیر المؤمنین علیه السلام بافواههم
قلت والله متم نوره قال والله متم الامامة لقوله عز و جل الذین آمنوا بالله و رسوله والنور الذی
انزلنا فالنور هو الامام **شرح** در سورهٔ احزاب بجای والنور الذی انزلنا تم ربنا بوده است و در سورهٔ تغابن
بجای الذین آمنوا فآمنوا است چنانچه بیان شد در حدیث اول باب بیست و نهم پس این نقل بالمعنی است تا
هر دو سوره را اشاره شود بآن که هر دو بیک معنی است **یعنی** روایت است از محمد بن الفضیل
از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از قول خدای عز و جل در سورهٔ صف بجا کنندگان
میخواهند بجد که خاموش کنند مشعل الله تعالی را بدهنهای خود یعنی بسخنهای که بدل نسبتین باطل کنند او را
امام گفت مراد آنست که میخواهند بجد که باطل کنند ولی متصرف بودن امیر المؤمنین ع را بدهنهای خود گفتم چه معنی
دارد که الله تعالی تمام کنندهٔ نور خود است گفت مراد آنست که الله تعالی تمام کنندهٔ امامت است یعنی
در زمان قائم آل محمد روی زمین را احاطه میکند و باین معنی که امام حق را مستجمع جمیع علوم شرع و شروط امامت میکند
و باین معنی که باقی میدارد سلسلهٔ ائمه را تا انقراض دنیا و باین معنی که حجت امامت خود را بی اشتباه میکند بمحکمات
قرآن شاهد اینکه مراد به نور امامت است قول خدای عز و جل است که جماعت که ایمان آورده اند بربوبیت
الله تعالی و به حاجت برسول او و بحاجت بنوری که فرو فرستادیم پس نور امام است و بس مراد آنست که
اطلاق نور بر امام و امامت هر دو میتواند بود باعتبار علم او بجمیع احکام و اگر درین آیه نور را بر قرآن اطلاق کنیم
مشتمل بر تکرار میشود چه ایمان برسول و ایمان بقرآن بیک چیز راجع میشود **اصل** قلت هو الذی
ارسل رسوله بالهدی و دین الحق قال هو الذی امر رسوله بالولایة لوصیه والولایة هی دین الحق
قلت لیظهره علی الدین کله قال یظهره علی جمیع الادیان عند قیام القائم علیه السلام قال یقول الله
والله متم نوره ولایة القائم و لو کره الکافرون بولایة علی قلت هذا تنزیل قال نعم اما هذا الحرف فتنزیل و
اما غیره فلا **شرح** درین مشاهت است بحق الله تعالی است که او ست که بکار آمدنی چنانچه گفته ذلک بان الله هو الحق
و ان ما تدعون من دونه هو الباطل التنزیل بیان معنی مستعمل فیه لفظی الحرف بیان معنی لفظی بیان اشارتی که مقصود متکلم باشد
و خارج از مستعمل فیه الفاظ باشد پس منافی مستعمل فیه نخواهد بود **یعنی** گفتم چه معنی دارد در سورهٔ فتح الله تعالی
آنکس است که فرستاد رسول خود را براستی که قرآن است و دین حق تعالی نسبت گفت مراد آنست که
او ست که امر کرده رسول خود را به تبلیغ ولی بودن برای وصی رسول و ولی متصرف بودن وصی
آنست دین الله تعالی گفتم چه معنی دارد این که تا غالب کند دین حق را بر جمیع ادیان نزد ایستادن قائم آل محمد

بعد از آن امام گفت در استشهاد بر این معنی میگوید الله تعالی در سورهٔ صف والله تعالی تمام کننده ولایت قائم
است هر چند که کراهت کنند مشرکان واپس علی گفتم یعنی که برای کافران گفتی بیان مستعمل فیه لفظ است گفت
آری اما این بیان معنی پس بیان مستعمل فیه است واما بیان معنی دیگر پس بیان معنی خارج از مستعمل فیه است
اشارت است به معنی دیگر که مذکور شد در شرح فقرات اول این حدیث **اصل** قلت ذلك بانهم
امنوا ثم كفروا قال ان الله تبارك وتعالى سمى من لم يتبع رسوله في ولاية وصيه منافقين وجعل من جحد
وصيه امامته كمن جحد محمدا وانزل بذلك قرانا فقال يا محمد اذا جاءك المنافقون بولاية وصيك
قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين بولاية علي لكاذبون اتخذوا ايمانهم
جنة فصدوا عن سبيل الله والسبيل هو الوصي انهم ساء ما كانوا يعملون ذلك بانهم امنوا برسالتك وكفروا
بولاية وصيك فطبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون قلت ما معنى لا يفقهون قال يقول لا يعقلون بنبوتك محمد
امنوا واستیناف است برای بیان آنکه کذب ایشان درین دعوی مخالف واقع است ایمانهم بفتح همزه یعنی
نیست که قسمها بر آن میخورند ودر مجمع البیان گفته وفی الشواذ قراءة الحسن ایمانهم بالکسر وحاصل هر دو قرائت یکیست
ودر جنه برای تقویت است یعنی گفتم چه معنی دارد در سورهٔ منافقین که آن بدی اعمال منافقان بسبب
اینست که ایشان مومن شدند باز کافر شدند مراد آنست که ذکر ایمان چه دخل دارد اینجا امام گفت برای
این آنکه ثم اینجا برای تعجب وتراخی مرتبه است نه برای تراخی زمان بدرستی که الله تعالی نامیده کسی را که
تابع نشده رسول را ودر ولایت وصی او منافق یعنی منافق را بر دو قسم کرده یکی منافق برسالت ودیگری
مومن برسالت منافق بوصایت وگردانیده کسی را که منکر شود وصی او را در امامتش مانند کسیکه منکر
شده باشد نبوت محمد را اشاره است بتفسیر قول الله تعالی در سورهٔ منافقین هم الذین یقولون که مراد آنست
که این منافقان مانند آن منافقان اند وفرو فرستاده این مضمون آیاتی از قرآن باین روش که گفت ای
محمد وقتی که آمدند نزد تو منافقان که بسبب انکار وصی تو منافق اند گفتند گواهی میدهیم بحق بدرستیکه تو هر آینه
رسولی از جانب الله تعالی والله میداند که تو هر آینه رسول اویی والله تعالی گواهی میدهد بحق بدرستیکه منافقان
بسبب انکار ولایت علی هر آینه دروغ گویانند بیان دروغ گویی ایشان آنکه فرا گرفته قسمهای خود را سپری
از آتش جهنم یعنی خیال کرده اند آنچه را که قسمها برای آن میخورند مثل آنکه میگویند الله تعالی میداند که تو رسول
اویی چه این لفظ در مقام قسم مستعمل میشود سپری یا مراد آنست که فرا گرفته اند گردیدن باطنی خود را برسول سپری و
بر هر تقدیر دروغ گفته اند در اینکه محض ایمان باطنی برسول باعث نجات است چه ایمان برسول هرگاه با تکذیب وصی باشد
سپری از آتش جهنم نمیشود پس این دعوی بازی خوردند یا یعنی که باعث جرات ایشان شده ومنع کردند مردم را
از راه الله تعالی امام گفت وآن راه الله تعالی ایمان بوصی است وپس بدرستیکه ایشان بد است آنچه میکردند منع از
راه الله تعالی بخیال سپر بودن محض ایمان برسول باشد آن بدی بسبب آنست که ایشان ایمان باطنی برسالت تو

آورده و کافر شدند بولایت وصی تو تبلیغ ثم برای تصریح بایستی که ثم برای تراخی در زمان نیست بلکه معطوف
و معطوف علیه در یک وقت است پس مهر نهاد الله تعالی بر دلهای ایشان پس ایشان نمی فهمند گفتم چیست معنی
نمی فهمند گفت میگوید خوب تعقل نمیکنند نبوت ترا که برای چه چیز راست اشاره بایستی که اگر میفهمیدند که
آن برای اینست که مصداق تصدیق بربوبیت بترک خود رایست ولایت وصی را نیز قبول میکردند

اصل قلت واذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله قال اذا قیل لهم ارجعوا الی ولایة علی یستغفر لکم
النبی من ذنوبکم لووا رؤسهم قال الله ورأیتهم یصدون عن ولایة علی وهم مستکبرون علیه ثم عطف
القول من الله بمعرفته بهم فقال سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم ان الله لا
یهدی القوم الفاسقین یقول الظالمین لوصیک یعنی گفتم چه معنی وارد در سورهٔ منافقین وقتی که گفته شد
منافقان را بیائید تا استغفار کند برای شما رسول الله امام گفت مراد اینست که وقتی گفته شد ایشان را
که برگردید بسوی قبول ولایت علی در حالی که ایشان در نهایت تکبر کننده بر علی اند بعد از آن چنین شد سخن
از جانب الله تعالی باین معنی که وهم مستکبرون داخل برای شرط است و ما بعد این داخل نیست بلکه بیان شرط
علیحده است بسبب معرفت الله تعالی بحال ایشان این بود که گفت برابر است بر ایشان خواه استغفار کنی برای
ایشان یا نکنی برای ایشان هرگز نمی آمرزد الله تعالی برای ایشان تنها این ایشان را بدرستیکه الله تعالی راه
بهشت نمی نماید جماعت سرکشان از حکم الله تعالی را میگوید ظالمان مر وصی ترا

اصل قلت افمن یمشی مکبا
علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم قال ان الله ضرب مثل من حاد عن ولایة علی کمن یمشی
علی وجهه لا یهتدی لامره وجعل من تبعه سویا علی صراط مستقیم والصراط المستقیم امیر المؤمنین یعنی
گفتم چه معنی وارد در سورهٔ الملک آیا پس کسی که میرود افتاده بر روی خود راه یافته تر است یا کسی که میرود
بدرستی بر راه راست گفت بدرستیکه الله تعالی زد مثل کسی را که منحرف اند از ولایت علی مانند کسی که در راه
بر رو افتاده که راه نمی یابد برای کار خود چنانچه گفت در سورهٔ یس فاغشیناهم فهم لا یبصرون و گردانید
کسی را که تابع علی شد درست بر راه راست ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است

اصل قال قلت انه
لقول رسول کریم قال یعنی جبرئیل عن الله فی ولایة علی قلت وما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون
قال قالوا ان محمدا کذاب علی ربه وما امره الله بهذا فی علی فانزل الله بذلک قرآنا فقال ان ولایة
علی تنزیل من رب العالمین ولو تقول علینا محمد بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین
ثم عطف القول فقال ان ولایة علی لتذکرة للمتقین للعالمین وانا لنعلم ان منکم مکذبین وان علیا لحسرة
علی الکافرین وان ولایته لحق الیقین فسبح یا محمد باسم ربک العظیم فسبح باسم ربک یقول اشکر ربک العظیم
الذی اعطاک هذا الفضل تنبیه این فقرات قرآن از سورهٔ الحاقه است و بعض آنها نقل المعنی است کذاب
بصیغهٔ مبالغه است وانهم [illegible] است که مشهور بوده به مبالغه زیاده از حد تا آنجا [illegible] شده برای

فی علی قلت هذا تنزیل قال نعم قال توکید اومن یعص الله ورسوله فی ولایة علی فان له نار جهنم خالدین
فیها ابدا قلت حتی اذا رأوا ما یوعدون فسیعلمون من هو اضعف ناصرا واقل عددا یعنی بذلک القائم
والانصار شرح این فقرات قرآن از سورهٔ جن است وبعض آنها نقل بالمعنی است یعنی بتقدیر قال یعنی
است یعنی گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی از زبان مؤمنان جن وقتی که شنیدیم راستی را که مصداق آن است
رب العالمین باشد گرویدیم بآن گفت راستی ولایت امیر المؤمنین است پس آمنا به یعنی آنست که گرویدیم
بآقای خود یعنی فمن یؤمن بربه آنست که پس هرکه گروید بولایت آقای خود پس نمی ترسد در روز قیامت
بر طرف جزای از اجزای ثواب اعمال خود را ونه آلودگی جزوی از ثواب را بآلایش اثر گناه گفتم اینکه گفتی
در معنی هدی یعنی سبب بیان مستعمل فیه آنست که گفت یا بیان مصداق ولازم بیان مستعمل فیه آنست که گفتی
یا بیان مصداق ولازم آنست گفت بیان مستعمل فیه نیست بیان مصداق است گفتم چه معنی دارد قول او
که لا املک لکم برای شما ضرری را ونه استقامتی را مراد آنست که چرا در مقابل ضر نفع نه گفت یا در
مقابل رشد ضلال نگفت امام گفت بدرستیکه رسول الله خواند مردم را بسوی قبول ولایت علی پس
جمع شدند بسوی او منافقان قریش گفتند ای محمد معاف دار ما را از قبول این پس گفت ایشان را
رسول الله اختیار این کار بسوی الله تعالی است نیست بسوی من پس تهمت زدند بدروغ کردند او را و بیرون
رفتند از نزد او پس فرو فرستاد الله تعالی گو بدرستیکه من لا املک لکم برای شما نه دفع عذاب نفاق شما ونه ترک شما
نفاق را مراد آنست که مطلب در این مقام آنست که البته بر نفاق میمیرید ومعذب میشوید ودر بیان این مطلب مبالغه
نیست که گوید ضرا ولا نفعا دفعه اینکه گوید ضلالا ولا رشدا بگو بدرستی که حال من نیز اینست که هرگز پناه نمیدهد
مرا از عذاب الله تعالی اگر مخالفت او کنم هیچکس هرگز نمی یابم از غیر او ملتجئی که بجانب او روم لیکن می یابم رسانیدن
از جانب الله تعالی وپیغامهای او را در علی که یاد من باشد از عذاب الهی گفتم اینکه گفتی مراد برسالات اینجا پیغامهائیست
که در حق علی است تنزیل است گفت آری تنزیل است نه تاویل بعد از آن گفت الله تعالی برای تاکید وهرکه
مخالفت کند الله تعالی ورسول او را در ولایت علی پس بدرستیکه مهیا شده برای او آتش جهنم بر حالی که مخلد
باشند که دائمی باشند در آتش همیشه گفتم چه معنی دارد که مهیاست تا وقتی که دیدند آنچه را که وعده داده میشوند پس
البته بزودی خواهند دانست که کیست ضعیف تر باعتبار مددگار وکمتر باعتبار لشکر گفت میخواهد بما یوعدون
خروج قائم ومددگاران او واگر آن منافقان در آن زمان زنده ومعذب میشوند چنانچه بیان شده در شرح
حدیث نودم این باب **اصل** قلت فاصبر علی ما یقولون قال یقولون فیک واهجرهم هجرا جمیلا وذرنی
یا محمد والمکذبین بوصیک اولی النعمة ومهلهم قلیلا قلت ان هذا تنزیل قال نعم **شرح** در سورهٔ مزمل
فاتخذه وکیلا واصبر است ادخال فا در اینجا برای اشعار بآنست که واصبر عطف بر اتخذ است واز تتمهٔ تفریع
است یعنی گفتم چه معنی دارد پس صبر کن بر آنچه میگویند جمعی که الله تعالی را رب المشرق والمغرب لا اله الا هو

نمی شمارند گفت مراد آنست که میگویید در حق تو مرا و تهمتی است که سابقا مذکور شد و مفارقت کن ایشان را
در وقت فوت تو مفارقتی بسیار ازانکه حکومتی توانند کرد و بگذار مرا ای محمد با تکذیب کنندگان بوصی تو که صاحبان
نعمت دنیا و حکومت میشوند و مهلت ده ایشان را اندکی یعنی زمان حکومت و نعمت ایشان اندکی خواهد بود
چنانچه در سوره زمر گفته قل تمتع بکفرک قلیلا انک من اصحاب النار گفتم آیا به حیثیتی که این گفتی در بیان معنی
المکذبین بیان مستعمل فیه است گفت آری تاویل نیست **اصل** قلت لیستیقن الذین اوتوا الکتاب قال
یستیقنون ان الله ورسوله ووصیه حق قلت ویزداد الذین آمنوا ایمانا قال یزدادون بولایة الوصی
ایمانا قلت ولا یرتاب الذین اوتوا الکتاب والمؤمنون قال بولایة علی قلت ما هذا الارتیاب قال یعنی بذلک
اهل الکتاب والمؤمنون الذین ذکر الله تعالی ولا یرتابون فی الولایة قلت وما هی الا ذکری للبشر قال نعم
ولایة علی قلت انها لاحدی الکبر قال الولایة قلت لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر قال من تقدم الی
ولایتنا اخر عن سقر ومن تأخر عنا تقدم الی سقر الا اصحاب الیمین قال هم والله شیعتنا قلت لم نک
من المصلین قال انا لم نتول وصی محمد والاوصیاء من بعده ولا یصلون علیهم قلت فما لهم عن التذکرة
معرضین قال عن الولایة معرضین قلت کلا انها تذکرة قال الولایة **شرح** این فقرات قرآن
از سوره مدثر است غیر کلا انها تذکرة و میتواند بود که ذکر آن درین مقام برای طلب تفسیر هر دو باشد و در جواب اشاره
باشد بانکه هر دو بیک معنی است مخفی نماند که درینجا یازده سوال و جواب است و چون توضیح آن محتاج است
بذکر ضمیمه تر نقل تشنیع ایراد ضمیمه میکنیم و بر سبیل احتمالی که مناسب این مقام باشد توضیح میکنیم الا اصحاب بتقدیر قلت الا اصحاب
است اول یعنی گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی علیها تسعة عشر وما جعلنا اصحاب النار الا ملائکة وما جعلنا
عدتهم الا فتنة للذین کفروا لیستیقن الذین اوتوا الکتاب موکل اند بر جهنم نوزده کس یا نوزده صنف یعنی
ملائکه است و بیجهة دیگر حاصل است از ضرب سه در شش چه اقسام کفر در هر امتی سه است اول
انکار ربوبیت الله تعالی چنانچه مذهب قدریه است دوم انکار رسالت رسول چنانچه مذهب عیان علم
غیبی بی توسط وحی به رسول است سوم انکار وصی رسول چنانچه مذهب مخالفان شیعه امامیه است و
امتانی که شریعت علیحده دارند شش اند است آدم و پنج رسول اولوا العزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد چنانچه
می آید در حدیث دوم باب دوازدهم کتاب الایمان والکفر که باب الشرائع است و گردانیدیم موکلان جهنم را
مگر ملائکه که غلاظ شداد اند و از جنس بشر نیستند که مسابله در تعذیب بشر در طبع ایشان باشد و نگردانیدیم عدد
نوزده را مگر فتنه یعنی تمهید عذاب چنانچه گفت در سوره ذاریات یوم هم علی النار یفتنون ذوقوا فتنتکم لیکن
جمیع اقسام منکران از زمان آدم تا انقراض تکلیف خواه از این است و خواه امم سابقه تا یقین کنند و سری
فراگیرند هر امتی از امم که داده شده اند کتاب از کتابهای الهی باین معنی که با قسمی از اقسام کفار در امتی
از امم نگویند که برای ما برکت نبی ما علیحده موکل بر جهنم نیست تا یقین کنند که ربوبیت الله تعالی

و رسالت رسول و وصایت وصی رسول بکار آمدنیست برانکار هریکی ورهبراستی ملک نوزده موکل بر
عذاب آنست وجمیع ایشان در تحت حکم مالک جهنم اند دوم گفتم چه معنی دارد وزیاده شوند جمعی که در باطن ایمان
برسول شده اند باعتبار ایمان دیگر گفت مراد آنست که زیاده میشوند بسبب تعیین اولی تصرف
بودن وصی باعتبار ایمان دیگر بخصوص وصی سوم گفتم چه معنی دارد و شائبه اضطراب آنکه نکنند جمعی که داده
شده اند کتابی از کتب الهی و مومن اند گفت مراد آنست که مومن اند بولایت وصی که دین است علی
است چهارم گفتم چیست این اضطراب یعنی مراد اضطراب کیست و در چه چیز است گفت میخواهد
به فاعل لایرتاب اهل کتاب الهی و آن مومنان را که ذکر کرده الله تعالی که ایمان آورده اند به ایمان زیاد
کردند پس الله تعالی گفت شائبه اضطرابی نداشته باشد در ولایت وصی اشاره است بآنکه ایمان
بولایت خصوص وصی نیز مختلف است در شدت و ضعف پس اصل ایمان بمعنی لغوی منافات ندارد با شائبه
اضطراب لیکن کافی در نجات از جهنم نیست بلکه این نیز میباید که بحد یقین رسیده باشد چنانچه ایمان ربوبیت و
رسالت و مطلق وصی پنجم گفتم چه معنی دارد ولا یعلم جنود ربک الا هو و ماهی الا ذکری للبشر والمراد
لشکرهای صاحب کل اختیار است که برای دفع دشمن خود ابلیس و جنود او قسم ارداده در رهبراستی از آنهم
نوزده گانه لشکری مراد باینمعنی که تعیین ایشان منوط باختیار خلائق نیست و نیست آن لشکرها مگر ما تعیّش
یادآوری ربوبیت رب العالمین و احکام الهی که وحی شده بانبیای نوزده گانه برای آدمی امام گفت آری
مراد آنست که ولایت اوصیای آن انبیا که دین است ولایت علی است برای یادآوری است به برهان نه
به شمشیر و سنان و پادشاهی دنیا مخفی نماند که این تقریر ظاهر میشود که لفظ نعم در اینجا برای ظهور آنست که این
آیه ظاهر میشود چیزی که همیشه ائمه اظهار میکرده اند که امام مظلوم میتواند بود و آن منافات با امامت او
ندارد پس قول مخالفان که اگر امامت با شما میبود پادشاهی با شما میبود باطل است ششم گفتم چه معنی دارد کلا والقمر
واللیل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر حاشا از خیال کسی که گوید وجود ولایت برای محض ذکر
بی فائده است قسم بماه و قسم بشب وقتی که بسر آمد یعنی قسم بآخر شب و قسم بصبح وقتی که روشن شد یعنی قسم به
اول روز که بدرستی که ذکری برآئینه از عظائم امور است و حکمت عظمی در وجود آن هست برحالی که ترسیده
شده بشر باشد یعنی وقتی که صاحبش بسبب ترس از مخالف و موافق غائب باشد چه جای و ستیه که
ظاهر مظلوم باشد امام گفت ولایت مراد است باینمعنی که ذکری که مرجع ضمیر انها است باعتبار آنکه ولایت
بیک معنی راجع میشود مخفی نماند که این تقریر ظاهر میشود که نذیرا حال از ضمیر انها است باعتبار آنکه مسند الیه
در حکم فاعل است پس بتقدیر کثرت نذیر است و علامت تانیث داخل نذیرا نشده بآنکه صاحب حال مونث
است برای آنکه فعیل اینجا بمعنی فاعل نیست بلکه بمعنی مفعول است مثل امرأة جریح وللبشر متعلق به نذیر است
و در این آیات اشاره به غیبت کبری صاحب الزمان است و لهذا در قسم اشاره شده بآنکه آن روزگار

مانند شب است وباین که راویان احادیث ائمه که مانند ماه اند که کسب نور از آفتاب میکنند ودران روزگار هستند چنانچه بیان شد در حدیث سیزدهم باب هفتاد ونهم در شرح از غاب عن الناس شخصهم فی حال هدنتهم فلم یغب عنهم قدیم مبثوث علمهم وباین که صبح دولت صاحب الزمان روشن خواهد شد هفتم گفتم چه معنی دارد برای کسی که خواهد از جمله شما تکلیفان که پیش باشند یا پس باشند گفت هر که پیش رود بسوی ولایت ما پس داشته شد از جهنم وهر که پس افتاد از ما پس افتاد بسوی جهنم اشاره بآنست که لام در لمن شاء متعلق بنذیر است باین معنی که ایشان قدر آنرا میدانند وتصدیق آن میکنند واو برای تخییر در گفتگو هست وحاصل معطوف ومعطوف علیه بیک چیز راجع میشوند هشتم گفتم چه معنی دارد کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین هر نفسی بگناه خود گرو کرده است مگر اصحاب دست راست بخدا قسم که شیعه اند که گناه ایشان بخشیده میشود اما بعد از شفاعت بدلالت لفظ رهینة که مصدر است واطلاق آن بر مرهون برای مبالغه است چه علامت تانیث در فعیل بمعنی مفعول نمیباشد نهم گفتم چه معنی دارد نبودیم از اهل صلوة گفت مراد آنست که میگویند بدرستیکه ما نبودیم که دوست داریم وصی محمد را واوصیای را که بعد از وصی محمد اند ودر واقع مخالفان در وقت ذکر اوصیای محمد صلوة برایشان نمیفرستند یعنی صلوة را مخصوص رسول میدانند تحقیق معنی صلوة شد در حدیث سی وهشتم این باب دهم گفتم چه معنی دارد پس چیست ایشان را بر حالی که از یاد آوری ربوبیت رب العالمین روگردانند گفت مراد آنست که از ولایت وصی روگردان اند یازدهم گفتم چه معنی دارد حاشا از خیال اعتراض کنندگان بدرستیکه آن یاد آوری است گفت مراد آنست که ولایت وصی یاد آوری ربوبیت رب العالمین واحکام الهی است **اصل** قلت قوله یوفون بالنذر قال یوفون لله بالنذر الذی اخذ علیهم فی المیثاق من ولایتنا قلت انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا قال بولایة علی تنزیلا قلت هذا تنزیل قال نعم ذا تاویل قلت ان هذه تذکرة قال الولایة قلت یدخل من یشاء فی رحمته قال فی ولایتنا قال والظالمین اعد لهم عذابا الیما الا تری ان الله یقول وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون قال ان الله اعز وامنع من ان یظلم وان ینسب نفسه الی ظلم ولکن الله خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه وولایتنا ولایته ثم انزل بذلک قرآنا علی نبیه فقال وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون قلت هذا تنزیل قال نعم **شرح** میثاق عبارت از پیمان وجود ابدالست چنانچه گفته در سورۀ اعراف الست بربکم قالوا بلی وبیان شد در شرح حدیث هفتم باب بیستم کتاب التوحید یا عبارت از پیمان وقت تکلیف او لست ازدواج را چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب آینده ذا اسم اشاره نیست بلکه از اسماء ستة مکبره است ونصب آن بر حالیة از هذا است بتقدیر نعم هذا تنزیل ذا تاویل مجرد وصفات الی ست یعنی گفتم چه معنی دارد قول الله تعالی در سورۀ دهر وفا میکنند اید بیمان را گفت مراد نیست که وفا میکنند برای الله تعالی بپیمانی که گرفته شده برایشان در روز عهد که آن امامت اهلبیت است گفتم چه معنی دارد

سورۂ دہر بدرستی که ما به تنهائی بعنوان بیان مستقل فیه فرو فرستادیم بر تو این آیات قرآن را که درین سوره
است که ان الابرار یشربون تا اینجا باشد نوعی از فرو فرستادن بیان مستقل فیه گفت مراد آنست که بولایت
علی فرو فرستادیم نوعی از فرو فرستادن گفتم آیا معنی که گفتی بیان مستعمل فیه این لفظ است گفت آری بیان مستقل
فیه است بر حالی که این بیان غیر مستقل فیه نیز هست اشاره است بانکه تنزیل این آیه برای بیان
تاویل آیات سابقه است به بیان آنکه تاویل آن آیات که به لفظ جمعیت در حق علی است چه تنزیلا
مفعول مطلق برای نوع است بمعنی نوعی از تنزیل که بآن تاویلی هست یعنی لفظ جمع درین آیات در
واحد مستعمل نشده اما آن آیات بتقریب آن واحد نازل شده گفتم چه معنی دارد در سورۂ دہر بدرستی
که این یادآوری ربوبیت رب العالمین است گفت مشار الیه هذه ولایت است که تنزیل آیتیست و تاویل
آیات سابقه بر آنست گفتم چه معنی دارد در سورۂ دہر داخل میکند الله تعالی هر کرا میخواهد در رحمت خود
گفت مراد رحمت ما است ما اہل البیت است امام گفت برای بیان تتمه و جمعی را که ظلم میکنند الله تعالی
مہیا کرده برای ایشان عذابی دردناک را آیا نمی بینی که الله تعالی میگوید در سورۂ بقره و سورۂ اعراف
و ظلم نکردند ما را ولیکن خود شانرا ظلم میکردند امام در تفسیر این گفت بدرستیکه الله تعالی عزیز تر و منیع تر است
از آنکه ظلم کرده شود و از این که نسبت دہد خود را بمظلومیت هر چند که بعنوان نفی باشد ولیکن الله تعالی خلط
ساخته ما را که خلفای او ئیم بخود شان این روش که گردانید ظلم ما را بجای ظلم او و دوستی ما را بجای دوستی او
بعد از آن فرو فرستاد به این مضمون چیزی از قرآن بر نبی خود باین روش که گفته در سورۂ نحل و ظلم نکردیم
ایشانرا ولیکن ایشان ظلم میکردند ظلم نکردند ما را خود را ظلم کردند گفتم آیا معنی که گفتی تنزیل این آیات سوره
بقره و اعراف و نحل است گفت آری **اصل** قلت ویل یومئذ للمکذبین قال یقول ویل للمکذبین
یا محمد بما اوحیت الیک من ولایة علی الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الآخرین قال الاولین الذین کذبوا الرسل
فی طاعة الاوصیاء کذلک نفعل بالمجرمین قال من اجرم الی آل محمد و رکب من وصیه ما رکب
قلت ان المتقین قال نحن والله و شیعتنا لیس علی ملة ابراهیم غیرنا و سائر الناس منها براء **ترجمه**
این فقرات قرآن از سورۂ مرسلات است الم نهلک بتقدیر قلت الم نهلک است و میتواند بود که بتقدیر
ان شا شد الاجرام کردن گناه بزرگ که بخشیده نشود و آن گناه را جرمیه مینامند ملت ابراهیم عبارت از
تصدیق حجت الٰہی ست که مذکور است در سورۂ انعام و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه و بیان شد
در شرح عنوان باب براء بالفتح بای یکنقطه و رای بینقطه و الف ممدود و مصدر است بمعنی بری مستعمل شده یعنی گفتم
چه معنی دارد وای در آن روز برای تکذیب کنندگانست گفت میگوید وای برای تکذیب کنندگانست ای محمد بانچه وحی
کردیم بسوی تو که ولایت علی است گفتم چه معنی دارد آیا هلاک نکردیم پیشینیانرا بعد از آن از پی ایشان میفرستیم
پسینیانرا گفت پیشینیان یعنی که تکذیب کردند بسوی آل محمد مرتکب شدند از حق وصی او آنچه را

در تکذیب شد مراد ائمهٔ ضلالت وپیروان ایشانست گفتم چه معنی دارد ان المتقین فی ظلال وعیون بدرستیکه
پرهیزگاران عذاب الٰهی در سایه ازشبهها یند گفت مراد ائیم بخدا قسم وشیعهٔ امامیه نیست برملت ابراهیم
غیر ازما وباقی مردم ازآن بری اند **اصل** قلت یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الآیة قال نحن
والله الماذون لهم یوم القیمة والقائلون صوابا قلت ما تقولون اذا تکلمتم قال نمجد ربنا ونصلی علی
نبینا ونشفع لشیعتنا فلا یردنا ربنا قلت کلا ان کتاب الفجار لفی سجین قال هم الذین فجروا فی حق
الائمة واعتدوا علیهم قلت ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون قال یعنی امیر المؤمنین علیه السلام
قلت تنزیل قال نعم شرح مجموع بیان درج شد در باب پنجاه وپنجم وباب پنجاه وششم ومراد اینجا انبیا واوصیا
است که عاملان بجمیع کتاب الٰهی اند یعنی گفتم چه معنی دارد در سورهٔ نبا روزی که دیوان بزرگ الٰهی روزلیست
که می ایستند انبیا واوصیا وملائکه شاهدان اعمال وموکلان بهشت وموکلان دوزخ می ایستند صف زده
ساکنان سخن نمیگویند ازهیبت دیوان مجموع آیه ما تا آنجا که الا من اذن له الرحمن وقال صوابا مگر کسیکه رخصت
داده او را مربی عالم وگفت حق را امام گفت بخدا قسم آن جمعی که رخصت شده برای ایشان درگویندگان تند
حق را گفتم چه میگویند وقتی که سخن گفتید گفت تعظیم میکنیم صاحب کل اختیار خود را ودرود میفرستیم بر نبی
خود وشفاعت میکنیم برشیعهٔ امامیه خود پس برنمیگرداند مخذول ما را صاحب کل اختیار ما گفتم چه معنی دارد
در سورهٔ مطففین حاشا از خیال مشرکان بدرستی که سرنوشت فاجران برآینه در زندان سیاه جا است
گفت مراد به فاجران دراین آیه جمعی اند که ظلم کردند در حق ائمه وتعدی کردند برایشان گفتم چه معنی دارد در
سورهٔ مطففین که بعد ازان گفته میشود این آنکس است که باو تکذیب میکردید گفت میخواهد باسم اشاره
امیر المؤمنین علیه السلام را گفتم این بیان مستعمل نیز در این لفظ است گفت آری **نود ودوم اصل**
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة
ضنکا قال یعنی به ولایة امیر المؤمنین علیه السلام قلت ونحشره یوم القیمة اعمی قال یعنی اعمی البصر
فی الآخرة اعمی القلب فی الدنیا عن ولایة امیر المؤمنین علیه السلام قال وهو متحیر فی القیمة یقول
لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها قال الآیات الائمة فنسیتها
کذلک الیوم تنسی یعنی ترکتها وکذلک الیوم تترک فی النار کما ترکت الائمة علیهم السلام فلم تطع امرهم
ولم تسمع قولهم قلت وکذلک نجزی من اسرف ولم یؤمن بآیات ربه ولعذاب الآخرة اشد وابقی قال یعنی
من اشرک بولایة امیر المؤمنین علیه السلام غیره ولم یؤمن بآیات ربه ترک الائمة معاندة فلم یتبع
آثارهم ولم یتولهم یعنی روایتست از ابی بصیر از امام جعفر صادق درقول الله عز وجل در سورهٔ طه
هرکه روگردان شد از یاد ربوبیت من پس بدرستیکه برای او معاشی بنهایت تنگ هست اشاره
است بآنچه مذکور شد در حدیث سابق در آیهٔ سورهٔ یس که وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا

فاغشیناهم فهم لایبصرون گفت میخواهد بذکری ولایت امیر المومنین علیه السلام را گفتم چه معنی دارد در سوره طه

ذمی انگیزیم او را در روز قیامت در جهنم کور گفت میخواهد این را که کورچشم است در آخرت که بعد از دیوان

ورشک فرمود تنها است در جهنم کور دلست در دنیا از ولایت امیر المومنین علیه السلام امام گفت برای

تفسیر کرد و حیران است در آخرت میگوید چرا انگیختی مرا کورچشم و تحقیق بودم در اوائل قیامت صاحب

چشم الله تعالی گفت در جواب او مانند آنچه انگیخته شدی بر آن آمد ترا علامات ربوبیت ما پس فراموش

کردی آنها را و همچنان امروز فراموش کرده شدی میخواهد این را که ترک کردی ائمه را و همچنان امروز ترک

کرده میشوی در آتش جهنم چنانچه ترک کردی ائمه را پس اطاعت نکردی فرمان ایشان را و نشنیدی

حق سخن ایشان را اشاره بآنست که فراموش درینجا استعاره شده برای ترک چه مشرک در دنیا فراموش

نکرده حقیقةً بلکه ترک کرده دانسته و فراموشی برای الله تعالی محال است گفتم چه معنی دارد در سوره طه

و همچنان به کور کردن چشم جزا میدهیم کسی را که تجاوز کرد از حد خود دگر دید با ائمه صاحب کل اختیار خود یعنی این

جزا مناسب آن عمل است و هر آئینه عذاب آخرت سخت تر است از آزاری که ائمه ما از ایشان

کشیدند و پایدار تر است امام گفت که مراد بمن اسرف کسی است که شریک کند در ولایتی که منسوب

است بامیر المومنین علیه السلام یعنی ولایتیکه از روی علم بجمیع احکام است و مشترک است میان

او و ائمه او لا غیر او را یعنی کسی را که علم بجمیع احکام ندارد و مراد به لم یؤمن بآیات ربه آنست که ترک کرد ائمه را برای

عناد پس تابع نشد احادیث ایشان را و امام خود نشمرد ایشان را **اصل** قلت الله لطیف بعباده یرزق من

یشاء قال ولایة امیر المومنین علیه السلام قلت من کان یرید حرث الآخرة قال معرفة امیر المومنین

والائمة علیهم السلام نزد له فی حرثه قال نزیده منها قال یستوفی نصیبه من دولتهم ومن کان

یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الآخرة من نصیب قال لیس له من دولة الحق مع القائم

نصیب **شرح** اللطف الخ نزدیک کند خوب را و دور کند بد را و آن بر دو قسم است اول آنچه واجب است

بر الله تعالی نسبت به بندگان او که مکلف اند مثل بعث رسل و انزال کتب و تعیین اوصیای دانایان

بجمیع مسائل بعد از رسل و دادن نوعی از وسعت در قدرت که قدر مشترک است میان سعید و شقی

چنانچه گفته لا یکلف الله نفسا الا وسعها دوم از وسعت در قدرت که زائد است بر قدر مصحح تکلیف

و باعث طاعت است البته و آن بر الله تعالی واجب نیست لیکن برای جمعی که میدانند که اگر اکتفا

بقدر مشترک می شد نیز اطاعت میکردند لطف زائد را میکند و برای بعض جمعی که میدانند که اگر اکتفا

به قدر مشترک میشد مخالفت میکردند لطف زائد را میکند و برای بعض دیگر میکند و ازین تقریر ظاهر میشود

که یرزق استئناف بیانی است برای دفع دخل گویا که سائل گفت که هرگاه همه محل لطف باشند پس

مستقل خواهد بود در قدرت و الله تعالی قوی عزیز نخواهد بود والا تفاوت در طاعت و معصیت نخواهد بود

جواب داد که بلطف زاید تفاوت بهم میرسد پس مستقل نیستند و او قوی عزیز است و الطف افعال هر چیست و ذکر من کان
یرید استیناف بیانی استیناف اول است تو بگو سائلی گفت تفاوت در لطف زاید خلاف عدل است جواب
داد که لطف زاید مبنی بر علم الله تعالی است که بر تقدیری که اکتفا بلطف مشترک میکرد هر کسی چه میکرد و ذکر کردن
لفظ کان در دو جمله شرطیه برای دلالت بر تقدیر است یا برای دلالت بر وقت تکلیف اول است که در آن
وقت تساوی در لطف واقع شده چنانچه می آید در حدیث دوم آینده و حاصل هر دو یکیست بلکه مراد دولت
اخروی و علم بجمیع احکام الهی است و من کان تقدیر قلت و من کان است یعنی گفتم چه معنی دارد در سوره
شوری الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القوی العزیز الله لطف کننده است با جمیع بندگان خود بیان
این که روزی میکند بعنوان توفیق هر کرا که میخواهد ایمان بربوبیت رب العالمین و دست بغایت توانای
نیک گفت مراد آنست که روزی می کند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را و ائمه که از اولاد اویست
با یعنی که بعد از رسول بشناخت ایشان هیچ عملی بکار آخرت نمی آید گفتم چه معنی دارد زیادتی که گفتیم
برای او در زراعت او گفت مراد آنست که زیاد میکنیم بعنوان توفیق او از آن معرفت با امام در تفسیر
این تفسیر گفت پس به تمام بازیافت میکند حصه خود از معرفت احکام الهی را از دولت ایشان مراد آنست
که مراتب زیاد کردن بعنوان توفیق مختلف است در حق مؤمنان بشدت و ضعف باقتضای اختلاف در
اراده حرث آخرت گفتم چه معنی دارد هر که اراده میکرد زراعت دنیا را میدهیم او را از دنیا و نیست او را در حرث
آخرت هیچ نصیب گفت مراد آنست که نیست او را در معرفت دولت اخروی ایشان هر نصیب که با خاتم
باشد نصیبی این معنی که توفیق تصدیق امامت ایشان آن وقت نمی یابد با آنکه گشته میشود در این لا نصیبی یعنی نصیبی در اسلام نداد

باب صد و هشتم اصل باب فیه نتف و جوامع من الروایة فی الولایة

شرح این بابیست که در آن لطائف و کلماتست که جمع کننده است جمیع انبیاء و ملائکه و مؤمنان را
از جمله روایت اهل البیت در ولایت اهل البیت درین باب نه حدیث است **اول اصل** کان
ابوجعفر علیه السلام یقول ان الله اخذ میثاق شیعتنا بالولایة و هم ذر یوم اخذ المیثاق
علی الذر والاقرار لله بالربوبیة و لمحمد صلی الله علیه و آله بالنبوة **شرح** دال الاقرار مجرور و معطوف
بر الولایة است **یعنی** میگفت امام محمد باقر که بدرستیکه الله تعالی گرفت پیمان شیعه امامیه را با امام خود دانستن
در حالی که ارواح ایشان بشکل موران کوچک بودند روزی که گرفت پیمان شیعه را آن وقت باقرار برای
الله تعالی به صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن و برای محمد به نبوت **دوم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان الله خلق الخلق فخلق ما احب مما احب و کان ما احب ان خلقه من طینة الجنة
و خلق ما ابغض مما ابغض و کان ما ابغض ان خلقه من طینة النار ثم بعثهم فی الظلال فقلت و
ای شیء الظلال قال الم تر الی ظلک فی الشمس شیء و لیس بشیء ثم بعث الله فیهم النبیین یدعونهم

الی الاقرار بالله وهو قوله ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله ثم دعاهم الی الاقرار بالنبیین فاقر بعضهم
وانکر بعض ثم دعاهم الی ولایتنا فاقر بها والله من احب وانکرها من ابغض وهو قوله وما کانوا لیؤمنوا
بما کذبوا به من قبل ثم قال ابوجعفر علیه السلام کان التکذیب ثم شرح این حدیث بامذهب اختلاف می آید
در حدیث سوم کتاب الایمان والکفر فاء در فخلق برای تعقیب است واین حدیث بهفت جا مستقل شده اول و
دوم موصول است وبجای اول در کتاب الایمان والکفر مذکور است وآن بهتر است وسوم صعید ربه است
وعبارت است از مصدر البغض وضمیر منصوب در خلقه راجع بما در ما ابغض است وششم ثانیست وهفتم موصوله
است ذکر دکان ما احب تا آخر وذکر نظیر آن برای اشاره بدو چیز است اول آنکه محبت وبغض الهی از
صفات فعل است نه از صفات ذات چنانچه بیان شده در باب چهاردهم کتاب التوحید دوم آنکه محبت وبغض
الهی داخل علت تامه طاعت ومعصیت بندگان نیست زیرا که مراد بما در ما احب آب خوشگوار است و
مراد بما در ما ابغض آب شور وتلخ که مذکور میشود در حدیث اول باب دوم کتاب الایمان والکفر ومراد بالطینة
الخبیثة جزو یعنی آب بسیط متشابه الاجزا است که الله تعالی میداند بعلم غیب خود که آنچه از آن مخلوق میشود
بهشتی خواهد بود خواه خوشگوار شود وخواه شور وتلخ ومراد بالطینة النار جزو یعنی آب بسیط متشابه الاجزا است
که الله تعالی میداند بعلم غیب خود که آنچه از آن مخلوق میشود جهنمی خواهد بود برای حکمتی که جنتی باختیار خود خواهد بود خواه
شور وتلخ شود وخواه خوشگوار آن خلقه هر دو جا بفتح همزه وتخفیف نون ماضی معلوم است الظلة بکسر ظای نقطه
دار وسکون یای دو نقطه در پائین ونون سرشت یعنی اده چیزی الظلال بکسر ظای با نقطه جمع ظل سایه وباد
اینجا استعاره شده برای نمونه چیزی یعنی شئ کلیس بشئ یعنی شئ غیر معتد به است که محض نمونه است که منشأ
آثار ومبدأ احکام ثواب وعقاب نمیشود ونظیر این آنکه وجود ذهنی را وجود ظلی مینامند المبینین در اول بفتح بای
یک نقطه وتشدید وکسر یای دو نقطه در پائین وفتح نون تثنیه مبین است ومراد دو راه ظاهر است که
یکی راه تصدیق ربوبیت است که ظاهر الصحة است ودیگری راه انکار ربوبیت است که ظاهر البطلان
است چنانچه گفته در سورة البلد وهدیناه النجدین ودر نسخ مانند دوم بفتح نون وکسر بای یک نقطه جمع نبی
دال بتصحیف مینماید در اول ودر دوم درست است ضمیر مستتر در یدعوهم راجع به مصدر یبعث است
وجمله حالیه است ومقصود تحقق اقرار بالله در انشا نسبت ضمیر وهو راجع بمصدر یدعوهم است یا راجع
بمصدر لبعث است ضمیر هو در دوم راجع بمصدر انکرها است یعنی روایت است از امام محمد باقر ع
که گفت بدرستی که الله تعالی ابتدای تدبیر مخلوقین خود کرد پس از آن آفرید هر کرا که دوست داشت
چه بود دوست داشتن الله تعالی آنچه را که دوست داشت این که آفرید آنرا از سرشت بهشت وآفرید
هر کرا دوست نداشت وبود دوست نداشتن او آنچه که دوست نداشت اینکه آفرید آنرا از سرشت
جهنم بعد از آن برانگیخت محبوبان ومبغوضان را در سایه پس گفتم وچه چیز است سایه ما مراد آنست

از ظل اینجا بجهت مشابهت بجبیل استعاره مستعمل شده گفت آیا نظر نکردی بسوی سایه خود که چیزیست اما چیز معتد به نیست آن وجه مشابه است و بعد از ان برانگیخت الله تعالی ایشانرا و دور او ظاهر برانگیخت آنکه میخواند آن بر انگیختگان دور او را در ایشان بسوی اقرار بربوبیت الله تعالی و آن خواندن مضمون قول الله تعالی است در سورهٔ زخرف و هرآئینه اگر سوال کنی در روز میثاق منکران رسالت را که کیست آنکه آفرید ایشانرا هرآئینه بگویند البته که الله تعالی است بعد از ان الله تعالی خواند ایشانرا بسوی اقرار علی علیهم السلام باینجا پس اقرار کرده بعض ایشان خواه محبوب و خواه مبغوض و منکر شدند بعض که همه مبغوض اند با آنکه در ضمن اقرار بربوبیت اقرار بان نیز کرده بودند چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب بستم کتاب التوحید بعد از ان خواند ایشانرا بسوی اقرار علی علیهم السلام بامامت ما اوصیا پس اقرار کرد بان بخدا قسم هر که الله تعالی دوست داشت او را و منکر شد آنرا با وجود اقرار بان در ضمن اقرار بربوبیت هر که الله تعالی دوست نداشت او را و آن انکار مدلول قول الله تعالی است در سورهٔ اعراف و محال است که گروند بانچه تکذیب کردند پیشتر از انکه وقت تکلیف اول ارواح باشد بعد از ان گفت امام محمد باقر علیه السلام قرار گرفته بود تکذیب منکران به نبوت و ولایت انجا یعنی وقت تکلیف ارواح پیش از وجود ابدان اگر گوئی ان شرطیه نقل میکند ماضی را به مستقبل و وقت میثاق مستقبل نیست نسبت بزمان نزول لئن سألتهم گوئیم نقل ان شرطیه ماضی را به مستقبل مشهور میان نحاة است اما تحقیق آنست که نقل میکند ماضی را بالقدر مشترک میان مستقبل و بعض حال زیرا که حال در عرف نحاة نسبت بعض زمان گذشته و بعض زمان آینده که متصل است بهم میگردد و در اینجا مستعمل شده در بعض حال که متصل است بزمان گذشته بقرینهٔ لام در لئن سألتهم چه لام تاکید خاص میکند مضارع را برای حال و ان سألتهم در حکم مضارع است اگر گوئی وقت میثاق بانمعنی نیز نیست گوئیم درین آیه استحضار ماضی و اجرای ان در مجرای حال شده مثل کلبهم باسط ذراعیه بالوصید و موافق انست در اوائل سورهٔ زخرف معنی مثل اولین و من سألتم اگر گوئی چه دلیل است در این آیه بر التزام این توجیه گوئیم اینکه جمیع رسالت در زمان رسول و بعد از ان معترف بربوبیت نبودند بلکه در ایشان دو صنف از زنادقه بودند و هستند که ایشانرا دهریه مینامند چنانچه می آید در کتاب الایمان و الکفر در باب صد و شصت و ششم که باب وجوه الکفر است

سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ولایتنا ولایة الله التی لم یبعث نبی قط الا بها **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت اولی بتصرف بودن ما اولی بودن الله تعالی است که فرستاده نشده هیچ نبی هرگز مگر برای تبلیغ ان اولی بتصرف بودن الله تعالی یعنی نهی از خود رائی با ختلاف و پیروی ظن

چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من نبی جاء قط الا بمعرفة حقنا و تفضیلنا علی من سوانا **شرح** و تفضیلنا عطف است بر حقنا یعنی عطف تفسیر و مراد تفضیل الله تعالی است یا عطف است بر معرفة و مراد تفضیل ما امت است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت نیست

ہیچ نبی کہ آورده باشد شریعتی را ہرگز مگر آنکہ آورده در میان احکام شریعت خود وجوب شناخت حق
ولایت ما اہل البیت رسول آخر الزمان را و وجوب شناختن اللہ تعالی مارا بر غیر ما **پنجم اصل**
عن ابی جعفر علیہ السلام قال سمعتہ یقول واللہ ان فی السماء لسبعین صفا من الملائکۃ لو اجتمع اہل
الارض کلہم یحصون عدد کل صف منہم ما احصوہم وانہم لیدینون بولایتنا ترجمہ کل بمعنی کل مجموعی است
نہ بمعنی کل افرادی یعنی روایتست از امام محمد باقر علیہ السلام راوی گفت شنیدم از او کہ میگفت بخدا قسم
کہ بدرستی کہ در آسمان ہر آئینہ ہفتاد صف از ملائکہ است اگر جمع شوند اہل زمین ہمگی کہ حساب کنند عدد
مجموع یک صف از ایشان را حساب نمی توانند کرد ایشانرا و بدرستی کہ آن ہفتاد صف ہر آئینہ عبادت
اللہ تعالی میکنند بسبب دوستی ما یعنی عبادت ایشان منحصر است در اظہار دوستی ما بہ صلوات بر محمد و
آل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ **ششم اصل** عن ابی الحسن علیہ السلام قال ولایۃ علی ع مکتوبۃ
فی جمیع صحف الانبیاء ولن یبعث اللہ رسولا الا بنبوۃ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ ووصیۃ علی
علیہ السلام یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیہ السلام کہ گفت اولی بتصرف بودن علی نوشتہ شده
در جمیع کتب انبیا و نفرستاد اللہ تعالی رسولی را مگر بہ تبلیغ نبوت محمد و وصایت علی علیہ السلام **ہفتم**
اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال ان اللہ عزوجل نصب علیا علما بینہ وبین خلقہ فمن
عرفہ کان مومنا ومن انکرہ کان کافرا ومن جہلہ کان ضالا ومن نصب معہ شیئا کان مشرکا و
من جاء بولایتہ دخل الجنۃ یعنی روایتست از امام محمد باقر علیہ السلام گفت بدرستیکہ اللہ عزوجل برداشت
علی را نشان میان خود و میان مخلوقین خود پس ہر کہ شناخت ولایت او را شد مومن و ہر کہ نشناخت شد
منکر ربوبیت رب العالمین و ہر کہ ندانست کہ ولایت او برای نشان ربوبیت رب العالمین واجب است
و بمعنی ظاہر تصدیق ولایت او کرده شد گمراه و ہر کہ وا داشت با او کسی دیگر را بامامت شد مشرک
و ہر کہ آورد در روز قیامت شناخت ولایت علی را در دیوان بزرگ الہی داخل بہشت شد **ہشتم**
اصل سمعت ابا جعفر علیہ السلام یقول ان علیا علیہ السلام باب فتحہ اللہ فمن دخلہ
کان مومنا ومن خرج منہ کان کافرا ومن لم یدخل فیہ ولم یخرج منہ کان فی الطبقۃ الذین
قال اللہ تبارک وتعالی فیہم المشیۃ یعنی شنیدم از امام محمد باقر کہ میگفت بدرستیکہ علی دری است برای
تصدیق بربوبیت رب العالمین کہ گشود آنرا اللہ تعالی برای خلائق بعد از رسول پس ہر کہ داخل شد آن در را
بمعنی کہ محکمات قرآن را کہ در آنہا نہی از اختلاف و پیروی ظن است دانست و تصدیق ولایت علی کرد
شد مومن حقیقی بربوبیت رب العالمین و ہر کہ بیرون رفت از آن در بمعنی کہ تصدیق ولایت علی نکرد و باشد منکر ربوبیت
رب العالمین چنانچہ گذشت در حدیث ہفتم این باب و ہر کہ داخل نشد در آن در و بیرون نرفت از آن در شد در
طائفہ کہ گفتہ اللہ تعالی کہ مراست در ایشان اگر خواہم بخشم و اگر خواہم عذاب کنم ایشانرا و ہست باکمترین طائفہ ذخط دارند

پی و دنیا چنانچه گفته الله تبارک و تعالی در سورهٔ حج و من الناس من یعبد الله علی حرف و دیگر سے در آیات چنانچه گفته در سورهٔ زخرف الا من شهد بالحق و هم یعلمون و مصنف رحمه الله بیان این کرده مفصلاً در خطبه در جواب سؤال اول برابعهم

اصل کان ابو جعفر علیه السلام یقول ان الله اخذ میثاق شیعتنا بالولایة لنا و هم ذر یوم اخذ المیثاق علی الذر بالاقرار له بالربوبیة و لمحمد صلی الله علیه و آله بالنبوة و عرض الله عز و جل علی محمد امته فی الطین و هم اظلة و خلقهم من الطینة التی خلق منها آدم و خلق الله ارواح شیعتنا قبل ابدانهم بالفی عام و عرضهم علیه و عرفهم رسول الله صلی الله علیه و آله و عرفهم علیا و نحن نعرفهم فی لحن القول یعنی میگفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستیکه الله تعالی گرفت پیمان شیعهٔ امامیه ما را با ولایت تصرف بودن برای ما بر حالی که ایشان بر شکل موران بودند یعنی ارواح بی ابدان بودند روزی که گرفت پیمان را برای ارواح به شکل موران با قرار برای الله تعالی به صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن و برای محمد به نبوت و وا نمود کرد الله عز و جل بر محمد امت او را در ماده که بدنهای ایشان از آن مخلوق میشود یعنی ماده ابدان ایشان را وانمود بر حالی که ارواح ایشان سایه های لطف الهی بودند یعنی که در آن سایه ها بودند و تعلق با بدن نگرفته بودند چنانچه بیان شد در حدیث دوم این باب و آفرید ابدان ایشان را از ماده که آفرید از آن بدن آدم را و آفرید الله تعالی ارواح شیعهٔ امامیه را پیش از آفریدن بدنهای ایشان به دو هزار سال و وانمود کرد شیعه را بر آدم و شناسانید ایشان را برسول الله یعنی ایشان شناختند او را یعنی که او شناخت ایشان را و شناسانید ایشان را به علی و ما میشناسیم شیعه و منافق را در طرز سخن بی آنکه تصریح بدوستی خود و دشمنی خود کنند اشاره است به قول الله تعالی در سورهٔ محمد و لتعرفنهم فی لحن القول

باب صد و نهم اصل باب فی معرفتهم اولیائهم و التفویض الیهم

شرح این بابیست در بیان شناخت ائمه دوستان خود را و در بیان که الله تعالی واگذاشته بسوی ائمه جواب مسائل را یعنی که اگر مثلاً کسی ایشان را از تفسیر آیتی پرسد ایشان بمقتضای شناخت حال سائل را جواب میگویند گاهی بتنزیل آیه و گاهی بتاویل آیه و گاهی به تقیه معنی تنزیل و تاویل بیان شد در شرح حدیث نود و یکم باب صد و هفتم درین باب سه حدیث است یا چهار حدیث

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان رجلا جاء الی امیر المؤمنین علیه السلام و هو مع اصحابه فسلم علیه ثم قال انا و الله احبک و اتولاک فقال له امیر المؤمنین علیه السلام کذبت قال بلی و الله انی احبک و اتولاک فقال له امیر المؤمنین علیه السلام کذبت ما انت کما قلت ان الله خلق الارواح قبل الابدان بالفی عام ثم عرض علینا المحب لنا فو الله ما رأیت روحک فیمن عرض فاین کنت فسکت الرجل عند ذلک و لم یراجعه و فی روایة اخری قال ابو عبد الله علیه السلام کان فی النار یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع

که مردی آمد بسوی امیر المؤمنین ع و امیر المؤمنین علیه السلام با یاران خود بود پس سلام کرد بر امیر المؤمنین علیه السلام بعد
از آن گفت از روی نفاق من بخدا قسم که دوست میدارم ترا و امام خود میدانم ترا پس گفت او را امیر المؤمنین علیه
السلام دروغ گفتی گفت بلی بخدا قسم که بدرستی که من دوست میدارم ترا و امام خود میدانم ترا پس
گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام دروغ گفتی نیستی تو چنانچه گفتی بدرستیکه الله تعالی آفرید ارواح را
پیش از ابدان بدو هزار سال بعد از آن وانمود کرد بر ما دوستان ما را پس بخدا قسم که ندیدیم روح ترا
در آنچه وانمود کرد پس کجا بودی پس خاموش شد آن مرد نزد آن سخن و گفتگوی دیگر نکرد و امیر المؤمنین علیه
السلام را و در روایت دیگر گفت امام جعفر صادق علیه السلام بود آن مرد با آن روز در میان اهل بصره دوم

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال انا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الایمان و حقیقة
النفاق یعنی روایتست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گفت بدرستی که ما هر آئینه میشناسیم مرد را وقتی
که دیدیم او را بمصداق ایمان و مصداق نفاق او که کیفیت رنگ او بهتر یابی او باشد سوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الامام فوض الله الیه کما فوض الی سلیمان بن داود
فقال نعم و ذلک ان رجلا سأله عن مسئلة فاجابه فیها و سأله آخر عن تلک المسئلة فاجابه بغیر جواب
الاول ثم سأله آخر فاجابه بغیر جواب الاولین ثم قال هذا عطاؤنا فامنن او اعط بغیر حساب و هکذا
هی فی قراءة علی علیه السلام یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع راوی گفت پرسیدم او را از حال امام که آیا
واگذاشته الله تعالی اختیار را در جواب مسائل بسوی او چنانچه واگذاشته بود بسوی سلیمان بن داود پس گفتم
آری و باعث سوال آن بود که مردی پرسید امام جعفر صادق ع را از مسئله و پرسید او را دیگری از همان مسئله
پس جواب داد او را بغیر جوابی که اول را داده بود و بعد از آن پرسید دیگری پس جواب داد او را بغیر جواب آن
دو کس اول بعد از آن سه جواب گفت مضمون آیه ص که این بخشش ماست پس بتمام بده هر کرا که خواهی
آنچه را الملتمس یا بعضی را بده بلی حسابیکه تنبه بآن روش باشد یعنی که در زیاد دادن یا بعضی دادن اختیار است و همچنین
تفسیر شد و این آیه در خواندن علی قرائت را ایه رسول که رسول اله کرده و علی ع در صحیفه که آنرا با مصحف نامند بخط خود نوشته
را دا گفتست که امساک درین آیه بمعنی ندادن بعض و دادن بعض است یعنی ندادن اصلا اصل قال قلت
اصلحک الله تخبر اصحابهم بهذا الجواب یعرفهم الامام قال سبحان الله اما تسمع قول الله عز و جل یقول ان فی
ذلک لآیات للمتوسمین و هم الائمة و انها لبسبیل مقیم لا یخرج منها ابدا ثم قال لی نعم ان الامام اذا ابصر الی
الرجل عرفه و عرف لونه و ان سمع کلامه من خلف حائط عرفه و عرف ما هو ان الله یقول و من آیاته
خلق السموات و الارض و اختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین و هم العلماء فلیس یسمع شیئا من
الامر ینطق به الا عرفه ناج او هالک فلذلک یجیبهم بالذی یجیبهم یعنی راوی گفت گفتم نگاه دارد ترا الله تعالی
پس وقتی که امام علیه السلام جواب گفت مردم را باین جواب مختلف میشناسد مراتب ایشانرا که هر که لایق

جه قسم جواب اند گفت به عنوان تعجب سبحان الله آیا نشنوی از الله تعالی که می گوید در سوره حجر بدرستیکه
در قرآن هر آئینه علامات است برای اهل فراست و آن اهل فراست ائمه اند و بدرستیکه آن علامت بسبب
راه استنباطی است که مستمر است امام گفت بیرون نمیرود آن راه استنباط از ما هرگز بیان این شد
درباب بست و هشتم بعد از آن امام گفت مرا آری بشناسد بدرستی که امام وقتی که نظر کرد بسوی
مرد شناخت او را و شناخت رنگ او را و اگر شنید سخن مردی را که هرگز نظر او ندیده باشد از لهجه و آواز
شناخت که کیست او بدرستی که الله تعالی میگوید در سوره روم و از جمله علامتهای ربوبیت الله تعالی آفریدن
آسمان و زمین است و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماست بدرستیکه در آنچه مذکور شد که خلق و اختلاف باشد
هر آئینه نشانها است برای دانایان و آن دانایان اهل بیت اند که دانایان بتجمیع کتاب الهی اند پس نمی شنود
امام هیچ زبانی را از کار مرد که سخن میکند بآن خواه کار آخرت و خواه کار دیگر مگر آنکه شناخت آن مرد را که آیا
از اهل نجات است در آخرت یا از اهل هلاک در جهنم پس برای آنست که جواب سید به مردم را بآنچه
جواب سید بر اینشان را مراد جوابهای مختلف است

باب صد و دهم اصل ابواب التاریخ

شرح چون این باب مشتمل است بر چند بحث که هر کدام بمنزله باب است عنوان آنرا به لفظ جمع آورد و التاریخ
بیان حالی که بآن بیان وقت آن نیز باشد یعنی این ابواب تاریخ احوال رسول و ائمه است و درین
ابواب چهارده بحث است و هر یکی فی الحقیقت باب علیحده است

مبحث اول که باب صد و دهم است اصل مولد النبی و وفاته

شرح این تاریخ احوالیست که مناسب ولادت نبی و وفات اوست درین مبحث کلام مصنف و چهل و
دو حدیث است و آخر آنها عنوان علیحده دارد **کلام مصنف اصل** ولد النبی صلی الله علیه
والہ لاثنتی عشرة لیلة مضت من شهر ربیع الاول فی عام الفیل یوم الجمعة مع الزوال **و روی** ایضا
عند طلوع الفجر قبل ان یبعث باربعین سنة وحملت به امه فی ایام التشریق عند الجمرة الوسطی وکانت فی
منزل عبد الله بن عبد المطلب وولدته فی شعب ابی طالب فی دار محمد بن یوسف فی الزاویة القصوی
عن یسارك وانت داخل الدار وقد اخرجت الخیزران ذلك البیت فصیرته مسجدا یصلی الناس فیه
شرح ولادت میمون در زمان نوشیروان بود و لام در لاثنتی عشرة بمعنی عند است التشریق از شهر به صحرا
رفتن و عبادت کردن در مسجدی که در صحرا است و باین اعتبار مسجد خیف را که در منی است مشرق بصیغه
اسم مکان باب تفعیل میناسند و باین اعتبار یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه را ایام التشریق میگویند
و بعضی در وجه تسمیه آنها بایام التشریق غیر این وجه گفته اند بهر حال اگر مراد بایام التشریق اینجا سیزدهم و ز
ذی الحجه است مدت حمل رسول سه ماه و خواهد بود یا پانزده ماه و بعضی قدح درین کرده اند بسبب آنکه از

خاص رسول شمرده نشده و این توجیه ضعیف می‌نماید چه روایتی از ائمه در حصر خواص به نظر نرسیده و بشمردن
المصنفان حجت نیست و ایضا شاید که بر سبیل خرق عادت در غیر رسول نیز شده باشد و مراد بایام التشریق
روزهای چند دیگر است در غیر موسم حج مثل ایامی که برای ترس آمدن پادشاه حبشه و فیل مردم مکه از
شهر به صحرا گریخته بودند و چنانچه بعض مردم مکه بمنی میرفتند جهت عبادت خلوت در مسجد خیف و مانند آن
اشکال مرتفع میشود و بعضی در جواب این اشکال میگویند مراد بایام التشریق سه روز از ماهی است
که غیر ذی الحجه است و کفار در غیر ذی الحجه نیز حج میکردند چنانچه الله تعالی گفته در سوره توبه انما النسیء زیادة
فی الکفر و این جواب ضعیف می‌نماید چه پدر رسول مومن بوده و متابعت کفار درین کار از هر چند که بحسب
ضرورت باشد بعید است خصوصا در سال انعقاد حمل رسول یعنی زاده شد نبی بعد از دوازده شب که گذشته
بود از ماه ربیع الاول محقق نماند که این تاریخ مرعی است میان اهل مکه و مدینه و در بعض بلاد عجم مشهور است
در سال آوردن ابرهه پادشاه حبشه فیل مسمی به محمود را به قصد خراب کردن کعبه چنانچه می‌آید در حدیث بیست
و ششم روز جمعه مقارن ظهر و منقول شده نیز که نزد طلوع صبح بوده مادر او آن وقت در منزل شوهرش
عبدالله بن عبدالمطلب که در شعب خانه داشت زائید او را در شکاف کوه که منسوب است بابی طالب
در مکه در خانه محمد بن یوسف در کنجی که در دست راست از در خانه از جانب در کنج جانب دست چپ تو در جائی که تو داخل
شوی آن خانه را و تحقیق بیرون آورد خیزران به فتح خای با نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و ضم
زای با نقطه و رای بی نقطه و الف و نون که مادر مهدی خلیفه عباسی و زن منصور دوانقی است آن خانه را یعنی
که جدا کرد از باقی خانه‌ها و در از رو به بیرون و اگر دلیس کرد آن خانه را مسجدی که نماز کنند مردم در آن ص
وبقي بمكة بعد مبعثه ثلثة عشر سنة ثم هاجر الى المدينة ومكث بها عشر سنين ثم قبض عليه السلام
لاثنتي عشرة ليلة مضت من ربيع الاول يوم الاثنين وهو ابن ثلث وستين سنة وتوفي ابوه عبدالله
بن عبدالمطلب بالمدينة عند اخواله وهو ابن شهرين وماتت امه آمنة بنت وهب بن عبد مناف
بن زهرة بن كلاب بن مرة بن كعب بن لوی بن غالب وهو ابن اربع سنين ومات عبدالمطلب وللنبي نحو ثمان
سنين یعنی و ماند در مکه بعد از رسالت سیزده سال بعد از آن هجرت کرد بسوی مدینه و ماند در مدینه
ده سال بعد از آن گرفته شد از دنیا بعد از دوازده شب که گذشته بود از ربیع الاول محقق نماند که مشهور
بیست و هشتم صفر است روز دوشنبه و او فرزند شصت و سه سال بود و وفات یافت پدرش عبدالله بن
عبدالمطلب در مدینه نزد خالوهای خود و رسول فرزند دو ماه بود و در آن وقت و مرد مادرش آمنه و او فرزند
چهار سال بود و مرد عبدالمطلب و رسول را نزدیک هشت سال بود اصل وتزوج خديجة
وهو ابن بضع وعشرين سنة فولد له منها قبل مبعثه القسم ورقية وزينب وام كلثوم وولد له بعد
المبعث الطيب والطاهر والفاطمة عليها السلام وروی ايضا انه لم يولد له بعد المبعث الا فاطمة

والطیب والطاهر ولدوا له قبل مبعثه وماتت خدیجة علیها السلام حین خرج رسول الله صلی الله علیه وآله من الشعب وکان ذلک قبل الهجرة بسنة ومات ابوطالب علیه السلام بعد موت خدیجة بسنة فلما فقدهما رسول الله شنأ المقام بمکة ودخله حزن شدید وشکی ذلک الی جبرئیل فاوحی الله الیه اخرج من القریة الظالم اهلها فلیس لک بمکة ناصر بعد ابی طالب وامره علیه السلام بالهجرة شنأ بشین نقطه دار و نون و همزه ماضی معلوم از باب منع است یعنی دشمن خواست. خدیجه را او فرزندان بود پیش از رسالت و کسری بود پس زاده شد برای او از خدیجه پیش از رسالت او قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم و زاده شد برای او بعد از رسالت طیب و طاهر و فاطمه و روایت شده نیز که زاده نشد برای او بعد از رسالت مگر فاطمه و این که طیب و طاهر زاده شد پیش از رسالت او و مراد ذکر اولاد او از خدیجه است در مکه و لهذا ابراهیم از ماریه قبطیه در مدینه زاده شده مذکور نشده و مرد خدیجه وقتی که بیرون رفت رسول بعد از شگاف کوه منسوب بابی طالب است و آنجا از ترس مشرکان مدتی حرکت نمیکرد و بود آن بیرون رفتن پیش از هجرت بمدینه بیک سال و مرد ابوطالب بعد از مردن خدیجه بیک سال پس چون نیافت رسول آن دو کس را مکروه خود شمرده ماندن در مکه را و داخل شد او را اندوه سخت و شکایت کرد آن اندوه را بسوی جبرئیل پس وحی فرستاد الله تعالی بسوی او که بیرون رو ازین مجمع که ظالم اند اهل آن چه نیست ترا در مکه مددگاری که صاحب اعتبار باشد بعد از ابوطالب و امر کرد او را علیه السلام به هجرت مدینه **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام کان رسول الله صلی الله علیه وآله سید ولد آدم فقال کان والله سید من خلق الله وما برأ الله بریة خیرا من محمد صلی الله علیه وآله یعنی گفتم امام جعفر صادق را که آیا بود رسول الله بهتر فرزندان آدم پس گفت بود بخدا قسم بهتر هر که آفرید الله تعالی و نیافرید الله تعالی آفریده را که آن بهتر باشد از محمد یعنی که او بهتر است از همه **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام و ذکر رسول الله صلی الله علیه وآله فقال قال امیر المؤمنین علیه السلام ما برأ الله نسمة خیرا من محمد یعنی روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حالی که یاد کرد رسول الله را پس گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام نیافرید الله تعالی انسانی را که آن بهتر از محمد باشد **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله تبارک وتعالی یا محمد انی خلقتک وعلیا نورا یعنی روحا بلا بدن قبل ان خلق سماواتی وارضی وعرشی وبحری فلم تزل تهللنی وتمجدنی ثم جمعت روحیکما فجعلتهما واحدة فکانت تمجدنی وتقدسنی وتهللنی ثم قسمتها ثنتین وقسمت الثنتین ثنتین فصارت اربعة محمد واحد وعلی واحد والحسن والحسین ثنتان ثم خلق فاطمة من نور ابتدأها روحا بلا بدن ثم مسحنا بیمینه فافضی نوره فینا. مرحوم این حدیث صریح است در این که تنسیخ حقیقه مجرد نیست و محل روح در اینجا بر آنتی که غیر خطاب ابن خطاب باشد بنهایت رکیک و از سیاق عربی بیرون است یعنی روحا بلا بدن کلام امام جعفر صادق

است و تغییر نورخیت والا لازم می آید که کفار نیز نور باشند چه ارواح ایشان نیز پیش از ابدان مخلوق
شده پس نور بمعنی ربوبیت رب العالمین است و مراد اینجا مصداق ربوبیت و نصب آن برحالیت
است از مفعول اول خلقتک است و عرش اینجا عبارت از علمیست که وحی بانبیا شده باشد بحر عبارت
از آب بسیار است که ماده آسمانها و زمین و امثال آنها است التهلیل گفتن لا اله الا الله التحمید گفتن الحمد لله التکبیر
التقدیس مبالغه در تسبیح یعنی گفتن سبحان الله قسمتها ماضی متکلم وحده از باب تفعیل یا باب ضرب است التقسیم
و القسم بفتح قاف و سکون سین بی نقطه پاره کردن چیزی و اقسمت ماضی متکلم وحده از باب ضرب است
القسم بخشیدن کسی را چیزی که نصیب او ست ضمیر فصارت راجع مطلق است نه بروح واحده فصارت
تا آخر یا تم خلق کلام امام جعفر صادق است سبحنا بفتح میم و فتح سین بی نقطه و حای بی نقطه است از باب
منع المسبح آفریدن الله تعالی چیزی را که مبارک باشد تمجید عبارت از قدرت بر چیزی مبارک است ضمیر
نوره راجع بالله تعالی است یعنی ربوبیت او یعنی روایتیست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که گفت الله تبارک و تعالی ای محمد بدرستی که آفریدم ترا و علی را مصداق نور عظمت خود میخواست بر حالی که
روح بی بدن باشند پیش از آنکه آفرینم آسمانهای خود را و زمین خود را و تخت حکومت خود را و دریای خود را
پس همیشه تهلیل میکردی مرا و تمجید میکردی مرا بعد از آن جمع کردم دو روح شما را باین روش که گردانیدم
آن دو روح را یک روح متصل واحد چنانچه دو آب متفق در جمیع کیفیات که در دو کوزه باشند در یک کوزه
ریخته شود و موجود دیگر غیر آن دو موجود از کتم عدم بوجود آید و هر یک از آن دو معدوم شود پس آن یک روح تمجید میکرد
مرا و تقدیس میکرد مرا و تهلیل میکرد مرا و باینمعنی که اجتماع ایشان باعث قوت و زیاده شدن تقدیس شد
بعد از آن پاره کردم آن یک روح را و دو روح چنانچه در آب در هم ریخته را از موضع اتصال که سطح وحدی است
جدا از هم کنند هر چند که بغایت مخلوط بهم شده باشد پس آماده وجود آن دو میشود تشخصها بدیهه و باین دلیل
باطل میشود خیال فلاسفه که اعاده معدوم تشخصی محال است و نصب کردم ان دو روح را و روح دیگر که در
عالم ابدان فرزندان ایشان شوند پس گردید روح چهار محمد و علی و حسن و حسین و بعد از آن آفرید
الله تعالی فاطمه را از نوری باینمعنی که او نیز مصداق ربوبیت است لیکن بواسطه بیان کیفیت این خلق
اینکه ابتدا کرد فاطمه را روح بی بدن باینمعنی که وجود او از تقسیم چیزی از آن چهار روح نشد بعد از آن آفرید اراده
برکت ما را بقدرت کامله خود پس روشن شد نور او در ما باینمعنی که ما مصداق ربوبیت رب العالمین شدیم

چهارم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول اوحی الله الی محمد صلی الله علیه و آله انی
انی خلقتک ولم تک شیئا ونفخت فیک من روحی کرامة منی اکرمتک بها حین اوجبت لک الطاعة علی
خلقی جمیعا فمن اطاعک فقد اطاعنی ومن عصاک فقد عصانی واوجبت ذلک فی علی وفی نسله ممن اختصصته
منهم لنفسی شرح مراد بروح اینجا غیر مراد آن در حدیث سابق است چه مراد در سابق نفس ناطقه و مراد

اینجا چون است که مذکور شد در باب پنجاه و پنجم و پنجاه و هشتم الکرامة بفتح کاف شرف و مراد اینجا باعث شرف
است کرامة مفعول به نعمت است و من حرف جر است برای تبعیض و میتواند که مفعول له باشد و من روحه
مفعول به باشد و من اسم بمعنی بعض یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت وحی کرد الله تعالی
سوی محمد گرامی بدرستیکه من آفریدم ترا و نبودی چیزی و دمیدم در تو از جمله باعث زندگی که میدمم انبیا و
اوصیا کرامتی را که گرامی کردم ترا بآن یعنی که هیچکس پیش از تو نشنیدیم این دمیدن در تو و صفتی بود که ثابت
و لازم ساختم برای تو اطاعت را بر خلق تمام خود همه پس هرکه اطاعت کند ترا پس بتحقیق اطاعت کرده مرا و هرکه
مخالفت کند ترا پس بتحقیق مخالفت کرده مرا و ثابت و لازم کردم آنرا که در تو ثابت و لازم کردم در علی و اولاد او و گزیده و انتخاب
کردم او را از جمله اولاد او برای خلافت خویش **پنجم اصل** عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر الثانی علیه
السلام فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله تبارک و تعالی لم یزل متفردا بوحدانیته ثم خلق محمدا
و علیا و فاطمة فمکثوا الف دهر ثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقها و اجری طاعتهم علیها و فوض امورها
الیهم فهم یحلون ما یشاؤن و یحرمون ما یشاؤن و لن یشاؤا الا ان یشاء الله تبارک و تعالی ثم قال یا محمد
هذه الدیانة التی من تقدمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزمها لحق خذها الیک یا محمد یعنی روایت است
از محمد بن سنان گفت بودم نزد امام محمد تقی پس مذکور ساختم اختلاف شیعه امامیه را در عمل بسبب اختلاف فتوای
ایشان پس گفت ای محمد بدرستیکه الله تبارک و تعالی همیشه تنها بود به یگانگی خود یعنی غیر خودش از اهل توحید کسی نبود
بعد از آن آفرید محمد و علی و فاطمه را و مراد ایشان و ائمه اولاد ایشان است پس ماندند هزار سال یعنی مقدار هزار سال
تقدیری بعد از آن آفرید جمیع چیزهای دیگر را پس گواه نمود ایشان را آفریدن آن چیزها را و لازم ساخت اطاعت ایشان را
بر آن چیزها و گذاشت اختیار کارهای آن چیزها را بسوی ایشان پس چون ایشان میدانند حال هرکس را حلال
میکنند بفتوای تقیه و غیر آنچه را که میخواهند و حرام میکنند بفتوای تقیه و غیر تقیه آنچه را که میخواهند چیزی را مگر آنکه خواهد
الله تبارک و تعالی اشاره است بآنکه چنانچه احکام الهی واقعیه میباشد و احکام ظاهریه نیز میباشد و تفصیل این بحث
مذکور است در حواشی ما بر کتاب عدة الاصول بعد از آن گفت ای محمد این عمل مختلف شیعه امامیه پیش از ظهور
قائم علیه السلام دیانت الله تعالی را که هر که پیش افتد آنرا یعنی که فتوی دهد به یکی از شقوق مختلف با وجود
اشتباه در احکام واقعیه بیرون میرود از دین اسلام که در آن نهی از پیروی ظن شده و هر کس پس افتد از آن
یعنی که عمل بیکی از شقوق مختلف کند بالکل و معطل میشود هر که ملازم باشد آنرا یعنی نه پیش افتد و نه پس افتد
میرسد بما در بهشت و فائز میشود بمطلب خود فرا گیر آن عبادت را بسوی خود ای محمد **ششم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام ان بعض قریش قال لرسول الله صلی الله علیه و آله بای شیء سبقت الانبیاء
و انت بعثت آخرهم و خاتمهم قال انی کنت اول من آمن بربی و اول من اجاب حین اخذ الله میثاق النبیین
و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی فکنت انا اول نبی قال بلی فسبقتهم بالاقرار بالله یعنی روایتست از

امام جعفر صادق علیہ السلام کہ بعض قریش گفت رسول اللہ را بچہ چیز افضل شدی و حال آنکہ تو مبعوث شدی
آخر ایشان و آنحضرت مہر ایشان کہ دیگر نبی بعد از تو نیاید گفت بدرستیکہ من بودم اول کسی کہ گروید در عالم ارواح
بایمان بربوبیت رب من و اول کسی کہ جواب داد وقتی کہ گرفت اللہ تعالی پیمان انبیاء را چنانچہ گفتہ در
سورۂ احزاب و اذ اخذنا من النبیین میثاقہم و در سورۂ آل عمران فاذا اخذ اللہ میثاق النبیین و گواہ گرفت
ایشان را بر خودشان کہ آیا نیستم صاحب کل اختیار شما گفتند بلی پس بودم من اول نبی کہ گفت بلی پس سبقت گرفتم
ایشان را باقرار بربوبیت اللہ تعالی مراد آنست کہ باین سبب افضل از ایشان شدم **ہفتم اصل**
عن المفضل قال قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام کیف کنتم حیث کنتم فی الاظلۃ فقال یا مفضل کنا
عند ربنا لیس عندہ احد غیرنا فی ظلۃ خضراء نسبحہ و نقدسہ و نہللہ و نمجدہ و ما من ملک
مقرب و لا ذی روح غیرنا حتی بدا لہ فی خلق الاشیاء فخلق ما شاء کیف شاء من الملائکۃ و غیرہم
ثم انہی علم ذلک الینا **شرح** ظلۃ بکسر ظای نقطہ دار و تای وحدت است یعنی روایتست از مفضل گفت
گفتم امام جعفر صادق ع را چون بودید جائی کہ بودید در سایہ ہای لطف الہی بیان شد در حدیث دوم باب صد و
ہشتم پس گفت ای مفضل بودیم نزد صاحب کل اختیار خود یا نعمتی کہ جمیع لطف او با ما بود بیان این آنکہ نبود
در آنوقت نزد او ہیچیک غیر ما یعنی کہ دیگر ہنوز موجود نشدہ بود تا در لطف داخل شود در یک سایہ لطف بودیم
کہ سبز بود و سبزی کنایہ از خرمی و محض ایمان است بیان این آنکہ تسبیح میکردیم او را و تہلیل میکردیم او را و تکبیر میکردیم
او را و نبود ہیچ فرشتہ مقرب و صاحب روحی غیر ما تا وقتی کہ بعلم سابق ما آفرید چیزہای دیگر را باین روش کہ
آفرید ہر چہ را کہ خواست چنانچہ خواست از فرشتگان و غیر ایشان و بعد از ان رسانید علم آنرا بسوی ما **ہشتم**
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام یقول قال انا اول اہل بیت نوّہ اللہ باسمائنا انہ لما خلق
السموات والارض امر منادیا فنادی اشہد ان لا الہ الا اللہ ثلاثا اشہد ان محمدا رسول اللہ ثلاثا
اشہد ان علیا امیر المومنین حقا ثلاثا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی میگوید امام
گفت ما اول خانوادہ ہستیم کہ رفعت داد اللہ تعالی نامہای ما را بیان این آنکہ بدرستیکہ چون آفرید آسمانہا
و زمین را امر کرد منادی را پس ندا کرد کہ گواہی میدہم کہ مستحق عبادتی نیست مگر اللہ تعالی سہ بار ندا کرد گواہی
میدہم کہ محمد رسول اللہ است سہ بار ندا کرد کہ گواہی میدہم کہ علی امیر المومنین است سہ بار **نہم اصل** عن
ابی عبد اللہ ع قال ان اللہ کان اذ لا کان فخلق الکان والمکان و خلق نور الانوار الذی نورت منہ الانوار
و اجری فیہ من نورہ الذی نورت منہ الانوار و ہو النور الذی خلق منہ محمدا و علیا فلم یزالا نورین اولین اذ لا شیء
کوّن قبلہما فلم یزالا یجریان طاہرین مطہرین فی الاصلاب الطاہرۃ حتی افترقا فی اطہر الطاہرین
فی عبد اللہ و ابی طالب **شرح** الکان بفتح کاف و سکون ہمزہ مصدر باب منع است بمعنی بودن و مراد اینجا
وجود مکانی است المکان بفتح میم و سکون کاف و فتح ہمزہ محل وجود امکان الذی نورت منہ الانوار

یا اول مصداق دومی است چنانچه دلالت میکند بران لفظ و یجری فیه و مراد بدوم ربوبیت رب العالمین است
و ضمیر راجع به نوره باشد بنا بر آنکه من در من خلق منه برای سببیت باشد نه برای مجاوزت الطاهر پاکیزه المطهر ممنوع
از اثر سرایت نقص از دیگران باو یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستیکه
الله تعالی بود وقتی که وجود امکانی نبود پس آفرید وجود امکانی را و ممکن را آفرید مصداق ربوبیت خود را که
باعث وجود مصداقهای دیگر ربوبیت اوست آنکه منور شد بسبب او جمیع انبیا و اوصیا یعنی که مصداقهای
ربوبیت اند یعنی ایشان بطفیل او مخلوق اند و جاری ساخت در آن نور الانوار از نور ربوبیت خود که منور
شده از او جمیع انبیا و اوصیا یعنی آنرا مصداق ربوبیت خود کرد و آن نور الانوار نوری است که آفرید از آن
محمد و علی را پس همیشه بودند دو نور اولین چه هیچ چیز محدث نشد پیش از آن دو پس همیشه باهم جاری میشدند
در پاکیزه و کرده شده در پشتهای پاکیزه یعنی آبای ایشان مومن بودند تا آنکه جدا شد هر از هم در پاکیزه تر
در پاکیزه از عبد الله و ابو طالب علیهما السلام **دهم اصل** عن جابر بن یزید قال قال لی ابو جعفر
علیه السلام یا جابر ان الله اول ما خلق خلق محمدا و عترته الهداة المهتدین فکانوا اشباح نور بین یدی
الله قلت وما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانیة بلا ارواح وکان مؤید ابروح واحدة وهی
روح القدس فبه کان یعبد الله وعترته ولذلک خلقهم حلماء علماء بررة اصفیاء یعبدون الله
بالصلوٰة والصوم والسجود والتسبیح والتهلیل ویصلون الصلوٰة ویحجون ویصومون **شرح** اول
منصوب بر ظرف زمان است و مراد زمان پیش از حدوث ما است و ما در ما خلق مصدریه و
مراد از زمان بی نهایت است الهداة منصوب و مفعول دوم خلق است الاشباح جمع شبح بفتح شین با نقطه
و فتح بای یک نقطه و حای بی نقطه اشخاص و طویلها و در لغت ظل شخص ارواح جمع روح است و مراد
روحیست که در باب پنجاه و ششم مذکور شد که روح من امرنا است و مخصوص محمد و آل محمد است و تعدد
باعتبار تعدد ایشانست و روح القدس مشترک است در میان ایشان و انبیای سابق چنانچه مذکور
شد در باب پنجاه و پنجم مشار الیه ذلک مضمون خلق محمدا و عترته الهداة المهتدین است یعنی روایتست از جابر
بن یزید گفت که گفت مرا امام محمد باقر ای جابر بدرستیکه الله تعالی در اول آفریدن آفرید محمد و اهلبیت او را هادیان
راه حق را و یافتگان حق پس بودند پیش از ما است شبحهاے نور نزد الله تعالی گفتم چیست مراد
از شبحها و چه سوال اشتراک شبح میان چند معنی است پس گفت مراد شخص نور است ایشان ابدان
نورانی بودند پیش از آنکه روح من امرنا در ایشان حادث شود و بود محمد پیش از امامت مدد کرده شده بیک روح که غیر
روح من امرنا است و آن روح القدس است پس بروح القدس عبادت میکرد الله تعالی را و عترت او نیز
عبادت میکردند الله تعالی را پیش از امامت و بسبب آنست که آفرید ایشانرا عاقلان و دانایان نیکوکاران
برگزیدگان عبادت میکنند الله تعالی را بنماز و روزه و خضوع و تسبیح و تهلیل نماز میکنند نمازهای معهود و حج میکنند

و روزه میداند و روزهای معدوده مراد آنست که معصوم اند از اول عمر تا دستی که بدانامت رسند **یازدهم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فی رسول الله صلی الله علیه و آله ثلثة لم تکن فی احد غیره لم یکن له فیء و کان لا یمر فی طریق فیمر فیه بعد یومین او ثلثة الا عرف انه قد مر فیه لطیب عرفه و کان لا یمر بحجر و لا بشجر الا سجد له **شرح** غیر مجرور است تا صفت احد باشد چه غیر بسبب توغلش باضافه نمیشود یا منصوب است باستثنا العرف بفتح عین بی نقطه و سکون رای بی نقطه بوی خوش یعنی روایتیست از امام محمد باقر ع که گفت بود در رسول الله سه چیز که نبود در هیچ کس غیر او نبود او را سایه یعنی همیشه ابری میان او و قرص آفتاب بود و نمیگذشت در راهی پس گذشته شود در آن راه بعد از دو روز و یا سه روز مگر آنکه شناخته میشد که او بتحقیق گذشته در آن برای خوشبوئی او و میتواند بود که این معرفت مخصوص مومنان باشد چنانچه بوی پیراهن یوسف را یعقوب علیهما السلام یافت و دیگران منکر بودند و نمیگذشت بسنگی و نه بدرختی مگر آنکه سجده میکرد برای او و مراد بحجر بتی تراشیده از سنگ و بتی تراشیده از چوب و ذکر شجر و حجر تمثیل است **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما عرج برسول الله صلی الله علیه و آله انتهی به جبرئیل الی مکان فخلی عنه فقال له یا جبرئیل اتخلینی علی هذه الحال فقال امضه فوالله لقد وطئت مکانا ما وطئه بشر و ما مشی فیه بشر قبلک **شرح** خلی عنه و خلاه بیک معنی است و هر دو از باب تفعیل است یا در امضه برای سکت است یعنی روایتیست از امام جعفر صادق ع گفت وقتی که بالا برده شد رسول الله بمعراج رسانید او را جبرئیل تا مکانی پس دست برداشت از او یعنی وا پس ماند پس گفت او را ای جبرئیل آیا میگذاری مرا برین حال پس گفت برو زنی پی بنت خیر بخدا قسم که خرمت تو بمرتبه ایست که بر آئینه بتحقیق قدم نهادی جائی که قدم ننهاده آنجا انسانی و نرفته در آن انسانی پیش از تو **سیزدهم اصل** سأل ابو بصیر ابا عبد الله علیه السلام و انا حاضر فقال جعلت فداک کم عرج برسول الله صلی الله علیه و آله فقال مرتین فاوقفه جبرئیل موقفا فقال له مکانک یا محمد فلقد وقفت موقفا ما وقفه ملک قط و لا نبی ان ربک یصلی فقال یا جبرئیل و کیف یصلی قال یقول سبوح قدوس انا رب الملائکة و الروح سبقت رحمتی غضبی فقال اللهم عفوک عفوک قال و کان کما قال الله قاب قوسین او ادنی فقال له ابو بصیر جعلت فداک ما قاب قوسین او ادنی قال ما بین سیتها الی رأسها **شرح** الایقاف اعلام کردن و وا داشتن و هر دو اینجا مناسب است مکانک منصوب بفعل مقدر است و بنابر اول تقدیر اعرف مکانک و بنابر دوم تقدیر الزم مکانک است یصلی ماخوذ است از صلوة بمعنی متصل کردن چیزی بچیزی چنانچه بیان شد در حدیث سی و ششم باب صد و هفتم و مقصود اینجا تعیین وحی است قال یقول جواب سوال نیست بلکه برای تادیب است و جواب این سوال مفهوم میشود از سوال و جواب دیگر که بین لا متکلم تا آخرست ذا مبتدا است سبوح خبر است نزد اخفش و کوفیین و میتواند بود که سبوح مبتدا باشد و انا فاعل باشد و رب منصوب باختصاص است

است عبارت از تعیین امام عالم بجمیع احکام است و غضب عبارت از عذاب پیروان ائمه ضلالت است
عفوک منسوب به فعل مقدر است تقدیره اسئل عفوک و غفرانک ای آدمی است که واقع شد در گفتن کیف
التسلی چه اضطراب کرده که مبادا غیر علی وصی شود ضمیر وکان راجع بوصی است که مفهوم شد از التسلی و مراد
علی بن ابی طالب است و توضیح این شد در شرح دوم باب نهم کتاب التوحید که باب فی ابطال الرؤیة است
قاب یعنی مقدار است و قوسین عبارت از دو خانه یک کمان است السیتیه بکسر سین بی نقطه و فتح یاء
در لغت دو باطن و تای تانیث که عوض واو است آنچه برگشته در سر کمان و مراد اینجا دستگیر کمان است که آنرا
[illegible] بینا مند میان حقیقی کمان است و نسبت دو طرف با آن مساویست السیتها الی راسهما ضمیر مفرد و مونث
راجع به قوس برای توضیح آنست که مراد یک کمانست باعتبار دو خانه آن بود در بعض نسخ به ضمیر تثنیه است
و راجع به قوسین باشد مخفی نماند که ذکر قاب قوسین اینجا اشاره است بآنکه این بیان احوال عروج دوم است
زیرا که در سورة النجم که قاب قوسین در آنجا مذکور است این نیز مذکور است که ولقد رآه نزلة اخری و بیان
شد در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم باب نهم و بیان احوال عروج اولی می آید در کتاب الصلوة در
حدیث اول باب صدم که باب النوادر است که لما عرج نبیه الی سموات السبع اما اولهن فبارک علیه
والثانیة علمه فرضه تا آخر الحدیث پرسید ابو بصیر امام جعفر صادق ع را و من حاضر بودم باین روش که گفت
فدایت شوم چند بار بالا برده شد رسول الله به معراج امام گفت دو بار یعنی بار دوم یا بار اول اعلام کرد
او را جبرئیل مرتبه عظیمی را باین روش که گفت او و الشناس شرف و مرتبه خود را ای محمد بدرستیکه بتحقیق
ایستادی در مرتبه که نبود آنجا ایستاده هیچ فرشته و نه نبی بیان این آنکه بدرستیکه صاحب کل اختیار تو وصی قرار
میدهد برای تو یعنی تا به معراج برای این آورده گفت و چون وصی قرار میدهد یعنی کرا وصی من میکند گفت
میگوید بغایت منزه از شریک در ربوبیت بغایت الغایت منزه ام من که صاحب کل اختیار ملائکه و رحم سبقت
گرفته رحمت من غضب مرا یعنی خاطر جمع باش که جاهلان را وصی تو نخواهم کرد تا حکم نکنند و شریک من قرار ندهند
در ربوبیت و تا تعیین امام عالم بجمیع احکام در هر زمانی نکنم مشرکان را غضب نکنیم و بیان تفصیل شرح این فقره مکانی
در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث بیست و پنجم باب صد و یازدهم که باب الذنوب است و در کتاب الدعا
در شرح حدیث بیستم باب چهل و ششم که باب القول عند الاصباح والامساء است پس گفت خدایا [illegible]
تا امام گفت برای وجه بیتابی رسول کمال ربط میان او و علی است بود وصی که علی باشد نسبت برسول
چنانچه الله تعالی گفته در سورة النجم بمقدار دو خانه کمان در بعض شروط الامت یا امین نزد بعض دیگر
گفت او را ابو بصیر فدایت شوم چیست معنی قاب قوسین گفت مقدار یکه در میان دستگیر کمان است
تا سر کمان یعنی تفاوت میان دو خانه یک کمان در آن مقدار نیست اصلا ۲ اصل فقال کان بینهما
[illegible] فلا اعلم او قد قال تجلی فنظر فی سم الابرة الی ما شاء الله من نور العظمة فقال

الله تبارک وتعالی یا محمد قال لبیک ربی قال من لامتک من بعدک قال الله اعلم قال علی بن ابیطالب امیر المومنین
وسید المسلمین وقائد الغر المحجلین قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام لابی بصیر یا ابا محمد والله ماجاءت
ولایة علی من الارض ولکن جاءت من السماء مشافهة تمام شد ترجمه ضمیر فیها راجع برسول و وصی است
ومراد میان رسول ووصی است که در بهشت قرار یافته تیلالا صفت حجابست وعائد محذوف است بتقدیر
تیلالا فیه وتحقیق بجای با نقطه وفا وقاف مضارع معلوم باب ضرب صفت بعد از صفت است ومجموع بجای
یک صفت است مثل اکلت رمانا حلوا حامضا مراد آنست که بنظر می آید اما صریح بنظر نمی آید ولا اعلمه بمعنی
لا اظنه است پس قد برای تحقیق نیست بلکه برای تقریب زمان ماضی بحال است چنانچه در هر جمله حالیه که ماضی
باشد قال زبرجد حکایت فاعل تیلالا وتحقیق که راوی گمان کرده که زبرجد گفت وتجویز کرده که یاقوت گفته
باشد مثلا و بهر تقدیر مراد قصری است که از یکی از آن دو جواهر است که برای وصی مخلوق شده
در بهشت یعنی پس امام گفت بود میان رسول وتوالی که برای وصی قرار یافته در بهشت پرده می نمود
غائب می شد از پس پرده راوی گفت وگمان ندارم امام را مگر بر جائی که گفته باشد مینمود وغائب فنظر زبر جد
پس نظر کرد در مانند سوراخ حجاب که سوزنی در آن پرده بود واز آنجا بعض از ظرف حجاب خود مینمود بسوی
آنچه خواست الله تعالی که صریح شود او را از روشنی عظمت الله تعالی که ثواب وصی مصداق ربوبیت باشد
پس چون رسول دانست سر ولایت وسخن خود را گفت الله تبارک وتعالی بی واسطه دیگری ای محمد گفت
لبیک ای صاحب کل اختیار من گفت کیست برای امت تو بعد از تو که امام عالم بجمیع احکام باشد گفت الله
اعلم وادانا است باینمعنی که سید ایشان فی الجمله که علی است وعلم تو بآنست یا باینمعنی که نمیدانم که کیست گفت علی
بن ابیطالب که امیر المومنان است وبهتر مسلمانان است ولشکر کش جمعی است در قیامت که پیشانی سفید
است ودستها سفید اند یعنی مبارک اند راوی گفت بعد از آن امام گفت ابوبصیر را ای ابو محمد بخدا قسم که نیامده
امامت علی از زمین باینمعنی که باختیار رسول نبود ولیکن آمد از آسمان بی واسطه دیگری **چهاردهم**

اصل قلت لابی جعفر علیه السلام صف لی نبی الله قال کان نبی الله صلی الله علیه وآله وسلم ابیض
مشرب حمرة ادعج العینین مقرون الحاجبین شثن الاطراف کان الذهب افرغ براثنه عظیم
مشاشة المنکبین اذا التفت یلتفت جمیعا من شدة استرساله سربته سائلة من لبته الی سرته
کانها وسط الفضة المصفاة کان عنقه الی کاهله ابریق فضة یکاد انفه اذا شرب ان یرد الماء
واذا مشی تکفا کانه ینزل فی صبب لم یر مثل نبی الله صلی الله علیه وآله قبله ولا بعده **شرح** مشرب
اسم مفعول از باب افعال یا تفعیل است حمرة مضاف الیه است ادعج بفتح دال بی نقطه وفتح عین بی نقطه وجیم والدعجة بضم
دال وسکون عین فراخی چشم که بشناسیا باشد شثن بفتح شین با نقطه وسکون ثای سه نقطه ونون غلیظ کان از
حروف مشبهة بالفعل افرغ بفتح راء بی نقطه وغین با نقطه مجهول باب افعال است علی بجیبه است علی براثنه

بقدر یک شکل برانه است و دران صنعت تجرید است شثن الکفین تزیید اسید البراثن بفتح بای یک نقطه و رای
بی نقطه و الف و کسر ثای سه نقطه و نون جمع برثن بضم با و سکون را و ضم ثا یعنی پای شیر و در اینجا استعاره
شده برای انگشتان باعتبار قوت شجاعت المشاش بضم میم و شین و شین دیگر استخوان شانه و مانند آن که
مغز دارد الاسترسال برای بی نقطه و سین بی نقطه و الف ممدوده نصب بفعل اللازم و اجبی باب استفعال
لنگر داشتن و استحکام بدن چنانچه در پای البس الاعتنائی باشد و ان علامت قوت بدن است لصفت
استرسال المسربة بفتح میم و سین بی نقطه و سکون رای بی نقطه و تای تانیث جای از سینه که موضع قلاده است
کانها خبر مبتدا است وسط بفتح واو و فتح سین بی نقطه منصوب بر ظرفیت است و متعلق ظرف که مقدر است
خبر کان در کانها است و کان از حروف مشبهه بالفعل است الی الجبین مع است الکاهل بکسر ها جای از بدن
که گردن بان متصل است الابریق بکسر همزه و سکون بای یک نقطه و کسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و قاف صراحی و مانند آن تکفا به تشدید فا و همزه ماضی معلوم باب تفعل است التکفو میل نمودن
از بالا بپایین الصبب بفتح صاد بی نقطه و فتح بای یک نقطه و بای دیگر زمین نشیب یعنی بگفتیم امام محمد باقر ع
را بیان کن برای من صفات رسول خدا را گفت پیغمبر خدا سفید آشنا باسرخی شده سرخی فراخ و سیاه
دو چشم پیوسته دو ابرو و غلیظ انگشتان گویا که طلا ریخته شده بود بر شکل انگشتان او در استخوان براق و خوش
رنگ بود بزرگ استخوان دو شانه و وقتی که رو میگردانید بجای میگردید به جمیع بدن بسبب کمال نیکی بسبب
کمال استحکام بدن که او را بود یا مراد آنست که در جای که گذشته بود رو باین طرف و آن طرف میگردید برای
تماشای مردم موی سینه که کشیده بود از سر سینه او تا ناف او گویا که در میان نقره صاف کرده شده
بود یعنی بدن او سفید براق بود گویا گردن با آنچه بان متصل بود از بدن صراحی نقره بود نزدیک بود بینی او
وقتی که آب می آشامید که رسد به آب یعنی که بینی او بکشیدگی مایل بود و وقتی که راه میرفت سر را است
نگاه نمیداشت مانند متکبران بلکه مایل می شد بپایین با تماشای رفتار چنانچه گویا که در هر انداز سر فرود می آمد
در نشیب دیده نشد موافق پیغمبر خدا در میان پیش از او و بعد از او صلی الله علیه و آله و سلم **پانزدهم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الله تبارک
و تعالی مثل لی امتی فی الطین و علمنی اسمائهم کما علم آدم الاسماء کلها فمر بی اصحاب الرایات فاستغفرت
لعلی و شیعته ان ربی وعدنی فی شیعة علی خصلة قیل یا رسول الله و ما هی قال المغفرة لمن آمن منهم
و ان لا یغادر منهم صغیرة و لا کبیرة و لهم تبدل السیئات حسنات **شرح** التمثیل اشکال جزئی را
نمودن الرایات بالف جمع رایة علمها و مراد اینجا ائمه است خواه ائمه ضلالت خواه ائمه هدی و همزه جمع رای
عموم و پیرو و اینجا مناسب است ابن بابویه در کتاب خصال روایت کرده که رایات پنج است از معاویه و عمرو بن العاص
و ابو موسی اشعری و ابو الاعور سلمی و امیر المؤمنین علیه السلام لمن آمن منهم اشاره باینست که شیعه علی

بر دو قسم است یکی امامیه که مومن اند بربوبیت رب العالمین یعنی قایل اند بآنکه ولایت امام مصداق ربوبیت رب العالمین است و اختلاف و پیروی ظن نمیکنند دیگری ماعدای امامیه مثل زیدیه و مانند ایشان که قایل اند بجواز اجتهاد یعنی روایتست از امام جعفر صادق که رسول الله گفت بدرستی که الله تعالی بجهت من تصویر کرد امت مرا در طین و تعلیم کرد بمن نامهای ایشان را چنانچه تعلیم کرد آدم را نامهای همه را پس گذشتند بمن یاران علم پس استغفار کردم برای علی و شیعه او بیان این آنکه صاحب کل اختیار من و عده کرده مرا در شیعه علی یک خصلت را گفته شد ای رسول الله کدام از خصلت گفت آمرزش برای هر که گرویده بربوبیت رب العالمین از جمله شیعه علی و این که باقی نگذارد از ایشان گناه صغیره و کبیره را و برای ایشان و لبس عوض میکند الله تعالی بدیهای ایشان حسنات اشاره است بآیه سوره فرقان که گذشت چنانچه گذشت در حدیث سوم باب پنجم **شانزدهم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال خطب رسول الله صلی الله علیه وآله الناس ثم رفع یده الیمنی قابضا علی کفه ثم قال اتدرون ایها الناس ما فی کفی قالوا الله ورسوله اعلم فقال فیها اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم الی یوم القیامة ثم رفع یده الشمال ثم قال ایها الناس اتدرون ما فی کفی قالوا الله ورسوله اعلم فقال فیها اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم الی یوم القیامة ثم قال حکم الله وعدل فریق فی الجنة وفریق فی السعیر یعنی روایتست از امام جعفر صادق گفت خطبه گفت رسول مردم را بعد از آن برداشت دست راست خود را بر حالی که بند کرده بود مشت خود را بعد از آن گفت آیا می دانید ای مردم که چیست در دست من گفتند الله و رسول او دانا تر اند پس گفت در آنست نامهای اهل بهشت و نامهای پدران ایشان و قبیله های ایشان تا روز قیامت عبارت از علم اصحاب یمین است چنانچه گویا در کف دست نوشته شده بعد از آن برداشت دست چپ خود را بعد از آن گفت ای مردمان آیا میدانید که چیست در دست من گفتند الله تعالی و رسول او دانا تر اند پس گفت در آن است نامهای اهل جهنم و نامهای پدران ایشان و قبیله های ایشان تا روز قیامت بعد از آن گفت حکم کرد الله تعالی و عدالت است پاره در بهشت اند و پاره در جهنم اند اشاره است بآیه سوره شوری **هفدهم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی خطبة له خاصة یذکر فیها حال النبی والائمة علیهم السلام وصفاتهم فلم یمنع ربنا لحلمه واناته وعطفه ما کان من عظیم جرمهم وقبیح افعالهم ان انتجب لهم احب انبیائه الیه واکرمهم علیه محمد بن عبد الله فی حومة العز مولده وفی دومة الکرم محتده غیر مشوب حسبه ولا ممزوج نسبه ولا مجهول عند اهل العلم صفته بشرت به الانبیاء فی کتبها ونطقت به العلماء بنعتها وتأملته الحکماء بوصفها مهذب لا یدانی هاشمی لا یوازی ابطحی لا یسامی شیمته الحیاء وطبیعته السخاء **شرح**

لم یمنع بصیغه مضارع غایب معلوم مجزوم است بنا نصب و مفعول لم یمنع است ما موصوله و فاعل لم یمنع است ان انتجب آنات بفتح همزه و سکون

دوهم و خبری المولد بفتح میم و سکون واو و کسر لام ولادت و مکان ولادت و هر دو اینجا مناسب است
المحتد بفتح دال بی نقطه و سکون واو و میم و تای وحدت یک درخت بزرگ بار آور المحتد بفتح میم و سکون حای
بی نقطه و کسر تای دو نقطه در بالا و دال بی نقطه از باب ضرب ماندن در جای و مکان ماندن و هر دو اینجا
مناسبت الحسب بفتح حای بی نقطه و فتح سین بی نقطه و بای یک نقطه شرف الشیمة بکسر شین با نقطه و سکون
یای دو نقطه در پائین و گاهی منقلب بهمزه می شود جبلت یعنی روایتیست از امام جعفر صادق ع در خطبه
کرامات منقول و اینها دیگری نیست بر حالی که مذکور میکرد در آن خطبه حالت رسول و ائمه را و نشانهای
ایشانرا که لیس المانع نشد صاحب کل اختیار را بسبب بردباری او و آهستگی او و مهربانی او و آنچه
واقع شد که بزرگ جریمه مردم است که شرک باشد و بدکرداریهای مردم است که انواع فسوق دیگر باشد
ازین که برگزین برای مردم محبوب ترانبیای خود را و گرامی ترانبیای خود را محمد بن عبد الله را در عمده
عزت است ولادت او یعنی ولادت او در مکه است که همیشه عزیز بوده به کمال عزت در یکه درخت بزرگ
بار آور گرامی بودن است ماندن او یعنی ماندن او در مدینه است که میوه ایمان بوستان از آنجا بعالم دیگر
نقل شده آلوده به نقصان نیست شرف او و نه آمیخته بتهمت است نسبت او و نه پنهان است نزد
اهل دانش نشان او و بیان این آنکه بشارت دادند باو علما و انبیای سابق در کتابهای خودشان و نعت
گفتند بآن آمدن او و صیانه بیان ایشان خواص او را و موافق آرزوی خود یافتند او را این است گفتاری
و درست کرداری بسبب صفتی که معلوم ایشان بود برای رسول آخر الزمان پاکیزه کرده شده ایست
که نزدیک کرده نمی شود باو و پاکیزه دیگر هاشمی است که برابر کرده نمی شود باو هاشمی دیگر نیست که طلب بلندی
باو کرده نمی شود از کسی دیگر جبلت او شرم است و عادت او بخشش است اصل مجبول علی وقار
النبوة واخلاقها مطبوع علی اوصاف الرسالة واحلامها الی ان انتهت به اسباب مقادیر الله
الی اوقاتها وجری بامر الله القضاء فیه الی نهایاتها اداه محتوم قضاء الله الی غایاتها شرح الاوقار
جمع وقر یعنی بار سنگین و مراد اینجا سنگینی و تمکین است المقادیر جمع مقدور یعنی تدبیر کرده شده ها و مراد اینجا رسالت یعنی
تبلیغ احکام الهی است و اسباب آنها او قار و اخلاق و اوصاف و احلام مانند آنهاست یعنی مخلوق است
بر سنگینیهای نبوت و خوهای نبوت مهر کرده شده است بر نشانهای رسالت و خردمندیهای رسالت تا آنکه رسانید
او را اسباب تدبیر کرده شده های الله تعالی بسوی اوقات آن تدبیر کرده شده ها یعنی مبعوث شد برسالت شروع
در نزول قرآن و تبلیغ احکام شد و جاری شده بفرموده الله تعالی حکم الهی در محمد تا آخرهای آن تدبیر کرده شده ها
یعنی عمر او باخر رسیده و فارغ از رسالت و بیان احکام شد بیان این آنکه رسانید او را لازم قضای الهی
ازل باشد بسوی خاتمه های آن تدبیر کرده شده ها که ثواب آخرت باشد اصل تبشر به کل امة
من بعدها ویدفعه کل اب الی اب طهره [illegible] فی سنته سفاح ولم یتنزه فی [illegible]

آدم الی ابیه عبد الله فی خیر فرقة واکرم سبط واضع رهط واکلأ حمل واودع حجر اصطفاه الله وارتضاه و
اجتباه وآتاه من العلم مفاتیحه ومن الحکم ینابیعه ابتعثه رحمة للعباد وربیعا للبلاد **شرح** تبشیر ماضی معلوم از
باب تفعیل برای مبالغه است وهمچنین تدفیع طهر بضم طای ابی اخط وسکون ها مصدر است که مستعمل شده در
اسم فاعل برای مبالغه ومراد او رسیار پاکیزه است یعنی بسیار بشارت داده شد بآمدن او هر پیغمبری رسولی
بعد از خود را که امت رسول دیگر باشند یا جمیعی که قائل شدند که در کتاب ها بشارت بآمدن او هست و بجهد
دفع کرده او را هر پدری بسوی پدری دیگر که بغایت پاکیزه است و از زنی بغایت پاکیزه بسوی زنی دیگر
مخلوط نشده او را اصل او که پدران باشند زنی نه از آن او و نه با غیر ایشان و نجنبش نکرده او را در محل
ولادت او جماعی یعنی جماع در وقت حیض و مانند آن نبوده یا باین معنی که در وقت حمل که نزدیک ولادت
است جماعی نشده چنانچه مشهور است که از آن ضرر بمولود میرسد از آدم تا پدرش عبد الله در بهترین
فرقه است که قریش باشند و در گرامی ترین شعبه قریش است که بنی هاشم باشند و در رفیع ترین طائفه بنی هاشم است
که عبد المطلب و عبد الله و ابو طالب باشند و در محفوظ ترین مادری است که محل حمل او است و مراد آنست
یا در آهسته ترین کناری است که کنار حمایت و تربیت ابو طالب و فاطمه بنت اسد باشد چنانچه می آید
در حدیث بیست و یکم برگزید او را الله تعالی و مقبول خود کرده او را و انتخاب کرد او را و داد او را از دانش کلیدهای
آن را و از حکمت چشمه های آن را فرستاد او را بر حالی که رحمت الهی باشد برای بندگان و بهار باشد برای
شهرها یعنی باعث نجات و خرمی شهرها ایمان او باشد اشاره است بآنکه نبی رحمت او است نه دیگری از انبیا
و قائم که زمین را پاک از شرک میکند نه او و صیای او است چنانچه بیان شد در حدیث هشتاد و سوم
باب صد و هفتم **اصل** وانزل الله الیه الکتاب فیه البیان والتبیان قرآنا عربیا غیر ذی عوج لعلهم یتقون
قد بینه للناس ونهجه بعلم قد فصله ودین قد اوضحه وفرائض قد اوجبها وحدود حدها للناس و
بینها وامور قد کشفها لخلقه واعلن فیها دلالة الی النجاة ومعالم تدعو الی الهدی فبلغ رسول
الله ما ارسل به وصدع بما امر وادی ما حمل من اثقال النبوة وصبر لربه وجاهد فی سبیله ونصح
لامته ودعاهم الی النجاة وحثهم علی الذکر ودلهم علی سبیل الهدی بمناهج ودواع اسس للعباد اساسها
ومنار رفع لهم اعلامها کیلا یضلوا من بعده وکان بهم رؤفا رحیما **شرح** مضمون این گذشت در خطبه مصنف
یعنی و فرو فرستاد الله تعالی بسوی او کتاب را که در آنست بیان و کمال بیان در حالی است که قرآن است عربی
بی آنکه صاحب کجی باشد تا شاید که پرهیز کنند از عذاب پیروان ائمه ضلالت اشاره است به آیه سوره زمر تحقیق
بیان کرد قرآن را برای مردم و ظاهر ساخت راه آن را بعلمی که مکرر کرد آن را و دین اسلامی که واضح ساخت
آن را که منادی پیروی ظن است و لازمی چند که واجب ساخت آنها را مثل سؤال اهل الذکر در مسائل ندانسته و
سکوت در حالی که سؤال ممکن نباشد و فرقی چند که فرق کرد آنها را برای مردم و بیان کرد آنها را مثل قول علی العبد

نیز ظلم و کوری نبیند که سنگینست کرد آنها را برای مخلوقین خود و ترسانید از آتش عذاب امم سابقه که اطاعت انبیا
نکردند و رفته تنها است راهنمائی بسوی نجات از آتش جهنم و نشانهائی که میخواندند مردم را بسوی آنها در میان عالیشان
پس رسانید رسول الله آنچه را که فرستاده شده بود با آن و صریح کرد آنرا که مامور شده بود و بجا آورد آنچه را که تکلیف
شده بود که بارهای گران نبوت باشد و صبر کرد برای صاحب کل اختیار خود و جهاد کرده در راه او و نصیحت
کرد برای امت خود و خواند ایشانرا بسوی نجات از ضلالت و عذاب و حرص فرمود ایشانرا بر یاد آوری
ربوبیت رب العالمین که پیروی امام عالم بجمیع احکام و رهبر ربانی باشد چنانچه می آید در حدیث اول کتاب
فضل القرآن که نحن ذکر الله و در راه نمود ایشانرا براه راستی که وصی باشد براه های واضح که محکمات باشد
و بجز آنهای که استوا کرد برای بندگان اصل آنها را مراد متشابهات است که اصل آنها امام و رسول محکمات است
و بجلی نوری چند که نبیند بساخت برای مردم بناهای آن محلی ای نور را تا گمراه نشوند بعد از او و بود رسول الله
به بندگان شفیق مهربان **هیجدهم اصل** سئل ابا الحسن الاول کان رسول الله صلی الله علیه و آله
محجوجا بابی طالب فقال لا و لکنه کان مستودعا للوصایا فدفعها الیه قال قلت فدفع الیه الوصایا علی
انه محجوج به فقال لو کان محجوجا به ما دفع الیه الوصیة قال فقلت فما کان حال ابی طالب قال اقر
بالنبی و بما جاء به و دفع الیه الوصایا و مات فی یومه **شرح** المستودع به فتح دال منقطه کسی که قابل سپردن
چیزی باو باشد کسی که چیزی باو سپرده شده باشد مراد اینجا مناسب است الوصایا عبارت از انبیای سابق است
مثل حجر ابیض و خاتم سلیمان و عصای موسی و مانند آنها ضمیر مستتر در دفعها راجع برسول و بارز در الیه راجع
بابوطالب است ضمیر انه راجع به محمد رفدفع است یا راجع بابوطالب است یعنی راوی پرسید امام موسی کاظم
را آیا بود رسول الله محکوم به محکوم ابوطالب چون در تحت تربیت و حمایت او بزرگ شده بود پس گفت نه و لیکن
ابوطالب اعتمادی و قابل سپردن رسول وصایای انبیای سابق بود یا بمعنی که رسول آنها را باو سپرده بود
پس ابوطالب داد آن وصایا را بسوی رسول الله راوی گفت گفتم پس داد رسول وصایا را بابوطالب
بنابر آنکه محکوم باشد بسبب آن دادن وصایا محکوم میشد نمیداد رسول الله باو وصیت را مراد آنست که
سپردن آنها بکسی منافات ندارد با حاکم بودن بر آنکس چنانچه امام حسین بام سلمه سپرده بود راوی گفت پس
گفتم چه بود حال ابوطالب گفت اقرار کرد به نبوت نبی و بآنچه آورده بود آنرا و برگردانید بسوی رسول وصایا را و مرد آن
روز که رجعت نامه الهی برگردانید **نوزدهم اصل** عن ابی جعفر ع قال لما قبض رسول الله
بات آل محمد باطول لیلة حتی ظنوا ان لا سماء تظلهم و لا ارض تقلهم لان رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم وتر الاقربین و الابعدین فی الله فبینا هم کذلک اذ اتاهم آت لا یرونه و یسمعون کلامه
فقال السلام علیکم یا اهل البیت و رحمة الله و برکاته ان فی الله عز و جل عزاء من کل مصیبة و نجاة من کل هلکة
و درکا لما فات کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا

شاع الخوف شرح بخفوا مجهول است و تراز باب ضرب است اهل منصوب بنداء یا اختصاص است و رحمة مرفوع و معطوف بر السلام است یا منصوب و معطوف بر لفظ است کل نفس تا آخر از سوره آل عمران است النزر میتواند بود که مصدر باشد و جمع نذیر میتواند بود یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت وقتیکه گرفته شد از دنیا رسول الله شب ماندند آل محمد با ترسی از بسیاری اندوه حتی آنکه گمان بردم با ایشان این شد که زمانی برای ایشان آسمانی نخواهد کرد و نه زمینی ایشان را بر میدارد یعنی که زود کشته می شوند چه رسول الله آزرده کرده بود نزدیکتر از اکثر اصحاب باشند و دورتر از اکثر کافران صریح باشند در راه الله تعالی پس میان آنکه آل محمد چنان اندوهگین بودند ناگاه آمد نزد ایشان آنکه گم کشیدند و واقع شنیدند سخن او را پس گفت سلام بر شما باد ای اهل بیت رسول و رحمة الله تعالی و برکتهای او بدرستیکه توکل برالله تسلیست از هر مصیبت و کفایتست از هر هلکه و تلافیست برای چیزی که رفت چنانچه گویا که ادراک آن چیز شد هر جانداری چشنده مرگست و جز این نیست که تمام داده میشوند ثوابهای خود را روز قیامت پس هر که دور کرده شد از آتش جهنم و داخل کرده شد بهشت را پس بتحقیق مطلب رسید و نیست زندگی دردنیا مگر ادای خوردن یعنی که خرید آن بازی خورده که دل بآن بسته **اصل** ان الله اختارکم و فضلکم و طهرکم و جعلکم اهل بیت نبیه و استودعکم علمه و اورثکم کتابه و جعلکم تابوت علمه و عصا عزه و ضرب لکم مثلا من نوره و عصمکم من الزلل و آمنکم من الفتن فتعزوا بعزاء الله فان الله لم ینزع منکم رحمته و لن یزیل عنکم نعمته فانتم اهل الله عز و جل الذین بهم تمت النعمة و اجتمعت الفرقة و ائتلفت الکلمة و انتم اولیاؤه فمن تولاکم فاز و من ظلم حقکم زهق مودتکم من الله واجبة فی کتابه علی عباده المؤمنین ثم الله علی نصرکم اذا یشاء قدیر فاصبروا لعواقب الامور فانها الی الله تصیر قد قبلکم الله من نبیه ودیعة و استودعکم اولیاءه المؤمنین فی الارض فمن ادی امانته آتاه الله صدقه فانتم الامانة المستودعة و لکم المودة الواجبة و الطاعة المفروضة و قد قبض رسول الله و قد اکمل لکم الدین و بین لکم سبیل المخرج فلم یترک لجاهل حجة فمن جهل او تجاهل و انکر او نسی او تناسی فعلی الله حسابه و الله من وراء حوائجکم و استودعکم الله و السلام علیکم فسألت ابا جعفر ممن اتاهم التعزیة فقال من الله تبارک و تعالی **شرح** و طهرکم اشاره بآیه سوره احزاب است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اهل بیت پیغمبر در حدیث دوم باب سیوم گذشت و عصا عزه اشاره است بآیه سوره منافقین و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و ضرب لکم مثلا من نوره اشاره است بآیه سوره نور مثل نوره کمشکوة و بیان شد در حدیث پنجم باب سیزدهم و آمنکم من الفتن اشاره است بآیه سوره بقره و الفتنة اکبر من القتل فتعزوا بعزاء الله اشاره است بآیه سوره آل عمران یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون و می آید در حدیث چهلم این باب الولی بفتح و سکون لام نزدیک الاولیا جمع ولی یعنی اهل تقرب در مومنان از خود شان و دوست و همراه اهل البیت

اول وددوم برادراست دردوم موتکم من الله واجبۃ اشارہ است بآیۂ سورۂ شوری قل لااسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ
فی القربی نعم الله علی لضرکم اشارہ است بشهور قائم والطاعۃ المفروضۃ اشارہ است بآیۂ سورۂ نساء اطیعوا
الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وقد اکمل لکم الدین اشارہ است بآیۂ سورۂ مائدہ الیوم اکملت لکم دینکم
مراد کمال ترک عمل بحکم خود است او در تجاہل ودر رسہ نظیر آن برای تجهیز در گفتگو است پس مرنج چیز کیست
تقامل در تجاہل ودر تناسی برای محض مبالغہ است یعنی بدرستیکہ الله تعالی برگزید شما را و
ترجیح داد شما را بر عالمیان وپاکیزہ کرد شما را وگردانید شما را اہل خانوادۂ نبی خود وسپرد بشما حکم احکام
خود را وبشما رسانید کل معانی کتاب خود را وگردانید شما را صندوق علم اسرار خود وآلت راہ رفتن عزت و
زدبرای شناسی از نور خود ونگاہ داشت شما را از لغزش در احکام شرع وامین کرد شما را از اختلافات
وبہر وبہای من پس صبر کنید برصبری کہ الله تعالی فرمود وجہ بدرستی کہ الله تعالی وانگرفتہ از شما رحمت خود را
وبہر برطرف نمیکند از شما نعمت خود را چہ شما ودست نعایت نزدیک الله تعالی اید پس ہرکہ امام خود دانست
شما را بطلب خود سید وہرکہ غصب کرد حق شما را باطل شد ودستی شما از جانب الله تعالی کہ واجب شدہ
در کتاب او بر بندگان او کہ مومن بربوبیت رب العالمین اند یعنی کہ ایشان اطاعت میکنند اگر چہ بر
جمیع واجب است بعد از ین الله تعالی بر مد کردن شما باتمام آن جمعی کہ اطاعت نکنند وقتی کہ میخواہد
نہایت توانا است پس صبر کنید برای انتظار عاقبتہای کارہا چہ بدرستیکہ آن عاقبتہا بسوی حکمت الله تعالی
دلیس برمیگردد وحکومت بر ظالمان بالکلیہ منقطع میشود تحقیق قبول کرد شما را الله تعالی از نبی خود بعنوان ودیعت یعنی
در وقت رحلت از دنیا نبی شما را باو سپردہ وآن قبول حفظ شما کردہ وبہ الله تعالی بودیعت سپردہ شدہ اید
وشما راست دوستی واجب واطاعت ثابت ولازم وتحقیق گرفتہ شد از دنیا رسول الله بحالی کہ کامل کردہ
شد برای رعایت جانب شما احکام شرع وبیان کردہ شد برای رعایت شما راہ بدر رفتن از شبہات اہل
ضلالت پس واگذاشتہ نشد برای حق شما راہ عذری پس ہرکہ جاہل حق شما شد یا منکر شود ربوبیت رب العالمین
را کہ بجہل حق شما یا فراموش کند عہد ربوبیت را بر کہ حق شما دلیس بر الله تعالی است حساب او والله تعالی
پشت وپناہ وحاجتہای شما است ومی سپارم شما را با الله تعالی وسلام بر شما باد در او می گفت پس پرسیدم
امام محمد باقر را کہ جانب کرآمد ایشان را باین تسلی کردن گفت از جانب الله تعالی **بیست وپنجم** علی عن
ابی عبد الله علیہ السلام قال کان رسول الله صلی الله علیہ وآلہ اذا رأی فی اللیلۃ الظلماء
رأی لہ نور کان شقۃ قمر **شرح** الشقۃ بکسر شین بانقطہ وتشدید قاف قطعہ یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیہ السلام گفت بود رسول الله وقتی کہ دیدہ می شد در شبی کہ تاریک بود دیدہ میشد برای او روشنی
کہ گویا کہ او پارہ ماہ است **بیست وششم** محمد عن ابی عبد الله علیہ السلام قال نزل
جبرئیل علی النبی صلی الله علیہ وآلہ فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام ویقول انی قد حرمت

النار على صلب انزلك وبطن حملك وحجر كفلك **شرح** يقر بكسر مضارع معلوم باب افعال كفل ماضي معلوم
باب نصر يا باب تفعيل است **يعني** روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت فرود آمد جبرئيل ع بر سيد
پس گفت اى محمد بدرستيكه صاحب كل اختيار تو مي رساند ترا سلام و ميگويد بدرستي كه من بخشيدم حرام كردم
آتش جهنم را بر پشتي كه فرود آورد ترا و شكمي كه برداشت ترا و كنارى كه نگاهدارى كرد ترا **اصل** فالصلب
صلب ابيك عبد الله بن عبد المطلب والبطن الذي حملك فآمنة بنت وهب واما حجر كفلك
فحجر ابي طالب **وفي رواية** ابن فضال وفاطمة بنت اسد **شرح** اين كلام امام ست فاء در فالصلب
براى بيان است ومقصود حصر در ايشان نيست بلكه چون مخالفان بسيار گفتگو در ايشان كرده اند ذكر
ايشان شده فاء در فآمنة بتوهم اما است بتقدير واما البطن الذي حملك فبطن آمنة است **يعني** پشت عبارت
از پشت پدر او عبد الله بن عبد المطلب است و شكمي كه برداشت ترا پس عبارت از آمنه بنت وهب است
واما كنارى كه نگاهدارى كرد ترا عبارت از كنار تربيت ابو طالب است و در روايت ابن فضال زياد
است كه او كنار فاطمه بنت اسد است كه مادر امير المؤمنين ع باشد **بيست و دوم اصل**
عن ابي عبد الله عليه السلام قال يحشر عبد المطلب يوم القيمة امة وحده عليه سيماء الانبياء وهيبة
الملوك **شرح** الامة جنسي از اجناس بشر كه مخالف سائر اجناس است **يعني** روايتست از امام جعفر صادق عليه
السلام گفت برانگيخته ميشود عبد المطلب روز قيامت جنسي به تنهائي بر حالي كه بر او باشد صورت انبياء و
جلالت پادشاهان يعني نبي و پادشاه مانند انبيا بود چنانچه ظاهر ميشود در حديث آتي مانند پادشاهان بود
باعتبار حكومت كه در زمان او هيچكس مثل او نبوده در جميع اين دو صفت **بيست و سوم اصل**
عن ابي عبد الله عليه السلام مثل قال ابن عبد المطلب اول من قال بالبداء يبعث يوم القيمة امة
وحده عليه بهاء الملوك وسيماء الانبياء **شرح** چون بداء در اصل لغت بمعني پشيماني است استعاره
لفظ بداء در فعل الهي از پيش خود خالي از جرأت نيست پس پيش از عبد المطلب كسي استعاره كرده بود چون آدمي
در وقت اضطراب و كمال خوف معذور ميباشد در جرأت در گفتگو عبد المطلب اين جرأت كرده و بعد از
او مستمر شد مانند معمولي كه وحي شده باشد و بيان معني بداء شد در باب بيست و چهارم كتاب التوحيد و
ازين تقرير ظاهر شد كه منافاتي نيست ميان اين حديث و احاديث باب مذكور كه دلالت ميكنند بر آنكه هيچ
پيغمبري مبعوث نشده مگر آنكه اقرار به بداء كرده **يعني** روايتست از امام جعفر صادق ع گفت بدرستي كه عبد المطلب اول كسي
است كه تلفظ كرد به بداء يعني بهم رسيد كارى براى الله تعالى كه پيش از حدوث آن معلوم هيچكس غير خود نه باشد
حتي انبيا را انگيخته ميشود روز قيامت جنسي به تنهائي بر حالي كه بر او باشد جلالت پادشاه و صورت انبيا
بيست و چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال يبعث عبد المطلب امة وحده عليه
بهاء الملوك وسيماء الانبياء وذلك انه اول من قال بالبداء **شرح** اين ظاهر شد از شرح سابق

اصل قال وکان عبد المطلب ارسل رسول الله صلی الله علیه وآله الی رعاته فی ابل قد ندت له فجمعها فابطأ علیه فاخذ بحلقة باب الکعبة وجعل یقول یا رب اتهلک آلک ان تفعل فامر ما بدا لک فجاء رسول الله صلی الله علیه وآله بالابل وقد وجه عبد المطلب فی کل طریق وفی کل شعب فی طلبه وجعل یصیح یا رب اتهلک آلک ان تفعل فامر ما بدا لک ولما رأی رسول الله صلی الله علیه وآله اخذه فقبله وقال یا بنی لا وجهتک بعد هذا فی شیء فانی اخاف ان تغتال فتقتل

شرح الرعاة بکسر وضم رای مهمله و عین مهمله والف ممدوده والرعاة بضم را و تای تانیث بعد از الف مقصوره جمع راعی گله بان ندت بنون و تشدید دال مهمله ماضی معلوم باب ضرب است الابل در رفت بغایت نزدیک تغتال بغین معجمه مضارع مجهول مخاطب اجوف واوی از باب افتعال است الاغتیال گرفتن کسی را بناگاه یعنی امام گفت در بیان آنکه عبد المطلب بحد تقریب تفقد پیدا کرد و عبد المطلب فرستاده بود رسول الله را بسوی راعیان خود بسبب گله شتری که بتحقیق گریخته و متفرق شده بود از عبد المطلب پس جمع کرد رسول آن گله را پس دیر کرد در برگشتن عبد المطلب پس عبد المطلب خوب گرفت حلقه در کعبه را و شروع کرد و گفت از نهایت دهشت و اضطراب ای صاحب کل اختیار من آیا هلاک میکنی دوست بغایت نزدیک خود را اگر کنی پس کاری است عظیم که بهم رسد برای تو یعنی بدانستی که واقع شد فی است و غیر تو نمی تواند گفت پس آمد رسول گله شتر را بر حالی که فرستاده بود و عبد المطلب در هر راه و هر شکاف کوه برای طلب او و شروع کرده فریاد میزد که ای صاحب کل اختیار من آیا هلاک میکنی دوست بغایت نزدیک خود را اگر کنی پس کاری بغایت عظیم است که تو دانی و پس چون دید رسول الله را گرفت او را بسوی سینه او را و گفت ای پسرک دیگر بجای نخواهم فرستم ترا بعد از این در کاری چه بدرستیکه من میترسم که بناگاه گرفته شوی پس کشته شوی

اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لما ان وجه صاحب الحبشة بالخیل ومعهم الفیل لیهدم البیت مروا بابل لعبد المطلب فساقوها فبلغ ذلک عبد المطلب فاتی صاحب الحبشة فدخل الآذن فقال هذا عبد المطلب بن هاشم قال وما یشاء قال الترجمان جاء فی ابل له ساقوها یسألک ردها فقال ملک الحبشة لاصحابه هذا رئیس القوم وزعیمهم جئت الی بیته الذی یعبده لاهدمه وهو یسألنی اطلاق ابله اما لو سألنی الامساک عن هدمه لفعلت ردوا علیه ابله فقال عبد المطلب للترجمان ما قال الملک فاخبره فقال عبد المطلب انا رب الابل ولهذا البیت رب یمنعه فردت علیه ابله وانصرف عبد المطلب نحو منزله فمر بالفیل فی منصرفه فقال للفیل یا محمود فحرک الفیل رأسه فقال له أتدری لم جاؤا بک فقال الفیل برأسه لا فقال عبد المطلب جاؤا بک لتهدم بیت ربک أفتراک فاعل ذلک فقال برأسه لا فانصرف عبد المطلب الی منزله

شرح الآذن بفتح همزه و الف و ذال با نقطه شاسنده و کسیکه رخصت دخول داده باشد و هر دو اینجا مناسب است و در قال الترجمان اقتصاری است تبعیه فلما اخبره عبد المطلب او ارسلوا یقول الترجمان بضم تای دو نقطه در بالا و سکون رای بی نقطه و ضم جیم و میم و الف و نون

نون و بفتح تا و فتح جیم مشدد تا و ختم کسی که تفسیر زبان کسی کند فی برای سببیت است آن ضمیر بفتح را
با قاف و کسر عین بی نقطه فانزل ترجمین یعنی منصرف بفتح رای بی نقطه مصدر میمی است یا اسم مکان است از باب
انفعال یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که روانه کرد پادشاه حبشه سواران بسیار از ایشان آن فیل
که در قرآن مذکور است و نام آن محمود بود تا خراب کنند کعبه را پس همان قوم گذار کردند بگله شتری که
عبد المطلب را بود پس راندند آنها را بطرف خود پس رسید این خبر بعبد المطلب پس آمد نزد پادشاه
حبشه پس داخل شد کسی که پیش آن تخت عبد المطلب را پس گفت این عبد المطلب بن هاشم است
پادشاه گفت و چه میخواهد پس چون خبر گرفتند از عبد المطلب و ذکر کرد مطلوب خود را گفت محتاج آمده است
برای گله شتری که از او است رانده اند لشکر تو آنها را میخواهد از تو برگردانیدن آنها را پس گفت پادشاه حبشه
یاران خود را از روی تعجب که این سردار جمعی ذو الفضل الیشان است آمده بسوی خانه او که می ترسد از اب
کنم آن را و او میخواهد از من سر دادن گله شتر خود را آگاه باش اگر میخواست از من خود داری از خراب
کردن خانه را هر آئینه خود داری میکردم برگردانیدن براو گله شترش را پس گفت عبد المطلب و محتاج او را
چه گفت پادشاه پس خبر داد او را آنچه گفته بود پس گفت عبد المطلب من صاحب اختیار گله شترم و این
خانه را صاحب کل اختیاری است که نگاهداری میکند آن را پس گردانیده شد بر عبد المطلب گله شتر او و
برگشت عبد المطلب بجانب منزل خود پس گذار کرد بفیل در برگشتن خود پس گفت فیل را ای محمود پس
جنبانید فیل سر خود را آنچه کسی بعنوان اشاره سر گوید چه میگوئی پس گفت آیا میدانی که برای چه آورده اند ترا پس
گفت فیل بجنبانیدن سرش که نه پس گفت عبد المطلب آورده اند ترا تا خراب کنی خانه صاحب کل اختیار خود را
پس آیا می کنی آن را پس فیل گفت بجنبانیدن سرش که نه پس برگشت عبد المطلب بسوی منزل
خود فلما اصبحوا غدوا به لدخول الحرم فابی و امتنع علیهم فقال عبد المطلب لبعض
موالیه عند ذلک اعل الجبل فانظر تری شیئا فقال اری سوادا من قبل البحر فقال له یصیبه
بصرک اجمع فقال له لا و لاشک ان یصیب فلما ان قرب قال هو طیر کثیر و لا اعرفه یحمل کل طیر فی منقاره
حصاة مثل حصاة الخذف او دون حصاة الخذف فقال عبد المطلب و رب عبد المطلب ما ترید
الا القوم حتی لما صاروا فوق رؤسهم اجمع القت الحصاة فوقعت کل حصاة علی هامة رجل فخرجت من
دبره فقتلته فما انفلت منهم الا رجل واحد یخبر الناس فلما ان اخبرهم القت علیه حصاة فقتلته
فهل تری شیئا استفهام است [illegible] استفهام است اجمع تاکید [illegible] است یعنی [illegible]
عبارت از کمال تشخیص است پس اگر چیزی نزد این کس ظاهر شد تمام چشم این کس آن را ادراک میکند و اگر [illegible]
باشد بعض چشم آن را ادراک میکند [illegible] تشخیص آن [illegible] باب افعال است الخذف
بفتح خای با نقطه و سکون ذال با نقطه مصدر باب ضرب انداختن سنگ ریزه [illegible] شهادت [illegible]

واندازند آن جماعت را اندازه شود یعنی پس چون صبح فردا کردند اول روز آمدند فیل را برای داخل شدن
پس ابا کرد از دخول حرم و سرکشی کرد بر ایشان پس گفت عبد المطلب گفت او را آیا دیدی یا به آن قدر چشم
تو چیم پس گفت او را نه و بر آئینه نزدیک است که دریابد به چشم من آن را پس چون آن سیاهی نزدیک
شد بجست به چشم او دریافت آن را همان دم گفت آن مرغ بسیار است و نمی‌شناسم آن مرغ را یعنی جنس
که هرگز آن جنس مرغ را ندیدم بر حالی که برسید اند هر مرغی در منقارش سنگریزه را مانند سنگریزه یا کوچک تر
ازان پس گفت عبد المطلب قسم به صاحب کل اختیار عبد المطلب که نمیخواهد آن مرغ مگر این جماعت را
تا چون گردید آن مرغ بالای سر این جماعت همه انداخته شد سنگریزه‌ها فرود آمدن هر سنگریزه بر فرق مردی
پس بیرون آمد از سوراخ پشت او پس کشت او را پس خلاص نشد از جمله ایشان مگر یک مرد که خبر دهد مردم
را پس چون خبر داد ایشان را به آن مردم انداخته شد بر او نیز سنگریزه پس کشت او را **فصل بیست و ششم**

عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان عبد المطلب یفرش له بفناء الکعبة لا یفرش لاحد غیره و کان
له ولد یقومون علی راسه فیمنعون من دنا منه فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله و هو طفل یدرج
حتی جلس علی فخذیه فاهوی بعضهم الیه لینحیه عنه فقال له عبد المطلب دع ابنی فان الملک قد
اتاه **شرح** الفنا بکسر فا و نون و الف ممدوده فضای پیش در خانه یدرج بدال منقوطه و جیم مضارع معلوم
باب نصر است اتاه ماضی معلوم باب تفعیل است الثانیه را و دادن چیزی تا روان شود و میتواند بود که
از باب ضرب باشد و ماضی برای تحقق وقوع در مستقبل باشد یا برای وقوع باشد چه نبوت رسول پیش از سلطنت
او بود پس شاید در آن وقت شده باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برای
عبد المطلب فرش انداخته میشد و پیش در کعبه تا نشیند فرش انداخته نمی‌شد برای هیچ یک غیر او و بودند او را
پسران می‌ایستادند بر سر او پس منع میکردند هر کسی را که نزدیک شود با او پس آمد رسول الله بر حالی که طفلی
بود که براه میرفت و پسران مطلع نشدند تا آنکه نشست بر دو ران عبد المطلب پس رنج شد بعض پسران
عبد المطلب بسوی رسول تا دور کند او را از عبد المطلب پس گفت او را عبد المطلب واگذار فرزندم مرا
به بدرستی که فرشته بتحقیق راه داد او را باینجا بر وجهی که شما مطلع نشدید **فصل بیست و هفتم**

عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما ولد النبی صلی الله علیه و آله مکث ایاما لیس له لبن فالقاه
ابو طالب علی ثدی نفسه فانزل الله فیه لبنا فرضع منه ایاما حتی وقع ابو طالب علی حلیمة السعدیة
فدفعه الیها **شرح** میتواند بود که مراد به ثدی نفسه پستان ابو طالب خودش باشد و میتواند بود
که مراد پستان زنش فاطمه بنت اسد باشد که مادر امیر المومنین است چنانچه می‌آید در حدیث سوم
مولد امیر المومنین که رسول او را مادر خود گفته و گفتن او امیر المومنین را برادر خود بسیار واقع شده
و منافاة نیست میان این و تزویج حضرت فاطمه علیها السلام چه آنچه متفق علیه است حرمت نکاح مادر رضاعی

وخواهر رضاعی است و آنچه ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادق علیه السلام لا یحرم من الرضاع الا
ما کان مجبورا روایت کرده که شرط حرمت آنست که رضاع با ستیجار و مانند آن باشد رضیع معلوم باب خبر
و علم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وقتی که زاده شد نبی درنگ کرد چند روز
برحالی که نبود برای او شیری مراد آنست که بسبب مرض والده او بی شیر ماند پس انداخت او را ابو طالب علیه السلام
بر پستان خود چنانچه برای تسلی اطفال را مشغول میکنند پس فرو داورد الله تعالی در پستان ابو طالب علیه السلام
شیری پس شیر خورد از آن پستان چند روز تا فرود آمد ابو طالب علیه السلام در گردیدن برای طلب دایه بر منزل
حلیمه سعدیه پس داد او را بحلیمه **بیست و هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان مثل ابی طالب علیه السلام مثل اصحاب الکهف اسروا الایمان واظهروا الشرک فآتاهم الله اجرهم مرتین
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه حال عجیب ابو طالب مثال اصحاب کهف است
که در سورة الکهف مذکور است پنهان کردند ایمان را و اظهار کردند نزد دقیانوس شرک را پس داد الله تعالی
مزد ایشان را دو بار یکی برای ایمان و دیگری برای تقیه **بیست و نهم اصل** عن اسحاق بن
جعفر عن ابیه قال قیل له انهم یزعمون ان ابا طالب کان کافرا فقال کذبوا کیف یکون کافرا وهو
یقول الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبیا کموسی خط فی اول الکتب **شرح** اول بضم همزه و تشدید واو مفتوحه
جمع اولی است یا بالفتح همزه عبارت از کتاب آدم است یا عبارت از عمده هر کتابی است که محکم باشد یعنی
روایت است از اسحق بن جعفر از پدرش اسحاق گفت گفته شد امام را بدرستی که مخالفان دعوی میکنند
که ابو طالب علیه السلام کافر بود پس امام گفت دروغ گفته اند چون میباشد کافر حال آنکه او میگوید این بیت را آیا
مشرکانی که خوشی میکنند بدعوی کفر من ندانستند که یافتیم محمد را نبی که مانند موسی نوشته شده در صحف که پیش
از باقی کتب است **سی ام اصل** وفی حدیث آخر کیف یکون ابو طالب کافرا وهو یقول
لقد علموا ان ابننا لا مکذب + لدینا ولا یعنی بقیل الاباطل + وابیض یستسقی الغمام بوجهه +
ثمال الیتامی عصمة للارامل **شرح** یعنی بعین منقطه و نون والف ممدوده بمعنی گرفتاری و ضمیر
مستتر راجع به ابننا است الاباطل جمع الباطل که افعل التفضیل باطل است و او در وابیض واو رب
است و برای تعلیل است چنانچه ابن هشام در کتاب مغنی اللبیب گفته و ابیض مجرور است بفتحه و در ترکیب
مثل این نحاة اختلاف بسیار کرده اند و موافق مختار شیخ رضی در شرح کافیه آنست که واو حرف جر نیست بلکه
عاطفه یا استینافیه است و بعد از واو رب مقدر است و رب اسم است مانند کم خبریه و مضاف است با بیض
و مبتدا است و خبر ندارد و جمله یستسقی الغمام بوجهه صفت مضاف الیه است قائم مقام خبر رب است
و ثمال مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو ثمال و جمله صفت دیگر ابیض است و همچنین است عصمة و موافق
مذهب اخفش آنست که هر یک از ثمال و عصمة بلکه جمله یستسقی الغمام بوجهه نیز خبر رب باشد زیرا که

در قول شاعر و ان تعتلوک فان قتلک لم یکن عارا علیک و رب قتل عار و گفته رب مبتدا است و عار خبر آنست
یستسقی مضارع مجهول باب استفعال است الغمام بفتح غین با نقطه ابر مرفوع و نائب فاعل است بوجهه
برای استعانت است الوجه جاه و مرتبه عظیم الثمال بکسر ثای سه نقطه کارساز جمعی الارامل جمع ارمله بفتح همزه
و سکون را ای بی‌نقطه و فتح میم زنان محتاج و زنی که با وجود احتیاج بی شوهر باشد یعنی در حدیث دیگر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام چنین است که چون میباشد ابوطالب کافر و حال آنکه او می گوید این دو بیت
را که منه والسته اند جمعی که دل خود را خوش می کنند بدعوی کفر من که فرزند ما که محمد باشد نه منسوب بدروغ
تر است و نه گرفتار می شود باین روش که بازی خورد و از دین خود برگردد بسخن باطل تر آن مردم که
شرکان اند و بسیار سفید روی که طلب باران کرده می شود ابر ببرکت مرتبه او یعنی که در دعای
استسقا او وسیله بخشش الهی است کارساز یتیمانست نگاهدار زنان محتاج و بیوه است سی
وبکم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال بینا النبی صلی الله علیه و آله فی المسجد الحرام و
علیه ثیاب له جدد فالقی المشرکون علیه سلی ناقة فملؤا ثیابه بها فدخل من ذلک ما شاء الله
فذهب الی ابی طالب فقال له یا عم کیف تری حسبی فیکم فقال له وما ذاک یا ابن اخی فاخبره الخبر
فدعا ابوطالب حمزة و اخذ السیف وقال لحمزة خذ السلی ثم توجه الی القوم و النبی صلی الله علیه
و آله معه فاتی قریشا وهم حول الکعبة فلما رأوه عرفوا الشر فی وجهه ثم قال لحمزة امر السلی علی سبلتهم
ففعل ذلک حتی اتی علی آخرهم ثم التفت ابوطالب الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا ابن اخی هذا
حسبک فینا شرح الجدد بضم جیم و ضم دال بی‌نقطه و دال دیگر جمع جدید بفتح جیم و کسر دال نو السلی بفتح
سین بی‌نقطه و فتح لام و الف مقصور و پوستی که بر روی شتر بچه و با شد آن کشیده از شکم مادرش بیرون آید
و آنرا در فارسی یارک میگویند الحسب بفتح حای بی‌نقطه و فتح سین بی‌نقطه و بای یک نقطه شرف یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میان آنکه نبی در مسجد الحرام بود و بر او بود جامه چند
و نو پس انداختند مشرکان قریش بر او یارک ماده شتری را پس پر کردند جامه های او را به عبید یارک
پس داخل دل رسول شد از غم آنچه الله تعالی خواست پس رفت بهمان حال بسوی ابوطالب پس
گفت او را ای عموی من چون می‌بینی قدر مرا در میان شما پس ابوطالب جواب او نداده گفت او را چیست
این ای پسر برادرم پس خبر داد او را آن خبر که واقع شده بود پس طلب کرد ابوطالب حمزه را و
گرفت شمشیر را و گفت حمزه را بردار و بگیر با خود این یارک را بعد از آن متوجه شد بسوی آن جماعت که این
کار کرده بودند و نبی با او همراه بود پس آمد نزد مشرکان قریش و ایشان در دور کعبه بودند پس چون
دیدند ابوطالب را شناختند اثر غضب را در روی او یا مراد آنست که شناختند کشته شدن خود را از آنچه
ابوطالب پیش گرفته که اگر حرکتی کنند کشته شوند بعد از آن ابوطالب گفت حمزه را بمال یارک را بر سبلهای

رجوع کرد آنرا ما رسید بر آخر ایشان بعد از آن رو آورد ابوطالب ع بسوی بنی لیس برای

سوال و گفت ای پسر برادرم ایست اعتبار تو در میان ما **سی و دوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لما توفی ابوطالب ع نزل جبرئیل علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا محمد اخرج
من مکة فلیس لک فیها ناصر و ثارت قریش بالنبی صلی الله علیه و آله فخرج هاربا حتی جاء الی جبل
بمکة یقال له الحجون فصار الیه **شرح** توفی ماضی مجهول باب تفعل بهت یا معلوم ثارت بثای سه نقطه و الف
و رای بی نقطه ماضی غائبه معتل العین واوی باب نصر است الحجون بفتح حای بی نقطه و ضم جیم کوهی است در بالای
مکه که قبرستان مکه در پای آن کوه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وقتی که
گرفته شد از دنیا یعنی دریافت جمیع عمر و رزق خود را ابوطالب ع نازل شد جبرئیل ع بر رسول پس گفت ای
محمد بیرون رو از مکه چه نیست ترا در مکه مددگاری که صاحب کل اختیار باشد و برجستند مشرکان قریش
از هر گوشه بر روی بنی لیس بیرون رفت گریخته آمد تا بسوی کوهی که در مکه است گفته میشود از آن حجون
پس داخل بینا سیه که در آن کوه است شد و تا حال مردم بزیارت آنجا میروند **سی و سوم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ابا طالب ع اسلم بحساب الجمل قال بکل لسان
شرح الحساب بکسر حای بی نقطه و سین بی نقطه و الف و بای یک نقطه کافی شل عطاء حساب الجمل بضم
جیم و تخفیف میم مفتوحه جمع جمله اصناف خلائق و لفظ جیم و تخفیف میم مضمومه جمع جمیل بفتح میم و کسر میم
و سکون یای دو نقطه در پایین کسانیکه نیکو صفات اند که خردمندان باشند و اینجا هر دو مناسب است
و بنابر اول لکل لسان برای توضیح است و بنابر دوم برای ترقی است کل لسان عبارت از انواع
بیان است مثل نظم و نثر و نص و قول و پیش از بعثت رسول و بعد از آن و کنایه و صریح و حقیقت و مجاز
و امثال اینها که در ابیات و خطب و افعال ابوطالب ع راست و دلالت بر اسلام او می کند مثل آن که
ابن جوزی که از علمای مخالفان است در کتاب تنقیح ذکر کرده خطبه ابوطالب را در روز نکاح خدیجه
و در آن جمله ذکر کرده که و هو و الله بعد هذا له نبأ عظیم و خطر جلیل و می آید در حدیث دوم و چهارم مولد
امیر المومنین علیه السلام تصریح بموافق این مضمون یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
که ابوطالب ع مسلمان شده بروشی که کافی است جمیع اصناف خلائق را در معرفت اسلام و اما لکل
برای توضیح یا برای ترقی و بیان این که مخالفان نیز میدانستند و مکابره میکنند گفت که بهر زبان اظهار اسلام
باید تا هر صنفی که آشنا بزبانی باشند معلوم کنند اسلام او را **سی و چهارم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال اسلم ابوطالب ع بحساب الجمل و عقد بیده ثلثا و ستین **شرح** عقد
بفتح عین بی نقطه و قاف و دال بی نقطه از باب ضرب است و ضمیر راجع است بابی عبد الله العقد گره کردن
و نگاه داشتن انگشتان بروشی که از آن عددی معلوم شود و بیان این آنکه قد سی و هفت صورت

وضمیر راجع است بولد عبد المطلب یعنی دیدم امیر المؤمنین علیه السلام را روزی که فتح کرد بصره را و سوار
شد اشتر رسول الله را بعد از آن گفت ای مردم آیا خبر ندهم شما را به بهترین مخلوقین روزی که جمع
میکند ایشان را الله که روز قیامت است پس برخاست بسوی او ابو ایوب انصاری پس گفت
بلی ای امیر المؤمنین علیه السلام خبر ده مرا چه بدرستی که تو حاضر میشدی همیشه در مجلس رسول خدا و ما گاه بیگاه
غائب میشدیم پس گفت بدرستی که مخلوقین در اباتی جنس خود روزی که جمع میکند ایشان را الله تعالی برای
دیوان بزرگ قیامت هفت کس اند از اولاد عبد المطلب که منکر نمیشود فضیلت ایشان را مگر منکر ربوبیت
رب العالمین و ناقص نمیکند فضیلت ایشان را مگر کسی که خود ناقص باشد پس برخاست عمار یاسر پس گفت
ای امیر المؤمنین نام بر آن هفت کس را چه هر آئینه می شناسیم کل اولاد عبد المطلب را پس خواهیم شناخت
آن هفت کس را نیز **اصل** فقال ان خیر الخلق یوم یجمع الله الرسل وان افضل الرسل
محمد صلی الله علیه وآله وان افضل کل امة بعد نبیها وصی نبیها حتی یدرکه نبی الا وان
افضل الاوصیاء وصی محمد صلی الله علیه وآله الا وان افضل الخلق بعد الاوصیاء الشهداء
الا وان افضل الشهداء حمزة بن عبد المطلب وجعفر بن ابیطالب له جناحان خضیبان یطیر
بهما فی الجنة لم ینحل لاحد من هذه الامة جناحان غیره شیء کرم الله به محمدا صلی الله علیه وآله وشرفه
والسبطان الحسن والحسین والمهدی یجعله الله من شاء منا اهل البیت ثم تلا هذه الآیة ومن
یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
وحسن اولئک رفیقا ذلک الفضل من الله وکفی بالله علیما **شرح** حاصل جواب آنست که آن
هفت کس عبارت است از محمد و امیر المؤمنین و حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی که افضل انبیا است و چهار افضل
صدیقان اند و دو افضل شهدا اند که داخل صدیقان نباشند مراد بالرسول رسولان صاحب شریعت علی حده
است بقرینه وان افضل کل امة بعد نبیها مراد بوصی محمد وصی بی واسطه است و در کلام اشعار باین هست
که از باقی اوصیا است و میتواند بود که مراد جمیع اوصیا باشد و بر هر تقدیر تصریح بافضلیت خود نکرده برای
رعایت آداب والسبطان مبتدا است الحسن والحسین خبر مبتدا است والمهدی منصوب بفعل مقدر
و یجعله مفسر آن فعل است و در کلام اشعار باین هست که آن سه وصی بعد از امیر المؤمنین علیه
السلام افضل از باقی اوصیا اند تلاوت آیه برای استشهاد برین هست که خیر خلق رسل اند و بعد از آن
اوصیا و بعد از آن شهدا پس مفضل علیه صلحا اند الصدیق کسی که در جمیع آنچه از او میپرسند جواب گوید و
خطا در حکم نکند اصلا یعنی عالم بجمیع احکام باشد مشار الیه اولئک دوم الذین هست رفیقا تمیز از نسبت
است پس بتقدیر حسن رفیقا اولئک هست مشار الیه ذلک طاعت هست یا رفاقت و بر هر تقدیر بیان حال
مطیع هست در دنیا قطع نظر از بودن با ایشان در آخرت نیز علیما حال هست یا تمیز از الله و اشاره بآنست که

مطیع بردہ اند واز این که دیگری قدر او را نداند با وجود آنکه مردم دیگر او را ذلیل شمرند عزیز است نزد الله تعالی
و بهای آن کفایی کنند و می آید در حدیث دوازدهم باب سی و پنجم کتاب الایمان والکفر فمنا النبی و منا الصدیق
والشهداء والصالحون یعنی پس امیر المؤمنین گفت بدرستی که بهترین مخلوقین روزی که جمع میکند اشیا را
الله تعالی برای دیوان بزرگ رسولان صاحب شریعت غلیظ اند که آدم و نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام باشند بدرستی که فاضل تر رسولان محمد است بدرستی که فاضل تر
هر امتی بعد از نبی آن امت وصی نبی آن امت است تا وقتی که پیدا شود نبی دیگر با تعیین کرد وصیای
فاضل تر انبیاء همیشه چند آنکه شریعت آن نبی سابق منسوخ نشده آگاه باشید بدرستیکه فاضل تر شهیدان
حمزه بن عبد المطلب است و جعفر بن ابیطالب او را دو بال رنگین است می پرد با آن دو بال در بهشت
عطا داده نشده بهیچیک از این امت دو بال غیر جعفر آن عطا چیزیست که گرامی کرده الله تعالی بآن محمد را
و شرف داده او را و فرزندان رسول که حسن و حسین اند و مهدی موعود می گرداند الله تعالی
هر که خواسته از اهل بیت رسول بعد از آن خواند این آیه را از سوره نساء و هر که اطاعت کند الله تعالی
و رسول را پس ایشان با جمعی اند که نعمت داده الله بر ایشان که انبیا اند و شهدا اند و صالحان است
اند و خوب اند ایشان اند رو می توفیق یعنی کسی که با باشند رفیق ایشان نمیشوند اطاعت الله تعالی و رسول
است عمده تفضیلت از جانب توفیق الله تعالی نه مال و نه فرزند و نه علم و نه پادشاهی چه آنها این اطاعت
و بال صاحب است و کافی است الله تعالی بر حالی که دانا باشد و فتوی ده **سی و ششم اصل**

عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له کیف کانت الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله قال لما غسله
امیر المؤمنین علیه السلام و کفنه سجاه ثم ادخل علیه عشرة فداروا حوله ثم وقف امیر المؤمنین
علیه السلام فی وسطهم فقال ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه
و سلموا تسلیما فیقول القوم کما یقول حتی صلی علیه اهل المدینة و اهل العوالی شرح یعنی یصلون و صلو
و صلی بیان شد در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم سجاه بسین بی نقطه و جیم و الف ماضی معلوم باب تفعیل
است و در این عبارت است از یک صف زدن رو بقبله رو بیرون حجره مبارک مثل در که صفوف
متعدده باشند داخل بعض بیوت شده باشند اما داخل حجره رسول نشده باشند العوالی بفتح عین بی نقطه
و واو و الف و لام و یا جمع عالیه مواضعی است در نیم فرسخی مدینه و مانند آن یعنی روایت است از امام محمد باقر
راوی گفت گفتم او را چه قسم واقع شد نماز بر نبی گفت چون غسل داد او را امیر المؤمنین و کفن کرد او را و
پوشانید او را بعد از آن داخل کرد بر او ده کس را پس دور زدند گرد نبی بعد از آن ایستاد امیر المؤمنین
علیه السلام در میان آن ده کس و نیز چنانچه می آید در حدیث سی و نهم پس خواند این آیه را از سوره
احزاب بدرستی که الله و ملائکه او درود میکنند بر نبی ای جمعی که مومن بر خوبی رب العالمین خود درود

کمینه تربی و قبول کمینه سخن بی او قبول کردن عظیم بیش بگفتند آن ده کس چنانچه می‌گذشت و امیر المؤمنین علیه السلام
تا آنکه نماز کرد بر او جمیع اهل مدینه مردان و زنهای نزدیک اهل مدینه ده کس تحقیق نماید که میتواند بود که بعض خواندن
این آیه بجای نماز باشد بر نبی چنانچه ظاهر است و حدیث در حدیث چهلم است و مؤید این آنکه در وقت وفات میکرد و نماز
علیحده میتواند بود که خواندن آن بیش از تیم چرخ دو نماز باشد و نماز تحقیق کرده باشیم **بیست و هفتم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله لعلی یا علی ادفنی فی هذا المکان وارفع قبری
من الارض اربع اصابع ورش علیه من الماء **شرح** الف لام الماء برای جنس است یا برای
عهد خارجی و اشاره به آب جانور غسل است که بیان شد در حدیث چهاردهم باب شیعت و چهارم که غسل
رسول الله از آن شد یعنی روایت است از امام محمد باقر گفت نبی علی را ای علی دفن کن مرا در
همین مکان و بلند کن قبر مرا از زمین بمقدار چهار انگشت و بپاش بر آن از آب **بیست و هشتم**
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اتی العباس امیر المؤمنین علیه السلام فقال یا علی
ان الناس قد اجتمعوا ان یدفنوا رسول الله فی بقیع المصلی و ان یؤمهم رجل منهم فخرج امیر المؤمنین
الی الناس فقال یا ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و آله امام حیا و میتا وقال انی ادفن
فی البقعة التی اقبض فیها ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عشرة عشرة یصلون علیه ثم
یخرجون **شرح** البقیع بفتح بای یک نقطه و کسر قاف و سکون یای دو نقطه در پائین و عین بی نقطه جائی که درخت
مختلف در آن روئیده باشد و پنج موضع در مدینه مسمی به البقیع است و امتیاز آنها به مضافات الیها ست
اول بقیع البطحان بضم بای یک نقطه و سکون طای بی نقطه و حای بی نقطه و الف و نون رود خانه ایست
در مدینه که این بقیع در آنجاست دوم بقیع الخبجبة بفتح خای با نقطه و سکون بای یک نقطه و فتح جیم و فتح بای
یک نقطه نوعی از درخت است که آنجا بسیار بود سوم بقیع الزبیر بضم زای با نقطه و فتح بای یک نقطه و سکون یای
دو نقطه در پائین و زای با نقطه ابن العوام که رسول الله آنجا را با او داده بود چهارم بقیع الغرقد بفتح غین با نقطه
و سکون رای بی نقطه و فتح قاف و دال بی نقطه نوعی از درخت است که آنجا بسیار بوده و الحال قبرستان اهل مدینه
و مشهور است پنجم بقیع المصلی بضم میم و فتح صاد بی نقطه و فتح لام مشدد و الف موضعی است که نبوی
مصلی است منقول است که رسول الله آنجا نماز عید الضحی کرد و لشکرگاه بوده و لهذا او را بقیع الخیل بفتح
خای با نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین نیز میخوانند یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت آمد
عباس بن عبدالمطلب از جانب انصار و اتباع ایشان نزد امیر المؤمنین پس گفت ای علی بدرستیکه مردم
تحقیق اتفاق کردند بر آنکه دفن کنند رسول الله را در بقیع مصلی و بر آنکه پیشنمازی کند در نماز بر او در
بقیع مصلی مردی از ایشان و اشاره به آنست که ایشان به عباس گفته اند برای آنکه تعیین کند ما را علی
پیشنمازی کن یا اشاره به آنست که ایشان تعیین کرده بودند پیشنماز را بیرون آمد امیر المؤمنین سوی مردم پس گفت

ای مردم بدرستی که رسول پیشنماز شماست که حاضر باشد خواه زنده و خواه مرده یعنی احتیاج پیشنمازی این جماعت
نیست مردم بسر خود نماز کنند و رسول گفته بدرستی که من مدفون میشوم در موضعی که گرفته میشوم از دنیا در ان
بعد از ان ایستاده برد حجرهٔ مبارکه نماز کرد بر او و بعد از ان امر کرد مردم را ده ده که نماز میکردند بر او و در بیرون
در حجرهٔ مبارکه بعد از ان بیرون میرفتند از حلقه خلائق تا جا تنگ نشود یا مراد آنست که داخل بعض حجرات
میشدند و بعد از نماز بیرون میرفتند از ان نیز بر هر تقدیر یکدام داخل حجره مبارکه نشده **سی و نهم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما قبض النبی صلی الله علیه و آله صلت علیه الملائكة والمهاجرون
والانصار فوجا فوجا قال و قال امیر المؤمنین ع سمعت رسول الله ص يقول في صحته و سلامته انما انزلت هذه
الآية على في الصلوة على بعد قبض الله لي ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما یعنی روایتست از امام محمد باقر ع گفت وقتی که گرفته شد از دنیا نبی نماز کردند بر او ملائکه و مهاجران
و انصار فوج فوج امام گفت که و گفت امیر المؤمنین شنیدم از رسول الله که میگفت در ایام صحت و سلامت
که بر این نیست که فرود آورده شد این آیه از سورهٔ احزاب در نماز بر من بعد از گرفتن الله تعالی مرا از دنیا بدرستیکه
الله تعالی و ملائکه او درود میکنند بر نبی ای جمعی که ایمان بر ربوبیت رب العالمین آورده اید درود کنید بر نبی و قبول کنید فرمان
او را قبول کردنی عظیم **چهلم**

اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ما معنی السلام علی رسول الله
فقال ان الله تبارك و تعالى لما خلق نبيه و وصيه و ابنته و ابنيه و جميع الائمة و خلق شيعتهم اخذ عليهم
الميثاق و ان يصبروا و يصابروا و يرابطوا و ان يتقوا الله و وعدهم ان يسلم لهم الارض المباركة و الحرم
الامن و ان ينزل لهم البيت المعمور و يظهر لهم السقف المرفوع و يريحهم من عدوهم و الارض التي يبدلها
الله من السلام و يسلم ما فيها لهم لا شية فيها قال لا خصومة فيها لعدوهم و ان يكون لهم فيها ما يحبون و اخذ رسول
الله على جميع الائمة و شيعتهم الميثاق بذلك و انما السلام عليه تذكرة نفس الميثاق و تجديد له على الله لعله
ان يعجله جل و عز و يعجل السلام لكم بجميع ما فيه **شرح** السلام مجرور است و علی رسول الله متعلق بالسلام است یا
حال از السلام است یعنی آنکه چیست معنی این سلام یا مرفوع است تا مبتدا باشد و علی رسول الله خبر مبتدا باشد
یعنی آنکه چیست معنی این کلام و بر هر تقدیر مقصود از اینجا عبارت است از میثاق و عهد الهی چنانکه
می آید در کتاب العشرة در حدیث چهارم باب هفتم که باب التسلیم است فان سلام الله لا ینال الظالمین
و حقیقت این آنست که اسلام در اصل بمعنی خبر نیست که از جانب آن ضرری نباشد هر ضرری که بهم رسد از
مخالفت آن باشد لیکن آن بسبب تعدی است زیرا که هر فردی دیگر سلام از جانب ما است چنانچه می آید در کتاب الدعا در
حدیث بیست و چهارم باب شصتم که باب دعوات موجزات لجميع الحوائج للدنيا و الآخرة است که اللهم انت السلام و منك السلام
و ان يصبروا اشاره است بآیه سورهٔ آل عمران یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون و یسلم بسر دو جا
مضارع معلوم باب تفعیل است چنانچه گفته در سورهٔ بقره مسلمة لا شية فيها التسليم خالص کردن چیزی از آلودگی شبه، آن

الا در حین اشتاره غیاب گشته و ممکن است دوری نیستی باعتبار زمان مهدی موعود چنانچه منقول است که در زمین و در آن وقت
ظاهر میشود برکات الحرم بفتح حای بی نقطه و فتح رای بی نقطه فرق الامن بر وزن فاعل حرمی که دغدغه دشمن
در آن نباشد و الحرم الامن عبارت است ایضا از کل روی زمین باعتبار زمان مهدی موعود چه فرق
مومنان میشود و مشرکان را در آن استیلا دخل نخواهد بود و این اشارة است بتفسیر آیه سوره قصص
و قالوا ان نتبع الهدی معک نتخطف من ارضنا اولم نمکن لهم حرما آمنا یجبی الیه ثمرات کل شیء رزقا من لدنا و لکن
اکثرهم لا یعلمون و گفتند جمعی که بدین اسلام نشده بودند دعوی ترا اگر تابع شویم راستی را با استیصال میشویم از زمین
آیا این را تمهید نباشد که وعده کرده ایم برای ایشان حرم آمن را که کشیده میشود بسوی آن میوه های
هر چیزی بر حالی که روزی حلال باشد از جانب ما پس مستاصل نخواهند شد و لیکن اکثر ایشان نمیدانند
حقیقت عذاب مشرکان را نیزل بضم نون و زای با نقطه مضارع غائب معلوم باب افعال است البیت المعمور
یعنی خانه باقی داشته شده است یا خانه آباد کرده شده بملازمت ملائکه آنرا و آن خانه الیست در آسمان که
برابر کعبه است چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث باب الصلوة فی الکعبه و فوقها که باب بیست و ششم
است و آن در آسمان چهارم است و بنا بر ظاهر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که
باب صدوم است و استعمال آن در اینجا از قبیل استعمال ظرف در مظروف است که آن عبارت از لوح محفوظ
است یعنی خزانه علم باشد و کذا ام الکتاب بضم میم و تشدید مستند و آن کتابیست از جمله کتب محو و اثبات که در شبهای قدر بر
ائمه نازل میشود برای تحدیث و آن کتاب هنوز نازل نشده و نازل خواهد شد در شب قدر بر صاحب الزمان وقت
ظهور چنانچه گفته در سوره رعد لکل اجل کتاب یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و بیان شد در
کتاب التوحید در شرح حدیث سوم باب البداء والسقف المرفوع کنایه از رفعت شان است چنانچه
خیمه اهل دولت و اقبال بلندتر از خیمه غیر ایشان میباشد و این دو فقره اشاره بتفسیر دو آیه سوره الطور است
یرکنهم بضم رای بی نقطه و یای دو نقطه در پایین و حای بی نقطه مضارع غائب معتل العین باب افعال است و الارض
مرفوع و مبتدا است و ان ما العدو [illegible] جمله معترضه است ینبذ لها بیای یک نقطه و ذال با نقطه مضارع غائب
باب نصر و ضرب است من در من السلام برای سببیت است و مراد من العمل بالسلام است و سلیم مرفوع و
معطوف بر ینبذ است لا شیة فیها خبر مبتدا است شیة بکسر شین با نقطه و فتح یای دو نقطه در پایین مصدر
[illegible] است اصل آن وشی بفتح و سکون شین بوده الوشی رنگی در جامه کردن که مخالف لون
آن باشد قال فضوعته فیها العدو [illegible] نقل کلام امام است که برای تفسیر لا شیة فیها گفته علیه متعلق بالسلام است
که مقدم بر آن شده و این مؤید آنست که السلام در اول مجرور باشد و ضمیر راجع به نبی است السلام مبتدا
است نکره خبر مبتدا است مضاف است بنفس المیثاق منصوب است تا مفعول به تذکره باشد و تجدید
تعلیل است بر تذکره ضمیر راجع بالسلام است ضمیر لعله راجع بالله تعالی است ضمیر مستتر در لعله راجع بالله تعالی است

دشمن را بمنازعه با سلام است خبر میدهم با سلام است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بعثت بمعنی
سلام بر رسول الله پس گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی وقتی که خلق کرد عالم ارواح نبی خود را و وصی نبی
خود را و دختر نبی خود را و دو پسر نبی خود را و جمیع ائمه را و خلق کرد ارواح شیعیان ایشان را گرفت از ایشان پیمان و قرار
بر ربوبیت رب العالمین تا این را که صبر کنند بر آزار دشمنان و عنایت صبر کنند تا انتظار ظهور دولت مهدی منتظر
موعود کشند و این که صبر کنند از عذاب الله تعالی که برای پیروان ظلم و ائمه ضلالت قرار یافته و دعا کرد
ایشان را برای معارضه کنند برای ایشان زمین برکت داده شده را و فرج را که این از مفتخر الکست و این که
فرود آورد برای ایشان با ملائکه و روح لوح محفوظ که جمیع حوادث در آن صریح شده و ظاهر کنند برای نبی
ایشان خیمه بلند را و اخلاص دهد ایشان را از ضرر دشمن ایشان و زمینی که با ایشان منید از این سبب عمل بمیثاق
و خالص سیلند الحمد که در آنست برای ایشان آلودگی نیست اصلا در آن امام گفت در تفسیر نفی آلودگی
مراد آنست که نزاعی نیست در آن دشمن ایشان را وعده کرد ایشان را آنکه بوده باشد برای ایشان
در ارض بیان که هر چه دوست میدارند و گرفت رسول الله در زمان رسالت بر جمیع ائمه و شیعه ایشان پیمان را
آنکه مذکور شد و جز این نیست که سلام بر رسول یاد آوری آن خود است پیمان را و تازه کردن عرض است سلامی
را که موعود است بر الله تعالی تا شاید که تعجیل کنند آن وعده را خدای عز و جل و تعجیل کنند آن سلام موعود را
برای شما شیعه همه آنچه در آن موعود است اشاره با آنست که هر چه برای ائمه موعود است برای شیعه
شیعه نیز هست ابی النعمان **چهل و یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول
اللهم صل علی محمد صفیک و خلیلک و نجیک المدبر لامرک یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت شنیدم از او که میگفت خدایا صلوات کن بر محمد که برگزیده تست و همراز تست بوحی با دیدم برگزیده
شده است برای کار تو که اظهار ربوبیت رب العالمین باشد

چهل و دوم اصل باب النهی عن الاشراف علی قبر رسول الله

ترجمه این باب بیان نهی از کراهت است از نگاه کردن از بلندی بر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آن
عن جعفر بن المثنی الخطیب قال کنت بالمدینة و سقف المسجد الذی یشرف علی القبر قد سقط والفعلة یصعدون
و ینزلون و نحن جماعة فقلت لاصحابنا من منکم له موعد یدخل علی ابی عبد الله علیه السلام اللیلة
فقال مهران بن ابی نصر انا و قال اسمعیل بن عمار الصیرفی انا فقلنا لهما سلاه لنا عن الصعود
لنشرف علی قبر النبی صلی الله علیه و آله فلما کان من الغد لقیناهما فاجتمعنا جمیعا فقال اسمعیل قد
سألناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منکم ان یعلو فوقه و لا آمنه ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه قائما
یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی الله علیه و آله **شرح** الذی صفت سقف تحت بالاده و سقف دیگر
در میان دو سقف در زمان حجره مبارک بود و سقف بالا افتاده بود در جائی که متصل به حجره است

و بالای، وزن است الفعلة بفتح فا و فتح عین منقطه کارکنان لا امنه مضارع متکلم وحده از باب علم است یا از باب
مضارع باب منع است من در منه برای سببیت است و ضمیر راجع بشئ است یا از باب افعال است و من برای
مجاوزت است و ضمیر راجع با عدی است البصر بفتح بای یک نقطه و فتح صاد منقطه نور چشم و البصیرت دل
با ادراک بمذهب حق و مراد اینجا معنی دوم است و اشارت است بآنکه عقل عوام در چشم ایشان است
و عامی هر چند داند که قرب قبر مؤید حقیقت دعوی اهل ضلالت است نمی شود بلکه در نظر تحقیق مؤید بطلان
ایشان است اما وقت دیدن آن گاهی از شیطان بازی میخورد و از دین حق برمیگردد چنانچه تجربه شده که جمعی
مذهب شیعه داشته اند و بمحض دیدن نشانهای که در حجرهٔ مبارک است برای قبر آن دو امام ضلالت
از راه حق بیرون رفته اند پس اگر مشرف بر حجرهٔ ما شوند و ان قبر را آنجا ببینند بیشتر از شیطان بازی
میخورند و غافل میشوند از این که زنان بعض رسولان که همخوابه و ملاحق بدن ایشان در زندگی بوده اند
مشرک بوده اند مانند زن نوح و زن لوط چه جای کسانی که بعد از وفات بی اذن در حجرهٔ او مدفون
شده باشند او یراه هر دو بهمزه استفهام انکاری و فتح واو است و واو عطف بر مقدر است تقدیر
ایری قبره و یراه و مراد دفع وسوسه از نفوس آنجماعت است چه باعث شوق بدیدن چیزی بر دو قسم
است یکی آنکه در ضمن آن کسب شرفی باشد مثل آنکه کسی رسول را ببیند و از جملهٔ اصحاب شود و دیگر آنکه
امر غریبی باشد که کسی دیگر کمتر باشد مثل آنکه رسول را با بعضی از ازواج ببیند و در اینجا هیچکدام نیست و معنی
چنان میفهمد که مذکور شد مشهور است چنانچه شخصی گفت او لا یبارک الله فیک و یقال انه لیس کذلک که او یراه در دوم
بسکون واو باشد و همزه برای استفهام نباشد و حاصل هر دو یکیست یعنی روایت است از جعفر بن
مثنی خطیب گفت بودم در مدینه و سقفی از مسجد که مشرف میشد بر قبر پس بتحقیق افتاد و کارکنان برای ساختن
آن بالا میرفتند و فرود می آمدند و ما جمعی از شیعه بودیم که در آنجا حاضر بودیم پس گفتیم یاران خود را کدام از شما وعده
است که داخل میشود بر مجلس امام جعفر صادق علیه السلام امشب پس گفت مهران بن ابی نصر که من
و گفت اسمعیل بن عمار صیرفی که من پس گفتیم آن دو کس را که سوال کنند او را برای ما از بالا رفتن که آیا جائز
است ما را هم بالا رویم و مشرف بر قبر نبی شویم پس چون شد وقت صبح بیرون از جملهٔ ملاقات کردیم آن دو
کس را پس جمع شدیم نزد آن دو کس پس گفت اسمعیل بتحقیق پرسیدم او را برای شما از آن مسئله که ذکر کردید
پس گفت دوست نمیدارم برای هیچیک از ایشان که بلند شود بالای رسول یعنی این عمل بی ضرورت بی ادبی
است و ایضا خاطر جمع نیستم آنکس را که مبادا ببیند چیزی که برود بسبب آن بصیرت او یا نیز می بیند
رسول را ایستاده نماز میکرده باشد آیا نیز می بیند او را با جعفر زنانش

مبحث دوم که باب صد و یازدهم است اصل مولد امیر المؤمنین ع

تمهید این تاریخ اجمالی است که مناسب ولادت امیر المؤمنین علیه السلام است در این بحث کلام

مصنف دوازده حدیث است کلام مصنف **اصل** ولد امیر المؤمنین علیه السلام بعد عام الفیل بثلثین سنة وقتل علیه السلام فی شهر رمضان لتسع بقین منه لیلة الاحد سنة اربعین من الهجرة وهو ابن ثلث وستین سنة بقی بعد قبض النبی صلی الله علیه واله ثلثین سنة وامه فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف وهو اول هاشمی ولده هاشم مرتین **شرح** زاده شد امیر المؤمنین علیه السلام در زمان شهریار بن شیرویه بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان بعد از عام الفیل که سال ولادت رسول است بسی سال و کشته شد در ماه رمضان نزد نه شب که مانده بود از آن ماه مراد دوم صبح روز بست ویکم یکشنبه سال چهل از هجرت و او فرزند شصت و سه ساله بود باقی ماند بعد از گرفتن نبی از دنیا سی سال و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود و او اول کسی است از اولاد هاشم که هم پدر و هم مادر او از اولاد هاشم است

اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان فاطمة بنت اسد جاءت الی ابی طالب لتبشره بمولد النبی صلی الله علیه واله فقال ابو طالب اصبری سبتا ابشرک بمثله الا النبوة وقال السبت ثلثون سنة وکان بین رسول الله صلی الله علیه واله وامیر المؤمنین علیه السلام ثلثون سنة **شرح** سبت بفتح سین بی نقطه و سکون بای یک نقطه وتای دو نقطه در بالا است ابشرک مضارع متکلم وحده از باب تفعیل مرفوع ومجزوم میتواند بود یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که فاطمه بنت اسد آمد بسوی ابو طالب تا بشارت دهد او را بولادت نبی پس گفت او را ابو طالب صبر کن یک سبت بشارت میدهم ترا بموافق او در جمیع صفات مگر در نبوت و امام گفت سبت عبارت از سی سال است و بود میان رسول و امیر المؤمنین علیه السلام سی سال

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فاطمة بنت اسد ام امیر المؤمنین علیه السلام کانت اول امرأة هاجرت الی رسول الله صلی الله علیه واله من مکة الی المدینة علی قدمیها وکانت من ابر الناس برسول الله صلی الله علیه واله فسمعت رسول الله وهو یقول ان الناس یحشرون یوم القیمة عراة کما ولدوا فقالت واسوأتاه فقال لها رسول الله فانی اسأل الله ان یبعثک کاسیة وسمعته یذکر ضغطة القبر فقالت واضعفاه فقال لها رسول الله صلی الله علیه واله فانی اسأل الله ان یکفیک ذلک **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام بود اول زنی که هجرت کرد بسوی رسول الله از مکه تا مدینه پیاده بود بپای خود و بود از جمله نیکو خدمتان تر و مهربانتر مردم برسول الله و شنید که میگفت رسول الله بدرستیکه مردم را برهنه جمع میشوند در روز قیامت برهنگان چنانچه زاده شدند پس فاطمه بنت اسد گفت وا رسوائی پس گفت او را رسول الله پس بدرستی که من می‌طلبم از الله تعالی که برانگیزد ترا پوشیده و شنید از رسول که ذکر میکرد فشردن قبر را که بعضی از مؤمنان در می یابند برای کفاره بعضی گناهان پس گفت وا سستی پس گفت او را رسول الله پس بدرستی که من می‌طلبم از الله تعالی که کفایت کند با این سستی

گرکاری کند که آن بر من تو نیا بد **اصل** وقالت لرسول الله یوماً انی اریدان اعتق جاریتی هذه فقال
لها ان فعلت اعتق الله بکل عضو منها عضواً منک من النار فلما مرضت اوصت الی رسول الله صلی الله علیه وآله
وامرت ان یعتق خادمها واعتقل لسانها فجعلت تومی الی رسول الله صلی الله علیه وآله ایماء فقبل رسول الله
صلی الله علیه وآله وصیتها **یعنی** وگفت رسول الله را روزی بدرستی که من اراده دارم که آزاد کنم این کنیز خود را
پس گفت او را اگر کردی آزاد کرد الله تعالی بهر عضوی از او عضوی از تو از آتش پس وقتی که مریض شد
وصی خود کرد رسول الله را وامر کرد که آزاد کنند کنیز او را وبند شد زبانش پس شروع کرد که اشاره میکرد
بسوی رسول الله اشارتی که در بعض وصایا بود که هنوز نگفته بود پس قبول کرد رسول الله وصیت او
را **اصل** بینما هو ذات یوم قاعد اذ اتاه امیر المومنین علیه السلام وهو یبکی فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله
ما یبکیک فقال ماتت امی فاطمة قال رسول الله صلی الله علیه وآله امی والله وقام مسرعاً حتی دخل
فنظر الیها وبکی ثم امر النساء ان یغسلنها وقال اذا فرغتن فلا تحدثن شیئاً حتی تعلمننی فلما فرغن اعلمنه
بذلک فاعطاهن احدی قمیصیه الذی یلی جسده وامرهن ان یکفنها فیه وقال للمسلمین اذا رأیتمونی
قد فعلت شیئاً لم افعله قبل ذلک فسلونی لم فعلته **شرح** احدی بکسر اول التفضیل است الجیدوی بفتح جیم وسکون
دال نقطه وفتح واو والف مقصوره نفع تمییز منصوب وعطف بیان اجدی است **یعنی** میان آنکه رسول
در ساعتی از روز نشسته بود ناگاه آمد نزد او امیر المومنین علیه السلام واو گریه میکرد پس گفت او را رسول الله
چه چیز گریه می آورد ترا پس گفت مرد مادرم فاطمه پس گفت رسول الله مادر من بود بخدا قسم و برخاست
شتابان تا داخل خانه امیر المومنین علیه السلام شد پس نظر کرد بسوی مادرش وگریه کرد بعد از آن امر کرد زنان را
که غسل دهند او را وگفت وقتی که فارغ شدید از غسل او پس هیچ کار مکنید تا اعلام کنید مرا پس چون فارغ از غسل
شدند اعلام کردند او را با آن فارغ شدن پس داد ایشان را تا نفع ترین پیراهن خود را که ملاصق بدن او بود وامر کرد
ایشان را که کفن کنند او را در آن وگفت مسلمانان را وقتی که دیدید مرا که بتحقیق کردم امروز چیزی را که نکردم
پیش از این پس بعد از فراغ سوال کنید مرا که چرا کردم **اصل** فلما فرغن من غسلها وکفنها دخل فحمل
جنازتها علی عاتقه فلم یزل تحت جنازتها حتی اوردها قبرها ثم وضعها ودخل القبر فاضطجع فیه ثم قام
فاخذها علی یدیه حتی وضعها فی القبر ثم انکب علیها طویلا یناجیها ویقول لها ابنک ابنک ثم خرج وسوی
علیها ثم انکب علی قبرها فسمعوه یقول لا اله الا الله اللهم انی استودعها ایاک ثم انصرف **یعنی** پس وقتی که فارغ
شدند از غسل وکفن او داخل شد رسول الله پس برداشت تابوت او را بر دوش خود پس همچنان در زیر تابوت
بود تا بلب گور رسانید او را بعد از آن گذاشت او را در لب گور و داخل قبر او شد پس خوابید در آن بعد
از آن برخاست پس گرفت او را بر دو دست خود تا گذاشت او را در قبر بعد از آن روانشیب شد بر او زمانی
دور و دراز گفتگوی آهسته میکرد با او ومیگفت او را پسر تو پسر تو بعد از آن بیرون آمد وراست کرد بر او قبرش را

بعد از آن راست شد بر قبر او و چون شنیدند از او که میگفت لا اله الا الله خدایا بدرستی که من بود نعمت می سپارم
او را بتو بعد از آن برگشت **اصل** فقال له المسلمون انا رأيناك فعلت اشياء لم تفعلها قبل اليوم
فقال اليوم فقدت بر ابي طالب انها كانت ليكون عندها الشئ فتؤثرني به على نفسها وولدها واني ذكرت
القيمة وان الناس يحشرون عراة فقالت واسوأتاه فضمنت لها ان يبعثها الله كاسية وذكرت
ضغطة القبر فقالت واضعفاه فضمنت لها ان يكفيها الله ذلك فكفنتها بقميصي واضطجعت في قبرها
لذلك وانكببت عليها فلقنتها ما تسأل عنه فانها سئلت عن ربها فقالت وسئلت عن رسولها فاجابت
وسئلت عن وليها وامامها فارتج عليها فقلت ابنك ابنك **شرح** ان در الكانت مخففه از مثقله است لام
در يكون مفتوحه است ارتج براى بنقطه وكسر راى دو نقطه در بالا وتخفيف جيم ماضى باب افعال است يا بضم
الف وبجيم مجهول باب افعال است الارتاج بستن در والارتجاج اضطراب يعني پس گفتند رسول را مسلمانان
بدرستيكه ما ديديم ترا كه كردى چيزى چند كه نكرده بودى پيش از امروز پس گفت امروز گم كردم نيكى ابوطالب را بدرستيكه
شأن اين است كه بود فاطمه بنت اسد كه هر گاه ميبود نزد او خوردنى خوب پس ترجيح ميداد مرا بخوردن آن بر خودش
واولادش وبدرستى كه من مذكور كردم قيامت را واين را كه مردم جمع كرده ميشوند در آن روز برهنگان
پس گفت وا رسوا پس ضامن شدم براى او اين را كه كفايت كند او را الله تعالى از آن مهم پس
كفن كردم او را به پيراهن خود وخوابيدم در قبر او براى آن وعده سرنشيب شدم بر او پس تلقين كردم او را
از آنچه پرسيده ميشد از آن چه بدرستيكه او پرسيده شد از صاحب كل اختيار او پس جواب داد و پرسيده شد از
رسول او پس جواب داد و پرسيده شد از ولى بتصرف او و امام او بعد از رسول پس بسته شد در جواب بر او باوجود
آنكه شنيده بود چنانچه گذشت در حديث دوم و مى آيد در حديث آينده پس گفتم پسر تو پسر تو **سوم اصل**
عن ابا عبد الله عليه السلام يقول لما ولد رسول الله صلى الله عليه وآله فتح لآمنة بياض فارس
وقصور الشام فجاءت فاطمة بنت اسد ام امير المؤمنين الى ابي طالب ضاحكة مستبشرة فاعلمته
ما قالت آمنة فقال لها ابوطالب وتعجبين من هذا انك تحبلين وتلدين بوصيه ووزيره **شرح**
فارس بكسر را عبارت از پادشاه عجم است چنانچه ظاهر ميشود در حديث دوم بحث ششم بياض فارس عبارت
از قصر كسرى است كه در مدائن بوده وآنرا از عجائب دنيا شمرده اند وآنرا بياض مينامند سيده اند وخلفاى
عباسيه آنرا خراب كرده اند وميتواند بود كه عبارت از خزائن كسرى باشد چه اكثر آنها نقره بود چنانچه اكثر
خزائن پادشاه شام طلا است وتخصيص ذكر اين دو موضع براى آنست كه در آن ايام سلطان فارس و
قيصر روم مجادله بوده وخبر ايشان بمكه بسيار ميرسيده يعني شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام كه ميگفت
چون زاده شد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گشوده شد براى آمنه قصر فارس وقصرهاى شام يعني
نقاب برداشته شد وآنها را ديد دختر او پس آمد فاطمه بنت اسد مادر امير المؤمنين بسوى ابوطالب عليه السلام

خندان و خوشحال پس اعلام کرد ابو طالب را آنچہ گفت آمنہ پس گفت او را ابو طالب علیہ السلام و تعجب میکنی
ازین بدرستی کہ عجیب تر آنکہ تو آبستن میشوی و می زائی بہ کمال خوبی وصی او را و مدد گار او را چہارم

اصل عن اسید بن صفوان صاحب رسول اللہ قال لما کان الیوم الذی قبض فیہ امیر المؤمنین
ارتج الموضع بالبکاء و دھش الناس کیوم قبض النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وجاء رجل باکیا وھو مسرع
مسترجع وھو یقول الیوم انقطعت خلافۃ النبوۃ حتی وقف علی باب البیت الذی فیہ امیر المؤمنین علیہ
السلام فقال رحمک اللہ یا ابا الحسن کنت اول القوم اسلاما و اخلصہم ایمانا و اشدہم یقینا و اخوفہم للہ
و اعظمہم عناء و احوطہم علی رسول اللہ و آمنہم علی اصحابہ و افضلہم مناقب و اکرمہم سوابق و ارفعہم
درجۃ و اقربہم من رسول اللہ و اشبہہم بہ ھدیا و خلقا و سمتا و فعلا و اشرفہم منزلۃ و اکرمہم علیہ
فجزاک اللہ عن الاسلام و عن رسولہ و عن المسلمین خیرا **شرح** اسید بفتح ہمزہ و کسر سین بی نقطہ و سکون یا
دو نقطہ در پائین و دال بی نقطہ است و صاحب صفت اسید است و بنابر قول بعضی کہ او را از اصحاب نمی شمرند
صفت صفوان است ارتج برای بی نقطہ و جیم مشددہ ماضی معلوم باب افتعال است دھش بدال بی نقطہ و
بالنقطہ ماضی معلوم باب علم است و میتواند بود کہ مراد رجل الیاس یا خضر باشد النبوۃ بضم نون و ضم بای یکنقطہ
و سکون واو و ہمزہ و تای مصدریہ وضوح طریق المناقب بفتح میم و نون و الف و کسر قاف و بای یکنقطہ
جمع منقبۃ بفتح میم و سکون نون و فتح قاف آنچہ بآن فخر توان کرد مثل پدران صالح و کمالات نفسانی
السوابق بسین بی نقطہ و کسر بای یکنقطہ جمع سابقۃ بکسر بای برادران یا اعمال صالحہ یا جمع سابق نیز
باشد نظائر و خواتم آنچہ مامور اند مردم کہ مسابقت بسوی آن کنند چنانچہ گفتہ در سورہ حدید سابقوا
الی مغفرۃ من ربکم و جنۃ و می آید در کتاب الایمان و الکفر در باب السبق الی الایمان کہ باب نود و ہم است
یعنی روایت است از اسید بن صفوان کہ از اصحاب رسول اللہ بود گفت چون شد روزی کہ از دنیا
گرفتہ شد در آن روز امیر المؤمنین علیہ السلام مضطرب شد کوفہ بگریہ خلائق و حیران ماندند مردم مثل
روزی کہ گرفتہ شد نبی آمد مردی گریہ کنان و او شتابان بود گویای انا للہ و انا الیہ راجعون
او میگفت امروز بریدہ شد جانشینی کہ از پیغمبر باشد یعنی بعد ازین تا ظہور قائم
جانشینی جہل و شیطنت خواہد بود تا ایستاد بر در خانہ کہ در آن بود امیر المؤمنین علیہ السلام
گفت رحمت کناد ترا اللہ تعالی ای ابو الحسن بودی اول بزرگان اصحاب باعتبار اسلام و بغیر
ایشان باعتبار ایمان و محکم تر ایشان باعتبار اطمینان خاطر بجزای اعمال و ترسان تر ایشان
اللہ تعالی را و بزرگتر ایشان باعتبار تعب و نگاہبان تر ایشان بر رسول اللہ و امین تر ایشان بر اصحاب
رسول بایں معنی کہ ہر لشکر کہ تو سردار ایشان بودی آن لشکر محفوظ از ضرر بودند و فاضل تر ایشان باعتبار
پدران یا کمالات نفسانی و گرامی تر ایشان باعتبار برادران یا اعمال صالحہ و بلند تر ایشان باعتبار در

خت نزدیکتر ایشان برسول الله وشبیه تر ایشان برسول باعتبار طریقت وطبیعت وقصد وکردار وشریعت
ایشان باعتبار تقرب نزد رسول وگرامی تر ایشان برسول پس جزا داد ترا الله تعالی از جانب اسلام و از جانب
رسول وارباب اسلام آن خیر **اصل** قویت حین ضعف اصحابه وبرزت حین استکانوا ونهضت حین وهنوا
ولزمت منهاج رسول الله اذ هم اصحابه کنت خلیفته حقا لم تنازع ولم تضرع برغم المنافقین وغیظ الکافرین
وکره الحاسدین وضغن الفاسقین فقمت بالامر حین فشلوا ونطقت حین تتعتعوا ومضیت بنور الله
اذ وقفوا فاتبعوک فهدوا وکنت اخفضهم صوتا واعلاهم قنوتا واقلهم کلاما واصوبهم نطقا واکبرهم رایا
واشجعهم قلبا واشدهم یقینا واحسنهم عملا واعرفهم بالامور **شرح** ضعف معلوم باب حسن ونصر است
الضعف بضم ضاد وسکون عین سستی در اعتقاد برزت بباء یک نقطه وراء بی نقطه از باب نصر است استکانوا
از باب افتعال است والف اشباع از فتحه کاف بهم رسیده یا از باب استفعال است نهضت بنون وضاد
با نقطه از باب منع است وهنوا از باب ضرب وحسب وحسن است الوهن بفتح واو وسکون وفتح ها سستی
لزم معلوم باب نصر است الهمة بکسر ها پیروی خواهش نفس لم تنازع معلوم مخاطب باب مفاعلة است
لم تضرع معلوم مخاطب باب منع وعلم وحسن است یا از باب تفعل است بحذف یک تا از هم بفتح راء بی نقطه
وسکون غین با نقطه از باب نصر وعلم وحسن خواری خواهی نخواهی الکره بفتح وضم کاف وسکون راء
بی نقطه ناخواستن چیزی فشلت فشلوا الفاء وشین با نقطه ماضی معلوم باب علم است تتعتعوا بتاءی دو نقطه
در بالا ودو بای یک نقطه ودو عین بی نقطه ماضی معلوم باب تفعلل ودر بعضی نسخ بتاهای دو نقطه در بالا
ودو عین بی نقطه است فهدوا ماضی مجهول باب ضرب است القنوت بضم قاف وضم نون وسکون واو وتای دو نقطه در بالا
طاعات یعنی قوی شدی وقتی که سست اعتقاد شدند اصحاب رسول ودر میدان کارزار رفتی وقتیکه
ایشان خواری وزاری داشتند وبرخاستی وقتیکه سست در کار شدند وملازم شدی شریعت ومنهج
رسول را وقتی که پیروی خواهش نفس کردند اصحاب رسول بیان این آنکه بودی خلیفه رسول حقا نزاع
کردی در طلب خلافت وقتیکه غصب کردند از تو وفروتنی نکردی نزد ائمه ضلالت بکوری منافقان
وذلیل بودن ایشان وبخشم منکران ربوبیت رب العالمین ونخواستن خواهش اهل حسد وکوچکی قدر
سرکشان نزد تو پس ایستادی بکار امامت وقتیکه کاهل شدند در ترویج معالم دین بسبب آنکه اکثر بودند
[illegible] ملک دنیا سبز شدند [illegible] وقتیکه نزدیک بحق شدند ووقتی نزد دشمن [illegible] وقتیکه
ایستادند در سلوک راه [illegible] وقتیکه [illegible]
[illegible] مردم [illegible] رسول [illegible] ایشان باعتبار [illegible]
باعتبار [illegible] ایشان باعتبار وقت [illegible] ایشان باعتبار [illegible]
باعتبار [illegible] ایشان [illegible]

از قبول خلافت کینه های الخجه را که مومنان طلبیدند یعنی با وجود آنکه طلبیدند نکردی دریافتی فی الخجه کینه های
لشکر شام را پس معلوم شد که آشکارا نکردن موافق مصلحت بوده چه اگر چنان میشد کینه مخالفان بیشتر می شد
و در یافتند مومنان با تو خیر را که گمان نداشتند که واقع شود مراد جنگهای معاویه است که واقع شد و
گمان مومنان آن بود که کسی جرأت ندارد که بعد از ظهور خلافت امیر المومنین علیه السلام با و جنگ کند
بودی برای کافران عذاب ریخته بر سر ایشان و غارت جانهای ایشان و برای مومنان نگاهدارنده
حصاری پس بماندی بحد اقیم ضلالت اما ان را و فائز شدی به عطای امامت و ربودی خیرها سبقت
گرفتی امامان بسوی آن مسابقت میکنند و بر وی فضیلتهای امامت را رخنه کرده نشد حجت امامت تو
و کج نگردد دل تو و ضعیف نشد دیده وری تو و ترسناک نشد نفس تو و افتاده از دشمن نشدی در هیچ معرکه
اصل کنت کالجبل لا تحرکه العواصف وکنت کما قال امن الناس فی صحبتك وذات یدك وکنت
کما قال ضعیفا فی بدنك قویا فی امر الله متواضعا فی نفسك عظیما عند الله کبیرا فی الارض جلیلا
عند المؤمنین لم یکن لاحد فیك مهمز ولا لقائل فیك مغمز ولا لاحد فیك مطمع ولا لاحد عندك
هوادة الضعیف الذلیل عندك قوی عزیز حتی تاخذ له بحقه والقوی العزیز عندك ضعیف ذلیل
حتی تاخذ منه الحق والقریب والبعید عندك فی ذلك سواء یعنی بودی مانند کوه که حرکت نمیدهد آنرا
بادهای سخت و بودی چنانچه گفت رسول امین ترین مردم در مصاحبت رسول و در آنچه در دست تو باشد مراد
استقلال با امامت است بعد از رسول و بودی چنانچه گفت رسول ضعیف در اندام قوی در کار الله تعالی
فروتنی کننده در حد ذات خود بزرگ درجه نزد الله تعالی بزرگ نفع و بیمن جلیل المرتبه نزد مومنان نبود هیچیک را
در تو راه عیب گوئی و نه گوینده را در غمازی و نه هیچیک را در تو طمع ذنب و نه هیچیک را نزد تو خاطر جوئی ضعیف خوار
نزد تو در روز دیوان قوی عزیز بود تا فرا گیری برای او تمام حق او را و قوی عزیز نزد تو ذلیل بود تا فرا گیری از
او حق مظلوم را نزدیک و دور نزد تو در احقاق حق برابر بودند اصل شانك الحق والصدق والرفق وقولك حکم وحتم
وامرك حلم وحزم ورایك علم وعزم فیما فعلت وقد نهج السبیل وسهل العسیر واطفئت النیران واعتدل بك الدین
وقوی بك الاسلام وظهر امر الله ولو کره الکافرون وثبت بك الاسلام والمؤمنون وسبقت سبقا بعیدا
واتعبت من بعدك تعبا شدیدا فجللت عن البکاء وعظمت رزیتك فی السماء وهدت مصیبتك
الانام فانا لله وانا الیه راجعون رضینا عن الله قضاه وسلمنا لله امره فوالله لن یصاب المسلمون بمثلك
ابدا کنت للمؤمنین کهفا وحصنا وقنة راسیا وعلی الکافرین غلظة وغیظا فالحقك الله بنبیه ولا احرمنا
اجرك ولا اضلنا بعدك شرح الشأن بفتح شین با نقطه و سکون همزه پیشه و کار نهج مجهول باب منع و سهل مجهول
باب تفعیل است و اعتدل و قوی معلوم است الرزیة بفتح رای بی نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین والرسیه
بای یکنقطه ثابت راسیا حال است از ضمیر کنت الاحرام منع کردن کسی را از چیزی یعنی پیشه تو بکار آمدنی و راستی

و دلالت با بیننان بود و سخن تو حکمت و لازم الاطاعة بود و کار تو خردمندی و قائم کاری بود و رای تو علم و حید بود در
هر چه کردی و تحقیق داشتی ساخته شد محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلافات و پیروی خلق هست و محکمات سنت
رسول بالتصدیق است تو که مشکل بنیاد نزد جاہلان باعتبار کثرت مخالفان و فرو نشانیدن شد محکمات آتشهای
شبهات مخالفان و راست شد بتو دین الهی و قوت گرفتند بتو اسلام و مومنان و سبقت گرفتی بر امامان
دیگر سبقت دوری یعنی که تفاوت میان تو و دیگران بسیار است و تعجب انداختن مرگ خود جمعی را که بعد
از تو مرگ ترا دیدند یعنی سخت چه تو بزرگ شدی از گریه با جمعی که از ان بزرگ تری که در مصیبت تو اکتفا گریه
شود و ذکر فضائل تو نشده و بزرگ است مصیبت تو در آسمان بر ملائکه و شکست عظیم داد مصیبت تو خلائق
را و بدرستی که ما از الله تعالی ایم و بدرستی که ما بسوی او بازگشت کنندگان ایم راضی شدیم از جانب
الله تعالی قضای او را و قبول کردیم برای الله تعالی کار او را پس بخدا قسم که هرگز مصیبتی بر مسلمانان
نخواهد آمد بسبب مرگ شل تو تا آخر دنیا بودی برای مومنان پناهی و حصاری و سرکوه بلند بر جایی که
در دنیا باقی بودی و بر کافران درشتی و خشم بودی پس رسانا و ترا الله تعالی بدرجه نبی خود و محروم مکناد ما را
ثواب صبر بر مصیبت تو و گمراه مکناد ما را بعد از تو **اصل** و سکت القوم حتی انقضی کلامه وبکی وبکی اصحاب
رسول الله ثم طلبوه فلم یصادفوه یعنی راوی گفت و ساکت شدند مردم که آنجا حاضر بودند تا آخر شد
سخن آن مرد و گریه کردن آن مرد و گریه کردند اصحاب رسول الله بعد از ان تفحص کردند آن مرد را پس
نیافتند او را **پنجم اصل** عن صفوان الجمال قال کنت انا وعامر وعبد الله بن جزامة الازدی
عند ابی عبد الله علیه السلام قال فقال له عامر جعلت فداك ان الناس یزعمون ان امیر المؤمنین
علیه السلام دفن بالرحبة قال لا قال فاین دفن قال انه لما مات احتمله الحسن علیه السلام فاتی به ظهر
الکوفة قریبا من النجف یسرة عن الغری یمنة عن الحیرة فدفنه بین ذکوات بیض قال فلما کان بعد ذهبت
الی الموضع فتوهمت موضعا منه ثم اتیته فاخبرته فقال اصبت رحمك الله ثلث مرات **شرح**
الرحبة بفتح رای بی نقطه و سکون حای بی نقطه و بای یک نقطه موضعی است متصل بمسجد کوفه یا فضائیست
در میان مسجد کوفه و محلتی است در کوفه ظهر بفتح ظای با نقطه و سکون ها و رای بی نقطه زمین بلند که در ملک
شهری باشد النجف بفتح نون و فتح جیم و فا موضعی که در کنار دریا و مانند آن باشد و آب بآنجا نرسد الیسرة
بفتح یای دو نقطه در پائین و سکون سین بی نقطه و رای بی نقطه جانب دست چپ الغری بفتح غین با نقطه و کسر
رای بی نقطه و تشدید یا عمارت خوبی و مراد اینجا عمارتیست که در ان وقت مشهور بود و شهرت داشت که بانی
آن نعمان بن منذر بود الیمنة بفتح یای دو نقطه در پائین و سکون میم و نون جانب دست راست الحیرة بکسر
حای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و رای بی نقطه نام شهری که نزدیک کوفه بوده الذکوة بفتح ذال
با نقطه و فتح کاف و الف و تای تانیث پاکیزگی و تمامی و مراد اینجا سنگهای پاکیزه تمام چیده دو چیز نیست

تا نشان ابی شیء صاحب مغرب گفته واصل الترکیب یدل علی التمام ثم ذکر السن بالمد لنهایة الشباب وذکاء النار
بالقصر لتمام اشتعالها البیض بکسر بای یک نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین وضاد با نقطه جمع ابیض سفیدها یعنی
روایتست از صفوان شتردار گفت بودم من وعامر وعبد الله بن جذاعه ازدی نزد امام جعفر صادق علیه السلام
صفوان گفت پس گفت اورا عامر قربانت شوم بدرستیکه مردم دعوی می کنند که امیر المؤمنین علیه السلام
مدفون شده در رحبه گفت نه بار گفت پس کجا مدفون شد گفت بدرستی که او چون مرد برداشت اورا امام
حسن علیه السلام پس آورد به پشت کوفه نزدیک لب دریای که در آنجا بوده جانب دست چپ از غری مراد دست
چپ کننده از کوفه است پس غری در دست راست میماند وجانب دست راست از حیره یعنی حیرت در جانب
دست چپ میماند پس دفن کرد اورا میان حقیقی سنگهای که پاکیزه وتمام جید شده است سفید است آن سنگها
صفوان گفت پس چون شد وقتی بعد از ان حکایت مذکور رفتیم آنجا پس بخاطر خود قرار دادم جای را از ان نشانی
گفته بود بعد از ان آمدم نزد امام جعفر صادق ع پس خبر دادم اورا که فلان موضع است پس سه بار گفت مرا
خوب یافتی رحمت کناد ترا الله تعالی **ششم اصل** عن عبد الله بن سنان قال اتانی عمر بن یزید فقال لی
ارکب فرکبت معه فمضینا حتی اتینا منزل حفص الکناسی فاستخرجته فرکب معنا ثم مضینا حتی اتینا الغری فانتهینا
الی قبر فقال انزلوا هذا قبر امیر المؤمنین فقلنا من این علمت فقال اتیته مع ابی عبد الله حیث کان بالحیرة
غیر مرة وخبرنی انه قبره یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت آمد نزد من عمر بن یزید پس گفت سوار شو پس
سوار شدم با او پس رفتیم تا آمدیم بمنزل حفص کناسی پس بیرون آوردم اورا پس سوار شد با ما بعد از ان رفتیم
تا آنکه آمدیم نزد غری پس رسیدیم بسوی قبری پس گفت عمر بن یزید فرود آئید این قبر امیر المؤمنین ع است
پس گفتیم از کجا دانستی پس گفت آمدم نزد این قبر با امام جعفر صادق ع وقتی که بود در حیره مکرر وخبر داد مرا که
آن قبر او است **هفتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان امیر المؤمنین علیه السلام
له خؤولة فی بنی مخزوم وان شابا منهم اتاه فقال یا خالی ان اخی مات وقد حزنت علیه حزنا شدیدا قال
فقال له تشتهی ان تراه قال بلی قال فارنی قبره قال فخرج ومعه بردة رسول الله متزرا بها فلما انتهی الی القبر
تلملت شفتاه ثم رکضه برجله فخرج من قبره وهو یقول بلسان الفرس فقال امیر المؤمنین الم تمت وانت
رجل من العرب قال بلی ولکنا متنا علی سنة فلان وفلان فانقلبت السنتنا **شرح** الخؤولة بضم خای با نقطه
وضم واو اول وسکون واو دوم مصدر باب نصر بودن بنی مخزوم بخای با نقطه وزای با نقطه قبیله ایست از قریش
دار الحکم است عبد الله بن مسعود یاخالی یعنی حقیقت نیست بلکه کل بنی مخزوم اورا خال میگفتند بسبب آنکه میان
ایشان خواهر زاده او بود البردة بضم بای یک نقطه وسکون رای بی نقطه ودال بی نقطه وحدت گلیمی راه راه که بسیار عریض نیست
باقی شده باشد متزرا بضم میم وتشدید تای دو نقطه در بالا واصل تای اول همزه بود وکسر زای با نقطه ورای بی نقطه
است الاتزار لباسی را بالای لباسهای دیگر بر خود پوشیدن التلملم حرکت دادن ... ومراد اینجا حرکتی است چون

بجای خود عود میکند شبیه بحرکت دوری است اندرس بضم فا و سکون را بی نقطه و سین بی نقطه با دشاه عجم و فراد اینجا مجوس است چون در آن وقت اکثر عجم مجوس بوده اند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستیکه امیر المؤمنین را خالوی بود ش دینی تخمروم و بدرستیکه جوانی از بنی مخزوم آمد نزد امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت او را ای خالوی من بدرستی که برادرم مرد تحقیق که غمناک شده ام برای او سخت بسبب آنکه بر مذهب حق نمرد امام گفت پس گفت او را میل داری که ببینی او را یا نه گفت بلی گفت پس بنما قبر او را امام گفت پس بیرون آمد امیر المؤمنین علیه السلام با او و با و بود برد رسول الله بر جامه که پوشیده بود خود را آن پس چون رسید بسوی قبر پس حرکت کرد دو لب او بعد از آن زد قبر او را بپای خود پس بیرون آمد از قبر خود و سخن میگفت بزبان مجوس پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام آیا نمردی بر حالیکه تو مردی بودی از عرب گفت بلی و لیکن با جمعی بودیم که مردیم بر مذهب ابوبکر و عمر پس برگشت زبانهای ما هشتم

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما قبض امیر المؤمنین علیه السلام قام الحسن بن علی فی مسجد الکوفة فحمد الله واثنی علیه وصلی علی النبی صلی الله علیه وآله ثم قال ایها الناس انه قد قبض فی هذه اللیلة رجل ما سبقه الاولون ولا یدرکه الآخرون ان کان لصاحب رایة رسول الله صلی الله علیه وآله عن یمینه جبرئیل وعن یساره میکائیل لا ینثنی حتی یفتح الله له والله ما ترک بیضاء ولا حمراء الا سبعمائة درهم فضلت عن عطائه اراد ان یشتری بها خادما لاهله والله لقد قبض فی اللیلة التی قبض فیها وصی موسی یوشع بن نون واللیلة التی عرج فیها بعیسی بن مریم واللیلة التی نزل فیه القرآن شرح ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است لصاحب بفتح لام است فضلت بفاد ضاد با نقطه معلوم باب نصر و علم است عطائه اضافت مصدر بفاعل است یعنی دادن او مردم را یا بمفعول است یعنی گرفتن او از بیت المال یعنی روایت است از امام محمد باقر گفت وقتی که گرفته شد از دنیا امیر المؤمنین ایستاد حسن بن علی در مسجد کوفه پس ستایش کرد الله تعالی را و ثنا کرد بر او و صلوات فرستاد بر نبی بعد از آن گفت ای مردم بدرستیکه شان اینست که تحقیق گرفته شد از دنیا درین شب مردی که سبقت نگرفتند او را جمعی که پیش از رسول بودند در دنیا یا بمرتبه او را جمعی که بعد از رسول باشند بدرستی که شان چنین است که بود هر آئینه صاحب علم رسول الله صلعم که جبرئیل در جانب راست و بود جبرئیل و در جانب چپ او میکائیل نمیگشت تا آنکه فتح میکرد الله تعالی برای او بخدا قسم که وا نگذاشت از مال دنیا نه نقره و نه طلا بجز هفتصد درهم که زیاده مانده بود از بخشش و میخواست که خریداری نماید با آن کنیزی را برای اهل خود بخدا قسم که هر آئینه تحقیق گرفته شد در شبی که وصی موسی که یوشع بن نون باشد و شبی که بالا برده شد در آن عیسی بن مریم و شبی که نازل شد و بیان فضیلت آن قرآن و بعضی میگویند که مراد آنست که ابتدای نزول قرآن در آن شب شد و بنا برین شب قدر است و بکم خواهد بود نهم

اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لما غسل امیر المؤمنین نودوا من جانب البیت ان اخذتم مقدم السریر کفیتم مؤخره وان اخذتم مؤخره کفیتم مقدمه یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که

غسل داده شد امیر المؤمنین علیه السلام ندا شده شد که اهل البیت او از جانب خانه که اگر گرفتید پیش تابوت را
کفایت کرده شدید پس آنرا یعنی آنرا ملائکه برمیدارند و اگر گرفتید پس تابوت را کفایت کرده شدید پیش
از ما مخفی نماند که این حدیث بعنوان تحدیث والقای مقدمه از قرآن و مانند آنست تا مستنبط شود از آنها این
مضمون پس لازم نمی آید که اهل بیت از انبیا باشند چنانچه بیان شد در باب پنجاه و چهارم دهم **اصل** سمعت
ابا جعفر علیه السلام یقول ولدت فاطمة بنت محمد بعد مبعث رسول الله صلی الله علیه وآله بخمس سنین
وتوفیت ولها ثلاث عشرة سنة وخمسة وسبعین یوما **شرح** ذکر این حدیث اینجا با وجود آنکه کمال مناسبت
بمبحث آینده دارد بجهت اشارت باحوال امیر المؤمنین است که تنها ماند بعد از وفات رسول هفتاد و پنج
روز شروع در رنج یافتن و بد سلوکی با او کردند چنانچه مشهور است و کلینی نیز روایت کرده که ما دام که فاطمه
در حیات بود مردم حفظ ظاهر میکردند و چون از دنیا رفت بد سلوکی آشکار شد و بعضی گفته اند ذکر این حدیث در
اینجا از زیادتی کاتبان است یعنی شنیدم از امام محمد باقر که می گفت زاده شد فاطمه بنت محمد بعد از رسالت
رسول بپنج سال و از دنیا رفت و او را سیزده سال و هفتاد و پنج روز بود **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام انه سمعه یقول لما قبض امیر المؤمنین علیه السلام اخرجه الحسن والحسین ورجلان
آخران حتی اذا خرجوا من الکوفة ترکوها عن ایمانهم ثم اخذوا فی الجبانة حتی مروا به الی الغری فدفنوه
وسووا قبره فانصرفوا **شرح** الجبانة بفتح جیم و تشدید بای یک نقطه و الف و نون و تای فوقانی زمین هموار
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی شنید از او که میگفت وقتی که گرفته شد امیر المؤمنین ع
بیرون آوردند او را امام حسن و امام حسین علیهما السلام و دو مرد دیگر از ملائکه چنانچه گذشت در حدیث نهم تا وقتی که
بیرون آمدند از دروازه کوفه و گذاشتند کوفه را از جانب دست راست خود بعد از آن شروع کردند در صحرای
بلند تا گذرانیدند او را بسوی غری پس دفن کردند او را و راست کردند قبر او را و برگشتند مراد آنست که از
دروازه کوفه راست بطرف قبر او نبردند تا جمعی که نبرد کنند از حیرت بکوفه مطلع نشوند بلکه بطرف دست
راست رفتند تا بغری رسیدند و از آنجا بمیان غری و حیره رفتند و دفن کردند چنانچه بیان شد در حدیث نهم

مبحث سوم که باب صد و دوازدهم است اصل مولد الزهرا

شرح ولادت فاطمه در زمان یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان بوده
الزهرا بفتح زای با نقطه و الف ممدوده زنی که روی او تابان باشد و اینجا لقب است و در این مبحث
کلام مصنف و ده حدیث است یعنی این تاریخ احوال است که نسبت دارد بولادت فاطمه زهرا کلام
مصنف **اصل** ولدت فاطمة علیها السلام بعد مبعث رسول الله صلی الله علیه وآله بخمس سنین
وتوفیت علیها السلام ولها ثمانی عشرة سنة وخمسة وسبعون یوما وبقیت بعد ابیها خمسة وسبعین یوما
شرح مضمون این گذشت در حدیث دهم مبحث سابق **اول اصل** عن ابی عبد الله

صلوات الله وسلامه علیه قال ان فاطمة علیها السلام مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله
خمسة وسبعین یوما وکان دخلها حزن شدید علی ابیها وکان یاتیها جبرئیل فیحسن عزائها
علی ابیها ویطیب نفسها ویخبرها عن ابیها ومکانه ویخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها وکان
علی علیه السلام یکتب ذلک **شرح** مضمون این گذشت در حدیث پنجم باب چهارم **دوم اصل** عن
علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن ع قال ان فاطمة علیها السلام صدیقة شهیدة وان بنات الانبیاء لا یطمثن
شرح الشهید امین در شهادت و شاهد و عالم بجمیع احکام لم یطمثن بطای بی نقطه و ثای سه نقطه مضارع معلوم
باب نصر و علم است الطمث حیض شدن بمعنی دوم حائض شدن یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه
السلام گفت بدرستیکه فاطمه صدیقه است گواه امین در شهادت بر ظلم ظالمان است و بدرستیکه دختران انبیا
معصوم میباشند یا حیض نمی بینند **سوم اصل** عن ابی عبد الله الحسین بن علی علیه السلام قال لما
قبضت فاطمة علیها السلام دفنها امیر المؤمنین ع سرا وعفی علی موضع قبرها ثم قام فحول وجهه الی
قبر رسول الله صلی الله علیه وآله فقال السلام علیک یا رسول الله عنی والسلام علیک عن
ابنتک وزائرتک والبائتة فی الثری ببقعتک والمختار الله لها سرعة اللحاق بک **شرح** العفو محو
باب نصر محو کردن المختار اسم فاعل مرفوع است یا خبر مبتدا باشد مقدم بر مبتدا سرعة اللحاق مرفوع است و مبتدا است
ولها متعلق بمختار است و سرعة منصوب است و مفعول به مختار است و میتواند بود که المختار مجرور و معطوف بر
ابنتک باشد و اسم مفعول باشد و الله مرفوع بفعل مقدر باشد بتقدیر اختار الله مثل لیبک یزید ضارع لخصومة
وجمله مفسر فعل باشد و بیان اسم مفعول و معمول آن ولها متعلق باشد بالمختار و سرعة مرفوع و نائب فاعل المختار
باشد و این که لها نائب فاعل و سرعة منصوب باشد ضعیف است چه مرجوح مفعول به بکلام مذکور شد با
خبری دیگر نائب فاعل میشود اللحاق بفتح لام رسیدن یعنی روایتست از امام حسین ع گفت چون گرفته شد از دنیا
فاطمه و دفن کرد او را امیر المؤمنین پنهان و محو کرد اثر قبر را بر جایی که او ندانند که در کجا است بعد از آن بجانب
پس گردانید روی خود را بسوی قبر رسول الله پس گفت سلام بر تو باد ای رسول الله از جانب
من و سلام بر تو باد از جانب دختر تو زیارت کننده تو خوابیده در خاک در زمین تو و الله تعالی است اختیار
کننده برای او زود رسیدن به تو را **اصل** قل یا رسول الله عن صفیتک صبری وعفی عن سیدة
نساء العالمین تجلدی الا ان فی التاسی لی بسنتک فی فرقتک موضع تعز فلقد وسدتک فی ملحودة
قبرک وفاضت نفسک بین نحری وصدری بلی وفی کتاب الله لی انعم القبول انا لله وانا الیه راجعون
شرح عفو اینجا بمعنی محو شدن است التجلد بجیم و دال بی نقطه صبر نمودن بتکلف بکار بردن تمام قوت خود و آن ملامت
نشاط است الا بکسر همزه و تشدید لام حرف استثنا است التاسی بهمزه و تشدید سین بی نقطه مکسوره مصدر باب تفعل ماد اهی
خود کردن الفرقة بضم فا و سکون رای بی نقطه و قاف جدا شدن التوسید بر زیر کسی بالش گذاشتن مراد اینجا خوابانیدن است

الملحودۃ بروزن مفعول از باب منع وتای وحدت یک شگاف کہ در پہلوی قبر است النحر بفتح نون وسکون حای
بےنقطہ بالای سینہ کہ موضع قلادہ است بلی تاکید مضمون استثنا است وبرای رد عدم صبر است انعم
بنون وعین بےنقطہ افعل التفضیل است یعنی کم شد ای رسول اللہؐ از جانب مرگ دختر برگزیدۂ تو صبر من
ومحو شد از جانب مرگ بہترزنان مخلوقین نشاط من مگر آنکہ در مدارا برای من براہے کہ تو داگردی در جدائی
تو جای تسلی است چہ ہر آئینہ بتحقیق خوابانیدم ترا در لحد قبر تو و روان شد جان تو میان بالای سینۂ من وگلوی من
یعنی در انوقت نحر وصدر من محاذی دہن تو بود چنانچہ کسے با دیگر سخن گوید تا وقت جان دادن وبتقریبے سینۂ
آن دیگر محاذی دہن تو بود چنانچہ کسی با دیگر بہ تقریبے سینۂ آن دیگر محاذی دہن آنکس شود در وقت
جان دادن وبعضی گفتہ اند مراد آنست کہ سر رسول اللہ آنوقت در کنار امیر المومنین صلوات اللہ وسلامہ
علیہ بود و در کتاب اللہ تعالیٰ در سورۂ البقرہ آسان تر قبول ہست یعنی خبری ہست کہ باعث آسانی قبول صبر
است آن اینست ﴿ رستی کہ ما از اللہ تعالیٰ ایم وما بدرستی کہ بسوی او بازگشت کنندگان ایم ﴾ اصل قد
استرجعت الودیعۃ واخذت الرہینۃ واخلست الزہراء فما اقبح الخضراء والغبراء یا رسول اللہ اما حزنی
فسرمد سدیل واما لیلی فمسہد ہم لایبرح من قلبی او یختار اللہ لی دارک التی انت فیہا مقیم کمد مقیح وہم مہیج
سرعان ما فرق بیننا والی اللہ اشکو ترجمہ تشبیہ رسول اللہؐ وفاطمہؑ با امانت شد برای وجوب مراعات ادب و
تشبیہ بگرو نیز شد باعتبار آنکہ تا گرفتہ نشود ثواب صبر دادہ نمیشود الاختلاس بخای بانقطہ وسین بےنقطہ
مصدر باب افتعال ربودن ما اقبح بصیغۂ تعجب ہست ومراد بیان قبح میل بہ بقای خود در دنیا در زیر آسمان
بالای زمین است بعد از مفارقت آن عزیزان نہ قبح آسمان وزمین در حد ذات خود السرمد بفتح سین بےنقطہ
وسکون رای بےنقطہ دائم السہد بسین بےنقطہ ودال بےنقطہ اسم مفعول باب تفعیل کمخواب ونسبت آن
بشب مجاز است ہم مرفوع ومبتدا است الکمد بکسر میم وتشدید دال چرک خالص از خون کہ در دل میباشد
مقیح بقاف ویای دو نقطہ در پائین وحای بےنقطہ اسم فاعل باب تفعیل مضاف الیہ کمد است وبعضی میگویند
کمد بفتح کاف وسکون وفتح میم وتخفیف دال است بمعنی اندوہ ومرفوع خبر مبتدا است وہم بفتح ہا وتشدید
میم عطف بر کمد است مہیج بجیم اسم مفعول باب تفعیل است مضاف الیہ ہم است سرعان بفتح وضم وکسر سین
بےنقطہ وسکون رای بےنقطہ والف ونون مفتوحہ اسم فعل است بمعنی ماضی وبرای تعجب از سریع
بفعل آمدن مستعمل شدہ وما مصدریہ است فرق ماضی مجہول باب تفعیل است مصدر فاعل سرعان
است یعنی بتحقیق برگردانیدہ شد امانت وگرفتہ شد گرو وربودہ شد زہرا علیہا السلام لیس
بد است این آسمان واین زمین ای رسول اللہ اما اندوہ من لیس دائم است واما شب من لیس
کمخواب کردہ شدہ است وغمی کہ نمیرود از دل من تا وقتے کہ برگزیند اللہ تعالیٰ برای من خانہ ترا کہ
تو در آن ساکنی ہمانند دل ہکہ پر از چرک است کہ صاحبش را بغایت بیتاب میکند ومانند غم کسی است

که دم بدم برانگیخته شود درغم وتسلی نیابد اصلا انجایت زود شد مفارقت میان ما و بسوی الله تعالی شکایت درد دل
میکنم **اصل** وستنبئك ابنتك بتظافر امتك على هضمها فاحفها السؤال واستخبرها الحال فكم من
غليل معتلج بصدرها لم تجد الى بثه سبيلا وستقول ويحكم الله وهو خير الحاكمين **شرح** الهضم بالفتح و
سکون ضاد بانقطه شکستن وظلم کردن الاحفا بجای بی نقطه وفا مبالغه در پرسیدن کم برای تکثیر است الغلیل بفتح غین
بانقطه وکسر لام وسکون یای دو نقطه در پایین تشنه است یعنی سوختگی دل معتلج بعین بی نقطه وجیم اسم فاعل باب
افتعال صفت غلیل است الاعتلاج لی در پیچ شدن موج ضمیر لم تجد راجع بانتباب است البث بفتح بای
یک نقطه وتشدید ثای سه نقطه پراگنده کردن ضمیر بثه راجع بغلیل است **یعنی** وخواهد خبر داد ترا دختر تو به
مدد کردن امت تو بر شکست وظلم او پس بکرر کن او را سوال وخبر بگیر از او حال را چه بسا از سوختگی دل که
میجوشید در سینه او نمی یافت بسوی پراگنده کردن آن راهی را وخواهی در جواب او گفت که و حکم میکند الله بعدل
در دیوان بزرگ قیامت میان تو وظالمان تو و او بهتر حاکمان است **اصل** سلام مودع لا قال ولا سئم
فان انصرف فلا عن ملالة وان اقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرين واها واها والصبر ايمن و
اجمل ولولا غلبة المستولين لجعلت المقام واللبث لزاما معكوفا ولا عولت اعوال الثكلى على جليل الرزية فبعين
الله تدفن ابنتك سرا وتهضم حقها وتمنع ارثها ولم يتباعد العهد ولم يخلق منك الذكر والى الله يا رسول الله
المشتكى وفيك يا رسول الله احسن العزاء صلى الله عليك وعليها السلام والرضوان **شرح** سلام منصوب
بر مفعول مطلق فعل مقدر است ودر نهج البلاغه چنین است والسلام عليكما سلام مودع مودع اسم فاعل باب تفعیل
است لا قال مجرور است تقدیرا صفت مودع باشد القالی ابغاض والف صاحب بفتح السئم بفتح سین بی نقطه
وکسر همزه ملول ان در الفرق ودر ان اقم فی ازمستعمل شده موید مذهب کوفیین است که ان گاهی بمعنی اذا
میباشد مثل انچه می آید در کتاب الجنائز باب هشتاد وپنجم که باب زیارة القبور است وانا بکم لاحقون انشاء الله اقم بضم همزه
وکسر قاف از باب افعال است سوء الظن عبارت از جزع وترک صبر است واها بفتح واو والف وهای مفتوحه اسم فعل
است یعنی تعجب میکنم از خوبی این وتنوین گاهی داخل آن میشود چنانچه در دوم شرح اینجا الغلبة بفتح غین بانقطه
وفتح لام وبای یک نقطه کمال تسلط ومراد اینجا زیادتی ظلم بر شیعه است المستولی کسی که بزور ریاست خلافت
ونا ممنان بسکند المقام بضم میم مصدر میمی باب افعال کنج خانه خود نشستن اللبث بضم وفتح لام وسکون بای
دو نقطه وثای سه نقطه وبفتح لام وفتح بار درنگ اللزام بکسر لام وزای با نقطه والف آنچه از ان قطع وفصل شود
کردن یا از ان بر نگرداند المعکوف بعین بی نقطه وفا نگاه داشته مثل محبوس الاعوال مصدر باب افعال گریه ونوحه الثکلی
بفتح ثای سه نقطه وسکون کاف ولام والف مقصوره مادری که فرزندش مرده باشد فا در فبعین برای بیان و
تفصیل است العین بفتح عین بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین ونون چشم واینجا استعاره شده برای علم مثل و
لتصنع على عينى حقها منصوب مفعول دوم تهضم است ارثها منصوب ومفعول دوم تمنع است لم يخلق بخای

بالفظ مضارع معلوم باب نصر و علم و حسن است الشّکی بفتح میم و فتح کاف والف مقصورہ مصدر میمی باب افتعال ہست ای بدرستیکہ برای سببیت است یعنی سلام برتو باد سلام وداع کنندہ کہ نہ کارہ است و نہ ملول پس اگر برگردم از نزد تو پس نہ از ملول بودن خواہد بود و اگر در تو بگذتیم بیشتر از ین نہ از بدگمانی خواہد بود بہ ثوابی کہ وعدہ کردہ است صابران را دادہ و چہ ثوابیست آن ثواب و صبر مبارکتر و لطیف تر است و اگر نہ ملاحظہ زیادتی ظلم ائمہ ضلالت و اتباع ایشان بر شیعہ اہل البیت میبود ہر آئینہ میگردانیدم توقف و اقامت گیری در نزد تو را امری لازم دائمی باشد و ہر آئینہ گریہ میکردم مانند گریہ کردن مادر فرزند مردہ برای این مصیبت بزرگ چہ در پیش چشم اللہ تعالی مدفون میشود دختر تو بہ پنہانی اشارہ است بآنکہ از بس آزردہ است از ستمہای امت تو وصیت کردہ کہ ایشان بر او نماز نخوانند و مطلع بر قبر او نشوند و مظلوم میشود حق او و منع کردہ میشود میراث او و حال آنکہ بسیار نشدہ زمان تو کہ بر خلاف گذشتی و تعظیم اہل بیت خود گفتہ تو ازجانب تو یاد آوری ربوبیت رب العالمین در نہی از اختلاف و پیروی ظن و بسوی اللہ تعالی است ای رسول اللہ شکایت من از این مردم و بسبب وفات تست ای رسول اللہ بہتر صبر درین مصیبتہا صلوات فرستد اللہ تعالی بر تو و دختر تو باد سلام و رضای الٰہی **چہارم اصل** قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام من غسل فاطمۃ علیہا السلام قال ذاک امیر المؤمنین فکانی استعظمت ذلک من قولہ فقال کانک ضقت بما اخبرتک بہ قال فقلت قد کان ذاک جعلت فداک قال فقال لا تضیقن فانہا صدیقۃ و لم یکن یغسلہا الا صدیق اما علمت ان مریم لم یغسلہا الا عیسیٰ ع **ترجمہ** مضمون این می آید در کتاب الجنائز در حدیث سیزدہم باب بست و نہم کہ باب الرجل یغسل المرأۃ است ضقت بکسر ضاد با نقطہ و سکون قاف ماضی مخاطب باب ضرب ہست یعنی گفتم امام جعفر صادقؑ را کہ غسل داد فاطمہؑ را گفت آن شخص امیر المؤمنینؑ بود و گویا کہ من بزرگ شمردم آن را از جملہ سخن او پس گفت گویا کہ متنگدل شدی بآنچہ خبر کردم ترا بآن راوی گفت پس گفتیم بتحقیق شد آنچہ گفتی قربانت شوم راوی گفت پس گفت متنگدل مشو البتہ چہ بدرستی کہ فاطمہ معصومہ بودہ و محال بود آنکہ غسل دہد او را مگر معصوم آیا ندانستی کہ مریم را غسل نداد مگر عیسیٰؑ **پنجم اصل** عن ابی جعفر و ابی عبد اللہ علیہما السلام قالا ان فاطمۃ علیہا السلام لما ان کان من امرہم ما کان اخذت بتلابیب عمر فجذبتہ الیہا ثم قالت اما واللہ یا ابن الخطاب لولا انی اکرہ ان یصیب البلاء من لا ذنب لہ لعلمت انی ساقسم علی اللہ ثم اجدہ سریع الاجابۃ **ترجمہ** ضمیر امرہم راجع بائمہ ضلالت و پیروان ایشان ہست و میتواند بود کہ راجع بایشان و اہل البیت باشد ما کان عبارت است از دخول عمر و جمعی دیگر در خانہ امیر المؤمنین علیہ السلام بقصد سوختن خانہ و اہل البیت برای طلب بیعت علی با ابوبکر و سقط فاطمہ از شکم بیسری را کہ رسول او را محسن نام کردہ اخذت بمعنی امرت با لاخذ است التلابیب جمع تلبیب گریبانہای جامہ ہا سین در ساقسم برای تاکید مجموع قسم و سرعت اجابت ہست لعلمت فاطمہ البتہ قسم متکلم

صافی شرح اصول کافی

وحیدہ از باب انفعال است الاقسام قسم خوردن و قسم دادن و مراد اینجا معنی دوم است و اگر اقسم استعطاف باشد فرق میان اجابت و استجابت آنست که اجابت دادن مطلب است و استجابت قبول طلب خواہ مرادن اثر آن بخواہد بخیر کردن و گاہی استجابت بجای اجابت مستعمل میشود چنانچہ می آید در حدیث چہارم باب آئندہ یعنی روایتست از امام محمد باقرؑ و امام جعفر صادقؑ گفتند بدرستی کہ فاطمہ وقتیکہ شد از کار ایشان آنچہ شد امر کرد کہ خود گرفتند گریبان جامہ ای عمر را پس کشیدند او را بسوی او بعد از آن گفت آگاہ باش بخدا قسم ای پسر خطاب اگر نہ این بود کہ من کراہت دارم کہ یابد بلا کسی را کہ بیگناہ است مثل اطفال شیر خوار ہر آئینہ بیند آنستی کہ من قسم میدہم بر اللہ تعالی بہ محمد و آل محمد در نفرین برای فنای کفار بعد از ان می یابم اللہ تعالی را اجابت کنندہ مراد آنست کہ مثل نفرین نوح میکردم و نمودہ مجاب میشد **ششم**

اصل عن ابی جعفر علیہ السلام قال لما ولدت فاطمۃ علیہا السلام اوحی اللہ الی ملک فانطلق بہ لسان محمد صلی اللہ علیہ و آلہ فسماہا فاطمۃ ثم قال انی فطمتک بالعلم و فطمتک من الطمث ثم قال ابو جعفر علیہ السلام واللہ لقد فطمہا اللہ بالعلم و عن الطمث فی المیثاق **شرح** الفطم مصدر باب ضرب جدا کردن ضمیر راجع بلفظ فاطمہ است بطریق استخدام فطمتک ہر دو جا ماضی باب تفعیل است و ہمچنین فطمہا التفطیم کسی را جدا کنندہ کردن میتواند بود کہ این سہ لفظ از باب ضرب باشد بنا بر آنکہ فاطمہ یعنی مفطمہ باشد و بر تقدیر اول طمث بمعنی معصیت است و بر تقدیر دوم بمعنی حیض نیز میتواند بود یعنی روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت چون زادہ شد فاطمہؑ وحی کرد اللہ تعالی بسوی فرشتہ پس گویا کرد این لفظ زبان محمد صلی اللہ علیہ و آلہ را پس نام نہاد او را فاطمہ بعد از ان اللہ تعالی گفت بدرستی کہ من جدا کنندہ کردم ترا ای محمد بہ علم یعنی معنی کہ علم بجمیع احکام در اولاد تو خواہد بود پس جدا کنندہ کردم ترا از معصیت یعنی معصوم در اولاد تو خواہد بود و پس بعد از ان گفت امام محمد باقر بخدا قسم کہ ہر آئینہ بتحقیق جدا کنندہ کردہ اللہ تعالی بہ علم و از معصیت در روز پیمان برارواح **ہفتم**

اصل عن ابی جعفر ع قال قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ لفاطمۃ یا فاطمۃ قومی فاخرجی تلک الصحفۃ فقامت فاخرجت صحفۃ فیہا ثرید و عراق یفور فاکل النبیؐ و علیؑ و فاطمۃؑ و الحسن و الحسین علیہم السلام ثلثۃ عشر یوما ثم ان ام ایمن رأت الحسین معہ شیء فقالت لہ من این لک قال انا لناکلہ منذ ایام فاتت ام ایمن فاطمۃ فقالت یا فاطمۃ اذا کان عند ام ایمن شیء فانما ہو لفاطمۃ و ولدہا و اذا کان عند فاطمۃ شیء فلیس لام ایمن منہ شیء فاخرجت لہا منہ فاکلت منہ ام ایمن و نفدت الصحفۃ فقال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ اما لولا انک اطعمتیہا لاکلت منہا انت و ذریتک الی ان تقوم الساعۃ ثم قال ابو جعفرؑ و الصحفۃ عندنا یخرج بہا قائمنا فی زمانہ **شرح** الصحفۃ بفتح صاد بی نقطہ و سکون حای بی نقطہ و فا کاسہ چوبین بزرگ الثرید بفتح ثای سہ نقطہ و کسر رای بی نقطہ و سکون یای دو نقطہ در پائین و دال بی نقطہ نان ریزہ کردہ شدہ العراق بکسر عین بی نقطہ و رای بی نقطہ و الف و قاف

جمع عرق بفتح عین وسکون را پاره‌های گوشت که با هر یک از آنها استخوان باشد ام ایمن کنیزی بود که از پدر
رسول الله ص باو میراث رسیده و حضانت رسول کرد و آزاد کرد و مادر اسامه بن زید است و ایمن بن عبید برادر
مادری زید است تنفد ت بنون و فاء و دال بنقطه ماضی معلوم از باب علم است یعنی روایتیست از امام محمد باقر ع
گفت که گفت نبی فاطمه را ای فاطمه برخیز پس بیرون آور آن کاسه را ظاهر آنست که کاسه در خانه دیگر بود در
زیر سبوئی بوده پس برخاست پس بیرون آورد کاسه را که در آن ثرید و استخوانها با گوشت بوده
میجوشید شوربای آن از گرمی چنانچه چشمه‌های آب بجوش شد و زیاد میشود وقتی که از بالای آنها آب
برداشته شود پس خورد نبی و فاطمه و حسن و حسین ع سیزده روز و عدم ذکر امیر المؤمنین از آنست که در آن
ایام رسول او را شاید بجهادی فرستاده باشد و در بعض نسخ فاکل النبی و علی و فاطمه است تا آخر بعد از آن
بدرستی که ام ایمن دید حسین را که با او چیزی بوده از آن پس گفت او را از کجاست برای تو این گفت بدرستیکه
ما هر آئینه میخوریم آنرا از چند روز پس آمد ام ایمن نزد فاطمه ع پس گفت بعنوان تکلم ای فاطمه وقتی که باشد نزد ام ایمن
چیزی پس جز این نیست که آن برای فاطمه و اولاد دست و وقتی که باشد نزد فاطمه چیزی پس نیست برای ام ایمن
از آن چیزی پس بیرون آورد برای او از آن ثرید پس خورد ام ایمن از آن و آخر شد کاسه پس گفت فاطمه را
نبی آگاه باش اگر نمی بود این که تو خورانیدی ام ایمن را هر آئینه میخوردی از آن کاسه تو و اولاد تو تا قیام قیامت
بعد از آن گفت امام محمد باقر ع آن کاسه نزد ماست بیرون می آورد آنرا قائم ما در زمانش **هشتم اصل**
سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول بینا رسول الله صلی الله علیه وآله جالس اذ دخل علیه ملک له اربعة و
عشرون وجها فقال له رسول الله حبیبی جبرئیل لم ارک فی مثل هذه الصورة قال الملک لست
بجبرئیل یا محمد بعثنی الله عز وجل ان ازوج النور من النور قال من ممن قال فاطمة من علی قال
فلما ولی الملک اذا بین کتفیه محمد رسول الله علی وصیه فقال رسول الله منذ کم کتب هذا بین
کتفیک فقال من قبل ان یخلق الله آدم باثنین وعشرین الف عام یعنی شنیدم از امام موسی کاظم ع
که میگفت میان آنکه رسول الله نشسته بود ناگاه داخل شد بر او فرشته که او را بیست و چهار رو بود پس گفت
او را رسول الله دوست من جبرئیل ندیدم ترا در مثل این صورت پس گفت آن فرشته نیستم جبرئیل ای محمد
فرستاد مرا خدای عز وجل که جفت کنم نور را با نور گفت که را با که گفت فاطمه را برای علی ع امام گفت بعد از
هم سازی پس چون پشت گردانید آن فرشته ناگاه میان دو شانه او بود که محمد رسول الله علی وصیه پس گفت او را
رسول الله ص از چند وقت است که نوشته شده این میان دو شانه تو پس گفت از پیش از آنکه آفریند الله تعالی آدم را به بیست و دو هزار
سال **نهم اصل** سألت الرضا علیه السلام عن قبر فاطمة علیها السلام فقال دفنت فی بیتها فلما زادت بنو امیة فی المسجد
صارت فی المسجد یعنی پرسیدم امام رضا را از قبر فاطمه ع پس گفت مدفون شد در خانه خود پس چون زیاد کردند بنی امیه
در مسجد گردید در مسجد اشاره است بفراخ کردن عمر بن عبد العزیز مسجد را در زمان خلافت ولید بن عبد الملک

بامر ولید بن عبد الملک **دہم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال سمعتہ یقول لولا ان اللہ تبارک وتعالی خلق امیر المؤمنین علیہ السلام لفاطمۃ علیہا السلام ما کان لہا کفو علی ظہر الارض من آدم فمن دونہ یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیہ السلام راوی گفت شنیدم از او کہ میگفت اگر نہ این میبود کہ اللہ تعالی آفرید امیر المؤمنین علیہ السلام را برای فاطمہ ع نمی بود شوہری کہ لائق او باشد بر روی زمین از آدم یا ہر کہ جدا نزد او است

مبحث چہارم کہ باب صد و سیزدہم است اصل مولد الحسن بن علی ع

شرح این تاریخ احوالی است کہ نسبت بولادت امام حسن بن علی دارد و درین مبحث کلام مصنف و شش حدیث است **کلام مصنف اصل** ولد الحسن بن علی علیہ السلام فی شہر رمضان فی سنۃ بدر سنۃ اثنتین بعد الہجرۃ **وروی** انہ ولد فی سنۃ ثلث ومضی فی شہر صفر فی آخرہ من سنۃ تسع واربعین ومضی وہو ابن سبع واربعین سنۃ واشہر وامہ فاطمۃ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ یعنی زادہ شد حسن بن علی در زمان یزدجرد در ماہ رمضان در سال جنگ بدر سال دوم از بعد ہجرت و منقول شدہ کہ او زادہ شدہ در سال سوم و رفت از دنیا در ماہ صفر در آخر ماہ از سال چہل ونہ و رفت از دنیا بر حالی کہ او فرزند چہل و ہفت سال بود و چند ماہ و مادرش فاطمہ بنت رسول اللہ است بدانکہ در بیجا بخاطر میرسد کہ از کاتبان کافی سہوی شدہ باشد و بجای اشہر الاشہر باید چہ ہرگاہ ولادت در آخر ماہ رمضان سال دوم باشد مثلا و فوت در آخر صفر سال چہل ونہ باشد عمر او چہل و شش سال و پنجاہ روز خواہد بود اگر گوئی جواب بر دو وجہ است **اول** آنکہ چون ولادت رسول اللہ و بعثت او و ہجرت او و وفات او در ربیع الاول بود مبتدای تاریخ ہجری نزد اہل اسلام ربیع الاول بودہ وقتیکہ عمر باستصواب عثمان بعد از ہفدہ سال از ہجرت تاخیر کرد مبتدای تاریخ ہجری نزد اہل اسلام از ربیع الاول بمحرم انداخت چنانچہ ابن جوزی در کتاب تنقیح ذکر کردہ و میتواند بود کہ این تاخیر مرامی این شد کہ شنیع باشد کہ در محرم مصیبتی عظیم بر سر اہل بیت خواہد آمد پس رمضان سال دوم باصطلاح سابق سنت و باصطلاح لاحق کہ وفات مبنی بر آنست رمضان سال اول میشود **دوم** آنکہ این تاریخ وفات نیز در وی داخل باشد و مرضی مصنف نباشد بلکہ مرضی مصنف در تاریخ وفات آن باشد کہ می آید در حدیث سوم و مضی در اول بتقدیر روانہ منفی است و در دوم ابتدای کلام مصنف است گوئیم ترقیقی کند در جواب اول شدہ بجای خود است و بآن جمع میتوان کرد میان دو تاریخ ولادت ذکر سنۃ اثنتین و سنۃ ثلث باشد اما درین مقام خوب نیست چہ سن فاطمہ در وقت ہجرت ہفت سال بود و بعید است کہ ولادت او در سال اول شدہ باشد خصوصا مشہور است کہ تزویج فاطمہ در سال دوم بودہ و جواب دوم مناسب نیست چہ مصنف در نظائر این ساکت نشدہ از بیان تاریخ وفات باعتقاد خود اول در جواب آنست کہ قائل شویم باین سہو کاتبان کہ در سنۃ تسع واربعین شدہ چہ آن منافات ندارد با حدیث دوم **دوم اصل** عمن سمع ابا جعفر علیہ السلام یقول لما حضرت الحسن علیہ السلام الوفاۃ بکی فقیل لہ یا ابن رسول اللہ تبکی ومکانک من رسول اللہ الذی انت بہ وقد قال فیک ما قال

وقد تحجّت شربة حجة ما نسیا وقد قسمت مالک ثلث مرات حتی النعل بالنعل تقال انما بکی لخصلتین لهول المطلع وفراق الاحبة **شرح** الهول بالفتح و سکون واو و بمعنی المطلع بضم میم و تشدید طای بنقطه مفتوحه و فتح لام و عین بنقطه اسم مفعول یا اسم مکان یا مصدر میمی باب انفعال است الاطلاع دانستن چیزی بعنوان اشراف بر آن و بر تقدیر عبارت از چیزیست که او مغلوب شده از بیوفائی بعده چنانچه می آید در حدیث سوم و فراق بجر و عطف بر المطلع است و میتواند بود که عطف بر رسول باشد و مصدر مضاف بفاعل است نه بمفعول الاحبة بفتح همزه و کسر حای بی نقطه و تشدید بای یک نقطه جمع حبیب یعنی دوستان و مراد بفراق الاحبة اینجا ارتداد و دگرگونی اکثر شیعه و را بجیله با معاویه و ملجا گردانیدن او باصلح با معاویه است و میتواند بود که المطلع بمعنی اهوال قبر و قیامت باشد و بنا بر این هول آن چیست یا حتیه که مفارقت کرده خواهد بود و مجموع خصلتین یک باعث بر گریه خواهد بود **یعنی** روایت است از کسی که شنید از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت وقتی که حاضر شد امام حسن را مرگ گریه کرد پس گفته شد او را ای پسر رسول الله گریه میکنی از مرگ در حال آنکه مرتبه تو نسبت برسول الله آن مرتبه ایست که تو بآن مرتبه و تحقیق گفت رسول الله در فضیلت مرتبه تو در حق تو آنچه گفت و بتحقیق حج کردی بیست حج پیاده و بتحقیق منا صفه کردی با فقرا مال خود را سه مرتبه تا آنکه یک نعل داشتی بر ایشان یک نعل گذاشتی پس گفت غلط کردی گریه من برای مرگ نیست جز این نیست که گریه میکنم برای دو صفت برای هول الخ معلوم می شد که سبب مرگ من شده و بیوفائی دوستان **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قبض الحسن بن علی و هو ابن سبع و اربعین سنة فی عام خمسین سنة عاش بعد رسول الله صلی الله علیه و آله اربعین سنة **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت گرفته شد از دنیا حسن بن علی و او فرزند چهل و هفت سال بود تقریبا چنانچه گذشت در کلام مصنف در سال پنجاه هجری زندگانی کرد بعد از رسول چهل سال **سوم اصل** عن ابی بکر الحضرمی قال ان جعدة بنت الاشعث بن قیس الکندی سمت الحسن بن علی و سمت مولاة له فاما مولاته فقاءت السم و اما الحسن فاستمسک فی بطنه ثم انتقط به فمات **شرح** جعده که زن امام حسن بود خواهرزاده ابوبکر است و خواهرزاده های او جابرست دیگرش محمد بن اشعث و قیس بن اشعث و عبد الرحمن بن اشعث که از قاتلان امام حسین اند الانتقاط بنون و قاف و طای بی نقطه بمعنی بصیغه باب افتعال پراگنده شدن **یعنی** روایت است از ابوبکر حضرمی گفت بدرستی که جعده دختر اشعث بن قیس کندی زهر داد امام حسن بن علی را و زهر داد کنیزی از امام حسن پس اما کنیز او پس قی کرد زهر را و چندان فرزی نیافت و اما امام حسن پس ماند زهر در اندرون او و بعد از آن پاره پاره شده اندرون او بسبب آن پس وفات یافت **چهارم اصل** عن ابی عبد الله قال خرج الحسن بن علی علیه السلام فی بعض عمره و معه رجل من ولد الزبیر کان یقول بامامته فنزلوا فی منهل من تلک المناهل تحت نخل یابس قد یبس من العطش ففرش للحسن تحت نخلة و فرش للزبیری بحذاه تحت نخلة اخری قال فقال الزبیری و رفع راسه لو کان فی هذا النخل رطب

فأكلنا منه فقال له الحسن وأنت فتشتهي الرطب فقال الزبيري نعم قال فرفع يده إلى السماء فدعا بكلام لم أفهمه فاخضرّت النخلة ثم صارت إلى حالها فأورقت وحملت رطباً فقال الجمّال الذي اكتروا منه سحر والله قال فقال الحسن ويلك ليس بسحر ولكن دعوة ابن نبيّ مستجابة قال فصعدوا إلى النخلة فصرموا ما كان فيها فكفاهم يعني روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بیرون آمد حسن بن علی از مدینه در یکی از عمره های خود و با او مردی رفیق بود از اولاد زبیر که قائل بود بامامت امام حسن پس فرود آمدند در منزلی از آن منازل که میان مدینه و مکه است زیر درختان خرما که خشک بود بتحقیق خشک شده بود از تشنگی پس جا انداخته شد برای امام حسن علیه السلام در زیر یک درخت خرما و جا انداخته شد برای زبیری در برابر او در زیر درختی دیگر گفت پس گفت زبیری برجالی که برداشته بود سر خود را برای نگاه بشاخهای آن درخت اگر می بود درین درخت رطبی هر آینه میخوردیم از آن رطب پس گفت او را امام حسن دیدی بدرستی که هر آینه اشتهای رطب داری پس گفت زبیری آری گفت پس برداشت دست خود را بسوی آسمان پس دعا کرد بسخنی که زبیری نفهمید پس سبز شد رنگ آن درخت بعد از آن گردید برنگ اصلی خود پس برگ داد و بار رطب داشت پس گفت شتر داری که به کرایه گرفته بودند شتر از او این سحر است بخدا قسم گفت پس گفت امام حسن وای بر تو نیست این سحر و لیکن یک دعای پسر نبی است که مستجاب است گفت پس بالا رفتند بآن درخت پس چیدند آنچه را که بود در آن پس کافی شد ایشان را

فصل ۲ إن الحسن عليه السلام قال إن لله مدينتين إحداهما بالمشرق والأخرى بالمغرب عليهما سور من حديد وعلى كل واحد منهما ألف ألف مصراع وفيها سبعون ألف ألف لغة يتكلم كل لغة بخلاف لغة صاحبها وأنا أعرف جميع اللغات وما فيهما وما بينهما وما عليهما حجة غيري وغير الحسين أخي شرح صاحب قاموس گفت در فصل جیم و بای یک نقطه و صاد بی نقطه جابلص بفتح البا و اللام او سکونها بلد بالمغرب لیس وراءه انسی و گفته در فصل جیم و بای یک نقطه و قاف جابلق بلد بالمشرق و تقدم فی جابلص المصراع بکسر میم و سکون صاد بی نقطه و الف و عین بی نقطه یک پای در و لغت و ضمیر آنرا بود که در این جا یک لغت مراد باشد ضمیر راجع بکل واحدة از مدینتین است لغت هر دو جا بتقدیر اهل لغت است ضمیر صاحبها راجع به لغت است یعنی آشنائی میان آن لغات نیست ما در ما فیهما و در ما بینهما موصوله و عطف بر اللغات است ما در و ما علیهما نافیه است یعنی بدرستی که امام حسن بن علی گفت بدرستی که الله تعالی را دو شهر است یکی از ان دو حصاری است که بجای خشتهای آن پارچه های آهن است و بر هر یکی از ان دو حصار هزار هزار درست و در ان شهرها هفتاد هزار هزار اهل زبان است که سخن میگوید اهل هر زبانی بخلاف زبانی که پهلوی آنست و من میشناسم جمیع آن زبانها را و هر چه در ان دو شهر است از مشرق تا مغرب یعنی جمیع آنها از قرآن مستنبط میشود و من جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد با جهل بعض بالفعل و نیست بر ان دو شهر حجتی از جانب الله تعالی غیر من و غیر حسین برادرم بعد از من بفاصله مراد آنست که ایشان نیز مکلف اند بتصدیق امامت امام

مفترض الطاعت که مصداق ربوبیت رب العالمین است و واجب است بر ایشان عمل بمضمون آیه سوره
فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة خواه این آیه با ایشان رسیده باشد یا نه چه مضمون آن معلوم است بشواهد
ربوبیت در زمین و آسمان یا مراد آنست که ایشان تصدیق بامامت کرده اند و مومن اند ششم **اصل**
خرج الحسن بن علي عليهما السلام الى مكة سنة ماشيا فورمت قدماه فقال له بعض مواليه لو ركبت
لسكن عنك هذا الورم فقال كلا اذا اتيناه هذا المنزل فانه يستقبلك اسود ومعه دهن فاشتر منه
ولا تماكسه فقال له مولاه بابي انت وامي ما قدامنا منزل فيه احد يبيع هذا الدواء فقال بلى انه
امامك دون المنزل فساروا ميلا فاذا هو بالاسود فقال الحسن عليه السلام لمولاه دونك الرجل
فخذ منه الدهن واعطه الثمن فقال الاسود يا غلام لمن اردت هذا الدهن فقال للحسن بن علي
فقال انطلق بي اليه فانطلق فادخله اليه فقال له بابي انت وامي لم اعلم انك تحتاج الى هذا او ترى ذلك ولست
آخذ له ثمنا انما انا مولاك ولكن ادع الله ان يرزقني ذكرا سويا يحبكم اهل البيت فاني خلفت اهلي
تمخض فقال انطلق الى منزلك فقد وهب الله لك ذكرا سويا وهو من شيعتنا **شرح** ورم معلوم
باب حسب است الورم بفتح واو و فتح رای بی نقطه اقدمنا معلوم باب علم القدوم برگشتن از سفر دونک اسم فعل
است بمعنی ادرک الرجل منصوب است تا مفعول به دونک باشد مشار الیه ذلک ورم قدم است تمخض معلوم
باب علم و منع و تفعیل یا مجهول باب علم و منع است المخاض بفتح و کسر میم و خای بانقطه و الف و ضاد بانقطه
گرفتن درد زاییدن یعنی بیرون آمد حسن بن علی بسوی مکه سالی پیاده پس آماس کرد دو پای او پس گفت
او را بعض غلامان او اگر سوار شوی هر آینه ساکن میشود از تو این آماس پس گفت حاشا که لی سوار شدن
ساکن نشود وقتی که رسیدیم باین منزل پس بدرستیکه پیش می آید ترا سیاه فامی و با او روغنی هست پس
خریداری کن از او و مضایقه در قیمت مکن با او پس گفت او را غلام او پدرم و مادرم فدای تو باد در رو نیست
برگشتن از مکه برگشتن بمنزلی از منازل که در پیش داریم که در آن کسی باشد که بفروشد این دوا را پس گفت
بلی بدرستیکه او پیش تست نزدیک این منزل پس روانه شدند ثلث فرسخی پس ناگاه امام با غلام خود برخوردند آن
سیاه پس گفت امام حسن غلام خود را دریاب آن مرد را پس بگیر از او روغن را و بده او را قیمت پس چون
بیان کرد گفت او را آن سیاه که ای غلام برای که خواستی این روغن را پس گفت برای حسن بن علی گفت
مرا ببر بسوی او پس برد پس داخل ساخت او را بسوی امام سیاه گفت او را پدرم و مادرم فدای تو باد
ندانستیم که محتاج میشوی بسوی این دوا و نبینی آن آزار مر پا را و نمیگرفتیم برای آن قیمتی اگر دانستیم جز این نیست
که من غلام توام ولیکن دعا کن الله تعالی را که روزی کند مرا پسری درست اندام که دوست دارد شما اهل بیت
رسول را چه بدرستیکه من واگذاشتم زن خود را در منزل خود بر حالی که در کار زائیدن بود پس گفت روانه شو
بسوی منزل خود چه تحقیق که بخشید الله تعالی ترا پسری درست اندام و او از شیعه ما خواهد بود

مبحث پنجم کہ باب صد و چہاردہم است اصل مولد الحسین بن علی علیہ السلام

شرح این تاریخ احوالیست کہ نسبت دارد بولادت امام حسین بن علی علیہما السلام و درین مبحث کلام مصنف و پانزدہ حدیث است **کلام مصنف اصل** ولد علیہ السلام فی سنۃ ثلث وقبض فی شہر المحرم من سنۃ احدی وستین من الہجرۃ ولہ سبع وخمسون سنۃ واشہر قتلہ عبید اللہ بن زیاد لعنہ اللہ فی خلافۃ یزید بن معاویۃ لعنہ اللہ وہو علی الکوفۃ وکان علی الخیل التی حاربتہ وقتلتہ عمر بن سعد لعنہ اللہ بکربلا یوم الاثنین لعشر خلون من المحرم وامہ فاطمۃ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ **یعنی** زادہ شد امام حسین علیہ السلام در زمان یزدجرد در سال سوم ہجری مخفی نماند کہ بنابر آنچہ می آید در حدیث دوم ولادت او در ربیع الاول یا ربیع الآخر بودہ و آن بہر د اصطلاح کہ در شرح کلام مصنف کہ در مبحث چہارم مذکور شد واخل سال سوم بودہ و شیخ مفید در مقنعہ گفتہ ولد بالمدینۃ آخر شہر ربیع الاول سنۃ ثلث من الہجرۃ و در ارشاد گفتہ لخمس لیال خلون من شعبان سنۃ اربع من الہجرۃ وگرفتہ شد از دنیا در ماہ محرم سال شصت و یک از ہجرت واورا بود پنجاہ و ہفت سال و چند ماہ کشت اورا عبید اللہ بن زیاد لعنہ اللہ در خلافت یزید بن معاویہ لعنہ اللہ وعبید اللہ والی بر کوفہ بود و بود والی لشکر کہ جنگ کردند با امام و کشتند اورا عمر بن سعد وقاص لعنہم اللہ در کربلا روز دوشنبہ وقتی کہ دہ شب گذشتہ بود از محرم مخفی نماند کہ مخالفان دہم محرم را عید الفتح می نامند و تعظیم بسیار می کنند باآنکہ اول سال نیست و اصطلاح ایشان نیز افترا برای تعظیم آن روز بستہ اند و دو شنبہ را از ایام ہفتہ مبارک می شمرند چنانچہ در مکہ و توابع آن درین ایام نیز معمول است و مادرش دختر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود **اول اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قبض الحسین بن علی علیہ السلام یوم عاشوراء وہو ابن سبع وخمسین سنۃ **شرح** این ظاہر است از سابق **دوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال کان بین الحسن والحسین علیہما السلام طہر وکان بینہما فی المیلاد ستۃ اشہر وعشرا **شرح** الطہر بضم طای بی نقطہ و سکون ہای از حیض و مراد اینجا زمان اقل طہر است کہ دہ روز باشد المیلاد بکسر میم و سکون یای دو نقطہ در پائین وقت ولادت و گاہی در مکان ولادت نیز مستعمل میشود و او در وعشرا بمعنی مع است و اگر واو عطف باشد عشر برفع خواہد بود چنانچہ در بعض نسخ است **یعنی** روایت ست از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ گفت بود فاصلہ میان ولادت حضرت امام حسن علیہ السلام و آبستن شدن بحضرت امام حسین علیہ السلام دہ روز و بود تفاوت میان ایشان در وقت شش ماہ و دہ روز **سوم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال لما حملت فاطمۃ علیہا السلام بالحسین علیہ السلام جاء جبرئیل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ فقال ان فاطمۃ ستلد غلاما تقتلہ امتک من بعدک فلما حملت فاطمۃ بالحسین علیہ السلام کرہت حملہ وحین وضعتہ کرہت وضعہ ثم قال ابو عبد اللہ علیہ السلام لم تر فی الدنیا ام تلد غلاما تکرہہ ولکنہا کرہتہ لما علمت انہ سیقتل قال وفیہ نزلت ہذہ

الآیة و وصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون بار برداشت فاطمه علیها السلام بحسین بی آنکه خود دانند
آمد جبرئیل بسوی رسول صلعم پس گفت فاطمه بار برداشته زود خواهد زائید پسری را که می کشند او را امت تو بعد از
تو پس چون فاطمه باخبار رسول پیغام جبرئیل ع را دانست که بار برداشته بحسین کراهت کرد آن بار برداشتن
را و وقتی که وضع حمل کرد کراهت کرد وضع او را بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام دیده نشد
در دنیا مادری که زائید پسری را که کراهت دارد آنرا ولیکن فاطمه کراهت کرد حسین ع را بی آنچه دانست که او کشته
میشود امام گفت و در حق امام حسین ع نازل شد این آیه از سوره احقاف و سفارش کردیم آن آدمی
را به پدر و مادر او نیکی بار برداشت او را مادرش بر حال کراهت از ابتدای حمل او تا وقت باز داشتن او از
شیر تا سی ماه و بود که شش ماه مدت حمل است و دو سال مدت رضاع مخفی نماند که اگر الف لام الانسان را
درین آیه از برای جنس یا استغراق گیریم فقرات قرآن نا ملایم میشود چنانچه در حدیث آیند ظاهر میشود
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان جبرئیل نزل علی محمد فقال یا محمد ان
الله یبشرك بمولود یولد من فاطمه تقتله امتك من بعدك فقال یا جبرئیل وعلی ربی السلام لا
حاجة لی فی مولود یولد من فاطمه تقتله امتی من بعدی فعرج ثم هبط فقال له مثل ذلك فقال یا
جبرئیل وعلی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود تقتله امتی من بعدی فعرج جبرئیل الی السماء ثم هبط
فقال یا محمد ان ربك یقرئك السلام ویبشرك بانه جاعل فی ذریته الامامة والولایة والوصایة
فقال انی قد رضیت **شرح** یعنی سلام گذشت در حدیث جمیل و کم مبحث اول لا حاجة برای رد بشارت نیست بلکه
برای تعجب و استکشاف سر آنست باعتبار آنکه بشارت یعنی مژده دادن است و آن در جائی میباشد که مطلوب و
محتاج الیه باشد و هر گاه کشته شدن فرزند در وقت اخبار بآن مذکور باشد محتاج الیه نخواهد آمد بحسب ظاهر
پس اخبار بآن مژده نخواهد بود بحسب ظاهر قدرنیست برای فهمیدن سر و اطمینان نفس است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که جبرئیل ع نازل شد بر محمد ص پس گفت او را
ای محمد بدرستی که الله تعالی مژده میدهد ترا بزاده شده که زاده میشود از فاطمه می کشند او را امت تو بعد
از تو پس گفت برای طلب تحقیق این سخن ای جبرئیل ع و بر صاحب کل اختیار نست سلامی که و عده
کرده حاجت نیست مراد بزاده شده که زاده میشود از فاطمه ع که میکشند او را امت من بعد از من پس بالا رفت
جبرئیل بسوی آسمان بعد از آن فرود آمد جبرئیل پس گفت مثل آنچه گفته بود پس رسول گفت ای جبرئیل ع و بر رب
نست سلام پس گفت ای محمد بدرستیکه رب تو میخواند ترا سلام موعود و مژده می دهد ترا بآنکه الله قرار
خواهد کرد در ذریت آن مولود امامت و اولی بتصرف بودن و وصی بودن را پس رسول ص گفت
بتحقیق تسلی شد خاطر من **اصل** ثم ارسل الی فاطمه ان الله یبشرك بمولود یولد لك تقتله امتی

من بعدی فارسلت الیه ان لا حاجة لی فی مولود تقتله امتک من بعدک فارسل الیها ان الله عزوجل
قد جعل فی ذریته الامامة والولایة والوصایة فارسلت الیه انی قد رضیت فحملته کرها ووضعته
کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر
نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضاه واصلح لی فی ذریتی فلو انه قال اصلح لی ذریتی
لکانت ذریته کلهم ائمة۔ شرح حدیث نقل بالمعنی است از سورهٔ احقاف الاشد بفتح همزه وضم شین و
تشدید دال قوت مراد اینجا قوت گرفتن امام حسین ع است در زمان رسول بسبب جمیع علوم وکمالات وظهور
فضیلت بسبب آیات واحادیثی که از رسول صادر شده در سفارش وبیان فضیلت اگرچه منافقان
عمل بآنها نکرده باشند اربعین سنة عبارت از سالهائیست که امام حسین علیه السلام در بعض آنها امامی
سال است با امیر المؤمنین علیه السلام بوده ودر بعض دیگر که ده سال است با امام حسن ع بوده چنانچه گذشت
در حدیث دوم مبحث چهارم که امام حسین ع بعد از رسول چهل سال زندگانی کرد قال رب اوزعنی بعد از بلوغ اشد
وبلوغ چهل سال است که اول زمان امامت امام حسین ص است نعمتک عبارت از اختصاص امامت
وولایت ووصیت بذریت کسی است که آن نعمت در اصحاب رسول مخصوص امام حسین ع وبپدر ومادر
او است صالحا عبارت از جهاد وکشته شدن است که مرضی الله تعالی بوده چنانچه جبرئیل علیه السلام
مژده بآن داده واصلح لی برای طلب وفا بوعده است که جبرئیل گفت فی ذریتی اگر میبود جمیع ذریت
او ائمه میبودند یعنی ذریت او باین کثرت که هست همه میبودند امام در یک زمان متعدد میباشد محقق نماند که
اگر این فقرات قرآن در حق شخصی مخصوص نباشد از بلاغت بیرون میرود یعنی بعد از آن پیغام فرستاد
بسوی فاطمه که الله تعالی مژده میدهد مرا بزاده که زاده میشود برای تو میکشند او را امت من از من پس
فاطمه پیغام فرستاد بسوی رسول که الله تعالی مژده میدهد مرا بزاده که میکشند او را امت تو بعد از تو پس فرستاد
بسوی فاطمه ع که الله تعالی بتحقیق گردانید در اولاد او امامت وولایت ووصایت را پس پیغام فرستاد
که من راضی شدم پس بار داشت او را در شکم او را بر حالی که او دلگیر بود ووضع حمل کرد او را بر حالی که دلگیر
بود از ابتدای حمل او تا بریدن او از شیر سی ماه باقی ماند تا وقتی که رسید بکمال در قوت خود ونیز رسید
به چهل سال دیگر گفت ای صاحب کل اختیار من الهام کن مرا این که شکر کنم نعمت ترا که انعام کردی بر
من وبر پدر من ومادر من واین که بجا آورم عمل صالحی را که راضی شوی بآن واصلاح کن برای من در میان
اولاد من هرکرا که میدانی امام گفت پس اگر این میبود که گفت که اصلاح کن برای من در اولاد من هرکرا که میدانی
هر آئینه منحصر میشد ذریت او در ائمه ۔ **اصل** ولم یرضع الحسین علیه السلام من فاطمة علیها السلام
ولا من انثی کان یؤتی به النبی صلی الله علیه وآله فیضع ابهامه فی فیه فیمص منه ما یکفیه الیومین
والثلث فنبت لحم الحسین من لحم رسول الله صلی الله علیه وآله ودمه ولم یولد لستة اشهر الا عیسی ع

من مریم والحسین یعنی و شیر نخورد حسین از فاطمه و نه از زنی آورده می شد نزد نبی پس می گذاشت شست
خود را در دهن او پس میمکید از ان آن مقدار که کافی می شد او را در روز و سه روز پس روئید گوشت او
از گوشت رسول الله و از خون او زاده نشد در شش ماه مگر عیسی بن مریم و حسین بن علی علیهم السلام اصل
وفي رواية اخرى عن ابي الحسن الرضا عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله كان يؤتى به الحسين
عليه السلام فيلقمه لسانه فيمصه فيجتزئ به ولم يرضع من انثى يعني در روايت ديگر از امام رضا عليه السلام است که
نزد نبی آورده می شد امام حسین پس در دهان حسین می گذاشت زبان خود را پس میمکید آن را پس اکتفا بآن میکرد
و شیر نخورد از زنی و جمع این دو روایت باختلاف اوقات است ششم اصل عن ابي عبد الله عليه
السلام في قول الله عز وجل فنظر نظرة في النجوم فقال اني سقيم قال حسب فرأى ما يحل بالحسين عليه
السلام فقال اني سقيم لما يحل بالحسين عليه السلام شرح في در في النجوم برای ظرفیت است و نجوم
جمع نجم بفتح نون و سکون جیم است یعنی اصول که از آنها استنباط نتایج می شود و مراد آیات کتاب الهی است
یا فی برای تعلیل است و نجوم مصدر باب نصر است یعنی ظهور نتیجه بسبب فکر میشود و حاصل هر دو یکی است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در حکایت ابراهیم علیه السلام
در سوره صافات پس فکر کرد فکری در آیات کتاب الهی پس گفت بدرستی که من آزرده ام مانند بیمار امام گفت
شمرد حوادث اوقات آتیه را که استنباط میشود از کتاب الهی پس دانست آنچه را که فرود می آید بر امام حسین علیه
السلام پس گفت بدرستی که من آزرده ام بسبب آنچه فرود می آید بر حسین علیه السلام هفتم اصل
قال ابو عبد الله عليه السلام لما كان من امر الحسين ما كان ضجت الملائكة الى الله بالبكاء وقالت
يفعل هذا بالحسين صفيك وابن نبيك قال فاقام الله لهم ظل القائم عليه السلام وقال بهذا انتقم
لهذا شرح ضجت بضاد با نقطه و جیم مشدده معلوم باب ضرب است مشار الیه بهذا ظل است ظل
سایه و مراد اینجا عدالت پادشاه است مشار الیه لهذا ما کان است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه
السلام وقتی که شد آنچه شد با امام حسین علیه السلام آنچه شد زاری کردند فرشتگان بسوی الله تعالی بگریه
برای طلب انتقام و گفتند کرده میشود این قسم ستم با حسین که برگزیده تو و پسر نبی تست امام گفت پس
وا داشت الله تعالی برای ایشان یعنی اعلام ایشان کرد آنچه را که قائم بر سر آن است که امام حسین
در آن خواهد آورد و گفت باین عذاب انتقام میکشم برای این ستم نهم اصل لما قتل الحسين عليه
السلام اراد القوم ان يوطئوه الخيل فقالت فضة لزينب يا سيدتي ان سفينة كسر به في البحر فخرج الى جزيرة
فاذا هو باسد فقال يا ابا الحارث انا مولى رسول الله صلى الله عليه وآله فهمهم بين يديه حتى وقفه
على الطريق والاسد رابض في ناحية فدعيني امضي اليه واعلمه ما هم صانعون غدا قال فمضت اليه
فقالت يا ابا الحارث فرفع راسه ثم قالت اتدري ما يريدون ان يعملوا غدا بابي عبد الله عليه السلام يريدون

الخیل بغره قال فمشی حتی وضع یدیه علی جسد الحسین علیه السلام فاقبلت الخیل فلما نظروا الیه قال لهم عمر ابن سعد لعنه الله فتنة لا تثیروها انصرفوا فانصرفوا **شرح** یؤطؤه مضارع معلوم غائب حضور اللام باب افعال است فضه کنیز فاطمه زهراؑ است زینب دختر امیر المومنین از فاطمه سفینه بفتح سین بی‌نقطه وکسر فا وسکون یای دو نقطه در پائین ونون لقب است چون در سفری بار بسیار برداشته بوده واسم او مهران یا رومان یا رباح است که غلام رسول یا غلام ام سلمه بوده واو را آزاد کرده بشرط خدمت رسول کسر مجهول باب ضرب است به نائب فاعل است ودر کتاب خرائج الجرائح در باب معجزات سید الانبیا مذکور است که روی عن ابن الاعرابی عن سفینة مولی رسول الله قال خرجت غازیا فکسر بی المرکب فی البحر تا آخر ابو الحارث کنیت بر شیر است وشیر فضه غیر سفینه است الهمهمه گردانیدن شیر آواز را در سینه خود آهسته وقفه از باب تفعیل است یعنی چون کشته شد امام حسینؑ اراده کردند آن قاتلان که برانند بر پشت او اسپان را پس گفت فضه زینب را ای خاتون من بدرستی که سفینه شکسته شد کشتی او ودر دریا پس بیرون آمد بسوی جزیره پس ناگاه او بشیری رسید پس گفت ای ابا حارث من غلام رسول الله ام پس آواز آهسته کرد پیش او یعنی پیش پیش او در رفت وآوازی از او ظاهر می شد که دلالت برین کند که انی من بیتا آنکه وقف کرد او را بر راه وشیر خوابیده در کناری پس بگذار مرا تا روم بسوی او واعلام کنم او را از آنچه ایشان میکنند فردا پس رفت فضه بسوی شیر وگفت ای ابو الحارث پس برداشت شیر سر خود را بعد از آن فضه گفت آیا میدانی که چه اراده دارند که کنند فردا با امام حسینؑ اراده دارند که برانند اسپان را بر پشت او وراوی گفت پس شیر رفت تا نهاد دو دست خود را بر بدن امام حسین علیه السلام پس آمدند سواران پس چون نظر کردند بسوی او گفت ایشان را عمر بن سعد لعنه الله این بلائیست بر منگیزید آنرا بر گردید پس برگشتند **دهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لما قتل الحسین علیه السلام اقامت امرأته الکلبیة علیه ماتما وبکت وبکین النساء والخدم حتی جفت دموعهن وذهبت فبینا هی کذلک اذا رأت جاریة من جواریها تبکی ودموعها تسیل فدعتها فقالت لها ما لک انت من بیننا تسیل دموعک قالت انی لما اصابنی الجهد شربت شربة سویق قال فامرت بالطعام والاسوقة فاکلت وشربت واطعمت وسقت وقالت انما نرید بذلک نتقوی علی البکاء علی الحسین علیه السلام **شرح** المأتم بفتح میم وسکون همزه وفتح تای دو نقطه در بالا اجتماع زنان برای عزا النسا والخدم عطف بیان ضمه در بکین است الجهد بفتح جیم وسکون ها ودال بی‌نقطه مشقت السویق بفتح سین بی‌نقطه وکسر واو وسکون یای دو نقطه در پائین قاوت که آنرا الیست نیز مینامند ونسبت شرب بآن باعتبار آنست که آنرا داخل شربتی میکنند ومی آشامند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت چون کشته شد امام حسینؑ راست کرد زن او که از بنی کلب بود ونه بود با او در کربلا ماتمی یعنی گروه گریه کنندگان زنان وکنیزان تا آنکه خشک شد اشکهای چشمهای ایشان ودم بطرف شد از بسیاری گریه پس

میان آنکه زن او چنان بود ناگاه دید کنیزی را از کنیزان خود که گریه می کرد و اشکهای او روان می شد پس طلبید او را پس گفت او را چه حالت است ترا که تو از میان مائی روان می شود اشکهای تو گفت بدرستی که من چون رسیدم فاتوانی آشامیدم یک شربت قاوت امام گفت امر کرد آن زن بخوردنی و قاوت تا پس خورد و آشامید و خورانید و آشامانید زنان دیگر را و گفت چه این نیست که میخواهیم تا آن این را که قوت بهم رسانیم بر گریه بر امام حسین علیه السلام **اصل** قال واهدی الی الکلبیة جونا لتستعین بها علی ماتم الحسین علیه السلام فلما رأت الجون قالت ما هذه قالوا هدیة اهداها فلان لتستعین بها علی ماتم الحسین علیه السلام قالت لسنا فی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن من الدار لم یحس لهن حس کانما طرن بین السماء والارض ولم یر لهن بعد خروجهن من الدار اثر **شرح** الجون بضم جیم و سکون واو و نون جمع جونی بتشدید یا قسمی از مرغ سنگخوار که شکم و بالهای آن سیاه است و جائز است در ضمیر راجع بجمع مذکری که غیر ذوی العقول باشد آنکه مفرد مؤنث باشد لم یحس بجای بی نقطه و تشدید سین بی نقطه مجهول باب افعال است الحس بکسر حا آواز نرم یعنی امام علیه السلام گفت و هدیه فرستاده شد بسوی زن کلبیه مرغان سنگخواره تا مدد جوید بکشتن آنها و طبخ آنها بر ماتم امام حسین ع پس چون دید آن مرغان سنگخواره را گفت چیست این گفتند هدیه ایست که فرستاده آنها فلان کس تا مدد جوئیم بآن بر ماتم امام حسین علیه السلام پس گفت نیستیم ما در عروسی که تنعم کنیم بخوردن گوشت مرغ پس چه کار داریم با آن بعد از آن امر کرد به بیرون بردن آن مرغان پس بیرون برده شدند از خانه شنیده نشد برای آن مرغان یعنی از شدت ماتم کسی متفت آنها نشد که بذخیره برای وقت دیگر نگاه داشته شود و مردم بتاراج بردند چنانچه گویا پریدند آن مرغان میان آسمان و زمین و دیده نشد برای آن مرغان بعد از بیرون رفتن ایشان از خانه اثری

مبحث ششم که باب صد و پانزدهم است در مولد علی بن الحسین

شرح این تاریخ احوالیست که نسبت دارد بولادت امام زین العابدین و درین مبحث کلام مصنف و شش یا هفت حدیث است **اول اصل** **ولد** علی ابن الحسین فی سنة ثمان وثلثین وقبض فی سنة خمس وتسعین وله سبع وخمسون سنة وامه سلامة بنت یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری ابرویز وکان یزدجرد آخر ملوک الفرس **شرح** ولادت امام زین العابدین در زمان امیر المؤمنین بوده و کسری بکسر و فتح کاف و سکون سین بی نقطه و الف مقصوره معرب خسرو لقب است یعنی وسیع المملکت ابرویز بفتح همزه و سکون بای یک نقطه و فتح رای بی نقطه و کسر واو و سکون یای دو نقطه در پائین و زای با نقطه بفتح واو و قلب یا بالف هم یافته شد معرب پرویز بفتح بای عجمیه و سکون رای بی نقطه و کسر واو و سکون یای دو نقطه در پائین و زای با نقطه بمعنی مظفر اسم پادشاهی است از پادشاهان عجم که دار الملک

ایشان مدائن بوده و او پسر هرمز است و او پسر نوشیروان است الفرس بضم فا و سکون را و سین بی نقطه و سین
بی نقطه والفارس بکسر را پادشاه عجم چنانچه می آید در حدیث دوم که خیرة الله من العرب هاشم و من العجم فارس
پس اضافه در ملوک بیانیه است یعنی زاده شد امام زین العابدین ع در سال سی و هشتم هجری و گرفته شد از
دنیا در سال نود و پنج و او را بود پنجاه و هفت سال و مادرش سلامه دختر یزدجرد بن شهریار بن شیرویه
بن خسرو پرویز بود یزدجرد آخر پادشاه عجم که ایشان را اهل کتب تاریخ ساسانیان می نامند **قاله**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما اقدمت بنت یزدجرد علی عمر اشرف لها عذاری المدینة
واشرق المسجد بضوئها لما دخلته فلما نظر الیها عمر غطت وجهها وقالت افیروج بادا هرمز
فقال عمر اتشتمنی هذه وهم بها فقال امیر المؤمنین علیه السلام لیس ذلک لک خیرها رجلا من المسلمین
واحسبها بفیئه فخیرها فجاءت حتی وضعت یدها علی رأس الحسین علیه السلام **شرح** اقدمت
مجهول باب افعال است و تعدیه آن به علی برای تضمین معنی ورود است افیروج بضم همزه و کسر فا مخففه و
مشدده و سکون یای دو نقطه در پائین و سکون نون برای آنکه التقای ساکنین در لغت عجم جائز است
وضم رای بی نقطه و سکون واو و جیم که در بعضی لغات عجم بجای ذا بسبب تعظیم مستعمل می شود بمعنی پروردگار
است و میتواند بود که اف بضم همزه و کسر و فتح و ضم فای مخففه و مشدده با تنوین و بی تنوین و لغات دیگر
نیز در آن هست و میتواند بود که اف کلمه علیحده باشد برای کراهت قیافه عمر و پیروج بکسر یای یک نقطه و
سکون یای دو نقطه در پائین لیکن برین تقدیر میباید که جدا نوشته شود و حاصل هر دو یکیست بادا بهای بی نقطه
والف و دال بی نقطه و در بعض لغات عجم با نقطه میباشد و الف برای طلب چیزیست در نفرین و در دعا
هرمز بضم ها و سکون رای بی نقطه و ضم میم و زای با نقطه پدر خسرو پرویز است و بمعنی پادشاه بزرگ تر
از جمله پادشاهان عجم نیز آمده و بر هر تقدیر مقصود اینجا دشنام خسرو پرویز است که مومن نشد و نامه رسول الله
را پاره پاره کرد تا کار باینجا رسید و متعارف است که در دشنام کسی می گویند که بر پدرش لعنت باد و مراد
به هرمز یزدجرد است و مقصود دشنام اوست که به سوء تدبیر کار را باینجا رسانید و خود گریخت بجانب ری
و بعضی می گویند مقصود اینجا دشنام هرمز پدر خسرو پرویز است زیرا که مدت او در زمان سلطنت خود که بقول
بعض مورخان دوازده سال بود سیزده هزار اشراف و اکابر موبدان از القتل آورد و آن باعث تزلزل
در ارکان سلطنت ساسانیان شد و چون الف و نون ملحق بهرمز شود بمعنی پادشاه کوه چیست از جمله پادشاهان
اینجاست قتل رستم بن فرخ زاد که سردار لشکر عجم بود در جنگ قادسیه که میان لشکر عرب و لشکر عجم
واقع شد و بدست بلال بن علقمه بضم عین بی نقطه و تشدید لام مفتوحه و قایات کشته شد و قتل
پادشاه اهواز که آخر مسلمان و از موالی امیر المؤمنین شد در مدینه در سنت جنبیدا بعد از عمر کشته شد بگمان
آنکه با شجاع الدین ابو لؤلؤ فیروز را او امر کرده بکشتن عمر یعنی روا نیست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت

چون آورده شد دختر یزدجرد نزد عمر، پا بها رفتند دختران مدینه برای تماشای حسن و جمال او چون آوازه
آن را شنیده بودند و روشن شد مسجد مدینه به تابش روی او چون داخل مسجد شد پس چون نظر کرد بسوی
او عمر پوشانید روی خود را او گفت بد روز گار باد هرمز که به بدی تدبیر او باعث این شد که این قیافه
را دیدم پس عمر گفت آیا دشنام می دهد مرا این دختر و قصد آزار کرد با و پس گفت او را امیر المومنین
نیست آن دشنام برای تو بلکه برای دیگریست مخیر کن او را که برگزیند مردی را از مسلمانان و حساب کن
او را بحصه غنیمت آن مرد باعتبار خمس پس مخیر کرد او را عمر پس آمد تا نهاد دست خود را بر سر امام حسین ؑ **اصل**
فقال امیر المومنین علیه السلام ما اسمک فقالت جهان شاه فقال لها امیر المومنین بل شهربانویه ثم قال
للحسین ؑ یا ابا عبد اللہ لیلدن لک منها خیر اهل الارض فولدت علی بن الحسین ؑ **شرح** لتلدن بنا مبہ
موکدہ بنون ثقیلہ است و مفعول آن محذوف است لک متعلق بہ تلدن است یا خبر مبتدا است منہا خبر
مبتدا است یا متعلق بظرف است خیر مرفوع و مبتدا است یعنی پس گفت امیر المومنین علیہ السلام چیست
نام تو پس گفت جہانشاہ پس گفت او را امیر المومنین علیہ السلام بلکہ نام تو شہربانویہ است اشارہ است
باآنکہ شاہ مناسب زنان نیست بلکہ بانویہ مناسب است و ایضا جہان شاہ غیر اللہ تعالی کسی نیست
بعد از آن گفت امام حسین ؑ را ای ابو عبد اللہ ہر آئینہ خواہد زائید البتہ برای تو از او پسری کہ بہتر
اہل زمین است در زمان خودش تا زائید امام زین العابدین ؑ را **اصل** وکان یقال لعلی بن الحسین
ابن الخیرتین فخیرۃ اللہ من العرب ھاشم ومن العجم فارس **وروی** ان ابا الاسود الدئلی قال فیہ
وان غلاما بین کسری وھاشم + لاکرم من نیطت علیہ التمائم **شرح** این کلام مصنف است و متواتر
بود کہ تا فارس کلام امام باشد یعنی و گفتہ می شد امام زین العابدین را پسر دو برگزیدہ پس برگزیدہ خدا
از عرب قبیلہ ہاشم است کہ برگزیدہ آخرت است و از عجم جنس بادشاہ عجم است کہ برگزیدہ دنیا است
و منقول شدہ کہ ابو الاسود دئلی گفتہ در مدح امام زین العابدین این بیت را کہ بدرستی کہ پسری کہ میان
خسرو و ہاشم است ہر آئینہ گرامی تر کسی است کہ آویختہ شدہ بر او تعویذ **سوم اصل** سمعت ابا جعفر
علیہ السلام یقول کان لعلی بن الحسین علیہ السلام ناقۃ حج علیہا اثنتین وعشرین حجۃ ما قرعہا قرعۃ قط
قال فجاءت بعد موتہ وما شعرنا بہا الا وقد جاءنی بعض خدمنا او بعض الموالی فقال ان الناقۃ
قد خرجت فاتت قبر علی بن الحسین علیہ السلام فانبرکت علیہ فدلکت بجرانہا القبر وہی ترغو فقلت
ادرکوہا وجیئونی بہا قبل ان یعلموا بہا او یروہا قال وما کانت رأت القبر قط **شرح** قرع بقاف و
رای بی نقطہ ماضی معلوم باب منع القرعۃ بفتح قاف و سکون را یک زدن شتر تازیانہ بالشین بانقطہ و عین بی نقطہ
و رای بی نقطہ معلوم باب نصر و حسن است ایہت رد لبعض الموالی شک از راوی است فاتت کلام امام است
فجاءت بعد موتہ کلام راوی است یا کلام بعض است و تتمہ فجاءت بعد موتہ محذوف است برای دلالت این کلام بر آن

ذا بتر گسست جای یک نقطه وتای دو نقطه در بالا ورای بی نقطه ماضی معلوم باب افتعال ست الابتراك زانو بر زمین
نهادن الجران بکسر جیم وتخفیف رای بی نقطه والف ونون گردن شتر از جای نحر تا زیر حلق ترغو برای بی نقطه وغین
با نقطه معلوم غائبه معتل اللام باب نصر است الرغاء بضم رای بی نقطه والف ممدوده فریاد شتر از روی درد
یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می گفت که بود امام زین العابدین را ماده شتری که حج کرده بر آن
بیست ودو حج نزد بود او را یک زدن هرگز نگفت پس آمد آن پس از مرگ او و خبردار نشده بودیم آن مگر به جائیکه
تحقیق آمد نزد من بعض خادمان یا بعض دوستان ما پس گفت به تحقیکه آن ماده شتر تحقیق بیرون رفت
پس آمد نزد قبر امام زین العابدین پس زد زانوی خود را بر لب قبر نهاد پس مالید گردن خود قبر را و او فغان
میکرد پس گفتم دریابید آنرا و بیاورید نزد من آنرا پیش از آنکه مخالفان خبردار شوند با آن یا ببینند آنرا امام گفت
وندیده بود آن شتر قبر را هرگز **چهارم اصل** عن ابي جعفر عليه السلام قال لما مات ابي علي بن الحسين
جاءت ناقة له من الرعي حتى ضربت بجرانها على القبر وتمرغت عليه فامرت بها فردت الى مرعاها وان
ابي كان يحج عليها ويعتمر ولم يقرعها قرعة قط ابن بابويه **شرح** الرعي بكسر رای بی نقطه وسکون عین بی نقطه چراگاه
وهمچنین مرعی بفتح میم وسکون واو والف مقصوره تمرغت بتشدید رای بی نقطه وغین با نقطه ماضی معلوم
باب تفعل است التمرغ وزنگ کردن وپیچیدن شدن از درد وبخاک غلطیدن ودر اینجا مناسب است بابویه
یعنی خاتون عبارت از شهربانویه است که مذکور شد در حدیث اول وذکر اینجا برای آنست که بسیار
در هیچ کسی نجابت مادر او مذکور نمیشود پس این منصوب باختصاص است ودر ولم یقرعها ضمیر نیست یعنی
روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چون وفات یافت پدرم علی بن الحسین علیه السلام آمد ماده شتری
که او را بود از چراگاه یا نهاد گردن خود را بر قبر و زنگ کرد بر آن پس امر کردم با آن پس برگردانیده شد
بسوی چراگاه آن و بدرستی که پدرم حج میکرد بر آن و عمره میکرد و نزد آنرا یک زدن هرگز خاتون زاده ع
پنجم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما كان في الليلة التي وعد فيها علي بن الحسين
عليهما السلام قال لمحمد صلوات الله عليه يا بني ابغني وضوءا قال فقمت فجئته بوضوء قال
لا ابغي هذا فان فيه شيئا ميتا قال فخرجت فجئت بالمصباح فاذا فيه فارة ميتة فجئته بوضوء
غيره فقال يا بني هذه الليلة التي وعدتها فاوصى بناقته ان يحظر لها حظار وان يقام لها علف
فجعلت فيه **شرح** لما بكسر لام وتخفیف میم است وما موصوله است وظرف متعلق به قال است وعد بها مجهول باب
ضرب است واشارت است بآنکه مرگ مؤمن مطلوب وست یعنی بفتح همزه وسکون بای بی نقطه وکسر غین با نقطه
امر حاضر معتل اللام یائی باب افعال است الابغاء طلب کردن برای کسی چیزی را ومتعدی میشود به دو
مفعول بضمه الوضوء بفتح واو وبضم ضاد با نقطه وسکون واو وهمزه آب دست نماز وبضم ضاد دست نماز یحظر
بحای بی نقطه وظای با نقطه ورای بی نقطه مجهول باب نصر وضرب است یعنی روایتیست از امام جعفر صادق ع

کہ گفت برای آنچہ شد در شبی کہ وعدہ دادہ شدہ بود در آن شب کہ ازین دار فانی رحلت کند گفت با امام محمد باقر
ای پسرک من طلب کن برای من آب وضو را امام محمد باقر علیہ السلام گفت پس برخاستم پس آوردم نزد
او آب وضو را گفت نمیخواہم این را چہ بدرستی کہ در آن چیزیست مردہ پس گفت بیرون رفتم پس آوردم چراغ
را پس ناگاہ در آن موشی بود مردہ پس آوردم نزد او آب وضو غیر آن پس گفت ای پسرک من این شب آن
شب است کہ وعدہ کردہ شدہ ام آنرا پس سفارش کرد برای ادہ شتر خود کہ حصار کردہ شود برای آن
حصاری یعنی آنرا داخل حصاری کنند و آنکہ راست کردہ شود برای آن علفی پس کردہ شد آن شتر در معلف

اصل قال فلم تلبث ان خرجت حتی اتت القبر فضربت بجرانها ورغت وهملت عيناها فاتی محمد
بن علی فقیل له ان الناقة قد خرجت فاتاها فقال صه الآن قومی بارك الله فیك فلم تفعل فقال وان كان
لیخرج علیها الی مکة فیلقی السوط علی الرحل فما یقرعها حتی یدخل المدینة **شرح** ان بفتح ہمزہ و تخفیف
نون بتقدیر الی ان است حملت ماضی معلوم باب نصر و ضرب است ای مجہول است صہ بفتح صاد و بی نقط
و سکون ہاء و بکسر ہا با تنوین اسم فعل است و غیر آن بود کہ از امر صلی اللہ علیہ و آلہ باشد موید این آنکہ در
بعض نسخ نیست ان بکسر ہمزہ و تخفیف نون مخففہ از مثقلہ است لام در لیخرج مفتوحہ است یعنی گفت
پس درنگ نکرد در حصار بیرون آمد تا آمد نزد قبر پس نہاد گردن خود را بر آن و فغان کرد و اشک داد
چشمہای آن پس آمد نزد امام محمد باقر علیہ السلام شخصی پس گفت او را بدرستیکہ ناقہ تحقیق بیرون رفتہ پس
آمد نزد ناقہ پس گفت او را ساکن شو الحال برخیز برکت کناد اللہ تعالی در تو پس ترک کرد یعنی آنچہ میکرد
را طرف کرد پس امام گفت و بدرستیکہ شان این بود کہ ہر آئینہ امام زین العابدین بیرون میرفت بر آن بسوی
مکہ پس می آویخت تازیانہ را بر پالان پس نمیزد آنرا تا داخل مدینہ میشد **اصل قال** وکان علی بن الحسینؑ
یخرج فی اللیلة الظلماء فیحمل الجراب فیہ الصرر من الدنانیر والدراهم حتی یاتی بابا بابا فیقرعه ثم
ینیل من یخرج الیه فلما مات علی بن الحسین علیهما السلام فقدوا ذاك فعلموا ان علیا علیه السلام
کان یفعله یعنی امام جعفر صادق یا امام محمد باقر علیهما السلام گفت و علی بن الحسینؑ بیرون میرفت در شب
تاریک با این روش کہ بر میداشت انبان را کہ در آن میبود ہمیانہا از زر طلا و نقرہ تا می آمد در بدر
پس میکوفت در را بعد از آن میداد کسی را کہ بیرون می آمد ہر یکی را بمقدار حصۂ او پس چون مرد علی بن الحسینؑ
نیافتند آن تفقدات آنرا پس دانستند کہ علی بن الحسینؑ آنرا میکرد **ششم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال
سمعته یقول ان علی بن الحسین علیهما السلام لما حضرته الوفاة اغمی علیه ثم فتح عینیه فقرأ اذا وقعت
الواقعة وانا فتحنا لك وقال الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء
فنعم اجر العاملین ثم قبض من ساعته ولم یقل شیئا **شرح** روایت است از امام رضاؑ راوی گفت شنیدم
او کہ میگفت بدرستیکہ علی بن الحسین علیہ السلام وقتی کہ حاضر شد او را وفات بیہوش شد بعد از آن

گشود و چشم خود را و خواند سورۂ اذا وقعت الواقعۃ را و سورۂ انا فتحنا لک را و گفت از سورۂ زمر این را
که حمد و سپاس الله تعالیٰ راست که راست گفت ما را وعدہ که کردہ بود و داد ما را این زمین بهشت جا میگیریم
از بهشت هر جا که میخواهیم پس خواب مرد ستائیا لست بهشت بعد از ان گرفته شد از دنیا همان ساعت و دیگر
نگفت چیزی از جنس کلام سابق که احوال آخرت اوست پس منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب الجنائز
در حدیث اول باب سی و ششم که باب حد حفر القبر است ثم قال احفروا لی وابلغوا الی الرشح **هفتم اصل** ا
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قبض علی بن الحسین علیهما السلام وهو ابن سبع وخمسین سنۃ
فی عام خمس وسبعین عاش بعد الحسین علیه السلام خمسا وثلثین سنۃ **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت گرفته شد از دنیا علی بن الحسین و او فرزند پنجاه و هفت سال بود
در سال هفتاد و پنج هجری زندگانی کرد بعد از امام حسین علیه السلام سی و پنج سال

بحث هفتم که باب صد و شانزدهم است اصل مولد ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام

شرح این تاریخ احوالیست که نسبت دارد بولادت ابو جعفر محمد بن علی اول در این بحث کلام مصنف
و نقش حدیث است **کلام مصنف اصل** ولد ابو جعفر علیه السلام سنۃ سبع وخمسین
وقبض سنۃ اربع عشرۃ ومائۃ وله سبع وخمسون سنۃ ودفن بالمدینۃ بالبقیع فی القبر الذی
دفن فیه ابوه علی بن الحسین علیهما السلام وکان امه ام عبد الله بنت الحسن بن علی بن ابی طالب
وعلی ذریتهم الهادیۃ **شرح** زادہ شد امام محمد باقر علیه السلام در زمان تغلب معاویه در سال پنجاه
و هفت هجری و گرفته شد از دنیا در سال صد و چهارده و او پنجاه و هفت سال بود و مدفون شد
در مدینه در بقیع در موضعی که مدفون شد در آن پدرش علی بن الحسین و بود مادرش ام عبد الله دختر امام حسن
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام وعلی ذریتهم الهادیۃ **اول اصل** عن ابی الصباح عن ابی جعفر علیه السلام
قال کانت امی قاعدۃ عند جدار فتصدع الجدار وسمعنا هدۃ شدیدۃ فقالت بیدها لا وحق المصطفی
ما اذن الله لک فی السقوط فبقی معلقا فی الجو حتی جازته فتصدق عنها ابی بمائۃ دینار قال ابو الصباح
وذکر ابو عبد الله علیه السلام جدته ام ابیه یوما فقال کانت صدیقۃ لم تدرک فی آل الحسن امرأۃ
مثلها **شرح** لا بینه است بتقدیر لا تسقط وحق المصطفی وجمله ما اذن رفائیه است یعنی روایتیست
از ابو الصباح از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود مادرم نشسته نزد دیواری پس شکست آن دیوار
و شنیدیم آواز شکست عظیمی پس گفت با اشارت بدست خود کرد که ساقط نشو بحق مصطفی رخصت
نداد الله تعالیٰ برای تو در افتادن پس باقی ماند آویخته در هوا تا گذشت مادرم از ان پس تصدق
کرد از جانب او پدرم بصد اشرفی طلا گفت ابو الصباح و یاد کرد امام جعفر صادق علیه السلام جدۂ خود یعنی مادر پدرش را
روزی پس گفت بغایت راست گو در دعوی ایمان و مانند آن بود در یافته نشد در اولاد امام حسن علیه السلام

حدیث دوم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان جابر بن عبد الله الانصاری کان آخر
من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و کان رجلا منقطعا الینا اهل البیت و کان یقعد
فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و هو معتجر بعمامة سوداء و کان ینادی یا باقر العلم یا باقر العلم
فکان اهل المدینة یقولون جابر یهجر و کان یقول لا و الله ما اهجر و لکنی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
یقول انک ستدرک رجلا منی اسمه اسمی و شمائله شمائلی یبقر العلم بقرا فذاک الذی دعانی الی ما اقول **ترجمه**
الاعتجار بستن بی نقطه و جیم و رای بی نقطه بستن عمامه بر سر بی تحت الحنک تا خوب فریاد توان زد البقر بفتح
بای یک نقطه و سکون قاف و رای بی نقطه از باب منع شکافتن و وسعت دادن چنانچه امام محمد باقر را جابر با
ساز شعیر را التعلیم سائل کرد الهجر بضم ها و سکون جیم و رای بی نقطه هذیان الشمائل بفتح شین با نقطه و میم و الف
و همزه جمع شمال بکسر شین و فتح میم و الف عادات در حرکات و سکنات و شکل و مانند آنها **یعنی** روایت
است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که جابر بن عبد الله الانصاری بود آخر کسی که ماند از
اصحاب رسول الله بود مردی گسسته از دیگران پیوسته بسوی ما اهل البیت رسول پس می نشست در مسجد
رسول الله و او بر سر خود بسته بود بی تحت الحنک عمامه سیاهی را و فریاد میزد که ای شکافنده و وسعت
دهنده علم دین پس اهل مدینه می گفتند که جابر هذیان میگوید پس او میگفت نه بخدا قسم که هذیان نمیگویم و لیکن من
شنیدم از رسول الله که میگفت بدرستی که تو خواهی دریافت مردی را از من که نام او نام منست و شمائل او
شمائل منست میشکافد و وسعت میدهد علم را شکافتنی و وسعت دادنی عظیم پس آنست که باعث شده
مرا بآنچه میگویم مراد آنست که طلب وسعت علم خود از وی کنیم **اصل** قال فبینا جابر یتردد ذات یوم
فی بعض طرق المدینة اذ مر بطریق فی ذلک الطریق کتاب فیه محمد بن علی فلما نظر الیه قال یا غلام اقبل
فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال شمائل رسول الله و الذی نفسی بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی محمد
بن علی بن الحسین علیهما السلام فاقبل علیه یقبل راسه و یقول بابی انت و امی ابوک رسول الله صلی الله
علیه و آله یقرئک السلام و یقول ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه و هو ذعر فاخبره الخبر
فقال له یا بنی و قد فعلها جابر قال نعم قال الزم بیتک یا بنی فکان جابر یاتیه طرفی النهار و کان اهل
المدینة یقولون وا عجباه لجابر یاتی هذا الغلام طرفی النهار و هو آخر من بقی من اصحاب رسول الله ص
یعنی امام گفت پس میان این که جابر تردد میکرد در ساعتی از روز در بعضی از راههای مدینه ناگاه
گذشت براهی و در آن راه مکتبی بود که در آن امام محمد باقر بود برای مصلحتی پس چون نظر کرد بسوی او
گفت ای پسر بیا پس آمد بعد از آن گفت ادبار کن پس رفت بعد از آن گفت این شمائل رسول الله است
قسم بکسی که جان من در قبضه قدرت اوست ای پسر چیست نام تو گفت نام من محمد بن علی بن الحسین است پس
رو آورد براو که میبوسید سرش را و میگفت پدرم و مادرم فدای تو باد پدرت رسول الله میخواند ترا

سلام و میگویند اثر یعنی پیغام چنید که رسول صلی اللہ علیہ و آلہ داده بود رسانید امام گفت پس آنحضرت از مکتب برگشت
محمد بن علی بن الحسین بسوی پدرش و او مضطرب بود پس خبر داد او را خبر جابر پس گفت او را ای
پسرک و آیا بتحقیق بجا آورد آنها را جابر گفت آری گفت در خانہ خود باش ای پسرمن که تب تر و تا بیاد دم
که تخی فقان حاد اول کنند پس جابر می آمد نزد او در اول روز و آخر روز برای کسب علم دین و اہل مدینہ
میگفتند ای عجب برای جابر که می آید نزد این پسر در اول روز و آخر روز برای کسب علم دین و حال آنکہ
او آخر کسی است که مانده از اصحاب رسول اللہ **اصل** ثم لم یلبث ان مضی علی بن الحسین علیہ السلام
فکان محمد بن علی یأتیہ علی وجہ الکرامۃ لصحبتہ لرسول اللہ قال فجلس یحدثہم عن اللہ تبارک و تعالیٰ
فقال اہل المدینۃ ما رأینا احدا اجرأ من ہذا فلما رأی ما یقولون حدثہم عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و آلہ فقال اہل المدینۃ ما رأینا احدا قط اکذب من ہذا یحدثنا عمن لم یرہ فلما رأی ما یقولون حدثہم
عن جابر بن عبد اللہ قال فصدقوہ و کان جابر بن عبد اللہ یأتیہ فیتعلم منہ **شرح** ضمیر مستتر در لم یلبث
راجع بجابر است ان مضی بتقدیر الی ان مضی است وفات جابر در سال ہفتاد و ہشت بود و سن محمد بن علی
آنوقت بست و یکسال بود وفات علی بن الحسین ع وقتیکه بود محمد بن علی سی و ہشت سال داشت یعنی پس بماند جابر
تا وقتی که رفت از دنیا علی بن الحسین ع و در زمان زندگی جابر گاہی محمد بن علی می آمد نزد جابر بدیدن او و بسبیل تعظیم
برای مصاحبت او برسول اللہ را امام گفت پس نشست محمد بن علی ع و نقل میکرد برای اہل مدینہ از
جانب اللہ تعالیٰ و ذکر واسطہ نمیکرد پس میگفتند اہل مدینہ ندیدیم کسی را صاحب جرأت تر از این پس
چون دانست آنچه را که میگویند نقل کرد برای ایشان از رسول اللہ پس گفتند اہل مدینہ ندیدیم ہیچیک را ہرگز
دروغگو تر از این نقل میکند بی ذکر واسطہ برای ما از کسی که ندیده او را پس چون دانست آنچه را که میگویند
نقل کرد برای ایشان از جابر بن عبد اللہ امام گفت پس تصدیق او کردند و حال آنکہ جابر بن عبد اللہ در
زمانی که زنده بود می آمد نزد او پس یاد میگرفت از او مسائل دین را **سوم اصل** عن ابی بصیر
قال دخلت علی ابی جعفر علیہ السلام فقلت لہ انتم ورثۃ رسول اللہ قال نعم قلت رسول اللہ وارث
الانبیاء علم کما علموا قال نعم فقلت انتم تقدرون علی ان تحیوا الموتی و تبرؤا الاکمہ و الابرص قال لی
نعم باذن اللہ ثم قال لی ادن منی یا ابا محمد فدنوت منہ فمسح علی وجہی و علی عینی فابصرت الشمس
و السماء و الارض و البیوت و کل شیء فی البلد ثم قال اتحب ان تکون ہکذا و لک ما للناس و علیک
ما علیہم یوم القیامۃ او تعود کما کنت و لک الجنۃ خالصا قلت اعود کما کنت فمسح علی عینی فعدت
کما کنت فحدثت ابن ابی عمیر بہذا فقال اشہد ان ہذا حق کما ان النہار حق **یعنی** روایتست از ابی بصیر
که نام او یحیی بن القاسم است و کور مادرزاد متولد شده و کنیت دیگر او ابو محمد است گفت داخل شدم بر امام محمد باقر ع پس گفتم
او را شما وارثان علم رسول اللہ اید گفت آری گفتم رسول اللہ وارث علم انبیا است ہر چه ایشان دانستند گفت آری گفتم پس

تساده در اینه برآنکه زنده کنید مردگان را و بری از عارضه کنید کور مادر زاد و را و صاحب پیسی را چنانچه در سوره
آل عمران منقول شده از عیسی بن مریم گفت مرا آری باذن الله تعالی بعد از آن گفت مرا نزدیک شو بن ای
ابو محمد پس نزدیک شدم با و پس دست مالید بر روی من و بر دو چشم من پس دیدم آفتاب و آسمان و زمین
و خانها و هر چیز را که در شهر بود بعد از آن گفت مرا آیا دوست میداری که باشی چنان و برای
تو باشد هر نفعی که برای مردم دیگر است و بر تو باشد هر ضرری که بر مردم دیگر است در روز قیامت از حساب
و جزای عمل یا دوست میداری که برگردی چنانچه بودی و برای تو بهشت باشد بی حساب گفتم این را که برگردم
چنانچه بودم پس دست مالید بر دو چشم من پس برگشتم چنانچه بودم پس خبر کردم ابن ابی عمیر را باین خبر پس
گفت گواهی میدهم که این یقینی است چنانچه روز یقینی است **چهارم اصل** عن محمد بن مسلم
عن ابی جعفر علیه السلام قال کنت عنده یوما اذ وقع زوج ورشان علی الحائط وهدلا هدیلهما فرد
ابو جعفر علیهما کلامهما ساعة ثم نهضا فلما طار علی الحائط هدل الذکر علی الانثی ساعة ثم نهضا فقلت
جعلت فداک ما هذا الطیر قال یا ابن مسلم کل شیء خلقه الله من الطیر او البهائم او شیء فیه روح فهو
اسمع لنا واطوع من ابن آدم ان هذا الورشان ظن بامرأته فحلفت له ما فعلت فقال ترضین بمحمد
بن علی فرضیا فاخبرته انه لها ظالم فصدقها **شرح** الورشان بفتح واو و فتح رای بی نقطه و شین
با نقطه و الف و نون مرغیست شبیه بکبوتر و آنرا قمری میگویند و اکثر استعمال آن در قمری نر است و ماده را
قمریه مینامند و معنی اول مراد است در کلام راوی و معنی دوم مراد است در کلام امام و اکا بدال بی نقطه معلوم
باب ضرب است ظاهر آنست که بجای علی الحائط الی الحائط باید مگر آنکه علی الحائط متعلق بوقوع نباشد بلکه صفت
زوج ورشان باشد الهدیل بفتح ها و کسر دال و سکون یای دو نقطه در پایین خواندن کبوتر و مانند آن و تشبیب
آمدن پس اگر بجای آن علی الحائط باشد یا ظرف متعلق بوقوع باشد معنی اول مناسب تر است و الذکر
داماد ربدل الذکر التشبیه معنی اصل مراد است یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر گفت بودم نزد او روزی
ناگاه فرود آمدند جفت قمری از سر دیوار مجلس و خواندند خواندنی که میدانید پس برگردانید امام محمد باقر بر ایشان سخن
ایشان را یعنی جواب ایشان گفت یکساعت بعنوان ملائمت بعد از آن بپریدند پس گفتم قربانت شوم
چیست این مرغ یعنی برای چه آمده بودند و توجه گفتی گفت ای پسر مسلم هر چیزیکه خلق کرده الله تعالی آنرا از مرغ یا از چهارپا
یا هر چیز دیگر که در آن جان هست پس آن چیز شنواتر برای ما و فرمانبردارتر است از فرزند آدم اشارت است بقول
الله تعالی در سوره کهف وکان الانسان اکثر شیء جدلا بدرستی که این قمری نر تهمت کرده بود زنش را بانکه بیگری
جفت شده پس قسم خورد زنش برای او که نکرده آنرا که تهمت کرد پس نر گفت راضی میشوی بمحمد بن علی که حکم کند میان ما
پس راضی شدند بحکم من پس خبر دادم نر را که او زن را ظالم است پس تصدیق کرد نر ماده را در سر دیوار و
عذرخواهی کرد **پنجم اصل** عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابو جعفر علیه السلام الی الشام الی هشام

بن عبد الملك وصار ببابه قال لاصحابه ومن كان بحضرته من بني امية اذا رأيتموني قد وبخت محمد بن
علي ثم رأيتموني قد سكت فليقبل عليه كل رجل منكم فليوبخه ثم امر ان يؤذن له فلما دخل عليه ابو جعفر
عليه السلام قال بيده السلام عليكم فعمهم جميعا بالسلام ثم جلس فازداد هشام عليه حنقا بتركه السلام
عليه بالخلافة وجلوسه بغير اذن فاقبل يوبخه ويقول فيما يقول له يا محمد بن علي لا يزال الرجل منكم قد
شق عصى المسلمين ودعا الى نفسه وزعم انه الامام سفها وقلة علم ووبخه بما اراد ان يوبخه فلما سكت
اقبل عليه القوم رجل بعد رجل يوبخه حتى انقضى آخرهم **یعنی** روایتست از ابوبکر الحضرمی گفت چون
برداشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجانب شام بسوی ہشام بن عبد الملک که از خلفای بنی امیه
بوده و رسید بدرِ خانه او ہشام گفت یاران خود را و ہر کرا که بود در مجلس او از بنی امیه وقتیکه دیدید مرا
که سرزنش کردم محمد بن علی را بعد از ان دیدید مرا که ساکت شدم پس باید که رو آورد بر او ہر مردی از
شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از ان امر کرد که رخصت دخول داده شود برای او پس چون داخل
شد بر ہشام امام محمد باقر علیه السلام گفت باشاره دست بجمیع اہل مجلس که السلام علیکم پس شامل کرد ایشان را
ہمه بسلام پس نشست پس زیاده شد ہشام باعتبار کینه بر امام بسبب ترک او سلام را
بر ہشام بخلافت رسول و نشستن او بی رخصت پس رو آورد و سرزنش میکرد او را و میگفت در آنچه میگفت
او برای محمد بن علی ہمیشه مردی از شما بتحقیق شگافت اتفاق مسلمانان را بر خلیفه مخفی نماند که اتفاق کرده
از ین که اتفاق بر امامی که جاہل بمسائل دین باشد مثل مین اختلاف در مسائل دینیست و آنست فی الحقیقة
شق عصای اسلام و دعوت کرد بسوی خود و دعوی کرد که اوست امام بسبب بی عقلی و کم دانشی و
سرزنش کرد او را بآنچه بخاطرش رسید که سرزنش کند او را پس چون ساکت شد رو آوردند بر او جماعت
مردم پس از مردی سرزنش میکرد او را تا تمام شد سرزنش در آخر اہل مجلس **اصل** فلما سكت القوم
نهض عليه السلام قائما ثم قال ايها الناس اين تذهبون واين يراد بكم بنا هدى الله اولكم وبنا يختم
آخركم فان يكن لكم ملك معجل فان لنا ملكا مؤجلا وليس بعد ملكنا ملك لانا اهل العاقبة يقول الله
عز وجل والعاقبة للمتقين فامر به الى الحبس فلما صار الى الحبس تكلم فلم يبق في الحبس رجل الا ترشفه
وحن اليه فجاء صاحب الحبس الى هشام فقال يا امير المؤمنين اني خائف عليك من اهل الشام
ان يحولوا بينك وبين مجلسك هذا ثم اخبره بخبره فامر به فحمل على البريد هو واصحابه ليردوا الى المدينة
وامر ان لا يخرج لهم الاسواق وحال بينهم وبين الطعام والشراب فساروا ثلاثا لا يجدون طعاما ولا شرابا
شرح المعجل والمؤجل اسم مفعول باب تفعیل زود بر طرف کرده شده و دیر بر طرف کرده شده یا زود
حاصل شده و دیر حاصل شده الترشف برای بی نقطه و شین بانقطه و فا از باب تفعل مکیدن تا باندک
اندک تا تمام شود و مراد اینجا قبول سخن است اندک اندک تا جمیع آن مقبول شود ضمیر منصوب راجع بکلام

و ضمیر مجزوم است حتی بجای ی انفعاله و تشدید نون ما مضی معلوم باب ضرب است المکین تشوق چیزی دیگر بلیله
برای شوق ان ضمیر الیه راجع بکلام امام یا راجع بامام است یعنی پس همچنین ساکت شدند آن جماعت برخواست
امام ایشان بعد از آن گفت ای مردم کدام راه میروید یا اراده می کنید ضلال و کجا خواسته میشوید برای شما باغوای
شیطان و ضلالان رحمین آیا حیث باجنیم بما بهدایت کرد الله تعالی سابقین شما را و بما ختم و ایت میکند آخرین
شما را پس اگر باشد شما را بادشاهی که زود منقطع میشود پس بدرستیکه ما راست بادشاهی که دیر بطرف
بشود و نیست بعد از بادشاهی ما بادشاهی دیگر چه ما اهل عاقبتیم میگوید خدای عزوجل در سوره اعراف
و سوره قصص و عاقبت کار برای پرهیزگاران از عذاب الهی است پس امر کرد هشام بامام بسوی
زندان پس چون گردید بسوی زندان سخن گفت باظهار حق پس نماند در زندان مردی مگر آنکه خوب فهمید
سخن او را و بدیت مشتاق شد با آن پس آمد زندانبان بسوی هشام پس گفت ای فلان بدرستیکه من میترسم
بر تو از اهل شام که مانع شوند میان تو و میان نشستن تو در مجلس حکومت بعد از آن خبر داد او را بخبر امام و قبول
اهل شام که در زندان بودند جمیع کلام او را پس امر کرد هشام بامام پس وا داشته شد بر راه بیابان که راه شام
طویل است او و یاران او تا برگردانیده شوند بسوی مدینه و امر کرد که اگر احیانا تا یا دانی برسند بیرون آورده
نشوند برای ایشان بازارها و مانع شوند میان ایشان و میان خوردنی و آشامیدنی پس راه رفتند سه روز بر حالی
که نمی یافتند خوردنی را و نه آشامیدنی را **اصل** حتی انتهوا الی مدین فاغلق باب المدینة دونهم
فشکا اصحابه الجوع و العطش قال فصعد جبلا لیشرف علیهم فقال باعلی صوته یا اهل المدینة الظالم
اهلها انا بقیة الله یقول الله بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و ما انا علیکم بحفیظ قال و کان فیهم
شیخ کبیر فاتاهم فقال لهم یا قوم هذه والله دعوة شعیب النبی والله لئن لم تخرجوا الی هذا الرجل
بالاسواق لتؤخذن من فوقکم و من تحت ارجلکم فصدقونی فی هذه المرة و اطیعونی و کذبونی
فیما تستأنفون فانی لکم ناصح قال فبادروا فاخرجوا الی محمد بن علی و اصحابه بالاسواق فبلغ هشام بن
عبد الملک خبر الشیخ فبعث الیه فحمله فلم ندر ما صنع به **یعنی** تا رسیدند بمدین که شهر شعیب بود پس بسته شد در
شهر بروی ایشان پس شکایت کردند یاران او گرسنگی و تشنگی را باو راوی گفت پس امام بالا رفت کوهی را که مشرف
شود بر ایشان پس گفت ببلندترین آواز خود ای اهل شهری که ظالم اند اهل آن من باقیمانده علم الله ام که بر سبیل وحی
کرد یا معنی که آن علم در من باقیمانده میگوید الله تعالی در حکایت نصیحت شعیب اهل مدینه را در سوره هود
باقیمانده علم الله تعالی بهتر است برای شما اگر باشید مؤمنان و نیستم من بر شما نگاهبان و قتیکه خدا بر شما
نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر پیری کهن سال پس آن پیر آمد نزد اهل آن شهر پس
گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب نبی است بخدا قسم که اگر بیرون نروید
بسوی این مرد بازارها بر او هر آینه گرفتار بلا میشوید البته از بالای شما و از زیر قدمهای شما پس راست گردانید مرا

درین باب دو فرمایش مزواری می‌کند مر او در دعگو شما میدهد مراد در آنچه واقع شود بعد از آن از کارهای شما حیه غیر رستی
که من ناصح ام شما را او وی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند منسوبی که محمد بن علی و یاران او بازه زیابی
نوشته پس رسید به هشام بن عبد الملک خبر آن پس فرستاد و محصلی منسوبی او جمیع برداشت او را از آنجا
منسوبی هشام پس ندانستم که چه کرد با او **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قبض محمد بن
علی الباقر و هو ابن سبع و خمسین سنة فی عام اربع عشرة و مائة و عاش بعد علی بن الحسین
تسع عشرة سنة و شهرین **شرح** این ظاهرست از سابق

منتخب هشتم که باب صد و هفتم است اصل مولد ابی عبد الله جعفر بن محمد

شرح این تاریخ اهل البیت که نسبت دارد بولادت امام جعفر صادق درین منتخب کلام مصنف و هشت حدیث
است **کلام مصنف اصل** ولد ابو عبد الله علیه السلام سنة ثلث و ثمانین و مضی علیه
السلام فی شوال من سنة ثمان و اربعین و مائة و له خمس و ستون سنة و دفن بالبقیع فی القبر
الذی دفن فیه ابوه و جده و الحسن بن علی و امه ام فروة بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر و امها اسماء
بنت عبد الرحمن بن ابی بکر **یعنی** زاده شد امام جعفر صادق در زمان عبد الملک بن مروان در سال هشتاد
و سه هجری و از دنیا رفت در شوال از سال صد و چهل و هشت هجری و او را شصت و پنج سال عمر بود و دفن
شد در بقیع در موضعی که مدفون شده بود در آن پدرش و جدش و امام حسن بن علی و مادرش ام فروه دختر
قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و مادر ام فروه اسماء دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بود **اول اصل** قال
ابو عبد الله علیه السلام کان سعید بن المسیب و القاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد الکابلی من ثقات
علی بن الحسین علیهما السلام ثم قال و کانت امی ممن آمنت و اتقت و احسنت و الله یحب المحسنین
قال و قالت امی قال ابی یا ام فروة انی لادعو الله لمذنبی شیعتنا فی الیوم و اللیلة الف مرة لانا نحن
فیما ینوبنا من الرزایا نصبر علی ما نعلم من الثواب و هم یصبرون علی ما لا یعلمون **یعنی** گفت امام جعفر صادق
علیه السلام بود سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از جمله اعتمادیان علی بن الحسین بعد از آن
گفت و بود مادرم از کسانی که ایمان آورد بولایت اهل البیت و پرهیز کرد عذاب الهی را و مستحکم کرد ایمان
خود را و الله تعالی دوست میدارد مستحکم کنندگان ایمان را امام گفت و نقل کرد مادرم که گفت پدرم امام محمد
ای ام فروه بدرستی که من هر آینه دعا میکنم برای آمرزش گناهکاران شیعه ما در روز و شب هزار مرتبه چه بدرستی
که ما هم آنچه بر سر ما می‌آید از مصیبتها و مخالفان ما صبر میکنیم و ایمان خود را مستحکم میکنیم برآنچه میدانیم
از حقیقت ثواب و ایشان صبر میکنند با وجود آنکه نمیدانند حقیقت آن را **دوم اصل** وجه ابو جعفر
المنصور الی الحسن بن زید و هو والیه علی الحرمین ان احرق علی جعفر بن محمد داره فالقی النار
فی دار ابی عبد الله علیه السلام فاخذت النار فی الباب و الدهلیز فخرج ابو عبد الله علیه السلام

بنقلي الماء ويمشي فيها ويقول انا ابن اعراق الثرى انا ابن ابراهيم خليل الله صلى الله عليه وآله **شرح**
در جلد اول تاريخ روضة الصفا مذكور است كه اعراق الثرى لقب اسمعيل بن ابراهيم خليل الرحمن است و مخفى نماند كه دليل
بر وجه آن كرده اند اين حديث آنست كه وجه آن اين باشد كه به بركت او در زير قدم او آب زمزم در مكه بيرون مى
آمد با وجود كمال خشكى و حرارت و شورى بودن آن زمين از آب و بنا بر اين اعراق بكسر همزه مصدر
باب افعال است و به معنى اسم فاعل مستعمل شده و ماخوذ است از عرق بكسر عين بى نقطه و سكون راى بى نقطه
يعنى رگ باعتبار آنكه بسبب اسمعيل در آن زمين خشك و دراز آب رگى از آب ممدود شد زمين بهم رسيد و الثرى بفتح
ثاى سه نقطه و كسر راى بى نقطه و تشديد ياء موضعى كه بعد از بى آبى و خشكى آب دار و نرم شود ماخوذ است از ثرى
بفتح ثاى سه نقطه و فتح را و الف مقصوره مصدر معتل اللام يائى باب علم يعنى پيغام فرستاد منصور دوانيقى
بسوى حسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب ع و او حاكم از طرف او بود بر حرم مكه و حرم مدينه كه بسوزان بر جعفر
بن محمد خانه او را اين يعنى كه وقتى بسوزان كه او در خانه باشد پس انداخت آتش در خانه امام جعفر صادق
عليه السلام پس در گرفت آتش در در و دهليز پس بيرون آمد امام جعفر صادق عليه السلام مى گذشت از آتش
و مى گفت من پسر اسمعيل ام من پسر ابراهيم خليل السلام ام **سوم اصل** عن رفيد مولى ابن يزيد بن عمر
بن هبيرة قال سخط على ابن هبيرة وحلف على ليقتلني فهربت منه وعذت بابى عبد الله عليه السلام فاعلمته
خبرى فقال لى انصرف اليه واقراه منى السلام وقل انى قد اجرت عليك مولاك رفيدا فلا تهجه
بسوء فقلت له جعلت فداك شامى خبيث الرأى فقال اذهب اليه كما اقول لك **شرح** لا تهجه نهى از هيج
بمعنى يائى باب ضرب يا باب افعال است يعنى برانگيختن از رفيد غلام يزيد بن عمر بن هبيره گفت غضب كرد بر من
ابن هبيره مراد پسر او يزيد و واسطه است و قسم خورد بر حسن كه سر امته بقتل آورد مرا پس گريختم از او و پناه بردم
بامام جعفر صادق عليه السلام پس اعلام كردم او را حكايت خود پس گفت مرا برگرد بسوى او و بخوان او را
از جانب من سلام و بگو او را كه پناه دادم بر تو غلام تو رفيد را پس تحريك او را به بدى
پس گفت قربانت شوم از شامى بد مذهب است نباد او قبول نكند پس گفت برو بسوى او چنانچه ميگويم ترا **اصل**
فاقبلت فلما كنت فى بعض البوادى استقبلنى اعرابى فقال اين تذهب انى ارى وجه مقتول ثم قال لى اخرج
يدك ففعلت فقال يد مقتول ثم قال لى اخرج لسانك ففعلت فقال لى امض فلا باس عليك فان فى
لسانك رسالة لو اتيت بها الجبال الرواسى لانقادت لك **شرح** اعرابى عبارت از خضر يا الياس است
و اين علم از قبيل توسم است چنانچه ائمه دارند چنانچه بيان شد در باب نسبت و هشتم و در حديث دوم باب هم
منافات ندارد ميان اول و آخر كلمات او چه مراد او بوجه مقتول مثلا اظهار علم با نيست كه اگر معارضى در ميان
نباشد البته مقتول ميشوى و لهذا استكشاف از حال اعضاى ديگر كرده يعنى پس رو آوردم چنانچه فرموده
بود پس چون در بعض صحرا ابودم بر خورد مرا صحرا نشينى پس گفت كجا ميروى كه مى بينم در تو روى كشته شده هم

بعد از آن گفت مرا بیرون آر و بر دست خود زیر پس برآر و رو مرا پس گفت دست کشیده شو بر دست عبیده ای گفت
مرا بیرون آر زبان خود را پس کردم پس گفت سر بریده باکی نیست بدرستی که بر دو در زبان تو سخنانیست که اگر
بیرون آید از نزد کوههای مکه بایز حاجت هر آینه زایل تو می آید اجابت میکنند ترا اصل قال فخرجت حتی
وقفت علی باب ابن هبیرة فاستأذنت فلما دخلت علیه قال اتیتک تجانی رجلاه یا غلام النطع والسیف ثم
امر بی فکتفت وشد راسی وقام علی السیاف لیضرب عنقی فقلت ایها الامیر لم تظفر بی عنوة وانما جئتک
من ذات نفسی وههنا امر اذکره لک ثم انت وشانک فقال قل قلت اخلنی فامر من حضر فخرج شرح
النطع بفتح وکسر نون و سکون طای بی نقطه و عین بی نقطه و بفتح نون و فتح طا فرشی از پوست که می انداختند
در زیر کسی که اراده کشتن او داشته اند تا خون او آن موضع را آلوده نکند و آن منصوب است بتقدیر احضر
النطع کتفت بتای دو نقطه در بالا و فا ماضی مجهول متکلم وحده است از باب ضرب الکتف دست کسی را
بر عقب بستن شذ بشین با نقطه و ذال با نقطه ماضی معلوم از باب نصر و ضرب است الشذ و متفرق شدن
سنگریزه و مانند آن رأسی عبارت از جمعی است که بر سر او بوده اند بوقت دست بستن و تفرق ایشان برای
آنست که چون او آلوده نشوند و خبر شمشیر با ایشان نرسد شانک منصوب است و او بمعنی مع است بتقدیر اترک
مقرونان وشانک یا مرفوع است و او برای عطف بتقدیر انت وشانک مقرونان یعنی گفت پس آمدم
تا ایستادم بر در خانه ابن هبیره و پس رخصت دخول طلبیدم پس چون داخل شدم بر او این شکل را
گفت که آورد ترا تو خیانت کننده را دو پای او ای غلام حاضر کن نطع را و شمشیر را و بعد از آن امر کرد من پس
دستهای من بر عقب بسته شد و متفرق شد هر که بود بر سر من و ایستاد بر سر من شمشیردار برای زدن گردن من پس
گفتم ای امیر ظفر نیافتی بمن بسبب غالب شدن جز این نیست که آمدم نزد تو از خواهش خودم و درین مکان سریست
که مذکور میکنم آنرا برای تو و کاری که خواهی پس گفت بگو گفتم در خلوت کن مرا پس امر کرد هر که حاضر
بود پس بیرون رفتند اصل فقلت له جعفر بن محمد یقرئک السلام ویقول لک قد اجرت غلامک مولای
زید فلا تهجه بسوء فقال الله لقد قال لک جعفر هذه المقالة واقرأنی السلام فحلفت له فردها
علی ثلاثا ثم حل اکتافی ثم قال لا یقنعنی منک حتی تفعل بی ما فعلت بک قلت ما تنطلق یدی بذاک
ولا تطیب به نفسی فقال والله ما یقنعنی الا ذاک ففعلت به کما فعل بی واطلقنی فناولنی خاتمه
وقال اموری فی یدیک فدبر فیها ما شئت شرح الله منصوب است بنزع خافض و مراد قسم استعطافی
است بتقدیر اسئلک بالله یعنی پس گفتم او را جعفر بن محمد میرساند ترا سلام و میگوید ترا که بتحقیق پناه دادم
بر تو خواهی غلام تو زید را پس بدی او را به بدی پس گفت سوگند میدهم ترا بالله تعالی که هر آینه گفت
برای تو جعفر این گفتگو را و رسانید مرا سلام پس قسم خوردم بر صدق دعوی خود پس برگردانید
بر من سه بار بعد از آن گشود دستهای مرا بعد از آن گفت قانع نمیکند مرا از تو این کشودن تا آنکه کنی بمن

آنچہ را کہ کردم چو گفت رو این نمیشود دست من باین کار و قرار نمیگیرد خاطر من پس گفت بخدا قسم کہ تسلی نمیکند
مرا مگر آنکہ گفتم پس کردم با و آنچہ کرد او بمن و دو اکردم او را پس داد مرا انگشتری خود و گفت چیزی کہ من کردم
درست است پس تصرف کن در آن ہر تصرفی کہ خواستی **چہارم اصل** کنا عند ابی عبد اللہ علیہ السلام
فقال عندنا خزائن الارض ومفاتیحہا ولو شئت ان اقول باحدی رجلی اخرجی ما فیک من الذھب
لاخرجت قال ثم قال باحدی رجلیہ فخطہا فی الارض خطا فانفجرت الارض ثم قال بیدہ فاخرج سبیکۃ
ذھب قدر شبر ثم قال انظروا حسنا فنظرنا فاذا سبائک کثیرۃ بعضہا علی بعض تتلألأ فقال لہ بعضنا
جعلت فداک اعطیتم ما اعطیتم وشیعتکم محتاجون قال فقال ان اللہ سیجمع لنا ولشیعتنا الدنیا والآخرۃ
ویدخلہم جنات النعیم ویدخل عدونا الجحیم **یعنی** بودیم نزد امام جعفر صادق علیہ السلام گفت نزد ماست خزینہای
زمین و کلیدہای آنہا و اگر خواہم کہ اشارہ کنم بیکی از دو پای خود کہ ای زمین بیرون آور آنچہ را کہ در تست از
طلا ہر آئینہ بیرون آورد بعد از آن اشارہ کرد بیکی از دو پای خود باین روش کہ کشید آن دو پا را در زمین شکافتہ
پس شکافتہ شد زمین پس اشارہ کرد بدست خود باین روش کہ بیرون آورد شمشۂ طلائی مقدار یک وجب بعد
از آن گفت خوب نگاہ کنید در شگاف پس نگاہ کردیم پس شمشہ ہای بسیار بود بعض آنہا بر روی بعض دیگر درخشید
پس گفت او را بعض ما قربانت شوم دادہ شدید آنچہ دادہ شدید و شیعۂ شما محتاجند راوی گفت پس
امام گفت بدرستیکہ اللہ تعالی جمع خواہد کرد برای ما و برای شیعۂ ما دنیا و آخرت را در زمان مہدیؑ و داخل خواہد
کرد شیعۂ ما را در بہشتہای نعمت و داخل خواہد کرد دشمن ما را در جہنم **پنجم اصل** عن ابی بصیر قال کان لی
جار یتبع السلطان فاصاب مالا فاعد قیانا فکان یجمع الجمیع الیہ ویشرب المسکر ویؤذینی فشکوتہ الی نفسہ غیر
مرۃ فلم ینتہ فلما ان الححت علیہ قال لی یا ھذا انا رجل مبتلی وانت رجل معافا فلو عرضتنی لصاحبک
رجوت ان ینقذنی اللہ بک فوقع ذلک لہ فی قلبی فلما صرت الی ابی عبد اللہ علیہ السلام ذکرت لہ
حالہ فقال لی اذا رجعت الی الکوفۃ سیأتیک فقل لہ یقول لک جعفر بن محمد دع ما انت علیہ واضمن لک
علی اللہ الجنۃ فلما رجعت الی الکوفۃ اتانی فیمن اتی فاحتبستہ حتی خلا منزلی ثم قلت لہ یا ھذا انی ذکرتک
لابی عبد اللہ جعفر بن محمد علیہما السلام فقال لی اذا رجعت الی الکوفۃ سیأتیک فقل لہ یقول لک جعفر بن محمد
علیہ السلام دع ما انت علیہ واضمن لک علی اللہ الجنۃ قال فبکی ثم قال لی اللہ لقد قال لک ابو عبد اللہؑ ھذا
قال فحلفت لہ انہ قد قال لی ما قلت فقال لی حسبک ومضی **یعنی** روایت است از ابو بصیر گفت بود
ہمسایہ کہ ملازمت میکرد با پادشاہ را پس بہم رسانید مالی و الیش جہیا کرد کنیزان سرود کن را پس جمع میکرد جمیع
آن کنیزان را بمجلس خود می آشامید مست کنندہ را و آزار میکرد مرا در ہمسایگی پس شکایت او بردم بسوی
خودش چند بار پس ترک نکرد پس چون الحاح کردم بر او کہ ترک کند گفت مرا ای مرد من مردی ام مبتلا بفسق
و تو مردی معاف داشتہ شدہ بتوفیق الہی از فسق پس اگر داخل نمودی حال مرا برای امام خود امید دارم کہ

ربانی دہد مرا اللہ تعالی بوسیلہ تو پس قرار گرفت آن سخن برای او در دل من پس چون گردیدم در سفر حج بسوی
امام جعفر صادق علیہ السلام ذکر کردم برای امام حال آن مرد را پس گفت مرا وقتی کہ برگردی بسوی کوفہ البتہ
خواہد آمد نزد تو پس بگو او را کہ میگوید ترا جعفر بن محمد واگذار آنچہ را کہ تو بر آنی و ضامن میشوم برای تو بر
اللہ تعالی بہشت را پس چون برگشتم بسوی کوفہ آمد نزد من در جملہ جمعی کہ آمدند بدیدن من پس وقتی کہ ارادہ
برخاستن او کردند نگاہ داشتم او را تا خالی شد منزل من بعد از آن گفتم او را کہ ای این مرد بدرستیکہ من ذکر
کردم حال ترا برای ابو عبد اللہ جعفر بن محمد پس گفت مرا وقتی کہ برگردی بسوی کوفہ البتہ خواہد آمد نزد تو پس
بگو او را کہ میگوید ترا جعفر بن محمد کہ واگذار آنچہ را کہ تو بر آنی و ضامن میشوم برای تو بر اللہ تعالی بہشت
را گفت ابو بصیر پس گریہ کرد آن مرد پس گفت مرا قسم میدہم ترا بخدای تعالی کہ گفت ترا ابو عبد اللہ این
سخن را ابو بصیر گفت پس قسم خوردم برای او کہ بدرستیکہ او بتحقیق گفت مرا آنچہ گفتم پس گفت مرا ہمین بس است ترا
و رفت **اصل** فلما کان بعد ایام بعث الی فدعانی واذا ہو خلف دارہ عریان فقال لی یا ابا بصیر لا واللہ
ما بقی فی منزلی شیء الا وقد اخرجتہ وانا کما تری قال فمضیت الی اخواننا فجمعت لہ ما کسوتہ بہ ثم لم تات علیہ
ایام یسیرۃ حتی بعث الی انی علیل فاتنی فجعلت اختلف الیہ واعالجہ حتی نزل بہ الموت فکنت عندہ جالسا
وہو یجود بنفسہ فغشی علیہ غشیۃ ثم افاق فقال لی یا ابا بصیر قد وفی صاحبک لنا ثم قبض رحمۃ اللہ علیہ فلما
حججت اتیت ابا عبد اللہ علیہ السلام فاستاذنت علیہ فلما دخلت قال لی ابتداء من داخل البیت واحدی
رجلی فی الصحن والاخری فی دہلیز دارہ یا ابا بصیر قد وفینا لصاحبک یعنی پس چون شد بعد از چند روز فرستاد
کسی را بسوی من و خواند مرا ناگاہ او در پشت خانہ خود برہنہ بود و برہنہ بودن در پشت خانہ برای آنست کہ عورت او
بنظر نیاید پس گفت مرا ای ابو بصیر بخدا قسم کہ نماند در منزل من چیزی مگر بر حالی کہ بیرون کردم آن را و من چنانم
کہ می بینی ابو بصیر گفت پس رفتم بسوی برادران مومن پس جمع کردم برای او چیزی کہ بپوشانید او را بعد
از آن نگذشت بر او مگر اندک ایامی تا فرستاد کسی را بسوی من کہ من بیمارم پس بیا نزد من پس شروع کردم
آمدن بسوی او و علاج کردم او را تا فرود آمد بسوی مرگ پس در نزد نزع او بودم نزد او نشستہ و او جان می داد
پس بیہوش شد بیہوش شدنی بعد از آن بخود آمد پس گفت مرا ای ابو بصیر بتحقیق وفا بوعدہ کرد امام تو برای ما
بعد از آن گرفتہ شد از دنیا رحمۃ اللہ علیہ پس چون حج کردم آمدم نزد ابو عبد اللہ پس طلب رخصت دخول کردم
برو پس چون داخل خانہ او شدم گفت مرا پیش گیری از درون خانہ در حالیکہ یکی از پاہای من در صحن
خانہ و دیگری در دہلیز سرای او بود کہ ای ابو بصیر بتحقیق وفا بوعدہ کردیم برای ہمسایہ تو **ششم اصل** عنہ
صفوان بن یحیی عن جعفر بن محمد بن الاشعث قال قال لی تدری ما کان سبب دخولنا فی ہذا الامر ومعرفتنا
بہ وما کان عندنا منہ ذکر ولا معرفۃ شیء مما عند الناس قال قلت لہ ما ذاک قال ان ابا جعفر یعنی ابا الدوانیق
قال لابی محمد بن الاشعث یا محمد ابغ لی رجلا لہ عقل یؤدی عنی فقال لہ ابی قد اصبتہ لک ہذا فلان

بن مهاجر خالی قال اتیته به قال فاتیته بخالی فقال له ابو جعفر یا ابن مهاجر خذ هذا المال وأت المدینة وأت
عبد الله بن الحسن ع وعدة من اهل بیته فیهم جعفر بن محمد فقل لهم انی رجل غریب من اهل خراسان وبها
شیعة من شیعتکم وجهوا الیکم بهذا المال وادفع الی کل واحد منهم علی شروط کذا وکذا فاذا قبضوا المال
فقل انی رسول واحب ان تکون معی خطوطکم بقبضکم ما قبضتم فاخذ المال واتی المدینة شرح ابا الدوانیق
عبارت از منصور است فلان مبنی بر فراموشی نام او راست و عدة من اهل بیته فیهم جعفر بن محمد عبارت از جعفر است برای
بیان کلام منصور بر سبیل اختصار یعنی روایتست از صفوان بن یحیی از جعفر پسر محمد که از قاتلان امام حسین است
پسر اشعث که از دشمنان امیر المومنین ع است صفوان گفت که جعفر گفت مرا سید آنکه چه بود باعث دخول ما در
تصدیق این امارت اهل البیت وشناخت ما آن امارت را در حالی آنکه نبود نزد ما سلسله ما از آن امارت گفتگوئی
و نه شناخت چیزی از آنچه نزد مردم دیگر است از فضائل اهل بیت صفوان گفت گفتم او را چیست آن باعث
گفت بدرستی که ابو جعفر میخواست منصور دوانیقی را گفت پدرم محمد ابن اشعث را که ای محمد طلب کن برای من
مردی را که او باشد عقیل که خوب بجا آورد از جانب من کاری را که دارم پس گفت او را پدرم به تحقیق
بهم رسانیده ام او را برای تو این که میگوئی فلان بن مهاجر خالوی من است یعنی آزموده ام او را و کمال اعتماد
بر او هست منصور گفت پس بیار نزد من او را محمد گفت پس آوردم نزد او خالوی خود را پس گفت خالوی مرا
منصور دوانیقی ای پسر مهاجر بگیر این مال را و برو به مدینه نزد عبد الله بن الحسن مراد آنست که احوال او
مذکور شد در حدیث هفدهم باب هشتادم و جمعی از اهل بیت را که از جمله ایشان بود جعفر بن محمد پس بگو
ایشان را بدرستی که من مردی غریبم از اهل خراسان و در آنجا جمعی شیعه از جمله شیعیان شما هستند فرستادند بسوی
شما این مال را مراد این است که بهر یکی علیحده بگو که شیعه تو هستند و بسوی تو فرستادند مثل یا ایها الرسول
کلوا من الطیبات تا معلوم شود که کدام داعیه خروج دارند چنانچه گفته و بده مالی بهر کدام از ایشان پس شرط
چنین و چنین یعنی در خلوت باشد و اظهار اراده خروج با آن باشد پس وقتی که گرفتند مال را پس بگو بدرستیکه من
پیغام آورنده ام و دوست میدارم که باشد با من خطهای شما بگرفتن شما مالی را که گرفتید پس گرفت خالوی من آن
مال را و رفت به مدینه **اصل** فرجع الی ابی الدوانیق ومحمد بن الاشعث عنده فقال له ابو الدوانیق ما وراءک
قال اتیت القوم وهذه خطوطهم بقبضهم المال خلا جعفر بن محمد فانی اتیته وهو یصلی فی مسجد الرسول
صلی الله علیه وآله فجلست خلفه وقلت ینصرف فاذکر له ما ذکرت لاصحابه فعجل وانصرف ثم التفت
الی فقال یا هذا اتق الله ولا تغر اهل بیت محمد فانهم قریب العهد من دولة بنی مروان وکلهم محتاج فقلت
وما ذاک اصلحک الله قال فادنی رأسه منی واخبرنی بجمیع ما جری بینی وبینک حتی کانه کان ثالثنا قال فقال له ابو جعفر
یا ابن مهاجر اعلم انه لیس من اهل بیت نبوة الا وفیه محدث وان جعفر بن محمد محدثنا الیوم فکانت هذه الدلالة
سبب قولنا بهذه المقالة شرح [illegible] پس برگشت آن مرد بسوی منصور دوانیقی و محمد بن اشعث نزد او بود پس گفت

آن مرد را منصور چه خبر است در جای که از انجا آمدی گفت آمدم نزد آنجماعت و امیها خطهای ایشان است به قبض
ایشان مال را سوای جعفر بن محمد چه بدرستی که من آمدم نزد او بر حالی که او نماز می کرد در مسجد رسول الله پس
نشستم در پشت سر او و با خود گفتم که فارغ میشود پس مذکور میکنم برای او آنچه را که مذکور کردم برای یاران او
پس او شتاب کرد و فارغ شد بعد از آن رو بمن کرد پس گفت ای این مرد پرهیز کن عذاب الهی را و بازی مده
اهل بیت محمد را چه ایشان اند که وقتی است که از دولت اولاد مروان که بر ایشان ظلم میکردند خلاص شده اند
و همه ایشان محتاج اند بعضی مضطر اند بگرفتن مال و معذور اند قصد خروج ندارند پس گفتم و چیست آن بازی
نگاه بدارد ترا الله تعالی آن مرد گفت پس نزدیک کرد سرش را بمن تا کسی نشنود و خبر داد مرا بجمیع آنچه گذشته بود
میان من و میان تو تا آنکه گویا که او بود در مجلسهای ما سوم سازم تهای تو مرا بسوی جعفر گفت پس گفت ابو منصور ای
پسر مهاجر بدانکه هرکس شان اینست که نیست از اهل بیت نبوت مگر بر حالی که در ایشان محدثی هست و بدرستی که جعفر بن محمد محدث
ما ست امروز پس شد این دلیل امامت باعث اعتراف باین سخن که صدق امامت اهل البیت باشد
معنی محدث بیان شد در باب سوم **هفتم اصل** قبض ابو عبد الله جعفر بن محمد و هو ابن خمس و ستین
سنة فی عام ثمان و اربعین و مائة و عاش بعد ابی جعفر علیه السلام اربعا و ثلثین سنة **شرح** این ظاهر
است از سابق **هشتم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سمعته یقول انا کفنت
ابی فی ثوبین شطویین کان یحرم فیهما و فی قمیص من قمصه و فی عمامة کانت لعلی بن الحسین علیهما
السلام و فی برد اشتراه باربعین دینارا **شرح** شطوی بفتح شین با نقطه و طای بی نقطه منسوب است بشطا
بالف مقصوره یا شطات که دهی است در مصر البرد بضم بای یکنقطه و سکون رای بی نقطه و دال بی نقطه جامه
بسیار ... و این حدیث می آید در کتاب الجنائز در باب بیست و دوم که باب ما یستحب من الثیاب للکفن و ما یکره
است و در آنجای اشتراه باربعین دینارا چنین است که اشتریته باربعین دینارا لو کان الیوم لساوی اربعمائة
دینار یعنی روایتست از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت من کفن کردم
پدر مرا در دو جامه که از شطا بود و احرام میکرد در آنها و در پیراهنی از پیراهنهای او و در عمامه که بود از علی بن الحسین
علیهما السلام و در بردی که خرید خود آنرا بچهل اشرفی

مبحث نهم که باب صد و هجدهم است اصل مولد ابی الحسن موسی ع

شرح این تاریخ احوالی است که نسبت دارد بولادت امام موسی کاظم در این مبحث کلام مصنف و نه حدیث
است **کلام مصنف اصل** ولد ابو الحسن موسی علیه السلام بالابواء سنة ثمان و عشرین
و مائة و قال بعضهم تسع و عشرین و مائة و قبض لست خلون من رجب من سنة ثلث و ثمانین و
مائة و هو ابن اربع او خمس و خمسین سنة و قبض ببغداد فی حبس السندی بن شاهک و کان هارون
حمله من المدینة لعشر لیال بقین من شوال سنة تسع و سبعین و مائة و قد قدم هارون المدینة منصرفه

بعمرۃ شہر رمضان ثم شخص ہارون الی الحج وحملہ معہ ثم انصرف علی طریق البصرۃ فحبسہ عند عیسی بن جعفر ثم شخص الی بغداد فحبسہ عند السندی بن شاھک فتوفی علیہ السلام فی حبسہ ودفن ببغداد فی مقبرۃ قریش وامہ ام ولد یقال لہا حمیدۃ **شرح** زادہ شد امام موسی کاظم علیہ السلام در زمان ابراہیم بن الولید بن عبد الملک در ابواء در سال صد وبست وہشت وبعض مردم گفتہ اند صد وبست ونہ گذشتند از دنیا وقتی کہ شش شب گذشتہ بود از رجب از سال صد وہشتاد وسہ وا و فرزند پنجاہ وچہار یا پنج سال بود وا از دنیا گرفتہ شد در بغداد در زندان سندی بن شاہک وہارون با خود برداشتہ بود او را از مدینہ وقتی کہ دو شب ماندہ بود از شوال سال صد وہفتاد ونہ برحالی کہ آمدہ بود ہارون بمدینہ در وقت برگشتن او از عمرہ او رمضان بعد ازان بیرون رفت ہارون بسوی حج پس برداشت او را با خود بعد ازان برگشت از مکہ براہ بصرہ پس بند کرد او را نزد عیسی بن جعفر بعد ازان بیرون برد او را بسوی بغداد نزد سندی بن شاہک پس وفات یافت در زندان او ومدفون شد در بغداد در مقبرۂ قریش ومادر او کنیز بود گفتہ میشد او را حمیدہ **اول اصل** دخل ابن عکاشۃ بن محصن الاسدی علی ابی جعفر علیہ السلام وکان ابو عبد اللہ قائما عندہ فقدم الیہ عنبا فقال حبۃ حبۃ یاکلہ الشیخ الکبیر والصبی الصغیر وثلثۃ واربعۃ یاکلہ من یظن انہ لا یشبع وکلہ حبتین حبتین فانہ یستحب **یعنی** داخل شد پسر عکاشہ پسر محصن الاسدی بر امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیہما السلام ایستادہ بود نزد او پس پیش آورد امام جعفر صادق علیہ السلام بامام محمد باقر بسوی پسر عکاشہ انگوری پس چون پسر عکاشہ یکدانہ یکدانہ می خورد امام جعفر صادق یا امام محمد باقر علیہ السلام گفت یکدانہ یکدانہ می خورد انگور را پیر کہن یا طفل کوچک برای بیقوتی وسہ دانہ وچہار دانہ میخورد انگور را کسی کہ از افراط حرص گمان دارد کہ او سیر نخواہد شد وبخور انگور را دو دانہ دو دانہ چہ بدرستیکہ آن مستحب است برای غیر پیر وطفلی کہ مذکور شد **اصل** فقال لابی جعفر علیہ السلام لای شیء لا تزوج ابا عبد اللہ وقد ادرک التزویج قال وبین یدیہ صرۃ مختومۃ فقال اما انہ سیجیء نخاس من اہل بربر فینزل دار میمون فنشتری لہ بہذہ الصرۃ جاریۃ قال فاتی لذلک ما اتی فدخلنا یوما علی ابی جعفر علیہ السلام فقال الا اخبرکم عن النخاس الذی ذکرتہ لکم قد قدم فاذہبوا فاشتروا بہذہ الصرۃ منہ جاریۃ **یعنی** پسر عکاشہ گفت امام محمد باقر را چرا کد خدا نمیکنی ابو عبد اللہ را چہ بتحقیق رسیدہ بحد کد خدائی گردن راوی گفت وپیش امام محمد باقر علیہ السلام ہمیانی سر بمہر بودہ پس گفت آگاہ باش بدرستیکہ شان نیست کہ البتہ می آید بردہ فروشی از اہل بربر پس فرود می آید در خانۂ میمون پس خریداری میکنیم برای ابو عبد اللہ بہمیانی ازان بردہ فروش کنیزی را راوی گفت پس برآمد ازین حکایت آنچہ برآمد از ایام پس داخل شدیم روزی بر امام محمد باقر علیہ السلام پس گفت آگاہ باشید خبر میدہم شما را از بردہ فروشی کہ گفتم او را بتحقیق برآمد شما پس بروید پس خریداری نمائید باین ہمیانی ازو کنیزی را **اصل** قال فاتینا النخاس فقال قد بعت

ما کان عندی الا جاریتین مریضتین احدهما امثل من الاخری قلنا فاخرجهما حتی ننظر الیهما فاخرجهما فقلنا بکم تبیعنا هذه المتماثلة قال بسبعین دینارا قلنا احسن قال لا انقص من سبعین دینارا قلنا له نشتریها منك بهذه الصرة ما بلغت ولا ندری ما فیها وکان عنده رجل ابیض الراس واللحیة قال فکوا وزنوا فقال النخاس لا تفکوا فانها ان نقصت حبة من سبعین دینارا لم ابایعکم فقال الشیخ ادنوا فدنونا وفککنا الخاتم ووزنا الدنانیر فاذا هی سبعون دینارا لا تزید ولا تنقص فاخذنا الجاریة متماثل بتای سه نقطه اسم فاعل باب تفاعل بیماری که نزدیک بصحت شده باشد و بغایت خوب و درست باشد و هر دو اینجا مناسب است احسن افعل التفضیل و منصوب بفعل مقدر است تقدیرش احسن یا امر باب افعال است مرد پیر ملکی بوده که موکل بر حمیده بوده یعنی راوی گفت پس آمدیم نزد برده فروش پس گفت بتحقیق فروختیم او را الا آنچه را که بود نزد من مگر دو کنیز بیمار که یکی از ایشان دو بهتر از دیگری است گفتیم پس بیرون آور ایشان را تا نظر کنیم بایشان پس بیرون آورد ایشان را پس گفتیم چند میفروشی بما این نزدیک به صحت را یا بغایت خوب را گفت به هفتاد اشرفی طلا گفتیم بهتر بگو یا چیزی بما ببخش گفت کم نمیکنم از هفتاد دینار طلا چیزی را یا کم نمیکنم از هفتاد یک دینار را گفتیم او را خریداری میکنیم او را از تو باین همیانی هر قدر که رسیده باشد و نمیدانیم چه قدر رسیده است در آن و بود نزد برده فروش مردی که سفید بود موی سر و ریش او گفت مهر را جدا کنید مهر او را و بکشید پس گفت برده فروش جدا مکنید مهر را چه بدرستیکه اگر کم بدر آید یک حبه از هفتاد دینار سودا نمیکنم و نمیفروشم بشما پس گفت آن پیر مرد نزدیک من آئید پس نزدیک او رفتیم و جدا کردیم مهر را و کشیدیم دینارها را پس ناگاه آن هفتاد دینار درست بود که زیاده نبود و کم نبود پس گرفتیم کنیز را **اصل** فادخلناها علی ابی جعفر وجعفر قائم عنده فاخبرنا ابا جعفر بما کان فحمد الله ثم قال لها ما اسمك قالت حمیدة فقال حمیدة فی الدنیا محمودة فی الآخرة اخبرینی عنك ابکر انت ام ثیب قالت بکر قال وکیف ولا یقع فی ایدی النخاسین شیء الا افسدوه فقالت قد کان یجیئنی فیقعد منی مقعد الرجل من المرأة فیسلط الله علیه رجلا ابیض الراس واللحیة فلا یزال یلطمه حتی یقوم عنی ففعل بی مرارا وفعل الشیخ به مرارا فقال یا جعفر خذها الیك فولدت خیر اهل الارض موسی بن جعفر علیه السلام ترجمه حمیده فعیل بمعنی فاعل است یعنی ستایش کننده چه اگر بمعنی مفعول باشد علامت تانیث داخل آن نمیشود یعنی پس داخل کردیم آن کنیز را بر امام محمد باقر و امام جعفر صادق ایستاده بود نزد او پس خبر کردیم امام محمد باقر را بآنچه شد پس حمد کرد الله تعالی را و ثنا گفت بر او بعد از آن گفت کنیز را که چیست نام تو پس گفت حمیده پس گفت تو ستایش کننده برای اهل جود در دنیا ستایش کرده شده در آخرت برای ایمان و عمل صالح خبر ده مرا از خود که آیا بکری یا غیر بکر گفت بکر گفت و چون بکر ماندی و حال آن که واقع نمیشود در دست برده فروشان چیزی مگر آنکه تلف کنند آن را پس گفت می آمد نزد من پس می نشست جای از من که نشستنگاه مرد است از جای زن پس مسلط گردانید خدای عز و جل بر او مردی را که سفید بود موی سر و ریش او پس همیشه طپانچه میزد او را

ابر خیزد از من پس کرد این کار با من چند بار دیگر و آن پیر مرد با و چند بار چنین کرد پس امام محمد باقر علیه السلام گفت ای جعفر صاحب کن او را پس زائیده بهترِ اهل زمین را در زمان خود موسیٰ بن جعفر علیه السلام را

دوم ۲ حدیث

عن المعلی بن خنیس ان ابا عبد الله علیه السلام قال حمیدة مصفاة من الادناس کسبیکة الذهب ما زالت الاملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامة من الله لی والحجة من بعدی یعنی روایتست از معلی بن خنیس که امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که حمیده صاف کرده شده است از چرکنیها مانند شمشهٔ طلا همیشه محافظت میکردند او را فرشتگان تا رسانیده شد بسوی من برای گرامی کردنی از جانب الله تعالیٰ مرا و حجت بعد از مرا

سوم ۳ حدیث

عن ابی خالد الزبالی قال لما اقدم بابی الحسن موسیٰ علیه السلام علی المهدی القدمة الاولی نزل زبالة فکنت احدثه فرآنی مغموما فقال لی یا ابا خالد ما لی اراک مغموما فقلت کیف لا اغتم وانت تحمل الی هذه الطاغیة ولا ادری ما یحدث فیک فقال لیس علیّ بأس اذا کان شهر کذا وکذا ویوم کذا فوافنی فی اول المیل فما کان لی هم الا احصاء الشهور والایام حتی کان ذلک الیوم فوافیت المیل فما زلت عنده حتی کادت الشمس ان تغیب ووسوس الشیطان فی صدری وتخوفت ان اشک فیما قال فبینا انا کذلک اذ نظرت الی سواد قد اقبل من ناحیة العراق فاستقبلتهم فاذا ابو الحسن علیه السلام امام القطار علی بغلة فقال ایه یا ابا خالد قلت لبیک یا ابن رسول الله فقال لا تشکن ود الشیطان انک شککت فقلت الحمد لله الذی خلصک منهم فقال ان لی الیهم عودة لا اتخلص منهم شعر اقدم ماضی مجهول ابن افعال ست الاقدام پیش کسی رفتن و تعدیه آن به علی برای تضمین معنی ورود ست و باء در بابی الحسن برای تعدیه است القدمة بضم قاف و سکون دال اسم اقدام ست و نصب آن بر مفعول مطلق ست زبالة بفتح زای با نقطه و تخفیف بای یک نقطه و الف موضعی ست که ابتدای مدینه است از طرف شام الطاغیة بطای بی نقطه و الف و غین با نقطه و یای دو نقطه در پایین و تای مبالغه بغایت بیباک ظالم المیل بکسر میم و سکون یای دو نقطه در پایین تل خاکیست بر سر راه بغداد که میان آن و میان دیگری ثلث فرسخ ست و آنرا کوته الرجبا میناسند ایه بفتح همزه و سکون یای یک نقطه و فتح ها بمعنی خوشحال است و منصوب است تا حال از ضمیر قال باشد یعنی روایتست از ابو خالد زبالی گفت که چون برده شد امام موسیٰ کاظم علیه السلام بر مهدی عباسی که خلیفه باشد بعد از منصور دوانیقی پیش از رفتن اول فرود آمد در زباله پس با او سخن اول میگفتم پس دید مرا غمناک پس گفت ای ابو خالد چیست مرا که می بینم ترا غمناک پس گفتم و چون غمناک نشوم و حال آنکه تو برداشته می شوی از مدینه بسوی این بغایت بیباک و نمیدانم چه حادث میشود در تو پس گفت نیست بر من باکی وقتیکه شد ماه چنین و روز چنین پس استقبال کن مرا در اول میل باین معنی که از میل نگذر پیش آنکه بیائی ابو خالد گفت پس نبود مرا فکری مگر شمردن ماهها و روزها تا شد آن روز پس استقبال کردم نزد میل تا نزدیک شد آفتاب که فرو رود و اضطراب انداخت شیطان در سینهٔ من و ترسیدم که شک کنم در صدق آنچه گفته بود پس میان آنکه من چنین بودم

اضطراب بودم ناگاه نظر کردم بسوی سیاهی که آمد از جانب بنی ادلیس استقبال کردم ایشان را پس ناگاه امام در پیش
قطار شتر بود بر اشتری پس گفت برحالی که خوشحال بود ای ابوخالد گفتم لبیک ای پسر رسول خدا صلعم پس گفت شک
کمن دوست داشت شیطان این را که شک کرده باشی پس گفتم ستائش خدای را که نجات داد ترا از آن
ظالمان پس گفت بدرستی که مرا بسوی ایشان برگشتنی هست که نجات نمی یابم از ایشان **چهارم اصل**
عن یعقوب بن جعفر بن ابراهیم قال کنت عند ابی الحسن موسی علیه السلام اذ اتاه رجل نصرانی و
نحن معه بالعریض فقال له النصرانی انی اتیتک من بلد بعید وسفر شاق و سالت ربی منذ ثلثین
سنة ان یرشدنی الی خیر الادیان والی خیر العباد واعلمهم واتانی آت فی النوم فوصف لی رجلا بعلیا
دمشق فانطلقت حتی اتیته فکلمته فقال انا اعلم اهل دینی وغیری اعلم منی فقلت ارشدنی الی من هو
اعلم منک فانی لا استعظم السفر ولا تبعد علی الشقة ولقد قرأت الانجیل کلها ومزامیر داود وقرأت
اربعة اسفار من التوریة وقرأت ظاهر القرآن حتی استوعبته کله شرح عریض بضم عین بی نقطه وسکون
لام و یای دو نقطه در پایین و ضاد بانقطه موضعی است نزدیک مدینه که اهل مدینه در آنجا املاک دارند علیا بضم
عین بی نقطه و سکون لام و یای دو نقطه در پایین والف مقصوره تانیث اعلی است یعنی ناحیه بالاتر دمشق
بکسر دال بی نقطه و فتح میم و شین با نقطه و قاف شهر شام است الشقة بضم شین بانقطه و تشدید قاف ناحیه که مسافر
قصد آن میکند در سفر و در الاسفار بفتح همزه و سکون سین بی نقطه و فا والف و رای بی نقطه جمع سفر بکسر سین
بی نقطه و سکون فا اجزاء کتاب بزرگ که فرستاده شده باشد بجیبی و اکثر در اجزاء توریت مستعمل میشود و میتواند بود که کل
توریت چهار سفر باشد و می آید در حدیث آخر که درس السفر الرابع یعنی روایتست از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گفت
بودم نزد امام موسی کاظم وقتیکه آمد نزد او مرد ترسا و ما با او در عریض بودیم پس گفت امام را آن ترسا بدرستیکه
من آمدم نزد تو از شهر دور و سفر مشکل و دعا کردم صاحب کل اختیار خود را که راهنمائی کند مرا بسوی
بهتر دینها و بسوی بهتر بندگان و داناتر بندگان و آمد نزد من آینده در خواب پس بیان کرد برای من مردی
را در ناحیه بالاتر از جمله نواحی دمشق پس روانه شدم تا آمدم نزد او پس گفتگو کردم با او پس گفت من داناتر اهل دین خودم
که دین ترسایان باشد و غیر من داناتر است از من بدین من یعنی آن غیر از اهل این دین نیست پس گفتم راهنمائی کن مرا بسوی آنکه
او داناتر است از تو چه بدرستیکه من بزرگ نمی شمرم سفر را و دور نمی نماید بر من ناحیه که قصد آن کنم و بتحقیق
خوانده ام انجیل را همه آنرا و زبور داود را و خوانده ام چهار جزء از توریت را و خوانده ام ظاهر لفظ قرآن را تا احاطه کردم
همه آنرا یعنی باطن آنرا نفهمیده ام چنانچه می آید که ما تفسیر نخواندم فی الباطن **اصل** فقال له العالم ان کنت ترید علم النصرانیة فانا اعلم
العرب والعجم بها وان کنت ترید علم الیهود فباطی بن شرحبیل السامری اعلم الناس بها الیوم وان کنت ترید علم
الاسلام وعلم التوریة وعلم الانجیل والزبور وکتاب هود وکلما انزل علی نبی من الانبیاء فی دهرک ودهر
غیرک وما انزل من السماء من خبر فعلمه احد ولم یعلم به احد فیه تبیان کل شیء وشفاء للعالمین وروح لمن استروح الیه

وبصیرة لمن اراد الله به خیراً وانس الی الحق فارشدك الیه فأته ولو مشیاً علی رجلیك فان لم تقدر فحبواً علی
رکبتیك فان لم تقدر فزحفاً علی استك فان لم تقدر فعلی وجهك فقلت لا بل انا اقدر علی المسیر فی البدن
والمال **شرح** مراد به علم النصرانیة علمی است که صاحبش نصرانی باشد و مصدر اینجا بجای اسم فاعل مستعمل شده
برای مبالغه و همچنین است علم الیهود و همچنین است علم الاسلام تا آخر و ضمیر بها در اول راجع بالنصرانیة است
و در دوم راجع بالیهود است که مصدر باب تفعل است و بمعنی یهودیه است و تعبیر از آن بصیغه دال بر تکلف
شد و برای اظهار بطلان آن السامری منسوب بسامره بکسر میم و تخفیف رای بی نقطه جمعی از یهود که مخالفت
با جمهور ایشان دارند در بعض احکام یا مراد کسی است که از اولاد سامری مشهور است وما انزل من السماء عبارت
از قرآن است خیر بجای بانقطه و سکون یای دو نقطه در پایین است فاء در فعلته برای بیان خیر بودن است باین
روش که ضرر بخیر بودن آن نمیرسد خواه کسی از رعیت تصدیق آن کند و خواه نکند و میتواند بود که علم احد سے
برای اشتمال قرآن بر محکمات باشد داد و برای تقسیم نباشد داد و لم یعلم به احد برای بیان اشتمال قرآن
بر متشابهات باشد که معلوم کسی نمیشود بی توفیق یزدانی الجثو بضم جیم و ضم ثای سه نقطه و تشدید واو
بر زانو نشستن و بجای بی نقطه و بای یک نقطه نزدیک شدن و هر دو اینجا مناسب است الزحف بفتح زای با نقطه
و سکون حای بی نقطه و فا مصدر باب منع پیش راه بر رفتن الاست بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و تای دو نقطه
در بالا نشستن یعنی پس گفت مرا آن دانا اگر میخواستی باین سخن که ارشدنی الی من هو اعلم منک عالمی را که علم
نصرانی بودن باشد پس باطلی بن شرحبیل سامری داناتر مردم است به یهودی بودن امروز و اگر میخواستی عالمی را
که اعلم اسلام باشد و اعلم توریت باشد و اعلم انجیل باشد و اعلم زبور و کتاب هود و هر کتابی که نازل شد بر نبی از انبیا خواه
نبوت او در زمان تو باشد و خواه در زمان غیر تو باشد و اعلم آنچه نازل شد از آسمان که بهترین کتاب الهی است باین
روش که خواه دانست صدق آن را هیچیک از رعیت و خواه ندانست بیان واضح هر چیز برای بعضی بواسطه شمول مضمون
محکمات و بعضی بواسطه شمول مضمون متشابهات که بتوسط محکمات که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن و دلالت
واضح بر وجوب پیروی امام معصوم همیشه معلوم میشود در آنست رای مرض جهل برای هر کس در آنست برای کسی
که طلب راحت کرده و متوجه آن شده باشد و دیده وری برای کسی که خواسته باشد الله تعالی باو خیر را و انس
گرفته باشد بسوی حق پس راه مینمایم ترا بسوی آن عالم پس برو نزد او هر چند که براه رفتن بر دو پای تو باشد
پس اگر عاجز شوی پس برو نزد او به زانوی تو پس اگر عاجز شوی پس برو نزد او بر روی خود پس گفتم
نه عاجز نمی شوم بلکه من قدرت دارم بر هر سفری به بدن و به مالی که خرج جا نزد او و خرج خود کنم **اصل**
قال فانطلق من فورك حتی تأتی یثرب فقلت لا اعرف یثرب قال فانطلق حتی تأتی مدینة النبی ص الذی
بعث فی العرب وهو النبی العربی الهاشمی فاذا دخلتها فسل عن بنی غنم بن مالك بن النجار وهو
عند باب مسجدها واظهر بزة النصرانیة وحلیتها فان والیها یتشدد علیهم والخلیفة اشد ثم تسأل بنی

ابن شبذول وهو بفتح الزاى ثم تسأل عن موسى بن جعفر واين منزله واين هو مسافر ام حاضر فانكان
مسافراً فالحق فان شقة اقرب مما ضربت اليه ثم اعلمه ان مطران عليا الغوطة غوطة دمشق هو الذى ارشدنى اليك
وهو يقرئك السلام كثيرا ويقول لك انى لاكثر مناجاة ربى ان يجعل اسلامى على يديك شرح ضمير ويهو
شنند راجع است به بنى غنم باعتبار آنكه مراد منزل ايشان است و برين قياس است ضمير ويهو بفتح الزاى بفتح باى يك
نقطه وتشديد زاى با نقطه وتاى وحدت لباسى كه مخصوص عجمى است و بكسر با صورت و هر دو اينجا مناسب
است الحليه بكسر حاى بى نقطه وسكون لام وياى دو نقطه در پايين نشان شكل زنار مطران بفتح وكسر ميم و
سكون طاى بى نقطه وراى بى نقطه والف ونون بزرگ ترسايان الغوطة بضم غين با نقطه وسكون واو و
طاى بى نقطه موضع بسيار آب ودرختان كه بر دور آن آبادانى بسيار باشد مثل شهر شام يعنى گفت پس روانه
شو در همين وقت كه در آن هستى به يثرب الى گفتم نمى شناسم يثرب را گفت براى تفسير آن پس روانه
شو تا رسيدى به مدينه پيغمبرى كه مبعوث شده در عرب واو است مغز عربى هاشمى كه در كتب سماوى مذكور است پس وقتى
داخل شدى آنرا پس سوال كن آن منزل اولاد غنم بن مالك بن نجار و منزل ايشان نزد در مسجد مدينه است و ظاهر
ساز در خود لباس ترسائى و نشان ترسائى را چه بدرستى كه حاكم مدينه سخت گيرى ميكند بر آن طائفه كه مسلمانان
نزد ايشان تردد نكنند و خليفه سخت گيرتر از حاكم است بر ايشان بعد از آن مى پرسى آن طائفه را از منزل
اولاد عمرو ... و منزل ايشان در بقيع زبير است كه بيان شد در حديث سى و ششم و سى و هفتم اول پس بعد از آن
مى پرسى ايشان را از موسى بن جعفر و اينكه كجا است منزل او و كجا است او آيا مسافر است يا در منزل خود حاضر است
پس اگر باشد مسافر پس از پى او برو چه بدرستيكه سفر او نزديك تر خواهد بود از راهى كه رفتى بسوى او بعد از آن اعلام كن
موسى بن جعفر را كه مطران بالاى شهر معمور كه شهر دمشق باشد او آن كس است كه راهنمائى كرده مرا بسوى تو و او سلام رساند بر اسلام
بسيار و ميگويد ترا كه بدرستى كه من هر آئينه بسيار ميكنم مناجات صاحب كل اعتبار خود را كه بتوفيق خود گرداند اسلام مرا
بر دو دست تو اصل فقص هذه القصة وهو قائم معتمد على عصاه ثم قال ان اذنت لى يا سيدى كفرت لك
وجلست فقال آذن لك ان تجلس ولا آذن لك ان تكفر فجلس ثم القى عنه برنسه ثم قال جعلت فداك
تأذن لى فى الكلام قال نعم ما جئت الا له فقال له النصرانى اردد على صاحبى السلام اوما ترد فقال ابو الحسن ع
على صاحبك ان هداه الله فاما التسليم فذاك اذا صار فى ديننا شرح القص بفتح قاف وتشديد صاد
بى نقطه تر بيان وحكايت كردن واول مراد است در اول و دوم در دوم كفرت لك الخ ميگويند كه الكفر ... طائر قضه بتعبد
كفرت متكلم وحده از باب تفعيل بالنصر است التكفير بفتح كاف تعظيمى كه متعارف مجوس است پادشاه خود را بر
دست بدست گذاشتن يا گفت بر دست بر هم گذاشتن يا كج شدن و سر در پيش فكندن در وقت ايستادن
و مانند آنها البرنس بضم باى يك نقطه وسكون راى بى نقطه وضم نون وسين بى نقطه دلق و باد انى كه كلاه آن متصل
بآنست چنانچه لباس ترسايان است ان در آن نهاده بفتح همزه وسكون نون مفسره است جمله صاحبك ... منقلب است

پس مراد الله جل او دعائیست وفیتوان بود که ان معمد ریه باشد وجل اعلی صاحبک تا آخر دعائیه باشد یعنی
پس بر بید این حکایت را بر حالی که او ایستاده تکیه کرده بود بر عصای خود بعد از ان گفت اگر رخصت دهی
ای آقای من تعظیم کنم برای تو بیرونستی که پادشاهان خود را تعظیم میکنیم و نشینیم پس امام گفت رخصت میدهیم
ترا که بنشینی و رخصت نمیدهیم ترا که آن تعظیم کنی پس نشست بعد از ان انداخت از خود بالاپوش خود را بعد از ان گفت
قربانت شوم آیا رخصت میدهی مرا در سخن گفت آری نیامدی مگر برای آن پس گفت ترسا بر گردان بر من روی
که مرا راهنمائی به تو کرد سلام یا رد سلام نیز نمیکنی پس گفت امام بر صاحب تو بر گردانیده میشود که هدایت کناد او را
الله تعالی و اسلام کردن پس آن وقتی است که گرد و در دین ها که قبول میثاق الهی است اشاره است بآنچه گذشت
در حدیث چهلم باب صد و دهم و حاصل آنست که اسلام بر کسی برای تو کیر و تحیه عهد الهی است نه برای طلب حدوث
عمل بآن پس مخصوص باهل دین حق است مگر در موضع تقیه اصل فقال النصرانی انی سئلتک اصلحک الله قال
سل قال اخبرنی عن کتاب الله الذی انزل علی محمد و نطق به ثم وصفه بما وصفه فقال حم والکتاب المبین
انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم ما تفسیرها فی الباطن فقال اما حم فهو محمد
وهو فی کتاب هود الذی انزل علیه وهو منقوص الحروف واما الکتاب المبین فهو امیر المؤمنین علی
علیه السلام واما اللیلة المبارکة ففاطمة صلوات الله علیها واما قوله فیها یفرق کل امر حکیم یقول یخرج منها
خیر کثیر فرجل حکیم ورجل حکیم ورجل حکیم تعریب الحبر بکسر حا و فتح های منقوطه و سکون بای یک نقطه
و رای بی نقطه لغایت دانا وصالح العی پس گفت او با ترسا بدرستی که من سوال میکنم ترا ای نگاه دارد ترا الله
تعالی امام گفت سوال کن ترسا گفت خبر ده مرا از کتاب الله تعالی که فرستاده بر محمد و سخن گفت محمد بآن کتاب
بعد از ان وصف کرد الله تعالی آن کتاب را بآنچه وصف کرد و شل قرآنا عربیا غیر ذی عوج و مثل تبیانا لکل شیء
و مانند آنها پس گفت برای وصف دیگران کتاب در سوره دخان حم قسم بکتاب ظاهر کننده که بدرستیکه ما
فرود آوردیم آن کتاب را در شبی حرکت داده شده بدرستیکه ما بودیم اعلام کنندگان احکام خود را برای خلائق
با ترسانیدن از مخالفت آنها در آن شب جدا کرده میشود هر کاری که مستحکم است چیست تفسیر این آیه پنهان
پس گفت امام پس مراد بآن محمد است یعنی حرف ندا محذوفست تقدیر یا حم یعنی یا محمد و حم در کتاب هود که فرود
فرستاده شد بر او نوشته است یعنی در ان کتاب تعبیر از محمد بحم شده و ان کم کرده شده حروفست یعنی که محمد
چهار حرفست و دو از آنها کم شده برای اقتصار و ذکر و آن کتاب مبین امیر المؤمنین علی است و اما لیله فاطمه
است و اما قول او که فاطمه جدا کرده میشود هر امر مستحکم میگوید الله تعالی که بیرون می آید از شکم او دانای بسیار که
هر کدام امام زمان باشد باین معنی که مرد حکیم خواهد بود که امام حسن باشد پس مرد دیگر حکیم خواهد بود که امام حسین باشد
و همچنین و آخر الزمان اصل فقال الرجل صف لی الاول والآخر من هولاء الرجال فقال ان الصفات
تشتبه ولکن الثالث من القوم اصف لک ما یخرج من نسله وانه عندکم لفی الکتب التی نزلت علیکم

ان لم تخبره وتخبرني وانفذه ونوبخه بما فعلتم قال لقد ابصرتني اني لا استتر عنك ولا اعلمت ولا الذي يتك وانت تعلم
بما اقول في صدق ما اقول وكذبه والله لقد اعطاك الله من فضله وقسم عليك من نعمه ما لا يخطره الخاطرون
ولا يستره الساترون ولا يكذب فيه من كذب فقولي لك في ذلك الحق كما ذكرت فهو كما ذكرت **شرح**
مراد بہ حال امام حسن ع و امام حسین ع است و مراد بقول علیا بن رسول اللہ و امیر المومنین نیز داخل ست و مراد
بہ ثالث امام حسن علیہ السلام ست جملہ ما یخرج من النسل استیناف ست برای بیان اصف لک ما ذاتہ فیہ ست
ضمیر مستتر در یخرج راجع بامر است کہ امامت باشد ضمیر نسلہ راجع بثالث است ضمیر ذاتہ راجع بمضمون ما یخرج
من نسلہ ست **یعنی** پس گفت مرد ترسا بیان کن برای من اول و آخر را ازین سہ مرد پس امام گفت بدرستیکہ
بیانہای این دو کس کہ رسیدی بہم میشود یعنی ہیچ اختلافی ندارد از ہم و لیکن سوم از جملہ آنچہ رسیدی ست
از جملہ این سہ مرد بیان میکنیم برای تو کہ بیرون نمیرود امامت از اولاد او و بدرستیکہ این امامت از نسل
امام سوم از خلفای نبی آخر الزمان بیرون نمیرود بہر آئینہ ہست در کتابہای کہ فرود آمد بر شما اگر تغیر داده
باشید و تحریف نکرده باشید و کافر نشده باشید در زمان سابق بغایت سابق کردید تغیر و تحریف و کفر را
اشارہ است بآیہ سورہ شعرا وانہ لفی زبر الاولین گفت او را ترسا بدرستیکہ من پنہان نمیکنم از تو آنچہ را کہ دانستم
بدروغ نمیگویم ترا و حال آنکہ تو میدانی آنچہ را کہ میگویم در راستی آن و دروغگو بودن آن بخدا قسم بتحقیق
بخشیده ترا اللہ تعالیٰ از جملہ فضل خود و نصیب کرده بر تو از جملہ نعمت خود آنچہ را کہ مانع نمیتوانند شد
مانع شوندگان و نمیتوانند پوشانید از تو پوشانندگان و دروغ نمیتوانند گفت در آن ہر کہ دروغگوی کرد پس سخن
من برای تو در آنچہ سوال کنی حق خواہد بود و ہر چہ گفتی از اول تا اینجا پس آنچنان ست کہ گفتی **اصل** فقال لہ
ابو ابراهيم اعجلك ايضا خبرا لا يعرفه الا قليل ممن قرأ الكتب اخبرني ما اسم ام مريم واي يوم نفخت فيه مريم ولكم من
ساعة من النهار واي يوم وضعت مريم فيه عيسى ولكم من ساعة من النهار فقال النصراني لا ادري **شرح**
الاعجال کسی را زود بچیزی رسانیدن **یعنی** پس گفت او را امام موسیٰ کاظم ع زود میرسانم ترا بخبری کہ نمی شناسد آنرا مگر
کمی از جملہ کسی کہ خوانده کتابہای آسمانی را خبر ده مرا کہ چیست نام مادر مریم و کدام روز بود کہ دمیده شد
در آن روز مریم عیسیٰ و چند ساعت از ساعات روز آن رسیده بود واقع شد یعنی چہ مقدار دیر گذشتہ بود
کہ شد و کدام روز بود کہ زائید در آن مریم عیسیٰ را و چند ساعت از روز بود یعنی چند ساعت گذشتہ بود از
روز کہ زائید او را پس گفت ترسا کہ نمیدانم **اصل** فقال ابو ابراهيم ع اما ام مريم فاسمها مرثا وهي وهيبة
بالعربية واما اليوم الذي حملت فيه مريم فهو يوم الجمعة للزوال وهو اليوم الذي هبط فيه الروح
الامين وليس للمسلمين عيد كان اولى منه عظمه الله تبارك وتعالى وعظمه محمد صلى الله عليه وآله فامر
ان يجعله عيدا فهو يوم الجمعة واما اليوم الذي ولدت فيه مريم فهو يوم الثلثاء لاربع ساعات ونصف من النهار
والنهر الذي ولدت عليه مريم عيسى هل تعرفه قال لا قال هو الفرات وعليه شجر النخل والكرم وليس

ينادي بالفرات حتى تلكردوم والنخيل فاما اليوم الذي حجبت فيه لسانها ونادي قيدوس ولده واشياعه
واعانوه واخرجوا آل عمران لينظروا الى مريم فقالوا لها ما قص الله عليك في كتابه وعلينا في كتابه فهل فهمته
قال نعم وقرأته اليوم الاحدث قال اذاً لا تقوم من مجلسك حتى يهديك الله شرح قرا بفتح میم و فتح رای بی نقطه و
یای سه نقطه و الف است و در بعض نسخ بجای تا تای دو نقطه در بالا است و هیبه بضم واو و فتح یا و بای یک نقطه
است صاحب قاموس نام مادر مریم را حنه بفتح حای بی نقطه و تشدید نون گفته و موافق این می آید در حدیث
اول باب حمد دوازدهم الشجر بفتح شین با نقطه و فتح رای بی نقطه جمع شجرة درختان قیدوس بفتح قاف و سکون
یای دو نقطه در پایین و ضم دال بی نقطه و سکون واو و سین بی نقطه و در بعض نسخ بجایش نون است آنهم نام است
فا در قبل جواب اما در فاما اليوم است ضمیر فیه راجع بیوم است الاحداث بفتح همزه و سکون حای بی نقطه و فتح
دال بی نقطه و ثای سه نقطه تازه و تر مراد به اليوم الاحداث روز ولادت عیسی ع است و نسبت احداث
بآن نسبت مجازیست چه صفت عیسی ع است باعتبار آن روز یعنی پس گفت امام ع اما مادر مریم پس نام او
مرثا است که بزبان عرب وهیبه می‌گویند و اما روزی که حامله شد در آن روز مریم ع پس آن روز جمعه بود وقت ظهر و آن روز
است که فرود آمد در آن روز جبرئیل بر مریم ع و نیست مسلمانان را عیدی که گذشته باشد سزاوارتر بعید بودن
از آن روز تعظیم کرده آن را الله تبارک و تعالی و تعظیم کرده آن را محمد باین روش که امر کرده ما را که گردانیم آن را عید یعنی
آن روز اجتماع خلائق برای نماز است و اما روزی که زائید در آن روز مریم ع پس آن روز سه شنبه است در چهار ساعت
و نیم از روز و جوی آبی که زائید بر آن جوی مریم عیسی ع را آیا می‌شناسی آن را گفت نه گفت آن فرات است
و بر آن نهر واقع است درختان خرما و تاک انگور و برابر کرده نمی‌شود نزد هیچ آبی با فرات آبی دیگر برای تاکهای
انگور و درختان خرما اشارت است بتفسیر قول الله تعالی در سوره مریم تحتک سریا پس اما روزی که منع شد
مریم در آن روز زبان خود را از سخن گفتن و بیرون کرد قیدوس اولاد خود را و تابعان خود را پس مدد کردند و را و
بیرون آمدند از خانه با بنی اولاد عمران که پدر مریم است تا نظر کنند بسوی مریم گفتند آل عمران با قیدوس و
اولاد و اشیاع مریم را آنچه حکایت کرده الله تعالی در کتاب خود که قرآن باشد اشارت است بقول الله تعالی در
سوره مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا گفتند ای مریم البته
آوردی کاری عجیب و ای خواهر آن زن در اصلا نبود پدر تو مرد بد و نبود مادر تو زانیه پس آیا فهمیدی آن روز را که
کرامت داده بود گفت آری و خوانده ام آن روز را در انجیل روز تازه و تر یعنی در انجیل باین روش تعبیر شده از آن روز
امام گفت پس درین هنگام آنچه پرسیدم راست گفتی برنخیزی از مکان خود تا آنکه راهنمائی کند ترا الله تعالی
اصل قال النصرانی ما کان اسم امی بالسریانیة و بالعربیة فقال کان اسم امک بالسریانیة عنقالیة وعنقورة کان
اسم جدتك لابيك واما اسم امك بالعربية فهو مية واما اسم ابيك فعبد المسيح وهو عبد الله بالعربية وليس
للمسيح عبد قال صدقت وبررت فما كان اسم جدي قال كان اسم جدك جبرئيل وهو عبد الرحمن

سمیہ فی مجلسی ہذا قال اما انہ کان مسلما قال ابو ابراہیم نعم وقتل شہیدا دخلت علیہ اجناد فقتلوہ فی منزلہ غیلۃ والاجناد من اہل الشام قال فما کان اسمی قبل کنیتی قال کان اسمک عبد الصلیب قال فما تسمینی قال اسمیک عبد اللہ یعنی گفت ترسا چہ بود نام مادر من بلغت سریانیہ کہ انجیل بآن لغت است و بلغت عربیہ پس امام گفت و بود نام مادر تو بسریانیہ عنقالیہ و عنفورہ بود نام جدہ تو از جانب پدرت و اما نام مادر تو بلغت عربیہ پس آن میہ است و اما نام پدر تو عبد المسیح است و پدر تو عبد اللہ است بلغت عربیہ و بیست مسیح را بندہ مراد آنست کہ آن نام مناسب نیست بلکہ میباید کہ نام او عبد اللہ باشد چہ عیسیٰ بنوع ندارد ترسا گفت راست گفتی و نیکو کردی چہ بود نام جد من امام گفت بود نام جد تو جبرئیل و آن بمعنی عبد الرحمن است نام نہادم جد ترا درین مجلس این نام کہ عبد الرحمن باشد اشارہ است بانکہ مشارکت با جبرئیل و نام الٰہی دوبی است بی اعلام الٰہی بجو از آن خوب نیست ترسا گفت آگاہ باش بدرستیکہ نام جد من مسلمان بود امام گفت آری و کشتہ شد مانند شہید داخل شدند بر او لشکری چند پس کشتند او را در منزل او بیگمان و آن لشکرہا از اہل شام بودند پس ترسا گفت چہ بود نام من پیش از آنکہ کنیت من مشہور شود امام گفت نام تو عبد الصلیب بود یعنی بندہ خاچ ترسا گفت پس چہ نام میکنی مرا امام گفت نام میکنم ترا عبد اللہ

اصل قال فانی آمنت باللہ العظیم وشہدت ان لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ فردا صمدا لیس کما تصفہ النصاریٰ ولیس کما تصفہ الیہود ولا جنس من اجناس الشرک واشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ ارسلہ بالحق فابان بہ لاہلہ وعمی المبطلون وانہ کان رسول اللہ الی الناس کافۃ الی الاحمر والاسود کل فیہ مشترک فابصر من ابصر واہتدی من اہتدی وعمی المبطلون وضل عنہم ما کانوا یدعون واشہد ان ولیہ نطق بحکمتہ وان من کان قبلہ من الانبیاء نطقوا بالحکمۃ البالغۃ وتوازروا علی الطاعۃ للہ وفارقوا الباطل واہلہ والرجس واہلہ وہجروا سبیل الضلالۃ ونصرہم اللہ بالطاعۃ لہ وعصمہم من المعصیۃ فہم للہ اولیاء وللدین انصار یحثون علی الخیر ویامرون بہ آمنت بالصغیر منہم والکبیر ومن ذکرت منہم ومن لم اذکر وآمنت باللہ تبارک وتعالیٰ رب العالمین یعنی آن مرد گفت پس بدرستی کہ من گرویدم بربوبیت اللہ تعالیٰ کہ بزرگ است و گواہی دادم کہ نیست مستحق عبادتی مگر اللہ تعالیٰ بہ تنہائی شریکی نیست او را در استحقاق عبادت بر حالی کہ یگانہ است مقصود اہل حاجات است نیست چنانچہ بیان میکنند او را ترسایان کہ بعضی میگویند او مسیح بن مریم است و بعضی میگویند ثالث ثلثہ است چنانچہ بیان میکنند او را یہود کہ میگویند عزیر پسر خدا است و نہ چنانچہ جنسی از جنسہای اہل شرک او را بیان میکنند مثل آنکہ میگویند کہ ملائکہ دختران او یند و گواہی میدہم کہ محمد بندہ و رسول وی است فرستادہ او را بحق پس ظاہر ساخت باو حق را برای اہل حق و کوری کردند اہل باطل و اینکہ بود رسول اللہ تعالیٰ بسوی مردم ہمہ بسوی سرخ و سیاہ ہر یک از خلائق در رسالت او داخل و شریک ہست با دیگران پس دیدہ وری کرد و راہ یافت برسالت او ہر کہ راہ یافت و کوری کردند اہل باطل و گم شد از اہل باطل آنچہ دعویٰ میکردند باین معنی

که دعوی غیر معلوم میکردند یا بمعنی که آنچه گفت بظن خود نیست بلکه قول رسول است و آنکه هرکه بود پیش از آن ولی
ز اولیا که امیر المومنین و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد باشند سخن گفتند بحکمت رساد و مدد کردند
بر اطاعت خلائق الله تعالی بطاعت و نگاهداشت الله تعالی ایشان را از معصیت پس ایشان برای
الله تعالی اند و برای دین اسلام مددگار اند برحالی که تخلیص می کنند خلائق را به نیک و امر می کنند به نیک
جهان اند و دوم کوچک امان و بزرگ ایشان و هرکه بخاطر رسانیده از جمله ایشان و هرکه بخاطر نرسانیده دوم
تا روز قیامت و ایمان آوردم بر بوبیت رب العالمین الله تبارک و تعالی که صاحب اختیار است هر کس و هر خیرات
اصل ثم قطع زناره وقطع صلیبا کان فی عنقه من ذهب ثم قال مرنی حتی اضع صدقتی حیث تامرنی
تعالی فهما اخ الک کان هو مثل دینک وهو رجل من قومک من قیس بن ثعلبة وهو فی نعمة کنعمتک فتواسیا
وتعاونا ولست ادع ان اورد علیکما حقکما فی الاسلام فقال والله اصلحک الله انی لغنی ولقد ترکت
ثلثمائة طروق بین فرس وفرسة وترکت الف بعیر فحقک فیها اوفر من حقی فقال له انت مولی الله
ورسوله وانت فی حد نسبتک علی حالک فحسن اسلامه وتزوج امرأة من بنی فهر واصدقها
ابو ابراهیم علیه السلام خمسین دینارا من صدقة علی ابن ابیطالب واخدمه وبوأه واقام حتی
اخرج ابو ابراهیم علیه السلام فمات بعد مخرجه بثمان وعشرین لیلة شرح صدقتی بصاد بی نقطه و
سکون دال بی نقطه وقاف ویای وحدت است الصدق استی ودرستی مصاحبت الطرف بکسر طای منقطه و
سکون رای بی نقطه وفا اسپ نجیب و در بعض نسخ طروق بفتح طا وضم را و واو وقاف است و آن مناسب
نیست یعنی بعد از آن برید زنار خود را و برید خاجی که بود در گردن او از طلا بعد از آن گفت امر کن مرا تا قرار
دهم راستی مصاحبت خود را جای که امر کن مرا امام گفت در اینجا برادریست ترا که بود برمانند دین که داشتی واو
مردی است از جماعت تو از قبیله قیس بن ثعلبه واو در نعمت اسلامی است همچو نعمت اسلام تو پس باهم
دوستی کنید و همسایگی و مدد هم کنید من از آن باب بوده ام که واگذارم وا رسانیدن بر شما حق شما را در اسلام یعنی
نفقه شما را امید هم پس گفت مجد الحسن قسم بخدا و اگر دارد ترا الله تعالی بدرستیکه من هر آئینه بی نیازم از نفقه تو و هر آئینه بتحقیق گذاشتم
در سر حد خود سه صد اسپ نجیب میان نر و ماده و واگذاشتم هزار اشتر پس حق تو در آنها بیشتر است از حق من
از نفقه که تو بمن دهی پس امام گفت او را تو در پناه الله تعالی و رسول اوئی یعنی تو اینجا مهمانی چند آنکه تو در
سر حد خویشان تو بر حال خودی یعنی در شهر خود بی نیازی و اینجا مانند ابن السبیل محتاج بنفقه خواهی بود
مهمان ما ئی پس نیکو شد اسلام آنمرد و خواست زنی از قبیله بنی فهر و مهر داد آن زن را امام پنجاه دینار طلا از
موقوفات علی بن ابیطالب و غلام و کنیز داد آنمرد را و خانه داد و ماند تا آنکه بیرون برده شد امام از مدینه بظلم
پس مرد بعد از بیرون رفتن او بیست و هشت شب پنجم اصل عن یعقوب بن جعفر قال کنت عند ابی ابراهیم
علیه السلام واتاه رجل من اهل نجران الیمن من الرهبان ومعه راهبة فاستاذن لهما الفضل بن سوار فقال

له اذا کان ثمّ اقامت بهما هند بجزاء خیره فالتجئا الیه من الغد فوجدا القوم قد وافوا فامر بخصفة بواری
ثم جلس وجلسوا فبدأت الراهبة بالمسائل فسألت عن مسائل کثیرة کل ذلک یجیبها وسألها
ابو ابراهیم علیه السلام عن اشیاء لم یکن عندها فیه شیء ثم اسلمت **شرح** نجران بفتح نون وسکون جیم و راء بی نقطه
والف ونون اسم چند موضع است از آنجمله موضعی ست در یمن ام خیر دختر عبد الله پسر امام محمد باقر است الخصفه
بفتح حای بی نقطه وفتح صاد بی نقطه وفا جامه بسیار گنده توار(ی) مضارع مؤنث غایبه از باب مفاعله است
ضمیر مستتر راجع بخصفه ست یعنی - واتیست از یعقوب بن جعفر گفت بودم نزد امام موسی کاظم علیه السلام و آمد نزد او
مردی از اهل نجران یمن از ریاضت کشان ترسایان و با او زنی ریاضت کش ترسا بود پس رخصت طلبید
برای دخول ایشان فضل بن سوار پس امام گفت او را چون شود فردا پس بیار ایشان را نزد چاه ام الخیر
راوی گفت پس رفتیم فردا پس یافتیم آن جماعت را که فضل دو رفیق باشند آمدند پس امام امر کرد بآن و در چاه
گنده که پوشانند آن زن را بعد از آن نشست و ایشان نشستند پس شروع کرد آن زن به پرسیدن مسائل بسیار
وشنید در همه آنها جوابی بعد از آن مسلمان شد آن زن **اصل** ثم اقبل الراهب یسئله فکان یجیبه
فی کل ما یسئله فقال الراهب قد کنت قویا علی دینی وما خلفت احدا من النصاری فی الارض یبلغ
مبلغی فی العلم ولقد سمعت برجل فی الهند اذا شاء حج الی بیت المقدس فی یوم ولیلة ثم یرجع الی منزله
بارض الهند فسألت عنه بای ارض هو فقیل لی انه بسندان وسألت الذی اخبرنی فقال علم
الاسم الذی ظفر به آصف صاحب سلیمان لما اتی بعرش سبا وهو الذی ذکره الله لکم فی کتابکم ولنا
معشر الادیان فی کتبنا **شرح** خلفت بخای بانقطه ماضی متکلم وحده از باب تفعیل است التخلیف کسی را پس گذاشتن
وانچه کتابها از دیدن است چه هر کرا دیده بوده باشد پس گذاشته بود پیش از وقت تکلم باین کلام المقدس بفتح میم و سکون
قاف وکسر دال بی نقطه و سین بی نقطه مصدر میمی و مضاف الیه بیت است باء در به برای استعانت است
یعنی ظفر بمطلوب یافت بمدد آن اسم و ممکن است که صله ظفر باشد یعنی دریافت آن اسم را که مطلوب او بود
یعنی بعد از آن رو آورد راهب می پرسید امام را پس جواب میداد در هر چه سوال میکرد او را پس گفت راهب
تحقیق بودم توانا یعنی مجد و مصر بر دین خود ندیدم هیچیک از ترسایان را که در زمین رسد جائی که من رسیدم
در علم و هر آینه بتحقیق شنیدم احوال مردی را در هند که وقتی که خواهد حج می کند بسوی بیت المقدس در روز
و شبی بعد از آن برمیگردد بسوی منزل خود در زمین هند پس پرسیدم از احوال آن مرد که در کدام زمین
هند است او پس گفته شد مرا او در سندان است و پرسیدم آنکس را که خبر داد مرا باحوال او
که چون قادر شد بدان سرعت حرکت پس گفت دانسته اسمی را که ظفر یافت بآن اسم آصف وزیر و وصی سلیمان ع
چون آورد تخت را که در شهر سبا بود و آن تخت هست که ذکر کرده آنرا الله تعالی برای شما در قرآن در سوره نمل
و برای ما گروه دینهای دیگر نیز در کتابهای ما **اصل** فقال له ابو ابراهیم علیه السلام فکم لله من

اسم لا یرد فقال الراهب الاسماء کثیرة فاما المحتوم منها الذی لا یرد سائله فسبعة فقال له ابو الحسن علیه السلام
فاخبرنی عما تحفظ منها قال الراهب لا والله الذی انزل التورٰیة علی موسی وجعل عیسی عبرة للعالمین
وفتنة لشکر اولی الالباب وجعل محمدا برکة ورحمة وجعل علیا علیه السلام عبرة وبصیرة وجعل الاوصیاء
من نسله ونسل محمد ما ادری ولو دریت ما احتجت فیه الی کلامک ولا جئتک ولا سألتک **شرح**
الم استفهامیه است ومقصود سوال از سخن شخصی است که نقل احوال هندی میکرده ومقصود راهب نقل کلام آن شخص
است مراد به هفت اسم هفت امام است که ان علیؑ وحسنؑ وحسینؑ وعلیؑ ومحمدؑ وجعفرؑ وموسیؑ است پس در بیان
دوازده اسم است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بست وسوم که نحن و لله الاسماء
الحسنی التی لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا یعنی پس گفت او را امام پس چند است برای الله از اسمای حسنی
بر گردانیده نمی شود یعنی دعا بآن البته مستجاب است پس گفت راهب شنیدم از آن مرد که اسمای الٰهی
که بر گردانیده نمی شود بسیار است فاما آنچه تاکید کرده شده است از جمله آن اسما که البته بر گردانیده نمی شود
دعای کسی که آن را وسیله کند پس هفت است پس امام گفت او را پس خبر ده مرا از آنچه یاد داری از آن هفت
اسم که میگوئی که شنیدم از آن مرد گفت راهب نه قسم بخدا که فرو فرستاد توریت را بموسیؑ وگردانید عیسیؑ را دلالت
بر قدرت صانع عالم برای مخلوقین و آزمودنی برای شکر گذاری صاحبان خردمندی ها وگردانید محمد را برکت تا
افراض دنیا ورحمت در عقبی مخلوقین وگردانید علی را دلالت بر قدرت و دین دری دگر د بنیاد وصیای محمد را
از نسل او ونسل محمد که نمیدانم هیچکدام آن هفت را و اگر میدانستم محتاج نمی شدم در طلب آن سخن بانو ونمی آمدم
نزد تو ونمی پرسیدم ترا از چیزی مراد آنست که برای سوال از آنها آمده ام **اصل** فقال له ابو ابراهیم علیه
السلام عد الی حدیث الهندی فقال له الراهب سمعت بهذه الاسماء ولا ادری ما بطائنها ولا شرائحها
ولا ادری ما هی ولا کیف هی ولا بدعائها فانطلقت حتی قدمت سندان الهند فسألت عن الرجل
فقیل لی انه بنی دیرا فی جبل فصار لا یخرج ولا یری الا فی کل سنة مرتین وزعمت الهند ان الله
فجر له عینا فی دیره وزعمت الهند انه یزرع له من غیر زرع یلقیه ویحرث له من غیر حرث یعمله **شرح**
البطائن بفتح بای یک نقطه وطای بی نقطه والف وهمزه ونون جمع بطانه بکسر بمعنی جزء الشرائح بفتح
شین با نقطه ورای بی نقطه والف وهمزه وجیم جمع شریحه بفتح که دران حریره و نحوآن دران نقل
میکنند انجای بجای مراد اینجا ظاهر نیست مراد به بطائن آنست که آنها را وسیله بدان کرد و مراد آنکه در دعا
توسل چگونه است یا مراد کیفیت توسل بآنهاست چه توسل با سمی هر چند روشن میتوان بود الدیر بفتح دال بی نقطه و نوع
عبادت ترسایان یزرع برای بی نقطه ورای بی نقطه مضارع مجهول باب منع است یحرث بحای بی نقطه ورای بی نقطه
وثای سه نقطه مضارع مجهول باب نصر وضرب است یعنی پس گفت او را امام برگرد بحکایت هندی پس
گفت او را راهب شنیدم این هفت اسم را برحالی که نمیدانم که چیست اندرونهای آنها ونه بیرونهای آنها

ونمیدانم که چیست آنها ونه آنکه چه لست آنها ونه آنکه ظلم بدعای آنها داشته باشم پس روانه شدم تا رسیدم بزمین هند پس پرسیدم از احوال آن مرد پس گفته شد مرا که او بنا نهاده دیری در کوهی پس حال او این است که بیرون نمی آید و دیده نمی شود مگر در هر سال دو بار و دعوی کردند جماعتی از هند که الله تعالی روان کرده برای او چشمه در دیر او و دعوی کردند جماعتی از هند که رویانیده میشود برای او بی تخمی که پاشیده باشند از گندم و مانند آن و جمع کرده میشود برای او حاصل بی جمع کردنی که او میکرده باشد **اصل** فقعدت الی بابه ثلاثا لا ادق الباب ولا اعالج الباب فلما کان الیوم الرابع فتح الله الباب وجاءت بقرة علیها حطب تجر ضرعها یکاد یخرج ما فی ضرعها من اللبن فدفعت الباب فانفتح فتبعتها ودخلت فوجدت الرجل قائما ینظر الی السماء فیبکی وینظر الی الارض فیبکی وینظر الی الجبال فیبکی فقلت سبحان الله ما اقل ضربک فی دهرنا هذا فقال لی انی حسنة من حسنات رجل خلفته وراء ظهرک یعنی پس رفتم تا رسیدم بمنزل او پس درنگ کردم سه روز نمیکوفتم در را و دوا نمیکردم در را پس چون شد روز چهارم گشود الله در را و آمد ماده گاوی که بر او هیزم بود میکشید پستان خود را از بزرگی آن پستان نزدیک بود که بیرون آید آنچه در پستان او بود از شیر از بسیاری پس حرکت کرد در را پس گشوده شد پس از پی آن رفتم و داخل شدم پس یافتم آن مرد را ایستاده نظر میکرد بآسمان پس گریه میکرد و نظر میکرد بزمین پس گریه میکرد و نظر میکرد بکوهها پس گریه میکرد پس از روی تعجب گفتم سبحان الله چه کم است مثل تو در این دنیا پس گفت مرا که نیستم مگر یک نیکی از جمله نیکیهای مردی که واگذاشتی او را پس پشت خود در وقتی که متوجه اینجا شدی اشاره باینست که علم من بعض علوم اوست و از او مستفاد شده و باینکه بهم ستان مدینه و هندوستان هست **اصل** فقلت له لقد اخبرت ان عندک اسماء من اسماء الله تبلغ به فی کل یوم ولیلة بیت المقدس وترجع الی بیتک فقال لی وهل تعرف بیت المقدس قلت لا اعرف الا بیت المقدس الذی بالشام قال لیس بیت المقدس ولکنه البیت المقدس وهو بیت آل محمد **شرح** کل مستعمل شده اینجا بمعنی کل مجموعی و میتواند بود که مراد کل افرادی باشد بتقدیر کل یوم ولیلة و نکته اضافت بیت بمقدس بفتح میم و سکون قاف و کسر دال که مصدر میمی است افاده آن میکند که هر که داخل آن خانه است پاکیزه از هر عیب است و توصیف البیت بالمقدس بضم میم و فتح قاف و تشدید دال مفتوحه که اسم مفعول باب تفعیل است افاده آن میکند که آن خانه پاکیزه است از عیب ضمیر مستتر در لیس راجع است بالذی بالشام ضمیر لکنه راجع به بیت المقدس است و میتواند بود که راجع بالذی بالشام باشد و ضمیر وهو راجع به بیت المقدس است و میتواند بود که راجع به بیت المقدس دیگر باشد یعنی پس گفتم او را خبر داده شده ام که نزد تو نامی هست از نامهای الله تعالی که میرسی بسبب آن در مجموع روز و از شبی به بیت المقدس و برمیگردی بخانه خود پس گفت مرا و آیا میشناسی بیت المقدس را گفتم نمیشناسم مگر بیت المقدسی را که در شام است گفت نیست آنچه در شام است بیت المقدس و اگر بیت المقدس خانواده پاکیزه ایست از خانواده آل محمد است

اصل فقلت اما سمعت به الى يومى هذا فهو بيت المقدس فقال لى تلك محاريب الانبياء وانما كان يقال لها حظيرة المحاريب حتى جاءت الفترة التى كانت بين محمد وعيسى صلى الله عليهما وقرب البلاء من اهل الشرك وحلت النقمات فى دور الشياطين فحولوا وبدلوا ونقلوا تلك الاسماء وهو قول الله تبارك وتعالى البطن لآل محمد والظهر مثل ان هى الا اسماء سميتموها انتم وآباؤكم ما انزل الله بها من سلطان **شرح** ضمير فهو راجع بالذى بالشام است ومضمون او بيت المقدس خبر مبتدا است بتقدير از بيت المقدس ومیتواند بود که ضمیر فهو راجع به سمعت باشد ومراد به بيت المقدس اینجا لفظ بيت المقدس باشد مشار اليه تلك الذى بالشام است وتأنيث باعتبار خبر است الحظيرة بفتح حاى بى نقطه وكسر ظاى با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین وراى بى نقطه موضعى که حصارى دارد البلاء امتحان ومراد اینجا بى توفیقى است حلت بجيم وتخفيف لام مفتوحه ماضى معلوم غايبه از معتل اللام از باب نصر است النقمات بفتح نون وفتح قاف با نقطه جمع نقمه بفتح نون وفتح وسکون قاف با نقطه آوازهاى آهسته الدور بضم دال وسکون واو ودر اى بى نقطه جمع دار ومراد به والشياطين اینجا مدارس علماى اهل ضلالت است التحويل گردانیدن چیزى از حالى بحالى دیگر مثل آنکه نام آل محمد را در آنچه در شام است استعمال کنند التبديل عوض کردن چیزى مثل آنکه لفظ حظيرة المحاريب را استعمال نکنند وعوض آن بيت المقدس استعمال کنند النقل حکایت کردن مثل آنکه مدرسان نقل میکنند که نام آنچه در شام است بيت المقدس است تلك الاسماء مفعول نقلوا است و عبارت است از بيت المقدس که مستعمل شده در آنچه در شام است وامثال مثل لات وعزى ومنات که مستعمل در بت باشد والقاب ائمه ضلالت که مشهور است ضمير هو راجع بمصدر نقلوا است حملة البطن لآل محمد والظهر مثل معترضه است واشاره است بآنچه بیان شد در کتاب التوحيد در شرح حدیث دوم باب نهم که آيات اول سوره والنجم در رد منافقان اصحاب رسول است که صحابيت على را دوست نداشتند لام در لآل براى اختصاص است بتقدير لآل محمد على اعدائهم المثل بضم ميم وضم ثاى سه نقطه جمع مثال یعنى صورت تنها که از سنگ وچوب ومانند آنها تراشیده میشود یعنى پس گفتم او را آنچه شنیده آنرا بسیار تا امروز آن مسمى آنچه در شام است نیست کرین بيت المقدس است پس گفت مرا آنچه در شام است محرابهاى پیغمبران است یعنى قبله در شریعت ایشان بوده یا بمعنى که ایشان در آنجا نماز کرده اند وبراى هر کدام موضعى معين در آنجا هست وجز این نیست که گفته مى شد آنرا حظيرة المحاريب یعنى بيت المقدس گفته نمى شد در زمان انبياى سابق تا آنکه آمد زمانى که واسطه بود میان محمد وعیسى ونزدیک شد بى توفیقى باهل شرک باینمعنى که بغایت بى توفیق شدند وبلند شد سخنان آهسته در خانه هاى شیاطین یعنى سخنان پنهان ایشان بر ملا شد پس گردانیدند نامها را از جاها بجاها وعوض کردند نامها را به نامها براى چیزها وحکایت کردند براى مردم این نامهاى اختراعى را وآن حکایت نامهاى اختراعى مضمون قول الله تبارك وتعالى است در سوره والنجم باطن آن براى آل محمد است باینمعنى که ضرر است بر اعداى ایشان که براى خود مانند آنها بتان یعنى بتهاى دال بر مدح قرار داده اند مثل صدیق وفاروق وذو النورين

وظاهر از بیان حال بتان آن است که نیست آن نامهای لات وعزی ومنات ومانند آنها مگر نامی چند بیوجه که نام نهاده اید آنها را شما برای خود وپدران شما برای بتان فرو نفرستاده الله تبارک وتعالی بصدق آنها هیچ برهانی

اصل فقلت له انی قد ضربت الیک من بلد بعید وتعرضت الیک بحارا وغموما وهموما وخوفا واصبحت وامسیت مؤیسا الا ان اکون ظفرت بحاجتی فقال لی ما اری امک حملت بک الا وقد حضرها ملک کریم ولا اعلم ان اباک حین اراد الوقوع بامک الا وقد اغتسل وجاءها علی طهر ولا ازعم الا انه قد کان درس السفر الرابع من سهره ذلک فختم له بخیر **شرح** مؤیسا بضم میم وسکون همزه وگاهی قلب بواو میشود وکسر نون یا سین بی نقطه است الایاس دریافتن خبری بسبب قرائن احوال آن ولا اعلم ان بکسر همزه یا فتح همزه وتخفیف نون زائده است درس ماضی معلوم باب نصر وضرب است سفر رابع از انجیل است یا از توریت بر هر تقدیر مراد ختم کتاب الهی است بنا بر آنکه منحصر باشد بر چهار سفر ومیتواند بود که تخصیص ذکر سفر رابع برای آن باشد که در آن سفر ذکر رسول آخر الزمان واوصیای او باشد یعنی پس گفتم او را بدرستی که من بتحقیق سفر کردم بسوی تو از دور در بلاد دیدم در توجه بسوی تو دریای چند را وغمها وآزردگیها را وترس را وگردیدیم امروز را وشب در یابنده این که ظفر نیابم بمطلب خود که اسمی باشد که آصف دانسته بوده پس گفت در بیان آنکه بمطلب خود رسی نمی بینم مادر ترا که حامله تو شد مگر بر حالی که حاضر شده نزد او فرشته گرامی ونمیدانم پدر ترا وقتی که اراده جماع با مادر تو داشت مگر بر حالی که خود را شسته باشد وآمده باشد نزد مادر تو بر پاکیزگی وگمان ندارم مگر این را که پدر تو بتحقیق خوانده بود سفر چهارم انجیل را یا توریت را در ان بیداری شب خود پس عاقبت تو بخیر گردانیده شده

اصل ارجع من حیث جئت فانطلق حتی تنزل مدینة محمد التی یقال لها طیبة وقد کان اسمها فی الجاهلیة یثرب ثم اعمد الی موضع منها یقال له البقیع ثم سل عن دار یقال لها دار مروان فانزلها واقم ثلثا ثم سل الشیخ الاسود الذی یکون علی بابها یعمل البواری وهی فی بلادهم اسمها الخصف فالطف بالشیخ وقل له بعثنی الیک نزیلک الذی کان ینزل فی الزاویة فی البیت الذی فیه الخشیبات الاربع ثم سله عن فلان بن فلان الفلانی وسله این نادیه وسله ای ساعة یمر فیها فلیریکاه او یصفه لک فتعرفه بالصفة وساصفه لک قلت فاذا لقیته فاصنع ماذا قال سله عما کان وعما هو کائن وسله عن معالم دین من مضی ومن بقی **شرح** مراد به بقیع بقیع غرقد است چنانچه ظاهر میشود از حدیث سابق الشیخ الاسود عبارت از فضل بن سوار است که در صدر حدیث مذکور شد الخشیبات تصغیر است فلان بن فلان الفلانی عبارت از موسی بن جعفر العلوی نیست واین بسبب ترک تصریح کرد برای ادب النادی بفتح نون والف ودال بی نقطه مجلس ومراد اینجا یدرام خبر وماننده آنست فلیریکاه بفتح نام وضم یای دو نقطه در پائین وکسر رای بی نقطه وفتح کاف والف که از اشباع فتحه کاف بهم رسیده وضمیر راجع به فلان بن فلان است وظاهر آنست که ساصفه لک مشتمل بر صنعت قلب باشد یعنی ساصفک له برای اشاره بلین که ترا در امید اند چنانچه گویا که او را برای او میکشم نه بر عکس یعنی برگرد بشهر خود از راهی که آمدی پس از ان روانه شو

تا فرود آئی در مدینه محمد که گفته میشود آن را طیبه بفتح طای بی نقطه و تخفیف یای دو نقطه در پائین و تشدید و کسر آن نیز جائز
است و بتحقیق بود نام آن شهر در زمان جاهلیت که پیش از بعثت رسول است یثرب بعد ازان متوجه شو بسوی
موضعی از مدینه که گفته میشود آن را البقیع بعد ازان سوال کن از سرائی که برای فرود آمدن مسافران است بکرایه
گفته میشود دار السرای مروان پس فرود بیا آنجا و درنگ کن سه روز تا از تعجیل نفهمند که تو بچه کار آمدی بعد ازان
سوال کن پیر مرد سیاهی را که میباشد بر در آن سرائی که میبافد بوریا بار او نام آنها در شهرهای حوالی اهل مدینه
خصف است بفتح خای با نقطه و فتح صاد بی نقطه و فا پس مهربانی کن با آن پیر مرد و بگو او را که فرستاده مرا
بسوی تو خواجه تو که فرود می آمد در کنج سرا در خانه که در آنست چهار چوب یعنی در و در بند و بعد ازان سوال کن او را از حال
موسی بن جعفر علوی و سوال کن او را که کجا است مجلس او و برای جواب مسائل مردم و سوال کن او را که در کدام ساعت
روز گذار میکنند بر ان مجلس یعنی که آن مجلس می آید پس هر آئینه خواهد نمود آن پیر مرد ترا آن کس را که گفتم با نشان
او را بیان میکند برای تو پس نمی شناسی او را بیان میکند و زود باشد که بیان کنم او را برای تو یعنی که زود تر
از تو بجهت او سیر هم و بیان تو برای او میکنم یا باین معنی که معلوم تو میشود که هر چه در بیان مرتبه او گفتم درست
است و میتواند بود که اشاره بصفتی باشد که گفته باشد برای راهب و در اینجا نقل شده باشد گفتم او را پس وقتی
که ملاقات کنم او را پس چه کار کنم او را تا معلوم من شود که تو راست گفتی گفت سوال کن او را از آنچه شده و از
آنچه شدنی است و سوال کن او را از مسائل دین هر که گذشته و هر که باقی مانده اصل فقال له ابو ابراهیم
علیه السلام قد نصحك صاحبك الذي لقيت فقال الراهب ما اسمه جعلت فداك قال هو متمم بن فيروز
و هو من ابناء الفرس و هو ممن آمن بالله وحده لا شريك له و عبده بالاخلاص و الايقان و فر من قومه
لما خافهم فوهب له ربه حكما و هداه لسبيل الرشاد و جعله من المتقين و عرف بينه و بين عباده المخلصين
و ما من سنة الا و هو يزور فيها مكة حاجا و يعتمر في راس كل شهر مرة و يجيء من موضعه من الهند الى
مكة فضلا من الله و عونا و كذلك يجزي الشاكرين ثم سأله الراهب عن مسائل كثيرة كل ذلك يجيبه
فيها و سأل الراهب عن اشياء لم يكن عند الراهب فيها شيء فاخبره بها شرح الابناء یعنی از عجم
که ساکن یمن شدند و فرزندان ایشان و هر دو اینجا مناسب است الفرس بضم فا و سکون رای بی نقطه و سین بی نقطه عجم و
پادشاهان عجم که دار الملک ایشان مدائن بوده و هر دو اینجا مناسب است یعنی پس گفت راهب را امام
بتحقیق نصیحت کرده ترا مصاحب تو که ملاقات کردی پس گفت راهب چیست نام آن مرد قربانت شوم امام گفت
او متمم بن فیروز است و او از ابنای پادشاهان عجم است و او از جمله کسی است که ایمان آورده است بربوبیت الله
تنهائی که شریک نیست او را و او عبادت کرده الله تعالی را بخالص ساختن عبادت و کمال اطمینان خاطر و گریخته از
جماعت خود چون ترسیده از ایشان که دین او را ضائع کنند پس بخشید او را صاحب کل اختیار او حکمت و نموده
او را راه راستی و گردانید او را از اهل پرهیز از عذاب الهی و آشنائی انداخت میان او و میان بندگان خود که

خالص کرده شده اند از هر عیب و نیست هیچ سالی مگر برحالی که او زیارت میکند در ان سال مکه را که حج کنند بیت الله باشد و عمره میکند در سر هر ماه و مجی او می آید از جای خود از هند بسوی مکه بسبب فضیلتی که دارد و از جانب الله تعالی و مددی که میکند اهل حق را و همچنین خبر رسید مدد الله تعالی شکر گذاران را بعد از ان پرسید امام راهب را از مسائل بسیار در جمیع آنها جواب میداد امام او را و پرسید امام راهب را از چیزی که نبود نزد راهب در انها جوابی پس خبر کرد امام او را بجواب آنها **اصل** ثم ان الراهب قال اخبرنی عن ثمانیه احرف نزلت فتبین فی الارض منها اربعة وبقی فی الهواء منها اربعة علی من نزلت تلك الاربعة التی فی الهواء ومن یفسرها قال ذاك قائمنا ینزله الله علیه فیفسره وینزل علیه ما لم ینزل علی الصدیقین والرسل والمهتدین ثم قال الراهب فاخبرنی عن الاثنین من تلك الاربعة الاحرف التی فی الارض ما هی قال اخبرك بالاربعة کلها اما اولهن فلا اله الا الله وحده لا شریك له باقیا والثانیة محمد رسول الله مخلصا والثالثة نحن اهل البیت والرابعة شیعتنا منا ونحن من رسول الله صلی الله علیه واله ورسول الله من الله بسبب یعنی نزلت در اول ماضی معلوم باب ضرب است و مراد نزول برسول است و در دوم ماضی مجهول باب تفعیل است و تعبیر از مستقبل بلفظ ماضی برای تحقق وقوع است التنزیل مطابق کردن مضمونی با احوال کسی ینزله هر سه جا مضارع معلوم باب التفعیل است تذکیر ضمیر ینزله با اینکه راجع است بالاربعة التی فی الهواء باعتبار آنست که مؤنث غیر حقیقی را تذکیر جایز است افراد ضمیر با هی باعتبار آنست که راجع بکل واحدة است اهل مرفوع و خبر مبتدا است و معنی اهل البیت بیان شد در حدیث چهارم باب صد و هفتم یعنی بعد از ان پرسید که راهب گفت خبر ده مرا از هشت سخن که فرود آمد از آسمان ظاهر شد در زمین از انها چهار سخن یعنی مضمون آنها هنوز بفعل نیامده در زمین مانند چیزی که متعلق در هوا باشد بر که مطابق کرده شد آن چهار سخن یعنی مصداق آن چهار سخن کسی است که ظاهر میسازد صدق آن چهار سخن را گفت آنکس که قائم ما است مطابق میکند بر احوال او مضمونی را که مطابق نکرد بر احوال اوصیای سابق و رسل و مؤمنان دیگر بعد از ان گفت راهب پس خبر ده مرا از دو سخن از جمله آن چهار سخن که ظاهر شد در زمین که چیست هر یک از ان دو سخن امام گفت خبر دهم ترا بان چهار همه اما اول آنها پس توحید است برحالی که باقی و منظور باشد در جمیع احوال و جمیع احکام الهی یعنی که از ان غافل نشوند اصلا تا مبادا که پیروی ظن کنند و دوم رسالت رسول الله است برحالی که خالص شده باشد از الالثش خود رائی در بعض احکام الهی و سوم آنست که ما اوصیای رسولیم و چهارم آنکه شیعه ما نسبت بما بربطی عظیم اند و ما نسبت برسول الله بربطی عظیم و رسول الله نسبت بالله تعالی بربطی عظیم **اصل** فقال له الراهب اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان ما جاء به من عند الله حق وانکم صفوة الله من خلقه وان شیعتکم المطهرون المستبدلون ولهم عاقبة الله والحمد لله رب العالمین فدعا ابو ابراهیم علیه السلام بجبة خز وقمیص قوهی وطیلسان وخف وقلنسوة فاعطاه ایاه وصلی الظهر وقال اختتن فقال قد اختتنت فی سابعی شرح المستبدلون در بعض نسخ بذال بالنقطه مفتوحه است یعنی :

خوار شمرده شدگان و ایشانند واست بقول الله تعالی در سوره قصص ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین چه دولت ائمه حق دولت شیعه ایشان است و در بعض نسخ بدال بی نقطه مکسوره است
یعنی استدلال کنندگان بشواهد ربوبیت ومحکمات کتاب الهی بر عقائد خود الجبه بضم جیم وتشدید بای یک نقطه قبایی
آستین کوتاه پیش دار الخز بفتح خای با نقطه وتشدید زای با نقطه جامه بافته از پشم وابریشم القوهی بضم قاف و
سکون واو منسوب بقوهستان شهریست در کرمان و هر چیز را که بآن شهر منسوب باشد قوهی می نامند الطیلسان
بفتح طای بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین وفتح لام وسین بی نقطه والف ونون معرب تالشانه وتالش
موضعی است در حوالی دیلم و پوشش اهل آنجا اکثر چوقای کوتاه می باشد یعنی پس گفت امام راهب را گواهی
بدهم که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی تنها که شریکی نیست او را و این که آنچه آورده آنرا محمد از جانب الله تعالی
حق است و این که شما برگزیده الله تعالی اید از مخلوقین او و این که شیعه شما پاکیزه شدگانند از شک در ربوبیت
رب العالمین خوار شمردگانند و برای شیعه شما است عاقبت کاری که الله تعالی قرار داده وگفته والعاقبة
للمتقین وستایش الله تعالی راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر خیر است پس طلبید امام موسی کاظم
علیه السلام جبه خزی را و پیراهن قوهستانی و چوقای را و کفشی را و کلاهی را پس داد آنچه را که مذکور شد
بآن مرد و نماز ظهر کرد امام گفت خود را ختنه کن پس راهب بعد از این مجلس گفت راوی را که بتحقیق ختنه کردم خود
را در روز هفتم اسلام خود چنانچه کسی تازه از مادر متولد شده باشد **ششم اصل** مرّ العبد الصالح
بامرأة بمنی وهی تبکی وصبیانها حولها یبکون وقد ماتت لها بقرة فدنا منها ثم قال لها ما یبکیک یا امة الله
قالت یا عبد الله ان لنا صبیانا ایتاما وکانت لی بقرة معیشتی ومعیشة صبیانی کان منها وقد ماتت
وبقیت منقطعا بی وبولدی لا حیلة لنا فقال یا امة الله هل لک ان احییها لک فالهمت ان قالت نعم یا عبد الله
فتنحی وصلی رکعتین ثم رفع یدیه هنیئة وحرک شفتیه ثم قام فصوت بالبقرة فنخسها نخسة او ضربها برجله
فاستوت علی الارض قائمة فلما نظرت المرأة الی البقرة صاحت وقالت عیسی بن مریم ورب الکعبة فخالط
الناس وصار بینهم ومضی علیه السلام یعنی گذشت امام موسی کاظم علیه السلام بزنی در منی وآن زن گریه
میکرد بر حالی که مرده بود او را ماده گاوی پس امام نزدیک شد بآن زن بعد از آن گفت او را چه گریه
میآورد ترا ای کنیز الله تعالی گفت ای بنده الله تعالی بدرستیکه ما را اطفال یتیمان هستند و بود مرا ماده گاوی
که معاش من ومعاش اطفال من بود از آن وبتحقیق مرده ماندم بی معاش و اطفال من نیز چاره نیست ما را پس گفت
ای کنیز الله تعالی آیا ترا میل هست بآنکه زنده کنم آنرا برای تو پس در دل او افتاده شد اینکه گفت آری ای بنده الله
تعالی پس یکجانبی رفت ونماز کرد دو رکعت بعد از آن برداشت دو دست خود را اندکی وجنبانید دو لب
خود را بعد از آن برخاست پس آواز داد بماده گاو و انگشت زد ماده گاو را انگشت زدنی یا زد آنرا بپای
خود یک زدن پس ماده گاو راست شد بر زمین ایستاده و چون نظر کرد آن زن بسوی ماده گاو

فریاد زد و گفت این مانند عیسی بن مریم است قسم برب کعبہ اشارہ است بآیہ سورۂ آل عمران واحیی الموتے
باذن اللہ پس امام مخلوط کرد خود را بمردم و گردید درمیان ایشان تا کسی نشناسد و رفت **هفتم اصل**
عن سیف بن عمیرة عن اسحاق بن عمار قال سمعت العبد الصالح علیہ السلام ینعی الی رجل نفسہ فقلت
فی نفسی وانہ لیعلم متی یموت الرجل من شیعتہ فالتفت الیّ شبہ المغضب فقال یا اسحاق قد کان رشید
الہجری یعلم علم المنایا والبلایا والامام اولی بعلم ذلک ثم قال یا اسحاق اصنع ما انت صانع فان عمرک قد فنی
وانک تموت الی سنتین واخوتک واہل بیتک لا یلبثون بعدک الا یسیرا حتی تتفرق کلمتہم ویخون بعضہم
بعضا حتی یشمت بہم عدوہم وکان ہذا فی نفسک فقلت فانی استغفر اللہ تبارک وتعالی مما عرض فی صدری
شرح ضمیر نفسہ راجع برجل است وانہ بتقدیر استفہام و بعنوان شکست رشید بضم رای بی نقطہ از اصحاب امیر المؤمنین
است و حضرت او را تعلیم علم منایا و بلایا میکرد چنانچہ مذکور است در کتاب کشی و در بعض نسخ سنین سنتین است
یعنی دو سال کان بالف و تشدید نون مکسورہ و مفتوحہ امر مضاعف باب مفاعلہ است ہذا منصوب است
محلا تا مفعول این باشد المکان بنایت پنہان کردن چیزی یا بتخفیف نون مفتوحہ ماضی از افعال تا قد بیت و ہذا
مرفوع است محلا تا اسم ان باشد بتقدیر فکان مثل ہذا یعنی روایتست از سیف بن عمیرہ از اسحق بن عمار گفت
شنیدم از امام موسی کاظم کہ میرساند بسوی مردی خبر مرگ آن مرد را پس گفتم در دل خود آیا نیز میداند کہ شیعہ
کہ او ہر آئینہ میداند مردن مردی از شیعہ خود را پس رو بمن کرد مانند غضبناک پس گفت ای اسحق بتحقیق رشید
ہجری میداشت دانش مرگہا و مشقتہای کہ بر سر مردم می آمد و امام سزاوار تر است بدانستن آن بعد از ان
گفت ای اسحق بکن آنچہ را کہ تو ارادہ کردن آن داری چہ بدرستیکہ عمر تو بتحقیق باخر رسیدہ و بدرستیکہ تو میمیری تا دو سال
روز و برادران تو و اہل خانہ تو درنگ نمیکنند بعد از تو مگر اندکی تا آنکہ مختلف میشود سخنہای ایشان و خیانت میکنند
بعض ایشان بعضی را تا آنکہ شماتت میکنند بایشان دشمن ایشان یعنی خوب پنہان کن این را در دل خود پس گفتم بدرستی
کہ من استغفار میکنم اللہ تعالی را از آنچہ بہم رسیدہ در سینہ من **اصل** فلم یلبث اسحاق بعد ہذا المجلس الا
یسیرا حتی مات فما اتی علیہم الا قلیل حتی قام بنو عمار باموال الناس فافلسوا **شرح** این کلام سیف است
با در اموال برای تعدیہ است یعنی پس درنگ نکرد اسحق بعد از این مجلس مگر اندکی تا آنکہ مرد اسحق پس نیامد
بر ایشان مگر اندک زمانی تا آنکہ برخاستند اولاد عمار کہ برادران اسحق و اہل بیت او باشند
با لہای را برای مردم کہ اہل دیوان آن زمان بودند پس مفلس شدند **هشتم اصل** عن موسی بن القسم
البجلی عن علی بن جعفر قال جاءنی محمد بن اسمعیل وقد اعتمرنا عمرة رجب ونحن یومئذ بمکة فقال
یا عم انی ارید بغداد وقد احببت ان اودع عمی ابا الحسن یعنی موسی بن جعفر علیہما السلام واحببت
ان تذہب معی الیہ فخرجت معہ نحو اخی وہو فی دارہ التی بالحوبة وذلک بعد المغرب بقلیل فضربت
الباب فاجابنی اخی فقال من ہذا فقلت علی فقال لی ہو ذا اخرج وکان بطیء الوضوء فقلت العجل

قال واعجل فخرج وعلیه ازار ممشق قد عقده فی عنقه حتی قعد تحت عتبة الباب فقال علی بن جعفر فانکببت علیه فقبلت راسه وقلت قد جئتک فی امر ان تره صوابا فالله وفق له وان یکن غیر ذلک فما اکثر ما نخطئ شرح

فقال ابی جعفر کلام علی بن جعفر بیت الحوبة بضم حای بی‌نقطه وفتح واو وتشدید یای دو نقطه در پایین مفتوحه تصغیر حوة بضم

حا وتشدید واو کناره دور مراد اینست که در کوه است اما بسیار بالا نیست بلکه در دامن است الممشق بضم میم اول

وفتح میم دوم وتشدید شین بانقطه مفتوحه وقاف رنگ کرده شده بمشق بکسر وفتح میم وسکون شین گل ارمنی

گل سرخ است واکثر صیغه التعجب یا در ما نخطی مصدریه است یعنی روایت است از موسی بن قاسم بجلی

از علی بن جعفر گفت آمد نزد من محمد بن اسمعیل بن جعفر بر حالی که عمره کرده بودیم عمره رجب و ما آن روز در مکه بودیم

پس گفت ای عموی من بدرستیکه من اراده دارم بغداد را وتحقیق دوست داشتم که وداع کنم عموی خود ابوالحسن

را یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را ودوست داشتم که بیائی با من بسوی او پس بیرون آمدم با و بجانب

برادرم نزد او در خانه خود بود که در کنار یک وادی که است و آن رفتن نزد او بعد از شام باندک وقتی بود

پس زدم در را پس جواب داد برادرم با این روش که گفت کیست این که در میزند پس گفتم علی است پس گفت

اینست بیرون می آیم و بود دیر وضو پس گفتم شتاب کن در وضو گفت و شتاب میکنم پس بیرون آمد بر او بود

پارچه رنگ کرده شده بگل ارمنی بر حالی که گره کرده بود در گردن خود تا آنکه نشست پائین آستانه در گفت

علی بن جعفر پس سر نشیب شدم بر او پس بوسیدم سر مبارکش را و گفتم تحقیق آمدم نزد تو برای کاری اگر ببینی

آن را بجای خود پس الله تعالی توفیق داده برای آن و اگر باشد بیجا پس چه بسیار است خطای ما اصل

قال وما هو قلت هذا ابن اخیک یرید ان یودعک ویخرج الی بغداد فقال لی ادعه فدعوته وکان

متنحیا فدنا منه وقبل راسه وقال جعلت فداک اوصنی فقال اوصیک ان تتقی الله فی دمی فقال

مجیبا له من ارادک بسوء فعل الله به وجعل یدعو علی من یریده بسوء ثم عاد فقبل راسه فقال یا عم

اوصنی فقال اوصیک ان تتقی الله فی دمی فقال من ارادک بسوء فعل الله به وفعل ثم عاد فقبل

راسه ثم قال یا عم اوصنی ثم قال اوصیک ان تتقی الله فی دمی فدعا علی من اراده بسوء ثم تنحی

عنه ومضیت معه فقال لی اخی یا علی مکانک فقمت مکانی فدخل منزله ثم دعانی یعنی گفت و

چیست آن کاری که داری گفتم این برادرزاده تو میخواهد که وداع کند ترا و بیرون رود بسوی بغداد پس گفت مرا که

نزدیک ساز او را پس طلبیدم او را و بود بکناره گرفته پس نزدیک شد با امام پس بوسید سر مبارکش را و گفت قربانت

شوم سفارشی کن مرا پس گفت سفارش میکنم که پرهیز کنی در عذاب الله تعالی را در خون من پس گفت بر حالی که

جواب میداد او را هر که بد تو خواهد کند الله تعالی با و و شروع کرد بنفرین میکرد بر کسی که بد او خواهد بعد از آن

برگشت پس بوسید سر مبارکش را پس گفت ای عموی من سفارشی کن مرا پس گفت سفارش میکنم ترا که پرهیز کنی

از عذاب الله تعالی در خون من پس گفت هر که بد تو خواهد الله تعالی با او کند و کند یعنی که انتقام بفرمایند

کرد او را پس بعد از ان گفت ای عموی من سفارش کن مرا پس گفت سفارش میکنم ترا که بپرهیزکنی خدای تعالی
را در خون من پس نفرین کرد کسی که بد او خواهد بعد از ان دور شد از او و رفتم با او پس گفت مرا برادرم ای
علی در جای خود باش پس ماندم در جای خود پس داخل شد منزل خود را بعد از ان طلبید مرا **اصل** فدخلت
الیه فتناولنی صرة فیها مائة دینار فاعطانیها وقال قل لابن اخیک یستعین بها علی سفره قال علی
فاخذتها فادرجتها فی حاشیة ردائی ثم ناولنی مائة اخری وقال اعطه ایضا ثم ناولنی صرة اخری وقال
اعطه ایضا فقلت جعلت فداك اذا كنت تخاف منه مثل الذی ذكرت فلم تعینه علی نفسك فقال اذا
وصلته وقطعنی قطع الله اجله ثم تناول مخدة ادم فیها ثلاثة آلاف درهم وضح فقال اعطه هذه ایضا
قال فخرجت الیه فاعطیته المائة الاولی ففرح بها فرحا شدیدا ودعا لعمه ثم اعطیته الثانیة والثالثة
ففرح بها حتی ظننت انه سیرجع ولا یخرج ثم اعطیته الثلاثة آلاف درهم **شرح** الممشق بکسر و فتح میم و تشدید شین بالنقطه و
تشدید قاف بالنقطه بالشی که در زیر سر خود می‌نهند و استعاره شد برای همیان بزرگ الوضح بفتح واو و فتح ضاد بالنقطه
و حای بی نقطه درهم صحیح یعنی پس داخل شدم بسوی او پس گرفت همیان که در ان صد دینار طلا بود پس داد
مرا آن و گفت بگو برادرزاده خود را که مدد جوید بان بر سفر خود گفت علی بن جعفر پس گرفتم آنرا و پیچیدم آن را در کنار
ردای خود بعد از ان داد مرا صد دینار دیگر و گفت بده او را نیز بعد از ان داد مرا همیان دیگر و گفت
بده او را نیز پس گفتم قربانت شوم هرگاه می ترسی باشی از او چنان چیزی را که گفتی پس چرا مدد میکنی او را
بر خون خود پس گفت وقتی که من در حق او صله رحم کرده باشم و او در حق من قطع صله رحم کند می برد الله تعالی
اجل او را مراد آنست که او البته میرود و این کار میکند خواه من مدد کنم و خواه نکنم و زیاده مرا این مصلحت هست
بعد از ان گرفت بالش پوستی را که در ان سه هزار درهم صحیح بود پس گفت بده او را این نیز علی ابن جعفر
گفت پس بیرون آمدم بسوی او پس دادم باو صد دینار اول پس خوشحال شد بان خوشحالی سخت و دعا
کرد برای عموی خود بعد از ان دادم او را صد دوم و سوم پس خوشحال شد تا آنکه گمان کردم که او از اراده
سفر برمیگردد و بیرون نمیرود بجانب بغداد بعد از ان دادم او را سه هزار درهم **اصل** فمضی علی وجهه
حتی دخل علی هارون فسلم علیه بالخلافة وقال ما ظننت ان فی الارض خلیفتین حتی رایت عمی
موسی بن جعفر علیه السلام یسلم علیه بالخلافة فارسل هارون الیه بمائة الف درهم فرماه الله
بالذبحة فما نظر منها الی درهم ولا مسه **شرح** الذبحة بکسر و ضم ذال بالنقطه و سکون و فتح بای بی نقطه
و حای بی نقطه خناقی که امان نمیدهد یعنی پس رفت بر ان راهی که اراده کرده داشت تا داخل شد بر هارون پس
سلام کرد هارون را بخلافت رسول و گفت گمان نداشتم که در زمین دو خلیفه باشد تا آنکه دیدم عموی خود
موسی بن جعفر را که سلام کرده میشود بر او نیز بخلافت رسول پس فرستاد هارون بسوی او صد هزار درهم پس گرفتار
کرد او را الله تعالی به گلو گرفتن پس نظر نکرد از ان درهم ها بسوی یکدرهم یعنی از همیان بیرون نیاورد و دست

نمالیدہ ترجمہ آن در میان بیان نیز نهم **اصل** قبض موسی بن جعفر علیه السلام و هو ابن اربع و خمسین
سنة فی عام ثلث و ثمانین و مائة و عاش بعد جعفر خمسا و ثلثین سنة **شرح** این ظاهر است از سابق

مبحث دهم کہ باب صد و نوزدهم است **اصل** مولد ابی الحسن الرضا علیه السلام

شرح این تاریخ احوالیست که نسبت دارد بولادت امام رضا علیه السلام و بیان بحث کلام مصنف و ده حدیث
و نقل کلامی است کلام **مصنف اصل ولد** ابو الحسن الرضا علیه السلام سنة ثمان و اربعین و مائة
و قبض علیه السلام فی صفر من سنة ثلث و مائتین و هو ابن خمس و خمسین سنة و قد اختلف فی تاریخه
الا ان هذا التاریخ هو اقصد ان شاء الله و توفی علیه السلام بطوس فی قریة یقال لها سناباد من نوقان
علی دعوة و دفن بها علیه السلام و کان المامون اشخصه من المدینة الی مرو علی طریق البصرة و
فارس فلما خرج المامون و شخص الی بغداد اشخصه معه فتوفی فی هذه القریة و امه ام ولد یقال
لها ام البنین **یعنی** ولادت ابو الحسن الرضا علیه السلام واقع شده در زمان منصور بن محمد بن علی بن عبد الله
بن عباس کہ خلیفہ دوم از عباسیان و دوم از خلفای عباسیہ است سناباد بفتح سین بی نقطه و نون و الف و بای یک نقطه
و الف و دال بانقطه و بی نقطه است من نوقان متعلق است بظرف در علی دعوة نوقان بضم و فتح نون و سکون
واو و قاف و الف و نون یکی از دو شهر قدیم طوس است و دیگری طابران است بطای بی نقطه و الف و
بای یک نقطه و رای بی نقطه و الف و نون که الحال خراب است و مسمی بشهر طوس است علی دعوة خبر
مبتدای محذوف است بتقدیر هی علی دعوة یا لغت دیگر قریه است **یعنی** زاده شد امام رضا در سال
صد و چهل و هشت هجری و گرفته شد از دنیا در سفر از سال دویست و سه و او فرزند پنجاه و پنج سال بود و
بتحقیق اختلاف کرده شده در تاریخ ولادت و وفات او مگر اینقدر هست که این تاریخ که مذکور شد آن درست تر است
انشاء الله تعالی و گرفته شد در طوس در دهی که گفته میشود او را سناباد و دوری آن ده از نوقان بقدر لبیک
نعره و آرسیت و مدفون شد در آن ده و مامون بیرون آورده بود او را از مدینه بجانب مرو از راه بصره و فارس
پس چون بیرون رفت مامون از مرو و رفت بسوی بغداد بیرون برد او را با خود پس گرفته شد از دنیا بعد از
برگشتن از بغداد در این ده و مادر او کنیز بود که گفته میشد او را ام البنین **اول اصل** ر دی عن هشام
بن احمر قال قال لی ابو الحسن الاول علیه السلام هل علمت احدا من اهل المغرب قدم قلت لا قال بلی
قد قدم رجل فانطلق بنا فرکب و رکبت معه حتی انتهینا الی الرجل فاذا رجل من اهل المدینة
معه رقیق فقلت له اعرض علینا فعرض علینا سبع جوار کل ذلک یقول ابو الحسن لا حاجة لی فیها ثم
قال اعرض علینا فقال ما عندی الا جارية مريضة فقال له ما عليك ان تعرضها فابى عليه فانصرفت
ثم ارسلني من الغد فقال قل له كم كان غايتك فيها فاذا قال كذا و كذا فقل قد اخذتها فاتيته فقال
ما كنت اريد ان انقصها من كذا و كذا فقلت له قد اخذتها فقال هي لك و لكن اخبرني من الرجل الذي

کان معك بالامس قلت رجل من بنی هاشم قال من ای بنی هاشم قلت ما عندی اکثر من هذا اشن
اهل المغرب یعنی نسبا و بجانب مغرب است و رقیق مدوقات جمع رقیق است یا اهل المغرب یعنی متولد در بلاد مغرب است
و رفیق لغاو باف است یعنی همراه یعنی روایتست از هشام بن احمر گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه
السلام آیا دانستی هیچیک را از اهل مغرب که آمده باشد گفتم نه گفت بلی بتحقیق آمده مردی پس
روانه شد با ما پس سوار شد و سوار شدم با او تا رسیدیم با آن مرد پس ناگاه مردی بود از اهل مدینه که با او برده
چند بود پس گفتم او را وانمود کن بر ما پس وانمود کرد بر ما هفت کنیز که همه گفت امام حاجت نیست نزد من مگر
کنیزی بما پس امام گفت او را باقی نیست مر تو را دیگر که وانمود کنی او را پس امتناع کرد آن مرد بر امام پس برگشت
بعد از آن فرستاد مرا در فردای آن روز پس گفت بگو آن مرد را چه مقدار بود نهایت خواهش تو در قیمت این کنیز
پس دیدی که گفت اینقدر و اینقدر پس بگو بتحقیق گرفتم او را باین قیمت پس آمدم نزد آن مرد پس گفت آن مرد من
نمیخواستم که کم کنم قیمت او را از این قدر و این قدر پس گفتم بتحقیق گرفتم او را باین قیمت پس گفت او از
تست باین قیمت و لیکن خبر ده مرا که کیست آن مرد که بود با تو دیروز گفتم مردی است از اولاد هاشم پس گفت
از کدام شعبه اولاد هاشم است پس گفتم نیست نزد من بیشتر از این که گفتم اصل تعالی اخبرك عن هذه الوصيفة
انی اشتريتها من اقصی المغرب فلقيتني امرأة من اهل الكتاب فقالت ما هذه الوصيفة التي معك
قلت اشتريتها لنفسي فقالت ما يكون ينبغي ان تكون هذه عند مثلك ان هذه الجارية ينبغي ان
تكون عند خير اهل الارض فلا تلبث الا قليلا حتى تلد منه غلاما يولد بشرق الارض ولا غربها
مثله قال فاتيته بها فلم تلبث عنده الا قليلا حتى ولدت الرضا عليه السلام یعنی پس آن مرد گفت
خبر میدهم ترا از احوال این کنیز بدرستی که من خریدم او را از دورتر بلاد مغرب پس ملاقات کرد مرا زنی از اهل انجیل
یا مانند آن پس گفت چیست این کنیز که با تست پس گفتم خریدم او را برای خود پس گفت نخواهد بود که سزاوار
باشد که باشد این نزد مثل تو یعنی بدرستیکه این کنیز سزاوار است که باشد نزد بهترین روی زمین پس درنگ نکند
مگر اندکی تا بزاید از او پسری که نزاده میشود در مشرق زمین و نه مغرب زمین مانند او و را کی ... پس هشام گفت پس
آوردم نزد امام آن کنیز را پس درنگ نکرد نزد او مگر اندکی تا آنکه زائید امام رضا علیه السلام را دوم اصل
لما بعث ابو ابراهيم عليه السلام و تكلم ابو الحسن ع خفنا عليه من ذلك فقيل له انك قد اظهرت امرا
عظيما وانا نخاف عليك هذه الطاغية قال فقال ليجهد جهده فلا سبيل له علي یعنی چون از
دنیا رفت امام موسی کاظم علیه السلام و سخن در آمد امام رضا باظهار امامت خود ترسیدیم بر او از آن اظهار پس
گفته شد او را بدرستی که بتحقیق اظهار کردی کار بزرگ را و بدرستی که ما می ترسیم بر تو از این طاغیت طاغی
را که هارون باشد راوی گفت پس امام رضا علیه السلام فرمود گو سعی کند نهایت سعی خود چه نیست راه از جانب
دیگری او را بر من سوم اصل دخلت علی الرضا علیه السلام فی بیت داخل فی جوف

بیت لیلا فوضع یده فکانت کان فی البیت عشیرة مصابیح واستاذن علیه رجل فخلا به ثم اذن له

شرح خلا بجیم ماضی معلوم از باب نصر است و آن متعدی آمده و لازم آمده و بنا بر اول باء زائده بمعنی فی است و بنا بر دوم برای تعدیه است یعنی داخل شدم بر امام رضا علیه السلام در خانه و داخل در خانه دیگر بود شبی پس چون چراغ نبود برداشت دست خود را پس آن دست شد چنانچه گویا در آنخانه ده چراغ بود و اذن دخول طلبید بر او مردی پس روشن کرد خانه را بچراغی پس اذن داد او را **حدیث چهارم اصل** عن ابی احمد بن عبد الله الغفاری قال کان لرجل من آل ابی رافع مولی النبی صلی الله علیه وآله یقال له طیس علی حق فتقاضانی والح علی واعانه الناس فلما رایت ذلک صلیت الصبح فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله ثم توجهت نحو الرضا علیه السلام وهو یومئذ بالعریض فلما قربت من بابه اذا هو قد طلع علی حمار وعلیه قمیص ورداء فلما نظرت الیه استحییت منه فلما لحقنی وقف ونظر الی فسلمت علیه وکان شهر رمضان فقلت جعلنی الله فداک لمولاک طیس علی حق وقد والله شهرنی وانا اظن فی نفسی انه یامره بالکف عنی ووالله ما قلت له کم له علی ولا سمیت له شیئا فامرنی بالجلوس الی رجوعه فلم ازل حتی صلیت المغرب وانا صائم فضاق صدری واردت ان انصرف فاذا هو قد طلع علی وحوله الناس وقد قعد له السؤال وهو یتصدق علیهم فمضی ودخل بیته یعنی روایتست از ابو احمد بن عبد الله غفاری گفت بود مردی را از اولاد ابو رافع غلام نبی که گفته می شد او را طیس و بود او را بر من حقی پس تقاضا کرد مرا و مبالغه کرد بر من و مدد کردند او را مردم در طلب حق یعنی مرا ملامت بسیار کردند پس چون دیدم از آن نماز صبح کردم در مسجد رسول الله بعد از آن متوجه شدم بجانب امام رضا و او آنروز در شهر خود عریض بود پس چون نزدیک شدم بدر خانه او ناگاه او بتحقیق بیرون آمد سوار در از گوشی و بر او بود پیراهنی و ردائی پس چون نظر کردم بسوی او شرم کردم از او که عرض حاجت خود کنم پس چون بمن رسید ایستاد پس نظر کرد بسوی من پس سلام کردم بر او و بود ماه رمضان پس گفتم قربانت شوم بدرستیکه غلام زاده ترا که طیس است بر من حقیست بتحقیق بخدا قسم که رسوا کرد مرا و من گمان میداشتم در دل خود که امام امر خواهد کرد طیس را بدست باز داشتن از من و بخدا قسم که نگفتم امام را که چند او راست بر من و نام نبردم برای امام چیزی از درهم و دینار پس امر کرد مرا به نشستن ازآن جای که بغیبت رفت پس ماندم تا گذاردم نماز شام را و من روزه دار بودم پس تنگدل شدم و خواستم که برگردم پس ناگاه او بتحقیق ظاهر شد بر من و در دور او مردم بودند و بتحقیق بسیار اهل سؤال نشسته بودند برای تصدق او اهل طلب را و تصدق میکرد بر ایشان پس رفت و داخل خانه خود شد

اصل ثم خرج ودعانی فقمت الیه ودخلت معه فجلس وجلست فجعلت احدثه عن ابن المسیب وکان امیر المدینة وکان کثیرا ما احدثه عنه فلما فرغت قال لا اظنک افطرت بعد فقلت لا فدعا لی بطعام فوضع بین یدی وامر الغلام ان یاکل معی فاصبت والغلام من الطعام فلما فرغنا قال لی ارفع الوسادة

وجعل ما ختمها وختمها بخاتم في يده فأخذتها ووضعتها في كمي وأمر أربعة من عبيده أن يكونوا معي حتى
يبلغوني منزلي فقلت جعلت فداك إن طائف ابن المسيب يدور وأكره أن يلقاني ومعي عبيدك فقال لي
أصبت أصاب الله بك الرشاد وأمرهم أن ينصرفوا إذا رددتهم فلما قربت من منزلي وآنست رددتهم
يعني بعد از آن از خانه بيرون آمد وطلبيد مرا پس برخاسته رفتم بجانب او وداخل شدم با او پس نشست ونشستم
پس شروع بحكايت ميكردم او را از امور ابن المسيب عيش از آن مجلس نيز پس چون فارغ شدم از حكايت
گفت گمان ندارم ترا كه افطار كرده باشي هنوز پس گفتم نه پس طلبيد براى من طعامي پس گذاشته شد پيش
من وامر كرد غلامي را كه طعام آورد وابن كه ميخورده باشد با من پس خوردم با غلام از طعام پس چون فارغ شديم
گفت مرا بردار اين بالش را وبگير آنچه را كه در زير آنست پس برداشتم آنرا ناگاه دينارهاى طلا بود پس
برگرفتم آنها را وگذاشتم در آستين خود وامر كرد چهاركس از غلامان خود را كه باشند با من تا رسانند مرا به منزل من
در شهر پس گفتم قربانت شوم بدرستيكه عسس ابن المسيب ميگردد وكراهت دارم از اين كه برخورد مرا وبا من غلامان
تو باشند پس گفت مرا درست يافتى مصلحت را دريابد الله تعالى ترا براستى وامر كرد غلامان را كه برگردند وقتيكه
من برگردانم ايشان را پس چون نزديك منزل خود شدم وخاطر جمع شدم برگردانيدم ايشان را اصل
فصرت إلى منزلي ودعوت بالسراج ونظرت إلى الدنانير فإذا هي ثمانية وأربعون دينارا وكان حق
الرجل علي ثمانية وعشرين دينارا وكان فيها دينار يلوح فأعجبني حسنه فأخذته وقربته
من السراج فإذا عليه نقش واضح حق الرجل ثمانية وعشرون دينارا وما بقي فهو لك ولا والله ما
عرفت ما له علي والحمد لله رب العالمين الذي أعز وليه شرح عرفت بتخفيف را وتشديد نيز تواند بود واول اشهر
است يعني پس برگرديدم بسوى منزل خود وطلبيدم چراغ را ونظر كردم بسوى دينارها پس ناگاه آنها چهل و
هشت دينار بود وبود در ميان دينارها ديناري كه ميدرخشيد از كمال صفا پس تعجب آورد مرا حسن آن
پس بدست گرفتم آنرا ونزديك كردم آنرا بچراغ پس ناگاه بر آن سكه آشكارا بود كه حق آن مرد بيست وهشت
دينار است وآنچه ماند پس آن از تست ونه بخدا قسم كه بخاطر نداشتم تا بازگى كه چند است آن مرد را بر من و
سپاس بر الله تعالى است كه صاحب كل اختيار بهر كس در هر چيز است آنكه عزيز كرده دوستى را كه خود معين كرده
پنجم اصل عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنه خرج من المدينة في السنة التي حج فيها هارون
يريد الحج فانتهى إلى جبل عن يسار الطريق وأنت ذاهب إلى مكة يقال له فارع فنظر إليه أبو الحسن عليه السلام ثم
قال باني فارع وهادمه يقطع إربا إربا فلم ندر ما معنى ذلك فلما ولى وافى هارون ونزل بذلك الموضع
وصعد جعفر بن يحيى ذلك الجبل وأمر أن يبنى له ثم مجلس فلما رجع من مكة صعد إليه فأمر بهدمه فلما
انصرف إلى العراق قطع إربا إربا شرح الفارع بفا والف وكسر را وعين بي نقطه موضع عالى الغايت خوب و
آنجا اسم كوه است وممكن است كه بوده باشد تسميه آن بفارع براى آن باشد كه مشتق است از فرع بضم فا وسكون را مى

نیقطه و یعنی منقطع کردی است نزدیک غدیر خم تقطیع مجهول باب تفعیل است الا باب بکسر همزه و سکون رای ینقطع
دبای یک نقطه عضو یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام که بیرون رفت از مدینه در سالی که حج کرد در آن
سال هارون و اراده داشت امام حج را پس رسید بکوهی که طرف دست چپ راه است بر حالی که از مدینه بر مکه
روی و گفته میشود آن کوه را فارع پس نظر کرد امام بسوی آن کوه و بعد از آن گفت بنا کننده فارع و خراب کننده
آن پاره پاره میشود عضو عضو پس ندانستیم که چیست معنی آن سخن پس چون امام رفت آمد هارون و فرود آمد
در آن موضع و بالا رفت جعفر بن یحیی برمکی آن کوه را و امر کرد بنا نهاده میشود برای او در آنجا عمارتی که
مجلس او باشد وقتی که آید آنجا پس چون برگشت از مکه بالا رفت بسوی آن عمارات پس امر کرد بخراب کردن
آن پس چون برگشت بسوی بغداد پاره پاره کرده شد عضو عضو **ششم اصل** عن ابراهیم بن موسی
قال الححت علی ابی الحسن الرضا علیه السلام فی شیء اطلبه منه فکان یعدنی فخرج ذات یوم یستقبل والی
المدینة وکنت معه فجاء الی قرب قصر فلان فنزل تحت شجرات ونزلت معه انا ولیس معنا ثالث فقلت جعلت
فداک هذا العید قد اظلنا ولا والله ما املک درهما فما سواه فحک بسوطه الارض حکا شدیدا ثم ضرب بیده
فتناول منه سبیکة ذهب ثم قال انتفع بها واکتم ما رأیت **شرح** فلان یعنی بر فراموشی نام صاحب قصر
است چه در مدینه و حوالی آن ده قصر است یعنی بر کراهت نام اوست چه از جمله آنها قصر سعادیا است
و بر سر راه است و لهذا آنها قصر خل بفتح خای نقطه و تشدید لام میباشد یعنی روایت است از ابراهیم
بن موسی گفت مبالغه کردم بر امام رضا علیه السلام در چیزی که مطلبیدم از او پس وعده میکرد مرا که وقتی
والی پس بیرون آمد ساعتی از روزی که استقبال میکرد حاکم مدینه را و بودم با او پس آمد تا نزدیک قصر
فلان پس فرود آمد در سایه درختی چند و فرود آمدم من با او و نبود با ما کسی که سوم ما باشد پس گفتم قربانت
شوم این عید عنقریب نزدیک میباشد و بخدا قسم که ندارم درهمی و نه غیر درهمی پس خراشید تازیانه خود زمین
را خراشیدن سختی پس زد دست خود را و برگرفت از زمین شمشه طلائی را بعد از آن گفت فائده بردار از آن
و پنهان کن آنچه را که دیدی **هفتم اصل** عن یاسر خادم والریان بن الصلت جمیعا قال لما انقضی
امر المخلوع واستوی الامر للمامون کتب الی الرضا علیه السلام یستقدمه الی خراسان فاعتل
علیه ابو الحسن علیه السلام بعلل فلم یزل المامون یکاتبه فی ذلک حتی علم انه لا محیص له وانه لا یکف
عنه فخرج علیه السلام ولابی جعفر علیه السلام سبع سنین فکتب الیه المامون لا تأخذ علی طریق
الجبل وقم وخذ علی طریق البصرة والاهواز وفارس حتی وافی مرو فعرض علیه المامون ان
یتقلد الامر والخلافة فابی ابو الحسن علیه السلام قال فولایة العهد فقال علی شروط اسألکها
قال المامون سل ما شئت فکتب الرضا علیه السلام انی داخل فی ولایة العهد علی ان
لا آمر ولا انهی ولا افتی ولا اقضی ولا اولی ولا اعزل ولا اغیر شیئا مما هو قائم وتعفینی من ذلک کله

کله فی جانبه الی المأمون الی ذلک کله شیخ ضمیر قال راجع است بیاسر چه ترجمه حدیث از او منقول است
و مراد آنست که این الفاظ از یاسر است و بیان این مضمون را بلفظ دیگر نقل کرده المخلوع بخای با نقطه و
عین بی نقطه یعنی عقل و خلیفه که لشکر او از او برگردند و هر دو اینجا مناسب است و مراد امین برادر مأمون است
و بعقلیهای او مشهور است و او را از خلافت خلع کردند و باز متمکن شده معهذا او از او برگشته به لشکر مخالفان
ملحق شدند تا بار دیگر خود را خلع کرده امان طلبید و قبول نکردند تا کشته شد در محرم سال صد و نود و هشت
الجبل بفتح جیم و فتح بای یک نقطه بلاد دیلم که از آنجمله است قزوین الاهواز بفتح همزه و سکون ها و واو و الف
و زای با نقطه نه موضع است که میان بصره و فارس است از آنجمله است رامهرمز و شوشتر یعنی روایت است
از یاسر خادم امام رضا علیه السلام و ریان بن الصلت هر دو گفت یاسر چون بآخر رسید خلافت امین عقل و استحکام
یافت خلافت برای مأمون نوشت بسوی امام رضا علیه السلام که در مدینه می بود و طلبید قدوم او را
بسوی خراسان پس عذرخواهی کرد بر مأمون امام رضا بعذرهای چند پس همیشه مأمون می نوشت باو
در آن باب تا آنکه امام دانست که چاره نیست او را از این که دست باز نمیدارد از او پس بیرون آمد از
مدینه در حالی که امام محمد تقی علیه السلام هفت ساله بود پس نوشت باو مأمون که سفر مکن در راه دیلم و قم و
سفر کن براه بصره و اهواز و فارس خیالش آن بود که چون در دیلم و قم شیعه بسیار است مبادا او خلافت
او غلبی بهم رسد تا آنکه آمد بمرو پس برای امتحان و المنو بر او مأمون که بگردن خود گیرد امارت و خلافت را
پس ابا کرد امام رضا ع مأمون گفت پس قبول کن ولیعهد بودن را باین معنی که خلافت بعد از من از تو
باشد پس امام برای مصلحت گفت قبول میکنم بشرطی چند که میطلبم از تو آنها را گفت مأمون طلب کن آنچه
را که خواستی پس نوشت امام رضا ع در عهدنامه بدرستیکه من داخل در ولیعهد بودن میشوم بشرط آنکه امر نکنم
و نهی نکنم و فتوی ندهم و حکم نکنم و کسی را حاکم نکنم و کسی را عزل نکنم و تغییر ندهم چیزی را از جمله آنچه بحال خود است و معاف
داری مرا از آنچه مذکور شد همه از آن پس قبول کرد آنرا مأمون بسوی آنچه مذکور شد همه آنرا او بیمیل
قال فحدثنی یاسر قال فلما حضر العید بعث المأمون الی الرضا علیه السلام یسئله ان یرکب و یحضر العید
و یصلی و یخطب فبعث الیه الرضا علیه السلام قد علمت ما کان بینی و بینک من الشروط فی دخول هذا
الامر فبعث الیه المأمون انما ارید بذلک ان تطمئن قلوب الناس و یعرفوا فضلک فلم یزل علیه السلام
یراده الکلام فی ذلک فالح علیه فقال یا امیر المؤمنین ان اعفیتنی عن ذلک فهو احب الی وان لم
تعفنی خرجت کما خرج رسول الله صلعم و امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیهما السلام فقال
المأمون اخرج کیف شئت و امر المأمون القواد و الناس ان یبکروا الی باب ابی الحسن ع
یعنی راوی گفت پس حکایت کرد مرا یاسر گفت پس چون رسید عید مراد عید قربان است بعلم نمود بسوی
امام رضا علیه السلام می طلبید از او که سوار شود و حاضر شود در عیدگاه و نماز عید کند و خطبه گوید پس پیغام

فرستاد بسوی او امام رضا که بتحقیق دانستی آنچه را که بود میان من و میان تو که شرط دخول من درین کار ولایت عهد
است و شماره داشت بلا غیر شیئا ما هو قائم چه دلالت دارد بر آنکه هر که پیش شما زد عهد بود و همان دستور باشد
پس پیغام فرستاد بسوی او مامون که جز این نیست که می خواهم با آنچه گفتم این را که قرار گیرد بر ولایت عهد
تو دلهای مردم و شناسند فضیلت ترا چون اول ملاقات بوده گمان او با غوای حاسدان این بود
که امام از عهده این کار بدر نمی آید و خجل خواهد شد در خطبه و مانند آن پس مکرر کرد امام بر وی گردانید بر او سخن
را در آن باب پس مبالغه کرد مامون بر امام پس گفت ای فلان اگر معاف داری مرا ازان کار پس
محبوب تر است بسوی من و اگر معاف نداری بیرون می آیم چنانچه بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم و امیر المومنین علیه السلام پس گفت مامون بیرون رو هر چنانکه خواستی و امر کرد مامون سرداران را و لشکر را که
سوار شده متوجه شدند بسوی در خانه امام رضا **اصل** قال فحدثنی یاسر الخادم انه قعد الناس
لابی الحسن علیه السلام فی الطرقات و السطوح الرجال و النساء و الصبیان و اجتمع القواد و الجند علی
باب ابی الحسن علیه السلام فلما طلعت الشمس قام علیه السلام فاغتسل و تعمم بعمامة بیضاء من قطن
القی طرفا منها علی صدره و طرفا بین کتفیه و تشمر ثم قال لجمیع موالیه افعلوا مثل ما فعلت ثم اخذ بیده
عکازا ثم خرج و نحن بین یدیه و هو حاف قد شمر سراویله الی نصف الساق و علیه ثیاب مشمرة فلما مشی
و مشینا بین یدیه رفع رأسه الی السماء و کبر اربع تکبیرات فخیل الینا ان السماء و الحیطان تجاوبه و القواد
و الناس علی الباب قد تهیئوا و لبسوا السلاح و تزینوا باحسن الزینة **یعنی** راوی گفت پس حکایت کرد مرا
یاسر خادم که نشستند مردم برای تماشای امام رضا علیه السلام در راهها و بر بامها مردان و زنان و اطفال و جمع
شدند سرداران و لشکر بر در خانه امام پس چون طلوع کرد آفتاب امام برخاست پس غسل کرد و عمامه بر سر
بست بعمامه سفید که از پنبه بود انداخت یک طرف از عمامه را بر سینه خود و طرف دیگر را میان دو شانه
خود و دامن بر میان زد بعد از آن گفت جمیع خادمان خود را بکنید مثل آنچه کردم بعد از آن گرفت بدست
خود عصای سر نیزه دار و ما پیش او بودیم و او پا برهنه بود بر حالی که بالا کرده بود شب جامه خود را تا نصف
ساق و بر او بود جامهای دامن بر میان زده پس چون براه رفت و براه رفتیم پس او برداشت سر خود را
بسوی آسمان و تکبیر گفت چهار تکبیر پس نموده شد بما که آسمان و دیوارها موافقت میکردند او را در تکبیر گفتن و
سرداران و لشکر بر در خانه بودند مهیا و سلاح پوشیده و مزین به بهترین زینت **اصل** فلما طلعنا علیهم
بهذه الصورة و طلع الرضا وقف علی الباب وقفة ثم قال الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر
علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا نرفع بها اصواتنا قال یاسر فتزعزعت مرو بالبکاء و الضجیج
و الصیاح لما نظروا الی ابی الحسن و سقط القواد عن دوابهم و رموا بخفافهم لما راوا ابا الحسن علیه السلام حافیا
و کان یمشی و یقف فی کل عشر خطوات و یکبر ثلث مرات قال یاسر فتخیل الینا ان السماء و الارض

والجبال تجاوبه وصارت مرو ضجة واحدة من البكاء وبلغ المامون ذلك فقال له الفضل بن سهل ذو الرياستين يا امير المؤمنين ان بلغ الرضا عليه السلام المصلى على هذا السبيل افتتن به الناس و الراى ان تساله ان يرجع فبعث اليه المامون فسئله الرجوع فدعا ابو الحسن بخفه فلبسه و ركب و رجع

شرح على در هر سه جا متعلق است بفعل مقدر كه مفهوم ميشود از جملهٔ سابق بتقدير نكره على ما نحن على يا بر سه جا معد به است ذكر بهيمة الانعام مخصوص عيد الضحى است البهيمة حيوان چهار پا الانعام نزد سيبويه مفرد است بمعنى نعت و لهذا ضمير مفرد مذكر راجع بآن شده در سورهٔ نحل كه و ان لكم فى الانعام لعبرة نسقيكم مما فى بطونه و در سورهٔ مؤمنون مما فى بطونها است التزعزع به دو زای با نقطه و دو عين بى نقطه مصدر باب تفعلل مضطرب شدن الضجيج بفتح ضاد با نقطه و كسر جيم و سكون ياى دو نقطه در پائين و جيم فغان ریاستين عبارت از رياست لشكر يعنى سپه سالارى و رياست امر دفتر است يعنى پس چون بيرون آمده ظاهر شديم بر آن مردم باين صورت و بيرون آمد امام رضا نيز ايستاد بر در خانه يك ايستادن بعد از آن گفت تكبيرات عيد الضحى را بر حالى كه ميشنيديم تكبيرات آوازهاى خود را گفت ياسر پس مضطرب شدند مردم شهر مرو بگريه و فغان و فرياد چون نظر كردند بسوى امام و فرود آمدند سرداران لشكر از اسپهاى خود و انداختند كفشهاى خود را چون ديدند امام را با پا برهنه ميرفت و مى ايستاد در هر ده گام و تكبير ميگفت سه بار گفت ياسر پس نموده مى شد بما كه آسمان و زمين و كوهها موافقت مى كنند او را در تكبير و گرديد شهر مرو يك آواز در فغان از پس كه گريه بسيار شد و رسيد بمامون خبر آن پس گفت او را فضل بن سهل كه صاحب رياست لشكر و رياست دفتر بود اى فلان اگر ميرسد رضا بمصلى باين روش فريفته ميشوند باو مردم و مصلحت آنست كه التماس كنى از او كه برگردد پس پيغام فرستاد بسوى امام مامون پس التماس كرد او را به برگشتن پس طلبيد امام كفش خود را پس پوشيد آن را و سوار شد و برگشت

هشتم اصل عن ياسر قال لما خرج المامون من خراسان يريد بغداد وخرج الفضل ذو الرياستين وخرجنا مع ابى الحسن عليه السلام ورد على الفضل بن سهل ذو الرياستين كتاب من اخيه الحسن بن سهل و نحن فى بعض المنازل انى نظرت فى تحويل السنة فى حساب النجوم فوجدت فيه انك تذوق فى شهر كذا و كذا يوم الاربعاء حر الحديد وحر النار وارى ان تدخل انت وامير المؤمنين والرضا عليه السلام الحمام فى هذا اليوم وتحتجم فيه وتصب على يديك الدم ليزول عنك نحسه فكتب ذو الرياستين الى المامون بذلك وساله ان يسال ابا الحسن عليه السلام ذلك فكتب المامون الى ابى الحسن عليه السلام يساله ذلك فكتب اليه ابو الحسن لست بداخل الحمام غدا ولا ارى لك ولا للفضل ان تدخلا الحمام غدا فاعاد عليه الرقعة مرتين فكتب اليه ابو الحسن يا امير المؤمنين لست بداخل الحمام غدا فانى رايت رسول الله صلى الله عليه و آله فى هذه الليلة فى النوم فقال لى يا على لا تدخل الحمام غدا فلا ارى لك ولا للفضل ان تدخلا الحمام غدا فكتب اليه المامون صدقت يا سيدى وصدق رسول الله صلى الله عليه و آله

لست بداخل الحمام غدا ولا الفضل اعلم شرح مخفی نماند که برادر فضل بنا معقولی که بخاطر گذرانیدیم و نوشته
باعث جرأت مردم و کشته شدن او شد و تحقیق آنکه چیزی باعث وقوع مضمون خود شود کاذب است
اگرچه صادق می نماید چنانچه گذشت در شرح حدیث چهارم باب جهل و تمام یعنی روایت است از یاسر
گفت چون بیرون آمد مامون از خراسان اراده بغداد داشت و بیرون آمد فضل رئیس لشکر و بیرون آمدیم
با امام رضا علیه السلام وارد شد بر فضل کتابتی از جانب برادرش حسن بن سهل بر حالیکه ما در بعضی منزلهای
میان خراسان و بغداد بودیم مضمون کتابت آنکه من نظر کردم در سال گردش امسال در حساب ستارگان
پس یافتم از آن حساب که تو میچشی در ماه چنین و چنین روز چهارشنبه گرمی تیغ و گرمی آتش را و مصلحت
می بینم که داخل شوی تو و فلان و امام رضا در حمام درین روز که گفتم و حجامت کنی در آن روز در حمام و بریزی بدن
خود خون را تا زائل شود از تو نحوست آن روز پس نوشت فضل بمامون آن را و طلبید از او که طلب کند از امام
رضا آنرا پس نوشت مامون بسوی امام ع و طلبید از او آنرا پس نوشت بسوی او امام علیه السلام
که داخل حمام نخواهم شد فردا و مصلحت نمیدانم برای تو و نه برای فضل که داخل حمام شوید فردا پس مکرر کرد
بر او رقعه را دو بار پس نوشت بسوی او امام که ای فلان داخل حمام نمی شوم فردا چه من دیدم رسول الله صلعم
را درین شب در خواب پس گفت مرا ای علی داخل حمام مشو فردا و مصلحت نمیدانم برای تو و نه برای
فضل که داخل شوید حمام را فردا پس نوشت بسوی او مامون که راست گفتی ای آقای من و راست گفت
رسول الله من داخل حمام نخواهم شد فردا و فضل خود بهتر میداند یعنی آنچه خواهد کند **اصل** قال فقال یاسر
فلما امسینا وغابت الشمس قال لنا الرضا علیه السلام قولوا نعوذ بالله من شر ما ینزل فی هذه اللیلة
فلم نزل نقول ذلك فلما صلی الرضا علیه السلام الصبح قال لی اصعد السطح فاستمع هل تسمع شیئا فلما
صعدت سمعت الضجة والتحمت وكثرت فاذا نحن بالمامون قد دخل من الباب الذی كان الی داره
من دار ابی الحسن ع وهو یقول یا سیدی یا ابا الحسن آجرك الله فی الفضل فانه قد ابی وكان دخل
الحمام فدخل علیه قوم بالسیوف فقتلوه واخذ ممن دخل علیه ثلثة نفر كان احدهم ابن خالة الفضل
بن ذی القلمین قال فاجتمع الجند والقواد ومن كان من رجال الفضل علی باب المامون فقالوا
هذا اغتاله وقتله یعنون المامون ولنطلبن بدمه وجاؤا بالنیران لیحرقوا الباب فقال المامون لابی الحسن ع
یا سیدی تری ان تخرج الیهم وتفرقهم قال فقال یاسر فركب ابو الحسن علیه السلام وقال لی ارکب
فرکبت فلما خرجنا من باب الدار نظر الی الناس وقد تزاحموا فقال لهم بیده تفرقوا فتفرقوا قال
یاسر فاقبل الناس والله یقع بعضهم علی بعض وما اشار الی احد الا رکض ومضی **شرح** تری مخاطب بتقدیر
استفهام است و ارشاد و معنیش مجازی قال لقال یاسر خوش بست قال نعم یعنی راوی گفت پس گفت یاسر خواهش تا خورد
رسیدیم و فرو نشستیم ... گفت ... امام رضا ... پناه میگیریم بالله تعالی از شر آنچه نازل شود درین شب

تمر برایشان بنشیند که چیزی دیدم از آنرا پس چون گذارد امام رضا نماز صبح را گفت مرا بالای بام برو پس گوش کن که آیا میشنوی آوازی
پس چون بالا رفتم شنیدم آوازی و آن آواز زیاده شد و بسیار شد پس ناگاه دیدم با مامون نشسته بتحقیق داخل شد
از دری که بود بسوی خانه مامون از خانه امام رضا علیه السلام و طیبه می گفت ای آقای من ای ابو الحسن مزد داد
ترا الله تعالی در فضل چه او بود و بلا بر سر آمده و داخل شده بود حمام را پس داخل شده اند برای او جماعتی
با شمشیرها پس کشته اند او را و گرفته شده از جمعی که داخل شده بودند بر او سه کس که بود یکی از ایشان پسر خاله
فضل پسر ذو القلمین یعنی رئیس اهل دفترها و سر لشکرها یاسر گفت جمع شدند لشکر و سرداران و هر که
بود از مردان فضل بر در خانه مامون پس گفتند این مرد بیگمان گرفتار کرده فضل را و کشته او را میخواستند
باشند مامون را و هر آئینه خونخواهی او سکیم البته و آوردند آتشها تا بسوزانند در خانه مامون را پس گفت
مامون امام رضا را ای آقای من آیا تو خود می بینی که بیرون روی بسوی این جماعت و متفرق سازی ایشانرا
راوی گفت پس گفت یاسر پس سوار شد امام رضا و گفت مرا سوار شو پس سوار شدم پس چون بیرون آمدیم
از در خانه نظر کرد بسوی مردم بر حالی که کثرت کرده بودند پس گفت ایشانرا باشاره بدست خود که متفرق شوید
متفرق شوید گفت یاسر پس رو بکرد تو او و مردم بخدا قسم که می افتاد بعضی ایشان بر روی بعضی از سرعت
در گریز و اشاره نکرد بسوی یکی مگر آنکه دوید و رفت ح اسمعیل عن مسافر قال لما اراد هارون بن
المسیب ان یواقع محمد بن جعفر قال لی ابو الحسن الرضا علیه السلام اذهب الیه وقل له لا تخرج غدا
فانک ان خرجت غدا هزمت وقتل اصحابک فان سالک من این علمت هذا فقل رأیت فی النوم قال
فاتیته فقلت له جعلت فداک لا تخرج غدا فانک ان خرجت هزمت وقتل اصحابک فقال لی من این
علمت هذا فقلت رأیت فی النوم فقال نام العبد ولم یغسل استه ثم خرج فانهزم وقتل اصحابه یعنی روایت
است از مسافر که غلام امام رضا بود گفت وقتی که اراده کرد هارون بن المسیب که حاکم مدینه بود که محاربه کند
با محمد پسر امام جعفر صادق علیه السلام که خروج کرده در مکه و از ائمه زیدیه است و آخر مغلوب شد و در خراسان
بوفات یافت گفت امام رضا برو بسوی هارون و بگو او را که بیرون مرو فردا بدرستی که اگر بیرون روی
فردا میگریزی و کشته میشود لشکر تو پس اگر پرسد ترا که از کجا دانستی این را پس بگو بعنوان تو دیدم در
خواب مسافر گفت پس آمدم نزد او پس گفتم او را قربانت شوم بیرون مرو فردا بدرستی که اگر بیرون روی
میگریزی و کشته میشود لشکر تو پس گفت مرا از کجا دانستی این را پس گفتم دیدم در خواب پس گفت خوابید غلام و
نشسته بود نشستن خود را یعنی که آن خواب اعتباری ندارد و بعد از آن بیرون رفت پس گریخت و کشته شد لشکر او
ح اصل قال وحدثنی مسافر قال کنت مع ابی الحسن الرضا علیه السلام بمنی فمر یحیی بن خالد فغطی راسه
من الغبار فقال مساکین لا یدرون ما یحل بهم فی هذه السنة ثم قال واعجب من هذا هارون وانا
کهاتین وضم اصبعیه قال مسافر فوالله ما عرفت معنی حدیثه حتی دفناه معه یعنی

راوی گفت حکایت کرد مرا مسافر گفت بودم با امام رضا و منی پس گذشت با فوج سواران یحیی بن خالد که بدید جعفر برمکی است پس امام پوشانید سر خود را از کثرت غبار هم ستوران پس امام گفت بیچارگان نمیدانند که چه بر ایشان مے آید اسماں اشارہ است تا آنکه گذشت در حدیث پنجم بعد از ان گفت و تعجب ازین که هارون و من مانند این دو ایم و پهلوی هم گرفت دو انگشت خود را تعجب بودن باعتبار آنست که وقت آن بسیار دور تر از وقت اول ست و در اول احتمال تفرس از قرائن احوال هست و در دوم نیست بلکه از کمال عداوت میان اهل بیت و خلفای عباسیه مینماید گفت مسافر پس بخدا قسم که ندانستم معنی سخن او را تا آنکه دفن کردیم امام را در پهلوی قبر هارون اکتفا بذکر دوم کرده برای آنکه اول و دوم آن وقت معلوم شد **دهم اصل** اخبرنی بعض اصحابنا انه حمل الی ابی الحسن الرضا علیه السلام مالا له خطر فلم یره سر به قال فاغتممت لذلک و قلت فی نفسی قد حملت هذا المال و لم یسر به فقال یا غلام الطست و الماء قال فقعد علی کرسی و قال بیده و قال للغلام صب علی الماء قال فجعل یسیل من بین اصابعه فی الطست ذهب ثم التفت الی فقال لی من کان هکذا لا یبالی بالذی حملته الیه یعنی خبر داد مرا بعض یاران ما که او برداشته بود که او برداشته بود بسوی امام رضا مالی که او را عظمتی بود پس ندید که خوشحال شده باشد بآن گفت غمناک شدم برای آن و گفتم در دل خود بتحقیق برداشته بردم نزد او این مقدار مال را خوشحال نشد باز پس گفت اے غلام بیار طشت و آب را پس نشست بر کرسی و اشاره کرد بدست خود غلامی را که بریز بدست من آب را گفت پس شروع شد روان می شد از میان انگشتان او در طشت طلا بعد از ان رو کرد بمن پس گفت مرا آیا کسی که باشد چنین پروا نشد او را بمالی که برداشته بردی نزد او **اصل نقل** عن محمد بن سنان قال قبض علی بن موسی و هو ابن تسع و اربعین سنة و اشهر فی عام اثنتین و مائتین عاش بعد موسی بن جعفر عشرین سنة الا شهرین او ثلاثة **شرح** این اشاره باختلافیست که سابقا مذکور شد یعنی روایت است از محمد بن سنان گفت گرفته شد از دنیا علی ابن موسی الرضا علیه السلام و او فرزند چهل و نه سال و چند ماه بود در سال دو صد و دو ماند بعد از موسی بن جعفر علیه السلام بست سال مگر دو ماه یا سه ماه

مبحث یازدهم که باب صد و یکم است اصل مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیهما السلام

شرح این تاریخ احوالیست که نسبت دارد بولادت امام محمد تقی علیه السلام که ابوجعفر بن علی علیه السلام دوم است چه ابوجعفر محمد بن علی اول امام محمد باقر علیه السلام است درین مبحث کلام مصنف و یازده حدیث است و نقل است کلام مصنف **اصل** ولد علیه السلام فی شهر رمضان من سنة خمس و تسعین و مائة و قبض علیه السلام سنة عشرین و مائتین فی اخر ذی القعدة و هو ابن خمس و عشرین سنة و شهرین و ثمانیة عشر یوما و دفن ببغداد فی مقابر قریش عند قبر جده موسی علیه السلام و قد کان

المعتصم اشخصه الی بغداد فی اول هذه السنة التی توفی فیها و امه ام ولد یقال لها سبیکة نوبیة وقیل ایضا
ان اسمها خیزران وروی انها کانت من اهل بیت ماریة ام ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یعنی زاده شد امام محمد تقی علیه السلام در زمان محمد امین بن هارون بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس
که هشتم است از عباس و ششم است از خلفای عباسیه در ماه رمضان از سال صد و نود و پنج وگرفته شد از دنیا در
سال دویست و بیست در آخر ذی القعده و او فرزند بیست و پنج سال و دو ماه و هیجده روز بود و مدفون شد در
بغداد در مقابر قریش نزد قبر جدش موسی و تحقیق معتصم خلیفه عباسی بیرون آورده بود او را از مدینه بسوی
بغداد در اول این سالی که وفات یافت در آن سال و مادر او کنیز بود گفته می شد او را سبیکه نوبیه و گفته
شد نیز که اسم او خیزران بود و منقول شد که او بود از خانواده ماریه مادر ابراهیم پسر رسول الله صلی الله
علیه وآله اول اصل عن محمد بن حسان عن علی بن خالد قال محمد وکان زیدیا قال کنت بالعسکر فبلغنی ان
هناک رجل محبوس اتی به من ناحیة الشام مکبولا وقالوا انه تنبا قال علی بن خالد فاتیت الباب و
دارست البوابین والحجبة حتی وصلت الیه فاذا رجل له فهم فقلت یا هذا ما قصتک وما امرک
قال انی کنت رجلا بالشام اعبد الله فی الموضع الذی یقال له موضع راس الحسین علیه السلام
فبینا انا فی عبادتی اذ اتانی شخص فقال لی قم بنا فقمت معه فبینا انا معه اذا انا فی مسجد الکوفة
فقال لی تعرف هذا المسجد فقلت نعم هذا مسجد الکوفة قال فصلی وصلیت معه فبینا انا معه
اذا انا فی مسجد الرسول بالمدینة فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وسلمت وصلی و
صلیت معه فصلی علی رسول الله فبینا انا معه اذا انا بمکة فلم ازل معه حتی قضی مناسکه
وقضیت مناسکی معه فبینا انا معه اذا انا فی الموضع الذی کنت اعبد الله فیه بالشام
ومضی الرجل شرح الکبل بفتح کاف وسکون بای یک نقطه مصدر باب ضرب بند گران نهادن
القعص بکسر قاف وتشدید صاد بی نقطه سرگذشت یعنی روایت است از محمد بن حسان از علی
بن خالد گفت محمد بن حسان که بود علی بن خالد زیدی پیش از وقوع الحجه مذکور مے شود و بسبب آن
برگشت و امامی شد گفت علی بن خالد بودم در سامره پس رسید بمن که در آنجا مردیست محبوس
که آورده شد از جانب شام مقید به بندگران و گفتند که او دعوت نبوت کرده گفت علی بن خالد پس
آمدم به در زندان برای در رسیدن حقیقت خبر و گرمی کردم با دربانان و ملازمان تا رسیدم بآن
مرد پس ناگاه در همزبانی با او معلوم من شد که او مردی است که با او فهمی هست پس گفتم ای
مرد چیست سرگذشت تو و چیست کار تو گفت بدرستی که من بودم مردی در شام عبادت میکردم
الله تعالی را در جایی که گفته می شد آنرا جای سر حسین علیه السلام میان این که من در عبادتی
که می کردم بودم ناگاه آمد نزد من شخصی پس گفت مرا برخاسته باش پس برخاستم با او

شدم میان این کہ با او بودم ناگاہ من در مسجد کوفہ شدم پس گفت مرا آیا می شناسی این مسجد را پس گفتم آری این مسجد کوفہ است آن مرد گفت پس نماز کرد و نماز کردم با او پس میان این کہ من با او بودم پس ناگاہ من در مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مدینہ شدم پس سلام کرد بر رسول اللہ و سلام کردم و نماز کرد و نماز کردم با او و صلوات فرستاد بر رسول اللہ پس میان این کہ من با او بودم ناگاہ من در مکہ شدم پس ہمیشہ با او بودم تا بجا آورد عبادات حج یا عمرہ خود را و بجا آوردم عبادات خود را با او پس میان اینکہ من با او بودم ناگاہ من در جای شدم کہ عبادت میکردم اللہ تعالی را در آنجا یعنی در شام و رفت آن مرد

اصل فلما کان العام القابل اذا انا بہ فعل مثل فعلتہ الاولی فلما فرغنا من مناسکنا ورددنی الی الشام وہم بمفارقتی قلت سالتک بالحق الذی اقدرک علی ما رایت الا اخبرتنی من انت فقال انا محمد بن علی بن موسی علیہ السلام قال فتراقی الخبر حتی انتہی الی محمد بن عبد الملک الزیات فبعث الی واخذنی وکبلنی فی الحدید وحملنی الی العراق قال فقلت لہ فارفع قصتک الی محمد بن عبد الملک ففعل وذکر فی قصتہ ما کان فوقع فی قصتہ قل للذی اخرجک من الشام فی لیلۃ الی الکوفۃ ومن الکوفۃ الی المدینۃ ومن المدینۃ الی مکۃ وردک من مکۃ الی الشام ان یخرجک من حبسک ہذا قال علی بن خالد فغمنی ذلک من امرہ ورققت لہ وامرتہ بالعزاء والصبر قال ثم بکرت علیہ فاذا الجند وصاحب الحرس وصاحب السجن وخلق اللہ فقلت ما ہذا فقالوا المحمول من الشام الذی تنبأ افتقد البارحۃ فلا یدری اخسفت بہ الارض او اختطفتہ الطیر شرح لعلہ بفتح تاء وسکون عین لی فقطہ مصدر است و تاء برای وحدت نوعی است تراقی بہ رای بی نقطہ و قاف ماضی معلوم باب تفاعل است التراقی لغایت بالارتقاء و مراد اینجا مشہور شدن است الف و لام الخبر برای عہد خارجی است و مراد از خبر دعوی نبوت است الزیات روغن زیتون فروش و صفت عبد الملک است چنانچہ ظاہر می شود از حدیث اول بحث دوازدہم فارفع امر حاضر باب منع است الرفع بلند کردن و مراد اینجا اظہار چیزی نزد حاکم است قصتہ بکسر قاف و تشدید صاد مہملہ بمعنی مکتوبی است کہ در آن سرگذشت کسی نوشتہ شدہ باشد رفع ماضی معلوم باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بہ محمد بن عبد الملک است البارحۃ بای یک نقطہ و الف و کسر رای بی نقطہ و حای بی نقطہ اسست کہ گذشت و بعضی گفتہ اند کہ البارحۃ بعد از زوال مستعمل می شود و قبل از زوال اللیلۃ مستعمل میشود یعنی پس چون شد سال آئندہ ناگاہ من با آن مرد بودم پس گردش کردن او کرد در اول بود پس چون فارغ شدیم از افعال حج یا عمرہ خود برگردانید مرا بسوی شام و قصد مفارقت من کرد گفتم طلبیدم از تو بحق آنکہ قادر کردہ ترا بر آنچہ دیدم کہ ہیچ کار نکنی مگر آنکہ خبر دہی مرا کہ چہ کسی تو پس گفت من محمد بن علی بن موسی ؑ ام آن مرد گفت پس مشہور شد این خبر دعوی نبوت با فتراءی مردم تا آنکہ رسید بسوی محمد بن عبد الملک الزیات

که سپهسالار واثق خلیفهٔ عباسی بوده و بعد از وفات واثق بحکم متوکل کشته شده پس فرستاد بسوی من و گرفت
مرا و محبوس کرد در زنجیر و با خود آورد مرا بعراق تا آنکه حقیقت پرسد که دعوی نبوت نکردم علی بن خالد گفت پس
گفتم آن مرد را بنویس قصه را بسوی محمد بن عبد الملک تا بداند که دعوی تو چیست شاید که چون مطلع شود
نجات دهد ترا پس کرد آنچه را که گفتم و مذکور عرضه خود آنچه را که واقع شده بود پس محمد بن عبد الملک نوشت
در عرضه او بعنوان استهزا که بگو آنکس را که بیرون برد ترا از شام در یک شب بسوی کوفه و از کوفه بمدینه و از
مدینه بمکه و برگردانید ترا از مکه معظمه بشام که بیرون آورد ترا از زندان تو مخفی نماند که ذکر
فی لیلة اینجا دلالت می کند بر آنکه در اول حکایت فبینا انا فی عبادتی چنین باشد که فبینا انا ذات لیلة
فی عبادتی و در ارشاد مفید موافق اینست در مضمون اگرچه تفاوت در الفاظ دارد گفت علی بن خالد
پس غمناک کرد مرا آن جواب در کار او و امر کردم او را بصبر و مبالغه در صبر علی بن خالد گفت بعد
از آن در اول روز فردا رفتم بسر او تا تسلی دهم او را پس ناگاه در آنجا بودند لشکر و سردار
فیلبانان و دیدم با آن جمعی بسیار خلق خدا پس گفتم چیست این جمعیت پس گفتند آن مرد که
آورده شده بود از شام یعنی آنکه دعوی نبوت می کرد ناپیدا شده امشب پس دانسته نمی شود
که آیا زمین او را فرو برد یا مرغ هوا او را ربوده باین معنی که ناپدید شده و از همه طرف مسدود مانده
و او پیدا نیست و از عجائب آنکه مخالفان مذهب ما هرزه کار ضائع روزگار چنین محال را باور
می کنند مثل آنکه علمای ایشان در تصانیف خود در باب بسط زمان گفته اند که مردی بکنار آب
رفت و سبو پر کرد و غوطه خورد در آب در اثنای غوطه خوردن سبوی او دور افتاد و شهر فرغ
آب آن شد و چون سر بیرون آورد زنی شده بود در کنار شهر دیگر و شوهر کرد و فرزندان بسیار
فرزندان زائید و باز در آب غوطه خورد و چون سر بر آورد در همان موضع اول بود و آن سبوی او که
پهلوی او افتاده بود هنوز آب میریخت و چون سبو را پر کرد و بخانه برد زنش گفت تو هرگز آن زن نبودی
و معهذا الحجة را که مذکور شد از اہل بیت رسالت قبول نمیکنند **دوم اصل** کنت مجاوراً بالمدینة
مدینة الرسول صلی الله علیه وآله وکان ابوجعفر علیه السلام یجیئ فی کل یوم مع الزوال الی المسجد
فینزل فی الصحن ویصیر الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ویسلم علیه ویرجع الی بیت
فاطمة علیها السلام فیخلع نعلیه ویقوم ویصلی فوسوس الی الشیطان فقال اذا نزل فاذهب
حتی تاخذ من التراب الذی یطأ علیه فجلست فی ذلک الیوم انتظره لافعل
هذا فلما کان وقت الزوال اقبل علی حمار له فلم ینزل فی الموضع الذی کان ینزل فیه
وجاء حتی نزل علی الصخرة التی علی باب المسجد ثم دخل فسلم علی رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم قال ثم رجع الی المکان الذی کان یصلی فیه ففعل هذا ایاما

یعنی بودم در سالی مجاور در مدینه که مدینه رسول الله است و امام محمد تقی می آمد در هر روز در اول وقت زوال
بسوے مسجد رسول پس بیرون میکرد از پا نعلین خود را و می ایستاد پس نماز میکرد پس اندیشه بدانداخت
در دل من شیطان این روش که گفت وقتی که فرود آید در صحن پس برود تا فراگیری از خاکے که
پا می گذارد بر آن و می تواند بود که نسبت این اندیشه بشیطان باعتبار آن باشد که بدعت است یا باعتبار
آن باشد که آخر ظاهر شده که مرضی امام نبوده چه تبرک امثال این مقدمات باعث خدمت عداوت
خلفاء ضلالت و تابعان ایشان میشود یا باعتبار آنکه اکثر خاک امثال آن موضع نجس می باشد و اخراج
سنگریزه از مسجد چنانچه مذکور می شود خوب نیست پس نشستم در آن روز که وسوسه بهم رسیده
انتظار میکشیدم او را تا کنم این کار را پس چون شد وقت زوال همان دم آمد بر درازگوشے که او را بود
پس فرود نیامد در جائی که فرود می آمد در آن و آمد سواره تا فرود آمد بر بالاے سنگے بزرگ که بر در مسجد
است پس از آن داخل مسجد شد پس سلام کرد بر رسول الله راوی گفت بعد از آن برگشت بسوی مکانی
که نماز میکرد در آن پس بعمل آورد این روش را چند روز ا صحل فقلت اذا خلع نعليه جئت
فاخذت الحصا الذي يطأ عليه بقدميه فلما كان من الغد جاء عند الزوال فنزل
على الصخرة ثم دخل فسلم على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ثم جاء الى الموضع
الذي كان يصلي فيه فصلى في نعليه ولم يخلعهما حتى فعل ذلك اياما يعنی پس با خود
گفتم وقتے که بیرون کند نعلین خود را می آیم پس فرا میگیرم سنگریزه ها را که می ایستد بر آن بدو پاے خود
پس چون شد فردا آمد نزد زوال پس فرود آمد بر آن سنگ در مسجد بعد از آن داخل شد پس سلام کرد
بر رسول الله تعالے بعد از آن آمد بجاے که نماز میکرد در آن پس نماز کرد در نعلین خود و بیرون نکرد
آنها را تا آنکه بعمل آورد آن روش را چند روز ا صحل فقلت في نفسي لم يتهيأ لي ههنا و لكن
اذهب الى باب الحمام فاذا دخل الى الحمام اخذت من التراب الذي يطأ عليه فسألت عن الحمام
الذي يدخله فقيل لي انه يدخل حماما بالبقيع لرجل من ولد طلحة فتعرفت اليوم الذي
يدخل فيه الحمام وصرت الى باب الحمام وجلست الى الطلحي احدثه وانا انتظر مجيئه فقال الطلحي ان
اردت دخول الحمام فقم فادخل فانه لا يتهيأ لك ذلك بعد ساعة قلت ولم قال لان ابن الرضا يريد
دخول الحمام قال قلت ومن ابن الرضا عليه السلام قال رجل من آل محمد له صلاح وورع قلت له و
لا يجوز ان يدخل معه الحمام غيره قال نخلي له الحمام اذا جاء قال فبينا انا كذلك اذ اقبل ومعه غلمان
له وبين يديه غلام معه حصير حتى ادخله المسلخ فبسطه ووافى فسلم ودخل الحجرة على حماره ودخل
المسلخ ونزل على الحصير فقلت للطلحي هذا الذي وصفته بما وصفت من الصلاح والورع فقال يا هذا
لا والله ما فعل هذا قط الا في هذا اليوم فقلت في نفسي هذا من عملي انا جنيته يعنی پس گفتم در

دل میسر نشد مرا اینجا ولیکن بیرون رفتم بحمام پس رفتی که داخل حمام شود فرا میگیرم از خاکی که پا میگذارد بر آن پس سوال
کردم مردم را از حمامی که داخل آن می شود حمامی را که در بقیع است از مردی از اولاد طلحہ پس خبر گرفتیم
روزی را که داخل حمام میشود در آن روز رفتم بدر حمام و نشستم بسوی حمامی که او از اولاد طلحه است
گفتگو میکردم با او و من انتظار آمدن امام میکشیدم پس گفت حمامی که اگر اراده داری دخول حمام را پس برخیز
پس داخل شو چه بدرستیکه میسر نمیشود ترا دخول حمام بعد از ساعتی گفتم و چرا میسر نمی شود گفت برای
آنکه پسر امام رضا علیه السلام اراده دخول حمام دارد راوی گفت و گفتم کیست پسر امام رضا صلوات الله
عزوجل وسلامہ علیه وعلی آبائه الطیبین الطاهرین گفت مردی است از اولاد محمد داورا است
صلاحیتی و پرہیزگاری گفتم او را آیا نیز رخصت نمیدہد که داخل حمام شود با او غیر او گفت منفا نقه ندارد ما برای
رعایت ادب خالی میکنیم برای او حمام را وقتی که آید راوی گفت پس میان آنکه من همچنان بودم ناگاه آمد
امام و با او بودند غلامی چند از او و می آمد پیش او غلامی که با او حصیری بود تا داخل کرد حصیر را بجانب
حمام پس کشوده انداخت آنرا و رسید امام پس سلام کرد و داخل خانه که دالان حمام است شد سواره
بر دراز گوش خود و داخل جامه کن شد و فرود آمد بر سر حصیر پس گفتم حمامی را نیست آنکه صفت کردی او را
با آنچه صفت کردی که صلاح و ورع باشد و او متکبرانه داخل جامه کن شد پس حمامی گفت این مرد بخدا
قسم که نکرد این را هرگز مگر امروز پس گفتم در دل خود این از اثر عمل نیست من کشیدم این عمل متکبرانه را البته
او را **اصل** ثم قلت انتظره حتی یخرج فلعلی انال بما اردت اذا خرج فلما خرج وتلبس دعا بالحمار
فادخل المسلخ ورکب من فوق الحصیر وخرج فقلت فی نفسی قد والله آذیته ولا اعود ولا اروم ما رمت
منه ابدا وصح عزمی علی ذلک فلما کان وقت الزوال من ذلک الیوم اقبل علی حماره حتی نزل فی
الموضع الذی کان ینزل فیه فی الصحن ودخل فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وآله وجاء
الی الموضع الذی کان یصلی فیه فی بیت فاطمة علیها السلام وخلع نعلیه وقام یصلی یعنی پس گفتم با خود
که انتظار او میکشم تا بیرون آید که من دریابم آنچه را که اراده کردم وقتی که بیرون آید پس چون بیرون آمد و لباس
پوشید طلبید دراز گوش را پس داخل کرده شد بجامه کن و سوار شد از بالای حصیر و بیرون رفت پس گفتم
در دل خود بتحقیق بخدا قسم که آزار کردم او را و نمیگردم که قصد کنم آنچه را که قصد کرده بودم از او هرگز و جزم شد
قصد من بآنچه گفتم پس چون شد وقت زوال از آن روز که بحمام رفته بود آمد سوار بر دراز گوش خود تا فرود آمد
در جائیکه فرود می آمد در صحن و داخل مسجد شد پس سلام کرد بر رسول الله ص و آمد بجائیکه نماز می کرد
در آن در بیت فاطمه و بیرون کرد نعلین خود را و برخاست نماز می کرد **سوم اصل** عن
علی بن اسباط قال خرج علی فنظرت الی راسه ورجلیه لاصف قامته لاصحابنا بمصر فبینا انا
کذلک حتی قعد وقال یا علی ان الله احتج فی الامامة بمثل ما احتج به فی النبوة فقال وآتیناه الحکم

صبیا قال ولما بلغت سنه وبلغ اربعین سنة فقد یجوز ان یؤتی الحکمة صبیا ویجوز ان یعطاها وهو ابن
اربعین سنة **شرح** مضمون این گذشت در حدیث هفتم باب نود و دوم **چهاردهم اصل** عن محمد
بن الریان قال احتال المامون علی ابی جعفر علیه السلام بکل حیلة فلم یمکنه فیه شیء فلما اعتل واراد
ان یبنی علیه ابنته دفع الی مائتی وصیفة من اجمل ما یکون الی کل واحدة منهن جاما فیه جوهر
یستقبلن ابا جعفر علیه السلام اذا قعد فی موضع الاخیار فلم یلتفت الیهن **شرح** اعتل بغین با نقطه و
تشدید لام ماضی معلوم باب افتعال است وضمیر مستتر راجع بمامون است الاغتلال بنهایت تشنه شدن و مراد
اینجا غایت اشتیاق بمصاحبت است یبنی بیای یک نقطه و نون مضارع معلوم باب ضرب است ان
یبنی علیه ابنته کنایه از تزویج دختر خود برای ابو جعفر است الی کل واحدة بیان الی مائتی وصیفة است الجام
بجیم والف و تخفیف میم ظرفی از نقره یا از شیشه یستقبلن حال مقدره است از کل واحدة قعد بقاف و عین بی نقطه
و دال بی نقطه ماضی معلوم باب نصر است وضمیر مستتر راجع بابو جعفر است فی موضع متعلق بقعد است الاخیار بفتح
همزه و سکون خای با نقطه و یای دو نقطه در پائین و الف و رای بی نقطه جمع خیر بهتران یعنی روایت است از
محمد بن ریان گفت حیله جست مامون بر امام محمد تقیؑ که او را داخل مجلس فسوق خود کند بهر حیله پس ممکن نشد
او را در امام چیزی از آنچه مطلوب او بود پس چون بنهایت مشتاق و تشنه اختلاط او شده و اراده کرد که
داخل کند بر او دختر خود ام الفضل را تا باعث اختلاط شود و او هوسیت کنیز از جمله مقبول تر چیزی که
می باشد به هر یکی از آن کنیزان جامی که در آن گوهر قیمتی بود برای آنکه آرایش خود با نها کنند پس تعدد
لازم نیست بلکه ذکر آن از قبیل بیانه است یا برای آنکه هر یکی طبقی از جواهر در دست داشته باشند تا خوشنما
باشد پس جام متعدد خواهد بود بر جای که روبرو شوند امام را وقتی که بنشیند امام در جای بهتر آن یعنی
زاهدی کنند و مرتبه ائمه معصومینؑ را بخود قرار دهد پس ایشان چنین کردند و التفات نکرد بسوی ایشان **اصل**
و کان رجل یقال له مخارق صاحب صوت و عود و ضرب طویل اللحیة فدعاه المامون فقال یا
امیر المؤمنین ان یکن فی شیء من امر الدنیا فانا اکفیک امره فقعد بین یدی ابی جعفر فشهق مخارق
شهقة اجتمع علیه اهل الدار وجعل یضرب بعوده ویغنی فلما فعل ساعة واذا ابو جعفر علیه السلام
لا یلتفت الیه ولا یمینا ولا شمالا ثم رفع الیه راسه فقال اتق الله یا ذا العثنون قال فسقط المضراب
من یده والعود فلم ینتفع بیده الی ان مات قال فسأل المامون عن حاله قال لما صاح بی ابو جعفر علیه السلام
فزعت فزعة لا افیق منها ابدا **شرح** اذا برای مفاجات است ثم بفتح ثای سه نقطه اسم اشاره است
و جواب لما است العثنون بضم عین بی نقطه و سکون ثای سه نقطه و ضم نون ریش دراز و درازی ریش و هر دو
اینجا مناسب است المضراب بکسر میم و سکون ضاد با نقطه آلتی که با آن می نوازند و آنرا زخمه میگویند
یعنی و بود در بغداد مردی که نام او مخارق بود و صاحب آواز در باب مردن رباب بود یعنی بسیار خوش آواز

دخوشنوا نزد و دراز ریش بود پس طلبید او را مامون برای فریفته کردن ابو جعفرؑ پس مخارق گفت اے فلان
اگر باشد میل ابو جعفرؑ بچیزے از کار دنیا پس من کفایت میکنم ترا کار او یعنی فریفته او و از آواز و ساز من البته میشود
پس نشست پیش ابو جعفر علیه السلام پس آواز کشید مخارق آوازی کشیدنی که جمع شدند برا او اهل خانه مامون
یعنی از خانهای دیگر با آنخانه که او بود آمدند و شروع کرد میزد بربط باستاد خوشخوانی میکرد پس چون کرد یک
ساعت و ناگاه ابو جعفر علیه السلام التفات نمی کرد بسوی او و نه بدست راست و نه بدست
چپ یعنی سر در پیش افگنده بود پس برداشت ابو جعفر علیه السلام بسوی مخارق سر خود را پس گفت
پرهیز کن از خدا ای صاحب دراز ریش راوی گفت پس افتاد زخمه از دست او و بربط نیز
افتاد پس فائده نبرد بدو دست خود تا مردن یعنی دو دست او از کار افتاد راوی گفت پس سوال
کرد او را مامون از حالتی که بر سر او آمد پس گفت چون آواز داد مرا ابو جعفرؑ باضطراب افتادم اضطرابی
که بهوش نمی آیم از آن هرگز پنجم اصل عن داؤد بن القاسم الجعفری قال دخلت علی ابی جعفرؑ
ومعی ثلث رقاع غیر معنونة واشتبهت علی فاغتممت فتناول احداها فقال هذه رقعة زیاد بن
شبیب ثم تناول الثانیة فقال هذه رقعة فلان فبهت انا فنظر الی فتبسم شرح فبهت بضم فا
و کسر ها و تشدید تای دو نقطه در بالا مجهول ماضی متکلم وحده است و در بعض نسخ بجای فا بای یک نقطه است
المفهوت مبهوت یعنی روایتست از داؤد بن قاسم جعفری که از اولاد جعفر طیار است و کنیت او ابو هاشم
است گفت داخل شدم بر امام محمد تقیؑ و با من سه مکتوب بود که چسپیده بود و عنوان آنها را نوشته نشده
بود که بداند که داده شده بود بر من پس غمناک شدم که از سفر آمده ام و مکتوب را به صاحبش
نمی توانم رسانید پس گرفت یکی از آنها را گفت این مکتوب زیاد بن شبیب است یعنی او به مردم
خود نوشته یا بر عکس بعد از آن گرفت دوم را پس گفت این مکتوب فلان است و سوم معلوم میشود
از دانستن این دو در صورت اشتباه پس حیران شدم من از علم او پس نظر کرد بسوی من پس تبسم کرد اصل
قال واعطانی ثلثمائة دینار وامرنی ان احملها الی بعض بنی عمه وقال اما انه سیقول لک دلنی علی حریف
یشتری لی بها متاعا فدله علیه قال فاتیته بالدنانیر فقال لی یا ابا هاشم دلنی علی حریف یشتری
لی بها متاعا فقلت نعم یعنی داؤد گفت و داد مرا سه صد دینار طلا و امر کرد مرا که بر آورم آنها را بسوی
بعض اولاد عموی او و گفت آگاه باش بدرستی که او البته بگوید ترا که رهنمائی کن مرا بر صاحب وقوفی که
خریداری نماید برای من با آنها متاعی پس راهنمائی کن او را بر صاحب وقوف داد و گفت پس بردم نزد
آن مرد دینار را پس گفت مرا ای ابو هاشم راهنمائی کن مرا بر صاحب وقوفی که خریداری نماید برای من با آنها
متاعی پس گفتم آری میکنم اصل قال وکلمنی جمال ان اکلمه له یدخله فی بعض اموره فدخلت
علیه لاکلمه له فوجدته یاکل ومعه جماعة ولم یمکنی کلامه فقال یا ابا هاشم کل ووضع بین یدی

ما

فقال ابتداء من غیر مسئلۃ یا غلام انظر الجمال الذی اتانا به ابوهاشم فضمه الیک یعنی و او گفت و
گفتگو کرد با من ساربانے که گفتگو کنم با ابا جعفر علیه السلام برای او که داخل کند ساربان را در جنس کار ما
خود یعنی نوکر کند او را پس داخل شدم برابو جعفر علیه السلام تا گفتگو کنم با او برای ساربان پس
دریافتم ابوجعفر را که چیزے تناول میکرد با او جمعی بودند و میسر نشد مرا سخن با او پس گفت ای ابوهاشم
تناول کن و گذاشته شد پیش من طعام بعد از آن گفت بے پیش گیری از جانب او بے التماس من اے
غلام ملاحظه کن ساربانے را که آورده نزد ما او را ابوهاشم پس با خود کن او را اصل قال و دخلت
معه ذات یوم بستانا فقلت له جعلت فداك انی لمولع باکل الطین فادع الله لی فسکت ثم قال لی بعد
ایام ابتداء منه یا ابا هاشم قد اذهب الله عنك اکل الطین قال ابوهاشم فما شیء ابغض الی
منه الیوم یعنی راوی گفت و داخل شدم با ابوجعفر علیه السلام ساعت روزی در بستانے پس گفتم او را قربانت
شوم و بدرستیکه من هر آئینه حریصم بخوردن گل پس دعا کن الله تعالی را برای من تا آن بلا از من برطرف
شود پس ساکت شد بعد از آن گفت بعد از چند روز بے پیشگیری از جانب او ای ابوهاشم تحقیق برطرف
کرد الله تعالی از تو خوردن گل را گفت ابوهاشم پس هیچ چیز مکروه تر نیست بسوی طبع من از خوردن
گل امروز ششم اصل عن علی بن محمد عن محمد بن حمزة العلوی الهاشمی عن علی بن محمد او محمد بن
علی الهاشمی قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام صبیحة عرسه حیث بنی بابنة المامون
وکنت تناولت من اللیل دواء فاول من دخل علیه فی صبیحته انا وقد اصابنی العطش وکرهت
ان ادعو بالماء فنظر ابوجعفر علیه السلام فی وجهی وقال اظنك عطشان فقلت اجل فقال یا غلام
او جاریة اسقنا ماء فقلت فی نفسی الساعة یاتونه بماء یسمونه به فاغتممت لذلك فاقبل الغلام ومعه
الماء فتبسم فی وجهی ثم قال یا غلام ناولنی الماء فتناول الماء فشرب ثم ناولنی فشربت ثم عطشت ایضا
وکرهت ان ادعو بالماء ففعل ما فعل فی الاولی فلما جاء الغلام ومعه القدح قلت فی نفسی مثل ما قلت
فی الاولی فتناول القدح ثم شرب فناولنی وتبسم قال محمد بن حمزة فقال لی هذا الهاشمی وانا اظنه کما یقولون
شرح تردید از برای شک علی بن محمد بن حمزه است در نام مروی عنه یا جزم باین که بهر تقدیر هاشمی است
و در خصوصیت شخص او شکی نیست و او در او جاریه کلام امام است تا هر کدام در عقب پرده باشد
بشنود و میتواند بود که برای شک راوی باشد یسمونه بفتح یا و ضم سین و تشدید میم مضارع معلوم باب
تفعیل است و ضمیر منصوب راجع بابوجعفر است علیه السلام یعنی زهر میآشامانند او را در آن آب قال محمد بن
حمزه کرر علی بن محمد بن حمزه است هذا الهاشمی مروی عنه است که نام او مجهول است که آیا علی بن محمد است
یا محمد بن علی یعنی روایتیست از علی بن محمد بن حمزه هاشمی از مرد هاشمی که نام او علی بن محمد یا محمد بن علی
است گفت داخل شدم برابو جعفر صبح عروسی او در جائی که زفاف کرده بود بدختر مامون ام الفضل را

تناول کرده بودم در شب دوائی پس اول کسی که داخل شد برا و در صبح عروسی او من بودم و بتحقیق بمن سیده بود تشنگی و نمیخواستم که طلب کنم آب را پس نگاه کرد ابو جعفر در روی من و گفت گمان دارم ترا تشنه پس گفتم آری پس گفت ای غلام یا ای کنیز بیا شامان مارا آب پس گفتم در دل خود که درین ساعت می آورند نزد او آبی را که زهری آشامانند او را با آن آب این خیال با آن کرده که امام اسقنا گفت و نگفت اسقه پس غمناک شدم بسبب آن خیال پس آمد غلام و با او بود آب پس ابو جعفر تبسم کرد در روی من بعد از ان گفت ای غلام بده بمن آب را پس گرفت آب را پس آشامید آب را بعد از ان داد بمن پس آشامیدم مخفی نماند که تبسم کردن و گرفتن و آشامیدن و دادن برای اشاره به بطلان خیال او ست بعد از ان تشنه شدم نیز و نخواستم که طلب کنم آب را پس کرد آنچه که کرد در بار اول نیز وقت طلبیدن آب گفت اسقنا پس چون آمد غلام و با او قدح آب بود گفتم در دل خود مانند آنچه گفتم در بار اول پس گرفت قدح را بعد از ان آشامید پس داد بمن و تبسم کرد و گفت محمد بن حمزه پس گفت مرا این مرد هاشمی است و من گمان دارم ابو جعفر را چنانچه شما میگوئید یعنی گمان دارم که او امام عالم بجمیع علوم باشد اشاره است بآنکه آن هاشمی مخالف بوده و بسبب این دلالت میل بحق کرده **هفتم اصل** استأذن علی ابی جعفر علیه السلام قوم من اهل النواحی من الشیعة فاذن لهم فدخلوا فسألوه فی مجلس واحد عن ثلثین الف مسئلة فاجاب علیه السلام وله عشر سنین یعنی رخصت دخول طلبیدند بر امام محمد تقی علیه السلام جمعی از جانب اهل اطراف از جملهٔ شیعه پس رخصت داد ایشان را پس سوال کردند در یک مجلس از سی هزار مسئله پس جواب داد او را ده سال بود اگر گوئی این مستبعد است و وقت وفا بمثل این در یک مجلس نمیکند و خارق عادت در اهل اطراف معقول نیست گوئیم میتواند که اهل اطراف مسائل خود را در طومارها ثبت کرده باشند و در یک مجلس بامام عرض شده باشد برای طلب جواب و امام جواب را در یک مجلس نوشته باشد خواه بخرق عادت و خواه موافق عادت و بنا برین بهتر آنست که من در من اهل النواحی برای تجاوزت باشد اگرچه برای تبعیض نیز میتواند بود **هشتم اصل** عن دعبل بن علی انه دخل علی ابی الحسن الرضا علیه السلام وامر له بشیء فاخذه ولم یحمد الله قال فقال له لم تحمد الله قال ثم دخلت بعد علی ابی جعفر علیه السلام وامر لی بشیء فقلت الحمد لله فقال لی تأدبت یعنی روایتست از دعبل بن علی که داخل شد بر امام رضا و امر کرد برای او بعطائی پس گرفت آنرا و حمد نکرد الله تعالی را دعبل گفت پس امام گفت چرا حمد نکردی الله تعالی را دعبل گفت بعد از ان داخل شدم بعد از امام رضا بر امام محمد تقی علیهما السلام و امر کرد برای من بعطائی پس گفتم الحمد لله پس گفت مرا ادب آموختی یعنی سخن پدرم را بعمل آوردی **نهم اصل** عن محمد بن سنان قال دخلت علی ابی الحسن الثالث علیه السلام فقال یا محمد حدث بآل فرج حدث فقلت مات عمر فقال الحمد لله حتی احصیت له اربعا وعشرین مرة فقلت یا سیدی لو علمت ان هذا یسرک

لجئت حافیا اعدوا الیک قال یا محمد الا تدری ما قال لعنہ اللّٰہ لمحمد بن علی ابی قال قلت لا قال خاطبہ فی شیء فقال اظنک سکران فقال ابی اللّٰھم ان کنت تعلم انی امسیت لک صائما فاذقہ طعم الحرب وذل الاسر فواللّٰہ ان ذھبت الایام حتی حرب مالہ وما کان لہ ثم اخذ اسیرا وھو ذا قد مات لا رحمہ اللّٰہ وقد اداله اللّٰہ عزوجل منہ وما زال یدیل اولیائہ من اعدائہ **شرح** فرج بفتح فا وفتح رای بینقط وجیم غلام علی بن یقطین بودہ وپدر محمد است کہ مذکور می شود در حدیث پنجم مبحث دوازدہم وعمر نیز پسر او ست الحرب بفتح حای بینقط وفتح رای بینقط وبای یک نقطہ تاراج کردن کسی را مالش حتی برای استثنا است حرب ماضی مجہول باب نصر ست وضمیر مستتر نایب فاعل است ومالہ منصوب ومفعول دوم است یعنی مروی ست از محمد بن سنان گفت داخل شدم بر ابوالحسن ثالث یعنی امام علی نقی ع پس گفت ای محمد آیا حادث شد باہل بیت فرج حادثہ پس گفتم مرد عمر از جملہ اہل بیت فرج پس گفت الحمد للہ تا آنکہ شمردم از او بست وچہار بار پس گفتم از روی تعجب ای کاش من گردیدہ استم این خبر خوشحال میکند ترا ہر آئینہ می آمدم نزد تو پابرہنہ سید وید وم بسوی تو برای دادن این خبر پس گفت ای محمد آیا نمیدانی انچہ را کہ گفت عمر محمد بن علی پدر مرا او ی گفت گفتم نہ گفت پدرم گفتگو کرد با او در چیزی پس عمر گفت گمان میدارم ترا کہ مست باشی پس گفت پدرم خدایا اگر میدانستہ باشی کہ من باخر روز رسیدہ ام برای تو روزہ را پس بچشان او را مزہ تاراج کردن وخواری اسیر کردن پس بخدا قسم کہ نگذشت روزگار تا آنکہ تاراج کردہ باشد مال او را وانچہ بود مر او را بعد از ان گرفتہ شد اسیر وانیست کہ مردہ رحمت نکناد او را اللّٰہ تعالی وبتحقیق انتقام کشید خدای عزوجل از او وہمیشہ غالب میکند دوستان خود را بانتقام از دشمنان خود در دنیا یا عقبی **دھم اصل** عن ابی ھاشم الجعفری قال صلیت مع ابی جعفر علیہ السلام فی مسجد المسیب وصلی بنا فی موضع القبلۃ سواء وذکر ان السدرۃ التی فی المسجد کانت یابسۃ لیس علیھا ورق فدعا بماء وتھیأ تحت السدرۃ فعاشت السدرۃ واورقت وحملت من عامھا **شرح** مراد بمسجد المسیب مسجدی است کہ بر در خانہ مسیب است ودر میان فضای آن مسجد یک درخت کنار بود وامام ع وقتیکہ از بغداد بجانب مدینہ میرفتہ با دختر مامون ام الفضل وقت غروب آفتاب بآنجا رسیدہ وفرود آمدہ بقدر وضو ونماز مغرب ونوافل وتعقیب در ان مسجد ومتوجہ مدینہ شدہ ومراد بموضع القبلۃ محراب مسجد است السواء بفتح سین بینقطہ والف ممدودہ برابر مراد اینجا نماز شام است کہ نسبت بحاضر ومسافر برابر است واشارہ بآنست کہ نماز خفتن نکردہ بیرون رفت از مسجد التھیوء مصدر باب تفعل خود را مہیای نماز کردن بوضو ساختن یعنی روایتست از ابو ہاشم جعفری گفت نماز کردم با امام محمد تقی علیہ السلام در مسجد مسیب ونماز جماعت کرد با ما در محراب نماز مغرب وذکر کرد ابو ہاشم کہ آن درخت کنار کہ در مسجد بود خشک بود ونبود بر آن برگی پس امام طلبید آبی ووضو ساخت زیر آن یک درخت کنار پس زندہ شد آن درخت وبرگ داد وبار داد از ان سال **یازدھم اصل** عن المطرفی

قال مضى ابو الحسن الرضا عليه السلام ولي عليه اربعة آلاف درهم فقلت في نفسي ذهب مالي فارسل الي
ابو جعفر عليه السلام اذا كان غدا فائتني وليكن معك ميزان واوزان فدخلت على ابي جعفر عليه السلام
فقال لي مضى ابو الحسن ولك عليه اربعة آلاف درهم فقلت نعم فرفع المصلى الذي كان تحته فاذا تحته
دنانير فدفعها الي شرح مطرف بضم میم و سکون طای بی‌نقطه و فتح رای بی‌نقطه و فا راوی است از خز که علفها
دارد و نسبت باعتبار فروشندگی آنست یعنی روایتیست از مطرف گفت از دنیا رفت امام رضا و مرا براو
چهار هزار درهم بود پس گفتم در دل خود که رفت مال من پس فرستاد امام محمد تقی علیه السلام نزد من که وقتیکه
شود فردا پس بیا نزد من و باید که باشد با تو ترازو و سنگهای وزنه پس داخل شدم بر امام محمد تقی پس
گفت مرا از دنیا رفت ابو الحسن و ترا براو چهار هزار درهم است پس گفتم آری پس برداشت جای نماز که
با او بود در زیر او پس ناگاه در زیر جای نماز دینارهای طلا بود پس داد آنها بمن مساوی حق من
نقل اصل عن محمد بن سنان قال قبض محمد بن علي وهو ابن خمس وعشرين سنة وثلاثة اشهر واثني
عشر يوما توفي يوم الثلثاء لست خلون من ذي الحجة سنة عشرين ومائتين عاش بعد ابيه تسعة عشر
سنة الا خمسة وعشرين يوما شرح نقل است از محمد بن سنان که گفت گرفته شد از دنیا امام
محمد تقی علیه السلام و او فرزند بیست و پنجسال و سه ماه و دوازده روز بود و وفات یافت روز سه شنبه وقتیکه
شش شب گذشته بود از ذی الحجه سال دویست و بیست و زندگانی کرد بعد از پدرش نوزده سال مگر بیست و پنج روز

مبحث دوازدهم که باب صد و بیست و یکم است اصل مولد ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام

شرح این تاریخ احوالی است که نسبت دارد بولادت ابو الحسن ثالث امام علی نقی علیه السلام و در بین جمله کلام
مصنف و روایت حدیث است کلام مصنف اصل ولد للنصف من ذي الحجة سنة اثنى عشرة
ومائتين وروي انه ولد في رجب سنة اربع عشرة ومائتين ومضى لاربع بقين من جمادى الآخرة سنة
اربع وخمسين ومائتين وروي انه قبض عليه السلام في رجب سنة اربع وخمسين ومائتين وله
احدى واربعون سنة وستة اشهر واربعون سنة على المولد الآخر الذي روي وكان المتوكل اشخصه
مع يحيى بن هرثمة بن اعين من المدينة الى سر من رأى فتوفي بها ودفن في داره وامه ام ولد
يقال لها سمانة شرح المتوكل على الله ابو الفضل جعفر بن معتصم بن هارون الرشيد بن مهدی بن منصور
بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس نهم است از عباس و دهم است از خلفای عباسیه در ذی الحجه سال
دویست و سی و دو خلیفه شد و کشته شد بدست غلامان در شوال سال دویست و چهل و نه یعنی زاده شد
ابو الحسن ثالث در زمان مامون ابو العباس عبد الله بن هارون الرشید بن مهدی بن محمد بن علی بن عبد الله
بن عباس که هشتم است از عباس و هفتم است از خلفای عباسیه در نصف ذی الحجه سال دویست و

دوازدہ ہجری منقول شدہ کہ او زادہ شدہ در رجب سال دویست و چہاردہ مخفی نماند کہ اگر در اول رجب
باشد مثلاً تفاوت میان این دو تاریخ ولادت یک سال و شش ماہ کم است و از دنیا رفت در بیست و
ششم جمادی الآخر سال دویست و پنجاہ و چہار و او بود بنا بر تاریخ اول ولادت چہل و یک سال و شش ماہ
مخفی نماند کہ یازدہ روز بران زیادہ است و دران مسامحہ کردہ و او را چہل سال بودہ بنا بر تاریخ ولادت
دوم کہ مشہور شدہ مخفی نماند کہ اگر ولادت در اول رجب باشد چہار روز کم است از چہل سال و دران
نیز مسامحہ کردہ و نسخ کافی در تاریخ ماہ وفات مختلف است و در بعضی رجب مذکور است و متوکل خلیفہ عباسی
کہ نام او جعفر بن معتصم است بیرون آوردہ بود او را یحیی بن ہرثمہ بن اعین کہ غلام متوکل بودہ سردار جمعی
از لشکر در مدینہ بسوی سامرہ پس وفات یافت در سامرہ و مدفون شدہ در خانہ خود و مادر او کنیز بود و گفتہ
می شد او را سمانہ اول **اصل** عن خیران الاسباطی قال قدمت علی ابی الحسن علیہ السلام
المدینۃ فقال لی ما خبر الواثق عندک قلت جعلت فداک خلفتہ فی عافیۃ انا من اقرب الناس
عہدا بہ عہدی بہ منذ عشرۃ ایام قال فقال لی ان اہل المدینۃ یقولون انہ مات فلما ان قال
لی الناس علمت انہ ہو ثم قال لی ما فعل جعفر قلت ترکتہ اسوء الناس حالا فی السجن قال فقال اما انہ
صاحب الامر ما فعل ابن الزیات قلت جعلت فداک الناس معہ والامر امرہ قال فقال اما انہ شؤم
علیہ قال ثم سکت وقال لی لا بد ان تجری مقادیر اللہ تعالی واحکامہ یا خیران مات الواثق وقد قعد المتوکل
جعفر وقد قتل ابن الزیات فقلت متی جعلت فداک قال بعد خروجک بستۃ ایام **شرح** ظاہر آنست
کہ خیران اسباطی عبارت است از خیران نزد کافی کہ مذکور شد در حدیث دوم باب ہفتاد و سوم و اسباط
یعنی قبیلہ ہای متفرق باشد و اشارہ باشد بانچہ اہل تاریخ گفتہ اند کہ اکثر قبیلہ اسباط از عرب خفاجہ
یعنی ... [illegible] ... ہ قبیلہ اسباط ... الواثق باللہ
ابو جعفر ہارون بن معتصم بن ہارون الرشید بن مہدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد اللہ بن عباس نہم است
از عباسی و دہم است از خلفای عباسیہ و برادرش المتوکل علی اللہ جعفر بن معتصم است کہ نہم است از عباس
و دہم است از خلفای عباسیہ لف لام الناس برای عہد خارجی است و مراد اہل مدینہ است ضمیر انہ راجع
بقائل در ضمن یقولون است ضمیر ہو راجع بابی الحسن است المقادیر جمع مقدور است یعنی تقدیر کردہ شدہ
مقادیر اللہ عبارت از ظلمہا نیست کہ متوکل کردہ مثل نقل امام از مدینہ بسامرہ و خراب کردن قبر امام حسین
علیہ السلام و انواع نامعقولات کہ اللہ تعالی آنہا را قضا و قدر کردہ احکامہ عبارت از بیانہای الہی است
بحوادث در قرآن کہ تبیان کل شی است یعنی روایت است از خیران اسباطی گفت وارد شدم از سامرہ
بر ابو الحسن ثالث در مدینہ پس گفت مرا کہ چیست خبر واثق بن معتصم نزد تو پس گفتم قربانت شوم گذاشتم
او را در سامرہ در خوشحالی من از نزدیک ترین مردم باعتبار دیدن احوال او یعنی بعد از بیرون آمدن

من کسی پیاده به مدینه چه وارسیدن من بادوازده روز است خبر آنی گفت پس گفت مرا بدرستی که مردی که
ساکنان مدینه اند میگویند که او بتحقیق مرده پس چون گفت مرا آن مردم که ساکن مدینه اند همانا دانستم که قائل
خودش است بعد از آن گفت مرا چه کرد جعفر متوکل که برادر واثق است یعنی چه حال دارد گفتم واگذاشتم او را
بدتر مردم باعتبار حال در زندان خیران گفت پس امام گفت آگاه باش بدرستی که او صاحب این حال یعنی
خلافت است الحال چه کرد پسر روغن زیتون فروش مراد محمد بن عبد الملک است که مذکور شد در حدیث
اول مبحث یازدهم گفتم قربانت شوم لشکر با او است و حکم حکم او است خیران گفت پس امام گفت آگاه باش
بدرستی که آن اطاعت لشکر او را شوم است برای او اشاره است باآنکه امرا هرگاه زیاده از حد مستقل شدند
کشته می شوند خیران گفت بعد از آن امام ساکت شد پس گفت مرا ناچار است که روان شود تدبیرهای
الله تعالی در بیانهای او یعنی آنها تخلف از مقتضای خود نمی کنند ای خیران مراد واثق است و بتحقیق نشست
بخلافت متوکل که جعفر نام دارد و بتحقیق کشته شد پسر روغن زیتون فروش پس گفتم کی قربانت شوم گفت
بعد از بیرون آمدن تو از سامره بشش روز دوم را اصل عن صالح بن سعید قال دخلت علی
ابی الحسن علیه السلام فقلت له جعلت فداك فی كل الامور ارادوا اطفاء نورك والتقصير بك
حتی انزلوك هذا الخان الاشنع خان الصعاليك فقال ههنا انت يا ابن سعيد ثم اومی بيده و
قال انظر فنظرت فاذا انا بروضات انقات وروضات باسرات فيهن خيرات عطرات وولدان
كانهن اللؤلؤ المكنون واطيار وظباء وانهار تفور فحار بصري وحسرت عيني فقال حيث كنا فهذا لنا
عتيد لسنا في خان الصعاليك شرح متوکل کتابتی با امام نوشت و بکمال تعظیم او را بسامره طلبید چنانچه نسخه
آن مذکور میشود در حدیث هفتم مع هذا چون وارد سامره شده سفارش کرد که روز اول او را بار ندهند تا فرود آمد
در سرای که نام آن خان الصعالیک است و یک روز آنجا بود تا برای او خانه تعیین کرد بادزیک برای تعدیه
است چه تقصیر چنانچه متعدی مستعمل میشود لازم مستعمل میشود مشار الیه ههنا مرتبه آن مراتب اعتقاد بامام
است یا خان الصعالیک است الانقات بضم همزه وضم نون وفا نو دمیده باالباسرات به بای یک نقطه
والف و کسر سین بی نقطه و رای بی نقطه تعجیل کرده با یعنی بکمال رسیده باالعطرات بفتح عین بی نقطه و کسر
طای بی نقطه و رای بی نقطه گرامیها و رواج داده ها و خوشبوها و همه اینجا مناسب است ضمیر کانهن راجع بمجموع
خیرات وولدان است و تانیث مبنی بر تغلیب خیرات بر ولدان است یعنی ، واصل است از صالح بن سعید گفت
داخل شدم بر امام علی النقی در روز دخول او در سامره گفتم او را قربانت شوم در همه کارها اراده کردند
خلفای ضلالت پوشانیدن نور ترا و کوتاهی کردن ترا تا آنکه فرود آوردند ترا درین سرای زبون تر که سرای فقرا
است پس گفت هنوز درین اعتقادی تو ای پسر سعید یا مراد آنست که تو در سرای فقرائی ما بعد از آن اشاره
کرد به دست خود و گفت باین طرف نگاه کن پس نگاه کردم پس ناگاه مطلع شدم بر نهرها که نوشتن بود دران

مرغزارها خوران گرامی دلیران بودند گویا که ایشان خواهید تازه از صدف بیرون آمده بودند و مرغان و آهوان و نهرهائی که
جوشید از سر چشمه ها بود و بس حیران شده دیده من که شد از فراخی آن چشم من پس امام گفت مرحبا باشیم پس این بهاء ما حضرت
نیستیم در سرای فقر اگر کوتاهی نمانده بی بود دست او وقعیست که هم هم وقعیست و نظیر نیست در احوال قبر مؤمن که دری از بهشت
با آنجا گشوده می شود و نظیر دیگر گذشت در حدیث سوم بحث دوم **سوم اصل** عن اسحاق الجلاب
قال اشتریت لابی الحسن علیه السلام غنما کثیرة فدعانی فادخلنی من اصطبل داره الی
موضع واسع لا اعرفه فجعلت افرق تلك الغنم فیمن امرنی به فبعثت الی ابی جعفر علیه السلام والی والدته
والی غیرهم ممن امرنی ثم استاذنته فی الانصراف الی بغداد الی والدی وکان ذلك یوم الترویة فکتب الی
تقیم غدا عندنا ثم تنصرف قال فاقمت فلما کان یوم عرفة اقمت عنده وبت لیلة الاضحی فی رواق
له فلما کان فی السحر اتانی فقال یا اسحاق قم قال فقمت ففتحت عینی فاذا انا علی بابی ببغداد قال
فدخلت علی والدی وانا فی اصحابی فقلت لهم عرفت بالعسکر وخرجت ببغداد الی العید **شرح**
الجلاب بفتح جیم و تشدید لام و بای یک نقطه کسی که کارش این باشد که گوسفند و مانند آنرا درجای خریدار سمه
نماند و بجای دیگر برد الاصطبل بکسر همزه و سکون صاد بی نقطه و فتح طای بی نقطه و سکون بای یکنقطه جای
چارپا را البعثت مجهول است ابو جعفر پسر بزرگ امام علی النقی است که نام او محمد است و در زمان حیات
پدر وفات یافته چنانچه مذکور شد در احادیث باب هفتاد و چهارم الرواق بکسر و ضم رای بی نقطه و تخفیف
واو خانه که مانند خیمه است و ایوان پیشگاه خانه و هر دو اینجا مناسب است عرفت بتشدید رای
بی نقطه است التعریف وقوف در عرفات روز نهم ذی الحجه و اینجا استعاره شده برای ملازمت امام در آن روز
یعنی روایتست از اسحاق جلاب گفت خریداری کردم برای امام علی النقی گوسفند بسیار پس طلبید مرا پس
داخل کرد مرا از راه طویله خانه او بسوی جای فراخ که نمی شناختم آنجا را پس شروع کردم جدا میکردم آن
گوسفندان را برای هر کس که امر کرده مرا بجدا کردن برای او مثل فقرا و غیر ایشان پس فرستاده شدم بسوی
ابو جعفر و بسوی والده او و غیر ایشان از جماعتی که امر کرده بود مرا بجدا کردن گوسفندی برای ایشان بعد از آن
در عرضه طلب رخصت کردم از او در برگشتن بسوی بغداد بجانب پدرم و مادرم و برادرم در روز هشتم
ذی الحجه پس نوشت در حاشیه عرضه بسوی من مهمانی فردا نیز و بعد از آن برمیگردی ای اسحق گفت پس ماندم
در آنجا نزد امام در روز عرفه در خدمت امام بودم و شب عید را در رواق امام بسر بردم و چون شد
وقت سحر آمد امام پیش من پس گفت ای اسحق برخیز گفت اسحق پس برخاستم پس واکشودم هر دو چشم خود را
پس ناگاه من بر در خانه خود بودم در بغداد اسحق گفت پس داخل شدم بر پدر و مادر خود و آمدند یاران
بدیدن من پس گفتم ایشان را وقوف عرفات کردم در سامره و بیرون رفتم در بغداد بسوی نماز عید **چهارم**
اصل عن ابراهیم بن محمد الطاهری قال مرض المتوکل من خراج خرج به واشرف منه علی الهلاك

ملازمت امام [illegible]

فلم یجسر احد ان یمسه بحدیدة فنذرت امه ان عوفی ان تحمل الی ابی الحسن علی بن محمد ع مالا جلیلا من مالها وقال له الفتح بن خاقان لو بعثت الی هذا الرجل فسألته فانه لا یخلو ان یکون عنده صفة یفرج بها عنک فبعث الیه ووصف له علته فرد الیه الرسول بأن یؤخذ کسب الشاة فیداف بماء ورد فیوضع علیه فلما رجع الرسول واخبرهم اقبلوا یهزؤن من قوله فقال له الفتح هو والله اعلم بما قال واحضر الکسب وعمل کما قال ووضع علیه فغلبه النوم وسکن ثم انفتح وخرج منه ما کان فیه وبشرت امه بعافیته فحملت الیه عشرة آلاف دینار تحت خاتمها ثم استقل من علته فسعی الیه البطحائی العلوی بأن اموالا تحمل الیه وسلاحا فقال لسعید الحاجب اهجم علیه باللیل وخذ ما تجد عنده من الاموال و السلاح واحمله الی. شرح الکسب بضم کاف و سکون سین بی‌نقطه و بای یک نقطه کنجاره و روغن عصاری و مراد اینجا پشکلیست که کلکه کوبیده شده و جائی گوسفند در شکم پیچیده مانند کنجاره نیافت به دال بی‌نقطه والف و فاء بعد از مضارع مجهول باب نصر است الدوف مخلوط کردن و تر کردن بآب و مانند آن الهجوم مصدر باب نصر تاختن بر کسی رفتن یعنی روایت است از ابراهیم بن محمد طاهری گفت بیمار شد متوکل از دملی بیرون آمده در بدن او و نزدیک شد از آن بهلاکت پس جرأت نکرد هیچیک که دست مال کند آنرا به نشتری پس نذر کرد مادر متوکل اگر عافیت داده شود این را که بفرستد بسوی ابوالحسن ثالث علی بن محمد مالی عظیم را از مال خود و گفت متوکل را وزیر او فتح بن خاقان کاش میفرستادی بسوی این مرد پس می‌طلبیدی از او علاجی چه بدرستی که او خالی نیست از این که باشد نزد او علاجی که گشاده داده می‌شود بآن از تو پس متوکل پیغام فرستاد بسوی امام و بیان کرد برای او مرض خود را پس امام برگردانید بسوی متوکل پیغام او را باین که گرفته شود پشکل یا کوب گوسفند پس مخلوط کرده شود به گلاب پس گذاشته شود بر آن دمل چون برگشت پیغام آور و خبر داد ایشان را شروع کردند اهل مجلس مانند آنچه متعارف است در مجالس اهل بطلان استهزا میکردند از سخن امام پس گفت متوکل را فتح که او بخدا قسم داناتر است بآنچه گفته امتحان کنید و حاضر کرده شد آن پشکل و ساخته شد پشکل چنانچه گفته بود و گذاشته شد بر دمل پس غلبه کرد بر او خواب و ساکن شد درد دمل بعد از آن گشوده شد و بیرون آمد از آن ماده که بود در آن و مژده داده شد مادر متوکل بخوشحالی متوکل پس فرستاد مادر متوکل بسوی امام ده هزار دینار طلا سر بمهر خود بعد از آن برخاست متوکل از کوفت خود پس بدگوئی کرد بسوی متوکل بطحاوی علوی یعنی به متوکل گفت که او ر تو ده هزار دینار طلا و سلاح از برای امام فرستاد پس گفت متوکل سعید را بناگهان برو بر سر او امشب و بگیر آنچه می‌یابی نزد او از مال و سلاح و بیاور بسوی من.

اصل قال ابراهیم بن محمد فقال لی سعید الحاجب صرت الی داره باللیل و معی سلم فصعدت السطح فلما نزلت علی بعض الدرج فی الظلمة لم ادر کیف اصل الی الدار فنادانی یا سعید

مکانک حتی یاتوک بشمعة فلم البث ان اتونی بشمعة فنزلت فوجدته علیه جبة صوف وقلنسوة منها وسجادة
علی حصیر بین یدیه فلم اشک انه کان یصلی فقال لی دونک البیوت فدخلتها وفتشتها فلم اجد فیها شیئا و
وجدت البدرة فی بیته مختومة بخاتم ام المتوکل وکیسا مختوما وقال لی دونک المصلی فرفعته فوجدت سیفا
فی جفن غیر ملبس فاخذت ذلک وصرت الیه فلما نظر الی خاتم امه علی البدرة بعث الیها فخرجت الیه
فاخبرنی بعض خدم الخاصة انها قالت له کنت قد نذرت فی علتک لما ایست منک ان عوفیت حملت الیه
من مالی عشرة آلاف دینار فحملتها الیه وهذا خاتمک علی الکیس وفتح الکیس الآخر فاذا فیه اربعمائة دینار
فضم الی البدرة بدرة اخری وامرنی بحمل ذلک کله الیه فحملته ورددت السیف والکیسین وقلت
له یا سیدی عز علی فقال لی سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **شرح** السجادة بفتح سین منقطه
وتشدید جیم چیزی بافته شده از برگ خرما که بران سجده میکنند در نماز و آن بقدر روی آدمی است دو تنگ
سیم نعل است البدرة بفتح بای یکنقطه وسکون دال بی نقطه ورای بی نقطه کیسه از پوست که در آن ده هزار دینار طلا
باشد و بعضی هفت هزار گفته اند و اینجا مناسب نیست یعنی گفت ابراهیم بن محمد که پس گفت مرا سعید پلسبان
رفتم بسوی سرای ابو الحسن ثالث در آن شب و با من نردبانی بود پس بالای بام رفتم پس چون فرود
آمدم بر بعضی از زینه پایه در تاریکی شب یعنی از بام بلند تر بام پائین آمدم ندانستم که چون رسم بسرا بعضی زینه
آنرا نیافتم پس آواز داد مرا که ای سعید در جای خود باش تا بیارند نزد تو شمعی پس درنگ نکردم تا آنکه
آوردند شمعی را یعنی نزد دا آوردند پس فرود آمدم پس یافتم او را که بر او بود فرجی پشمین و کلاهی که از آن فرجی
بود یعنی از آن دوخته شده بود و موضع سجده که بر حصیر بود پیش او و دو بس دانستم که نماز میکرده پس گفت مرا
داخل خانه شو پس داخل خانه شدم و جستجو کردم پس نیافتم در آن خانها چیزی و یافتم همه بدره را در خانه امام
که مهر بمهر مادر متوکل بوده و کیسه مختومی یعنی سر بمهری و گفت امام مرا پیش جانماز و بردار
پس برداشتم جانماز را یافتم شمشیری را در غلافی که محض چوب بود که پوشانیده نشده بود هنوز
به پوستی یا مراد آنست که این جامه نداشت پس برگرفتم آنچه را که مذکور شد و رفتم بسوی او پس
چون نظر کرد بمهر مادرش بر بدره فرستاد کسی را بسوی او پس بیرون آمد او سا از رفتن من پس خبر داد مرا بعضی
از خدمتکاران حرم خلیفه که مادرش گفت او را بتحقیق نذر کرده بودم در مرض تو چون نا امید شده بودم
از تو که اگر عافیت بخشیده شوی فرستم بسوی او از مال خود ده هزار دینار پس فرستادم آنرا بسوی
او و این مهر تست بر کیسه و گشود متوکل کیسه دیگر را پس ناگاه در آن چهارصد دینار طلا بود
پس جفت کرد با بدره مادر بدرهٔ دیگر یا از مال خود امر کرد مرا به بردن از مال او و آنچه بود بسوی
ابو الحسن پس بردم آنرا و برگردانیدم شمشیر را و دو کیسه اول را نیز و گفتم ای آقای من مشکل بود
بر من این عمل که کردم برای ضرورت پس گفت مرا از سوره شعرا که البته خواهند دانست بمشاهده

صافی شرح اصول کافی

جمعی که ظلم کردند که چه نوع بازگشتی بازگشته میکنند بسوی الله تعالی پیغمبرا **اصل** عن علی بن محمد عن
النوفلی قال قال لی محمد بن الفرج ان ابا الحسن علیه السلام کتب الیه یا محمد اجمع امرک وخذ حذرک
قال فانا فی جمع امری لیس ادری ما الذی کتب به الی حتی ورد علی رسول حملنی من مصر مقیدا وضرب علی کل ما
املک وکنت فی السجن ثمان سنین ثم ورد علی منه فی السجن کتاب فیه یا محمد لا تنزل فی ناحیة الجانب
الغربی فقرأت الکتاب فقلت یکتب الی بهذا وانا فی السجن ان هذا لعجب فما مکثت ان خلی عنی والحمد لله **شرح**
ناحیة با تنوین است الجانب منصوب به فعل مقدر است بتقدیر الزم الجانب الغربی و آن عبارت از
شام است و ادخال الف لام بر الجانب اشعار به تقویت مذهب کوفیین است و در سوره قصص یا کنت
بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر از قبیل اضافت موصوف است بصفت بی تاویل یعنی روایت
است از علی بن محمد النوفلی گفت که گفت مرا محمد بن فرج که ابو الحسن ثالث نوشت بسوی او که ای محمد جمع
کن متفرق کار خود را و فراگیر احتیاط گفت محمد گفت من در جمع متفرق کار خود بودم که چه نوشته بسوی من نمی
فهمیدم سر آن را تا وارد شد بر من پیغام آوری از جانب خلیفه و برداشت مرا از مصر بند کرده و دست
زد بر هر چه مالک بودم و بودم در زندان هشت سال بعد از آن وارد شد بر من از ابو الحسن ع در
زندان مکتوبی که در آن بود ای محمد فرود میا در جای دیگر ملازم باش جانب مغربی را پس خواندم
مکتوب را پس در دل خود گفتم مینویسد بسوی من این را و من در زندانم بدرستی که این هر آئینه عجب است پس
درنگ نکردم تا آنکه بند برداشته شد از من و الحمد لله **اصل** قال وکتب الیه محمد بن الفرج یسأله عن
ضیاعه فکتب الیه سوف ترد علیک وما یضرک ان لا ترد علیک فلما شخص محمد بن الفرج الی العسکر
کتب الیه برد ضیاعه ومات قبل ذلک **شرح** الضیاع بکسر ضاد با نقطه و یای دو نقطه در پائین و الف و عین
بی نقطه جمع ضیعه بفتح ضاد و سکون یا زمینهائی که از آنها منافع حاصل میشود و کتب مجهول است یعنی نوفلی گفت و نوشت
بسوی ابو الحسن ثالث محمد بن الفرج می پرسید او را از احوال مستغلات خود پس نوشت بسوی او که بعد از زمانی
برگردانیده میشود بر تو و ضرر نمیرساند ترا اینکه برگردانیده نشود بر تو پس چون بیرون آمد محمد بن الفرج از
شام بسوی سامره بسبب طلب احمد بن خضیب چنانچه مذکور میشود نوشته شده بسوی او از جانب [illegible]
در مصر باین که ظالمی که مستغلات را غصب کرده بود واپس داد آنها را تا مبادا که شکایت نزد متوکل کنند و محمد بن
الفرج در پیش از رسیدن آن مکتوب **اصل** قال وکتب احمد بن الخضیب الی محمد بن الفرج یسأله الخروج
الی العسکر فکتب الی ابی الحسن یشاوره فکتب الیه اخرج فان فیه فرجک ان شاء الله فخرج فلم یلبث الا یسیرا حتی مات
یعنی نوفلی گفت و نوشت احمد بن الخضیب که از سرداران متوکل بود بسوی محمد بن الفرج مطلبید او را که بیرون آید از شام بسوی سامره پس
نوشت محمد بن الفرج بسوی ابو الحسن ثالث مشورت میکرد با او چون او را امر کرده بود که ملازم شام باش پس نوشت
بسوی او که بیرون رو بجانب سامره که در آن بیرون رفتن گشادگی است ان شاء الله تعالی پس بیرون رفت

صافی شرح اصول کافی

پس رنگ کرد و گفت که مادر کشادی جا عبارت از مردن مومن است چه واصل شدن بنعیم آخرت میشود یا عبارت
از ملاقات امام است و بخشیدن جامه است چنانچه می آید در حدیث ششم یا عبارت از واپس
دادن ضیاع است که مذکور شد اگرچه نفع آن باولاد عاید میشود چه باعث آن خروج بسامره شد
ششم **اصل** عن احمد بن محمد بن عبد الله عن ابی یعقوب قال رایته یعنی محمدا قبل موته
بالعسکر فی عشیة و قد استقبل ابا الحسن فنظر الیه و اعتل من غد فدخلت الیه عائدا بعد ایام
من علته و قد ثقل فاخبرنی بانه بعث الیه بثوب فاخذه و ادرجه و وضعه تحت راسه قال فکفن
فیه **شرح** فی عشیة متعلق برایته است و قد استقبل حال از ضمیر رایته است فادرجه فدخلت برای
بیان رایته است یعنی روایتیست از احمد بن محمد گفت خبر داد مرا ابو یعقوب گفت دیدم پسر محمد بن
الفرج را پیش از مردن او در سامره در آخر روزی و حالانکه استقبال کرده بود ابو الحسن را در روز دخول
ابو الحسن در سامره پس نظر التفات کرده ابو الحسن بسوی محمد و بیمار شده بود محمد در فردای آن روز پس این
روز دیدم او را که داخل شدم بسوی او پرسش کننده بعد از چند روز از بیماری او بر حالی که
سنگین شده بود از بیماری پس خبر داد مرا که ابو الحسن فرستاده بسوی او جامه را پس محمد گرفته آن را و پیچیده
آن را و گذاشته آن را زیر سر خود ابو یعقوب گفت پس کفن کرده شد در آن جامه **اصل** قال
احمد قال ابو یعقوب رایت ابا الحسن مع ابن الخضیب فقال له ابن الخضیب سر جعلت فداک فقال
انت المقدم فما لبثنا الا اربعة ایام حتی وضع الدهق علی ساق ابن الخضیب ثم نعی **شرح** سر بکسر
سین بی نقطه و تخفیف را امر حاضر از سیر العین باب ضرب است احمد بن الخضیب که از امرا بوده در وقتی
که با امام بجانب منتصر که خلیفه دوازدهم است از خلفای عباسیه میرفت این را گفته و چون مطلع بوده بر عداوت
خلیفه کنایه گفته و قصد او باین کلمه این بود که در پرده گوید که بپای خود برو بسلاخ خانه و جعلت
فداک در این مقام از قبیل ساختگی یا از قبیل آنست که شخصی از حرامیان مسافری را دیده سواره بهرها نی
دانست که عاجز است گفت از کمال خوشحالی این که بمطلب رسیده فرود آی گفت قربانت شوم الدهق بفتح
دال بی نقطه و فتح ها و قاف در چوب است که برای فشردن تعبیه میشود چنانچه صحافان میدارند و آن را
شکنجه بفا منید یعنی بنون و سین بی نقطه مجهول است یعنی گفت احمد بن محمد که گفت ابو یعقوب که دیدم
ابو الحسن ثالث را با احمد بن الخضیب پس گفت او را ابن الخضیب برو قربانت شوم پس امام گفت
او را تو پیش از منی پس درنگ نکردیم جز چهار روز تا آنکه گذاشته شد شکنجه بر ساق های ابن الخضیب تا اقرار
کند بهر مالی که پنهان کرده باشد بعد از آن خبر مرگ او آورده شد **اصل** قال و روی
عنه انه حین الح علیه ابن الخضیب فی الدار التی یطلبها منه بعث الیه لاقعدن بک من الله عز و
جل مقعدا لا تبقی لک باقیة فاخذه الله عز و جل فی تلک الایام **شرح** چون خلیفه در کمال عداوت

بوده با امام ابن الخضیب دعوی ملکیت خانهٔ امام کرده تا او را از انجا بیرون کند و حال آنکه جمیع روی زمین ملک امام است و هر که از غیر شیعهٔ امامیه متصرف زمینی است بر او حرام است چنانچه مذکور شد در حدیث سوم باب صد و چهارم تطلبها ماضی باب تفعل است یا در نگ برای تعدیه است لایبقی مضارع معلوم باب افعال است یعنی گفت احمد بن محمد که نقل کرد ابو یعقوب ازحال ابن الخضیب آنکه وقتی که تشدد کرد بر امام ابن الخضیب در خانه که بشتابی طلبید آنرا از امام که این خانه از من است بیرون رو پس پیغام فرستاد امام بسوی ابن الخضیب که هر آئینه میشناسم البته ترا نسبت با الله عز و جل جائے که در او نمیگذارد برای است هیچ باقی مانده یا میکنم که بسبب آن جان و مال تو میرود پس گرفتار کرد او را الله تعالی در همان روزها با شکنجه و مرگ که مذکور شد **هفتم اصل** اخذت نسخة کتاب المتوکل الی ابی الحسن الثالث علیه السلام من یحیی بن هرثمة فی سنة ثلث واربعین ومأتین وهذه نسخته بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فان امیر المؤمنین عارف بقدرک راع لقرابتک موجب لحقک یقدر من الامور فیک و فی اهل بیتک ما اصلح الله به حالک وحالهم وثبت به عزک وعزهم وادخل الیمن والامن علیک وعلیهم یبتغی بذلک رضاء ربه واداء ما افترض علیه فیک وفیهم وقد رای امیر المؤمنین صرف عبد الله بن محمد عما کان یتولاه من الحرب والصلوة بمدینة رسول الله اذ کان علی ما ذکرت من جهالته بحقک واستخفافه بقدرک وعندما قرفک به ونسبک الیه من الامر الذی قد علم امیر المؤمنین برائتک منه وصدق نیتک فی ترک محاولته وانک لم تؤهل نفسک له وقد ولی امیر المؤمنین ما کان یلی من ذلک محمد بن الفضل وامره باکرامک وتبجیلک والانتهاء الی امرک ورأیک والتقرب الی الله والی امیر المؤمنین بذلک **شرح** باعث خروج ابو الحسن ثالث از مدینه بسامره این بوده که عبد الله بن محمد هاشمی از جمعه در مدینه بوده از جانب متوکل و بقصد آزار و بدگوئی امام کرده و در مکتوبی به متوکل نوشته در اظهار کذب دعوی عداوت و آزار کردن عبد الله امام را و متوکل این مکتوب را در جواب مکتوب امام نوشته من یحیی متعلق است باخذت لی سنة متعلق است بکتاب یا باخذت الحراب بضم حای بی‌نقطه و فتح رای بی‌نقطه و بای یک نقطه جمع حربة بفتح حا و سکون را و زبای جمعه ماخوذ است از حرب یعنی طعنه زدن برو دشمن خود چون روز طعنه بر ابلیس است و از آن است محراب یعنی گرفتم صورت مکتوب متوکل را بسوی ابو الحسن ثالث امام علی نقی از یحیی بن هرثمه در سال دویست و چهل و سه و این صورت انست بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد از ثنا و دعا پس بدرستیکه متوکل شناسا است بمرتبهٔ تو و رعایت کننده است خویشی ترا با رسول الله ثابت کننده است حق ترا با خود قرار دهنده است از کارهای تو و در حق خانوادهٔ تو آنچه را که اصلاح کرده یعنی البته اصلاح میکند الله تعالی بان حال تو و حال ایشان را و ثابت کرد بان عزت تو و عزت ایشان را و داخل کرد برکت و ایمنی را بر تو و بر ایشان

میطلبد متوکل بانچه مذکور شد رضای صاحب کل اختیار خود را و بجای آوردن آنچه را که واجب و لازم کرده
الله تعالی برا و در حق تو و در حق ایشان و تحقیق مصلحت دیده متوکل برگردانیدن عبد الله بن محمد را از آنچه
اختیار در آن میداشت که روز های جمعه و نماز جمعه در مدینه رسول الله باشد چونکه بوده بر حالیکه ذکر کردی
در مکتوب خود که ناشناسی او حق تو و سبک شمردن او بقدر تو باشد و این برگردانیدن نزد چیزی بود که
عیب و تهمت کرد ترا بآن و نسبت داد ترا بسوی آن کاری باشد که بتحقیق دانسته متوکل بری بودن ترا از آن
و درستی قصد ترا و ترک اراده آن و این را که تو مهیا نکردی خود را برای آن و بتحقیق صاحب اختیار کرد
متوکل در آنچه صاحب اختیار میبود در آن عبد الله بن محمد که پیشنماز جمعه باشد محمد بن الفضل را بگرامی
داشتن تو و تعظیم تو و قبول امر تو و صوابدید تو و نزدیکی جستن بسوی الله تعالی و بسوی متوکل بانچه مذکور شد

اجمل و امیر المومنین مشتاق الیك و یحب احداث العهد بك و النظر الیك فان نشطت لزیارته
و المقام قبله ما رأیت شخصت و من احببت من اهل بیتك و موالیك و حشمك علی مهلة و
طمانینة ترحل اذا شئت و تنزل اذا شئت و تسیر کیف شئت و ان احببت ان یکون یحیی بن هرثمة
مولی امیر المومنین و من معه من الجند مشیعین لك یرحلون برحیلك و یسیرون بسیرك فالامر فی ذلك
الیك حتی توافی امیر المومنین فما احد من اخوته و ولده و اهل بیته و خاصته الطف منه منزلة
و لا احمد له اثرة و لا هو لهم انظر و علیهم اشفق و بهم ابر و الیهم اسکن منه الیك ان شاء الله و السلام علیك
و رحمة الله و برکاته و کتب ابراهیم بن العباس و صلی الله علی محمد و آله و سلم شرح ما در ما احد مشابه
لیس است احد مرفوع و اسم ما است الطف و احمد و انظر و اشفق و ابر و اسکن افعل التفضیل است منصوب
و خبر ما است و اول متعدی به من میشود و دوم و سوم متعدی بلام می شود و چهارم متعدی به علی می شود
و پنجم متعدی به با میشود و ششم متعدی به الی میشود و من تفضیلیه مدخول آن در پنج است اول محذوف است
برای اختصار و اکتفا بانچه در ششم مذکور است پس تقدیر کلام آنست الطف منه منزلة منك
منه و لا احمد له اثرة منك له و لا هو لهم انظر منه لك و علیهم اشفق منه علیك و بهم ابر منه بك مخفی نماند که این
اختصار در صورت موافقت در تعدیه جائز است و در صورت اختلاف در تعدیه قبیح و از اغلاط
منشیان دیوانیست الطف نزدیکی احمد مشتق از اسم مفعول است یعنی محمودتر یعنی و متوکل مشتاق
تست دوست میدارد که تازه کند دیدار ترا و التفات بسوی ترا اگر میل کنی زیارت او و ماندن نزد او را
چندانکه مصلحت بینی بیرون می آئی از مدینه با هر که دوست داشتی از خانواده خود و دوستان خود و غلامان
و نوکران خود با آهستگی و آرام براه می افتی که خواهی و فرود می آئی وقتی که خواهی و حرکت میکنی چنانچه خواهی و اگر
میل داشته باشی که باشد یحیی بن هرثمه غلام متوکل و جمعی که با او هستند از لشکر رفیقان برای تو و افتادن آنها برای
افتادن تو و حرکت کنند و حرکت تو پس اختیار در آن بسوی تست تا وقتی که برسی بمتوکل

چنیست هیچیک از برادران متوکل و فرزندان او و خانواده او و مخصوصان او و نزد دیگر منسوبے متوکل باعتبار
مرتبه از تو نسبت با و و نه پسندیده تر است برای او باعتبار صفت کمال از تو برای او و نه متوکل برای
ایشان بیشتر ملتفت است از او برای تو و نه برای ایشان مشفق تر است از او بر تو و نه با ایشان نیکوکار
تر است از و به تو و نه با ایشان انس بیشتر دارد از او بسوی تو انشاء الله تعالی و سلام بر تو و رحمت خدا و
برکاتش و نوشت ابن راشی متوکل ابراهیم بن العباس صلوات کند الله تعالی بر محمد و آل او و تسلیم کند
هشتم اصل کان المتوکل یقول ویحکم قد اعیانی امر ابن الرضا ابی ان یشرب معی او ینادمنی او
اجد منه فرصة فی هذا فقالوا له فان لم تجد منه فهذا اخوه موسی قصاف عزاف یاکل ویشرب ویتعشق
قال ابعثوا الیه فجیئوا به حتی نموه به علی الناس ونقول ابن الرضا فکتب الیه واشخص مکرما وتلقاه جمیع بنی هاشم
والقواد والناس علی انه اذا وافی اقطعه قطیعة وبنی له فیها وحول الخمارین والقیان الیه ووصله وبره
وجعل له منزلا سریا حتی یزوره هو فیه شرح القصاف بفتح قاف و تشدید صاد بی نقطه و الف و فا
بغایت بی پروا و بازی گر العزاف بفتح عین و بتشدید زای با نقطه و الف و فا بغایت حریص در خوردن
و آشامیدن و بغایت سرور کن و هر دو اینجا مناسب است و الناس مبتدا است علی انه خبر است
یا والناس معطوف بر جمیع است و علی انه متعلق بتلقاه است یعنی متوکل میگفت مصاحبان خود را عجب
حالیست شما را که فکری برای من نمیکنند تحقیق عاجز کرد مرا کار پسر رضا مراد امام علی نقی ع است امتناع
کرد از اینکه شراب آشامد با من یا مصاحبت کند مرا یا بیابم از او فرصتی در تکلیف او بشرب و مصاحبت یعنی
رو نمیدهد مرا القدری که تکلیف تو انم کرد پس گفتند متوکل را پس اگر نمی یابی از و فرصتی پس این برادر او موسی
بغایت بی پروا و اهل لهو است و بغایت مائل بخوردن و آشامیدن است میخورد هر چه را که باشد
و می آشامد شراب را و عاشقی میکند متوکل گفت بفرستید بسوی او پس بیاورید او را تا تلبیس کنیم
بسبب او بر مردم و گوییم پسر رضا این کارها میکند و شیعه پنداشته باشند که ابو الحسن ثالث میکند پس بی اعتقاد
او شوند پس نوشته شد بسوی موسی و بیرون آورده شد بجانب سامره عزیز و استقبال کردند او را جمیع
بنی هاشم و سرداران و مردم بر این اعتقاد بودند که وقتیکه موسی آید با قطاع تملیکے میدهد او را متوکل زمینی چنانچه
با امرای خود کرده در وقت آبادان کردن مواضع سامره و بنا می نهند برای او و در آن زمین عمارت خوب و
میفرستد ساقیان و کنیزان سرود کن را بسوی او و عطا میکند او را و نیکوئی میکند با او و در روز اول فرود
می آورد او را در منزل بغایت خوب تا زیارت کند او را متوکل در آن منزل اصل فلما وافی موسی
تلقاه ابو الحسن فی قنطرة وصیف وهو موضع یتلقی فیه القادمون فسلم علیه ووفاه حقه ثم قال
له ان هذا الرجل قد احضرک لیهتکک ویضع منک فلا تقر له انک شربت نبیذا قط فقال له موسی
فاذا کان دعانی لهذا فما حیلتی قال فلا تضع من قدرک ولا تفعل فانما اراد هتکک فابی علیه فکرر

علیه فلما رای انه لا یجیب قال له ان هذا مجلس لا تجتمع انت وهو علیه ابدا فاقام ثلاث سنین
یبکر کل یوم فیقال له قد تشاغل الیوم فروح فیروح فیقال قد سکر فیبکر فیقال شرب دواء فما
زال علی هذا ثلث سنین حتی قتل المتوکل ولم یجتمع معه علیه یعنی پس چون نزدیک سامره شد
موسی استقبال کرد او را امام علی نقی در پل وصیف و آن جائیست که استقبال کرده میشوند در آن آیندگان پس
سلام کرد بر موسی و تمام داد او را حق تعظیم او و بعد از آن گفت موسی را بدرستی که این مرد بتحقیق حاضر کرده ترا
تا پرده دری کند ترا و پست کند بعض قدر ترا پس اقرار مکن برای او که تو آشامیده بوزه را هرگز تا مباد
که ترا تکلیف شراب کند پس گفت او را موسی پس اگر طلبیده باشد مرا برای این کار پس چیست علاج من
گفت پس پست مکن بعض قدر خود را و مکن آنرا که آورده یعنی بدر خانه او مرو و طلب مصاحبت او مکن تا
باعث تکلیف او نشود چه جز این نیست که اراده کرده پرده دری ترا و محبتی با تو ندارد پس موسی امتناع
کرد بر امام پس امام مکرر کرد سفارش را بر او پس چون امام دیده که او قبول نمیکند گفت او را آگاه باش
بدرستی که این مجلس که بطلب میکنی مجلسی است که جمع نمی شوی تو و او هرگز پس ماند سه سال صبح زود میرفت
هر روز پس گفته میشد او را که بتحقیق مشغول شده متوکل امروز پس عصر بیا پس عصر میرفت پس گفته میشد
بتحقیق مست شده است پس صبح زود بیا پس صبح زود میرفت پس گفته میشد آشامیده دوائی را
پس همیشه برین روش بود سه سال تا آنکه کشته شد متوکل و جمع نشد متوکل با موسی بر آن مجلس که میخواست
نهم اصل عن محمد بن علی قال اخبرنی زید بن علی بن الحسین بن زید قال مرضت فدخل
الطبیب علی لیلا فوصف لی دواء بلیل آخذه کذا و کذا یوما فلم یمکنی فلم یخرج الطبیب من الباب حتی
ورد علی نصر بقارورة فیها ذلک الدواء بعینه فقال لی ابوالحسن یقرئک السلام و یقول لک خذ
هذا الدواء کذا و کذا یوما فاخذته فشربته فبرأت قال محمد بن علی قال لی زید بن علی یأبی الطاعن
این الغلاة عن هذا الحدیث شرح کذا و کذا یوما کنایه از عددیست که زیاده بوده باشد و کمتر از صد
باشد یأبی بفتح یای دو نقطه در پائین و سکون همزه و بای یک نقطه و الف است الطاعن بطای بی نقطه
و الف و کسر عین بی نقطه مرفوع فاعل یأبی است و مقصود ازین کلام اظهار افراط و تفریط غلات است
یعنی روایتیست از محمد بن علی گفت خبر داد مرا زید گفت بیمار شدم پس داخل شد طبیب بر من در شب پس
بیان کرد برای من دوائی در شب که عمل آرم آنرا چند روز پس مقدور نشد مرا خریدن آن دوائی پس بیرون
نرفت طبیب از در خانه یعنی عدد آن روزها موافق عدد گفته طبیب بود الی آنکه آمد بر من آن روزها موافق
عدد گفته طبیب پس گرفتم آنرا پس آشامیدم آنرا پس صحیح شدم گفت محمد بن علی که گفت مرا زید بن علی که
امتناع میکنند از دلالت این حکایت بر امامت اهل البیت که آنرا میشمارند ازین حکایت با معنی که ایشان
در جستجوی امثال این حکایات اند تا آنکه آنرا حمل بر علم ائمه بغیب که مخصوص الله تعالی است کنند و حال آنکه

غلط کرده اند انها علوم ایشان میشود باستنباط از قرآن نه به مکاشفه

مبحث سیزدهم که باب صد و بیست و دوم است اصل مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام

شرح این تاریخ احوالی است که نسبت دارد بولادت امام حسن عسکری علیه السلام درین بحث کلام مصنف و بست و هشت حدیث است کلام مصنف ولد فی شهر ربیع الآخر سنة اثنتین وثلاثین و مائتین وقبض علیه السلام یوم الجمعة لثمان لیال خلون من شهر ربیع الاول سنة ستین ومائتین وهو ابن ثمان وعشرین سنة ودفن فی داره فی البیت الذی دفن فیه ابوه بسر من رای وامه ام ولد یقال لها حدیثة یعنی زاده شد امام حسن عسکری علیه السلام در زمان ابو اسحق معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که هشتم است از عباس وهشتم از خلفای عباسیه در ماه ربیع الآخر دویست وسی و دو هجری وگرفته شد از دنیا در روز جمعه وقتی که هشت شب گذشته بود از ماه ربیع الاول سال دویست وشصت هجری واو فرزند بیست وهشت سال بود ومدفون شد در خانه خود که مدفون شد در آن پدرش در سامره ومادرش کنیز بود گفته می شد او را حدیثه اول

اصل کان احمد بن عبید الله بن خاقان علی الضیاع والخراج بقم فجری فی مجلسه یوما ذکر العلویة ومذاهبهم وکان شدید النصب فقال ما رایت ولا عرفت بسر من رای رجلا من العلویة مثل الحسن بن علی بن محمد بن الرضا علیهم السلام فی هدیه وسکونه وعفافه ونبله وکرمه عند اهل بیته وبنی هاشم وتقدیمهم ایاه علی ذوی السن منهم والخطر وکذلک القواد والوزراء وعامة الناس فانی کنت یوما قائما علی راس ابی وهو یوم مجلسه للناس اذ دخل علیه حجابه فقالوا ابو محمد بن الرضا بالباب فقال بصوت عال ائذنوا له فتعجبت مما سمعت منهم انهم جسروا یکنون رجلا علی ابی بحضرته ولم یکن عنده الا خلیفة او ولی عهد او من امر السلطان ان یکنی فدخل رجل اسمر حسن القامة جمیل الوجه جید البدن حدث السن له جلالة وهیبة فلما نظر الیه ابی قام یمشی الیه خطا ولا اعلمه فعل هذا باحد من بنی هاشم والقواد فلما دنا منه عانقه وقبل وجهه وصدره واخذ بیده واجلسه علی مصلاه الذی کان علیه وجلس الی جنبه مقبلا علیه بوجهه وجعل یکلمه ویفدیه بنفسه وانا متعجب مما اری منه اذ دخل الحاجب فقال الموفق قد جاء وکان الموفق اذا دخل علی ابی تقدمه حجابه وخاصة قواده فقاموا بین مجلس ابی وبین باب الدار سماطین الی ان یدخل ویخرج فلم یزل ابی مقبلا علی ابی محمد یحدثه حتی نظر الی غلمان الخاصة فقال حینئذ اذا شئت جعلنی الله فداک ثم قال لحجابه خذوا به خلف السماطین لا یراه هذا یعنی الموفق فقام وقام ابی وعانقه ومضی شرح المعتمد علی الله ابو العباس احمد بن المتوکل بن معتصم بن هارون بن مهدی

بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس یازدهم است از خلفای عباسیه در رجب سال دویست و پنجاه
و شش خلیفه شد و در رجب سال دویست و هفتاد و نه ناگاه مرد و عبید الله بن خاقان وزیر معتمد بوده و موفق
برادر معتمد بوده و صاحب اختیار مهمات او بوده النصب بفتح نون و سکون صاد برداشتن کسی چیزی را در مقابل
چیزی دیگر و مراد اینجا قائل شدن بامامت کسی است که پیروی ظن میکنند در احکام در مقابل امامی که شعور اهل
ربوبیت و محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن هست و دلالت بر امامت او میکنند و احکام او
نزد وی علم است نه ظن الهدی بفتح ها و سکون دال بی نقطه و یای دو نقطه در پایین روش سلوک العفاف بفتح عین
بی نقطه و بکسر عین و سکون فا شرف دنیا التقدیه مضارع غائب باب تفعیل است ضمیر مستتر راجع بابی است و ضمیر
بارز منصوب راجع بابو محمد است ظاهر آنست که اینجا از قلم کاتبان کافی چیزی افتاده باشد و چنین باید که
یقدیه بنفسه و یفدیه السماط بفتح سین بی نقطه و الف و میم و طای بی نقطه صف مردم یعنی بود احمد بن عبید الله
بن خاقان متصدی املاک خالصه دیوانی و وزیر مال و جهات دیوانی در قم پس گذشت در مجلس او روزی
یاد اولاد علی و اختلاف مذاهب ایشان که بعضی امامیه اند و بعضی کیسانیه و بعضی زیدیه و بعضی فطحیه و بعضی
اسماعیلیه و واقفیه اشاره بمذهب ایشان است که ما را نهی از اختلاف میکنند و خود نیز در آن کار اند و
غافل شده از این که مراد باختلاف که منهی عنه است اختلافی است که از طرفین باشد که حکم به ظن شده در آن
اطراف چنانچه بیان شد در شرح حدیث هشتاد و سوم باب صد و هفتم و این در غیر شیعه اولیه است و بود احمد
بن عبید الله متعصب در مذهب ناصبیان پس از آن گفت ندیدم در سامره مردی را از اولاد علی بن ابیطالب
مثل حسن بن علی بن محمد بن الرضا در روش و بجال خود دیدن او و عفت او و زیرکی او و گرامی بودن او نزد
اهل خانواده خود و سائر بنی هاشم در تقدیم ایشان او را بر صاحبان سن از جمله ایشان و صاحبان شرف دنیا
همچنان اند سرداران و وزیران و جمیع مردم یعنی ایشان نیز مانند خانواده او و سائر بنی هاشم تقدیم او میکردند بر صاحبان
سن و بزرگی دنیا بیان این آنکه بدرستی که من بودم روزی ایستاده بر سر پدرم و آن روز نشستن او برای
دیوان مردم بود یعنی اول آن روز پیش از شروع در دیوان بود که ناگاه وارد شدند بر پدرم ملازمان او پس
گفتند ابو محمد ابن الرضا در در خانه است پس پدرم از روی اضطراب گفت با آواز بلند رخصت دخول دهید
او را پس تعجب کردم از آنچه شنیدم از ایشان از این که جرات کردند به کنیت مذکور میکردند مردی را برابر پدرم و
به کنیت مذکور نمی شد نزد او مگر خلیفه یا ولیعهد خلیفه یا کسی را که امر کرده باشد خلیفه که مذکور شود کنیت
پس داخل شد مردی گندم گون خوش قد نیکو رو خوب بدن نوجوان و در او رفعت شان و مهابتی بود پس چون
نظر بسوی او کرد پدرم برخاست و رفت باستقبال او چند گام و ندیده بودم پدرم را که کرده باشد این کار را
با هیچ یک از بنی هاشم و سرداران پس چون پدرم نزدیک او شد به بغل گرفت او را و بوسید روی او را و سینه
او را و خوب گرفت دست او را و نشانید او را بر جای نماز خود که بود نشسته بر آن از شروع در دیوان نشسته بود هم

بجای نماز و نشست پدرم در پهلوی رو آورده بود رو بروی خود و شروع کرد گفتگو میکرد با او و میگفت او را
قربانت شوم و من شگفت بودم از انچه میدیدم از پدرم که ناگاه داخل شد ملازم پس گفت موفق برادر
خلیفه بتحقیق آمد و موفق وقتی که داخل میشد بر پدرم پیش از او می آمدند ملازمان او و مقربان و سرداران و پس
می ایستادند دو صف تا آنکه داخل شود و بیرون رود و پس باز پدرم رو آورده بر ابو محمد گفتگو میکرد با ابو محمد تا آنکه
نظر کرد بسوی غلامان پیش خدمت پس گفت ابو محمد را درین هنگام اگر خواهی برو گردانا د مرا الله تعالی
فدای تو بعد از ان پدرم گفت ملازمان خود را ما هی کنید او را در پشت دو صف تا نبیند او را این مرد
میخواست باشاره موفق را پس برخاست ابو محمد و برخاست پدرم و ببغل گرفت ابو محمد را و رفت
ابو محمد اصلی فقلت لحجاب ابی وغلمانه ویلکم من هذا الذی کنیتموه علی ابی وفعل به ابی هذا الفعل
فقالوا هذا علوی یقال له الحسن بن علی یعرف بابن الرضا فازددت تعجبا ولم ازل یومی ذلک قلقا متفکرا
فی امره وامر ابی وما رایت فیه حتی کان اللیل وکانت عادته ان یصلی العتمة ثم یجلس فینظر فیما یحتاج
الیه من المؤامرات وما یرفعه الی السلطان فلما صلی وجلس جئت فجلست بین یدیه ولیس عنده
احد فقال لی یا احمد لک حاجة قلت نعم یا ابه فان اذنت لی سالتک عنها فقال قد اذنت یا بنی
فقل ما احببت قلت یا ابه من الرجل الذی رایتک بالغداة فعلت به ما فعلت من الاجلال والکرامة
والتبجیل وفدیته بنفسک وابویک فقال یا بنی ذاک امام الرافضة ذلک الحسن بن علی المعروف بابن الرضا
فسکت ساعة ثم قال یا بنی لو زالت الامامة عن خلفاء بنی العباس ما استحقها احد من بنی هاشم
غیر هذا وان هذا لیستحقها فی فضله وعفافه وهدیه وصیانته وزهده وعبادته وجمیل اخلاقه
وصلاحه ولو رایت اباه رایت رجلا جزلا نبیلا فاضلا فازددت قلقا وتفکرا وغیظا علی ابی وما سمعت
منه واستزدته فی فعله وقوله فیه ما قال **شرح** الرافضة جمع رافض ترک کنندگان مراد اینجا جمعی اند که
ترک کرده اند مذهب اکثر اصحاب را بعد از رسول و آن در مقابل ناصبیه است الجزل بفتح جیم و سکون زای بالنقطه
عاقل و خوش فکر و گرامی و بخشنده و همه اینجا مناسب است الاستزادة بزای بالنقطه و الف و دال بی نقطه
کسی را صاحب کوتاهی شمردن در کاری و طلب زیاده بودن از و یعنی پس گفتم ملازمان پدرم را و غلامان او را
وای بر شما کیست این که کنیت مذکور کردید او را بر سر پدرم و کرد با او پدرم این کار را که کرد پس گفتند این از
اولاد علی بن ابیطالب ع است گفته میشود او را حسن بن علی که مشهور است بابن الرضا پس زیاده شد
تعجب من و ماندم آنروز مضطرب و اندیشه ناک در کار او و کار پدرم و در انچه دیدم در حسن بن علی از صفات
خوب تا آنکه شب شد و عادت پدرم آن بود که میگذارد نماز خفتن را بعد از ان می نشست پس فکر میکرد
در انچه محتاج می شد با آنکه مصلحت مهمات و انچه عرض باید کرد آنرا به بادشاه باشد پس چون نماز گذارد و
نشست آمدم پس نشستم پیش او و نبود نزد او هیچ یک پس گفت مرا ای احمد ترا هیچ حاجتی هست گفتم آری

ای پدر پس اگر رخصت دهی مرا سوال کنم ترا از ان حاجت پس گفت بتحقیق رخصت دادم ای پسرک من پس بگو
انچه را که خواهی گفتم ای پدر کیست آن مردی که دیدم ترا در صبح امروز که کردی با او انچه کردی از بزرگ
شمردن وگرامی داشتن و مبالغه در تعظیم و فدای او کردی خود را و پدر و مادر خود را پس گفت ای پسرک
من این امام جمیعست که ترک مذهب جمهور کردند این حسن بن علی است که مشهور با بن الرضا است پس
ساکت شده پدرم یکساعت بعد از ان گفت ای پسرک من اگر برطرف شود امامت از خلفای بنی عباس
مستحق نبست امامت را هیچیک از بنی هاشم غیر این و بدرستیکه این هر آئینه مستحق امامت است
بسبب علم او و عفت او و روش او و نگاه داری او خود را از بد و کم رغبتی او بدنیا و عبادت او و خوبی
نیک او و صلاحیت او و اگر میدیدی پدرش را دیده میبودی مرد عاقل فهیم عالم را پس تر یاره شد اضطراب
من و اندیشه من و خشم بر پدرم و بر کلماتی که شنیدم از او که اقرار کرد بصحت مذهب ان فرقه و صاحب تقصیر
شمردم پدرم را در کار او که بنهایت تعظیم حسن بن علی باشد و در گفتن او در حسن بن علی انچه را که گفت
تقصیر انیست که اگر این امر حق است چرا ملازمت ظالم میکنی و اگر باطل است چرا صفت میگوئی اصل
فلم یکن لی همة بعد ذلک الا السؤال عن خبره والبحث عن امره فما سألت احدا من بنی هاشم
والقواد والکتاب والقضاة والفقهاء وسائر الناس الا وجدته عنده فی غایة الاجلال والاعظام
والمحل الرفیع والقول الجمیل والتقدیم له علی جمیع اهل بیته ومشایخه فعظم قدره عندی اذ لم ار له
ولیا ولا عدوا الا وهو یحسن القول فیه والثناء علیه یعنی پس نبود مرا مطلب بزرگی بعد از ان مگر سوال
از حال حسن بن علی و تفحص کار او پس نپرسیدم هیچیکی از بنی هاشم و سرداران و نویسندگان و قاضیان و فقیهان و
باقی مردم مگر آنکه یافتم حسن بن علی را نزد آنکس در نهایت تعظیم و مبالغه در تعظیم و در مرتبه بلند و گفتگوی خوب
و مقدم داشتن او را بر جمیع اهل خانواده او و بر پیران خانواده او پس بزرگ شد قدر حسن بن علی نزد
من چون ندیدم او را دوستی و نه دشمنی مگر بر حالیکه او خوب بجا آورد گفتگو را در حسن بن علی و ثنا گستری
را بر او اصل فقال له بعض من حضر مجلسه من الاشعریین یا ابا بکر فما خبر اخیه جعفر فقال و
من جعفر فتسأل عن خبره او یقرن بالحسن جعفر معلن الفسق فاجر ماجن شریب للخمور اقل من رأیته من
الرجال واهتکهم لنفسه خفیف قلیل فی نفسه شرح اشعریین قبیله ایست از یمن که بسیاری از ایشان ساکن
قم بودند ابو بکر کنیت احمد است الماجن بکسر جیم بی پروا از هرچه کند الشریب بکسر شین با نقطه و تشدید
رای بی نقطه مکسوره و سکون یای دو نقطه در پائین و بای یکنقطه بنهایت آشامنده یعنی پس گفت احمد را یعنی
جماعتی که حاضر مجلس او بودند از جمله اشعریان ای ابو بکر چیست حال برادرش جعفر مراد جعفر کذاب است
پس احمد گفت و کیست جعفر تا سوال کرده شود و در پهلوی حسن برابر او کرده شود در سوال جعفر آشکارا
کننده فسق خود است زنا کننده مست بی پروا است بنهایت آشامنده شرابها است کمتر کسیکه دیده ام

که دیدم ایشان را از جمله مردان پرده در ترجمی است که دیدم ایشان را بجامه خودش یعنی پردهٔ خود را انتخاب
مبدء دسپک عقل است خوار است در مقابله ذات خود چه جای کسی که تابع او شود **اصل** ولقد ورد
على السلطان واصحابه في وقت وفاة الحسن بن علي ما تعجبت منه وما ظننت انه يكون وذلك انه
لما اعتل بعث الى ابي ان ابن الرضا قد اعتل فركب من ساعته فبادر الى دار الخلافة ثم رجع مستعجلاً
ومعه خمسة من خدم امير المؤمنين كلهم من ثقاته وخاصته فيهم نحرير فامرهم بلزوم دار الحسن
وتعرف خبره وحاله وبعث الى نفر من المتطببين فامرهم بالاختلاف اليه وتعاهده صباحاً ومساءً
فلما كان بعد ذلك بيومين او ثلاثة اخبر انه قد ضعف فامر المتطببين بلزوم داره وبعث الى
قاضي القضاة فاحضره مجلسه وامره ان يختار من اصحابه عشرة ممن يوثق به في دينه وامانته
وورعه فاحضرهم فبعث بهم الى دار الحسن وامرهم بلزومه ليلاً ونهاراً فلم يزالوا هناك حتى توفي عليه السلام
فصارت سر من رأى ضجة واحدة **شرح** مادر ما تعجبت فاعل ورد است ضمیر انه راجع مشار الیه ذلک
مصدر ورد است ضمیر انه ضمیر شان است یا راجع بحسن بن علی است ضمیر اعتل راجع بحسن بن علی است ضمیر
بعث راجع بسلطان است نحریر بکسر نون وسکون حای بی‌نقطه وکسر رای بی‌نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین
ورای بی‌نقطه نام خادمی از خادمان معتمد است که اعتمادش برا او بوده و هر آئینه بتحقیق واقع شد بر پادشاه
ویاران او در وقت وفات حسن بن علی واقعه که تعجب کردم از آن واقعه وگمان نداشتم که آن واقعه بفعل می‌آید مراد
جد واهتمام پادشاه ویاران او در طلب پسر حسن بن علی است که هر چند سعی بیشتر کردند کمتر باو رسیدند و مقصد ؟
تا حال در کار ماندند و آن واقعه آنست که شان اینست که چون بیمار شد حسن بن علی پادشاه برای
طلب کسی را فرستاد بسوی پدرم که ابن الرضا بتحقیق بیمار شد نقل است که معتمد او را علیه السلام زهر داد
و بیمار بسبب آن شد پس پدرم سوار شد همان ساعت پس شتاب کرد تا خانه خلیفه بعد از آن برگشت بغایت
شتابان و با او پنج کس از خادمان معتمد بودند همه ایشان از اعتمادیان و مخصوصان او بودند و از آنجمله بود نحریر
خادم معتمد که اعتمادی تر خادمان نزد او بود پس امر کرد پدرم آن پنج کس را بماندن در خانه حسن و خبرگیری
خبر حسن وحال او وبرای طلب کسی را فرستاد بسوی جمعی از طبیبان حاذق پس امر کرد ایشان را بآمد و رفت
بسوی حسن بن علی و وارسیدن حال او در صبح و شام پس چون بعد از آن بدو روز یا سه روز
خبر داده شد پدرم که او بتحقیق ضعیف شده از بیماری پس امر کرد آن طبیبان حاذق را بماندن در خانه
حسن بن علی و برای طلب کسی را فرستاد بسوی قاضی بزرگ قاضیان پس حاضر کرد آن قاضی را در مجلس
خود وامر کرد آن قاضی را که برگزیند از یاران خود ده کس از جمله جمعی که مردم اعتماد داشته باشند بر ایشان
در امانت ایشان و پرهیزگاری ایشان پس آن قاضی حاضر کرد ایشان را پس گردید سامره یک آواز
از ناله و فغان خلائق **اصل** وبعث السلطان الى داره من فتشها وفتش حجرها وختم على جميع ما فيها

وطلبوا اثر ولده فجاؤا بنساء یعرفن الحمل فدخلن علی جواریه ینظرن الیهن فذکر بعضهن ان هناک جاریة
بها حبل فجعلت فی حجرة ووکل بها نحریر الخادم واصحابه ونسوة معهم ثم اخذوا بعد ذلک فی تهیئته و
عطلت الاسواق ورکبت بنو هاشم والقواد وابی وسائر الناس الی جنازته فکانت سر من رای یومئذ
شبیها بالقیمة یعنی و فرستاد بادشاه که متعمد باشد بسوی سرای حسن بن علی جمعی را که کاوید نمایند آن سرا را و
کاوید نمایند اندرون خانه های آن سرا را و مهر کردند بر هر چه در آن سرا بود و جستجو کردند پی اثر پسر او و آوردند
زنانی را که میشناختند آبستنی را پس داخل شدند آن زنان بر کنیزان حسن بن علی علیه السلام نظر کردند
آن زنان بسوی کنیزان که آیا کسی از ایشان آبستن است یا نه پس مذکور کردند بعضی از زنان که اینجا
کنیزیست که آبستن است و زنان دیگر منکر آبستنی او بودند پس کرده شد آن کنیز بمحض احتمال آبستنی در
حجره و موکل شد بآن کنیز نحریر خادم و تابعان او و زنان نیز با ایشان موکل شدند یعنی شروع کردند بجد از
احتیاط در براق کبری حسن بن علی علیهما السلام یعنی تغسیل و تکفین او و بسته شد بازارها و سوار شدند
از خانه های خود بنو هاشم و سرداران و پدرم و باقی مردم بسوی نعش او پس شد سامره در آن روز
مانند قیامت **اصل** فلما فرغوا من تهیئته بعث السلطان الی ابی عیسی بن المتوکل فامره بالصلوة علیه
فلما وضعت الجنازة للصلوة علیه دنا ابو عیسی منه فکشف عن وجهه فعرضه علی بنی هاشم من
العلویة والعباسیة والقواد والکتاب والقضاة والمعدلین وقال هذا الحسن بن علی بن محمد ابن الرضا
مات حتف انفه علی فراشه حضره من حضره من خدام امیر المؤمنین وثقاته فلان وفلان ومن القضاة فلان
وفلان ومن المتطببین فلان وفلان ثم غطی وجهه وامر بحمله فحمل من وسط داره ودفن فی البیت
الذی دفن فیه ابوه **شرح** الحتف بفتح حای بی نقطه و سکون تای دو نقطه در بالا مرگ و آن منصوب
است بر مفعول مطلق برای نوع و مراد بحتف انف مردن باجل خود بی کشتن است باعتبار آنکه علامت
آن اولا ظاهر میشود یعنی چون فارغ شدند از تغسیل و تکفین او فرستاد بادشاه با بوعیسی پسر متوکل پس امر کرد او را به
نماز بر حسن بن علی پس چون گذاشته شد نعش در صحن خانه برای نماز بر او نزدیک شد ابو عیسی نسبت
باو پس گشوده پرده از روی او پس وا نمود کرد او را بر بنی هاشم از اولاد علی و اولاد عباس و سرداران و
نویسندگان و قاضیان و جمعی که مردم اعتقاد بعدالت ایشان داشتند و گفت این حسن بن علی بن محمد بن الرضا
است مرد باجل خود در جامهٔ خواب خود حاضر بودند نزد او در وقت مردن جمعی که حاضر بودند در خانه او از
خادمان معتمد و اعتمادیان او و فلان و فلان از جمله طبیبان حاذق فلان و فلان بعد از آن پوشید روی او را و امر کرد
به برداشتن او از صحن سرای او و مدفون شد در خانه که مدفون شده در آن پدرش **اصل** فلما دفن
اخذ السلطان والناس فی طلب ولده وکثر التفتیش فی المنازل والدور وتوقفوا عن قسمة میراثه ولم
یزل الذین وکلوا بحفظ الجاریة التی توهم علیها الحمل لازمین حتی تبین بطلان الحمل فلما بطل الحمل

حتی قسم میراثه بین امه واخیه جعفر وادعت امه وصیته وثبت ذلک عند القاضی والسلطان
علی ذلک یطلب اثر ولده **شرح** وصیته اضافت مصدر بمفعول است بمعنی وصی بودن مادر او و او برای
ضبط مال وارث غائب میتواند بود که اضافت بفاعل باشد یعنی وصی کردن او مادر او را برای ضبط مال او
وحاصل هر دو یکیست باین معنی که وصیت او برای مادر بجائی که مخصوص مادر باشد والسلطان مبتدا است
علی ذلک بیانیه است و متعلق است به یطلب مشار الیه ذلک ثبوت وصیت است یطلب خبر مبتدا است
و میتواند که علی ذلک خبر مبتدا باشد باین روش که علی برای استعلا باشد و مشار الیه ذلک طلب ولد و کثرت
تفتیش باشد و جمله یطلب باستیناف بیانی باشد یعنی چون مدفون شد بار شروع کردند بادشاه و مردم
در جستجوی پسر حسن بن علی و بسیار شد کاویدن در منزلهای کنیزان و خانهای مردم و خودداری کردند از
قسمت میراث او و ماندند آنجماعت که موکل شده بودند نگاهداری آن کنیزک که خیال کرده شده بود براو
آبستنی بجای خود تا ظاهر شد نابود بودن آن آبستنی پس چون نابود شد آن آبستنی از کنیزان او قسمت کرده شد
میراث او میان مادر او و برادرش جعفر این بر مذهب مخالفان است که با وجود مادر برادر را میراث میدهند
و آنرا تعصیب مینامند و دعوی کرد مادر حسن بن علی را و ثابت شد آن وصی بودن نزد قاضی و بنا بر
اینست که بادشاه جستجو میکند پسر حسن بن علی را یا مراد آنست که دعوی کرد مادر حسن بن علی وصیت
کرده برای من فلان چیز را و ثابت شد آن وصیت نزد قاضی یعنی دادند بمادر آنچیز را و بادشاه هنوز
بر آنست که بود جستجو میکند پسرش را **اصل** فجاء جعفر بعد ذلک الی ابی فقال اجعل لی مرتبة
اخی واوصل الیک فی کل سنة عشرین الف دینار فزبره ابی واسمعه وقال له یا احمق السلطان
جرد سیفه فی الذین زعموا ان اباک واخاک ائمة لیردهم عن ذلک فلم یتهیأ له ذلک فان کنت عند
شیعة ابیک واخیک اماما فلا حاجة بک الی السلطان یرتبک مراتبهما ولا غیر السلطان وان لم تکن عندهم
بهذه المنزلة لم تنلها بنا واستقله ابی عند ذلک واستضعفه وامر ان یحجب عنه فلم یاذن له فی
الدخول علیه حتی مات ابی وخرجنا وهو علی تلک الحال والسلطان یطلب اثر ولد الحسن بن علی علیهما
السلام یعنی پس آمد جعفر بعد از آن بسوی پدرم پس گفت بگردان برای من منصب برادرم را و میرسانم به تو
هر سال بیست هزار دینار طلا پس منع کرد او را پدرم و دشنام داد او را و گفت او را ای کودن بادشاه
برهنه کرده شمشیر خود را در جمعی که دعوی کردند که پدران تو و برادران تو امامانند یعنی بسیار آن جماعت را کشت
تا برگرداند ایشانرا از آن دعوی پس میسر نشد برای بادشاه آن مطلب پس اگر باشی نزد شیعه پدر خود
و برادر خود امام پس حاجت نیست ترا بسوی بادشاه و نه غیر بادشاه تا ترا قرار دهد بر منصب
ایشان و اگر نباشی در نزد شیعه باین مرتبه نمی یابی امامت را چه دهد و کم قدر شمرد پدرم نزد
او آنگاه و ضعیف عقل شمرد او را و امر کرد که ... خود را که جعفر ممنوع شود از دخول در مجلس

پدرم پس رخصت نمود برای او به پسر تا مرد و پدرم و بیرون آمدیم ما از سامرہ و جعفر بن مہجان خواری بود و با شاد
جستجو میکرد پے پسر بن علی را **دوم اصل** كتب ابو محمد عليه السلام الى ابى القاسم
اسحاق بن جعفر الزبيرى قبل موت المعتز بنحو عشرين يوما الزم بيتك حتى حدث الحادث
فلما قتل بريحة كتب اليه قد حدث الحادث فما تأمرني فكتب ليس هذا الحادث الحادث الآخر فكان من
امر المعتز ما كان شرح معتز باللہ ابو عبد اللہ زبیر بن متوکل بن معتصم بن ہارون الرشید بن مہدی بن
منصور بن محمد بن علی بن عبد اللہ بن عباس و ہم است از عباس و نیز و ہم است از خلفای عباسیہ در محرم سال
دویست و پنجاہ و دو خلیفہ شد و در سال دویست و پنجاہ و پنج ترکان بحرم معتز در آمدہ پای او گرفتند و او را
میکشیدند و او فریاد میزد کہ از من چہ خواہید گفتند خود را از خلافت خلع کن پس قبول کرد و از او مال بسیار
گرفتند بعد از آن او را در خانہ کردہ در خانہ را گل بر آوردہ اند تا از گرسنگی و تشنگی ہلاک شد یعنی نوشت
امام حسن عسکری علیہ السلام بسوی ابو القاسم اسحٰق بن جعفر زبیری پیش از مردن معتز بہ بیست روز تخمینا
کہ از خانہ خود بیرون میا تا حادث شود آنچہ حادث شد نیست پس چون کشتہ شد بریحہ نوشت ابو القاسم
بسوی امام کہ تحقیق حادث شد این حادثہ پس چہ میفرمائی مرا آیا بیرون آیم یا نہ پس امام نوشت کہ آنچہ
نوشتہ بودم این حادثہ نیست آن حادثہ دیگر است پس شد از کار معتز آنچہ شد **سوم اصل**
كتب الى رجل آخر يقتل ابن محمد بن داود عبد الله قبل قتله بعشرة ايام فلما كان
في اليوم العاشر قتل یعنی نوشت ابو محمد بسوی مرد دیگر بخبر کشتہ شدن پسر محمد بن داود کہ نام پسر عبد اللہ
است پیش از کشتہ شدن آن پسر بدہ روز پس چون شد روز دہم عبد اللہ کشتہ شد **چہارم**
اصل عن محمد بن ابراهيم المعروف بابن الكردى عن محمد بن على بن ابراهيم بن موسى بن جعفر
قال ضاق بنا الامر فقال لى ابى امض بنا حتى نصير الى هذا الرجل يعنى ابا محمد فانه قد وصف
عنه سماحة فقلت تعرفه فقال ما اعرفه ولا رأيته قط قال فقصدناه فقال لى ابى وهو فى طريقه
ما احوجنا الى ان يأمر لنا بخمسمائة درهم مائتا درهم للكسوة ومائتا درهم للدين ومائة للنفقة فقلت فى
نفسى ليته امر لى بثلاثمائة درهم مائة اشترى بها حمارا ومائة للنفقة ومائة للكسوة واخرج
الى الجبل یعنی روایت است از محمد بن ابراہیم کہ مشہور بابن الکردی است از محمد بن علی بن ابراہیم بن موسی بن
جعفر گفت تنگ آوردہ ما را کار معاش پس گفت مرا پدرم روانہ شو با ما تا رویم بسوی این مرد یعنی ابو محمد است باین
اشارہ امام حسن عسکری را چہ بدرستی کہ شان او چنین است کہ بتحقیق بیان کردہ شدہ از او کرمی پس گفتم آیا آشناسے
داری با او پس گفت آشنائی ندارم با او و ندیدم او را ہرگز محمد بن علی گفت پس قصد کردیم او را پس پدرم
گفت در راہی کہ میرفت چہ محتاجیم بسوی او و این کہ امر کند برای ما بہ پانصد درہم دویست درہم برای لباس و دویست درہم
برای آنکہ و صد درہم برائے خرچ متفرق پس گفتم در دل خود کاش او امر کند برائے من بہ سہ صد درہم

صد درهم بآن دراز گوش و صد برای لباس و بیرون میروم بسوی کردستان که میان بغداد و تبریز است

اصل قال فلما وافينا الباب خرج الينا غلامه فقال يدخل علي بن ابراهيم ومحمد ابنه فلما دخلنا
عليه وسلمنا قال لابي يا علي ما خلفك عنا الى هذا الوقت فقال يا سيدي استحييت ان القاك على
هذه الحال فلما خرجنا من عنده جاءنا غلامه فناول ابي صرة فقال هذه خمسمائة درهم مائتان للكسوة ومائتان
للدين ومائة للنفقة واعطاني صرة فقال هذه ثلثمائة درهم اجعل مائة في ثمن حمار ومائة للكسوة ومائة
للنفقة ولا تخرج الى الجبل وصر الى سوراء شرح سوراء بضم سین بنقطه و سکون واو و رای بی نقطه و الف
ممدوده و مقصوره موضعیست از توابع بغداد یعنی محمد بن علی گفت چون رسیدیم بدر خانه ابو محمد بیرون آمد بسوی
ما غلام او پس گفت داخل شود علی بن ابراهیم و محمد که پسر اوست پس چون داخل شدیم بر او و سلام کردیم گفت
پدر مرا که ای علی چه باعث دوری تو بود از ما تا این زمان پس گفت ای آقای من شرم کردم از این که ملاقات
کنم ترا برین افلاس پس چون بیرون آمدیم از نزد او آمد نزد ما غلام او پس داد پدرم را همیانی پس گفت
این پانصد درهم است دویست برای لباس و دویست برای آرد و صد برای دیگر خرجها و داد مرا همیانی
پس گفت این سه صد درهم است بگردان صد را در قیمت دراز گوش و صد برای لباس و صد برای خرج و
مرو بسوی کردستان و برو بسوی سوراء اصل فصار الى سوراء وتزوج بامرأة فدخله اليوم
الف دينار ومع هذا يقول بالوقف فقال محمد بن ابراهيم فقلت له ويحك اتريد امرا ابين من هذا قال
فقال هذا امر قد جرينا عليه یعنی پس رفت محمد بن علی بسوی سوراء و کدخدائی کرد بزنی پس حاصل مستغلات
او امروز هزار دینار است هر سال و با وجود این قائل میشود به مذهب واقفیه که میگویند امام موسی کاظم علیه السلام
در حیات است و مهدی موعود اوست و امامت ائمه بعد از او را قبول ندارند پس گفت محمد بن ابراهیم که
پس گفتم او را عجب حالتی داری آیا میخواهی برهانی بر امامت امام حسن عسکری که ظاهرتر باشد ازین پس گفت این
مذهبیست که تحقیق بر آمده ایم بر آن مشکل است ترک آن پنجم اصل حدثنا احمد بن الحرث القزويني
قال كنت مع ابي بسرمن راى كان ابي يتعاطى البيطرة في مربط ابي محمد عليه السلام قال وكان عند
المستعين بغل لم ير مثله حسنا وكبرا وكان يمنع ظهره واللجام والسرج وقد كان جمع عليه الراضة فلم يمكن
لهم حيلة في ركوبه قال فقال له بعض ندمائه يا امير المؤمنين الا تبعث الى الحسن بن الرضا حتى يجيء
فاما ان يركبه واما ان يقتله فتستريح منه قال فبعث الى ابي محمد ومضى معه ابي فقال ابي لما دخل
ابو محمد الدار كنت معه فنظر ابو محمد الى البغل واقفا في صحن الدار فعدل اليه فوضع بيده على
كفله قال فنظرت الى البغل وقد عرق حتى سال العرق منه ثم صار الى المستعين فسلم عليه فرحب
به وقرب شرح المستعين بالله ابو العباس احمد بن محمد بن المعتصم بن هارون الرشيد بن مهدي بن منصور بن محمد
بن علي بن عبد الله بن عباس دهم است از عباس و دوازدهم است از خلفای عباسیه خلیفه شد در

ربیع الآخر سال دویست وچهل وهشت ومعتز او را خلع کرد در سال دویست وپنجاه ودو وامان داد و
بعد از آن بقتل آورد یعنی حکایت کرد برای من احمد بن حارث قزوینی گفت بودم با پدرم در سامره و بود
کار پدرم بیطاری در طویله امام حسن عسکری علیه السلام احمد گفت بود نزد مستعین استری که ندیدم مثل آنرا
در خوش صورتی وبزرگی واستر نمیگذاشت که کسی سوار شود ولجام کند وزین کند وبتحقیق مستعین جمع کرده بود
بهر آن استر جمعی را که رام میکنند چارواها را پس میسر نشده بود ایشانرا تدبیر او در سواری آن احمد گفت پس
گفت مستعین را بعضی همنشینان شرب وای فلان آیا نمی فرستی بسوی حسن بن الرضا تا بیاید پس یا آنکه سوار
میشود استر را ویا آنکه میکشد استر او را پس خلاص میشوی از او احمد گفت پس مستعین کس فرستاد بسوی
ابو محمد ورفت با او پدرم پس گفت پدرم که چون داخل شد ابو محمد در خانه مستعین بودم با او پس چون داخل شد
ابو محمد بسوی استر که ایستاده بود آن استر در میان خانه پس متوجه شد بسوی استر پس گذاشت دست خود را
بر کفل استر گفت پدرم پس نظر کردم بسوی استر بجانب که عرق کرد تا روان شد عرق بعد از آن امام رفت
بسوی مستعین پس سلام کرد بر مستعین پس خوش آمدی گفت مستعین با امام ونزدیک خود نشاند

اصل فقال یا ابا محمد الجمه هذا البغل فقال ابو محمد لابی الجمه یا غلام فقال المستعین الجمه
انت فوضع طیلسانه ثم قام فالجمه ثم رجع الی مجلسه وقعد فقال له یا ابا محمد اسرجه فقال لابی
یا غلام اسرجه فقال اسرجه انت فقام ثانیة فاسرجه ورجع فقال له تری ان ترکبه فقال نعم فرکبه
من غیر ان یمتنع علیه ثم رکضه فی الدار ثم حمله علی الهملجة فمشی احسن مشی یکون ثم رجع ونزل فقال له
المستعین یا ابا محمد کیف رأیته قال یا امیر المؤمنین ما رأیت مثله حسنا وفراهة وما یصلح ان یکون
مثله الا لامیر المؤمنین قال فقال المستعین یا ابا محمد فان امیر المؤمنین قد حملك علیه فقال ابو محمد
لابی یا غلام خذه فاخذه ابی فقاده **شرح** هملجه بفتح ها وسکون میم وفتح لام وجیم معرب همواری است
یعنی پس مستعین گفت ای ابو محمد لگام کن این استر را پس گفت ابو محمد پدرم را که لجام کن آنرا ای پسر پس گفت
مستعین که تو لجام کن آنرا پس امام گذاشت چوبتا بارانی خود را بعد از آن برخاست پس لجام کرد استر را
بعد از آن برگشت بسوی جای خود ونشست پس مستعین گفت او را ای ابو محمد زین کن آنرا پس امام گفت
پدرم را ای پسر زین کن آنرا پس مستعین گفت تو زین کن آنرا پس برخاست بار دوم پس زین کرد استر را و
برگشت پس مستعین گفت او را که در خود می بینی که سوار شوی آنرا پس امام گفت آری پس سوار شد استر را
بی آنکه سرکشی کند با امام بعد از آن دوانید آنرا در صحن خانه بعد از آن وا داشت استر را به همواری در رفتار
پس رفت بهتر رفتاری که در استر میباشد بعد از آن برگشت پس فرود آمد پس گفت او را مستعین ای
ابو محمد چون دیدی استر را پس گفت ای فلان ندیدم مثل آنرا باعتبار خوش صورتی وخوش رفتاری چنانکه نیست
مثلش مگر برای فلان پدرم گفت پس مستعین گفت ای ابو محمد پس بدرستی که فلان به تحقیق سوار کرد

صد میخرم بآن دراز گوش و صد برای لباس و بیرون میروم بسوی کردستان که میان بغداد و تبریز است

اصل قال فلما وافینا الباب خرج الینا غلامه فقال یدخل علی بن ابراهیم و محمد ابنه فلما دخلنا علیه و سلمنا قال لابی یا علی ما خلفک عنا الی هذا الوقت فقال یا سیدی استحییت ان القاک علی هذه الحال فلما خرجنا من عنده جائنا غلامه فناول ابی صرة فقال هذه خمسمائة درهم مائتان للکسوة و مائتان للدین و مائة للنفقة و اعطانی صرة فقال هذه ثلثمائة درهم اجعل مائة فی ثمن حمار و مائة للکسوة و مائة للنفقة و لا تخرج الی الجبل و صر الی سوراء قطش ۷ سورا بضم سین بی‌نقطه و سکون واو و رای بی‌نقطه و الف ممدوده و فتح و ره موضعیست از توابع بغداد یعنی محمد بن علی گفت چون رسیدیم بدر خانه ابو محمد بیرون آمد بسوی ما غلام او پس گفت داخل شود علی بن ابراهیم و محمد که پسر اوست پس چون داخل شدیم بر او و سلام کردیم گفت پدر مرا که ای علی چه باعث دوری تو بود از ما تا این زمان پس گفت ای آقای من شرم کردم از این که ملاقات کنم ترا بر این افلاس پس چون بیرون آمدیم از نزد او آمد نزد ما غلام او و پس داد پدرم را همیانی پس گفت این پانصد درهم است دویست برای لباس و دویست برای قرض و صد برای دیگر خرج و داد مرا همیانی پس گفت این سه صد درهم است بگردان صدی را قیمت دراز گوش و صد برای لباس و صد برای خرج و مرو بسوی کردستان و برو بسوی سورا اصل فصار الی سوراء و تزوج بامرأة فدخله الیوم الف دینار و مع هذا یقول بالوقف فقال محمد بن ابراهیم فقلت له ویحک اترید امرا ابین من هذا قال فقال هذا امر قد جرینا علیه یعنی پس رفت محمد بن علی بسوی سورا و کدخدائی کرد بزنی پس حاصل مستغلات او امروز هزار دینار است هر سال و با وجود این قائل میشود به مذهب واقفیه که میگویند امام موسی کاظم علیه السلام در حیات است و مهدی موعود اوست و امامت ائمه بعد از او را قبول ندارند پس گفت محمد بن ابراهیم که پس گفتم او را عجب حالی داری آیا میخواهی برهان بر امامت امام حسن عسکری که ظاهرتر باشد از این پس گفت این مذهبیست که تحقیق بر آن رفته ایم بر آن مشکلست ترک آن پنجم

اصل حدثنا احمد بن الحرث القزوینی قال کنت مع ابی بسر من رای و کان ابی یتعاطی البیطرة فی مربط ابی محمد علیه السلام قال و کان عند المستعین بغل لم یر مثله حسنا و کبرا و کان یمنع ظهره و اللجام و السرج و قد کان جمع علیه الراضة فلم یمکن لهم حیلة فی رکوبه قال فقال له بعض ندمائه یا امیر المؤمنین الا تبعث الی الحسن بن الرضا حتی یجیء فاما ان یرکبه و اما ان یقتله فتستریح منه قال فبعث الی ابی محمد و مضی معه ابی فقال ابی لما دخل ابو محمد الدار کنت معه فنظر ابو محمد الی البغل واقفا فی صحن الدار فعدل الیه فوضع بیده علی کفله قال فنظرت الی البغل و قد عرق حتی سال العرق منه ثم صار الی المستعین فسلم علیه فرحب به و قرب فشرح المستعین بالله ابو العباس احمد بن محمد بن معتصم بن هارون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و هم است از عباس و دوازدهم است از خلفای عباسیه خلیفه شد در

ربیع الآخر سال دویست وچهل وهشت وبعد از او را خلع کرد در سال دویست وپنجاه ودو وامان داد و بعد از آن بقتل آورد یعنی حکایت کرد برای من احمد بن حارث قزوینی گفت بودم با پدرم در سامره و بود کار پدرم بیطاری در طویلهٔ امام حسن عسکری علیه السلام احمد گفت بود نزد مستعین استری که ندیدم مثل آنرا در خوش صورتی و بزرگی و استر نمیگذاشت که کسی سوار شود و لجام کند و زین کند و بتحقیق مستعین جمع کرده بود برای آن استر جمعی را که رام میکنند چارواها را پس میسر نشده بود ایشانرا تدبیر او در سواری آن احمد گفت پس گفت مستعین به بعضی همنشینان شراب وای فلان آیا نمی فرستی بسوی حسن بن الرضا تا بیاید پس یا آنکه سوار میشود استر را و یا آنکه میکشد استر او را پس خلاص میشوی از او احمد گفت پس مستعین کس فرستاد بسوی ابو محمد و رفت با او پدرم پس گفت پدرم که چون داخل شد ابو محمد در خانه مستعین بودم با او پس چون داخل شد ابو محمد بسوی استر که ایستاده بود آن استر در میان خانه پس روانه شد بسوی استر پس گذاشت دست خود را بر کفل استر گفت پدرم پس نظر کردم بسوی استر بر جائیکه عرق کرد تا روان شد عرق بعد از آن امام رفت بسوی مستعین پس سلام کرد بر مستعین پس خوش آمدی گفت مستعین با امام و نزدیک خود نشاند

اصل فقال یا ابا محمد الجم هذا البغل فقال ابو محمد لابی الجمه یا غلام فقال المستعین الجمه انت فوضع طیلسانه ثم قام فالجمه ثم رجع الی مجلسه وقعد فقال له یا ابا محمد اسرجه فقال لابی یا غلام اسرجه فقال اسرجه انت فقام ثانیة فاسرجه ورجع فقال له اتری ان ترکبه فقال نعم فرکبه من غیر ان یمتنع علیه ثم رکضه فی الدار ثم حمله علی الهملجة فمشی احسن مشی یکون ثم رجع ونزل فقال له المستعین یا ابا محمد کیف رأیته قال یا امیر المؤمنین ما رأیت مثله حسنا وفراهة وما یصلح ان یکون مثله الا لامیر المؤمنین قال فقال المستعین یا ابا محمد فان امیر المؤمنین قد حملک علیه فقال ابو محمد لابی یا غلام خذه فاخذه ابی فقاده **شرح** هملجه بفتح ها و سکون میم و فتح لام و جیم معرب همواری است یعنی پس مستعین گفت ای ابو محمد لگام کن این استر را پس گفت ابو محمد پدرم را که لگام کن آنرا ای پسر پس گفت مستعین که تو لگام کن آنرا پس امام گذاشت چوقتا یا ردائی خود را بعد از آن برخاست پس لجام کرد استر را بعد از آن برگشت بسوی جای خود و نشست پس مستعین گفت او را ای ابو محمد زین کن آنرا پس امام گفت پدرم را ای پسر زین کن آنرا پس مستعین گفت تو زین کن آنرا پس برخاست بار دوم پس زین کرد استر را و برگشت پس مستعین گفت او را که در خود می بینی که سوار شوی آنرا پس امام گفت آری پس سوار شد استر را بی آنکه سرکشی کند با امام بعد از آن دوانید آنرا در صحن خانه بعد از آن واداشت استر را بر همواری در رفتار پس رفت بهتر رفتاری که در استر پیدا شد بعد از آن برگشت پس فرود آمد پس گفت او را مستعین ای ابو محمد چون دیدی استر را پس گفت ای فلان ندیدم مثل آنرا باعتبار خوش صورتی و خوش رفتاری و لائق نیست مثلش مگر برای فلان پدرم گفت پس مستعین گفت ای ابو محمد پس بدرستی که فلان به تحقیق سوار کرد

ترا ایران یعنی بتو بخشید تا چاروا است تو باشد پس گفت ابو محمد پدرم مرا که ای پسر بگیر استر را پس گرفت استر را پدرم پس کشید آنرا **ششم اصل** عن ابی هاشم الجعفری قال شکوت الی ابی محمد علیہ السلام الحاجة فحك بسوطه الارض قال واحسبه غطاه بمنديل واخرج خمسمائة دينار فقال يا ابا هاشم خذه واعذرنا **یعنی** روایتست از ابوہاشم جعفری گفت شکایت بردم بسوی امام حسن عسکری علیہ السلام بے چیزی را پس خراشید بتازیانہ خود زمین را ابوہاشم گفت وگمان دارم او را که او پوشانید آن موضع خراش را بدستمالے وبیرون آورد پانصد دینار طلا پس گفت ای ابوہاشم بگیر ومعذور دار ما را اشارت بآنست که مصلحت نیست که بیش ازین بتو دو ترا ازین بدہم **هفتم اصل** عن ابی علی المطهر انه كتب اليه سنة القادسية يعلمه انصراف الناس وانه يخاف العطش فكتب عليه السلام امضوا فلا خوف عليكم ان شاء الله فمضوا سالمين والحمد لله رب العالمين **یعنی** روایتست از ابو علی مطهری که او نوشت بسوی امام حسن عسکری علیہ السلام در قادسیہ اعلام کرد او را که مردم امسال فسخ عزیمت حج کرده اند واین که از شدت گرما امسال ترسیده میشود تشنگی در میان راه مکه پس امام نوشت بسوی آنجماعت که فسخ عزیمت کرده بودند که روانه شوید چه ترسی نیست بر شما ان شاء الله پس رفتند بسلامت والحمد لله رب العالمين **هشتم اصل** نزل بالجعفری من آل جعفر خلق لا قبل لهم بهم فكتب الى ابي محمد عليه السلام يشكو ذلك فكتب اليه يكفون ذلك ان شاء الله فخرج اليهم في نفر يسير والقوم يزيدون على عشرين الفا وهم في اقل من الف فاستباحهم **شرح** من آل متعلق است به نزل قبل بکسر قاف وفتح بای یک نقطه است تکفون مضارع مضاعف باب نصر است استباحهم بباء یکنقطه والف وحای بینقطه است **یعنی** فرود آمدند بابوہاشم جعفری از اولاد جعفر طیار برای جنگ جماعتی که طاقت نبود جعفری را بدفع ایشان پس نوشت بسوی امام حسن عسکری علیہ السلام شکایت می کرد آن بلا را که ما جمعی قلیلیم ودشمن بسیار ودور ما را گرفته اند ودر حصاری گریخته ایم پس امام نوشت بسوی او که برمیگردانید آن بلا را ان شاء الله تعالی پس از حصار بیرون آمده بسوی دشمنان با جمعی قلیل بر حالیکه آن دشمنان زیاده بر بست هزار بودند وبا جمعی کمتر از هزار بود پس مستاصل کرد دشمنان را **نهم اصل** حبس ابو محمد علیہ السلام عند علی بن یارمش وهو انصب الناس واشدهم على آل ابي طالب وقيل له افعل به وافعل فما اقام عنده الا يوما حتى وضع خديه له وكان لا يرفع بصره اليه اجلالا واعظاما فخرج عليه السلام من عنده وهو احسن الناس بصيرة واحسنهم فيه قولا **شرح** یارمش بیای دو نقطه در پائین والف وفتح رای بینقطه وکسر میم وفتح شین با نقطه نام یکی از ترکان است که دران زمان تسلط داشته واصل آن بمعنی برگزیده است واختلاف نسخ دران هست معنی نصیب بیان شده در شرح حدیث اول **یعنی** محبوس شد امام حسن عسکری علیہ السلام نزد علی ابن یارمش واو ناصب ترمردم ودشمن

صاحب شرح اصول کافی

ایشان بر آل ابو طالب بود و گفتہ شدہ بود و او را از جانب خلیفہ عباسی کہ کین باو و کین یعنے اقسام ایذا
باو برسان پس درنگ نکرد امام نزد او دیگر بکروز تا آنکہ علی گذاشت دو پہلوی روئے خود را بر زمین بپای
امام کنایت است از کمال تعظیم و بر نمیداشت چشم خود بسوے امام از بزرگ مرتبہ شمردن و تعظیم پس
امام بیرون آمد از نزد علی بر حالے کہ علی نیکو تر مردم بود باعتبار دیدہ وری و نیکو تر مردم بود باعتبار
گفتگو حق امام دہم اصل کتبت الی ابی محمد اسالہ عن الولیجۃ وہو قول اللہ ولم یتخذوا
من دون اللہ ولا رسولہ ولا المؤمنین ولیجۃ وقلت فی نفسی لا فی الکتاب من ترى المؤمنین
ہہنا فرجع الجواب الولیجۃ الذی یقام دون ولی الامر وحدثتک نفسک عن المؤمنین منہم فی
ہذا الموضع فہم الائمۃ الذین یؤمنون علی اللہ فیجیز امانہم شرح من بمعنی فی است دون ظرف است
بمعنی پیش باین معنی کہ حاجت میان شما و میان خدا و رسول و ائمہ در پس آن خواہد بود یا بمعنے بالا باین معنے
کہ سخن ولیجہ را شنوند و سخن خدا و رسول و ائمہ را نشنوند الولیجۃ کسی کہ اعتماد بر او کنند و او از اہل اعتماد
نباشد و ماخوذ است از ولوج بمعنی گنجانیدن خود در جائے تزویر فعیل بمعنے فاعل است و تا برائے نقل
از وصفیت باسمیت است و در سورہ توبہ چنین است ام حسبتم ان تترکوا ولما یعلم اللہ الذین جاہدوا منکم
ولم یتخذوا خطاب بمنافقان است کہ تصدیق بنبوت بی تصدیق بولایت کردہ اند و آنرا کافی در ایمان خیال
کردہ اند بلکہ آیا گمان کردید کہ واگذاشتہ میشوید و معذب نمی شوید و ہنوز ندانستہ اللہ تعالے جمعی را کہ
دفع کردند ضرر جنود شیاطین را از جملہ شما التحدیث حکایت کردن و مراد اینجا استکشاف است فا در فہم
برای بیان است فیجیز بضم یا و کسر جیم و سکون یا و زای با نقطہ مضارع غائب باب افعال است یعنی نوشتم
بسوی امام حسن عسکری می پرسیدم او را از معنی ولیجہ و آن قول اللہ تعالی است یعنی در ضمن قول اللہ تعالی
است در سورہ توبہ کہ فرا نگرفتید در پیش اللہ تعالے و نہ در پیش رسول او و نہ در پیش مومنان گنجیدہ را
و گفتم با خود این آنکہ در مکتوب نوشتہ باشم کہ کیان را می بینی مومنین در این آیہ باین معنی کہ آیا لفظ مومنین
عبارت از کیان باشد و استکشاف کرد مراد خاطر تو از مومنین کہ کیانند ایشان در اینجا بیان آن اینست
کہ ایشان امامانند کہ ایمن میکنند مردم را بر اللہ تعالی یعنی امضا میکنند اللہ تعالی ایمن کردن ایشانرا مراد آنست
کہ دعوی علم بمتشابہات قرآن کہ تبیان کل شئی است میکنند از جانب وحی اللہ تعالی بر رسولش پس
اللہ تعالی تصدیق ایشان میکند چنانچہ گفتہ در سورہ آل عمران والراسخون فی العلم یقولون آمنا بہ کل من عند ربنا
و بیان شد در حدیث دوم باب بیست و دوم و ما مردمی کہ اللہ تعالے عذاب نکند او را
پس اللہ تعالے قبول ضامنی ایشان میکند مثل آنچہ گذشت در حدیث پنجم مبحث ہشتم **یازدہم**
اصل حدثنی ابو ہاشم الجعفری قال شکوت الی ابی محمد ضیق الحبس وکلب القید فکتب الی انت
تصلی الیوم الظہر فی منزلک فاخرجت فی وقت الظہر فصلیت فی منزلی کما قال علیہ السلام وکنت مضیقا

فأردت أن أطلب منه دنانير في الكتاب فاستحييت فلما صرت إلى منزلي وجه إلي بمائة دينار وكتب إلي
إذا كانت لك حاجة فلا تستحي ولا تحتشم واطلبها فإنك ترى ما تحب إن شاء الله يعني حکایت کرد مرا ابو هاشم
جعفری گفت شکایت نوشتم بسوی امام حسن عسکری ع تنگی زندان و آزار بند را پس نوشت بسوی من
که تو نماز میگذاری امروز ظهر را در منزل خود پس بیرون آورده شدم از زندان در وقت نماز ظهر پس نماز گذاردم
در منزل خود چنانچه گفت امام و بودم تنگدست پس اراده کرده بودم که طلب کنم از او چند دینار طلا در آن
مکتوب که شکایت نوشته بودم پس شرم کردم از او و ننوشتم پس چون رفتم بمنزل خود روانه کرد بسوی
من صد دینار طلا و نوشت بسوی من که وقتی که باشد ترا حاجتی پس شرم مکن و طلب کن آن حاجت را
چه بدرستیکه تو می‌بینی آنچه را که میخواهی انشاء الله تعالی **دوازدهم اصل** سمعت ابا محمد
عليه السلام غير مرة يكلم غلمانه بلغاتهم ترك وروم وصقالبة فتعجبت من ذلك وقلت هذا ولد
بالمدينة ولم يظهر لأحد حتى مضى أبو الحسن ع ولا رآه أحد فكيف هذا أحدث نفسي بذلك فأقبل علي
فقال إن الله تبارك وتعالى بين حجته من سائر خلقه بكل شيء ويعطيه اللغات ومعرفة الأنساب والآجال
والحوادث ولولا ذلك لم يكن بين الحجة والمحجوج فرق **شرح** ترک بضم تا و سکون رای بی نقطه مجرور
است تا بدل تفصیل لغاتهم باشد الصقالبة بفتح صاد بی نقطه و قاف و الف و کسر لام و فتح بای یک نقطه
جمع صقلاب بکسر صاد و سکون قاف بمعنی سرخ و سفید است و الحاق تا بجمع برای عجمه است و مراد از آنها
چند کس و مانند ایشان است که در بلاد شمالیه اند کل شیء عبارت از قرآن است و اشاره است بقول الله تعالی
در سوره نحل تبیانا لکل شیء یعنی شنیدم از امام حسن عسکری علیه السلام مکرر که گفتگو میکرد با غلامان
خود به زبانهای ایشان خواه طائفه ترک و خواه طائفه روم و خواه طائفه صقالبه پس تعجب کردم از آن
و گفتم این زاده شد در مدینه و بیرون نیامد از خانه تا آنکه رفت از دنیا پدرش امام علی نقی و کسی او را ندیده
پس چگونه دانست او این زبانهای مختلف را و گفتگو میکردم اینها را با دل خود پس رو آورد
بر من پس گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی ممتاز کرد امام خود را از باقی مخلوقین بدانش هر چیز چنانچه گفته در
سوره اعراف ورحمتی وسعت کل شیء و بیان شد در حدیث هشتاد و سوم باب صد و یازدهم و سر این آنست
که عالم است بقرآن که در آن تبیان هر چیز است و میدهد او را دانش زبانها و معرفت نسبهای خلائق و عمرها و هر حادثه
و اگر نمی بود آن دانش قرآن نمی بود میان امام و رعیت فرقی یعنی امام بمنزله رعیت می بود و احتیاج میداشت
به معلمی **سیزدهم اصل** كتبت إلى أبي محمد عليه السلام أسأله عن الإمام هل يحتلم وقلت
في نفسي بعد ما فصل الكتاب الاحتلام شيطنة وقد أعاذ الله تبارك وتعالى أولياءه من ذلك فورد
الجواب حال الأئمة في المنام حالهم في اليقظة لا يغير النوم منهم شيئا وقد أعاذ الله أولياءه من
لمة الشيطان كما حدثتك نفسك **شرح** فصل مجهول باب ضرب است الكتاب عبارت از مکتوبی است

که این سوال در آن نوشته شده الشیطنة کردن کاری که مانند شیطان باشد در این که نمود بی بود است چنانچه
گفته شد در سوره بنی اسرائیل و اجلب علیهم اللمة بفتح لام و تشدید میم دریافتن یعنی نوشتم بسوی امام حسن عسکری
می پرسیدم او را از حال امام که آیا محتلم میشود و گفتم در دل خود بعد از آن که جدا کرده شده بود آن مکتوب و قاصد
رفته بود که احتلام مانند کار شیطان کردن است و تحقیق پناه داده الله تبارک و تعالی ائمه خود را از آن پس آمد
جواب که حال ائمه در خواب همان حال ایشان است در بیداری یعنی نمودی بود از ایشان بفعل نمی آید و تغییر نمیدهد خواب
از علم ایشان چیزی را و تحقیق پناه داد الله تعالی ائمه خود را از دریافتن شیطان ایشان را چنانچه گفته ترا دل تو
بعد از ارسال مکتوب **چهاردهم اصل** اختلج في صدري مسئلتان اردت الكتاب فيهما الى
ابي محمد عليه السلام فكتبت اسأله عن القائم اذا قام بما يقضي واين مجلسه الذي يقضي فيه بين الناس
واردت ان اسأله عن شيء لحمى الربع فاغفلت خبر الحمى فجاء الجواب سألت عن القائم فاذا قام قضى بين
الناس بعلمه كقضاء داود عليه السلام لا يسأل البينة وكنت اردت ان تسأل لحمى الربع فانسيت
فاكتب في ورقة وعلقه على المحموم فانه يبرأ باذن الله ان شاء الله يا نار كوني بردا وسلاما على
ابراهيم فعلقنا عليه ما ذكر ابو محمد عليه السلام فافاق شرح و اردت عطف است بر اختلج تا مجموع
سه مسئله دوم جواب نامده برای اشاره بآنکه مجلسی معین نخواهد داشت و میتواند بود که عطف بر کتبت باشد
چه مجموع آنچه نوشته شد در حکم یک مسئله است فاغفلت یعنی بالتفات و فا ماضی معلوم متکلم وحده از باب
افعال است فانسیت مجهول باب افعال است ضمیر علقه راجع بمکتوب در ضمن فاکتب است یعنی خلجید
در خاطرم دو مسئله اراده نوشتن کردم در آنها بسوی امام حسن عسکری پس نوشتم می پرسیدم او را از قائم
آل محمد که وقتی ایستد بکار امامت بچه سند حکم خواهد کرد و کجاست جای او که حکم میکند میان مردم به علم خود که
مستنبط است از قرآن که تبیان کل شیء است مانند حکم داود و نمی طلبد گواه را چنانچه بیان شد در باب نوادر هشتم
و میخواستم که طلب کنم علاجی را برای تب ربع پس فراموش کرده شد بیان این اینست که بنویس
در پارچه کاغذی و بیاویز آن را بر صاحب تب چه بدرستی که او صحیح میشود بحکم الله تعالی اگر خواسته باشد الله تعالی
این فقره از سوره انبیا را که ای آتش باش با خنکی و سلامتی بر ابراهیم پس آویختیم بر صاحب تب ربع آنچه را
که ذکر کرد امام پس برگشت بسوی صحت **پانزدهم اصل** قعدت لابي محمد على ظهر الطريق فلما
مر بي شكوت اليه الحاجة وحلفت له انه ليس عندي درهم فما فوقها ولا غداء ولا عشاء قال فقال تحلف
بالله كاذبا وقد دفنت مائتي دينار وليس قولي هذا دفعا لك عن العطية اعطه يا غلام ما معك فاعطاني
غلامه مائة دينار ثم اقبل علي فقال لي انك تحرمها احوج ما تكون اليها يعني الدنانير التي دفنت وصدق
عليه السلام وكان كما قال دفنت مائتي دينار وقلت يكون ظهرا وكهفا لنا فاضطررت ضرورة شديدة الى
شيء انفقه وانغلقت علي ابواب الرزق فنبشت عنها فاذا ابن لي قد عرف موضعها فاخذها وهرب فما قدرت

حاجة ان اطلب منه دنانير في الكتاب فاستحييت فلما صرت الى منزلي وجه الى بمائة دينار وكتب الي اذا كانت لك حاجة فلا تستحي ولا تحتشم واطلبها فانك ترى ما تحب ان شاء الله يعني حکایت کرد مرا ابو ہاشم جعفری گفت شکایت نوشتم بسوی امام حسن عسکری ع تنگی زندان و آزار بند را پس نوشت بسوی من که تو نماز میگذاری امروز ظهر را در منزل خود پس بیرون آورده شدم از زندان در وقت نماز ظهر پس نماز گذاردم در منزل خود چنانچه گفت امام و بودم تنگدست پس اراده کرده بودم که طلب کنم از او چند دینار طلا در آن مکتوب که شکایت نوشته بودم پس شرم کردم از او و ننوشتم پس چون رفتم بمنزل خود روانه کرد بسوی من صد دینار طلا و نوشت بسوی من که وقتی که باشد ترا حاجتی پس شرم مکن و طلب کن آن حاجت را چه بدرستیکه تو می بینی آنچه را که میخواهی ان شاء الله تعالی **دوازدهم اصل** سمعت ابا محمد عليه السلام غير مرة يكلم غلمانه بلغاتهم ترك وروم وصقالبة فتعجبت من ذلك وقلت هذا ولد بالمدينة ولم يظهر لاحد حتى مضى ابو الحسن ع ولا رآه احد فكيف هذا احدث نفسي بذلك فاقبل علي فقال ان الله تبارك وتعالى بين حجته من سائر خلقه بكل شيء ويعطيه اللغات ومعرفة الانساب والآجال والحوادث ولولا ذلك لم يكن بين الحجة والمحجوج فرق **شرح** ترک بضم تا و سکون رای بی نقطه مجرد است تا بدل تفصیل لغاتهم باشد الصقالبه بفتح صاد بی نقطه و قاف و الف و کسر لام و فتح بای یک نقطه جمع صقلاب بکسر صاد و سکون قاف بمعنی سرخ و سفید است و الحاق تا بجمع برای عجمه است و مراد چند کس و مانند ایشان است که در بلاد شمالیه اند کلشی عبارت از قرآن است و اشاره است بقول او در سوره نحل تبیانا لکل شیء یعنی شنیدم از امام حسن عسکری علیه السلام مکرر که گفتگو میکرد با غلامان خود بزبانهای ایشان خواه طائفه ترک و خواه طائفه روم و خواه طائفه صقالبه پس تعجب کردم و گفتم این زاده شد در مدینه و بیرون نیامد از خانه تا آنکه رحلت از دنیا پدرش امام علی نقی و کسی او را پس چه نسبت دانستن او این زبانهای مختلف را و گفتگو میکردم اینها را با دل خود پس رو آورد بر من پس گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی ممتاز کرد امام خود را از باقی مخلوقین بدانش هر چیز چنانچه سوره اعراف و رحمتی وسعت کل شیء بیان شد در حدیث هشتاد و سوم باب صد و یازدهم و مراد که عالم است بقرآن که در آن تبیان هر چیز است و میدهد او را دانش زبانها و معرفت نسبهای خلائق و ع و اگر نمی بود آن دانش قرآن نمی بود میان امام و رعیت فرقی یعنی امام بمنزله رعیت می بود و احتیاج بمعلمی **سیزدهم اصل** كتبت الى ابي محمد عليه السلام اسأله عن الامام هل يحتلم وقلت في نفسي بعد ما فصل الكتاب الاحتلام شيطنة وقد اعاذ الله تبارك وتعالى اوليائه من ذلك فورد الجواب حال الائمة في المنام حالهم في اليقظة لا يغير النوم منهم شيئا وقد اعاذ الله اولياءه من لمة الشيطان كما حدثتك نفسك **شرح** يحتلم مجهول باب ضرب است الكتاب عبارت

که این سوال در آن نوشته شده الشیطنة کردن کاری که مانند شیطان باشد درین که نمود بی بوده است چنانچه
گفته شده در سورهٔ بنی اسرائیل واجلب علیهم الئمة بفتح لام وتشدید میم دریافتن یعنی نوشتم بسوی امام حسن عسکری
می پرسیدم او را از حال امام که آیا محتلم میشود وگفتم در دل خود بعد از آن که جدا کرده شده بود آن مکتوب وقاصد
رفته بود که احتلام مانند کار شیطان کردن است وبتحقیق پناه داده الله تبارک وتعالی ائمه خود را از آن پس آمد
جواب که حال ائمه در خواب همان حال ایشان است در بیداری یعنی نمودلی بود از ایشان بعمل نمی آید تغیر نمیدهد خواب
از علم ایشان چیزی را وبتحقیق پناه داد الله تعالی ائمه خود را از دریافتن شیطان ایشان را چنانچه گفته تو را اول تو
بعد از ارسال مکتوب **چهاردهم اصل** اختلج فی صدری مسئلتان اردت الکتاب فیهما الی
ابی محمد علیه السلام فکتبت اسأله عن القائم اذا قام بما یقضی واین مجلسه الذی یقضی فیه بین الناس
واردت ان اسأله عن شیء لحمی الربع فاغفلت خبر الحمی فجاء الجواب سألت عن القائم فاذا قام قضی بین
الناس بعلمه کقضاء داود علیه السلام لا یسأل البینة وکنت اردت ان تسأل لحمی الربع فانسیت
فاکتب فی ورقة وعلقه علی المحموم فانه یبرء باذن الله ان شاء الله یا نار کونی بردا وسلاما علی
ابراهیم فعلقنا علیه ما ذکر ابو محمد علیه السلام فافاق شرح اردت عطف است بر اختلج تا مجموع
سه مسئله دوم جواب نیامده برای اشاره به آنکه مجلسی معین نخواهد داشت ومیتوانا بود که عطف بر فکتبت باشد
چه مجموع آنچه نوشته شده در حکم یک مسئله است فاغفلت بغین با نقطه وفا افعل معلوم متکلم وحده از باب
افعال است فانسیت مجهول باب افعال است ضمیر علقه راجع بمکتوب در ضمن فاکتب است یعنی خلید
در خاطرم دو مسئله اراده نوشتن کردم در آن بسوی امام حسن عسکری پس نوشتم می پرسیدم او را از قائم
آل محمد که وقتی ایستد بجای امامت بچه سند حکم خواهد کرد وکجا است جای او که حکم میکند میان مردم بعلم خود که
مستنبط است از قرآن که تبیان کل شیء است مانند حکم داود نمی طلبید گواه را چنانچه بیان شد در باب نوادر هشتم
ومیخواستی که طلب کنی علاجی را برای تب ربع پس فراموش کرده شد بیان این اینست که بنویس
در پارچه کاغذ ویاویز آن را بر صاحب تب چه بدرستی که او صحیح میشود بحکم الله تعالی اگر خواسته باشد الله تعالی
این فقره از سورهٔ انبیا را که ای آتش باش با خنکی وسلامتی بر ابراهیم پس آویختیم بر صاحب تب ربع آنچه را
که ذکر کرده امام پس برگشت بسوی صحت **پانزدهم اصل** فقعدت [illegible] علی ظاهر الطریق فلما
مربی شکوت الیه الحاجة وحلفت له انه لیس عندی درهم فما فوقها ولا غداء ولا عشاء قال فقال تحلف
بالله کاذبا وقد دفنت مائتی دینار ولیس قولی هذا دفعا لک عن العطیة اعطه یا غلام ما معک فاعطانی
غلامه مائة دینار ثم اقبل علی فقال لی انک تحرمها احوج ما تکون الیها یعنی الدنانیر التی دفنت وصدق
علیه السلام وکان کما قال دفنت مائتی دینار وقلت یکون ظهرا وکهفا لنا فاضطررت ضرورة شدیدة الی
شیء انفقه وانغلقت علی ابواب الرزق فنبشت عنها فاذا ابن لی قد عرف موضعها فاخذها وهرب فما قدرت

منها على الشيء **شرح** الظهر بفتح ظای بانقطه و سکون ها و رای بی‌نقطه راهی که در صحرا است احوج افعل التفضیل است منصوب است بر نیابت ظرف زمان چه ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه احوج است چنانچه مصدر نائب ظرف زمان می‌شود مثل آیته قدوم الحاج مضاف بمصدر نیز نائب می‌شود نسبت احوج بکون نسبت مجازی است تکون مخاطب از افعال تامه است الیه متعلق باحوج است یعنی نشستم برای انتظار امام حسن عسکری بر راه صحرا از جمله راهها پس چون گذشت بمن شکایت بردم بسوی وی چیزی مرا او قسم خوردم برای او که نیست نزد من درهمی پس بالاتر از درهم و بی اعتباری و نه چاشت و نه شام راوی گفت پس امام گفت قسم میخوری بالله تعالی دروغ و بتحقیق در خاک کردی دویست دینار طلا و نیست این سخن من دفع تو از دادن بده او را ای غلام آنچه با تست پس داد مرا غلام او صد دینار طلا بعد از آن امام رو آورد بمن پس گفت بدرستی که تو محروم میشوی از آن دینارها وقتی که احتیاج تو بآنها بیشتر از وقتهای دیگر میباشد میخواست آن دینارها را که در زیر خاک کرده بودم یعنی دویست دینار طلا و با خود گفته بودم میباشد از دینارها پشت و پناه برای ما پس مضطر شدم اضطراری سخت بسوی چیزی که خرج کنم آنرا و بسته شد بر من درهای رزق پس دور کردم از آنها خاک بالای آنها را پس ناگاه پسری از من بتحقیق شناخته بود جای آنرا پس برداشته بود آنرا و گریخته بود پس قادر نشدیم از آنها بر چیزی که از او بگیرم

شانزدهم اصل

كان لي فرس وكنت به معجباً اكثر ذكره في المحال فدخلت على ابي محمد يوماً فقال لي ما فعل فرسك فقلت هو عندي وهو ذا هو على بابك وعنه نزلت فقال لي استبدل به قبل المساء ان قدرت على مشتري ولا تؤخر ذلك ودخل علينا داخل وانقطع الكلام فقمت متفكراً ومضيت الى منزلي فاخبرت اخي الخبر فقال ما ادري ما اقول في هذا وشححت به ونفست على الناس ببيعه وامسينا فاتانا السائس وقد صلينا العتمة فقال يا مولاي نفق فرسك فاغتممت وعلمت انه عنى هذا بذلك القول **شرح** المعجب بضم میم و سکون عین بی‌نقطه و کسر جیم خوشحال و بفتح جیم به تعجب آورده شده و هر دو اینجا مناسب است و شححت ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم و ضرب است الشح بفتح و ضم و کسر شین بانقطه و تشدید حای بی‌نقطه بخل و حرص نفس است و نفست بنون و فا و سین بی‌نقطه ماضی معلوم متکلم وحده از باب علم است النفاسة بفتح نون کسی را لائق چیزی شمردن نفق بمودن و فا و قاف ماضی معلوم باب نصر است النفوق بضم نون مردن چارپا و مانند آن یعنی بود مرا اسپی و بودم بآن خوشحال بسیار یاد آن میکردم در جاها پس داخل شدم بر امام حسن عسکری روزی پس گفت مرا چه شد اسپ تو پس گفتم آن نزد من است و اینست آن بر در خانه تست و از آن فرود آمدم پس گفت مرا عوض کن بآن پیش از آخر روز اگر قدرت داشته باشی بر خریداری و دیگر مکن آنرا و داخل شد بر ما کسی و بریده شد سخن تو دانستم که سوال کنم که چرا پس خاستم اندیشه‌ناک و رفتم بسوی منزل خود پس خبر دادم برادر خود را آن خبر پس برادرم گفت نمیدانم که چه گویم درین باب و بخیلی

کردم بآن وھر دم را قابل نشمردم که فروشم آنرا بایشان و بآخر روز رسیدم پس آمد نزد ما مهتر بر جا است که
گذارده بودم نماز خفتن را پس گفت ای آقای من مرد اسپ تو پس غمناک شد و دانستم که او بمحو میخواست
این را که گفت معاوضه کن **اصل** قال ثم دخلت علی ابی محمد علیه السلام بعد ایام و انا اقول فی
نفسی لیته اخلف علی دابة اذ کنت اغتممت بقوله فلما جلست قال نعم نخلف علیک دابة
یا غلام اعطه برذونی الکمیت هذا خیر من فرسك و اوطا و اطول عمرا یعنی راوی گفت بعد از آن
داخل شدم بر امام حسن عسکری بعد از چند روز و من میگفتم در دل خود کاش امام بجای اسپ منت میکرد بر من چه روی
را چه غمناک شده بودم بسخن او پس چون نشستم گفت آری بجای اسپ تو منت میکنیم بر تو چاروای را
ای پسر بده او را یابوی من که کهر است این بهتر است از اسپ تو و هموار رفتار تر است و دراز عمر تر است
هفدهم اصل کتبت الی ابی محمد علیه السلام حین اخذ المهتدی فی قتل الموالی یا سیدی
الحمد لله الذی شغله عنا فقد بلغنی انه یتهددك و یقول والله لاجلینهم عن جدید الارض
فوقع ابو محمد علیه السلام بخطه ذاك اقصر لعمره عد من یومك هذا خمسة ایام و یقتل فی
الیوم السادس بعد هوان و استخفاف یمر به فکان کما قال علیه السلام **شرح** المهتدی بالله
محمد بن واثق بن معتصم بن هارون بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس چهاردهم است
از خلفای عباسیه در شعبان سال دویست و پنجاه و پنج خلیفه شد و در رجب سال دویست و پنجاه و
شش ترکان بر او خروج کردند بعد از کشته شدن صالح بن وصیف که صاحب مهمان او بود و آوردن
سر او بمجلس مهتدی و گرداندن سر او در بازارها و آویختن سر او از دیوار تا نه مهتدی و تغافل کرده که گویند
تا اراده کشتن او کردند و مدد طلبید و هیچکس مدد او نکرد تا گرفتار شد و خصیتین او را افشردند تا هلاک
شد لام در لعمره برای تعدیه است یمر به بضم یا و سکون میم و کسر رای بی نقطه و همزه مضارع غائب باب
افعال است الامراء گوارا شدن طعام و اینجا استعاره است بعنوان تحکم برای بی علاج شدن مهتدی
و ضمیر مهتدی راجع باستخفاف یا بکلو احد از هوان و استخفاف است و ضمیر بارز منصوب راجع بمهتدی است
یعنی نوشتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام وقتی که شروع کرد مهتدی در کشتن شیعه امامیه که ای آقای من
حمد خدای را که غافل کرد مهتدی را از ما چه تحقیق رسید بمن که او تهدید میکند ترا و میگوید بخدا قسم که بیرون میکنم
البته ائمه شیعه امامیه را از روی زمین مرادش قتل امام است پیش از تولد فرزندی از او و بوده چنانچه می آید در
حدیث اول بحث چهاردهم پس نوشت امام بخط خود این اراده او کوتاه کننده تر است عمر او را البته از
امروز پنج روز که او کشته میشود در روز ششم بعد از خواری و سبک شمردن که گوارا میشود آن سبک شمردن
او را یعنی تغافل میکند از ترس و نوش جان او میشود آن سبکی یعنی شد چنانچه گفت امام **هیجدهم اصل**
کتبت الی ابی محمد علیه السلام اسأله ان یدعو الله لی من وجع عینی و کان احدی عینی ذاهبة

والاخری علی شرف ذهاب فکتب الی حبس الله علیك عینك فافاقت الصحیحة ووقع فی آخر الکتاب اجرك الله واحسن ثوابك فاغتممت لذلك ولم اعرف فی اهلی احدا مات فلما کان بعد ایام جائتنی وفات ابنی طیب فعلمت ان التعزیة له یعنی نوشتم بسوی امام حسن عسکری علیه السلام میطلبیدم از او که دعا کند الله تعالی برای من بسبب درد چشم من وبود یکی از دو چشم من رفته ودیگری بر خطر رفتن پس نوشت بسوی من نگاه داشت الله تعالی بر تو چشم ترا پس برگشت به صحت آن چشم من که هنوز نرفته بود ونوشت در آخر مکتوب که مزد دهاد ترا الله تعالی ونیکو کناد ثواب ترا پس غمناك شدم برای آن ونمیدانستم در مردم خود هیچیك را که مرده باشد در آن نزدیکی پس چون شد بعد از چند روز آمد نزد من خبر وفات پسرم که طیب نام داشت پس دانستم که آن تعزیه برای او بوده نوزدهم

اصل قدم علینا بسر من رای رجل من اهل مصر یقال له سیف بن اللیث یتظلم الی المهتدی فی ضیعة له قد غصبها ایاه شفیع الخادم واخرجه منها فاشرنا علیه ان یکتب الی ابی محمد یسأله تسهیل امرها فکتب الیه ابو محمد لا علیك ضیعتك ترد الیك فلا تتقدم الی السلطان والق الوکیل الذی فی یده الضیعة وخوفه بالسلطان الاعظم الله رب العالمین فلقیه فقال له الوکیل فی یده الضیعة قد کتب الی عند خروجك من مصر ان اطلبك وارد الضیعة علیك فردها علیه بحکم القاضی ابن ابی الشوارب شهادة الشهود ولم یحتج ان یتقدم الی المهتدی فصارت الضیعة له وفی یده ولم یکن لها خبر بعد ذلك شرح الحکم فرمان ومراد اینجا سجل شهادت است ومیتواند بود که مراد فرمان باشد خبر بفتح جیم وسکون بای یک نقطه ورای بی نقطه است یعنی وارد شد بر ما در سامره مردی از اهل مصر که گفته میشود او را سیف بن لیث بحالی که اظهار مظلومیت خود آورده بود بسوی مهتدی در مستقلی که از او بود در مصر تحقیق غیر گرفته بود آن مستقل را از او شفیع خادم مهتدی یعنی بوکیل خود در آنجا نوشته بود که آن را بخرد و نگیرد و بیرون کرده بود وکیل شفیع آن مرد را از تصرف در آن مستقل پس صلاح دیدیم برای او که بنویسد بسوی امام حسن عسکری علیه السلام وطلب کند از او آسان کردن الله تعالی کار آن مستقل را بدعا پس در جواب نوشت بسوی او امام باکی نیست بر تو مستقل تو برگردانیده میشود بر تو پس مرو بسوی بادشاه برای شکایت وبرگرد به مصر وملاقات کن وکیل شفیع را که در تصرف اوست وبترسان او را به بادشاه بزرگتر که الله صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است پس رفت بمصر وملاقات کرد وکیل را وترسانید او را بآنکه امام گفته بود پس گفت او را وکیل شفیع که در تصرف او بود مستقل تحقیق نوشته شده از جانب شفیع بسوی من در ایامی که تو بیرون رفته بودی از مصر طلب کنم ترا وبرگردانم مستقل را بر تو پس آن وکیل برگردانید مستقل را برای او بشهادت قاضی مصر ابن ابی الشوارب وشهادت گواهان دیگر یا مراد آنست که شفیع نوشته بود که بعد از دیوان در حضور قاضی رد کند پس دیوان شد وگواهی

بر حقیقت آن مرد داد ندو قاضی فرمان داد که رد کنند پس او رد کرد بفرمان قاضی و گواهی گواهان بر
حقیقت و محتاج نشد آن مرد که رود بسوی مهتدی پس گردید آن مستقل برای او و تصرف او نشد
برای آن مستقل غصبی بعد از آن **اصل** قال وحدثنی سیف بن اللیث هذا قال خلفت ابنا لی
علیلا بمصر عند خروجی عنها وابنا لی آخر اسن منه وکان وصیی وقیمی علی عیالی وفی ضیاعی فکتبت
الی ابی محمد اسأله الدعاء لابنی العلیل فکتب الی قد عوفی ابنک المعتل ومات الکبیر وصیک و
قیمک فاحمد الله ولا تجزع فیحبط اجرک فورد علی الخبر ان ابنی قد عوفی من علته ومات الکبیر یوم
ورد علی جواب ابی محمد علیه السلام **شرح** ظرف ماست یا ظرف عوفی و مات نسبت یا ظرف فورد است
یعنی راوی گفت وحکایت کرد برای من سیف بن لیث گفت واگذاشتم پسرے را که مرا بود بیمار در مصر
نزد بیرون آمدن من از مصر بجانب سامره و پسری را که مرا بود دیگر او سالدار تر از او و بود وصی من و وکیل
من بر عیال من در مستقل من باین معنی که وکیل دخل و خرج بود پس وقتی که در سامره بودم نوشتم بسوے
امام حسن عسکری علیه السلام می طلبیدم از او دعا برائے پسر من که بیمار بود پس نوشت بسوی من که
بتحقیق صحت داده شد پسر تو که بیمار بود و مرد آن بزرگ که وصی تو بود پس حمد کن الله تعالی را برای صحت او
و اضطراب مکن برای مردن که باطل شود ثواب صبر تو پس وارد شد بر من مکتوب از جانب مصر که پسرم
بتحقیق صحت داده شد از بیماری او و مرد بزرگ تاریخ مردن با روزی که وارد شد بر من با جواب امام موافق
بود و بسته **اصل** کان لابی محمد وکیل قد اتخذ معه فی الدار حجرة یکون فیها معه خادم ابیض
فاراد الوکیل الخادم علی نفسه فابی الا ان یاتیه بنبیذ فاحتال له نبیذا ثم ادخله علیه وبینه وبین
ابی محمد ثلاثة ابواب مغلقة قال فحدثنی الوکیل قال انی لمنتبه اذ انا بالابواب تفتح حتی جاء بنفسه فوقف
علی باب الحجرة ثم قال یا هؤلاء اتقوا الله خافوا الله فلما اصبحنا امر ببیع الخادم واخراجی من الدار
شرح ضمیر اتخذ و ضمیر معه دو جا راجع بوکیل است ضمیر نفسه راجع بخادم است یا راجع بوکیل است المنتبه اسم فاعل
باب تفعیل یا باب انفعال است التنبیه والانتباه بیدار شدن و مراد اینجا پشیمانی از معصیت است تعبیر از دو کس
بہ هؤلاء اشاره بحضور ملائکه کاتبان اعمال است یعنی بود امام حسن عسکری را وکیل خرجی که بتحقیق ساخته بود در پهلوی
خانه خود در سرا حجره که موجود در پهلوی خانه و در آن حجره بود غلامی سفیدی پس اراده کرد وکیل غلام را بر خود پس
غلام قبول نکرد مگر آنکه آورد برای او بوزه پس بحیلت بهم رسانید برای او بوزه را بعد از آن داخل ساخت
بوزه را بر حجره غلام تا آشامد و شروع در معصیت دیگر شود میان او و میان امام سه در قفل کرده شده بود
راوی گفت حکایت کرد برای من آن وکیل گفت بدرستی که من هر آئینه از خواب غفلت بیمار و از اراده
پشیمان شده بودم که ناگاه من مطلع شدم به درها گشوده میشود تا آنکه آمد امام به خود و خود ایستاد بر در حجره پس
گفت ای این جماعت پرهیز کنید از عذاب الهی پس چون به صبح رسیدم امر کرد به فروختن غلام و بیرون

کردم من از آنجا نه. حدیث بیست و یکم اصل ناظرت رجلا من الثنویة بالاهواز ثم قدمت
سر من رای وقد علق بقلبی شیء من مقالته فانی لجالس علی باب احمد بن الخضیب اذ اقبل
ابو محمد علیه السلام من دار العامة یوم الموکب فنظر الی واشار بسباحته احد احد فرد فسقطت
مغشیا علی. شرح الثنویة بفتح ثای سه نقطه و فتح نون جمعی که قائل اند بوجود دو فاعل مختار که فعل هیچکدام در تحت
قدرت و قدر آن دیگری نیست و این مذهب مجوس و قدریه است چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در باب
بست و پنجم خانه احمد بن الخضیب عبارت از خانه ایست که از و منتقل شده به بیان چنانچه احمد در زمان امام علی نقی گذشته
شد چنانچه بیان شد در حدیث شصتم حدیث دوازدهم و میتواند بود که احمد نزد باشد و این گفتگوی امام در زمان
بدر خود کرده باشد الموکب بفتح میم و سکون واو و کسر کاف و بای یک نقطه جماعت سواران شتر را
که با زینت باشند و مراد اینجا جماعت الحجی است بسباحته جمله مبتدا و خبر است و بتقدیر قول است الکیس
بفتح یک نقطه و تشدید سین بی نقطه طلب چیزی و مراد اینجا مطلوب است و اضافت آن به ضمیر متکلم مع الغیر
از قبیل اضافت بمفعول است یعنی آنچه الله تعالی طلب از ما کرده یا از قبیل اضافت بفاعل است یعنی آنچه
ما طلب آن میکنیم حسبه بضم حای بی نقطه و تشدید بای یک نقطه و ضمیر غائب راجع بالله تعالی است
احد دال است از ضمیر حبه و تکرار احد احد برای تاکید است و میتواند بود که اول احد باشد دوم و آن از
قلم کاتبان افتاده و در بعض نسخ بجای بسباحته بسبابته است بیای حرف جر و فتح سین و تشدید بای یک نقطه
و الف و بای یک نقطه و تای تانیث و ضمیر راجع بابو محمد و برین تقدیر احد مفعول فعل محذوف است بتقدیر
اعرف احدا یعنی بشناس یگانه را و نسخه دیگر نیز هست یعنی مباحثه کردم با مردی در اهواز که میان بصره
و فارس است بجماعت ثنویه پس آمدم بسامره در حالیکه چسپیده بود بدل من چیزی از گفتگوی او پس بدرستیکه
من هر آینه نشسته بودم بر در خانه احمد بن الخضیب که ناگاه آمد امام حسن عسکری علیه السلام از دار العامة
خلیفه در روز جماعت اسپ سواران پس نظر کرد بسوی من و اشاره کرد و گفت مطلوب ما یا دوستی الله تعالی است
در حالیکه یگانه یکتا باشد پس افتادم بیهوش. حدیث بیست و دوم اصل عن ابی هاشم الجعفری
قال دخلت علی ابی محمد علیه السلام یوما و انا ارید ان اسأله ما اصوغ به خاتما اتبرک به فجلست و انسیت
ما جئت له فلما ودعته و نهضت رمی الی بالخاتم فقال اردت فضة فاعطیناک خاتما ربحت الفص و الکراء هناک
الله یا ابا هاشم فقلت یا سیدی اشهد انک ولی الله و امامی الذی ادین الله بطاعته فقال غفر الله لک یا ابا هاشم
یعنی روایت است از ابو هاشم جعفری گفت داخل شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام روزی در حالیکه من
اراده داشتم که طلب کنم از او نقره که بدهم بزرگری که بسازد از آن انگشتری که طلب برکت کنم برای خود
از آن پس نشستم و فراموش کار کرده شدم آنرا که آمده بودم برای آن پس چون وداع کردم
و برخاستم انداخت بسوی من انگشتری را پس گفت خواستی نقره پس دادیم ترا انگشتری را

قائمه بر دمی نگین و فرو ساختن را گواه گشت و گفتم ای ابو هاشم پس گفتم ای آقای من گواهی میدهم که تو ولی
و شرف در مومنانی از جانب الله تعالی و امام منی که پرستش الله تعالی میکنم بفرمان برداری تو پس گفت
آمرزاد الله تعالی گناهان ترا برای توانی ابو هاشم **بیست و سوم اصل** کنت ادخل علی ابی محمد
علیه السلام فاعطش و انا عنده فاجله ان ادعو بالماء فیقول یا غلام اسقه و ربما حدثت نفسی
بالنهوض فافکر فی ذلک فیقول یا غلام دابته یعنی داخل میشدم بر امام حسن عسکری علیه السلام پس
تشنه می شدم بر حالیکه نزد او بودم پس بزرگتر از آن می شمردم آن را که طلب کنم در حضور او آب را پس میگفت
ای غلام آب بده او را و بسا که گفتگو میکردم با خود به برخاستن یا رفتن پس فکر میکردم در آن پس میگفت ای غلام
حاضر کن چارپای او را **بیست و چهارم اصل** دخل العباسیون علی صالح بن
وصیف و دخل صالح بن علی و غیره من المنحرفین عن هذه الناحیة علی صالح بن وصیف عند ما
حبس ابا محمد فقال لهم صالح و ما اصنع قد وکلت به رجلین شر من قدرت علیه فقد صارا من
العبادة والصلوٰة والصیام الی امر عظیم فقلت لهما ما فیه فقالا ما تقول فی رجل یصوم النهار و یقوم
اللیل کله لا یتکلم و لا یتشاغل اذا نظرنا الیه ارتعدت فرائصنا و یداخلنا ما لا نملکه من انفسنا
فلما سمعوا ذلک انصرفوا خائبین **شرح** اثر یعنی است در نثر و متعارف است در عراق عرب
الفرائص بفتح فا و رای بی نقطه و الف و همزه و صاد بی نقطه جمع فریصه بفتح فا و کسر را و سکون یای دو نقطه
در پائین گوشتی که میان پهلو و شانه است و نزد ترسیدن لرزه در می آید یعنی داخل شدند اولاد عباس بر صالح
بن وصیف که صاحب حجابت مهتدی بود و بر مهتدی گیرنده بر امام که بزندان کرده بود صالح بن وصیف
امام حسن عسکری را پس گفت ایشان را صالح بن وصیف و چه چاره کنم در نماز و روزه بسوی کار عظیم پس گفتم
ایشان را در باب آزاد کردن او پس گفتند چه میگوئی در باب آزاد کردن مردی که روزه میدارد در روز
و قیام بعبادت میکند در تمام شب و سخن نمیگوید و مشغول چیزی دیگر نمی شود و وقتی که نظر میکنیم
بسوی او لرزه در می آید پهلو های ما و بغایت داخل میشود ما را حالتی که توانائی نداریم بر دفع آن از خود
پس چون آن جماعت شنیدند آن را برگشتند نا رسیدگان بمطلب خود **بیست و پنجم اصل** حدثنی
محمد بن الحسن المکفوف قال حدثنی بعض اصحابنا عن بعض فصاد العسکر من النصاری ان ابا محمد علیه
السلام بعث الیه یوما فی وقت صلوٰة الظهر فقال لی افصد هذا العرق قال و ناولنی عرقا لا افهمه من العروق
التی تفصد فقلت فی نفسی ما رأیت امرا اعجب من هذا یأمرنی ان افصد فی وقت الظهر و لیس بوقت
فصد والثانیة عرق لا افهمه ثم قال لی انتظر و کن فی الدار فلما امسی دعانی و قال لی سرح الدم فسرحت
ثم قال لی امسک فامسکت ثم قال لی کن فی الدار فلما کان نصف اللیل ارسل الی و قال لی سرح
الدم قال فتعجبت اکثر من عجبی الاول و کرهت ان اسأله قال فسرحت فخرج دم ابیض کانه الملح قال ثم

قال لی حسبی قال فجلست ثم قال لی فی الدار فلما اصبحت امر قهرمانه ان یعطینی ثلاثة دنانیر فاخذتها **شرح** حکایت کرد مرا ای حسن بعض یاران ما از بعض فصد کنندگان سامره از ترسایان که ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام طلب کرد او را روزی در وقت نماز ظهر پس گفت او را فصد کن این رگ را فصاد گفت و داد مرا برای فصد رگی که نفهمیده بودم آن را که از رگها نیست که فصد کرده میشود پس گفتم در دل خود ندیدم کاری را عجب تر از این دو کار امر میکند مرا که فصد کنم در وقت ظهر و آن وقت فصد نیست و عجوبه دوم رگیست که نفهمیده ام آن را و بعد از آن که فصد کردم ابو محمد گفت مرا که منتظر باش و درنگ کن در خانه پس چون با آخر روز رسید طلبید مرا و گفت مرا سر ده خون را پس سر دادم بعد از آن گفت مرا بگیر پس گرفتم بعد از آن گفت مرا درنگ کن در خانه پس شد نصف شب طلب کرد مرا و گفت مرا سر ده خون را فصاد گفت پس تعجب کردم بیشتر از تعجب اول من و نخواستم که سوال کنم او را که سر این چیست فصاد گفت پس سر دادم پس بیرون آمد خون سفید که گویا که نمک بود فصاد گفت پس بند کردم بعد از آن گفت درنگ کن در خانه پس چون بصبح رسیدم امر کرد وکیل خود را که دهد مرا سه دینار طلا پس گرفتم سه دینار را **اصل** فخرجت حتی اتیت ابن بختیشوع النصرانی فقصصت علیه القصة قال فقال لی والله ما افهم ما تقول ولا عرفته فی شیء من الطب ولا قرأته فی کتاب ولا اعلم فی دهرنا اعلم بکتب النصرانیة من فلان الفارسی فاخرج الیه قال فاکتریت زورقا الی البصرة واتیت الاهواز ثم صرت الی فارس الی صاحبی فاخبرته الخبر قال فقال لی انظرنی ایاما فانظرته ثم اتیته متقاضیا قال فقال لی ان هذا الذی تحکیه عن هذا الرجل فعله المسیح فی دهره مرة **شرح** ابن بختیشوع بفتح بای یک نقطه و سکون خای بی نقطه و بکسر تای دو نقطه در بالا و سکون یای دو نقطه در پائین و ضم شین با نقطه و سکون واو و عین بی نقطه طبیب مشهور بود در بغداد فلان عبارت است از فراموش کردن راوی نام او را یعنی و بیرون آمدم تا آنکه آمدم به بغداد نزد ابن بختیشوع طبیب که ترسا بود و حکایت کردم برای او آن حکایت را فصاد گفت پس آن طبیب گفت مرا بخدا قسم که از خود نمی فهمم آنچه را که میگوئی و نشناختم آن را در چیزی از طبابت که از استادان خود دیده ام و نخوانده ام آن را در کتابی از کتابهای طب و نمیدانم در این زمان عالم تر به کتابهای ترسائی در طب و غیر طب از فلان فارسی پس بیرون رو بسوی او فصاد گفت پس بکرایه گرفتم کشتی کوچکی را تا بصره و آمدم باهواز بعد از آن رسیدم بفارس بسوی یار خود که آن طبیب گفته بود پس خبر دادم او را آن خبر فصد فصاد گذشت پس گفت مرا بده مهلت این حکایت که بیان کنی آن را از این مرد بجا آورده آن را مسیح در روزگار خود یکبار

اصل کتب محمد بن حجر الی ابی محمد علیه السلام یشکو عبد العزیز بن دلف و یزید بن عبد الله فکتب الیه اما عبد العزیز فقد کفیته واما یزید فان لک وله مقاما بین یدی الله فمات عبد العزیز وقتل یزید **شرح** نوشت محمد بن حجر بسوی امام حسن عسکری علیه السلام شکایت

صافی شرح اصول کافی

میکرد از دشمنی عبد العزیز بن دلف و یزید بن عبد الله پس امام نوشت بسوی او که اما عبد العزیز پس تحقیق
کفایت کرده شدی هم او و اما یزید پس بدرستی که ترا و او را ایستادنی نزد الله تعالی هست در قیامت
برای دیوان مظالم که بر تو کشتند پس مرد عبد العزیز و کشت یزید محمد بن حجر را **بیست و هفتم اصل**
سلم ابو محمد عليه السلام الى نحرير فكان يضيق عليه ويؤذيه قال فقالت له امرأته ويلك اتق الله لا تدري
من في منزلك وعرفته صلاحه وقالت اني اخاف عليك منه فقال لأرمينه بين السباع ثم فعل
ذلك به فرأى عليه السلام قائما يصلي وهي حوله **شرح** سلم بصیغه ماضی مجهول است یعنی سپرده شد امام
حسن عسکری علیه السلام بسوی نحریر خادم معتمد نزد او و محبوس باشد پس تنگ میگرفت بر امام و آزار میکرد او را
راوی گفت پس گفت نحریر را زنش وای بر تو پرهیز کن عذاب الهی را نمیدانی که کیست در منزل تو و شناسانید
آن زن نحریر را صلاح امام و گفت بدرستی که من ترسناکم بر تو از او که مبادا بلائی بسبب آزار او بر سر تو آید
پس نحریر گفت هر آئینه می اندازم البته او را در میان درندگان بعد از ان کرد نحریر آنرا که گفته بود با امام
پس دیده شد امام ایستاده نماز میکرد و درندگان بر دور او جمع بودند و اصلا متعرض او نبودند **بیست
و هشتم اصل** عن احمد بن اسحاق قال دخلت على ابي محمد عليه السلام فسألته ان يكتب لأنظر
الى خطه فأعرفه اذا ورد فقال نعم ثم قال يا احمد ان الخط سيختلف عليك من بين القلم الغليظ الى القلم
الدقيق فلا تشكن ثم دعا بالدواة فكتب وجعل يستمد الى مجرى الدواة فقلت في نفسي وهو يكتب استوهبه
القلم الذي كتب به فلما فرغ من الكتابة اقبل يحدثني وهو يمسح القلم بمنديل الدواة ساعة ثم قال
هاك يا احمد فناولنيه **شرح** الاستمداد طلب مدد یعنی چکانیدن آب یا مرکب در دوات تا اگر غلیظ باشد
یا کم مرکب باشد روان شود و الی برای انتها است مجری بفتح میم و سکون جیم و فتح را مصدر میمی است یعنی روان
شدن و نسبت مجری بدوات نسبت مجازی است و مراد روان شدن مرکب دوات است **یعنی**
روایت است از احمد بن اسحق گفت داخل شدم بر امام حسن عسکری علیه السلام پس طلبیدم از او که بنویسد تا نظر کنم
بسوی خط او پس بشناسم آنرا وقتی که مکتوب او وارد شود بر من پس گفت آری مینویسم بعد از ان گفت ای
احمد بدرستی که خط البته مختلف خواهد شد در وبا تو با اشتباهی که میان قلم کنده است با قلم باریک پس
خوب ملاحظه کنی در وقتی که بقلم کنده تر یا باریک تر نوشته باشم بعد از ان طلب کرد دوات را پس نوشت
و چون مرکب خوب روان نبود شروع کرد اصلاح روان میکرد چکانیدن آب یا مرکب تا آنکه روان شود
دوات پس گفتم در دل خود در وقت نوشتن او که طلب کنم از او قلمی را که نوشته با او پس چون فارغ شد از
کتابت رو کرد و حرف میزد با من بعد از اینکه او پاک میکرد نوک قلم را بپارچه که با دوات می باشد برای
پاک کردن قلم بعد از ان گفت بگیر ای احمد پس داد مرا آن قلم **اصل** فقلت جعلت فداك اني مغتم لشيء
يصيبني في نفسي وقد اردت ان اسأل اباك فلم يقض لي ذلك فقال وما هو يا احمد فقلت يا سيدي

روی لنا عن آبائک ان نوم الانبیاء علی اقفیتهم ونوم المؤمنین علی ایمانهم ونوم المنافقین علی شمائلهم ونوم الشیاطین علی وجوههم فقال علیه السلام کذلک هو فقلت یا سیدی فانی اجهد ان انام علی یمینی فما یمکننی ولا یأخذنی النوم علیها فسکت ساعة ثم قال یا احمد ادن منی فدنوت منه فقال ادخل یدک تحت ثیابک فادخلتها فاخرج یده من تحت ثیابه وادخلها تحت ثیابی فمسح بیده الیمنی علی جانبی الایسر وبیده الیسری علی جانبی الایمن ثلث مرات قال احمد فما اقدر ان انام علی یساری منذ فعل ذلک بی علیه السلام وما یأخذنی نوم علیها اصلا یعنی پس گفتم قربانت شوم بدرستی که من غمناکم برای چیزی که بر سر خودم می آید وتحقیق خواستم که سؤال کنم پدر ترا پس میسر نشد مرا آن امام گفت وچیست آن ای احمد پس گفتم آقای من منقول شده برای ما از پدران تو که خواب پیغمبران بر قفاهای ایشان است وخواب مومنان بر جانبهای راست ایشان است وخواب منافقان بر جانبهای چپ ایشان است وخواب مشرکان صریح بر رویهای ایشان است پس گفت امام چنین است آن پس گفتم ای آقای من بدرستی که سعی میکنم که خواب کنم بر جانب راست خود پس ممکن نمی شود مرا ونمیگیرد مرا خواب بر جانب راست پس امام ساکت شد یک ساعت شاید که برای فکر در استنباط علاج او از قرآن باشد چه علاج هر شخصی بر وجهی است بعد از آن گفت ای احمد نزدیک شو بمن پس نزدیک شدم باو پس گفت داخل کن دست خود را در زیر لباسهای خود پوشی که دست متصل به بدن شود پس داخل کردم آنرا پس بیرون کرد هر دو دست خود را از زیر لباسهای خود یعنی هر دو آستین خود را به بالا کرد وداخل کرد هر دو دست خود را در زیر لباسهای من پس مالید دست راست خود را بر جانب چپ من ودست چپ خود را بر جانب راست من سه بار گفت احمد پس قدرت ندارم که خواب کنم بر جانب چپ خود از وقتی که کرد آنرا امام با من ونمیگیرد مرا خواب بر جانب چپ اصلا

بحث چهارم کتاب الحجه ودر باب صد وبست وسوم در شرح اصل مولد صاحب الزمان

شرح این تاریخ احوالی است که نسبت دارد بولادت صاحب الزمان درین مبحث کلام مصنف وسی و یک حدیث است کلام مصنف اصل ولد علیه السلام للنصف من شعبان سنة خمس وخمسین ومائتین شرح زاده شد صاحب الزمان علیه السلام در نصف از شعبان سال دویست وپنجاه وپنج مخفی نماند که بنابرین وقت وفات امام حسن عسکری علیه السلام پنجساله بود موافق آنچه گذشت در حدیث چهارم باب نود وم که باب حالات الائمه علیهم السلام فی السن است واین منافات دارد بظاهر آنچه در ذیل حدیث اول می آید چه آن دلالت بر چهار سالگی میکند وایضا منافات دارد بآنچه مذکور شده در حدیث پنجم وحدیث بست ونهم باب هفتاد ونهم که باب فی الغیبة است وبظاهر آنچه در ذیل حدیث دوم می آید چه آن دلالت بر دو سالگی میکند واین منافات ضرر نمی رساند زیرا که آنچه منافی است کلام امام نیست اول اصل عن علی بن محمد قال خرج نهی عن ابی محمد علیه السلام حین

قتل الزبيري هذا جزاء من افترى على الله في اوليائه زعم انه يقتلني وليس لي عقب فكيف رأى قدرة
الله وولد له ولد سماه م ح م د سنة ست وخمسين ومائتين **شرح** این گذشت در حدیث
پنجم باب بغداد و نجم و در اینجا میگوییم زبیری بضم زای بانقطه و فتح بای یک نقطه و سکون یای دو نقطه
در پائین و رای بی‌نقطه و یای نسبت عبارت از مهتدی است چون زبیر که نام معتز است جز او خود را
از خلافت خلع کرده و در جای خود خلیفه ساخت و او نیز مانند معتز بخواری کشته شد و می‌تواند بود که
الزئیری بفتح زای بانقطه و کسر همزه باشد و منسوب به زئیر یعنی غریدن شیر باشد و اشاره بتهدید مهتدی
برای انداختن ائمه هدی باشد و مذکور شد در حدیث هفدهم مبحث سیزدهم و حاصل هر دو یکیست و ترک
تصریح باسم مهتدی برای تقیه راوی است مخفی نماند که وولد تا آخر کلام احمد بن محمد است و ظاهر
آنست که این کلام مرتبط بمصنف ره نیست و اگر سنه ظرف سماه باشد منافات نخواهد بود میان کلام مصنف
و این کلام یعنی بیرون آمد از جانب امام حسن عسکری وقتی که کشته شد جای نشین او مانند زبیر که اینست
سزای کسی که افترا کند بر الله تعالی واجب نیست در جمیع زمانها و این دعوی منافی الفوائد ربوبیت و محکمات
قرآن است که دلالت بر نهی از اختلاف و پیروی ظن میکنند پس افتراست بر الله تعالی بیان این آنکه دعوی
کرد که او میکشد مرا در حالی که نیست مرا فرزندی پس چون دید قدرت الله تعالی را در کشته شدن بعد از
خواری و زاده شد برای امام حسن عسکری علیه السلام پسری که نام نهاد او را م ح م د در سال
دویست و پنجاه و شش **دوم اصل** علي بن محمد قال حدثني محمد والحسن ابنا علي بن ابراهيم
في سنة تسع وسبعين ومائتين قالا حدثنا محمد بن علي بن عبد الرحمن العبدي من عبد قيس
عن ضوء بن علي العجلي عن رجل من اهل فارس سماه قال اتيت سر من رأى ولزمت باب ابي محمد
فدعاني من غير ان استأذن فلما دخلت وسلمت قال لي يا ابا فلان كيف حالك ثم قال لي اقعد يا
فلان ثم سألني عن جماعة من رجال ونساء من اهلي ثم قال لي ما الذي اقدمك قلت رغبة
في خدمتك قال فقال فالزم الدار قال فكنت في الدار مع الخدم ثم صرت اشتري لهم الحوائج من
السوق وكنت ادخل عليه من غير اذن اذا كان في دار الرجال فدخلت عليه يوما وهو في دار الرجال
فسمعت حركة في البيت فناداني مكانك لا تبرح فلم اجسر اخرج ولا ادخل فخرجت علي جارية معها
شيء مغطى ثم ناداني ادخل فدخلت ونادى الجارية فرجعت فقال لها اكشفي عما معك فكشفت
عن غلام ابيض حسن الوجه وكشفت عن بطنه فاذا شعر نابت من لبته الى سرته اخضر ليس باسود
فقال هذا صاحبكم ثم امرها فحملته فما رأيته بعد ذلك حتى مضى ابو محمد عليه السلام **شرح**
مضمون این گذشت در حدیث ششم باب بغداد و نجم و تفاوت در اصل است از آنجمله آنکه امام گفت مرا ای ابو فلان چه
حال داری یعنی گفت مرا بعد از آن که گفت بنشین ای فلان یعنی نام مرا نیز گفت و ابن سید مرا از

حال جمعی از مردان و زنان از مردم من یعنی نامهای ایشان را نیز گفت و احوال پرسید **اصل** فقال ضوء
بن علی قلت للفارسی کم کنت تقدره من السنین قال سنتین قال العبدی فقلت لضوء کم
تقدره انت قال اربع عشرة قال ابو علی و ابو عبد الله و نحن نقدره احدی و عشرین سنة **شرح**
ابو علی کنیت محمد و ابو عبد الله کنیت حسن است و ظاهر آنست که تقدیر این دو کس در سال دویست و هفتاد و نه
باشد دلالت میکند بر آنکه در سال فوت امام حسن عسکری ع صاحب الزمان ع دو ساله باشد و این موافق ظاهر
حدیث پنجم باب هفتاد و نهم است و الله اعلم یعنی پس گفت ضوء بن علی گفتم آن مرد فارسی را چند تخمین کردی
برای صاحب در آنوقت که دیدی از سالها گفت دو سال گفت محمد بن علی بن عبد الرحمن عبدی در
وقت روایت که پس گفتم ضوء را که روایت میکنی چند سال تخمین میکنی برای صاحب تو گفت چهارده
سال یعنی از وقت دیدن فارسی تا وقت روایت من دوازده سال گذشته گفتند محمد و حسن پسران
علی بن ابراهیم و ما تخمین میکنیم برای صاحب در آنوقت بیست و یکسال یعنی از وقت روایت
محمد بن علی تا وقت روایت ما هفت سال گذشته **سوم اصل** عن محمد بن محمد العامری
عن ابی سعید غانم الهندی قال کنت بمدینة الهند المعروفة بقشمیر الداخلة و اصحاب لی یقعدون
علی کراسی عن یمین الملک اربعون رجلا کلهم یقرء الکتب الاربعة التوریة و الانجیل و الزبور
و صحف ابراهیم نقضی بین الناس و نفقههم فی دینهم و نفتیهم فی حلالهم و حرامهم یفزع الناس الینا
الملک فمن دونه فتجارینا ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله فقلنا هذا النبی المذکور فی الکتب
قد خفی علینا امره و یجب علینا الفحص عنه و طلب اثره و اتفق رأینا و توافقنا علی ان اخرج
فارتاد لهم **شرح** قشمیر بکسر قاف و سکون شین بالنقطه و کسر میم و سکون یای دو نقطه در پایین و رای
بی نقطه معرب کشمیر است و قشمیر داخل عبارت از تبت بضم تای دو نقطه در بالا و تشدید بای یک نقطه
مفتوحه و تای دو نقطه در بالا است که دورتر است از کشمیر مشهور نسبت بدیار عرب اصحاب مرفوع
و مبتدا است یا معطوف بر ضمیر کنت است و مراد دوستان و یاران و شاگردان است لی صفت اصحاب است
یقعدون خبر مبتدا یا صفت دیگر است کراسی بفتح کاف و تشدید یا جمع کرسی بضم کاف و تشدید یا است
اربعون صفت دیگر یا عطف بیان اصحاب است نقضی استیناف بیانی مجموع جمله کنت تا آخر است
دون بمعنی نزدیک یا بمعنی پایین است تجارینا بجیم و زای با نقطه و یای دو نقطه در پایین التجازی تقاضای
حق از کسی یعنی روایتست از محمد بن محمد عامری از ابو سعید غانم هندی گفت بودم در شهری که مشهور است بکشمیر
درون دوستان و یاران که مرا بودند می نشستند بر کرسیهای جانب راست پادشاه آنجا که جای علما است
چهل مرد بودند که همه ایشان میخواندند چهار کتاب الهی را که توریت و انجیل و زبور و صحف ابراهیم باشد حکم
میکردیم میان مردم و تعلیم میکردیم ایشانرا در مسائل دین بدرس گفتن و فتوی میدادیم ایشانرا در مسائل

حلال ایشان و حرام ایشان بر شریعت عیسی بر مشکلات آن متوجه می شدند مردم بسوی ما بادشاه پس هر که مغرب
او بود پس از هم تقاضا کردیم مذکور کردن رسول شده را یعنی هر کدام آنچه بخاطر داشت از لغت او در کتب
الهی مذکور کرد پس گفتیم این نبی که مذکور است در کتابهای الهی تحقیق پنهان شده بر ما کار او که آیا آمده یا نه
و واجب است بر ما تفحص از او و پیروی او و اتفاق کرد مصلحت یعنی ما برین کار و اتفاق کردیم بر آنکه
من بیرون روم و طالب کنم برای ایشان **اصل** فخرجت و معی مال جلیل فسرت اثنی عشر شهرا
حتی قریب من کابل فعرض لی قوم من الترک فقطعوا علی واخذوا مالی وجرحت جراحات شدیدة ودفعت
الی مدینة کابل فانفذنی ملکها لما وقف علی خبری الی مدینة بلخ وعلیها اذ ذاک داود بن العباس بن
ابی الاسود فبلغه مخرجی وانی خرجت مرتادا من الهند وتعلمت الفارسیة وناظرت الفقهاء واصحاب الکلام
فارسل الی داود بن العباس فاحضرنی مجلسه وجمع علی الفقهاء فناظرونی فاعلمتهم انی خرجت من بلدی واطلب
هذا النبی الذی وجدته فی الکتب فقال لی من هو وما اسمه فقلت محمد فقال هو نبینا الذی تطلب فسألتهم
عن شرائعه فاعلمونی فقلت لهم انا اعلم ان محمدا نبی ولا اعلمه هذا الذی تصفون ام لا
فاعلمونی موضعه لاقصده فاسائله عن علامات عندی ودلالات فان کان صاحبی الذی طلبت
آمنت به فقالوا قد مضی علیه السلام مشرح ضمیر هو در فقال تاکید ضمیر مستتر در فقال است و راجع به داود
است و یا خبر مبتدا است الذی مبتدا است یا بر عکس یعنی پس بیرون آمدم از هند و با من مال بسیار بود پس
سفر کردم دوازده ماه تا نزدیک شدم به کابل پس سر راه گرفتند مرا جمعی از ترکان پس بردند مالی که داشتم و
گرفتند مال مرا و مجروح شدم جراحتهای سخت و انداخته شدم بسوی شهر کابل پس فرستاد مرا بادشاه کابل
چون مطلع شد بر حکایت من که از هند برای طلب نبی آخر الزمان بیرون آمدم و با علمای کابل مباحثه کردم
و تسلی نشدم بسوی شهر بلخ که علمای آنجا اعلم از علمای کابل اند تا شاید که ایشان مرا تسلی کنند و حاکم بر بلخ
وقت این واقعه داود بن العباس بن ابی اسود بود پس رسید به داود حکایت من و اینکه بیرون آمدم از
هند طلبگار نبی آخر الزمان و یاد گرفته ام لغت فارسیه را و مباحثه کرده ام در کابل با فقها و متکلمین پس
فرستاد بسوی من داود بن العباس کسی را برای طلب پس حاضر ساخت مرا در مجلس خود و جمع کرد بر من
فقهای بلخ را پس مباحثه کردند با من پس اعلام کردم ایشان را که من بیرون آمده ام از شهر خود طلب میکنم
این نبی را که یافته ام نام و نشان او را در کتب الهی پس داود گفت مرا کیست آن نبی و چیست آن
نام او در کتب الهی پس گفتم محمد پس داود گفت آن نبی ماست که طلب او میکنی پس پرسیدم فقها را
از احکام شریعت او پس اعلام کردند مرا از آن احکام پس گفتم ایشان را من میدانم که محمد نبی است و نمیدانم
که این شخص است که بیان میکنید یا نه پس اعلام کنید مرا جای او تا متوجه او شوم پس مبالغه در سوال کنم
او را از نشان چند که نزد من است از نبی آخر الزمان و دلیل چند بر نبوت او پس اگر باشد یار من که طلب

او کردم ایمان آوردم باو پس گفتند او را از و دنیا رفتہ **اصل** فقلت فمن وصیه وخلیفته فقالوا ابو بکر
قلت فسموه لی فان هذا کنیته قالوا عبد الله بن عثمان ونسبوه الی قریش قلت وانسبوا لی محمدا نبیکم
فنسبوه لی فقلت لیس هذا الذی قرأت فی الکتب ان الذی اطلب خلیفته اخوه فی الدین وابن عمه فی النسب وزوج ابنته
وابو ولده لیس لهذا النبی ذریة علی الارض غیر ولد هذا الرجل الذی هو خلیفته قال فوثبوا بی
وقالوا ایها الامیر ان هذا قد خرج من الشرک الی الکفر هذا حلال الدم فقلت لهم یا قوم انا رجل متدین
متمسک بدین ولا افارقه حتی اری ما هو اقوی منه انی وجدت صفة هذا الرجل فی الکتب التی انزلها الله علی انبیائه
وانما خرجت من بلاد الهند ومن العز الذی کنت فیه طلبا له فلما فحصت من امر صاحبکم الذی ذکرتم لم یکن
النبی الموصوف فی الکتب فکفوا عنی **شرح** قریش لقب نضر بن کنانه است متمسک بفتح سین صفت
دین است و به مرفوع است محلا و نائب فاعل است یا بکسر سین خبر دیگر رجل است و به منصوب است
محلا بمفعولیت **یعنی** پس گفتم پس کیست وصی پیغمبر و خلیفه او پس گفتند ابو بکر گفتم پس نام او را بگوئید
برای من چه بدرستی که این کنیت او ست گفتند نام او عبد الله بن عثمان است و نسب او را ذکر
کردند تا قریش که عبد الله بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن
فهر بن مالک بن النضر باشد گفتم پس بیان نسب کنید برای من محمد را که نبی شما ست پس بیان نسب کردند
او را برای من که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن قیس که مشهور است
بکلاب است ابن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر باشد پس گفتم نیست این آن
یار که من طلبکار او کردم و آن یار که من طلب میکنم او را وصی است که خلیفه او و برادر او ست در دین یعنی برادر
رضاعی او ست چنانچه بیان شد در حدیث نسب و پسر عم اوست بحسب اول یا بمعنی که عقد مواخات میان ایشان
است چنانچه مشهور است و پسر عموی او ست در نسب و شوهر دختر او ست و پدر اولاد او ست نیست
این نبی را فرزندانی که باقی مانند بر روی زمین غیر اولاد این مرد که خلیفه او ست سلمان گفت پس
جستند بر روی من و گفتند ای حاکم بدرستیکه این تحقیق بیرون آمده از شرک بسوی انکار امام حق خون او
مباح است پس گفتم ایشان را ای جماعت من مردی ام که با من دینی است که تمسک بآن کرده ام ترک
نمیکنم آن را تا ببینم دینی را که آن قوی تر از آن باشد بدرستی که من یافتم نام و نشان این مردی را که طلب میکنم
در کتابهای که فرو فرستاده آنها را الله تعالی بر انبیای خود و جز این نیست که بیرون آمده ام از شهرهای هند
و از عزت و اعتباری که بودم در آن برای طلب او پس چون تفحص کردم از کار یار شما که مذکور کردید نبود او
آن نبی که بیان کرده شده است بنام و نشان در آن کتابها پس دست از من برداشتند **اصل** کلام سلمان است
که اگر من تصدیق نبی شما میکردم و تصدیق امام شما نمی کردم بنا بمذهب شما کشتنی می بودم لیکن من تصدیق
نبی شما نکرده ام و هنوز از اهل ذمه ام **اصل** و بعث العامل الی رجل یقال له الحسین بن

شکیب فناظره فقال له ما طلبه الرجل الهندی فقال له الحسین اصلحك الله عندك الفقهاء والعلماء وهم اعلم وابصر
بمناظرته فقال له ناظره کما اقول لك واخل به والطف له فقال لی الحسین بن اشکیب بعدما فاوضته ان
صاحبك الذی تطلبه هو النبی الذی وصفه هؤلاء ولیس الامر فی خلیفته کما قالوا هذا النبی محمد بن
عبد الله بن عبد المطلب ووصیه علی بن ابی طالب بن عبد المطلب وهو زوج فاطمة بنت محمد
وابو الحسن والحسین سبطی محمد فقال غانم ابو سعید فقلت الله اکبر هذا الذی طلبت فانصرفت الی
داود بن العباس فقلت له ایها الامیر وجدت ما طلبت وانا اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
قال فبرنی ووصلنی وقال للحسین تفقده قال فمضیت الیه حتی انست به وفقهنی فیما احتجت الیه من الصلاة
والصیام والفرائض **شرح** کلام اهل رجال مختلف است در حسین بن اشکیب بعضی گفته اند بکسر همزه وسکون
شین بانقطه وکسر کاف وسکون یای دو نقطه در پایین وبای یک نقطه از ثقات وفضلای مشایخ شیعه
امامیه در خراسان بوده اصل او از مرو است وساکن سمرقند وکش بوده واز اصحاب امام علی نقی وامام حسن عسکری
است وبعضی به سین بی نقطه گفته اند وبعضی گفته اند که دو کس اند یکی بانقطه است واو خراسانی است که مذکور
شد ودیگری بی نقطه واو قمی خادم قبر است واو از اصحاب ائمه نیست وغیر این نیز گفته اند یعنی وفرستاد
حاکم بلخ بسوی مردی که گفته میشد او را حسین بن اشکیب پس طلب کرد او را از سمرقند پس گفت او را
مباحثه کن با این مرد هندی پس گفت او را حسین نگاه دارد ترا الله تعالی نزد تو در بلخ فقها وعلما هستند و
ایشان داناترانند وبیناترانند باعتقاد خود بمباحثه با او پس حاکم گفت او را مباحثه کن او را چنانچه میگویم
ترا یعنی عذر میاور وتقیه مکن وخلوت کن با او باین معنی که فقهای بلخ آنجا نباشند تا حق را توانی گفت ومهربانی
کن برای او تا حق را قبول کند پس گفت مرا حسین بن اشکیب بعد از آنکه نقل کردم برای او سخن خود وسخن فقهای
بلخ را بدرستی که یار تو طلب میکنی او را آن نبی است که بیان کردند آن فقهای بلخ ونیست حقیقت کار در خلیفه او
چنانچه گفته اند این نبی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است ووصی او علی بن ابی طالب بن عبد المطلب است و
او شوهر فاطمه دختر محمد رسول الله است وپدر حسن وحسین دو فرزند زاده محمد است گفت غانم ابو سعید پس گفتم
از روی تعجب الله اکبر این آن کس است که طلب او کردم یعنی نام ونشان او ووصی او موافق آنچه است پس
برگشتم بسوی داود بن العباس پس گفتم او را ای حاکم یافتم آنچه را که طلب کردم وگواهی میدهم که مستحق عبادتی
نیست مگر الله تعالی واین که محمد رسول الله است غانم گفت پس نیکوئی کرد با من وصله داد مرا وگفت حسین
که باحوال او وارس غانم گفت پس رفتم بسوی حسین تا آنکه انس گرفتم با او وتعلیم کرد مرا آنچه محتاج شدم بسوی
آن که نماز وروزه وسائر واجبات باشد **اصل** قال فقلت له انا نقرء فی کتبنا ان محمدا صلی
الله علیه وآله خاتم النبیین لا نبی بعده وان الامر من بعده الی وصیه ووارثه وخلیفته من
بعده ثم الی الوصی بعد الوصی لا یزال امر الله جاریا فی اعقابهم حتی تنقضی الدنیا فمن وصی

وصی محمد ص قال الحسن ع ثم الحسین ابا محمد ثم ساق الامر فی الوصیة حتی انتهی الی صاحب الزمان ع
علیه السلام ثم اعلمنی ما حدث فلم یکن لی همة الا طلب الناحیة **شرح** ظاهر انیست که این گفتگو در مجلس
اول بعد از معرفت وصی بی واسطه و پیش از معرفت صلوة و صیام و فرائض شده باشد و راوی بعد از آن نقل کرده
برای مناسبت میان طلب ناحیه و میان مسافرت بجانب قم یعنی غانم گفت پس گفتم او را بدرستی که
ما میخوانیم در کتابهای خود که محمد ص آخر انبیا است نیست نبی بعد از او و اینکه امامت بعد از او و مفوض بسوی
وصی او و وارث علم او و خلیفه او و بعد از او وست بعد از آن مفوض بسوی وصی بعد از وصی است همیشه امر
که از جانب الله تعالی است روانست در اولاد ایشان تا آخر شود دنیا پس کیست وصی وصی محمد ص گفت حسن ع
است بعد از آن حسین ع است که دو پسر محمد ص اند بعد از آن رانده امامت را در وصی بودن تا رسانید بسوی
صاحب الزمان ع بعد از آن اعلام کرد مرا آنچه حادث شد از ظلم معتمد خلیفه عباسی و غیبت صغرای صاحب الزمان ع
و توسط سفرا میان او و میان مؤمنان در عرض حاجات و مسائل پس نبود مرا مطلب بزرگی سوای طلب
آنجانب که صاحب الزمان ع باشد **اصل** فخلف قم و قعد مع اصحابنا فی سنة اربع و ستین و خرج
معهم حتی وافی بغداد و معه رفیق له من اهل السند کان یصحبه علی المذهب قال فحدثنی غانم قال فانکرت
من رفیقی بعض اخلاقه فهجرته و خرجت حتی صرت الی العباسیة اتهیأ للصلوة و اصلی و انی لواقف متفکر فیما
قصدت لطلبه اذا انا بآت قد اتانی فقال انت فلان اسمه بالهند فقلت نعم فقال اجب مولاک فمضیت
معه فلم یزل یتخلل بی الطرق حتی اتی دارا و بستانا فاذا انا به جالس فقال مرحبا یا فلان بکلام الهند کیف
حالک و کیف خلفت فلانا و فلانا و فلانا حتی عد الاربعین کلهم فسئلنی عنهم واحدا واحدا
ثم اخبرنی بما تحاورنا کل ذلک بکلام الهند ثم قال اردت ان تحج مع اهل قم قلت نعم یا سیدی
فقال لا تحج معهم و انصرف سنتک هذه و حج فی قابل ثم القی الی صرة کانت بین یدیه فقال لی اجعلها نفقتک
و لا تدخل الی بغداد الی فلان سماه و لا تطلعه علی شیء **شرح** موافق نسخه مذهب کلام محمد بن محمد است که نیز راوی و نقل کرده
بر دو اینجا مناسب است قال او اول کلام محمد بن محمد است و تخلل بجای باقی است مخصوص بودن با یاران نیز است تا در میان های
دیگر بیاید و با در بی برای تعدیه است و الطرق منصوب بر مفعول فیه است و مراد بتخلل اینجا بر دن در راه مخصوص
است که مردم دیگر در آن راه آمد و رفت نمیکنند الی فلان بدل الی بغداد است پس نهی از دخول بغداد مطلقا نیست
یعنی پس آمد غانم از ماوراء النهر و نشست با یاران ما از شیعه امامیه در سال شصت و چهار یعنی بعد از دویست شصت و
چهار گذشته بود و بیرون رفت بقصد حج و طلب با اهل قم که متوجه شدند تا رسید به بغداد و با او بود رفیقی که او را بود از
اهل سند که مصاحب و شده بود در راه حج گفت محمد بن محمد پس حکایت کرد برای من غانم گفت و ناخوش
شمردم از رفیق خود بعضی خوهای او را پس جدا شدم از او و بیرون رفتم از بغداد
تا رسیدم بسوی موضعی که نام او عباسیه است و وضو میساختم برای نماز و نماز میکردم و بدرستی که من بعد

از جانب هر آیینه ایستاده بودم اندیشه میکردم در آن مطلبی که قصد این سفر کردم برای آنکه چرا حاصل نشده تا ناگاه من
با آینده شدم که بتحقیق آمد نزد من پس گفت فلانی نام او بزبان هند بود پس گفتم آری پس گفت فرمان برامام
تو درا که مرا طلب تو فرستاده بود پس رفتم با او پس همیشه براه خلوت می برد مرا در راه تا آمد بخانه و بستانی پس
ناگاه من بصاحب الزمان شدم که نشسته بود پس گفت بزبان هند خوش آمدی ای فلان چونست حال تو و
چون واگذاشتی فلان و فلان را تا آنکه شمرد آن چهل کس را که دوست و یاران بودند همیشه ایشان را با هیچ کس
پرسش کرد مرا از احوال ایشان یکی یکی بعد از آن خبر داد مرا بآنچه از هم تقاضا ها کردیم آنرا که احوال نبی آخر الزمان
باشد همه آنچه میگفت بزبان هند بود بعد از آن گفت اراده کردی که حج کنی با اهل قافله قم گفتم آری ای آقای
من پس گفت حج مکن با ایشان و برگرد امسال و حج کن در سال آینده بعد از آن انداخت بسوی من همیانی
که بود پیش او پس گفت مرا بگردان آنرا حج خود و داخل مشو در برگشتن بسوی بغداد بسوی فلان که نام برد
او را نام و محمد بن محمد فراموش کرده چون از اهل قافله قم بوده نخواسته که ذکر نام او کند و مطلع مکن آن مرد را
بر چیزی از آنچه دیدی مراد آنست که وقتیکه بغداد داخل شوی نزد آن مرد فرود میا و اگر بر خوردی با او او را
اعلام مکن **اصل** وانصرف الينا الى العقبة ثم وافانا بعد الفتوح فاعلمونا ان اصحابنا انصرفوا من العقبة
ومضى نحو خراسان فلما كان في قابل حج وارسل الينا بهدية من طرف خراسان فاقام بها مدة ثم مات رحمه
شرح این کلام محمد بن محمد است الموافات بقاف مصدر باب مفاعلة آمدن با دریعه برای مصاحبت ست
العقبة بفتح عين بي نقطه شمردن الفتوح بضم فا و ضم تای دو نقطه در بالا و سکون واو و حای بی نقطه جمع فتح گشادن در کار
ضمیر وافانا راجع بمردم آینده و برونده است یعنی و برگشت از عباسیه بسوی ما بسوی شهر قم با این معنی
که در قم خانه گرفت و فرود آمد بعد از آن آمد نزد ما با شمردن گشادها که در کار او بهم رسیده در ملازمت
صاحب الزمان یعنی بفاصله فرده آن فتوح را بما داد پس اعلام کردند مردم ما را که یاران ما که بحج رفته بودند
بحج نرسیدند در آن سال و برگشتند از پشته که در سر راه است بسبب راه زنی حرامیان یا مانع دیگر و آن مرد رفت
از قم بجانب خراسان پس چون شد سال دیگر در سال آینده حج کرد و فرستاد بسوی ما به قم هدیه از جانب خراسان
بعد از عود از پس حج ایستاد در خراسان مدتی بعد از آن مرد رحمه الله **چهارم اصل** علي بن محمد
عن سعد بن عبد الله قال ان الحسن بن النضر وابا صدام وجماعة تكلموا بعد مضى ابي محمد عليه السلام فيما
في ايدي الوكلاء وارادوا الفحص فجاء الحسن بن النضر الى ابي صدام فقال اني اريد الحج فقال له ابو صدام
اخره هذه السنة فقال له الحسن اني افزع في المنام ولا بد من الخروج واوصى الى احمد بن يعلى بن حماد
واوصى للناحية بمال وامره ان لا يخرج شيئا الا من يده الى يده بعد ظهوره قال فقال الحسن لما وافيت بغداد
اكتريت دارا فنزلتها فجاءني بعض الوكلاء بثياب ودنانير وخلفها عندي فقلت له ما هذا قال هو
ما ترى ثم جاءني آخر بمثلها وآخر حتى كبسوا الدار ثم جاءني احمد بن اسحاق بجميع ما كان معه فتعجبت

دبقیت متفکراً فورد علیّ رقعة الرجل اذا مضی من النهار کذا وکذا فاحمل ما معک فرحلت وحملت
ما معی فی الطریق صعلوک یقطع الطریق فی ستین رجلاً فاجتزت علیه وسلّمنی الله منه فوافیت
العسکر ونزلت شرح صعلوک فرع بفا وزای با نقطه وعین بی نقطه مضارع متکلم وحده معلوم از باب علم و منع یا مجهول باب
افعال یا تفعیل است الفزع اضطراب الافزاع والتفزیع مضطرب کردن و مراد اینجا فکرهای باطل در وقت
خوابیدن است در باب جانشین امام حسن عسکری که ظاهر نیست یا مراد دیدن خوابهای پریشان است ضمیر
واوصی بالناحیة راجع با بن یعلی است وضمیر مستتر در امره راجع با احمد وضمیر بارز راجع به حسن است الکبس
بفتح کاف و سکون بای یک نقطه و سین بی نقطه مصدر باب ضرب پر کردن چاه از خاک و مانند آن یعنی
روایت کرد علی بن محمد از سعد بن عبدالله قمی گفت بدرستی که حسن بن النضر و ابو صدام و جماعتی دیگر از اهل قم
گفتگو کردند بعد از رفتن امام حسن عسکری علیه السلام در اموالی که در تصرف وکلای صاحب الزمان در می آید و
خواستند که تفحص کنند که آیا کسی آنها را از ایشان میگیرد یا خود باین حیلت صاحبی میکنند آنها را پس آمد
حسن بن النضر بسوی ابو صدام در قم پس گفت بدرستی که من اراده حج دارم پس گفت ابو صدام تاخیر کن امسال
پس گفت او را حسن بدرستی که من مضطرب میشوم در وقت خواب بی چاره نیست از بیرون رفتن تا متفحص شود مرا
حقیقت حال وکلای قائم و سفارش کرد بسوی احمد بن حماد یعنی حسن وصی خود کرد احمد را در اهل و مال که در قم
داشت و سفارش کرد احمد برای قائم بمالی که تسلیم حسن کرده و امر کرد او را که از نزد خود بیرون نکند چیزی از آن مال
مگر از دست خود بسوی دست قائم بعد از معلوم شدن بعلم الیقینی که او قائم است مراد آنست که بوکلا ندهد که مبادا
حیله کرده باشند سعد گفت پس گفت حسن چون رسیدم به بغداد و بکرایه گرفتم خانه را پس فرود آمدم آنجا
پس آوردند نزد من بعض وکلای صاحب الزمان علیه السلام جامه ها و دینارها و طلا و واگذاشت نزد من
پس گفتم او را چیست این گفت آن چیزیست که می بینی یعنی بسبب فکر باطلیست که پیش خود میگیری یا باین
معنی که خواهی مامور شد که آنرا چه باید کرد بعد از آن آورد وکیل دیگر مثل آنها را و وکیل دیگر نیز پر کردند خانه را
بعد از آن آورد نزد من احمد بن اسحق قمی که وکیل بزرگ بود اموالی را که بود نزد او پس تعجب کردم و ماندم در اندیشه
پس وارد شد بمن رقعه آن مرد یعنی قائم که وقتی که گذشت از روز این قدر و این قدر پس بار کن آنچه را که
با تست پس کوچ کردم و بار کردم آنچه را که با من بود و در راه حرامی بود که راه زنی میکرد با شصت مرد پس گذشتم
بر او و بسلامت داشت مرا الله تعالی از او پس رسیدم بسامره و فرود آمدم در منزلی **اصل**
فورد علی رقعة ان احمل ما معک فصیّرته فی صیان الحمالین فلما بلغت الدار اذا فیه اسود قائم
فقال انت الحسن بن النضر قلت نعم قال ادخل فدخلت الدار ودخلت بیتاً وفرغت صیان الحمالین واذا
فی زاویة البیت خبز کثیر فاعطی کل واحد من الحمالین رغیفین واخرجوا واذا بیت علیه ستر فنودیت
منه یا حسن بن النضر احمد الله علی ما منّ به علیک ولا تشکّن فودّ الشیطان انک شککت واخرج الی

ثوبین وقیل لی حدهما احتیاج الیهما فاخذتهما وخرجت قال سعد فانصرف الحسن بن النضر فمات من تلک السنة فی شهر رمضان وکفن فی الثوبین شرح ترجمه العصیان بکسر وضم و فتح صاد بی‌نقطه ویای دو نقطه در پائین جوال است مانند آنکه برای محافظت بار کرده بر بعیدار ند حیا سند یعنی پیش آرد شد بر من رقعه از جانب قائم که بیار بجانب ما آنچه را که با تست پس نهادم آنچه را که با من بود در جوال حمالان پس چون رسیدم بعد به سرا ناگاه در آنجا غلام سیاهی بود ایستاده پس گفت تو حسن بن النضری گفتم آری گفت داخل شو پس داخل سرا شدم و داخل خانه شدم و خالی کردم جوال حمالان را و ناگاه در گوشه خانه نان بسیار بود پس داده شد به هر یک از حمالان دو نان و حمالان را از خانه بیرون کردند ناگاه خانه بود که بران پرده آویخته بود پس آواز داده شدم از آنخانه که ای حسن بن النضر حمد کن الله تعالی را بر دولتی که نهاد الله تعالی آن بر تو که با بنجا آمدی و اضطراب تو برطرف شد و شک مکن در وجود حجت عالم بجمیع احکام الهی با وجود این همه شواهد ربوبیت و تکلمات قرآن که در آنها خبر از اختلاف و خود رائی و پیروی ظن هست و فرستاد بجانب من دو جامه و گفته شد مرا که بگیر آن دو جامه را چه زود باشد که محتاج شوی بسوی آنها پس گرفتم آنها را و بیرون آمدم گفت سعد بن عبد الله پس برگشت حسن بن النضر بجانب قم و مرد در ماه رمضان همان سال و کفن کرده شد در آن دو جامه نیجه احمد بن علی عن محمد بن ابراهیم بن مهزیار قال شککت عند مضی ابی محمد علیه السلام واجتمعت عند ابی مال جلیل فحمله و رکب السفینة وخرجت معه مشیعا فوعک وعکا شدیدا فقال یا بنی ردنی فهو الموت وقال لی اتق الله فی هذا المال واوصی الی فمات وقلت فی نفسی لم یکن ابی لیوصی بشیء غیر صحیح احمل هذا المال الی العراق واکتری دارا علی الشط ولا اخبر احدا بشیء وان وضح لی شیء کوضوحه ایام ابی محمد انفذته والا قصفت به فقدمت العراق واکتریت دارا علی الشط وبقیت ایاما فاذا انا برقعة مع رسول فیها یا محمد معک کذا وکذا فی جوف کذا وکذا حتی قص علی جمیع ما معی مما لم احط به علما فسلمته الی الرسول وبقیت ایاما لا یرفع لی راس واغتممت فخرج الی قد اقمناک مکان ابیک فاحمد الله شرح وعک بعین بی‌نقطه مجهول از باب ضرب است الوعک بفتح واو و سکون عین گرفتن تب و بیماری القصوف بضم قاف و صاد بی‌نقطه و فا مصدر از باب ضرب خوردن و آشامیدن و دور بودن را از عیش ترجمه روایتیست از محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی گفت شک کردم در وجود فرزند و بقای حجت نزد رفتن امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا بسبب آنکه معتمد تفتیش بسیار کرد و نیافت و شهرت داد که فرزندی نمانده و جمع شده بود نزد پدرم که از وکلای صاحب الزمان علیه السلام بود در گرفتن اموال از شیعه امامیه مال عظیم پس برداشت آن را از بصره و سوار شد کشتی را و بیرون آمدم با او بجانب بغداد مشایعت کننده پس گرفتار شد گرفتنی سخت پس گفت ای پسرک من برگردان مرا به بصره چه این بیماری مرگست و گفت مرا بپرهیز کن عذاب الهی را در این مال سفارش کرد بسوی من آنرا تا به صاحب الزمان ع برسانم پس مرد پس گفتم در دل خود که نمی‌بود این که پدرم بچه وصیت کند بچیزی که باطل باشد می‌برم این مال را

بسوی سامره و بکرایه گیرم خانه بر کنار شط و خبر نکنم هیچیک را بچیزی که همراه دارم و اگر آشکار شود برای من دلیلی
بر امامت فرزند او و باشد آشکار ساختن دلیل امامت در روزگار امام حسن عسکری علیه السلام روانه میکنم مال را
بسوی صاحب آن و الا فراغت میکنم بآن پس آمدم بسامره و بکرایه گرفتم خانه و بر کناره شط ماندم چند روز پس
ناگاه من شدم با رقعه که پیغام آوری بود در آن رقعه نوشته شده بود که ای محمد با تو چنین و چنین هست در میان
چنین و چنین تا آنکه حکایت کرده شده بود در آن رقعه بر من جمیع آنچه با من است از چیزهای که احاطه نکرده بود
بآنها علم من پس سپردم آن مال را برسول و ماندم چند روز که بر داشته نمی شد سر از سرم یعنی همیشه سر در پیش
افکنده بودم و غمناک شدم پس بیرون آمد رقعه دیگر بسوی من که تحقیق وا داشتم ترا در جای پدرت در گرفتن
مال از شیعه امامیه پس حمد کن الله تعالی را ششم اصل اوصلت اشیاء للمرزبان الحارثی فیها سوار ذهب
فقبلت ورجع علی السوار فامرت بکسره فکسرته فاذا فی وسطه مثاقیل حدید ونحاس او صفر فاخرجته
فانفذت الذهب فقبل یعنی رسانیده ام بصاحب چیزی چند که از مرزبان حارثی بود یعنی او فرستاده بود
و با آنها دستبرنجن طلائی بود پس مقبول شد آنها و برگردانیده شد بمن دستبرنجن پس مامور شدم بشکستن
آن پس شکستم آن را پس ناگاه در میان آن چند مثقال آهن و مس یا برنجی بود پس بیرون آوردم آنرا پس
فرستادم طلا را پس مقبول شد هفتم اصل ان قوما من اهل المدینة من الطالبیین کانوا یقولون
بالحق فکانت الوظائف ترد علیهم فی وقت معلوم فلما مضی ابو محمد علیه السلام رجع قوم منهم عن القول
بالولد فوردت الوظائف علی من ثبت منهم علی القول بالولد وقطع عن الباقین فلا یذکرون فی الذاکرین
والحمد لله رب العالمین بشرح عن الباقین مرفوع است محلا و نائب فاعل قطع است یعنی بدرستی که
جمعی که از اهل مدینه از آل ابو طالب قائل بودند بمذهب حق پس وظائف وارد میشد بر ایشان از سامره در
موعد معین هر سالی پس چون رفت از دنیا امام حسن عسکری علیه السلام برگشتند جمعی از ایشان از قائل شدن بفرزند
یعنی برگشتند از مذهب حق امامیه که زمانی خالی از امام معصوم نمی باشد بسبب قائل نشدن بوجود فرزند امام
حسن عسکری علیه السلام پس وارد شد آن وظائف بر هر که باقی ماند از ایشان بر مذهب حق بقائل شدن
بفرزند و بریده شد از جماعت دیگر پس مذکور نمی شوند آن جماعت دیگر در مجالس شیعه که یاد ربوبیت رب
العالمین میکنند باعتراف بحجت در هر زمان یا مراد مجالس جمعیت که تمام مردم خوب در مجالس ایشان مذکور
میشوند و حمد الله اینست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است هشتم اصل علی بن محمد قال اوصل
رجل من اهل السواد مالا فرد علیه وقیل له اخرج حق ولد عمک منه وهو اربع مائة درهم وکان
الرجل فی یده ضیعة لولد عمه فیها شرکة قد حبسها علیهم فنظر فاذا الذی لولد عمه من ذلک المال اربع
مائة درهم فاخرجها فانفذ الباقی فقبل یعنی علی بن محمد گفت رسانید مردی از اهل روستاهای عراق عرب
مالی را بسوی صاحب الزمان علیه السلام پس برگردانیده شد باو و گفته شد باو که بیرون کن حق اولاد

عموی خود را از آن مال و آن حق چهار صد درهم است پس معلوم شد که بوده در دست آن مرد مستقلی که اولاد
عموی او را در آن نصیبی بوده بر جائے که نگاه داشته بوده بر ایشان یعنی ضرر بایشان رسانیده بودند بدادن
حق ایشان پس آن مرد ملاحظه کرد پس ناگاه آنچه حصه اولاد عموی او می شد از آن مال چهار صد درهم بود
پس بیرون کرد آن چهار صد درهم را بسوے ایشان و فرستاد باقی را پس مقبول شد **نهم**
اصل القاسم بن العلاء قال ولد لي عدة بنين فكنت اكتب واسأل الدعاء فلا يكتب الي لهم بشيء
فماتوا كلهم فلما ولد لي الحسن ابني كتبت اسأل الدعاء فاجبت يبقى والحمد لله **شرح** والحمد لله کلام
راوی است یا کلام امام یعنی قاسم بن علا گفت زاده شد برائے من چند پسر پس می نوشتم هر بار بسوے
صاحب الزمان علیه السلام و می طلبیدم دعا را پس نوشته نمی شد بسوی من برای ایشان بچیزے پس مردند
همه ایشان پس چون زاده شد برائے من حسن پسرم و نوشتم می طلبیدم دعا را پس جواب داده شدم که
باقی میماند و حمد الله راست **دهم اصل** علي بن محمد عن ابي عبد الله بن صالح قال كنت خرجت
سنة من السنين ببغداد فاستاذنت في الخروج فلم يؤذن لي فاقمت اثنين وعشرين يوما وقد خرجت
القافلة الى النهروان فاذن لي في الخروج يوم الاربعاء وقيل لي اخرج فيه فخرجت وانا آيس من القافلة
ان الحقها فوافيت النهروان والقافلة مقيمة فما كان الا ان علفت جمالي شيئا حتى رحلت القافلة فرحلت
وقد دعا لي بالسلامة فلم الق سوء والحمد لله **شرح** النهروان بفتح نون و سکون ها و فتح و ضم و کسر راے
بی نقطه و بضم نون و ضم را و سه ده است که نزدیک بغداد است فیه ظرف اخرج است یا ظرف قیل است
یعنی روایت کرد علی بن محمد از ابو عبد الله بن صالح گفت بیرون رفتم در سالی از سالها به بغداد پس در بغداد
رخصت طلبیدم از صاحب الزمان علیه السلام در بیرون رفتن بجانب حج پس رخصت داده نشد برای من پس
ماندم بیست و دو روز بر جائے که بیرون رفته بود قافله بسوی نهروان پس رخصت داده شد برائے من در
بیرون رفتن در روز چهار شنبه و گفته شد مرا که بیرون رو در آن روز پس بیرون رفتم و من ناامید بودم از
قافله که ملحق بآن شوم پس آمدم بنهروان بر حالی که قافله درنگ کرده بود آنجا پس نشد درنگ مگر آنکه علف دادم
شتران خود را چیزی از علف تا بار کردم قافله پس بار کردم تحقیق دعا کرده شده بود برائے من بسلامتی پس
نخوردم هیچ بدی را در آن سفر و حمد خدائے راست **یازدهم اصل** خرج بي ناصور على
مقعدتي فاريته الاطباء وانفقت عليه مالا فقالوا لا نعرف له دواء فكتبت رقعة اسأل الدعاء
فوقع الي البسك الله العافية وجعلك معنا في الدنيا والآخرة قال فما اتت علي جمعة حتى عوفيت وصار
مثل راحتي فدعوت طبيبا من اصحابنا واريته اياه فقال ما عرفنا لهذا دواء **شرح** الناصور بناے
بی نقطه و الف و ضم صاد بی نقطه و سکون واو و راے بی نقطه پارچه گوشت چنانچه در قاموس است و بیرون جرا حتے
فرو رفته که خوب نمی شود چنانچه در مغرب است یعنی بیرون آمد به بدن من پارچه گوشتی بر نشستگاه من پس نمودم

دترا باطبا و خرج کردم بر آن مالی عظیم یعنی بر جا کہ طبیبی حاذقی گمان می کردم مبلغی میفرستادم تا بیاید و ملاحظہ کنند
برای او پس گفتند نمیشناسیم برای آن دوائی پس نوشتم رقعہ بسوی صاحب الزمان علیہ السلام می طلبیدم
دعا را پس نوشت بسوی من کہ بپوشاناد ترا اللہ تعالی لباس عافیت و گرداناد ترا با دوستی ما در دنیا و رفیق ما
در آخرت راوی گفت پس بیامد بر من یک ہفتہ تا آنکہ عافیت داده شدم و گردید مثل کف دست من پس
طلبیدم طبیبی از یاران ما را و نمودم بہ او جای آن را پس گفت نشناختیم برای این دوائی یعنی در ہیچ کتابی مذکور
و از ہیچ استادی منقول نیست **دوازدهم اصل** ۱۲ عن علی بن الحسین الیمانی قال کنت
ببغداد فتهیأت قافلة للیمانیین فأردت الخروج معها فکتبت ألتمس الإذن فی ذلک فخرج لا تخرج معهم
فلیس لک فی الخروج معهم خیرة وأقم بالکوفة قال فأقمت وخرجت القافلة فخرجت علیهم حنظلة
فاجتاحتهم یعنی روایت کرد علی بن محمد از علی بن الحسین یمنی گفت بودم در بغداد پس مہیا شد قافلہ پس نوشتم
بہ صاحب الزمان علیہ السلام طلب می کردم رخصت را در آن پس جواب بیرون آمد کہ بیرون مرو با ایشان چہ
نیست ترا در بیرون رفتن با ایشان خیری درنگ کن در کوفہ راوی گفت و ماندم در کوفہ و بیرون رفت
قافلہ پس بیرون آمدند بر ایشان قبیلہ حنظلہ پس ہلاک کردند ایشان را **اصل** وکتبت أستأذن فی رکوب
الماء فلم یؤذن لی فسألت عن المراکب التی خرجت فی تلک السنة فی البحر فما سلم منها مرکب خرج
علیها قوم من الهند یقال لهم البوارج فقطعوا علیها شرح البحر دریا و مراد اینجا دجلہ و فرات و امثال
آنہاست و میتواند بود کہ مراد از عمان باشد الهند بفتح ہا و سکون یای دو نقطہ در پائین و دال بی نقطہ مصدر
باب ضرب از اجوف یائی مضطرب شدن آزرده کردن و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است و مراد حرامیان است
البوارج بفتح بای یک نقطہ و واو و الف و کسر رای بی نقطہ و جیم جمع بارج بکسر را بر اصطلاح ریاد در صاحب قاموس
در کلام خود دیا جمع بارجہ کشتیہای بزرگ کہ در دریا برای جنگ مہیا شود و بہر تقدیر مراد دریا دزد دانست کہ
حرامی در دریا میباشند مثل فرنگیان در دریای عمان یعنی نوشتم بسوی صاحب الزمان علیہ السلام طلب
رخصت می کردم در سوار شدن کشتی در مسافرت پس اذن داده نشده برای من پس پرسیدم
احوال کشتیہایی کہ بیرون رفت در آن سال در دریا پس سلامت نمانده بود از آنہا یک کشتی بیرون آمده
بودند بر آن کشتیہا طائفہ از حرامیان کہ گفتہ میشود ایشان را دریا دزدان پس راہ زنی کرده بودند بر آنہا
اصل قال وردت العسکر فأتیت الدرب مع المغیب ولم أکلم أحدا ولم أتعرف إلی أحد وأنا
أصلی فی المسجد بعد فراغی من الزیارة إذا بخادم قد جاءنی فقال لی قم فقلت له إذا إلی أین
فقال لی إلی المنزل قلت ومن أنا لعلک أرسلت إلی غیری فقال لا ما أرسلت إلا إلیک أنت علی بن
الحسین رسول جعفر بن إبراهیم فمر بی حتی أنزلنی فی بیت الحسین بن أحمد ثم ساره فلم أدر ما قال له
حتی آتانی جمیع ما أحتاج إلیه وجلست عنده ثلاثة أیام واستأذنته فی الزیارة من داخل فأذن لی فزرت لیلا

حدیث سیزدهم مجہول کالصحیح

شرح المغیب بفتح میم و کسر غین با نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و بای یک نقطه مصدر میمی است بمعنی غروب آفتاب جعفر بن ابراهیم نیشاپوری مذکور میشود در حدیث سیزدهم پس میتواند بود که مراد اینجا او باشد و در کتب رجال جعفر بن ابراهیم بن نوح از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام شمرده شده و شاید که همان باشد بهر تقدیر بهر جواب مسائلی که بر او مشکل شده بود علی بن الحسین را بسامره فرستاده بود و حسین بن احمد میتواند بود که ابن شاذان قزوینی باشد یا این ادریس قمی باشد اجنأنی بجیم و نون و بای یک نقطه و همزه ماضی معلوم باب افعال است و ضمیر مستتر راجع به حسین بن احمد است جمیع منصوب است بر مفعولیت و در بعض نسخ آتانی بجمیع است و بنابرین ضمیر راجع بخادم است و بای برای تعدیه است و حاصل هر دو یکی است یعنی علی بن حسین میگفت وارد سامره شدم پس آمدم نزد در مقبره امام علی نقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام باین معنی که زیارت ایشان از بیرون در کردم نزد غروب آفتاب و گفتگو نکردم با هیچکس و آشنائی نکردم بسوی هیچیک و من نماز میکردم در مسجد بعد از فارغ شدن از زیارت ناگاه با خادمی نشستم که تحقیق آمد نزد من پس گفت مرا برخیز پس گفتم او را وقتی که برخیزم کجا روم پس گفت مرا بسوی منزل تا در آنجا فرود آئی گفتم و کیم من شاید که تو فرستاده شده باشی بسوی غیر من و غلط کرده باشی پس گفت نه فرستاده نشدم مگر بسوی تو و تو علی بن الحسین فرستاده جعفر بن ابراهیمی پس گذرانید مرا تا فرود آورد در خانه حسین بن احمد سرّ انچه محتاج بآن بودم یعنی گفت تو برای فلان و فلان مسائل آمدی و جواب چنین و چنین است و درین وقت دانستم که سر گوشی و از جانب صاحب الزمانؑ بوده برای اعلام مسائل و جوابها و بنابر نسخه دیگر مراد آنست که ندانستم که چه گفت تا وقتی که آورد خادم نزد من مکتوبی را که مشتمل بود بر مسائل و جوابها درینوقت دانستم که سر گوشی او این بود که او برای مطلبی آمده و مرا نگاهداری کن تا من بیایم و ماندم نزد حسین بن احمد سه روز و طلب رخصت کردم از حسین یا از خادم در زیارت دو امام از درون اشاره است بآنکه دخول مقبره آن دو امام بی رخصت خلاف احتیاط است چنانچه شیخ طوسی در کتاب تهذیب ذکر کرده پس رخصت داد مرا پس زیارت کردم از درون در شبی **سیزدهم**

اصل الحسن بن الفضل بن زید الیمانی قال کتب ابی بخطه کتابا فورد جوابه ثم کتبت بخطی فورد جوابه ثم کتب بخطه رجل من فقهاء اصحابنا فلم یرد جوابه فنظرنا فکانت العلة ان الرجل تحول قرمطیا قال الحسن بن الفضل فزرت العراق ووردت طوس وعزمت الا اخرج الا عن بینة من امری ونجاح من حوائجی ولو احتجت ان اقیم بها حتی اتصدق قال وفی خلال ذلک یضیق صدری بالمقام واخاف ان یفوتنی الحج قال فجئت یوما الی محمد بن احمد اتقاضاه فقال لی صر الی مسجد کذا وکذا فانه یلقاک رجل فقال فصرت الیه فدخل علی رجل فلما نظر الی ضحک وقال لا تغتم فانک ستحج فی هذه السنة وتنصرف الی اهلک وولدک سالما قال فاطمأننت وسکن قلبی واقول ذا مصداق ذلک والحمد لله **شرح** القرمطی بفتح قاف و سکون رای بی نقطه و فتح میم و طای بی نقطه منسوب بقرمط

مصدر باب فعلله با میک و در رسم نوشتن خطو اینجا استعاره شد برای طائفه که ایشان را باطنیه نیز مینامند و
بعض ایشان خود را اسمعیلیه میگویند و ایشان در رسم کرده اند مقالات زنادقه را با قواعد اسلام و در مقالات
خود خیالات شعریه و کلمات مشوشه بی سروتن میگویند که از عقل و شرع دور است و هرگاه گفته شود بایشان
که اینها مخالف عقل و شرع است میگویند اینها اسرار است و غیر عقل خواص که اهل باطن اند باینها نمیرسد طوس
بضم طای بنقطه و واو و سین بنقطه موضعیست معروف در خراسان و درین مقام مناسب نیست و ظاهر
اینست که درینجا از کاتبان کافی غلطی شده باشد و طوبی باید بضم طاو سکون واو و بای یک نقطه و الف مقصوره
که مؤنث الطیب است بمعنی البقعة که بهتر بقعه های سامره است و بر هر تقدیر مراد خانه امام است و لو و علیه
است التصدق معلوم مضارع متکلم وحده از باب تفعل است محمد بن احمد از وکلای صاحب الزمان ع است و ضحک
به ضاد با نقطه و حای بی نقطه معلوم باب علم است الضحک خنده و اینجا استعاره شده برای اظهار برهان و انجاح
حوائج چنانچه در استعاره نیز میگویند فضحک الارض بالزهر و المعدن بالجوهر و الصدف باللؤلؤ و قتیکه شکوفه یا جوهر
یا مروارید نفیس ظاهر میشود و میتواند بود که از باب تفعیل باشد و کنایه از خوشحال کردن باشد و بر هر تقدیر
تا خر است به بعید من امری و نجاح من حوائجی مشار الیه فما مصدر ضحک است مشار الیه فی ذلک بخط خود مرد لیست
از علمای یاران ما بحسب ظاهر پس نیامد جواب آن پس ملاحظه کردم پس ظاهر شد که بوده باعث آنکه آن مرد
گردیده بود از دین خود و قرمطی شده بود گفت حسن بن فضل پس وارد سامره شدم و زیارت کردم خانه
امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام را و با خود قرار دادم که بیرون نروم از سامره مگر بعد از بیانی که
دلالت بر صحت کار من کند که جوابی که وارد شد حقیقتی دارد یا نه و بعد از آن برآمدن حاجت چند که دارم
یعنی چیزی چند که در دل گرفته ام آنها را صریح به من اعلام کند هر چند که محتاج شوم بماندن در سامره تا آنکه
از افلاس تصدق کرده شود بر من حسن گفت و در اثنای آن تنگدل میشدم بماندن در سامره و می ترسیدم
که فوت میشود از من حج آن سال حسن گفت پس آمدم روزی بسوی محمد بن احمد تقاضا میکردم او را که دیر شد
در ظهور برهان و نجاح حوائج من پس گفت مرا برو بسوی مسجد چنین و چنین و بدرستی که ملاقات میکند ترا در آنجا
مردی مراد خادم صاحب الزمان ع است یا فرد آنحضرت است پس رفتم بسوی آن مسجد پس داخل شد بر من
مردی پس چون نظر بسوی من کرد اظهار برهان و انجاح حوائج من کرد و گفت مرا غمگین مباش بسبب غدغه
فوت حج چه بدرستی که تو البته حج میکنی امسال و بر میگردی بسوی اهل خود و فرزندان خود در بین بسلامت حسن
گفت پس خاطر جمع شدم و قرار گرفت دل من بر حالی که میگفتم در دل خود این برهان و نجاح حوائج دلیل صدق
آن جواب است که آمده بود و جزاک الله تعالی را است **اصل** قال ثم وردت العسکر فخرجت الی صرة
فیها دنانیر و ثوب فاغتممت و قلت فی نفسی جزائی عند القوم هذا و استعملت الجهل فرددتها و کتبت رقعة
و لم یشر الذی قبضها منی علی بشیء و لم یتکلم فیها بحرف ثم ندمت بعد ذلک ندامة شدیدة و قلت

في نفسي كفرحت بردي على مولائي وكتبت رقعة اعتذر من فعلي وابوء بالاثم واستغفر من ذلك وانفذتها
وقمت اتمسح فانا في ذلك افكر في نفسي واقول ان ردت علي الدنانير لم احلل صرارها ولم احدث
فيها حتى احملها الى ابي فانه اعلم مني ليعمل فيها بما يشاء فخرج الى الرسول الذي حمل الصرة اسأت اذ
لم تعلم الرجل انا ربما فعلنا ذلك بموالينا وربما سألونا ذلك يتبركون به وخرج الى اخطأت في ردك
برنا فاذا استغفرت الله فالله يغفر لك فاما اذا كانت عزيمتك وعقد نيتك ان لا تحدث فيها حدثا
ولا تنفقها في طريقك فقد صرفناها عنك فاما الثوب فلابد منه لتحرم فيه شرح ابوء بباء
يک نقطه و واو و همزه مضارع معلوم متکلم وحده از باب نصر است اتمسح مضارع معلوم متکلم وحده از باب تفعل است التمسح
دست بر دست باليمين از روی کمال تاسف العرار بکسر عین بی نقطه و دو رای بی نقطه ریسمانی که بآن
سر میان و مانند آن بسته میشود یعنی حسن گفت بعد از آن بار دیگر وارد سامره شدم پس بیرون آمد
از جانب صاحب الزمان عليه السلام بسوی من همیانی که در آن دینارهای طلا بود و دو جامه پس غمگین شدم و
گفتم در دل خود که پاداش من نزد جماعت من خیال خواهند کرد که من برای طمع مال آمده ام و بکار برده ام
جهالت را باین روش که برگردانیده دینارها و جامه را و نوشتم رقعه که من برای طمع مال نیامده ام و نصیحت
کرد مرا دوستی که واپس گرفتن آنها را از من یعنی که این چنین پس دادن خوب نیست و سخن نگفت در آن باب یک
کلمه بعد از آن پشیمان شدم بعد از رفتن رسول پشیمانی سختی و گفتم در دل خود کافر نعمت شدم برگردانیدن من
بر امام خود عطای او را و نوشتم رقعه دیگر عذر خواهی میکردم از کار خود و اعتراف میکردم به گناه و استغفار
میکردم از آن و فرستادم آن رقعه را و برخاستم دست بر دست میمالیدم از کمال تاسف پس من در آن
حالت بودم و فکر میکردم در دل خود و میگفتم با خود که اگر برگردانیده شود بر من دینارها نمی کشایم بند آنها
را و کاری نمیکنم در آنها تا برم آنها را بسوی پدرم در حین چه پدرستی که او داناتر است از من تا بجا آورد
در آنها بانچه خواهد مراد آنست که اگر مصلحت در اظهار باشد اظهار کند والا پنهان کند و مردم خیالی نکنند.
که من برای طمع رفته بودم پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمان بسوی من رسولی که آورده بود بسوی
من آن همیان را که بد کردی وقتی که اعلام نکردی آن مرد را که بسا که کردیم آن عطاء با شیعه خود بسا که
شیعه ما طلب کردند آن عطا را از ما برحالی که طلب برکت میکردند برای خود بآن و بیرون آمد از جانب صاحب الزمان
عليه السلام بسوی من که خطا کردی در برگردانیدن تو عطای ما را پس چون استغفار کردی الله تعالی را
پس الله تعالی مغفرت میکند برای تو و اما چون بود قصد تو و حرم نیت تو که کاری نکنی در دینارها و اصلا
خرج نکنی آنها را در راه خود پس تحقیق برگردانیدیم آنها را از تو یعنی آنها را واپس نمیفرستیم و اما جامه پس
چاره نیست از این تا احرام عمره و حج کنی در آن یعنی آنرا واپس فرستادیم بگیر اصل قال وكتبت في
معنيين واردت ان اكتب في الثالث وامتنعت منه مخافة ان يكره ذلك فورد جواب المعنيين

والنار لتی الدی طویت معهما والحمد لله یعنی وحسن گفت در رقعه نوشتم بسوی صاحب الزمان در دو مطلب
و خواستم که نویسم در مطلب سوم و خود داری کردم از آن از ترس آنکه نخواهد آنرا پس وارد شد جواب آن
در دو مطلب و جواب مطلب سوم نیز که ننوشته بودم بتفصیل و حمد الله تعالی راست **اصل** قال
وکنت واقفت جعفر بن ابراهیم النیسابوری بنیسابور علی ان ارکب معه وازامله فلما وافینا بغداد
بدالی فاستقلته وذهبت اطلب عدیلا فلقینی ابن الوجناء بعد ان کنت صرت الیه وسألته ان یکتری
لی فوجدته کارها فقال لی انا فی طلبک وقد قیل لی انه یصحبک فاحسن معاشرته واطلب له عدیلا
واکتر له شرح واقفت بموافقت و فاسخت لموافقت التماس قرار دادن چیزی و تقدیم و تاخیر کافی نیز
میتواند بود و حاصل هر دو یکیست الاستقاله طلب بر هم زدن آنچه قرار یافته ضمیر استقلته راجع به جعفر است
وسألته فوجدته عطف بر ذهب است فقال عطف بر لقینی است یعنی حسن گفت و التماس کرده بودم
جعفر بن ابراهیم نیشابوری را در نیشابور برین که سوار شوم با او در یک کجاوه و او شوم در راه حج پس چون
رسیدیم به بغداد پشیمان شدم پس التماس کردم جعفر را که بر هم زند آن قرار داد را و رفتم که طلبیدم یکجاوه دیگر
را پس ملاقات کرد مرا ابو عبد الله بن الوجناء که از اکابر شیعه امامیه است بعد از آنکه رفته بودم بسوی او
و التماس کرده بودم او را که بکرایه بگیرد برای من پس یافته بودم او را کاره آنچه التماس کرده بودم پس
گفت مرا من نیست که در جستجوی توام و تحقیق گفته شد مرا از جانب صاحب الزمان علیه السلام که بدرستیکه
حسن رفاقت تو میکند امسال در راه حج پس نیکو بجا آور رفاقت او را و طلب کن برای او همکجاوه و بکرایه بگیر برای
او آنچه خواهد **چهاردهم اصل** علی بن محمد عن الحسن بن عبد الحمید قال شککت فی
امر حاجز فجمعت شیئا ثم صرت الی العسکر فخرج الی لیس فینا شک ولا فیمن یقوم مقامنا بامرنا
رد ما معک الی حاجز بن یزید شرح حاجز بحای بی نقطه و الف و جیم و رای با نقطه ابن یزید از وکلای
صاحب الزمان علیه السلام است یعنی روایت کرد علی بن محمد از حسن بن عبد الحمید گفت شک کردم
در کار حاجز که آیا اموالی را که میگیرد خود تصرف میکند یا بصاحب الزمان علیه السلام میرساند پس
جمع کردم چیزی از مال صاحب الزمان بعد از آن رفتم بسوی سامره تا خود تسلیم کنم پس بیرون آمد بسوی
من که نیست در وجود ما که حجت الله تعالی ایم شکی و نه در آنکس که قائم مقام ما میشود بفرموده ما یعنی
که هر که با او رد مال را که آورده بسوی الذمه میشود چون با امر او وکیل کرده ایم برگردان آنچه را که با تست بسوی
حاجز بن یزید یا و تسلیم کن تا باعث اعتبار او باشد **پانزدهم اصل** علی بن محمد عن محمد بن
صالح قال لما مات ابی وصار الامر لی کان لابی علی الناس سفاتج من مال الغریم فکتبت الیه
اعلمه فکتب طالبهم واستقض علیهم فقضانی الناس الا رجل واحد کانت علیه سفتجة باربعمائة
دینار فجئت الیه اطالبه فماطلنی واستخف بی ابنه وسفه علی فشکوته الی ابیه فقال وکان ماذا فقبضت

علی لحیته واخذت برجله وسحبته الی وسط الدار ورکلته رکلا کثیرا فشرح السفاتج بر فتح سین بنقطه و
فا و الف وکسر تای دو نقطه بالا وجیم جمع سفتجه بضم سین وسکون فا و فتح تا زرے که وکیل کسے در شهری گیرد
از شخصی تا آنکس در شهری دیگر بوکیل آن شخص دهد برای هر دو ایمنی راه فائده باشد و مصدر بفتح سین است
الغریم بفتح غین با نقطه وکسر راے بے نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین قرضدار و قرضخواه هر دو را تجا
مناسب است چه مراد امام که جانشین رسول است در اداے قرض داران و نفقه عیال بے چیزان
چنانچه بیان شد در احادیث باب صد و سوم و می آید در حدیث چهارم باب صد و بست و هشتم و حق امام
در اموال خلائق بسیار است استقص بصاد بے نقطه است یعنی روایت کرد علی بن محمد از محمد بن صالح همدانی
گفت چون مرد پدرم که وکیل صاحب الزمانؑ بود در همدان و کرد بمن وکالت برای من بود به مرا
بر مردم اموالی که در همدان گرفته بودند از پدرم تا در بغداد تسلیم می کنند مردم ایشان و بصاحب الزمان
علیه السلام برسانم پس نوشتم بسوی صاحب الزمانؑ اعلام میکردم او را که چنین اموال نزد مردم
است پس نوشت که مطالبه کن ایشان را و مبالغه کن بر ایشان پس دادند مرا مردم مگر یک مرد که بود
بر او سفتجه بچهار صد دینار پس آمدم بسوی او مطالبه میکردم او را که چنین اموال نزد مردم است پس در
دادن حق دفع الوقت کرد مرا و سبکی کرد با من پسرش و دشنام داد بمن پس شکایت او بردم بسوی
پدرش پس گفت و چه شده یعنی اگر ترا دشنام داده باشد سهل است پس چسپیدم بریش او و خوب
گرفتم پای او را و بهمان یک دست در ریش او و دیگرے در پا کشیدم او را از خانه که دکان او بود تا میان فضای
سراے او و لگد زدم او را لگد بسیار اصل فخرج ابنه یستغیث باهل بغداد ویقول قمی رافضی
قد قتل والدی فاجتمع علی منهم الخلق فرکبت دابتی وقلت احسنتم یا اهل بغداد تمیلون مع الظالم
علی الغریب المظلوم انا رجل من اهل همدان من اهل السنة وهذا ینسبنی الی اهل قم والرفض لیذهب
بحقی ومالی قال فمالوا علیه وارادوا ان یدخلوا علی حانوته حتی سکنتهم وطلب الی صاحب السفتجة و
حلف بالطلاق ان یوفینی مالی حتی اخرجتهم عنه یعنی پس بیرون رفت پسرش مدد می کرد با اهل بغداد
و میگفت قمی رافضی به تحقیق کشت پدرم را پس جمع شدند بر من از اهل بغداد جمع بسیار بعد از آن پس
سوار شدم چارواے خود را چنانچه کسے به داد خواهی حاکم رود و گفتم خوب کار بد کردید ای اهل
بغداد مدد میکنید ظالم بر غریب مظلوم من مردی از اهل همدان از اهل سنت و این مرا نسبت میدهد با اهل قم و رفض
تا ببرد حق مرا و مال مرا محمد گفت پس مدد کردند مرا بر او و خواستند که داخل دکان او شوند تا حق مرا از او بجبر بگیرند
تا من ساکن کردم ایشان را که داخل دکان شوند و التماس کرد بسوی من آن شخص که سفتجه نزد او بود و
قسم بطلاق خورد که ادا کند با تمام همین مال مرا تا بیرون کردم مردم را از خانه او و شان دهم
اصل عن بدر غلام احمد بن الحسن قال وردت الجبل وانا لا اقول بالامامة احبهم جملة الی ان

مات یزید بن عبد اللہ فاوصی فی علتہ ان یدفع الشہری السمند و سیفہ و منطقتہ الی مولاہ فخفت ان
انا لم ادفع الشہری الی اذکوتکین نالنی منہ استخفاف فقومت الدابۃ والسیف والمنطقۃ بسبعمائۃ
دینار فی نفسی ولم اطلع علیہ احدا فاذا الکتاب قد ورد علی من العراق وجہ السبعمائۃ دینار
التی لنا قبلک من ثمن الشہری والسیف والمنطقۃ **شرح** الجبل بفتح جیم و فتح بای یک نقطہ بلاد دیلم و بلاد
کردستان کہ عراق عرب و آذربیجان است الشہری بکسر شین با نقطہ و سکون ہا و رای بی نقطہ و یای مشدد و
قسمی است از یابو السمند بفتح سین بی نقطہ و فتح میم و سکون نون و دال بی نقطہ رنگیست معروف در چاروا
فارسی است و اسپ عربی مطلق را نیز سمند میگویند و بنا بر این الشہری السمند بمعنی کسمہ است یعنی
روایت است از بدر غلام احمد بن الحسن گفت وارد شدم بہ بلاد جبل و من اعتقاد امامت ائمہ معصومین
نداشتم دوست میداشتم ایشان را فی الجملہ نہ بحد اعتقاد امامت تا آنکہ مرد یزید بن عبد اللہ باین روش
کہ وصیت کرد در وقت خود کہ دادہ شود یابوی سمند و شمشیر او و کمربند او بسوی امام او صاحب الزمان
علیہ السلام پس ترسیدم کہ اگر من ندہم یابو را بسوی اذکوتکین کہ حاکم بود از جانب خلفای عباسیہ
دریابد مرا از جانب او سبکی پس قیمت کردم چاروا را و شمشیر را و کمربند را ہفتصد دینار طلا در دل خود
یعنی چاروا را دادم بحاکم و شمشیر و کمربند را نگاہ داشتم تا چیزی کہ ضرور شود بدہم بہ ہیچکس و مطلع نکردم
بران قیمت ہیچیک را پس ناگاہ مکتوب صاحب الزمان بتحقیق رسید بمن از جانب سامرہ کہ
بفرست آن ہفتصد دینار را کہ از ما نزد تست از قیمت یابو و شمشیر و کمربند **مخفی نماند** کہ از
حدیث بست و دوم ظاہر میشود کہ بعد از این مطالبہ قیمت چاروا را یا کمربند فرستادہ و شمشیر را
نفرستادہ تا طلبی دیگر شدہ **ہفدہم اصل** ولد لی ولد فکتبت استاذن فی طہرہ
یوم السابع فورد لا تفعل فمات یوم السابع او الثامن ثم کتبت بموتہ فورد ستخلف غیرہ و غیرہ
تسمیہ احمد و من بعد احمد جعفر فجاء کما قال یعنی زادہ شد برای من پسری پس نوشتم بسوی
صاحب الزمان علیہ السلام رخصت در ختنہ کردن او در روز ہفتم پس وارد شد در جواب کہ مکن پس
مرد در روز ہفتم یا ہشتم بعد از آن نوشتم خبر مردن او را پس وارد شد در جواب کہ زود باشد کہ بجای
او دادہ شوی دیگری نام میکنی او را احمد و بعد از احمد جعفر پس آمد چنانچہ گفت **اصل** **تعلیقات**
للحج وودعت الناس کنت علی الخروج فورد نحن لذلک کارہون والامر الیک قال فضاق صدری
واغتممت وکتبت انا مقیم علی السمع والطاعۃ غیر انی مغتم بتخلفی عن الحج فوقع لا یضیقن صدرک
فانک ستحج من قابل ان شاء اللہ قال فلما کان من قابل کتبت استاذن فورد الاذن فکتبت انی عادلت محمد
بن العباس وانا واثق بدیانتہ وصیانتہ فورد الاسدی نعم العدیل فان قدم فلا تختر علیہ
فقدم الاسدی وعادلتہ **شرح** راوی گفت ویراق گیری کردم برای حج و وداع کردم

حرم مرا برای رفتن به حج بودم بر سر سفر پیش از رفتن از جانب صاحب الزمان که با آن سفر را کراهت داریم
و اختیار با تست و اوی گوید پس تنگدل شدم و غمناک شدم و نوشتم که من پابرجام بر سر شنوایی
و فرمان برداری و این قدر هست که من غمناکم بوا ماندن خود از حج پس نوشت که باید که تنگ نشود
دل تو چه بدرستی که تو البته حج میکنی در سال آینده انشاء الله راوی گفت پس چون شد در سال آینده نوشتم
خدمت حج مطلبیه جواب پس نوشتم که بدرستی که من همجاوه محمد بن العباس شدم و من اعتماد دارم برو دینداری
او و نگاه داشتن او پس از راه پس نوشته شد که بدرستی که محمد بن جعفر کوفی ساکن است باید مرش که جعفر باشد
خوب همجاوه است پس وقتی که آمد پس گیر برادر دیگر را او می گفت پس آمد اسدی و همجاوه او شدم
هيجدهم اصل الحسن بن علي العلوي قال اودع المجروح مرداس بن علي مالا للناحية
وكان عند مرداس مال لتميم بن حنظلة فوقع الى مرداس انفذ مال تميم مع ما اودعك الشيرازي
یعنی حسن بن علی علوی گفت سپرده مجروح شیرازی به مرداس بن علی مالی برای صاحب الزمان
علیه السلام و نیز نزد مرداس بود مال تمیم بن حنظله پس نوشت بمرداس صاحب الزمان علیه السلام که بفرست
بسوی ما مال تمیم را با آنچه سپرده به تو مجروح شیرازی نوزدهم اصل علي بن محمد عن الحسن
بن علي العريضي عن ابي حامد قال لما مضى ابو محمد عليه السلام ورد رجل من اهل مصر بمال الى
مكة للناحية فاختلف عليه فقال بعض الناس ان ابا محمد عليه السلام مضى من غير خلف
والخلف جعفر وقال بعضهم مضى ابو محمد عليه السلام عن خلف فبعث رجلا يكنى بابي طالب فورد
العسكر ومعه كتاب فصار الى جعفر وسأله عن برهان فقال لا يتهيأ في هذا الوقت فصار الى الباب
وانفذ الكتاب الى اصحابنا فخرج اليه آجرك الله في صاحبك فقد مات واوصى بالمال الذي كان معه
الى ثقة ليعمل فيه بما يجب واجيب عن كتابه شرح خلف بفتح خای با نقطه و فتح لام در اول و سوم
بمعنی پسر است و در دوم بمعنی جانشین مطلق است یعنی روایت کرد علی بن محمد از حسن بن عیسی عریضی
که کنیت او ابو محمد است گفت چون از دنیا رفت امام حسن عسکری علیه السلام آمد مردی از اهل مصر
با مالی بسوی مکه برای امام پس اختلاف کرده شد برا او باین روش که گفتند بعض مردم که امام حسن عسکری
علیه السلام رفت بی پسر بسامره مردی را که کنیت او ابو طالب بود پس آمد در سامره شد و با او
مکتوبی بود پس رفت بسوی جعفر و طلب برهان امامت کرد پس جعفر گفت میسر نیست در این وقت پس
رفت بسوی در خانه صاحب الزمان علیه السلام و رسانید مکتوب را بسوی یاران ما یعنی وکلا که آنجا
حاضر بودند پس بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیه السلام بسوی ابو طالب که مزد دهاد ترا الله تعالی
در صاحب تو یعنی آنکس که ترا فرستاده چه بتحقیق مرد و سفارش کرد بآن مالی که با او بود بسوی
مردی که اعتماد برا او داشت تا عمل کند در آن با آنچه واجب است و جواب داده شد آن

مکتوبے کہ آوردہ بود یعنی تفصیل آن اموال و احوالے کہ واقع شدہ و اینکہ چہ کنند آن مال را نوشتہ شد و ابو طالب آنرا بمکہ برد **بستم** اصل علی بن محمد قال حمل رجل من اهل آبة شیئا یوصله و نسی سیفا بآبة فانفذ ما کان معه فکتب الیه ما خبر السیف الذی نسیتہ **شرح** آبة بہمزہ و الف و بای یک نقطہ و گاہی بجای با واو میباشد موضعی است نزدیک ساوہ **یعنی** علی بن محمد گفت برداشت مردی از اہل آبہ مالی را کہ رساند آنرا بہ صاحب الزمان علیہ السلام و فراموش کرد شمشیرے را در آبہ پس فرستاد آنچہ را کہ با او بود و بسامرہ پس امام نوشت بسوی او کہ چیست حکایت آن شمشیر کہ فراموش کردی آنرا **بست و یکم** اصل الحسن بن خفیف عن ابیه قال بعث بخدم الی مدینة الرسول صلعم و معهم خادمان و کتب الی خفیف ان یخرج معهم فخرج معهم فلما وصلوا الی الکوفة شرب احد الخادمین مسکرا فما خرجوا من الکوفة حتی ورد کتاب من العسکر برد الخادم الذی شرب المسکر و عزل عن الخدمة **شرح** الخدم بفتح خای با نقطہ و فتح دال بی نقطہ جمع خادم یعنی مملوک خواہ غلام و خواہ کنیز خادمان تثنیہ خادم بمعنی نوکر است **یعنی** روایت کرد حسن بن خفیف از پدرش گفت فرستاد صاحب الزمان علیہ السلام مملوک چند را بسوی مدینہ رسول صلعم و با ایشان موکل بودند دو نوکر و نوشت بخفیف کہ بیرون رود با ایشان پس بیرون رفت با ایشان پس چون رسیدند بکوفہ آشامید یکے ازان دو نوکر مست کنندہ را پس بیرون رفتند از کوفہ تا رسید مکتوبے از سامرہ از جانب صاحب الزمان علیہ السلام باین مضمون کہ آن نوکر کہ آشامید مست کنندہ را برگردد و معزول شد از نوکرے **بست و دوم** اصل عن احمد بن الحسن قال اوصی یزید بن عبد اللّٰہ بدابة و سیف و مال و انفذ ثمن الدابة و غیر ذلک و لم یبعث السیف فورد کان مع ما بعثتم سیف فلم یصل او کما قال **شرح** و غیر مرفوع و معطوف بر ثمن است **یعنی** روایت است از احمد بن الحسن گفت وصیت کرد برای صاحب الزمان علیہ السلام یزید بن عبد اللّٰہ بچارپائی و شمشیرے و مالے دیگر گذشت در حدیث شانزدہم در آن مال دیگر کمربند بود و فرستادہ شد قیمت چارپا و غیر آن و فرستادہ نشد شمشیر پس نوشتہ آمد کہ بود با آنچہ فرستادید شمشیری پس نرسید یا چنانچہ گفت باین معنے کہ مضمون آنچہ وارد شد بخاطر است اما لفظ آن بخاطر نیست **بست و سوم** اصل علی بن محمد عن محمد بن علی بن شاذان النیسابوری قال اجتمع عندی خمسمائة درہم تنقص عشرین درہما فانفت ان ابعث بخمسمائة تنقص عشرین درہما فوزنت من عندی عشرین درہما و بعثتها الی الاسدی و لم اکتب ما لی فیها فورد وصلت خمسمائة درہم لک منها عشرون درہما **یعنی** روایت کرد علی بن محمد از محمد بن علی بن شاذان نیشاپوری گفت جمع شد نزد من از مال صاحب الزمان علیہ السلام پانصد درہم مگر بست درہم پس خوش نیامد کہ فرستم پانصد درہم مگر بست درہم را پس داخل کردم از نزد خود بست

درہم و فرستادم آنہا را بسوی محمد بن جعفر اسدی کہ وکیل بود و ننوشتم کہ چہ مقدار آن از منست پس وارد شد
کہ رسید پانصد درہم تو است ازآنہا بیست درہم **بست وچہارم اصل الحسین**
بن محمد الاشعری قال کان یرد کتاب ابی محمد علیہ السلام فی الاجراء علی الجنید قاتل فارس
وابی الحسن واخر فلما مضی ابو محمد علیہ السلام ورد استیناف من الصاحب لاجراء
ابی الحسن وصاحبہ ولم یرد فی امر الجنید بشیء قال فاغتممت لذلک فورد نعی الجنید بعد
ذلک **شرح** الاجراء بجیم و رای بے نقطہ والف ممدودہ نفقہ دادن بعنوان وظیفہ فارس بن حاتم بن
ماہویہ قزوینی غالی بودہ ملعون شدہ بسبب اعتقاد باآنکہ ائمہ علم غیب دارند کہ مخصوص اﷲ تعالی است
وغافل شدہ ازین کہ علم ایشان بحوادث آیندہ باستنباط از قرآن است کہ تبیان لکل شیء است **یعنی**
حسین بن محمد اشعری گفت وارد شد مکتوب امام حسن عسکری بسوی من کہ وکیل بودم در وظیفہ دادن بجنید
کشندہ فارس و برابو الحسن و برد یگرے پس چون از دنیا رفت امام حسن عسکری علیہ السلام وارد شد
استیناف از صاحب الزمان علیہ السلام برائے وظیفہ ابو الحسن و رفیق او و وارد نشد در کار او چند چیزے
حسین گفت پس غمگین شدم کہ مبادا مغضوب شدہ باشد پس رسید خبر مرگ جنید بعد از آن **بست
وپنجم اصل** علی بن محمد عن محمد بن صالح قال کانت لی جاریۃ کنت معجبا بہا
فکتبت استأمر فی استیلادہا فورد استولدہا ویفعل اﷲ ما یشاء فوطئتہا فحملت ثم
اسقطت فماتت **یعنی** روایت کرد علی بن محمد از محمد بن صالح کہ از وکلا است چنانچہ گذشت در حدیث
پانزدہم گفت بود مرا کنیزے کہ بودم مائل باو پس نوشتم بہ صاحب الزمان علیہ السلام مشورت
میدیدم در خاصہ کردن او پس وارد شد کہ خاصہ کن او را میکند اﷲ تعالے آنچہ را کہ میخواہد پس مجامعت
کردم او را پس آبستن شد بعد از ان انداخت بار حمل را پس مرد **بست وششم اصل**
علی بن محمد قال کان ابن العجمی جعل ثلثہ للناحیۃ وکتب بذلک وقد کان قبل اخراجہ
الثلث دفع مالا لابنہ ابی المقدام لم یطلع علیہ احد فکتب الیہ فاین المال الذی عزلتہ
لابی المقدام **یعنی** علی بن محمد گفت گردانیدہ بود ابن العجمی ثلث مال خود را برائے صاحب الزمان علیہ السلام
بند بود ماننا آن نوشتہ بود مکتوبے باین مضمون بسوے صاحب الزمان علیہ السلام در وقت
فرستادن مال تحقیق دادہ بود بعد از آن پیش از فرستادن او ثلث مال را بسوے پسر خود ابو المقدام
مطلع نہ بود بر آن ہیچیک پس صاحب الزمان نوشت بسوے او کہ پس کجا است ثلث مالی کہ
جدا کردی آن را برائے ابو المقدام **بست وہفتم اصل** علی بن محمد عن ابی عقیل
عیسی بن نصر قال کتب علی بن زیاد الصیمری یسأل کفنا فکتب الیہ انک تحتاج
الیہ فی سنۃ ثمانین فمات فی سنۃ ثمانین وبعث الیہ بالکفن قبل موتہ بایام **شرح** صیمری

منسوب است بصیره بفتح صاد بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و فتح میم و رای بی‌نقطه و نام موضعی است از
بصره و سنة ثمانین عبارت از سال هشتادم بعد از دویست است یا عبارت از هشتاد سال عمر علی بن زیاد
است یعنی روایت کرد علی بن محمد از ابو عقیل عیسی بن نصر گفت نوشت علی بن زیاد صیمری بسوی صاحب الزمان
علیه السلام میطلبید کفنی را پس نوشت بسوی او که بدرستیکه محتاج میشوی بسوی کفن در سال هشتادم
پس مرد در سال هشتادم و فرستاد بسوی او کفن را پیش از مردن او بچند روز **بیست و هشتم اصل**
علی بن محمد عن محمد بن هارون بن عمران الهمدانی قال کان للناحیة علی خمسمائة دینار فضقت
بها ذرعا ثم قلت فی نفسی لی حوانیت اشتریتها بخمسمائة وثلثین دینارا قد جعلتها للناحیة
بخمسمائة دینار ولم انطق بها فکتب الی محمد بن جعفر اقبض الحوانیت من محمد بن هارون بخمسمائة
دینار التی لنا علیه **شرح** ذرعا بفتح ذال بالنقطه و سکون رای بی‌نقطه و عین بی‌نقطه منصوب است
بر تمییز ضمیر ضقت الذرع طاقت و وسعت یعنی روایت کرد علی بن محمد از محمد بن هارون بن عمران همدانی
گفت بود بر من از برای صاحب الزمان علیه السلام پانصد دینار طلا پس تنگ شد بآن طاقت من
بعد از آن گفتم در دل خود مرا دکانها هست که خریده ام آنها را به پانصد و سی دینار بتحقیق گردانیده ام آنها
را برای صاحب الزمان به پانصد دینار و سخن نگفتم بآن دکانها یعنی بزبان نیاوردم آنچه را که در آنها قرار دادم
پس نوشت بسوی محمد بن جعفر اسدی که بگیر آن دکانها را از محمد بن هارون به پانصد دیناری که ما راست
برا او **بیست و نهم اصل** علی بن محمد قال باع جعفر فیمن باع صبیة جعفریة کانت
فی الدار یربونها فبعث بعض العلویین واعلم المشتری خبرها فقال المشتری قد طابت
نفسی بردها وان لا ارزأ من ثمنها شیئا فخذها فذهب العلوی فاعلم اهل الناحیة الخبر
فبعثوا الی المشتری باحد واربعین دینارا وامروه بدفعها الی صاحبها **شرح** فان بفتح همزه
و تخفیف نون عطف بر ردها است لا ارزأ بای بی‌نقطه و زای بالنقطه و همزه مجهول باب منع و علم منصوب
است الرزء بضم را و سکون زا کم کردن ضمیر مستتر مفعول اول و نائب فاعل است شیئا مفعول دوم است
یعنی علی بن محمد گفت فروخت جعفر برادر امام حسن عسکری علیه السلام در جمله غلام و کنیز برادرش که فروخت
دخترکی را از اولاد جعفر طیار که بود در خانه امام تربیت میکردند او را پس فرستاد بعض از اولاد علی بن
ابیطالب مرد را و اعلام کرد خریدار را خبر آن دخترک که کنیز نیست گفت خریدار بتحقیق راضی شده دلم
ببر گردانیدن آن دخترک و باینکه کم کرده نشوم از قیمت او چیزی پس بگیر او را اگر دانستی که بچند خریده ام
پس رفت آن مرد علوی پس اعلام کرد وکلای صاحب الزمان علیه السلام را آن خبر پس فرستادند
بسوی خریدار چهل و یک دینار و امر کردند آن علوی را بدادن آن دخترک بسوی صاحبش
یعنی ولی او از اولاد جعفر طیار **سی‌ام اصل** الحسین بن الحسن العلوی قال کان رجل

که بر ساختم آنرا با مادم پس گفت او را محمد که غلط کردی من نیستناسم آنرا آنچه پیشگوئی چیزی را پس مگر و رجا پلوی مگر د
آن مرد با او و محمد اظهار نادانی میکرد براو و متفرق میکردند جاسوسان را در اطراف و خود را باز داشتند
وکلا همگی از گرفتن مال بسبب آنچه سفارش کرده شده بود همگی بسوی ایشان محقق نماند که این قضیه باعث
سختگیری خلیفه و غیبت کبری شد چنانچه در حدیث آخر اشاره بآن میشود سی و یکم اصل علی
بن محمد قال حرج نهی عن زیارة مقابر قریش والحیر فلما کان بعد اشهر دعا الوزیر الباقطائی فقال له
الق بنی الفرات والبرسیین وقل لهم لا تزوروا مقابر قریش فقد امر الخلیفة ان یتفقد کل من زار
فیقبض علیه شرح الحیر بفتح حای بی‌نقطه و سکون و فتح یای دو نقطه در پائین و زای بی‌نقطه مصدر در
باب علم حیران بودن در مشکلات چنانچه در زمان غیبت کبری است و آن مرفوع و معطوف بر نهی است و کرر
نهی و تعریض الحیر برای اشاره بسهولت نهی از استمرار آن و صعوبت حیر و استمرار آنست و بسکون یا نام موضعی
است در سامره و نام کربلا است و برین دو تقدیر مجرور و معطوف بر مقابر است اولاد فرات بضم فا و رای
بی‌نقطه و الف و تای دو نقطه در بالا قبیله ابو الفتح بن جعفر بن فرات است که از وزرای خلفای عباسیه است
البرس بکسر بای یک نقطه و سکون رای بی‌نقطه و سین بی‌نقطه موضعی است میان کوفه و حله ظاهر آنست که
وزیر از انجا بوده یعنی علی بن محمد گفت بیرون آمد از جانب صاحب الزمان علیه السلام نهی که از استمرار آن
غیبت از زیارت کاظمین که در مقابر قریش در بغداد مدفون اند و بیرون آمد این که بعد ازین زمان حیرت
مستمر است که غیبت کبری باشد و آخر آنرا الله تعالی میداند پس چون شد بعد از چند ماه طلب کرد
وزیر خلیفه باقطائی را پس گفت او را ملاقات کن اولاد فرات را و اهل برس را و بگو ایشان را که زیارت مکنید
مقابر قریش را چه تحقیق امر کرده خلیفه که تفحص کرده شود هر که زیارت کند پس گرفت و گیر شود براو
مخفی نماند که غیبت کبری در سال سه صد و بست و نه شده و دران سال آخر سفرا ابو الحسن علی بن
محمد السمری وفات یافته و مصنف ره نیز دران سال وفات یافته و در شانزدهم ربیع الاول آن
سال الراضی بالله ابو العباس احمد بن جعفر المقتدر بن احمد بن المعتضد بن الموفق بن المتوکل که بیستم است
از عباس و بستم است از خلفای عباسیه و خلافت او شش سال و دو ماه و ده روز بود وفات یافت
و بجای او برادر او المتقی بالله ابو اسحق ابراهیم بن جعفر شد و خلافت او سه سال و یازده ماه بود و بعد
از آن خلع کرده شد از خلافت و میل کشیده شد بعد از آن بست و پنج سال زنده بود در بی خلافت

باب صد و بست و چهارم اصل باب ما جاء في الاثني عشر والنص عليهم

شرح این باب احادیثی است که وارد شده در امامت دوازده امام و نص بر ایشان درین باب
نوزده حدیث است اول اصل عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقی عن ابی هاشم
داود بن القاسم الجعفری عن ابی جعفر الثانی علیه السلام قال اقبل امیر المؤمنین علیه السلام

ومعه الحسن بن علي وهو متكئ على يد سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس اذ اقبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم على امير المؤمنين عليه السلام فرد عليه السلام فجلس ثم قال يا امير المؤمنين اسألك عن ثلث مسائل ان اخبرتني بهن علمت ان القوم ركبوا من امرك ما قضي عليهم وان ليسوا بمامونين في دنياهم واخرتهم وان تكن الاخرى علمت انك وهم شرع سواء فقال له امير المؤمنين عليه السلام سلني عما بدا لك قال اخبرني عن الرجل اذا نام اين تذهب روحه وعن الرجل كيف يذكر وينسى وعن الرجل كيف يشبه ولده الاعمام والاخوال فالتفت امير المؤمنين الى الحسن فقال يا ابا محمد اجبه قال فاجابه الحسن شرح ما موصوله و منصوب است محلا تا مفعول رکبوا باشد و عبارت است از دعوی خلافت قضی بہ قاف و ضاد با نقطہ با تای معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بما است یعنی روایت کردند جمعی از یاران ما از احمد بن محمد برقی از ابو ہاشم داؤد بن قاسم جعفری از امام محمد تقی کہ گفت آمد امیر المؤمنین علیہ السلام و با او حسن بن علی بود و او تکیہ کردہ بود بر دست سلمان پس داخل مسجد الحرام شد پس نشست ناگاہ آمد مردی خوش صورت و خوش لباس پس سلام کرد بر امیر المؤمنین علیہ السلام پس جواب سلام او داد پس آن مرد نشست بعد از آن گفت ای امیر المؤمنین ع میپرسم ترا از سہ مسئلہ اگر خبر دادی مرا بآنہا دانستم کہ آن جمعی کہ دعوی خلافت پیش از تو کردند مرتکب شدند از کار تو چیزی را کہ حکم کرد بر ایشان بہ ترک و نفاق یعنی غصب کردند خلافت ترا و مشرک و منافق شدند و این کہ ایشان نبودہ اند محل اعتمادی در دنیا ایشان و در آخرت ایشان و اگر دیگری سر شد یعنی دیگر تو نیز جاہل باشی میدانم کہ تو و ایشان بیک راہ اید و برابر ہم اید در عدم استحقاق امامت پس گفت او را امیر المؤمنین علیہ السلام سوال کن مرا از انچہ بخاطر تو رسد گفت خبر دہ مرا از مرد وقتیکہ خواب کند کجا میرود روح او و از مرد کہ چون چیزی کہ نخواہد گاہی بیاد او می آید و از مرد گاہی شبیہ میشود در شکل بعموہای خود و گاہی بخالوہای خود پس التفات کرد امیر المؤمنین علیہ السلام بسوی حسن و گفت ای ابو محمد جواب دہ او را امام گفت پس جواب داد او را حسن ع فصل ابن بابویہ در کمال الدین و تمام النعمة چنین نقل کردہ و قال یا ابا محمد اجبه فقال اما ما سئلت عنه من امر الانسان اذا نام این یذهب روحه فان روحه متعلقة بالريح والريح متعلقة بالهواء الى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظة فان اذن الله عز وجل برد تلك الروح على صاحبها جذبت تلك الروح الريح وجذبت تلك الريح الهواء فرجعت فاسكنت في بدنه وان لم ياذن الله تعالى برد تلك الروح الى صاحبها جذب الهواء الريح وجذب الريح الروح فلم ترد الى صاحبها الى يوم يبعث واما ما ذكرت من امر الذكر والنسيان فان قلب الرجل في حق وعلى الحق طبق فان صلى الرجل عند ذلك على محمد وآل محمد صلوة تامة انكشف ذلك الطبق عن ذلك الحق فاضاء القلب فذكر الرجل ما كان نسيه وان لم يصل على محمد وآل محمد او نقص من الصلوة عليهم انطبق على ذلك الحق فاظلم القلب ونسي الرجل ما كان ذكره واما ما ذكرت من امر المولود الذي يشبه اعمامه من

واخواله فان الرجل اذا اتی اهله فجامعها بقلب ساکن وعروق غیر هادیة وبدن مضطرب اضطربت تلک النطفة فوقعت فی وقت اضطرابها علی بعض العروق الاعمام اشبه الولد اعمامه وان وقعت علی عرق من عروق الاخوال اشبه الرجل اخواله اصل فقال الرجل اشهد ان لا اله الا الله ولم ازل اشهد بها واشهد ان محمدا رسول الله ولم ازل اشهد بذلک واشهد انک وصی رسول الله والقائم بحجته واشار الی امیر المؤمنین ولم ازل اشهد بها واشهد انک وصیه والقائم بحجته واشار الی الحسن واشهد ان الحسین بن علی وصی اخیه والقائم بحجته بعده واشهد علی علی بن الحسین انه القائم بامر الحسین بعده واشهد علی محمد بن علی انه القائم بامر علی بن الحسین واشهد علی جعفر بن محمد بانه القائم بامر محمد واشهد علی موسی انه القائم بامر جعفر بن محمد واشهد علی علی بن موسی انه القائم بامر موسی بن جعفر واشهد علی محمد بن علی انه القائم بامر علی بن موسی واشهد علی علی بن محمد بانه القائم بامر محمد بن علی واشهد علی الحسن بن علی بانه القائم بامر علی بن محمد واشهد علی رجل من ولد الحسن لا یکنی ولا یسمی حتی یظهر امره فیملأها عدلا کما ملئت جورا والسلام علیک یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته ثم قام فمضی فقال امیر المؤمنین علیه السلام یا ابا محمد اتبعه فانظر این یقصد فخرج الحسن بن علی ع **شرح**

ظاهر من ولد الحسن یعنی تا آنکه امام حسن عسکری علیه السلام را فرزندان دیگر باشند یا بتوسط صاحب الزمان یا بتوسط دیگری که منقول شده یعنی پس گفت آن مرد گواهی میدهم که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و همیشه گواهی میدادم بآن و گواهی میدهم که محمد رسول الله تعالی است و همیشه گواهی میدادم بآن و گواهی میدهم که توئی وصی رسول الله تعالی و براست کنندهٔ برهان رسول الله یعنی اگر تو بعد از او نبودی واسطه امام نبودے باطل میشد برهان او بر احتیاج در هر زمان بامامی که عالم بجمیع احکام باشد خواه نبی و خواه وصی نبی تا مردم خود رائی نکنند و اشاره کرد بسوی امیر المؤمنین علیه السلام و همیشه گواهی میدادم بآن و گواهی میدهم که توئی وصی او و براست کنندهٔ برهان او و اشاره کرد بسوی حسن و گواهی میدهم که حسین بن علی وصی برادر خود است و براست کنندهٔ برهان اوست بعد از او و گواهی میدهم بر علی بن الحسین که او قائم است بامر حسین بعد از او و گواهی میدهم بر محمد بن علی که او قائم است بامر علی بن الحسین و گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که او براست کنندهٔ کار محمد بن علی است و گواهی میدهم بر موسی بن جعفر که او براست کنندهٔ کار علی بن الحسین است و گواهی میدهم بر علی بن موسی که او براست کنندهٔ کار موسی بن جعفر است و گواهی میدهم بر محمد بن علی که او براست کنندهٔ کار علی بن موسی است و گواهی میدهم بر علی بن محمد که اوست براست کنندهٔ کار محمد بن علی و گواهی میدهم بر حسن بن علی که اوست براست کنندهٔ کار علی بن محمد و گواهی میدهم بر مردی از اولاد حسن که او و نام او ظاهر نمیشود تا وقتیکه ظاهر کند در زمین کار خود را پس پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده از ستم و سلام بر تو باد امیر المؤمنین و رحمت الله تعالی و برکاتش بعد از آن آن مرد برخاست پس رفت پس گفت امیر المؤمنین ای ابو محمد

از پئے او برو پس نظر کن کہ کجا میرود پس بیرون رفت حسن بن علی **اصل** فقال ما كان الا ان وضع رجله
خارجا من المسجد فما دريت اين اخذ من ارض الله فرجعت الى امير المؤمنين عليه السلام فاعلمته
فقال يا ابا محمد اتعرفه قلت الله ورسوله وامير المؤمنين عليه السلام اعلم قال هو الخضر
عليه السلام یعنی پس گفت امام حسن علیہ السلام در نقل این حکایت در وقت دیگر نبود در نظر من مگر تا وقت
گذاشتن پاے او بیرون از مسجد پس ندانستم کہ کجا رفت از زمین پس برگشتم بسوی امیر المومنین ع
پس اعلام کردم او را پس گفت ای ابو محمد آیا میشناسی او را گفتم اللہ تعالے و رسول او و امیر المومنین
علیہ السلام دانا تر اند گفت او خضر نبی است **اصل** وحدثني محمد بن يحيى عن محمد بن الحسن
الصفار عن احمد بن ابي عبد الله عن ابي هاشم مثله سواء قال محمد بن يحيى فقلت لمحمد بن الحسن
يا ابا جعفر وددت ان هذا الخبر جاء من غير جهة احمد بن ابي عبد الله قال فقال لقد حدثني قبل الحيرة
بعشر سنين **شرح** گذشت در حدیث ہفتم باب ہفتاد و ہشتم کہ در ابتدای غیبت صغرای صاحب الزمان
بسیاری از مردم را حیرتی میشود کہ بعضی در آن میمانند و بعضی عود بایمان میکنند و این اہل عود از جملہ اخیار
این امت اند و جواب احمد بن ابی عبد اللہ برقی را حیرتے و عودی شدہ بود باین سبب احمد بن محمد بن
عیسی او را از قم اخراج کردہ بعد از آن عود فرمودہ و عذر خواستہ پس محمد بن یحیی دغدغہ کردہ کہ مبادا این
روایت بعد از عود برای دفع تہمت از خود باشد و محمد بن الحسن دفع دغدغہ او کردہ پس مراد بحیرت
حیرت احمد بن ابی عبد اللہ است و مولانا محمد امین گفتہ کہ مراد غیبت صاحب الزمان است و میتواند بود کہ
راجع شود بآنچہ گفتم **دوم اصل** عن عبد الرحمن بن سالم عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه
السلام قال قال ابي لجابر بن عبد الله الانصاري ان لي اليك حاجة فمتى يخف عليك ان اخلو بك
فاسالك عنها فقال له جابر اي الاوقات احببته فخلا به في بعض الايام فقال له يا جابر اخبرني عن
اللوح الذي رأيته في يد امي فاطمة بنت رسول الله ص وما اخبرتك به امي انه في ذلك اللوح مكتوب
یعنی روایت است از عبد الرحمن بن سالم از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت کہ گفت پدرم
بجابر بن عبد اللہ الانصاری را بدرستیکہ مرا بسوی تو حاجتی است پس کے آسان میشود بر تو کہ خلوت
کنم با تو پس سوال کنم ترا از آن حاجت پس گفت او را جابر در ہر وقتی از اوقات کہ دوست داشتی آسان
میشود پس خلوت کرد با او در روزی از روزہا پس گفت او را ای جابر خبر دہ مرا از لوحی کہ دیدی آن را
در دست مادرم فاطمہ بنت رسول اللہ ص و از آنچہ خبر داد ترا بآن مادرم کہ آن در آن لوح نوشتہ شدہ
اصل فقال جابر اشهد بالله اني دخلت على امك فاطمة في حيوة رسول الله ص فهنيتها بولادة الحسين
ورأيت في يديها لوحا اخضر ظننت انه من زمرد ورأيت فيه كتابا ابيض شبه لون الشمس فقلت لها
بابي وامي يا بنت رسول الله ص ما هذا اللوح فقالت هذا لوح اهداه الله الى رسوله ص فيه اسم ابي واسم

والاخوال فان الرجل اذا اتی اہلہ فجامعہا بقلب ساکن وعروق غیر ہادیۃ وبدن مضطرب اضطربت تلک النطفۃ فوقعت فی وقت اضطرابہا علی بعض العروق الاعمام اشبہ الولد اعمامہ وان وقعت علی عرق من عروق الاخوال اشبہ الرجل اخوالہ اصل فقال الرجل اشہد ان لا الہ الا اللہ ولم ازل اشہد بہا واشہد ان محمدا رسول اللہ ولم ازل اشہد بذلک واشہد انک وصی رسول اللہ والقائم بحجتہ واشار الی امیر المومنین ولم ازل اشہد بہا واشہد انک وصیہ والقائم بحجتہ واشار الی الحسن واشہد ان الحسین بن علی وصی اخیہ والقائم بحجتہ بعدہ واشہد علی علی بن الحسین انہ القائم بامر الحسین بعدہ واشہد علی محمد بن علی انہ القائم بامر علی بن الحسین واشہد علی جعفر بن محمد بانہ القائم بامر محمد واشہد علی موسی انہ القائم بامر جعفر بن محمد واشہد علی علی بن موسی انہ القائم بامر موسی بن جعفر واشہد علی محمد بن علی انہ القائم بامر علی بن موسی واشہد علی علی بن محمد بانہ القائم بامر محمد بن علی واشہد علی الحسن بن علی بانہ القائم بامر علی بن محمد واشہد علی رجل من ولد الحسن لا یکنی ولا یسمی حتی یظہر امرہ فیملأہا عدلا کما ملئت جورا والسلام علیک یا امیر المومنین ورحمۃ اللہ وبرکاتہ ثم قام فمضی فقال امیر المومنین علیہ السلام یا ابا محمد اتبعہ فانظر این یقصد فخرج الحسن بن علی علیہما السلام

ظاہر من ولد الحسن انیست کہ امام حسن عسکری علیہ السلام را فرزندان دیگر باشند یا توسط صاحب الزمان یا توسط دیگری کہ منقول شدہ یعنی پس گفت آن مرد گواہی میدہم کہ مستحق عبادتی نیست مگر اللہ تعالی و ہمیشہ گواہی میدادم بآن و گواہی میدہم کہ محمد رسول اللہ تعالی است و ہمیشہ گواہی میدادم بآن و گواہی میدہم کہ توئی وصی رسول اللہ تعالی و راست کنندہ برہان رسول اللہ یعنی اگر تو بعد از او بوا سطہ امام نبودے باطل میشد برہان او بر احتیاج در ہر زمان بامامی کہ عالم بجمیع احکام باشد خواہ نبی و خواہ وصی نبی تا مردم خود رائی نکنند و اشارہ کرد بسوی امیر المومنین علیہ السلام و ہمیشہ گواہی میدادم بآن و گواہی میدہم کہ توئی وصی او و راست کنندہ برہان او و اشارہ کرد بسوی حسن و گواہی میدہم کہ حسین بن علی وصی برادر خود است و راست کنندہ برہان اوست بعد از او و گواہی میدہم بر علی بن الحسین کہ او قائم است بامر حسین بعد او و گواہی میدہم بر محمد بن علی کہ او قائم ست بامر علی بن الحسین و گواہی میدہم بر جعفر بن محمد کہ او راست کنندہ کار محمد بن علی است و گواہی میدہم بر موسی بن جعفر کہ او راست کنندہ کار علی بن الحسین است و گواہی میدہم بر علی بن موسی کہ او راست کنندہ کار موسی بن جعفر است و گواہی میدہم بر محمد بن علی کہ او راست کنندہ کار علی بن موسی است و گواہی میدہم بر علی بن محمد کہ اوست راست کنندہ کار محمد بن علی و گواہی میدہم بر حسن بن علی کہ اوست راست کنندہ کار علی بن محمد و گواہی میدہم بر مردی از اولاد حسن کہ او و نام او ظاہر نمیشود تا وقتیکہ ظاہر کند در زمین کار خود را پس پر کند زمین را از عدالت چنانچہ پر شدہ از ستم و سلام بر تو باد امیر المومنین و رحمت اللہ تعالی و برکاتش بعد از ان آن مرد برخاست پس رفت پس گفت امیر المومنین ای ابو محمد

از پئے او برو پس نظر کن کہ کجا میرود پس بیرون رفت حسن بن علی **اصل** فقال ما کان الا ان وضع رجله خارجا من المسجد فما دریت این اخذ من ارض الله فرجعت الی امیر المؤمنین علیه السلام فاعلمته فقال یا ابا محمد اتعرفه قلت الله و رسوله و امیر المؤمنین علیه السلام اعلم قال هو الخضر علیه السلام یعنی پس گفت امام حسن علیه السلام در نقل این حکایت در وقت دیگر نبود در نظر من مگر تا وقت گذاشتن پاے او بیرون از مسجد پس ندانستم کہ بکجا رفت از زمین پس برگشتم بسوی امیر المؤمنین پس اعلام کردم او را پس گفت ای ابو محمد آیا میشناسی او را گفتم الله تعالے و رسول او و امیر المؤمنین علیه السلام دانا تراند گفت او خضر است **اصل** وحدثنی محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن ابی عبد الله عن ابی هاشم مثله سواء قال محمد بن یحیی فقلت لمحمد بن الحسن یا ابا جعفر وددت ان هذا الخبر جاء من غیر جهة احمد بن ابی عبد الله قال فقال لقد حدثنی قبل الحیرة بعشر سنین **شرح** گذشت در حدیث هفتم باب هفتاد و نهم کہ در ابتدای غیبت صغرای صاحب الزمان بسیاری از مردم را حیرتی میشود کہ بعضی در آن میمانند و بعضی عود بایمان میکنند و این اهل عود از جمله خیار این امت اند و جواب احمد بن ابی عبد الله برقی را حیرتے و عودی شده بود باین سبب احمد بن محمد بن عیسی او را از قم اخراج کرده بعد از آن عود فرموده و عذر خواسته پس محمد بن یحیی دغدغه کرده کہ مبادا این روایت بعد از خود برای دفع تهمت از خود باشد و محمد بن الحسن دفع دغدغه او کرده پس مراد بحیرت حیرت احمد بن ابی عبد الله است و مولانا محمد امین گفته کہ مراد غیبت صاحب الزمان است و میتواند بود کہ راجع شود بانچہ گفتیم **دوم اصل** عن عبد الرحمن بن سالم عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ابی لجابر بن عبد الله الانصاری ان لی الیک حاجة فمتی یخف علیک ان اخلو بک فاسألک عنها فقال له جابر ای الاوقات احببته فخلا به فی بعض الایام فقال له یا جابر اخبرنی عن اللوح الذی رأیته فی ید امی فاطمة بنت رسول الله وما اخبرتک به امی انه فی ذلک اللوح مکتوب یعنی روایت است از عبد الرحمن بن سالم از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کہ گفت پدرم جابر بن عبد الله الانصاری را بدرستیکہ مرا بسوی تو حاجتی است پس کے آسان میشود بر تو کہ خلوت کنم با تو پس سوال کنم ترا از آن حاجت پس گفت او را جابر در هر وقتی از اوقات کہ دوست داشتی آسان میشود پس خلوت کرد با او در روزی از روزها پس گفت او را ای جابر خبر ده مرا از لوحے کہ دیدے آنرا در دست مادرم فاطمہ بنت رسول الله و از آنچہ خبر داد ترا بآن مادرم کہ آن در این لوح نوشته شده **اصل** فقال جابر اشهد بالله انی دخلت علی امک فاطمة فی حیاة رسول الله فهنیتها بولادة الحسین ورأیت فی یدیها لوحا اخضر ظننت انه من زمرد ورأیت فیه کتابا ابیض شبه لون الشمس فقلت لها بابی وامی یا بنت رسول الله ما هذا اللوح فقالت هذا لوح اهداه الله الی رسوله فیه اسم ابی واسم

بعلی واسم ابنی واسم الاوصیاء من ولدی فاعطانیه ابی لیبشرنی بذلك قال جابر فاعطتنیه امك فاطمة فقرأته واستنسخته فقال له ابی فهل لك یا جابر ان تعرضه علی قال نعم فمشی معه ابی الی منزل جابر فاخرج صحیفة من رق فقال یا جابر انظر فی کتابك لأقرأ علیك فنظر جابر فی نسخته فقرأه ابی فما خالف حرف حرفا فقال جابر فاشهد بالله انی هکذا رأیته فی اللوح مکتوبا **شرح** باد ربالله برای تعجب است بلا تشبیه و مراد حضور اسم الله تعالی است در وقت گواهی و در تحت القضیه هنّاتها به نون و همزه یا معنی علوم متکلم وحده از باب تفعیل یا باب نصر و ضرب و منع است بنابر اول باد ولادة برای سببیت است و بنابر باقی برای تعدیه است التهنیت مبارکباد گفتن الهنا بکسر و فتح ها و سکون نون و همزه مبارک بودن یعنی پس جابر گفت گواهی میدهم بالله تعالی که من رفتم نزد مادرت فاطمه در زندگی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس مبارکباد گفتم او را بولادت امام حسین علیه السلام و دیدم در ان لوح نوشته سفید مانند رنگ آفتاب یعنی پرتوی آفتاب پس گفتم او را فدای تو باد پدرم و مادرم ای دختر رسول الله چیست این پس گفت این لوح است که بهدیه فرستاد آنرا الله تعالی بسوی رسولش در ان لوح است نام پدرم و نام شوهرم و نام دو پسرم و نام اوصیا از جمله اولادم و داد مرا آن پدرم تا خوشحال کند مرا بآن اشاره بآنست بآزرده بودن بسبب شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام چنانچه بیان شد در حدیث چهارم مولد الحسین بن علی گفت جابر پس داد مرا آن لوح مادرت فاطمه علیها السلام پس خواندم آنرا و نوشتم آنرا پس گفت پدرم پس آیا میسر است ترا ای جابر که عرض کنی آنرا بر من گفت آری پس رفت با او پدرم تا منزل جابر پس بیرون آورد طوماری را از پوست پس پدرم گفت ای جابر نگاه کن در نوشته خود تا بخوانم بر تو پس نگاه کرد جابر در نوشته خود پس خواند آنرا پدرم پس مخالفت نکرد حرفی از نوشته را پس گفت جابر گواهی میدهم بالله تعالی که من چنین که خواندی دیدم آنرا در لوح نوشته **اصل** بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه ونوره وسفیره وحجابه ودلیله نزل به الروح الامین من عند رب العالمین **شرح** این فقرات عنوانست پس مشار الیه هذا مابعد این فقرات داخل مشار الیه نیست یعنی ابتدا میکنم بنام الله تعالی که مدبر عالم است مهربان به مومنان است این مکتوب است از جانب الله تعالی که بی ننگ است بی کجی است برای محمد که نبی اوست و روشنی احکام اوست و خبر آورنده اوست بسوی مکلفان و واسطه است میان او و مکلفان و رهنما بسوی احکام اوست فرود آورده آنرا جبرئیل امین از نزد صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز **اصل** عظم یا محمد اسمائی واشکر نعمائی ولا تجحد آلائی انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین ومدیل المظلومین ودیان الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذب به احدا من العالمین فایای فاعبد وعلی فتوکل انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه وانقضت مدته الا جعلت له وصیا وانی فضلتك علی الانبیاء وفضلت وصیك علی الاوصیاء واکرمتك بشبلیك وسبطیك حسن وحسین فجعلت حسنا معدن

علی بعد انقضاء مدة انبیاء وجعلت حسینا خازن وحیی اکرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو افضل
من استشهد وارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة معه وحجتی البالغة عنده بعترته اثیب و
اعاقب شرح همه تعظیم اسماکنایه از تعظیم کار امامت همت واشاره است باآنکه اگر زمین خالی از امام معصوم عالم بجمیع
احکام الٰهی باشد تجویز اختلاف وخود رائی وپیروی ظن خواهد بود وپس الله تعالیٰ رب العالمین نخواهد بود واین اسم اصل
جمیع اسماء حسنی است چنانچه بیان شد در حدیث اول باب پانزدهم کتاب التوحید النعماء بفتح نون وسکون عین بی نقطه
ومیم والف ممدوده مفرد است بمعنی نعمت الآلاء بفتح همزه والف ولام والف ممدوده جمع الوة بفتح وضم وکسر همزه
وسکون لام قسمهاء عطاها وبنا براول عهدنا میثاق است که برانبیاء گرفته شده که امتان ایشان پیروی ظن نکنند چنانچه
گفته در سورهٔ اعراف الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق الادالة مصدر باب افعال دولت دادن
کسی را تمن چه تا آخر ردبر قدریه است که هر نفع وضرر را القضاء وقدر الٰهی نمیدانند باینمعنی که بندگان را قادر باستقلال
در بعض نفع رسانیدن وضرر رسانیدن میشمارند وبیان شد در باب سی ام کتاب التوحید واز این ظاهر میشود
که قدریه بدتر از جبریه اند ومیتواند بود که غیر در هر دو جا بمعنی ضد باشد ومراد به فضلے بهشت باشد ومراد به عدلے
جهنم باشد ضمیر لا اعذبه راجع به عذاب است ومنصوب است محلاً مفعول مطلق برای نوع باشد یعنی
تعظیم کن اسمهای مرا وشکر کن نعمت مرا ومنکر مشو عهدهای مرا وپرستی که منکه منم آن مستحق عبادت معروف
بل عالمم نیست مستحق عبادت مگر من شکننده ظالمانم ودولت دهنده مظلومانم وبغایت جزا دهنده
جزایم بدینکه منکه منم آن مستحق عبادتی نیست مستحق عبادتے مگر من پس هر که امید وار شود نفعی را که بغیر قضا وقدر
من باشد یا ترسد از ضرری که بغیر قضا وقدر من باشد یا مراد آنست که امید وار شود راحتے را که ضد بهشت
نیست یا ترسد از زاری که ضد جهنم نیست یعنی دیگری از آن لازم می آید دخول جهنم عذاب میکنم او را عذابے که
عذاب نمیکنم آن روش عذاب به هیچیک را از مخلوقین پس مرا وبس عبادت کن وبر من وبس توکل کن ویدرستی که من
نفرستاده ام نبی را پس تمام شده باشد روزگار او وبسر آمده باشد عمر او مگر آنکه گردانیده ام برای او وصی بدرستیکه
من تفضل کردم وصی تو علی را بر جمیع اوصیاء وگرامی کردم ترا بدو شیر زاده تو ودو فرزند زاده تو حسن وحسین باینکه
گردانیدم حسن را معدن علم خود بعد از آخر شدن عمر پدرش وگردانیدم حسین را خزینه دار قرآن که وحی فرستے گرامی
کردم او را به شهید شدن وبآخر کردم عمر او را بسعادت پس او فاضلتر جمعیست که شهید شدند وبالاتر شهیدان است
باعتبار مرتبه گردانیدم کلمه کامله خود را که زمین را خالی از امام عالم بجمیع احکام نمیگذارم یا او وبرهان رسائی خود را که اگر
زمین خالی از امام عالم بجمیع احکام باشد ربوبیت رب العالمین باطل میشود نزد او بیان باین آنکه بعد از او وبسبب
اولاد او ثواب میدهم مطیعان را وعقاب میکنم عاصیان را باینمعنی که امامت مختص اولاد او است باولاد حسن
تمیر سید اسلام اصل اول علی سید العابدین وزین اولیائی الماضین وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر
علمی والمعدن لحکمتی سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول منی لاکرمن مثوی

جعفر لاسرنه في اشياعه وانصاره واوليائه انتجبت بعده موسى فتنة عمياء حندس لان خيط فرضي لا ينقطع وحجتي لا تخفى وان اوليائي يسقون بالكاس الاوفى من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتي ومن غير آية من كتابي فقد افترى علي ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدة موسى عبدي وحبيبي وخيرتي في علي وليي وناصري ومن اضع عليه اعباء النبوة وامتحنه بالاضطلاع بها يقتله عفريت مستكبر يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح الى جنب شر خلقي حق القول مني لاسرنه بمحمد ابنه وخليفته من بعده ووارث علمه فهو معدن علمي وموضع سري وحجتي على خلقي لا يؤمن عبد به الا جعلت الجنة مثواه وشفعته في سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار واختم بالسعادة لابنه علي وليي وناصري والشاهد في خلقي واميني على وحيي اخرج منه الداعي الى سبيلي والخازن لعلمي الحسن شرح الماضي رونده ومراد اينجا ساعی در عبادت الهی است لاسرن بفتح لام مضارع متکلم وحده از باب تفعیل موکد به نون ثقیله است ولاسرن بفتح لام مضارع متکلم وحده از مضاعف باب نصر است با برای سببیت است واشاره است بکثرت شیعه او وفور علمای ایشان چنانچه منقول است که در زمان او چهار صد اصل کتاب حدیث نوشته شد با وجود آنکه تقیه در زمان او بیشتر از سابق بوده بنا بر ظاهر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب سی ویکم که باب القنوت في الفريضة تا آخر است یا مراد آنست که بسبب آمرزش گناهان ایشان خوشحال خواهند شد در قیامت انتجبت بکسر همزه وکسر تای دو نقطه در بالا وسکون یای دو نقطه در پائین وجای بی نقطه وتای تانیث مجهول ماضی باب افتعال است الا تاحه تقدیر چیزی بعد ظرف انتجبت است بر سبیل مجاز واقامه تقدیر در مقام مقدر باد کم موسی برای معاجبت است الفتنة ضلالت بسبب اختلاف وسر روی ظلمت العمیا بفتح عین بی نقطه وسکون میم ویای دو نقطه در پائین والف ممدوده مونث اعمی که در دل نسبت عمیا بالفتنه نسبت مجازی است برای مبالغه چه او کور دل اهل آن فتنه است الحندس بکسر حای بی نقطه وسکون نون وکسر دال بی نقطه وسین بی نقطه ضعیف ساقط از درجه اعتبار چنانچه گفته در سوره نسا ان کید الشیطان کان ضعیفا اشاره است به ظلم منصور دوانیقی بر اولاد رشید وبر آنکه اهل ایمان در زمان امام موسی کاظم علیه السلام وامثال ایشان ها مردم کوردل باز در تو بر آنکه با وجود ظهور بطلان ایشان الان استدلال بر حقیقت ایشان است بر طبق قول الله تعالی در سوره بقره لا اکراه في الدين قد تبين الرشد من الغي الخيط بفتح خای بانقطه وسکون یای دو نقطه در پائین رشته که حروا مید وداینجا استعاره شده برای قرآن که مشتمل است بر محکمات بسیار الفرض بفتح فا وسکون رای بی نقطه وضاد با نقطه آنچه الله تعالی بر بندگان صریح کرده به محکمات خود وآن بفتح همزه وتشدید نون عطف بیان در لان است برای ضم مقدمه دیگر از دلیل اولیا عبارت از ائمه است الاعیا بفتح همزه وسکون عین بی نقطه ویای یک نقطه والف ممدوده جمع عبا بکسر عین وسکون با یعنی بار های گران که بمعنای بار های دیگر باشد الاضطلاع بضاد بانقطه وطای منقلب از تای عین بی نقطه مصدر باب افتعال بودن برای کاری العفریت بکسر عین بی نقطه وسکون فا وکسر را است بی نقطه وسکون

یای دو نقطه در پائین و تاء دو نقطه در بالا آمده و ترن نعلیت است بعبارت غبیث بذات العبد الصالح عمارت از ذو القرنین
است که نوفان با منابا د طوس از بناهای اوست التشقیع مفهد رباب تخمین قبول شفاعت کسی یعنی ادل اولاد
حسنین که با ایشان ثواب و عقاب میکنم علی است که بهتر عبادت کنندگان است و زینت دوستان من است که ساعیند
و پسرش که در شکل و شمائل شبیه جد ستوده خود است که رسول باشد محمد که شگافنده و وسعت دهنده است علم دین
مراد معدن است حکمت مراد البته جهنمی میشوند شک کنندگان در امامت جعفر یعنی برگرداننده سخن او مانند برگرداننده
سخن من است ثابت و لازم شده این سخن از من که هر آئینه تعظیم میکنم مقام جعفر را و هر آئینه خوشحال میکنم او را بسبب شیعیان
او و مدد کنندگان او و دوستان او بقضا و قدر تدبیر کرده شده لیکن از جعفر با موسی ضلالتی که کور باطن است
ضعیف شده است برای این که رشته محکمات قرآن من که آنها نهی از اختلاف و خودرائی و پیروی ظن است
گسیخته نمیشود و برهان عقلی من که شواهد ربوبیت در آسمان و زمین که هر یک دال بر وجوب ترک اختلاف و خودرائی
و پیروی ظن است پنهان نمیشود و این که ائمه من آشامانیده میشوند بجام تمام یعنی هر کدام در زمان امامت خود
ظاهر باشد علم او بجمیع احکام و معجزات او اظهر من الشمس است و هر کدام که غائب باشد مدتی مدید را اول
غیبت صغری است علم او و معجزات او بواسطه سفرا اظهر من الشمس خواهد بود تا در غیبت کبری اشتباهی در امامت
او و لقای او و حجت نماند بیان این آنکه هر که منکر شود یکی از ائمه مرا پس بتحقیق منکر شده ولی نعمت بودن مرا این
معنی که انکار ربوبیت رب العالمین کرده و هر که تغییر دهد آیه یکی از آیات محکمات کتاب مرا که در آنها نهی از اختلاف
کتاب و خودرائی و پیروی ظن است چنانچه جمعی بکار برده تخصیص و تاویل آنها میکنند پس بتحقیق افترا کرده بر من
وای برای افترا کنندگان منکران نزد آخر شدن عمر موسی بنده من و محبوب من و برگزیده من در حق علی که امام
من است و مددگار دین من است و کسی است که میگذارم بر او بارهای گران که تمامی بارهای نبوت است
و آزمود میکنم او را بالتقوی بودن بپای آن بارها باین معنی که چنانچه رسول احتجاج بر مشرکان صریح کرد و آزارها کشید
او نیز احتجاج بر علمای منافقان خواهد کرد و آزارها خواهد کشید میکشد او را بدترین خلق و خبیث بغایت متکبری
که مامون باشد دفن میشود در شهری که بنا نهاده آنرا ذوالقرنین در پهلوی بدترین خلق من که هارون الرشید
باشد ثابت و لازم شد این سخن از من که هر آئینه خوشحال میکنم علی را بعد از حکم منافقان باین که او عقیم است و
پسر ندارد و پسر امام نیست به محمد پسر او و جانشین او بعد از او و وارث علم او پس محمد معدن علم من است که در قرآن
است محل سر من است که در جامعه و مانند آنست و حجت من است بر مخلوقین من نمیگرداند بجنت مگر آنکه میگرداند بهشت
را مقام او و قبول میکنم شفاعت او را در هفتاد کس از اهل بیت او که جمیع ایشان بتحقیق مستوجب جهنم شده اند
اگر آن شفاعت نباشد مراد به شفاعت طلب توفیق در دنیا است چه مشرک بشفاعت آمرزیده نمیشود
باراد شفاعت در گناهان غیر شرک است پس مستوجب جهنمی بودن بر فرض عدم شفاعت منافات ندارد
باین که مومن معذب نمی شود چه البته شفاعتی خواهد شد و عاقبت بخیر میکنم بسعادت برای پسرت علی

که امام نیست و مددگار دین نیست و گواه ربوبیت نیست در مخلوقین من و امین نیست بر قرآن که وحی
نیست بیرون می آورم از علی خواننده خلائق را بسوی راه من و خزینه دار را برای علم احکام من که حسن ع باشد
اصل واکمل ذلک بابنه م ح م د رحمة للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل
اولیائی فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس الترک والدیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون
خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشو الویل والرنة فی نسائهم اولئک
اولیائی حقا بهم ادفع کل فتنة عمیاء حندس و بهم اکشف الزلازل و ادفع الآصار والاغلال اولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون **شرح** کمال موسی عبارت از قدرت بر دفع دشمنان
است چنانچه عصا فرو برده سحر را البهاء خوشحالی و بهاء عیسی عبارت از لباس و طعام موافق اهل فقر است چنانچه
امیر المؤمنین علیه السلام میکرده و بیان شد در آخر حدیث باب صد و پنجم که از او خوشنما بود و قائم موافق او خواهد کرد
دمی آید در حدیث پنجم که و کان امیر المؤمنین علی سنة المسیح و تتهادی به دال بی نقطه معلوم یا مجهول از باب تفاعل
است التهادی میل بکر بردن اطراف و بهدیه فرستادن چیزی چیزی را بسوی یکدیگر و بنابر اول معنی آنست که
آن سرها بر سر نیزه ها در حرکت می آید و بنابر دوم آنست که ظالمان آن سرها را نزد یکدیگر میفرستند و در وی
تهادی و ظاهر آنست که برای بی نقطه مجهول باشد و ماخوذ باشد از هرق بفتح ها و سکون رای بی نقطه و واو
مصدر باب نصر یا از هرق مصدر باب ضرب بمعنی زدن بکسر ها بمعنی عصا الرعب بفتح رای بی نقطه و سکون
عین بی نقطه و بای یک نقطه با اضطراب انداختن کسی را بتهدید و وجلین بفتح واو و کسر جای بی نقطه ماخوذ است از
وجل بفتح واو و سکون جیم و فتح جا گل که رونده در آنجا در میماند و مراد اینجا درماندگان است یعنی و کامل میکنم آنچه
را که مذکور شد بپسر حسن م ح م د بر جائی که رحمت است برای مخلوقین بر دست قدرت موسی و خوشنمائی
عیسی و صبر ایوب پس خوار میشوند دوستان من در زمان او و بچوب زده میشود سرهای ایشان چنانچه زده
میشود سرهای غلامان ترک و دیلم پس کشته میشوند بعضی از دوستان من و سوخته میشوند و بعضی دیگر میباشند
ترسناکان تهدید کرده شده گان درماندگان بیان این آنکه رنگ کرده میشود زمین بخونهای ایشان ظاهر
میشود داد و بیداد و فغان در زنان ایشان ایشانند دوستان من حقا بایشان دفع میکنم هر ضلالت کور دل
ضعیف را یعنی ایشان توضیح دفع شبهات مخالفان و ابطال دعوی اجماع ایشان میکنند در زمان غیبت امام
و با ایشان برطرف میکنم اضطراب مؤمنان را که بسبب شهادت مخالفان میباشد و دفع میکنم اشکالهای غلطها
را که بسبب شبهات منافقان میباشد آن دوستان من بر ایشان است صلاها از جانب صاحب کل اختیار ایشان
و رحمت ایشانند پس راه یافتگان بحقیقت کار اهل حق و باطل را **اصل** قال عبد الرحمن بن سالم
قال ابو بصیر لو لم تسمع فی دهرک الا هذا الحدیث لکفاک فصنه الا عن اهله یعنی گفت عبد الرحمن بن
سالم که گفت ابو بصیر که اگر نشنیده باشی در مدت عمر خود هیچ حدیثی را که دلالت کند بر امامت ائمه هدی

و بر حوادث آینده مگر این حدیث را هر آئینه کافی است ترا این نگاه دار آنرا از مردم مگر از اهل این حدیث که مخلصان شیعه
امامیه باشند **سوم اصل** عن سلیم بن قیس قال سمعت عبد الله بن جعفر الطیار یقول کنا عند
معاویة انا و الحسن و الحسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ام سلمة و اسامة بن زید فجری بینی و بین معاویة
کلام فقلت لمعاویة سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول انا اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم اخی
علی بن ابی طالب اولی بالمؤمنین من انفسهم فاذا استشهد علی فالحسن بن علی اولی بالمؤمنین من انفسهم
ثم ابنی الحسین من بعده اولی بالمؤمنین من انفسهم فاذا استشهد فابنه علی بن الحسین اولی بالمؤمنین
من انفسهم و ستدرکه یا علی ثم ابنه محمد بن علی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ستدرکه یا حسین
تکمله اثنی عشر اماما تسعة من ولد الحسین قال عبد الله بن جعفر و استشهدت الحسن و الحسین و عبد الله
بن عباس و عمر بن ام سلمة و اسامة بن زید فشهدوا لی عند معاویة قال سلیم و قد سمعت ذلک من سلمان
و ابی ذر و المقداد و ذکروا انهم سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی روایت است از سلیم
بن قیس گفت شنیدم از عبد اللہ بن جعفر طیار که میگفت بودیم نزد معاویه من و امام حسن و امام حسین علیهما السلام
و عبد اللہ بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید پس گذشت میان من و معاویه سخنی ظاهر آنست که در
تفسیر آیه سوره احزاب باشد که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم تا کان ذلک فی الکتاب مسطورا و بیان شد در شرح حدیث
دوم باب شصت و چهارم و اینکه گفتگو در زمان یکی از خلفای ثلثه شده باشد چه عمر بن ام سلمه در صفین کشته شده
پس گفتم معاویه را که شنیدم از رسول الله که میگفت من اولی بتصرف در مؤمنانم از خود شان بعد از آن برادرم
علی بن ابی طالب اولی بتصرف در مؤمنان است از خود شان پس وقتیکه او شهید شود پس پسرش حسن بن علی
اولی بتصرف در مومنان است از خود شان بعد از آن پسرم حسین بعد از حسن اولی بتصرف در مؤمنان است از
خود شان پس وقتیکه شهید شود پس پسرش علی بن الحسین اولی بتصرف در مؤمنان است از خود شان و البته
درمی یابی او را ای علی بعد از آن پسرش محمد بن علی اولی بتصرف در مؤمنان است از خود شان و البته درمی یابی
او را ای حسین پس کلام کرد او را از تتمه دوازده امام نه ایشان از اولاد حسین است گفت عبد اللہ بن جعفر و
بگواهی طلبیدم حسن و حسین و عبد اللہ بن عباس و عمر بن ام سلمه زوجه رسول که پدر عمر عبد الاسد مخزومی است
و اسامه بن زید را پس گواهی دادند برای راستی من نزد معاویه گفت سلیم و بتحقیق شنیدم آنرا که عبد اللہ روایت
کرد از سلمان و ابو ذر و مقداد و گفتند آن سه کس که ایشان نیز شنیده اند آنرا از رسول اللہ **چهارم اصل**
عن ابی الطفیل قال شهدت جنازة ابی بکر یوم مات و شهدت عمر حین بویع و علی جالس ناحیة
فاقبل غلام یهودی جمیل بهی علیه ثیاب حسان و هو من ولد هارون حتی قام علی راس عمر فقال
یا امیر المؤمنین انت اعلم هذه الامة بکتابهم و امر نبیهم قال فطأطأ عمر راسه فقال ایاک اعنی
و اعاد علیه القول فقال له عمر لم ذاک قال انی جئتک مرتادا لنفسی شاکا فی دینی فقال دونک

هذا الشاب قال ومن هذا الشاب قال هذا علی بن ابی طالب ابن عم رسول الله صلی الله علیه و اله و هذا
ابو الحسن و الحسین ابنی رسول الله و هذا زوج فاطمة بنت رسول الله یعنی روایتست از ابو طفیل گفت
حاضر شدم جنازه ابوبکر را روزیکه مرد و حاضر شدم عمر را وقتی که بیعت کرده شد و علی نشسته بود در طرفی
پس آمد پسری جهودی خوش روی و خوشنما بر او بود جامه های خوب و او از اولاد هارون بود تا ایستاد بر سر
عمر پس گفت ای عمر توئی داناترین امت بکتاب ایشان و کار نبی ایشان راوی گفت پس پیش انداخت
عمر سر خود را پس آن پسر گفت ترا میگویم و باز خواند بر او همان سخن را پس گفت او را عمر برای چیست
گفت بدرستی که من آمدم نزد تو طلب کننده دین حق برای خود شک کننده در دین خود پس گفت عمر
در باب این جوان را آن پسر گفت و کیست این جوان گفت این علی بن ابی طالب است پسر عموی رسول خدا
و این پدر حسن و حسین دو پسر رسول خدا و این شوهر فاطمه بنت رسول الله است اصل فاقبل الیهودی
علی علی فقال أكذاك انت قال نعم قال انی ارید ان اسألك عن ثلث و ثلث و واحدة قال فتبسم
امیر المؤمنین علیه السلام من غیر تبسم وقال یا هارونی ما منعك ان تقول سبعا قال اسألك
عن ثلث فان اجبتنی سألت عما بعدهن و ان لم تعلمهن علمت انه لیس فیکم عالم قال علی علیه السلام
فانی اسألك بالاله الذی تعبده لئن انا اجبتك فی كل ما ترید لتدعن دینك ولتدخلن فی دینی
قال ما جئت الا لذاك قال فسل یعنی رو آورد جهود بر علی پس گفت آیا چنینی تو گفت آری گفت پس
بدرستی که من اراده دارم که سوال کنم ترا از سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله راوی گفت پس خنده کرد امیر المؤمنین
بی لب خنده یعنی با وجودیکه آل زردگی از ضلالتی کشاده شده بود به بیعت مردم عمر را لب خنده کرد و آن تبسم
بود یا مراد آنست که بی آنکه ظاهر شود لب خنده او بر آن پسر تا اشاره باشد بآنکه پیشتر گفته بود با من یا با دیگری
که چنین و چنین کسی خواهد گفت و من چنین و چنین خواهم گفت پس بطرف من التفات کرد یک خنده برای
اعلام این که این همان است که میگفتم و میتواند بود که مراد این باشد که بصورت تبسم بود چه پیشتر میدانست
و شائبه تعجب در آن بود و گفت ای هارونی چرا نگفتی هفت مسئله گفت میپرسم ترا اول از سه مسئله اگر جواب
گفتی میپرسم از آنچه بعد از آنهاست و اگر ندانستی آنها را دانستم که نیست در میان شما دانائی اشاره
است بآنکه استدلال شما بحقیقت دین خود و بطلان او بآن دیگر بوجود عالم بهر چه احتیاج بآن شود در
دین شما و عدد آن در ادیان دیگر باطل میشود و می آید در حدیث هفتم گفت علی پس بدرستیکه قسم
میدهم ترا بآن مستحق عبادتی که عبادت میکنی که هر آئینه اگر من جواب گفتم ترا در هر چه اراده کنی هر آئینه
وامیگذاری البته دین خود را و هر آئینه داخل میشوی البته در دین من گفت نیامده ام مگر برای
آن گفت پس سوال کن اصل قال اخبرنی عن اول قطرة دم قطرت علی وجه الارض
ای قطرة هی و اول عین فاضت علی وجه الارض و ای عین هی و اول شیء اهتز علی وجه الارض

او بقي هو فاجابه امير المؤمنين عليه السلام فقال له اخبرني عن الثالث لاخر اخبرني عن محمد كم له من امام عدل وفي اي جنة يكون ومن ساكنه معه في جنته فقال يا هاروني ان لمحمد اثني عشر امام عدل لا يضرهم خذلان من خذلهم ولا يستوحشون بخلاف من خالفهم وانهم في الدين ارسب من الجبال الرواسي في الارض ومسكن محمد في جنته معه اولئك الاثني عشر الامام العدل فقال صدقت والله الذي لا اله الا هو اني لاجدها في كتاب ابي هارون كتبه بيده واملاه موسى عمي يعني آن پسر گفت خبر ده مرا از اول قطره خونی که چکیده شد بر روی زمین که کدام قطره است آن و اول چشمه که روان شد بر روی زمین که کدام چشمه است آن و اول چیزی که جنبانیده شد بر روی زمین که کدام چیز است آن پس جواب داد او را امیر المؤمنین علیه السلام پس آن پسر گفت او را خبر ده مرا از سه دیگر خبر ده مرا از محمد که نبی آخر الزمان است که چند است او را از جمله امام عدالت یعنی امام بغایت عادل و در کدام بهشت میباشد که قرار گرفته او ست باین معنی که بر رضای او قرار میگیرد با او در بهشت او گفت ای هارونی بدرستی که محمد را دوازده امام عدالت است که ضرر نمیرساند ایشان را واگذاشتن هر که واگذارد ایشان را و دلگیر نمی شوند بسبب مخالفت هر که مخالفت کند ایشان را و بدرستی که ایشان در دین خود مستحکم ترانند از کوههای که لنگرها است در زمین بیان شد در شرح خطبه مصنف که چون زمین بکوهها برقرار شده هر یک از هوا و آب که دور کوهها را گرفته است مانع حرکت زمین است بالکلیه و جای محمد در بهشت مخصوص او ست که دیگری از انبیا و اوصیای سابق در اینجا با او نیست چنانچه می آید در حدیث هفتم که بهتر موضعی بهشت از جمله مواضع جنت عدن با او ست آن دوازده امام عدل مراد آنست که از مردان کسی دیگر با ایشان شریک نیست پس منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث که زنان ایشان همراه اند پس گفت راست گفتی قسم بخدائی که نیست مستحق عبادتی مگر او که بدرستی که من هر آئینه می یابم آن جوابها را که گفتی در نوشته پدرم هارون که نوشته آنرا بدست خود و گفته آنرا موسی عموی من تا نوشید اصل

قال فاخبرني عن الواحد اخبرني عن وصي محمد كم يعيش من بعده وهل يموت او يقتل قال يا هاروني يعيش بعده ثلثين سنة لا يزيد يوما ولا ينقص يوما ثم يضرب ضربة ههنا يعني على قرنه فتخضب هذه من هذا قال فصاح الهاروني وقطع كستيجه وهو يقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانك وصيه ينبغي ان تفوق ولا تفاق وان تعظم ولا تستضعف قال ثم مضى به علي عليه السلام الى منزله فعلمه معالم الدين شرح ضمير لا يزيد و لا ينقص راجع بثلثين سنه است یعنی علی قرنه کلام راوی است و ضمیر قرنه راجع به علی است مشار الیه هذه لحیه است او را نوشته دست به محاسن گذاشته بود و مشار الیه هذا قرن است شاید که فریاد هارونی برای دیدن نشان زخم عمرو بن عبدود در یک طرف سر امیر المؤمنین علیه السلام باشد و اشاره او بطرف دیگر باشد و دانسته باشد که او ذو القرنین این امت است که مذکور است در کتاب هارون الکستیج بضم کاف و سکون سین بی نقطه و کسر تای

و دو نقطه در بالا و سکون یای دو نقطه در پائین و جیم معرب کستی بضم کاف و سکون شین با نقطه و تای دو نقطه
در بالا کمر بندی که اهل ذمت می بندند و در بالا می آن زنار می بندند یعنی پس آن پسر گفت خبر ده مرا از آن
یک مسئله که باز ده خبر ده مرا از وصی محمد که چند وقت زندگانی میکند بعد از محمد و آیا میمیرد یا کشته میشود گفت ای
هارونی زندگانی میکند بعد از او سی سال زیاده نمیشود یک روز و کم نمیشود یک روز بعد از آن زده میشود زدنی
اینجا یعنی است این را که زده میشود به پهلوی سر او مراد آنست که دست خود را برآنجا از سر خود گذاشته
پس رنگین میشود این محاسن از اینجای سر او می گفت پس فریاد زد هارونی و برید کستی خود را و او میگفت
گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتے مگر الله تعالی به تنهائی که شریک نباشد او را و گواهی میدهم که محمد بنده او
و رسول او ست و این که تو وصی اوئی سزاوار است که تو بالا باشی و کسی بر تو بالا نگیرد و اینکه تعظیم کرده شود
و ضعیف شمرده نشوی راوی گفت بعد از آن برد او را علی بمنزل خود پس تعلیم کرد او را مسائل دین اسلام

پنجم اصل سمعت علی بن الحسین علیهما السلام یقول ان الله خلق محمدا و علیا و احد عشر
من ولده من نور عظمته فاقامهم اشباحا فی ضیاء نوره یعبدونه قبل خلق الخلق یسبحون الله و
یقدسونه وهم الائمة من ولد رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی شنیدم از امام زین العابدین که میگفت
بدرستی که الله تعالی آفرید روح محمد و علی و یازده از اولاد علی را از نور عظمت خود بیان این شد در حدیث
دوم باب نود و سوم پس وا داشت ایشان را اشخاص یعنی روحهای بے بدن در روشنی نور خود یعنی لطف
و توفیق خود عبادت میکردند او را پیش از آفریدن آفریده دیگر تسبیح میکردند الله تعالی را و تقدیس میکردند
و او را ایشان اند ائمه از اولاد رسول الله **ششم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول ان الاثنی عشر الامام من آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم کلهم محدث من ولد رسول الله ومن
ولد علی و رسول الله و علی هما الوالدان علیهما السلام فقال علی بن راشد و کان اخا علی بن الحسین
لامه وانکر ذلک فصرر ابو جعفر فقال اما ان ابن امک کان احدهم **شرح** من در من آل
بیانیه است آل محمد یعنی اهل بیت محمد است که بیان شد در حدیث پنجاه و چهارم باب صد و نهم که مراد
وصی است پس شامل جمیع دوازده امام است من در من ولد بهر دو جا تبعیضیه است و رسول الله مرفوع
و مبتدا است هما ضمیر فصل است الوالدان خبر مبتدا است چون ظاهر سابق آنست که دوازده کس که مذکور شد
همه از اولاد علی باشند این جمله بمنزله استثنا است و اشعار بآن است که یکی از اولاد نیست و افضل از
باقی است و مرتبه او متصل است بمرتبه رسول پس مراد آنست که اصل تحدیث ایشان اند و تحدیث باقی ائمه
از ایشان زاده شده پس مراد بوالدان نسبی نیست و میتواند بود که بمنزله استثنا نباشد و سابق یعنی بر مجاز
باشد چنانچه مذکور میشود در شرح حدیث هفتم و نهم و نزدیک بمضمون این حدیث گذشت
در حدیث دوم باب پنجاه و چهارم و در آنجا بجای علی بن راشد عبدالله بن زید بود پس شاید که دو برادر

رضاعی داشته باشد و در بعض نسخ در اینجا بجای علی عبد الله است و اکثر متکلم وحده از باب افعال مفعل
فعال است و بتقدیر استفهام است صر بصاد بی نقطه و رای بی نقطه مشدده و در نسخ دیگر ماضی
معلوم باب تفعیل است التصریر بغایت رو آوردن بر کسی و بغایت رو ترش کردن و بغایت فریاد
زدن و همه اینجا مناسب است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت آن دوازده امام که
اهل بیت محمد اند جمیع ایشان محدث اند از جمله اولاد علی و رسول الله و علی پدر ایشان از آنند گان تحدیث برای
باقی ائمه اند پس گفت علی بن راشد و بود برادر رضاعی علی بن الحسین علیه السلام از جانب مادر علی که آیا
من منکر شدم آنرا پس خوب رو آورد امام محمد باقر علیه السلام و گفت آگاه باش بدرستی که پسر رضاعی
مادر تو بود یکی از آن محدثان **هفتم اصل** عن ابی سعید الخدری قال کنت حاضرا لما هلک
ابو بکر و استخلف عمر اقبل یهودی من عظماء یهود یثرب و تزعم یهود المدینة انه اعلم اهل زمانه
حتی رفع الی عمر فقال له یا عمر انی جئتک ارید الاسلام فان اخبرتنی عما اسئلک عنه فانت اعلم
اصحاب محمد بالکتاب والسنة وجمیع ما ارید ان اسأل عنه قال فقال له عمر انی لست هناک لکنی
ارشدک الی من هو اعلم امتنا بالکتاب والسنة وجمیع ما قد تسأل عنه وهو ذاک فاومی الی علی علیه
السلام فقال له الیهودی یا عمر ان کان هذا کما تقول فما لک ولبیعة الناس انما ذاک اعلمکم فزبره
عمر **شرح** این قضیه غیر قضیه ایست که مذکور شد در حدیث چهارم اگر چه بسیار شبیه است یعنی روایت
است از ابو سعید خدری گفت بودم حاضر وقتی که هلاک شد ابو بکر و خلیفه کرده شد عمر در میان این آمد
یهودی از بزرگان یهودان حوالی مدینه و دعوی میکردند یهودان مدینه که او دانا ترا اهل زمان خود است
تا آنکه آواز بلند کرد بسوی عمر باین روش که گفت ای عمر بدرستی که من آمده ام نزد تو اراده دارم اسلام را
خبر ده مرا از آنچه سوال کنم ترا از آن پس تو عالم تر اصحاب محمد خواهی بود بکتاب و سنت او و بجمیع آنچه اراده دارم
که سوال کنم عالم این امت را از آن راوی گفت پس گفت او را عمر بدرستی که من نیستم در آن مرتبه که تو خیال
کردی لیکن راهنمائی میکنم ترا بسوی کسی که عالمتر است ما امت بکتاب سنت و بجمیع آنچه سوال کنی از آن و آن
اینست پس اشاره کرد بسوی علی پس گفت او را آن یهودی که ای عمر اگر باشد این مرد چنانچه گفتی پس چه کار
است ترا با بیعت مردم و ترا بخلافت بر حالی که جز این نباشد که این دانا تر شما باشد پس درشتی کرد با او عمر
اصل ثم ان الیهودی قام الی علی علیه السلام فقال له انت کما ذکر عمر فقال و ما قال عمر فاخبره قال
فان کنت کما قال سألتک عن اشیاء ارید ان اعلم هل یعلمه احد منکم فاعلم انکم فی دعواکم
خیر الامم واعلمها صادقین ومع ذلک ادخل فی دینکم الاسلام فقال امیر المؤمنین علیه السلام
نعم انا کما ذکر لک عمر سل عما بدا لک اخبرک به ان شاء الله قال اخبرنی عن ثلث و ثلث و واحدة
فقال له علی علیه السلام یا یهودی و لم لم تقل اخبرنی عن سبع فقال له الیهودی انک ان اخبرتنی

بالحق لئن سألتك عن ثلاثة ولا تكتمني ان اسألک شيئاً في هذه السبع فانت اعلم اهل الارض حتى نفضلهم
واولى الناس بالناس فقال له سل عما بدا لك يا يهودي شرح خبر مرفوع وخبر مبتدای محذوف است یعنی
نحن غير معاندون خبر آنست یعنی بعد از ان بدرستی که آن جهود رفت بسوی علی پس گفت آیا تو چنانی که گفت عمر
علی گفت و چه گفت عمر پس آن جهود خبر داد او را بگفته عمر پس آن جهود گفت اگر باشی چنانچه گفت عمر سوال
میکنم ترا از چیزی چند که میخواهم که بدانم که آیا میدانند آنچه را که سوال میکنم یکی از شما پس بدانم که شما در
دعوای خود که ما بهتر امتانیم راست گویانید و با ظهور آن صدق دعوی داخل میشوم در دین شما که اسلام
است مراد آنست که شما میگوئید در استدلال بر حقیقت اسلام که در هیچ امتی عالم بجمیع دین نیست و
همه پیروی ظن میکنند که منهی عنه است و در هر عصر یعنی اهل این امت چنانچه گفته در سوره آل عمران یا اهل الكتاب
تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم و بیان شد در شرح خطبه مصنف در شرح عنه بهم الی معرفته تا آخر پس اگر دعوی
وجود عالم درین امت راست است تابع دین شما میشوم والا فلا پس گفت امیر المؤمنين عليه السلام آری
من چنانم که گفت ترا عمر سوال کن از هر چه بخاطرت رسد تا خبر دهیم ترا بآن ان شاء الله گفت خبر ده مرا از سه
مسئله و سه مسئله و یک مسئله پس گفت او را علی ای جهود چرا نگفتی خبر ده مرا از هفت مسئله پس گفت او را
جهود بدرستی که اگر خبر دهی مرا به سه مسئله سوال کنم ترا از باقی والا خود را نگاه میدارم از سوال و از دخول در دین
شما پس اگر جواب گفتی مرا درین مسئله پس تو دانا ترا اهل زمینی فاضل ترا ایشانی و سزاوار تر مردمی بتصرف در
مردم یعنی امام تو بی نه این جاهلان پس گفت او را سوال کن از هر چه بخاطرت رسد ای جهودی اصل
قال اخبرني عن اول حجر وضع على وجه الارض واول شجرة غرست على وجه الارض واول عين
نبعت على وجه الارض فاخبره امير المؤمنين عليه السلام ثم قال له اليهودي اخبرني عن هذه
الامة كم لها من امام هدى واخبرني عن نبيكم محمد اين منزله في الجنة واخبرني من معه في الجنة
فقال له امير المؤمنين عليه السلام ان لهذه الامة اثني عشر اماما هدى من ذرية نبيها وهم
مني واما منزل نبينا في الجنة فهو افضلها واشرفها جنة عدن واما من معه في منزله فيها فهؤلاء
الاثنى عشر من ذريته وامهم وجدتهم وام امهم وذراريهم لا يشركهم فيها احد شرح الذرية
بضم وکسر ذال با نقطه و تشدید رای بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین فرزند و زن و اینجا اول مراد است در
ذریته و دوم مراد است در ذراری و بهم معنی بمنزله استثنا است چنانچه بیان شد در حدیث ششم منزل
رسول و ائمه در منزل جنت بودن منافات ندارد با بودن بعضی مؤمنان در جنات عدن امانه در ان منزل
یعنی جهود گفت خبر ده مرا از اول سنگی که گذاشته شد بر روی زمین و اول درختی که نشانیده شد بر روی
زمین و اول چشمه که جوشیده بر روی زمین پس خبر داد او را امیر المؤمنين عليه السلام بعد از ان گفت
او را آن جهود خبر ده مرا ازین امت نبی آخر الزمان که چند است آنرا از امام راستی بعد از رسول و خبر ده مرا

مراد از نبی شما محمد که کجا است منزل در بهشت و خبر ده مرا کیست با او در بهشت پس گفت و والی امیر المومنین
علیه السلام بدرستی که این است مراد دوازده امام راستی است از جمله فرزندی ایشان و ایشان از من اند با یعنی که
فرزند من اند و امامت از من با ایشان میرسد و اما منزل نبی ما در بهشت پس در افضل تر و شریف تر بهشت
که جنت عدن باشد و اما آنکه با او ست در منزل او در جنت عدن پس آن دوازده امام اند از جمله فرزندان
او و فاطمه مادر ایشان و خدیجه جده ایشان است و زنان ایشان مراد با آن مومنات ایشان و خود امت
شریک نمی شود ایشان را در جنت عدن هیچیک از مردان **فصل** در کتاب خصال ابن بابویه در جواب سه مسئله
اول چنین است قال یا یهودی انتم تقولون اول حجر وضع علی وجه الارض الحجر الذی فی بیت المقدس وکذبتم هو الحجر الذی
نزل به آدم من الجنة قال صدقت والله انه لبخط هارون واملاء موسی قال وانتم تقولون ان اول عین نبعت
علی وجه الارض العین التی فی بیت المقدس وکذبتم هی عین الحیوة التی غسل فیها یوشع بن نون السمکة و
هی العین التی شرب منها الخضر ولیس یشرب منها احد الا حی قال صدقت والله انه لبخط هارون واملاء
موسی قال انتم تقولون ان اول شجرة نبتت علی وجه الارض الزیتون وکذبتم هی العجوة التی نزل بها آدم
علیه السلام من الجنة معه قال صدقت والله انه لبخط هارون واملاء موسی مراد با لحجر الذی نزل به آدم حجر اسود
است که در کعبه است در بیان مسئله هفتم و جواب آن که در اینجا مذکور نیست اصلا چنین است ثم قال السابعة و ای
کم یعیش وصیه بعده قال ثلثین سنة قال ثم مه یموت او یقتل قال یقتل یضرب علی قرنه فتخضب لحیته قال صدقت والله
انه لبخط هارون واملاء موسی **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام عن جابر بن عبد الله
الانصاری قال دخلت علی فاطمة علیها السلام وبین یدیها لوح فیه اسماء الاوصیاء من ولدها
فعددت اثنی عشر آخرهم القائم ثلثة منهم محمد وثلثة منهم علی **شرح** فاء در فعددت برای تفریع است ضمیر
آخرهم و ضمیر منهم راجع با اوصیاء و ولد است و امیر المومنین علیه السلام داخل مرجع ضمیر نیست و لهذا گفته و
ثلثة منهم علی و در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب الوصیة من لدن آدم چنین است و اربعة منهم علی و بنابرین
ضمیر راجع با ثنا عشر است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله الانصاری گفت
رفتم نزد فاطمه علیها السلام و نزد او لوحی بود که در آنها نامهای وصیان از جمله فرزندان فاطمه علیها السلام بود پس
با حضور اما می سه داشتم پیش از دیدن لوح شمردم دوازده امام را و آخر ایشان قائم آل محمد علیه السلام است سه
کس از ایشان مسمی به محمد است و سه کس از ایشان مسمی به علی است **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انی واثنی عشر من ولدی وانت یا علی زر الارض یعنی
...

فرستاد محمد را بسوی جن و انس و گردانید بعد از او دوازده وصی بعضی ایشان گذشته و بعضی ایشان مانده
و هر وصی جاری شده با او روشی از روشهای آنها مثل آنکه اوصیای موسی ع همه حکومت داشتند و اوصیای
عیسی ع همه مظلوم بوده اند خواه در جمیع عمر و خواه در بعض عمر و اوصیاء که بعد از محمد ص اند بر روش اوصیای عیسی ع بوده اند
و اوصیاء عیسی ع نیز دوازده بود و امیرالمؤمنین علیه السلام بر روش مسیح در لباس و طعام موافق اهل فقر بود در اینکه
حواریین داشت مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابر و مانند ایشان مثل حواریین عیسی ع و مولانا محمد امین گفته
در اینکه بعضی او را اله شمردند و بعضی حق او را منکر شدند ۵ هم اصل عن ابی جعفر الثانی
علیه السلام ان امیرالمؤمنین علیه السلام قال لابن عباس ان لیلة القدر فی کل سنة وانه ینزل
فی تلک اللیلة امر السنة ولذلک الامر ولاة بعد رسول الله صلی الله علیه وآله فقال ابن عباس
من هم قال انا واحد عشر من صلبی ائمة محدثون شرح مضمون این گذشت در حدیث دوم باب
یازدهم اصل وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لاصحابه
آمنوا بلیلة القدر انها تکون لعلی بن ابی طالب ولولده الاحد عشر من بعدی یعنی و منقول است بان
سند حدیث سابق از امام محمد تقی ع که گفت رسول الله ص اصحاب خود را که ایمان آورید به شب قدر این که آن
میباشد برای علی بن ابیطالب و برای فرزندان او که یازده اند بعد از من یعنی نزول ملائکه بر امام زمان مخصوص
بزمان من نیست و بعد از من نیز خواهد بود برای دوازده کس که مذکور شد ۱۲ دوازدهم اصل
وبهذا الاسناد ان امیرالمؤمنین علیه السلام قال لابی بکر یوما لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون واشهد ان رسول الله صلی الله علیه وآله
مات شهیدا والله لیاتینک فایقن اذا جاءک فان الشیطان غیر متخیل به فاخذ علی علیه السلام
بید ابی بکر فاراه النبی فقال له یا ابا بکر آمن بعلی وباحد عشر من ولده انهم مثلی الا النبوة
وتب الی الله مما فی یدیک فانه لا حق لک فیه قال ثم ذهب فلم یر شرح متخیل بجای با نقطه و تشدید
یای دو نقطه در پائین اسم فاعل باب تفعل است التخیل بر آمدن کسی بصورت دیگر انهم بفتح یا بکسر همزه است ضمیر
ذهب راجع بابوبکر است لم یر مجهول غائب مهموز العین معتل اللام باب منع است و ضمیر مستتر راجع بمجموع
ایمان و توبه است و فاعل محذوف عمر است که منقول است که چون ابوبکر قصه را با او گفت جواب داد که
که سحر بنی هاشم را هنوز تو امروز میدانی ما از جماعت دعوی کردیم چون میشنو ایم که بر گردیم یعنی و منقول است
بهمان سند از امام محمد تقی ع که امیرالمؤمنین ع گفت ابوبکر را روزی از سوره آل عمران که گمان مکن البته جمعی را که
کشته شدند در راه خدای تعالی مردگان یعنی بیخبران از آنچه واقع میشود بعد از ایشان بلکه زندگان اند نزد
صاحب کل اختیار خود بکمال تقرب روزی داده میشوند بعلم آنچه حادث میشود و مانند آنها گواهی میدهم که
رسول الله رفت از دنیا کشته شده در راه الله تعالی چنانچه منقول است که زنان یهودیه او را زهر داده و گوشت

مرض آن بود کرده تا آخر بسبب آن از دنیا رفت بخدا قسم که هر آئینه می آید البته نزد تو پس به یقین بدان که او دست
رقتی که آید نزد تو بدرستی که شیطان بصورت او میشود چنانچه خود از او شنیده می پس گرفت علی دست ابوبکر
را پس نمود او را نبی پس گفت او را ای ابوبکر ایمان آور به علی و یازده فرزند امام از فرزندان او که ایشان مثل
من اند در جمیع کمالات مگر نبوت و توبه کن بسوی الله تعالی از خلافتی که در دست داری چه بدرستی که شان
انیست که نصیبی حقی ترا در آن امام محمد تقی علیه السلام گفت پس ابوبکر رفت نزد رفیق خود برای مشورت
پس صلاح دیده نشد ایمان و توبه مخفی نماند که میتواند بود که لم به معلوم باشد و ضمیر مستتر راجع بابوبکر باشد
و میتواند بود که لم بتشدید میم ماضی معلوم باب نصر باشد و ماخوذ از لم یعنی دریافتن شیطان کسی را باشد
و بر بفتح بای یک نقطه و تشدید رای بی نقطه یعنی متعصب عبارت از عمر باشد و تفصیل آنچه عمر در آنوقت
با ابوبکر گفت و اشعار بر طبق آن خواند مسطور است در کتاب ارشاد القلوب دیلمی **سیزدهم**

اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول الاثنی عشر الامام من آل محمد کلهم محدث من
ولد رسول الله و ولد علی بن ابیطالب فرسول الله و علی هما الوالدان **شرح** مضمون این
گذشت در حدیث ششم **چهاردهم** **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال یکون تسعة ائمة
بعد الحسین بن علی تاسعهم قائمهم علیه السلام یعنی روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت
میباشند نه امام بعد از حسین بن علی علیهم السلام ایشان ایستاده بکار حکومت است از جمله ایشان **پانزدهم**

اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول نحن اثنا عشر اماما منهم حسن و حسین علیهما السلام
ثم الائمة من ولد الحسین علیه السلام یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت ما دوازده امامیم
از جمله دوازده امام است حسن و حسین بعد از آن امامان از جمله اولاد حسین علیه السلام **شانزدهم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی و اثنی عشر من ولدی
وانت یا علی زر الارض یعنی اوتادها و جبالها بنا اوتد الله الارض ان تسیخ باهلها فاذا ذهب
الاثنی عشر من ولدی ساخت الارض باهلها ولم ینظروا **شرح** و انت عطف بر ولدی است
یا عطف بر اثنی عشر بنا بر آنکه فاطمه علیها السلام داخل اثنا عشر باشد و مؤید این احتمال است فاذا ذهب
الاثنی عشر من ولدی و میتواند بود که بر سبیل تغلیب باشد یا مبنی برین باشد که داماد در حکم فرزند است یا مبنی
برین باشد که می آید در باب آینده که چیزی که در کسی گفته شود و در او نباشد در فرزند باشد همچنان است
که در او دست و نظیر این فقره می آید در حدیث آینده الزر بفتح رای بی نقطه و تشدید زای با نقطه
مصدر باب نصر و ضرب است یعنی مستحکم کردن چیزی تا حرکت نکند و مصدر اینجا بمعنی اسم فاعل است
و چون اصل آن مصدر است مفرد است با وجود آنکه بمعنی جمعی است یعنی اوتاد یعنی جبالها یعنی روایتیست
از امام محمد باقر که گفت که گفت رسول الله بدرستی که من و دوازده از اولاد من و تو ای علی ساکن کنندگان

زمین ام مراد میخهای زمین است که کوههای زمین باشد یعنی به برکت میخ کرده الله تعالی زمین را و منع کرده
از زمین که حرکت کند با اهلش به کوهها پس وقتی که روند دوازده از اولاد من حرکت میکند زمین با اهلش
به برداشتن کوهها از زمین و مهلت داده نمیشوند اهل زمین بعد از آن واقعه یعنی همه هلاک خواهند شد

هفدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من ولدی اثنا عشر نقیبا
نجباء محدثون مفهمون آخرهم القائم علیه السلام بالحق یملأها عدلا کما ملئت جورا

شرح من ولدی بر سبیل تغلیب است و مانند آنست که بیان شد در شرح حدیث گذشته چه یکی از ائمه داخل
اولاد نیست اصفیت گواه جماعت و مراد اینجا گواه ربوبیت رب العالمین است و اگر نباشد ربوبیت باطل
میشود تجویز اختلاف و خودرائی و پیروی ظن یعنی گفت رسول الله از جمله اولاد من دوازده گواه اند برگزیده که
سخن کرده شده ملائکه اند فهمانیده شدگان بالهام الهی اند آخر ایشان بر پا دارنده حق است پر میکند زمین
را از عدالت چنانچه پر شده از ظلم **هیجدهم اصل** عن کرام قال حلفت فیما بینی وبین نفسی ان
لا آکل طعاما بنهار ابدا حتی یقوم قائم آل محمد صلی الله علیه وآله فدخلت علی ابی عبد الله علیه
السلام قال فقلت له رجل من شیعتکم جعل الله علیه ان لا یأکل طعاما بنهار ابدا حتی یقوم قائم
آل محمد قال فصم اذا یا کرام ولا تصم العیدین ولا ثلاثة التشریق ولا اذا کنت مسافرا ولا مریضا فان
الحسین علیه السلام لما قتل عجت السموات والارض ومن علیهما والملائکة فقالوا یا ربنا ائذن لنا فی هلاک الخلق
حتی نجدهم عن جدید الارض بما استحلوا حرمتک وقتلوا صفوتک فاوحی الله الیهم یا ملائکتی
ویا سمواتی ویا ارضی اسکنوا ثم کشف حجابا من الحجب فاذا خلفه محمد و اثنا عشر وصیا له واخذ بید
فلان القائم من بینهم فقال یا ملائکتی ویا سمواتی ویا ارضی بهذا انتصر لهذا قالها ثلاث مرات

شرح کرام بکسر کاف و تخفیف رای بی نقطه یا فتح کاف و تشدید را و با وجود این روایت از واقفیه شده
حلف اینجا بمعنی نذر است بقرینه سد علیه متعلق آن میباید که عبادتی باشد مثل صوم العج بفتح عین بی نقطه
و تشدید جیم مصدر باب ضرب و علم فریاد بر آوردن مخفی نماند که میتواند بود که کلام اینجا بر سبیل استعاره تمثیلیه
باشد برای مبالغه در بدی قتل حسین ع و مبالغه در قدرت الله تع بر انتقام و مبالغه در وعده انتقام از قاتلان بر سبیل
حقیقت عج و طلب جواب بفعل نیامده باشد و نظیر این در قرآن و حدیث بسیار است مثل ان نقول له
کن فیکون و مثل یوم نقول لجهنم هل امتلأت الجذ بفتح جیم و تشدید ذال با نقطه مصدر باب نصر استیصال کردن
یا دریما استحلوا بصیغه ... است ضمیر مستتر در قالها راجع به الله تعالی است یا راجع بامام است یعنی روایت نیست
از کلام گفت نذر کردم میان من و خود که نخورم طعامی در روز هرگز تا ایستد بکار امامت قائم آل محمد پس
داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم او را مردی از شیعه شما واجب شرعی کرده بر خود که
نخورد طعامی در روز هرگز تا ایستد قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم گفت پس روزه بگیر بر این تقدیر

ای کرام و روزه دیگر در عید رمضان و عید قربان و نه روزه روز تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه باشد در منی یا مطلقا و نه در وقتی که مسافر باشی بنابر آنکه نذر مقید به سفر نشده و نه در وقتی که بیمار باشی مراد آنست که قیام قائم در زمان تو نخواهد شد چه بدرستی که حسین علیه السلام چون کشته شد فریاد برآوردند آسمانها و زمین و هر که در آسمانها و زمین است و ملائکه پس گفتند ای صاحب کل اختیار رخصت ده ما را در اهلاک این جمیع تا براندازیم ایشان را از روی زمین بسبب برطرف کردن ایشان عزت ترا و کشتن ایشان خالص اولیای ترا پس وحی فرستاد الله تعالی بسوی ایشان که ای ملائکه من و ای آسمانهای من و ای زمین من ساکن باشید بعد از آن برداشت پرده را از زیر پرده ها پس ناگاه در پس آن پرده محمد بود و دوازده وصی او و راست گرفت دست فلان را که قائم است از میان ایشان پس گفت ای ملائکه من و ای آسمانها و زمین من باین انتقام میکشم باین عمل گفت الله تعالی این عبارت را که باین انتقام میکشم سه بار

نوزدهم اصل كنت انا وابو بصير ومحمد بن عمران مولى ابي جعفر عليه السلام في منزله بمكة فقال محمد بن عمران سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول نحن اثنا عشر محدثا فقال له ابو بصير سمعت من ابي عبد الله فحلفه مرة او مرتين انه سمعه فقال ابو بصير لكني سمعته من ابي جعفر عليه السلام يعنی بودم من و ابو بصیر و محمد بن عمران خادم امام محمد باقر در منزل محمد بن عمران در مکه پس گفت محمد بن عمران شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت ما دوازده تن گفته شده ملائکه ایم در شب قدر پس گفت او را ابو بصیر لیکن من شنیدم آنرا از امام محمد باقر علیه السلام قسم دادن برای آن بود که مردم باور کنند که حق است تا او نیز اظهار کند شنیده خود را چه بسیاری از مردم فرق میان تحدیث و نبوت نمیکنند چنانچه گذشت در حدیث ششم

باب صد و بیست و پنجم اصل باب في انه اذا قيل في الرجل شيء فلم يكن فيه وكان في ولده او ولد ولده فانه هو الذي قيل فيه

شرح این بابی است در بیان آنکه وقتی که گفته شود در مردی چیزی پس نباشد آن چیز در آن مرد بسبیل حقیقت و باشد در فرزندان او و یا در فرزند فرزند او پس بدرستی که آن همان است که گفته شده در آن مرد بر سبیل مجاز در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله اوحى الى عمران اني واهب لك ذكرا سويا مباركا يبرئ الاكمه والابرص ويحيي الموتى باذن الله وجاعله رسولا الى بني اسرائيل فحدث عمران امرأته حنة بذلك وهي ام مريم فلما حملت كان حملها بها عند نفسها غلام فلما وضعتها قالت رب اني وضعتها انثى وليس الذكر كالانثى اي لا تكون البنت رسولا يقول الله عز وجل والله اعلم بما وضعت فلما وهب الله لمريم عيسى كان هو الذي بشر به عمران ووعده اياه فاذا قلنا في الرجل منا شيئا فكان في ولده او ولد ولده

زمین ام مراد میخهای زمین است که کوههای زمین باشد یعنی به برکت هیچ کرده الله تعالی زمین را و منع کرده
از این که حرکت کند با اهلش به کوهها پس وقتی که روند دوازده از اولاد من حرکت میکند زمین با اهلش
به برداشتن کوهها از زمین و مهلت داده نمیشوند اهل زمین بعد از آن واقعه یعنی همه هلاک خواهند شد
هفدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من ولدی اثنا عشر نقیبا
نجباء محدثون مفهمون آخرهم القائم علیه السلام بالحق یملأها عدلا کما ملئت جورا
شرح من ولدی بر سبیل تغلیب است و شاید آنست که بیان شد در شرح حدیث گذشته چه یکی از ائمه داخل
اولاد نیست اصفیت گواه جماعت و مراد اینجا گواه ربوبیت رب العالمین است و اگر نباشد ربوبیت باطل
میشود تجویز اختلاف و خودرائی و پیروی ظن یعنی گفت رسول الله از جمله اولاد من دوازده گواه اند برگزیدگان
سخن کرده شده ملائکه اند فهمانیده شدگان به الهام الهی اند آخر ایشان بپادارنده حق است پر میکند زمین
را از عدالت چنانچه پر شد از ظلم **هیجدهم اصل** عن کرام قال حلفت فیما بینی وبین نفسی ان
لا آکل طعاما بنهار ابدا حتی یقوم قائم آل محمد صلی الله علیه وآله فدخلت علی ابی عبد الله علیه
السلام قال فقلت له رجل من شیعتکم جعل لله علیه ان لا یأکل طعاما بنهار ابدا حتی یقوم قائم
آل محمد قال فصم اذا یا کرام ولا تصم العیدین ولا ثلاثة التشریق ولا اذا کنت مسافرا ولا مریضا فان
الحسین لما قتل عجت السموات والارض ومن علیهما والملائکة فقالوا یا ربنا ائذن لنا فی هلاک الخلق
حتی نجدهم عن جدید الارض بما استحلوا حرمتک وقتلوا صفوتک فاوحی الله الیهم یا ملائکتی
ویا سمواتی ویا ارضی اسکنوا ثم کشف حجابا من الحجب فاذا خلفه محمد واثنا عشر وصیا له واخذ بید
فلان القائم من بینهم فقال یا ملائکتی ویا سمواتی ویا ارضی بهذا انتصر لهذا قالها ثلاث مرات
شرح کرام بکسر کاف و تخفیف رای بی نقطه یا فتح کاف و تشدید را و باوجود این روایت از واقفیه شده
حلف اینجا بمعنی نذر است بقرینه لله علیه متعلق آن میباید که عبادتی باشد مثل صوم العج بفتح عین بی نقطه
و تشدید جیم مصدر باب ضرب و علم فریاد برآوردن مخفی نماند که میتواند بود که کلام اینجا بر سبیل استعاره تمثیلیه
باشد برای مبالغه در بدی قتل حسین ع و مبالغه در قدرت الله تعالی بر انتقام و مبالغه در وعده انتقام از قاتلان نه بر سبیل
حقیقت عج و طلب جواب بفعل نیامده باشد و نظیر این در قرآن و حدیث بسیار است مثل ان یقول له
کن فیکون و مثل یوم نقول لجهنم هل امتلأت الجد بفتح جیم و تشدید دال با نقطه مصدر باب نصر استیصال کردن
باء در بما استحلوا سببیه است ضمیر مستتر در قالها راجع بالله تعالی است یا راجع بامام است یعنی روایت است
از کرام گفت نذر کردم میان من و خود که نخورم طعامی در روز هرگز تا ایستد بکار امامت قائم آل محمد پس
داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم او را مردی از شیعه شما واجب شرعی کرده بر خود که
نخورد طعامی در روز هرگز تا ایستد قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم گفت پس روزه بگیر بر این تقدیر

ای کرام و روزه نگیر در عید رمضان و عید قربان و نه روزه روز تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه باشد در منی یا مطلقا و نه روزی که مسافر باشی بنا بر آنکه نذر مقید به سفر نشده و نه وقتی که بیمار باشی مراد آنست که قیام قائم در زمان تو نخواهد شد چه بدرستی که حسین علیه السلام چون کشته شد فریاد بر آوردند آسمانها و زمین و هر که در آسمانها و زمین است و ملائکه پس گفتند ای صاحب کل اختیار رخصت ده ما را در اهلاک این جمیع تا براندازیم ایشان را از روی زمین بسبب برطرف کردن ایشان حرمت ترا و کشتن ایشان خالص اولیای ترا پس وحی فرستاد الله تعالی بسوی ایشان که ای ملائکه من و ای آسمانهای من و ای زمین من ساکن باشید بعد از آن برداشت پرده را از زیر پرده ها پس ناگاه در پس آن پرده محمد بود و دوازده وصی او و ما است گرفت دست فلان را که قائم است از میان ایشان پس گفت ای ملائکه من و ای آسمانها و زمین من باین انتقام میکشم باین عمل گفت الله تعالی این عبارت را که باین انتقام میکشم بر ای این سه بار **نوزدهم اصل** کنت انا وابو بصیر ومحمد بن عمران مولی ابی جعفر علیه السلام فی منزله بمکة فقال محمد بن عمران سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول نحن اثنا عشر محدثا فقال له ابو بصیر سمعته من ابی عبد الله فحلفه مرة او مرتین انه سمعه فقال ابو بصیر لکنی سمعته من ابی جعفر علیه السلام یعنی بودم من و ابو بصیر و محمد بن عمران خادم امام محمد باقر در منزل محمد بن عمران در مکه پس گفت محمد بن عمران شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت ما دوازده تن گفته شده ملائکه ایم در شب قدر پس گفت او را ابو بصیر لیکن من شنیدم آنرا از امام محمد باقر علیه السلام قسم دادن برای آن بود که مردم باور کنند که حق است تا او نیز اظهار کند شنیده خود را چه بسیاری از مردم فرق میان تحدیث و نبوت نمیکنند چنانچه گذشت در حدیث ششم

باب صد و بیست و پنجم اصل باب فی انه اذا قیل فی الرجل شیء فلم یکن فیه و کان فی ولده او ولد ولده فانه هو الذی قیل فیه

شرح این بابی است در بیان آنکه وقتی که گفته شود در حق مردی چیزی پس نباشد آن چیز در آن مرد بر سبیل حقیقت و باشد در فرزندان او و یا در فرزند فرزند او پس بدرستی که آن همان است که گفته شده در آن مرد بر سبیل مجاز در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا سویا مبارکا یبرئ الاکمه والابرص ویحیی الموتی باذن الله وجاعله رسولا الی بنی اسرائیل فحدث عمران امرأته حنة بذلک وهی ام مریم فلما حملت کان حملها بها عند نفسها غلاما فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی ولیس الذکر کالانثی ای لا تکون البنت رسولا یقول الله عز وجل والله اعلم بما وضعت فلما وهب الله لمریم عیسی کان هو الذی بشر به عمران ووعده ایاه فاذا قلنا فی الرجل منا شیئا فکان فی ولده او ولد ولده

فلا تنکرن ذلک شرح غلاما منصوب بنزع خافض است به تقدیر بغلام و اگر حمل مجازی باشد احتیاج
بتقدیر نیست ظاهرا ای لایکون البنت رسولا آنست که الف لام الذکر و الف لام الانثی برای جنس باشد
و این کلام از قبیل نفی لازم برای دلالت بر نفی ملزوم باشد باین معنی که بنت رسول نمی باشد و الا ذکر مانند
انثی خواهد بود و حال آنکه این باطل است بلکه انثی مانند ذکر است در احکام الهی و این مبنی بر آنست که کاف
تشبیه دلالت بر تابعیت مشبه به میکند در تکالیف الهی بتوسط رسل اولا متوجه مردان میشوند تا ایشان بزنان
برسانند چنانچه الرجال قوامون علی النساء و اگر زن رسول شود بر عکس خواهد شد ذکر بقول الله عز و جل برای
اشاره بانیست که ما قبل تا اینجا کلام مادر مریم است و ما بعد کلام الله تعالی است و در قرآن کلام الله تعالی
درمیان کلام مادر مریم درآمده و اشاره باین میشود نیز در کتاب الحیض در حدیث چهارم باب هیجدهم که باب
الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة است و صاحب مفتاح و تابعان او از اہل عربیت الف لام
الذکر و الانثی را برای عهد خارجی گرفته اند و آن را نیز کلام الله تعالی گرفته اند و وضعتها انثی برای تعجب
در واهب لک ذکر است و لیس الذکر کالانثی برای تعجب در وجاعله رسولا است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی وحی فرستاد بسوی عمران پدر مریم که من خواهم بخشید ترا
پسری صحیح اعضا و برکت داده شده بی عیب میکند کور مادرزاد را و صاحب برص را و زنده میکند مردگان را
بحکم الله تعالی و خواهم گردانید او را رسول بسوی بنی اسرائیل باین معنی که اولا دعوت ایشان میکند چنانچه رسول
آخر الزمان مبعوث بجمیع بود اما اولا دعوت اہل مکه و حوالی آن کرد و چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل لتنذر ام القری
و من حولها پس حکایت کرد عمران زن خود حنه را بآنچه وحی شده بود حنه مادر مریم نزد خودش البته پسری
پس چون زائید مریم را گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من زائیده ام او را دختر و نیست مرد مانند
زن در تکالیف الهی بلکه بر عکس است مرادش آن بود که دختر رسول نمیتواند بود میگوید الله عز و جل در سوره
آل عمران و الله داناتر است بآنچه زائید باین معنی که دختر همان مرد است که موعود است نه باعتبار خودش
از روی حقیقت بلکه باعتبار رعایت نوعی از اتحاد میان آدمی و آنکه از او زاده شود برای رعایت
مصلحت درین نوع نه به خبر پس چون بخشید الله تعالی مریم را عیسی آنکه بشارت داده بآن عمران را و وعده
کرده او را پس وقتی که بنا بر رعایت مصلحتی گوئیم در مردی چیزی مثل آنکه او قائم آل محمد است و مثل آنکه گفته
شود که امیر المؤمنین علیه السلام اول و آخر اوصیاء رسول است پس باشد در فرزند او یا فرزند فرزند او
پس بیگانه مشمرید او را یا مراد آنست که غلط مشمرید آن را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام قال اذا قلنا فی رجل قولا فلم یکن فیه و کان فی ولده او ولد ولده فلا تنکروا ذلک فان
الله یفعل ما یشاء شرح اکثر این معلوم است از سابق و معنی تتمه اینست چه بدرستیکه الله تعالی میکند
آنچه را که خواهد و ذکر این برای دفع دخل است تا کسی نگوید که این تعبیر خطا است چه الله تعالی خود کرده چنانچه

درحدیث سابق مذکور شده و ما را نیز امر کرد که در بعضی کلمات خود بحل آوریم و از زبان شما احاطه بمصالح آنهی نمی کنند

سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قد یقوم الرجل بعدل او یجور و ینسب الیه و لم یکن قام به فیکون ذلک ابنه او ابن ابنه من بعده فهو هو **شرح** و ینسب الیه یعنی و قد نسب الیه است و لم یکن حال است از ضمیر مستتر در ینسب فیکون معلوم باب تفعیل است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت گاهی بر سبیل حقیقت می ایستد مرد بکاری که عدالت است یا ظلم و گاهی منسوب باو میشود عدالت یا ظلم و اکرده آنرا بر سبیل حقیقت پسرش یا پسر پسرش بعد از او پس انچه پسر کرده همان است که به پدر منسوب شده بر سبیل مجاز

باب صد و بست و ششم اصل باب ان الائمة کلهم قائمون بامر الله هادون الیه علیهم السلام

شرح این باب بیان آنست که ائمه جمیع ایشان ایستادگانند بکار الله تعالی راهنمایانند بسوی الله تعالی
درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن الحکم بن ابی نعیم قال اتیت ابا جعفر علیه السلام وهو بالمدینة فقلت له علی نذر بین الرکن و المقام ان انا لقیتک الا اخرج من المدینة حتی اعلم انک قائم آل محمد ام لا فلم یجبنی بشیء فاقمت ثلاثین یوما ثم استقبلنی فی طریق فقال له یا حکم وانک لههنا بعد فقلت انی اخبرتک بما جعلت الله علی فلم تامرنی و لم تنهنی عن شیء و لم تجبنی بشیء فقال بکر علی غدوة المنزل فغدوت علیه فقال علیه السلام سل عن حاجتک یعنی روایت است از حکم بن ابو نعیم گفت آمدم نزد امام محمد باقر علیه السلام و او در مدینه بود پس گفتم او را بر من است نذری میان رکن حجر اسود و مقام ابراهیم یعنی در آنجا نذر کرده ام اگر من ملاقات کنم ترا الا نکه بیرون نروم از مدینه تا دانم که تو قائم آل محمدی یا نه پس جواب داد مرا بچیزی پس ماندم در مدینه سی روز بعد از آن برخورد مرا در راهی پس گفت ای حکم و هنوز هستی که تو هر آئینه درین شهری هنوز پس گفتم بدرستی که خبر دادم ترا بانچه گردانیدم از الله تعالی بر خود نذر پس امر نکردی مرا که درین شهر باش و نهی نکردی مرا از چیزی از بودن درین شهر و جواب نگفتی مرا بچیزی از حقیقت انچه سوال کردم پس گفت زود بیا نزد من اول فردا در منزل پس زود رفتم فردا نزد او پس گفت سوال کن از انچه حاجت تست **اصل** فقلت انی جعلت لله علی نذرا و صیاما و صدقة بین الرکن و المقام ان انا لقیتک الا اخرج من المدینة حتی اعلم انک قائم آل محمد ام لا فان کنت انت رابطتک و ان لم تکن انت سرت فی الارض فطلبت المعاش فقال یا حکم کلنا قائم بامر الله قلت فانت المهدی قال کلنا نهدی الی الله قلت فانت صاحب السیف قال کلنا صاحب السیف و وارث السیف قلت فانت الذی تقتل اعداء الله و یعز بک اولیاء الله و یظهر بک دین الله فقال یا حکم کیف اکون انا وقد بلغت خمسا و اربعین وان صاحب

هذا الامر اقرب عهداً باللبن منی واخفهم علی ظهر الدابة **شرح** مقصود ازین جوابها آنکه قصد سائل معلوم است از سوال اول که بیان است که در سوال آخر گفته بیان اینست که اگر مطلب تو ثواب آخرت است پس در مرابطه نزد ما امامی بلکه در ائمه منتظرین بیشتر است چنانچه بیان شد در احادیث باب هشتاد و هفتم پس جزع و اضطراب در انتظار فرج خوب نیست و اگر مطلب تو دنیا است ترک آن مطلب بهتر است بصبر جمیل و جمع بیان انتظار فرج و ترک جزع و اضطراب یهدی بتخفیف دال مجهول باب ضرب است یا بتشدید دال معلوم باب افتعال است و دال اول منقلب از تا است الی الله تعالی بمعنی الی علم الله است وفات امام زین العابدین علیه السلام در سال نود و پنج هجری بوده و ولادت امام محمد باقر علیه السلام در وقت حدوث امامت برای او سی و هشت سال بوده و بعد از هفت سال از حدوث امامت این کلام از او صادر شده پس مراد آنست که حدوث امامت در سن بنا بر آنکه من هفت سال است که امامم و تو سیدانی والحال چهل و پنج سال دارم در سال سی و هشتم شده و حدوث امامت صاحب الامر در کوچکی بیباشد یا مراد آنست که او در کوچکی غائب میشود و من تا حال غائب نشده ام و هنوز در احادیث تعبیر از او به غلام شده چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب هشتاد و نهم که ان للغلام غیبة پس چون من صاحب الامر باشم و ایضاً چون امام محمد باقر علیه السلام فربه بود و چابک سواری برای او مشکل بوده آنرا نیز علامت علتی و ساخته یعنی پس گفتم بدرستی که من گردانیدم برای الله تعالی واجب بر خود نذری و روزه و صدقه میان رکن و مقام اگر من برخورم ترا این که بیرون نروم از مدینه تا دانم که تو قائم آل محمدی یا نه اگر باشی تو ملازم باشم ترا و اگر نباشی تو حرکت کنم در زمین پس طلب کنم معاش را پس گفت ای حکم هر یک ما قائم است بکار الله تعالی گفتم تو ای راه نموده شده بعلم حوادث گفت هر یک ما راه نموده میشود بسوی علم حوادثی که محتاج باَنست و مستنبط از قرآن است گفتم پس تو ای صاحب شمشیر گفت هر یک صاحب شمشیر و وارث سلاح و شمشیر رسول است گفتم پس تو ای آنکه میکشی دشمنان الله تعالی را و عزیز میشوند بتو دوستان الله تعالی و آشکار میشود بتو دین الله تعالی پس گفت ای حکم چون میباشم من آنکس حالانکه امروز که هفت سال از امامت من گذشته رسیده ام بچهل و پنج سال و بدرستی که صاحب این کار که آخر گفتی نزدیکتر است باعتبار نسبت او بشیرخوارگی در وقت امامت ما و در قیمه غیبت از من و سبکتر است از من بر پشت چاروا **وعما صل عن** ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن القائم فقال کلنا قائم بامر الله واحد بعد واحد حتی یجیء صاحب السیف فاذا جاء صاحب السیف جاء بامر غیر الذی کان یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که او پرسیده شده از قائم که کدام از شما است پس گفت هر یک از ما ایستاده بکار الله تعالی است یکی بعد از یکی چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول تا آید صاحب شمشیر که جهاد کند پس وقتی که آمد صاحب شمشیر آورد کاری بغیر کاری که بوده باین معنی که کار الله تعالی در آن وقت

غیر کار سابق است اگرچه همه او ست **سوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام یوم ندعو کل
اناس بامامهم قال امامهم الذی بین اظهرهم وهو قائم اهل زمانه یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام
را برای طلب تفسیر قول الله تعالی در سورهٔ بنی اسرائیل روزی که میطلبیم هر جمعی را با امام ایشان گفت امام ایشان
آنکس است که میان ایشان است یعنی در زمان ایشان امام زنده است خواه ظاهر و خواه غائب و ست
ایستاده بکار الهی در زمان خود خواه ظاهر و خواه غائب

باب صد و بست و هفتم اصل باب صلة الامام

شرح درین باب بیان ثواب یاری امام است به مال درین باب هفت حدیث است **اول اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام من زعم ان الامام یحتاج الی ما فی ایدی الناس فهو کافر انما الناس
یحتاجون ان یقبل منهم الامام قال الله عز وجل خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها
شرح ظاهر این حدیث آخر این باب آنست که صدقه اینجا بمعنی تصدیق نباشد چه گرفتن آن برای
خود بر امام حرام است بلکه بمعنی راستی باشد و مراد دلیل راستی یا دوستی باشد مثل هدیه یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام هر که دعوی کند که امام محتاج است بسوی مالی که در دستهای مردم است پس او
کافر است باین معنی که الله تعالی را محتاج شمرده یا امام را خلیفهٔ الهی نشمرده چنین نیست که مردم محتاج اند
که قبول کند از ایشان امام بیان این آنکه گفته خدای عز وجل در سورهٔ توبه قبول کن ای محمد از اموال
مؤمنان علامت صداقت را که پاک کنی ایشان را از گناهان و خالص و بلند مرتبه کنی ایشان را درمیان
آن **دوم اصل** سمعنا ابا عبد الله صلوات الله عز وجل وسلامه علیه یقول ما من
شیء احب الی الله من اخراج الدراهم الی الامام وان الله لیجعل له الدرهم فی الجنة مثل جبل احد ثم
قال ان الله یقول فی کتابه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة قال
هو والله فی صلة الامام خاصة یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت که نیست هیچ عبادتی
محبوب تر نزد الله تعالی از بیرون کردن درمها از مال خود بسوی امام و بدرستیکه الله تعالی میگوید در قرآن
در سورهٔ بقره کیست آنکه قرض دهد الله تعالی را قرض خوب پس چندین برابر کند الله تعالی آنرا برای او
برابرهای بسیار گفت آن بخدا قسم که در یاری امام است و بس مراد آنست که هر قرضی که دهند الله تعالی را
تو بست عین وصف قرض بخوب درینجا باعتبار آنست که آن محبوب تر است نزد الله تعالی از باقی قرضها
سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله لم یسأل خلقه ما فی ایدیهم
قرضا من حاجة به الی ذلک وما کان لله من حق فانما هو لولیه یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
که میگفت بدرستیکه الله تعالی در قول الله در سورهٔ بقره من ذا الذی یقرض الله نه طلبید از مردم آنچه را که
در دست دارند بسبیل قرض برای احتیاجی که او را بآن باشد باین معنی که برای پاکیزگی ایشان طلبید

و هر چه باشد الله تعالی را از حق بر خلائق پس جز این نیست که آن حق از امامی است که او تعیین کرده یعنی مراد
درین آیه صله امام است **چهارم اصل** عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سألته عن قول الله
عز وجل من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له وله اجر کریم قال نزلت فی صلة الامام
یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از خدای عز وجل در سورهٔ
حدید کیست آنکه قرض دهد الله تعالی را قرض خوب پس چندین برابر کند الله تعالی آن قرض را برای او و او را
باشد ثواب گرامی گفت نازل شد این آیه در یاری کردن کسی امام را **پنجم اصل** عن الحسن بن میاح
عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا میاح درهم یوصل به الامام اعظم وزنا من احد
یعنی روایت است از حسن بن میاح از پدرش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق ای میاح درهمی که یاری
کرده شود بآن امام بزرگ تر است باعتبار قدر ثواب از کوه احد **ششم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال درهم یوصل به الامام افضل من الفی الف درهم فیما سواه من وجوه البر
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت یک درهم که یاری کرده شود بآن امام فاضل تر است
باعتبار ثواب از دو هزار هزار درهم که صرف شود در غیر آن از راههای نکوئی **هفتم اصل** سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول انی لآخذ من احدکم الدرهم وانی لمن اکثر اهل المدینة مالا ما ارید
بذلک الا ان تطهروا یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستی که من هر آئینه میگیرم
از یکی از شما شیعهٔ امامیه درهم را و حال آنکه بدرستی که من از جملهٔ مالدار تر اهل مدینه ام اراده ندارم بآن گرفتن
مگر این را که شما پاک شوید از گناهان

باب صد و بست و هشتم اصل باب الفیء والانفال وتفسیر الخمس وحدوده وما یجب فیه

شرح الفیء بفتح فاء و سکون یای دو نقطه در پائین و همزه مصدر باب ضرب برگشتن و مصدر اینجا
بمعنی فاعل است و چون اصل آن مصدر است مفرد مستعمل شده باوجود آنکه جمع مراد است الانفال
جمع نفل بفتح نون و فا بخشیده شده ها و مراد اینجا خداداده ها است یعنی این باب بیان معنی فیء در اصطلاح
شرع است و بیان معنی انفال در اصطلاح شرع و بیان امتیاز خمس از تصدق و بیان قسمت خمس بشش
قسم و بیان آنچه ادای خمس واجب است در آن درین باب کلام مصنف و بست و هشت حدیث است **کلام
مصنف** **اصل** ان الله تبارک وتعالی جعل الدنیا کلها باسرها لخلیفته حیث یقول للملائکة
انی جاعل فی الارض خلیفة فکانت الدنیا باسرها لآدم وصارت بعده لابرار ولده وخلفائه
فما غلب علیه اعداؤهم ثم رجع الیهم بحرب وغلبة سمی فیئا وهو ان یفیء الیهم بغلبة وحرب
وکان حکمه فیه ما قال الله عز وجل واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی

والیتامی والمساکین وابن السبیل فهو لله وللرسول ولقرابة الرسول فهذا هو الفیء الراجع وانما یکون الراجع ما کان فی ید غیرهم فاخذ منهم بالسیف واما ما رجع الیهم من غیر ان یوجف علیه بخیل ولا رکاب فهو الانفال هو لله وللرسول خاصة لیس لاحد فیه شرکة وانما جعل الشرکة فی شیء قوتل علیه فجعل لمن قاتل من الغنائم اربعة اسهم وللرسول سهم والذی للرسول یقسمه علی ستة اسهم ثلاثة له وثلاثة للیتامی والمساکین وابن السبیل واما الانفال فلیس هذه سبیلها کان للرسول خاصة **شرح**

ان الله تبارک وتعالی تا آخر برای تمهید چیزیست که مذکور میشود در حدیث چهارم که فاضل نصف خمس و فاضل زکوة مال امام است چه ازین ظاهر میشود که گرفتن آن از قبیل حکومت است نه از قبیل فقر و گرفتن تصدق ضمیر خلفائه راجع بالله یا راجع بآدم است وحاصل هر دو یکیست او در او غلبه بمعنی واو است وعطف برای تفسیر است چه معنی حرب و معنی غلبه بیک چیز راجع میشود و لهذا در ما بعد واو است بلکه ظاهر اینست که او در او غلبه از غلط کاتبان باشد و واو باید ضمیر وهو ان یعنی راجع به فیء است و اشاره است بآنکه فیء در اصل مصدر است که بمعنی اسم فاعل مستعمل شده فیء اخص مطلق است از غنیمت چه فیء چیزیست که بسعی بدست آید از دست مشرکان با غلبه و غنیمت چیزیست که بسعی بدست آید از دست مردم پس ارباح تجارات مثلا داخل غنیمت است و داخل فیء نیست و ظاهر عبارت مصنف که می آید اینست که بعضی افراد فیء در تحت آیه غنیمت داخل نیست مثل فدک و آن بدلیل خارج است و اگر کسی گوید که آن داخل فیء نیست باعتبار آنکه ایجاف بخیل یا رکاب بر آن نشده و گوید که ما افاء الله در سوره حشر بر سبیل استعاره است دور نیست ضمیر حکمه راجع به خلیفه است و ضمیر فیه راجع بنعم است و مراد است که چنانچه حکم الهی درین آیه بیرون نمی برد بعض مال دنیا را از ملکیت الله تعالی حکم امام نیز بر طبق حکم الهی بیرون نمی برد بعض مال دنیا را از ملکیت امام فان الله بفتح همزه خبر مبتدای محذوف است به تقدیر فتحقق ان لله یا ان زائده است برای تاکید ان و واعلموا ان القربی بضم قاف و سکون رای مهمله و فتح بای یک نقطه و الف مقصوره مونث اقرب است و بیان میشود در شرح حدیث هفتم این باب القرابة بفتح قاف کسی که قدر او مانند قدر دیگری باشد و مراد اینجا بالقرابة الرسول وصی است و اشاره است بآنکه در آیه خمس ترک اعاده است لام در والیتامی والمساکین وابن السبیل برای اشعار باینست که ذکر ایشان در آیه خمس برای نفقه است نه برای مالکیت ایشان چنانچه گذشت در شرح حدیث نهم باب صد و چهارم که در کلام ابو مالک و هشام اشاره باین هست و میتواند بود که قرابة بفتح قاف مصدر باشد بمعنی اسم فاعل باشد که اصل آن مصدر است و موافق احتمال دوم می آید در حدیث چهارم این باب پس قول جوهری و صاحب قاموس که گفته اند که قرابة بفتح قاف بمعنی ذو قرابة از کلام عامه است غلط است چنانچه جوهری در حسبه گفته و عصبة الرجل بنوه و قرابته لابیه چه در نسخ صحاح بجای یک نقطه و تای دو نقطه در بالا است بهمزه و بای یک نقطه

نیست تا جمع قریب باشد مثل غریب وغرائب فرق میان مساکین نمی آید در حدیث چهارم در شرح
والغیران التی اُجریت تا آخر اُجریت بصیغه مجهول باب افعال است وفاعل محذوف رسول است الایجاف
تند راندن اسپ و شتر سواری و آن متعدی بیک مفعول است و چون با در بخیل برائے تعدیه است
در اینجا متعدی به دو مفعول شده و مفعول اول محذوف است و ظرف نائب فاعل است بتقدیر
لم یوجف العسکر علیه بخیل یعنی بدرستیکه الله تبارک وتعالی گردانید جمیع اہل زمین یا برائے جانشین خود
در جائے که میگوید ملائکه را در سوره بقره که بدرستی که من خواہم گردانید در زمین جانشینی چنانچه من مالک جمیع
اہل زمین ام او مالک باشد به نیابت پس شد جمیع مال زمین برائے آدم و گردید بعد از آدم برائے خوبان
فرزندان او و جانشینان او در خلافت الٰہی یکی بعد از یکی چنانچه گفته در سوره ص یا داؤد انا جعلناک خلیفة فی الارض
پس آنچه غالب شدند برو بے دشمنان خلفائے الٰہی و بعد از آن برگشت بسوے ایشان بجنگ
و غالب شدن بر آن نامیده میشود فئ در اصطلاح شرع و فئ در اصل اینست که برگردد چیزے
بسوے خلفائے الٰہی بے غالب شدن در جنگ بدرستی حکم امام در فئ آنچه الله تعالیٰ حکم کرده و
گفته در سوره انفال و بدانید که آنچه بدست آورید هر چه باشد پس حق شکی نیست که از الله تعالیٰ پنج یک
آن از رسول است و از صاحب خویشی نزدیکتر رسول است که امام بعد از او باشد و یتیمان و مسکینان
و مسافران محتاج پس خمس از الله تعالیٰ است و از رسول است و از ہمتائے رسول است که
وصی او باشد پس اینست فئ که بمعنی راجع است و جز این نیست که راجع چیزی را میگویند که بوده در دست
غیر ایشان پس گرفته شد از آن جماعت بغیر شمشیر و اما آنچه برگشت بسوی رسول او و صیائی آنکه دوانیده شوند
بر آن اسپان و شتران سواری لشکر پس آن داخل انفال است آن از الله تعالیٰ و رسول است و پس و نیست
ہیچکس را در آن شرکتی با غنیمتی که چہار خمس آن به لشکر داده نمی شود و جز این نیست که گردانیده شده
شرکت لشکر در چیزے که جنگ کرده شد بر سر آن پس گردانیده شد از برائے لشکرے که جنگ کرده
از جمله غنیمتهائے که غیر زمین مفتوح العنوه است چهارم حصه و از برائے رسول یک حصه از آن حصه که از
رسول است حصه میکند آنرا بر شش حصه سه حصه از او ست باین معنی که میان او و وصی او جدائی نیست
و سه حصه از یتیمان و مسکینان و مسافران محتاج است از قبیل نفقه و اما انفال پس نیست این روش را
و آن بود انفال از رسول ع پس مخفی نماند که در حقیقت فرقی نیست میان انفال و میان خمس چه اگر
نصف خمس وفی بالنفقه سال یتام و مساکین و ابن السبیل نکند امام از انفال نفقه میدہد و اگر از نصف خمس
چیزے زیادہ بر نفقه ایشان باشد از امام است چنانچه می آید در حدیث چهارم این باب لیکن مصنف
این را گفته بر طبق آنچه در سوره انفال است چه در آیه خمس قسمت واقع شده و در آیه انفال
نشده و برائے افاده آنکه در اکثر نصف خمس کافیه نفقه سال ایشان میکند اگر مردم خمس را بدہند

ونظیر این آنست کہ درباب قسمت مواریث گاہی وارثے دو حصہ میبرد باعتبار فریضہ و دیگرے باعتبار
ردش وآنکہ شخصی فوت شود و مادرے و دخترے ازو بماند دختر نصف میبرد و مادر سدس میبرد باعتبار
فریضہ و باقی بہمان حساب رد بر ایشان میشود **اصل** وکانت فدک لرسول الله خاصة لانه
فتحها وامیر المومنین علیه السلام لم یکن معهما احد فزال عنها اسم الفیء ولزمها اسم الانفال
وکذلك الآجام والمعادن والبحار والمفاوز هی للامام خاصة فان عمل فیها قوم باذن الامام فلهم
اربعة اخماس وللامام خمس والذی للامام یجری مجری الخمس ومن عمل فیها بغیر اذن الامام فالامام
یأخذه کله لیس لاحد فیه شیء وکذلك من عمر شیئا او اجری قناة او عمل فی ارض خراب بغیر
اذن صاحب الارض فلیس له ذلك فان شاء اخذها منه کلها وان شاء ترکها فی یده **شرح**
تفسیر فدک می آید در شرح حدیث پنجم این باب امیر المومنین منصوب است و واو بمعنی مع است یا بنابر
عطف بر ضمیر انہ است یا مرفوع است و واو برای عطف بر ضمیر مستتر در فتحها است و چون ضمیر منصوب
فاصلہ است احتیاج بضمیر منفصل نیست یعنی وجود فدک از رسول اللہ بر حالی کہ مخصوص او باشد چہ او
فتح کرد فدک را با امیر المومنین علیہ السلام نبود با ایشان ہیچیک پس زائل شد از فدک نام فیء و لازم فدک
شد نام انفال باین معنی کہ یکی از جملہ انفال است و ہمچو فدک است درین کہ داخل انفال است نیست آجامہا
و معدنہا و دریاہا و صحراہا و انفال از امام است بر حالی کہ مخصوص او باشد پس اگر عمل کنند در انفال مثل
معدنہا و غوص دریا جمعی برخصت امام پس از ایشان است چہار پنجیک حاصل و از امام یک پنج یک و آنچہ
از امام است میرود در راہ پنج یک غنیمت یعنی نصف آنرا با یتام و مساکین و ابن سبیل میدہد بعنوان
نفقہ سال چنانچہ می آید در حدیث چہارم این باب و ہر کہ عمل کند در انفال بیرخصت امام پس امام میگیرد
حاصل کارکرد او را ہمگی نیست ہیچیک را از جماعتی کہ بیرخصت کاری کردہ اند در آنچہ حاصل کردہ اند چیزے
و ہمچنین کسی کہ آباد کند چیزیرا یعنی آباد را آبیر کند یا جاری سازد کاریزرا یا کاری کند در زمین خراب بیرخصت
صاحب زمین پس جائز نیست آنکس را آنکار کہ کردہ پس اگر خواہد امام و صاحب زمین میگیرد
زمین را ازو ہمگی یعنے کارکرد را نیز میگیرد و اگر خواہد وا میگذارد زمین را در تصرف آنکس و اجرت المثل را
میگیرد یعنے اجرت المثل کارکرد را نیز میگیرد و ممکن کہ مراد اجرت المثل اصل زمین سبے کارکرد باشد
اول اصل سمعت امیر المومنین علیه السلام یقول نحن والله الذین عنی الله بذی
القربی الذین قرنهم الله بنفسه ونبیه فقال ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول
ولذی القربی والیتامی والمساکین منا خاصة ولم یجعل لنا سهما فی الصدقة اکرم الله نبیه واکرمنا
ان یطعمنا اوساخ ما فی ایدی الناس یعنی شنیدم از امیر المومنین علیہ السلام کہ میگفت ما ائمہ اہل بیت
رسول از جمیع امم کہ خواستہ است اللہ تعالے بلفظ ذی القربی مراد ائمہ اولاد من یکے بعد از یکی را خواستہ

چنانچہ بیان میشود در شرح حدیث پنجم این باب از جمعی ام کہ قرین کرد اسد تعالے ایشان را با خود و نبی خود یکے
بعد از یکے باین روش کہ گفتہ در سورہ حشر انچہ برگردانید اسد بر رسول خود از دست مشرکان کہ از فیء ہا
اند مثل فدک پس از اسد تعالی وانز رسول است واز صاحب خویشی نزدیک تر است کہ امیر المومنین و امامان
بعد از او باشند ہر یکے در زمان خود و یتیمان و مسکینان باعتبار طمع بقدر حاجت از راہ ملکیت امام گفت
مراد یتیمان و مسکینان از ما است و بس و نگردانیدہ اسد تعالی برای ما حصہ در تصدق منزہ کردہ اسد تعالی
نبی خود را و منزہ کرد ما را این کہ طعمہ دہد ما را چرکہای انچہ در دست مردم است کہ تصدق باشد

دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عزوجل واعلموا انما غنمتم من شیء
فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی قال هم قرابة رسول الله والخمس لله وللرسول ولنا

شرح قرابة بضم قاف و چون اسم جنس است بجای جمع مستعمل شدہ بضم تا نسبت بینوا اند بود چنانچہ
بیان شد در شرح کلام مصنف ضمیر ہم راجع بذی القربی است و جمع برای اینست کہ در ہر زمانے
یکی میباشد و مراد یکی بعد از یکے است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول اسد عزوجل
در سورہ انفال و بدانید کہ انچہ بہم میرسد بدست آورید ہر چہ باشد پس بدرستیکہ از اسد تعالی است پنج یک آن و از رسول
است و از صاحب خویشی نزدیک تر رسول است گفت مدلول ذی القربی متعدد است یکی بعد از یکے
ہمتایان رسول اسد اند و آن پنج یک از اسد تعالی و از رسول و از ما اوصیای رسول است سوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال الانفال ما لم یوجف علیه بخیل ولا رکاب او قوم صالحوا او قوم
اعطوا بایدیهم وکل ارض خربة وبطون اودیة فهو لرسول الله صلی الله علیه وآله وهو للامام من بعده
یضعه حیث یشاء یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت انفال کہ در سورہ انفال مذکور
است چیزیست کہ دوانیدہ نشدہ بر او اسپان لشکر و نہ شتران سواری لشکر مراد فدک و امثال آنست
کہ رسول و امیر المومنین تنہائی گرفتند آنرا یا زمین جمعی کہ مصالحہ کردند و بعضی املاک خود را واگذاشتند
یا مال جمعے کہ دادند آنرا بدست خود مثل جزیہ و ہر زمین خراب و شکم درہ ہا پس آن انفال ہمہ از رسول اسد
است و آن از امام است بعد از او میگذارد آنرا ہر جا کہ میخواہد چہارم اصل

عن العبد الصالح علیه السلام قال الخمس من خمسة اشیاء من الغنائم والغوص ومن الکنوز
ومن المعادن والملاحة یوخذ من کل هذه الصنوف الخمس فیجعل لمن جعله الله له و تقسم
الاربعة الاخماس بین من قاتل علیه وولی ذلک ویقسم بینهم الخمس علی ستة اسهم سهم لله وسهم
لرسول الله صلی الله علیه وآله وسهم لذی القربی وسهم للیتامی وسهم للمساکین وسهم لابناء السبیل
فسهم الله وسهم رسول الله صلعم لاولی الامر من بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وراثة وله
ثلاثة اسهم سهمان وراثة وسهم مقسوم له من الله وله نصف الخمس کملا ونصف الخمس الباقی

بين اهل بيته فسهم ليتاماهم وسهم لمساكينهم وسهم لابناء سبيلهم يقسم بينهم على الكتاب والسنة ما يستغنون
به في سنتهم فان فضل عنهم شيء فهو للوالي وان عجز او نقص عن استغنائهم كان على الوالي ان ينفق من
عنده بقدر ما يستغنون به وانما صار عليه ان يمونهم لان له ما فضل عنهم شرح گذشته در شرح کلام
مصنف احتمال آنکه چون در آیه خمس تکرار لام در یتامی والمساکین وابن السبیل نشده کل خمس مال امام
است ونفقه ایشان بر امام واجب است وبنابرین تقسیم خمس به شش قسم از قبیل مسامحه خواهد بود واین
شبیه است به تنازع لفظی الکمل بضم کاف وفتح میم کامل یقسم بینهم على الكتاب مجهول است وضمیر مستتر
راجع به نصف خمس است ما در ما یستغنون موصوله وعبارت از قسم است ومحلا منصوب است تا مفعول
یقسم باشد یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت خمس در پنج چیز است اول چیزهای
که به بلکی فرد آن دست بدست آمده باشد وآن بر دو قسم است یکی فی یعنی آنچه لشکر بحرب از دست
مشرکان بدست آورد ودیگری غیر فی یعنی مبلغی که به بلکی از دست مردم غیر مشرک بدست آمده باشد
مثل ارباح تجارات وزراعات وامثال آنها چه اگر حاصل زراعت از مردم نیست اما مبلغی که از نفقه
زیاد میماند بفروختن حاصل زراعت از مردم است دوم مروارید وامثال آن که بفرو رفتن در دریا حاصل شود
نه از دست مردم سوم گنجها که بدست می آید نه از دست مردم چهارم آنچه از کان زار بدست آید
نه از دست مردم پنجم آنچه از نمک زار بدست آید نه از دست مردم گرفته میشود بر یک
ازین اقسام خمس پس گردانیده می شود برای آنکه گردانیده آنرا الله تعالی برای او ودو حصه کرده میشود
چهار خمس که باقی میماند میان آنکه جنگ کرده بر سر آن وآن در غنیمتی است که فی است وآنکه بعمل آورده
آنرا وآن در غنیمتی است که غیر فی است ودر چهار چیز دیگر است که غیر غنیمت است وحصه کرده میشود
آن خمس میان جمعی که گردانیده الله تعالی خمس را برای ایشان به شش حصه حصه از الله تعالی است
بدلیل آنکه الله تعالی ذکر خود در آیه خمس کرده ودر آیه زکوة نکرده واگر مراد بیان محض مالکیت جمیع اموال
عالم میبود در هر دو آیه مذکور میبود وحصه از رسول الله وحصه از امیر المؤمنین علیه السلام در زمان
او وامام از اولاد او بعد از او وحصه از یتیمان وحصه از مسکینان وحصه از راه گذاران پس بعد از
رسول حصه الله تعالی وحصه رسول الله برای سزاوارتر بامارت بعد از رسول الله است ومیراث او است از
رسول خدا است سه حصه دو حصه باعتبارات ویک حصه علیحده شده برای او از جانب الله تعالی در زمان
رسول واز امام است نصف خمس برای امام ونصف خمس باقی حصه میشود در میان خویشان امام باین روش که حصه
برای یتیمان ایشان است وحصه برای مسکینان ایشان است وحصه برای راه گذاران ایشان است حصه کرده
میشود میان ایشان بنا بر قرآن وسنت رسول بقدری که بی نیاز میشوند بآن در آن سال پس
اگر زیاد آید از قدر نفقه سال ایشان چیزی پس آن از امام است واگر جمعه ایشان نرسد یعنی از بس که کم

الشاه قابل قسمت بعدد ایشان نباشد یا قابل قسمت باشد اما کفی کند از قدری که بی‌نیازی ایشان در آن است
واجب است بر امام که نفقه دهد از مال خود بقدری که بی‌نیاز شوند آن و جز این نیست که گردیده واجب بر
امام این که نفقه دهد ایشان را برای این که از دست آنچه زیاد مانند از ایشان مراد آنست که هر که در صورت
زیادتی زیادتی را می برد برای خلافت الهی در صورت کمی نقصان می‌کند و این وجه در ترکات نیز جاری است
چنانچه می آید که فان فضل ذلک من شیء رد الی الوالی تا آخر اصل وانما جعل الله هذا الخمس خاصة
لهم دون مساکین الناس وابناء سبیلهم عوضا لهم من صدقات الناس تنزیها من الله لهم
لقرابتهم برسول الله صلی الله علیه واله وکرامة من الله لهم عن اوساخ الناس فجعل لهم خاصة
من عنده ما یغنیهم به من ان یصیرهم فی موضع الذل والمسکنة ولا بأس بصدقات بعضهم علی بعض
وهؤلاء الذین جعل الله لهم الخمس هم قرابة النبی الذین ذکرهم الله فقال وانذر عشیرتک الاقربین وهم
بنو عبد المطلب انفسهم الذکر منهم والانثی لیس فیهم من اهل بیوتات قریش ولا من العرب احد
ولا فیهم ولا منهم فی هذا الخمس من موالیهم وقد تحل صدقات الناس لموالیهم وهم والناس سواء ومن
کانت امه من بنی هاشم وابوه من سائر قریش فان الصدقات تحل له ولیس له من الخمس شیء لان
الله تعالی یقول ادعوهم لآبائهم شرح خاصة مفعول دوم جعل است عوضا نیز مفعول دوم جعل است
یا بتقدیر عاطف بر خاصة است تنزیها مفعول له جعل است وکرامة عطف بر تنزیها است وهؤلاء تا آخر برای
بیان اینست که باعث سیادت واستحقاق خمس هاشم نیست وعبد المطلب نیز نیست بلکه هر باعث آن خویش
نزدیک رسول بودن است قرابة بفتح قاف یعنی خویشان نزدیک است چنانچه بیان شد در شرح کلام
مصنف موالیهم مبتدا است ولا فیهم خبر مبتدا است که مقدم شده ولا منهم عطف بر لا فیهم است ومقصود
است باین معنی که نیستند مثل ایشان حقیقة ونه مجازا فی هذا متعلق بظرف در منهم است ذکر هاشم بجای
عبد المطلب مبنی بر اینست که اثر هاشم بغیر اولاد عبد المطلب نسلی نمانده الدعوة والدعاء طلب کسی برای
طعامی ومانند آن ونام بردن ومراد اینجا معنی اول است چه اگر مراد نام بردن می بود بجای لآبائهم
بآبائهم می بود والینا خطاب بامام حسن وامام حسین صلوات الله عز وجل وسلامه علیهما وباقی ائمه
علیهم السلام به عنوان یا ابن رسول الله بسیار است یعنی وجز این نیست که گردانیده الله تعالی
این خمس را مخصوص برای خویشان امام نه مسکینان مردم دیگر را ونه راه گذاران مردم دیگر گردانیده این
خمس را عوض برای خویشان امام از تصدقات مردم برای مبرا کردن الله تعالی ایشان را
بسبب خویشی ایشان با رسول الله وبرای منزه کردن الله تعالی ایشان را از چرکهای
مردم که تصدقات ایشان است بیان این آنکه گردانیده برای خویشان رسول الله از جانب خود باین
معنی که خود را نیز داخل کرده در حصه تا معلوم شود که از قبیل حکومت است نه از قبیل گدائی داده ایشان را

آنچہ بے نیاز میکند ایشان را آن از ین کہ گردانند ایشان را در مرتبہ خواری وگدائی وباکی نیست تصدقات
بعض ایشان بر بعض دیگر وآن جمعی کہ گردانیدہ اللہ تعالی برای ایشان خمس را ایشان خویشان نبی اند
آنجماعت اند کہ مذکور کرد ایشان را اللہ تعالی باین مدح کہ گفتہ در سورۂ شعرا وبترسان از عذاب الٰہی
خویشان خود را کہ نزدیکتر اند در خویشی وآن ایشان فرزندان عبد المطلب اند خود شان نہ متعلقان ایشان خواہ
خواہ مرد باشند از جملہ فرزندان عبد المطلب وخواہ زن نیست داخل در ایشان از اہل خانوادہای قبیلۂ
قریش ونہ از باقی عرب ہیچیک ونہ بر سبیل حقیقت داخل در ایشان اند ونہ بر سبیل مجاز ودر حکم ایشان اند
در استحقاق این خمس متعلقان ایشان وگدائی حلال میشود تصدقات مردم دیگر برای متعلقان ایشان ومتعلقان
باقی مردم برابر اند وہر کہ باشد او از فرزندان ہاشم وپدرش از باقی قریش پس بدرستی کہ تصدقات مردم
دیگر حلال میشود برای او ونیست او را از خمس چیزی چہ بدرستی کہ اللہ تعالی میگوید در سورۂ احزاب
بخوانید پسرخواندگان را بسوی رزق بسبب پدران ایشان باینمعنی کہ اگر پدر ایشان ہاشمی باشد رزق
ایشان از خمس است والا از تصدقات است ہر چند کہ مادر ایشان ہاشمیہ باشد **اصل** وللامام
صفو المال ان یاخذ من ہذہ الاموال صفوہا الجاریۃ الفارہۃ والدابۃ الفارہۃ والثوب
والمتاع بما یحب او یشتہی فذلک لہ قبل القسمۃ وقبل اخراج الخمس ولہ ان یسد بذلک المال
جمیع ما ینوبہ من مثل اعطاء المؤلفۃ قلوبہم وغیر ذلک مما ینوبہ فان بقی بعد ذلک شیء اخرج الخمس
منہ فقسمہ فی اہلہ وقسم الباقی علی من ولی ذلک وان لم یبق بعد سد النوائب شیء فلا شیء لہم
ولیس لمن قاتل شیء من الارضین ولا ما غلبوا علیہ الا ما احتوی علیہ العسکر ولیس للاعراب من
القسمۃ شیء وان قاتلوا مع الوالی لان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ صالح الاعراب ان یدعہم
فی دیارہم ولا یہاجروا علی انہ ان دہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ من عدوہ دہم ان یستفزہم
فیقاتل بہم ولیس لہم فی الغنیمۃ نصیب وسنتہ جاریۃ فیہم وفی غیرہم **شرح** ان یاخذ عطف بیان صفو
است الا ما احتوی برای استثنای منقطع است ومیتواند بود کہ متصل باشد ودہم بدال بے نقطہ ماضی معلوم
باب منع وعلم است ودہم بفتح دال بی نقطہ وسکون ہا بمعنی اسم فاعل است یعنی کہ فروگیرندہ یا مصدر بمعنی
فروگرفتن ونسبت مجازی است ان در ان یستفزہم زائدہ است برای تکرار معنی ان در انہ ومنہ عطف
بر نصیب است یعنی نہ امام راست خالص از برای خود باشد آنکہ بگیرد از جملۂ این اموال فی خالص آنرا مثل کنیز
خوب وچاروای خوب وجامہ وانتفاع بانچہ خواہد بجد یا مباح کند بآن پس آن برای او جائز است پیش از بخش
کردن وجائز است ورا کہ علاج کند بآن مال جمیع آنچہ را کہ ضرور میشود او را مانند دادن مال جمعی را از بزرگان
کہ اہل اقرار بشہادتین اند تا اہل تسلیم نیز شوند وغیر آن یعنی ہنوز ایمان در دل ایشان محکم جای نگرفتہ است
بلکہ اقرار بشہادتین می کنند ہمی کہ از فی با ایشان دادہ شود تا الیف قلوب ایشان می شود

مطابق اصول کافی

پس اگر باقی ماند بعد از آن ضروریات چیزے بیرون میکند خمس را از آن پس قسمت میکند خمس را در اہل خمس که شش صنف باشند و قسمت میکند باقی را در لشکر که جمع کرده اند آن مال را و اگر نماند بعد از علاج و ضروریات چیزے برای لشکر نیست برائے لشکری که حرب کرده اند چیزے از زمینها و نه مالی که مشرکان واگذاشته اند از ترس لشکرے و گریخته اند لیکن حصه ایشان در چیزے است که احاطه کرده اند آن از لشکر و نیست برائے بادیه نشینان عرب از قسمت فی چیزے هر چند که حرب کنند از جانب امام چه بدستی که رسول الله صلی الله علیه وآله مصالحه کرده اند با ایشان باین روش که واگذارد ایشان را در مواضع خود از صحراها و نیاید بطلب ظلم دین بدین شرط که اگر فرو گیرند رسول الله را از جمله دشمن او جمعے طلب حرکت از ایشان کند پس جنگ کنند به مدد ایشان بر حالیکه نباشد ایشان را در آنچه بسعی بدست آمده باشد باین معنی که فی باشد حصه و روشی که روان باشد در ایشان و غیر ایشان باین معنی که ایشان مانند مسلمانان نباشند در طلب حصه از فی **اصل** والارضون التی اخذت عنوة بخیل و رجال فهی موقوفة متروکة فی ید من يعمرها ويحييها ويقوم عليها على ما يصالحهم الوالی على قدر طاقتهم من الحق النصف والثلث والثلثين وعلى قدر ما يكون لهم صلاحا ولا يضرهم فاذا اخرج منها ما اخرج بدأ فاخرج منه العشر من الجميع مما سقت السماء او سقی سيحا ونصف العشر مما سقی بالدوالی والنواضح فاخذه الوالی فوجهه فی الجهة التی وجهها الله على ثمانية اسهم للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمين وفی سبيل الله وابن السبيل ثمانية اسهم يقسم بينهم فی مواضعهم بقدر ما يستغنون به فی سنتهم بلا ضيق ولا تقتير فان فضل من ذلك شیء رد الى الوالی وان نقص من ذلك شیء ولم يكتفوا به كان على الوالی ان يمونهم من عنده بقدر سعتهم حتى يستغنوا ويوخذ بعد ما بقی من العشر فيقسم بين الوالی وبين شركائه الذين هم عمال الارض واكرتها فيدفع اليهم انصباؤهم على ما صالحهم عليه ويوخذ الباقی فيكون بعد ذلك ارزاق اعوانه على دين الله وفی مصلحة ما ينوبه من تقوية الاسلام وتقوية الدين فی وجوه الجهاد وغير ذلك مما فيه مصلحة العامة ليس لنفسه من ذلك قليل ولا كثير **شرح** ظاهر حديث اول باب نود و نهم کتاب الایمان والکفر باب المؤمن وعلاماته وصفاته است اینست که فرق میان فقراء و مساکین باین باشد که فقرا تردد بجاها میکنند و مساکین برائے شکستگی در خانه است خود ساکن و کم تردد اند یعنی و زمینهائے که گرفته میشود از مشرکان به رور اسپان و شتران سواری اہل آنها واگذاشته شده است یعنی داخل فی که پنج حصه میشود نیست واگذاشته میشود در تصرف جمعی که آباد کنند آنها را و زنده دارند آنها را و بایستند بر آنها بر آن شرطے که مصالحه میکند با ایشان امام به قدر توانائی ایشان از حق آب و زمین که نصف حاصل باشد و دو ثلث و اصل باشد و بر قدر آنچه برای ایشان مصلحت باشد و ضرر نرساند ایشان را مراد آنست که تعیین قدر منوط برای امام است و مختلف می شود باختلاف زمینها و اہل زمینها آنچه بیرون کرده باشد مثل

اجرت حداد و نجار و قیمت عوامل و مصالح الاملاک و مانند آنہا از اخراجات زراعت اند امیکند امام پس
بیرون میکند از انچہ مانده بعد از وضع اخراجات ده یک را از مجموع بامعنی که عشر از وسع انچہ مصالحه بران
کرده از انچہ دیمی است و بآب دوان است و بیست و یک را از انچہ داده شده از چاه یا دبرچرخ یا و شتران
آبکش پس میگیرد آن ده یک و بیست و یک را امام پس روان میکند آنرا در راہے که قرار داده آنرا
الله تعالی بر هشت حصه برای فقراء و مساکین و کارکنان بر تصدقات و جمعی که از اہل اقرار به شهادتین
که از اہل تسلیم نیستند و مستمال شده اند و در بندگانے که در آزاد ازانند و قرض داران و در راه الله تعالے
که جہاد است یا اعم از جہاد و امثال آنست و راه گذرانہا هشت حصه است که قسمت کرده میشود میان آن
هشت صنف در جاہای ایشان باین معنے که زکوة شهری در اہل استحقاق شهر دیگر قسمت نمیشود بلکه در اہل استحقاق
همان شهر قسمت میشود بقدرے که بے نیاز میشوند بآن در ان سال تا سر حاصل دیگر بے تنگی و سختگیرے
پس اگر زیاد ماند از قدر بے نیازی از سال ایشان چیزے برگردانیده میشود بسوے امام مخفی نماند
که برگردانیدن اشاره بآنست که دنیا مال امام است و گرفتن امام آنرا از قبیل فقر و گرفتن تصدق
نیست بلکه از قبیل گرفتن مال خود است از کسی که محتاج بآن نباشد ایضا مخفی نماند که ظاهر این
مخالف مشهور میان المتاخرین ست که مستحق در یکدفعه بقدر نفقه چندین ساله خود از زکوة میتواند گرفت و اگر
کمی کند از قدر بے نیازی ایشان چیزے تا اکتفا به عشر و نصف عشر شهر خود نتواند کرد واجب است بر امام
که نفقه دہد ایشان را از نزد خود بقدر وسعت معاش تا ایشان بے نیاز شوند و گرفته میشود بعد از انچہ
مذکور شد انچہ باقی ماند از عشر مثلا پس قسمت کرده می شود میان امام و میان شریکان امام آن جمعے اند که
ایشان کارکنان آن زمین اند و زارعان آن زمین اند پس داده میشود بسوے ایشان حصه ہاے ایشان
بر آن شرطے که مصالحه کرده امام با ایشان بر آن شرط مثل نصف و دو ثلث و یک ثلث و گرفته می شود
باقی مانده پس میباشد آن باقی مانده بعد از انچہ مذکور شد که مؤنت اہل استحقاق باشد که تصدقات شهر
ایشان و فا به معاش ایشان نمیکند موجب لشکرے که مدد او ہند بدین الله تعالی و در مصلحت انچہ ضرور میشود
امام را مثل قوت دادن عمال اسلام در راہہاے جہاد و غیر انچہ مذکور شد از جمله انچہ در آن مصلحت
جمیع مسلمانان است نیست برای امام از ان حاصل زمین مفتوح العنوه کم و نه بسیار یعنی صرف خود نمیکند پس
منافات ندارد با آنکه کل روے زمین از امام است چنانچہ بیان شد در احادیث باب صد و چہارم

اصل وله بعد الخمس الانفال والانفال کل ارض خربة قد باد اهلها وکل ارض لم یوجف
علیها بخیل ولا رکاب ولکن صالحوا صلحا واعطوا بایدیهم علی غیر قتال وله رؤس الجبال وبطون
الاودیة والآجام وکل ارض میتة لا رب لها وله صوافی الملوک ما کان فی
ایدیهم من غیر وجه الغصب لان الغصب کله مردود وهو وارث من لا وارث له

بعونی من کلا حیل اتعل شرح باد بہ بای یک نقطہ و الف و دال بے نقطہ ماضی اجوف باب ضرب است بمعنی
والیواد رفتن و بریدہ شدن رؤس الجبال وما نند آن کہ مذکور است اینجا از خمس انفال است اگرچہ بسیاقت
دیگر مذکور شدہ الاودیۃ جمع وادی درہ ہا و رود خانہا ما کان عطف بیان صوافی است یعنی و برای امام سوائے
خمس انفال و انفال ہر زمین است کہ خراب است کہ ترک کردہ اند آنرا اہل آن و ہر زمین است کہ دوانیدہ
نشدہ بر آن زمین اسپان و شتران سواری لشکر و لیکن صلح کردہ اند با امام اہل آن زمین صلحی و دادہ اند
بدست خود نیک و آن امامست سرہائے کوہہائے ہر چند کہ در تصرف دیگران باشد و شکمہائے درہ ہا و
رود خانہ ہا و بیست آنہا و ہر زمینی کہ آباد نشدہ باشد و صاحبی نباشد آنرا و از امامست خالصہائے
بادشاہان اہل شرک مراد ہر چیز است کہ باشد در تصرف ایشان نہ از راہ غصب از مسلمانان یا از اہل
عہد چہ بدرستی کہ مغصوب بجای برگشتہ میشود بسوی اہلش و امام وارث کسی است کہ نیست وارثے
او یعنی خویش و آقا ندارد چنانچہ می آید در حدیث پنجم و امام نفقہ میدہد کسی را کہ وسیلہ دیگر برائے
نفقہ ندارد **اصل** وقال ان الله لم يترك شيئا من صنوف الاموال الا وقد قسمه فاعطى
كل ذي حق حقه الخاصة والعامة والفقراء والمساكين وكل صنف من صنوف الناس فقال
لو عدل في الناس لاستغنوا ثم قال ان العدل احلى من العسل ولا يعدل الا من يحسن العدل
یعنی و امام موسی کاظم علیہ السلام گفت بدرستی کہ الله تعالے وانگذاشتہ چیزے از اقسام مالہا را مگر
برجائے کہ قسمت کردہ آنرا پس دادہ ہر صاحب حقی را حق او خواہ ثبوت باشد خواہ باقی مردم و فقیران را و
مسکینان را و ہر قسمی از اقسام مردم را پس ازان امام گفت اگر رعایت کردہ شود عدالتے کہ الله تعالے
قرار دادہ در مردم باین معنے کہ تمکین امام معصوم عالم بجمیع احکام کردہ شود و ہر آئینہ بے نیاز کردہ میشوند مردم
بعد ازان گفت بدرستی کہ عدالت الہی شیرین تر از عسل است و عدالت الہی را بجا نمی آورد دیگر کسیکہ خوب بجا می آورد
مسائل عدالت را اشارت است بابطال گزاف مخالفان کہ بہ عدل عمر مینازند با وجود اقرار بجہل و مسائل
دین و اقرار بہ علم امیر المومنین علیہ السلام **اصل** قال وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقسم
صدقات البوادي في البوادي وصدقات اهل الحضر في اهل الحضر ولا يقسم بينهم بالسوية على ثمانية
حتى يعطي اهل كل سهم ثمنا ولكن يقسمها على قدر من يحضره من اصناف الثمانية على قدر ما يقيم كل
صنف منهم يقدر لسنته ليس في ذلك شيء موقوت ولا مسمى ولا مؤلف انما يضع ذلك على قدر ما يرى
وما يحضره حتى يسد كل فاقة كل قوم منهم وان فضل من ذلك فضل عرضوا المال جملة الى غيرهم **شرح**
من در من اصناف تبعیضیہ است اگر اضافہ اصناف بالثمانیہ از قبیل اضافت موصوف بصفت باشد و
بیانیہ است اگر اضافت لامیہ باشد و از قبیل اضافت جزو بکل باشد ما در ما یقیم مصدریہ است تقدیر
بحرف جر و تنوین است و ظرف متعلق بہ یقیم است لسنتہ صفت قدر است مشار الیہ ذلک در دو جا

قدر بستہ است و در سوم قدر ما بری است الموقوت بقات وتای دو نقطہ در بالا چیزیست کہ معین باشد
وما لوقت باشد اگرچہ معین بحسب عقل یا نقل باشد ان بکسر ہمزہ وتخفیف نون شرطیہ نیست چہ مراد
ماضی است بلکہ بمعنی اذا است چنانچہ مذہب کوفیین است عرضوا بعین بے نقطہ و راء بے نقطہ ماضی مجہول
باب تفعیل است وضمیر مفعول اول ونائب فاعل است المال مفعول دوم وعبارت از تفعیل است التعریض
ضد تصریح ومراد اینجا محروم کردن کسی از چیزی است بگردانیدن آنچیز از آن کسے بسوے دیگرے حمل
بجاے بنقطہ ماضی معلوم باب ضرب است وضمیر مستتر راجع بہ رسول است وضمیر بارز منصوب متصل
راجع بمال است وجملہ استیناف بیانی عرضوا المال است یعنی امام موسی کاظم علیہ السلام گفت و رسول اللہ
قسمت میکرد تصدقات اہل صحرا را در مستحقین اہل صحرا را وتصدقات اہل شہر را در مستحقین اہل شہر وقسمت
میکرد میان ایشان برابر ہشت حصہ تا میداده باشد اہل ہر حصہ را ہشت یک ولیکن قسمت میکرد
تصدقات را بر مقدار جمعے کہ حاضر میبودند واز ہشت صنف بر مقدار واداشتن ہر صنفے از ایشان
کہ حاضر اند بمقداری کہ برائے سال آن صنف کافی باشد نیست در آن نفقہ سال چیزے کہ معین باشد
وتفاوت بحسب اشخاص واوقات نکند بحسب عقل ونہ بحسب نقل ونہ بحسب استمرار در سنوات
جز این نیست کہ میگذاشت نزد ہر کس نفقہ سال را بر مقداری کہ مصلحت میدید وامی موافق جمعے بود کہ
حاضر می شدند نزد او تا آنکہ بست راہ حاجت ہر جمعے از مستحقین را دو وقتی کہ زیادہ می آمد از آن قدر
زیادتی محروم میشدند از آن مال زیادتی بیان این آنکہ باز میگرداند مال زیادہ را بسوے غیر ایشان از
مستحقان زکوۃ در موضعی دیگر اصل ولا تعطی الا الی الوالی وکل ارض فتحت ایام النبی الی اخر الابد
وما کان افتتاحا بدعوۃ اہل الجور واہل العدل لان ذمۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
فی الاولین والآخرین ذمۃ واحدۃ لان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال المسلمون
اخوۃ تتکافی دماؤھم ویسعی بذمتھم ادناھم شرح وکل عطف بر الانفال است الدعوۃ معاش دادن
امام رعیت را وکلمہ کہ جمعی خصم خود را بسوے آن خوانند وبر دو اینجا مناسب است المسلمون تا آخر
گذشت در حدیث اول باب صد و دوم یعنی واختیار انفال مفوض بسوی امام است وہمچنین ہر زمینے
کہ مفتوح شد در روزگاری تا آخر الزمان افتتاح آن افتتاح بدعوت ائمہ ظلم باشد وخواہ بدعوت
اہل عدالت باشد چہ بدرستی کہ عہد رسول اللہ در باب انفال ودر باب زمین مفتوح العنوت ودر باب
معاش دادن امام رعیت را در پیشینیان ودر پسینیان یک عہد است چہ بدرستی کہ رسول در مسجد خیف
در منی بعد از سفارش مردم باتباع ائمہ مسلمین ولزوم جماعت ایشان امر کرد چنانچہ گذشت در حدیث اول باب
صد و دوم گفت مسلمانان برادران ہم اند برابر ہم است خونہای ایشان وکسب معاش وفراغت میکنند
بعہدے کہ رسول ایشان در میان فقراء ایشان گذاشتہ اصل ولیس فی مال الخمس زکوۃ لان

فقراء الناس جعل ارزاقهم فی اموال الناس علی ثمانیة اسهم فلم یبق منهم احد وجعل للفقراء قرابة الرسول
صلی الله علیه وآله نصف الخمس فاغناهم به عن صدقات الناس وصدقات النبی وولی الامر
فلم یبق فقیر من فقراء الناس ولم یبق فقیر من فقراء قرابة رسول الله الا وقد استغنی فلا فقیر
ولذلک لم یکن علی مال النبی والوالی زکوة لانه لم یبق فقیر محتاج ولکن علیهم اشیاء تنوبهم
من وجوه ولهم من تلک الوجوه کما علیهم **شرح** قرابه هر دو جا بفتح قاف است چنانچه بیان شد در شرح
کلام مصنف و صدقات النبی مبتدا است و ولی عطف بر النبی است و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر
وصدقات النبی و ولی الامر متروکة و مراد بصدقات النبی و ولی الامر انفاق در صورت عجز و نقصان است
چنانچه بیان شد در سابق در نصف خمس که وان عجز او نقص عن استغنائهم کان علی الوالی ان ینفق من عنده و
گذشت در زکوة که وان نقص من ذلک شیء ولم یکتفوا به کان علی الوالی ان یمونهم یعنی و نیست در مال خمسی که
نزد امام مانده باشد تا یکسال زکوتی چه بدرستی که فقرا و مردم غیر بنو هاشم گردانیده شده در فرمانهای ایشان
در مالهای مردم بر هشت حصه که بیان شد درین حدیث بی نیاز کرده فقرای خویشان رسول را
بسبب نصف خمس از تصدقات مردم دیگر و معاش داد تهای نبی در زمان خودش و امام زمان بعد از آن
زمان معلوم و مقرر است در صورتی که نصف خمس یا زکوة وفا به معاش مردم نکند پس نماند فقیری از فقرای
مردم دیگر و نماند فقیری از فقرای خویشان رسول الله مگر بر حالی که بی نیاز شده پس هیچ بی معاش نیست برای
آنست که نبود بر مال نبی و بر مال امام زکوتی یعنی چنانچه زکوتی واجب نیست خمس نیز واجب نیست چه
بدرستی که نماند فقیری که بی معاش باشد و لیکن بر نبی و اوصیای او چیزی چند که واجب است ضرور میشود
ایشان را از راهی چند مراد صدقات در صورت عدم وفای نصف خمس و زکوة به معاش مردم و مانند آن
از عطایای الجیان و غیر ذلک است و گاهی برای نبی و ائمه نفع حاصل میشود از آن راهها چنانچه
حرج بر ایشان واقع میشود اشارت است بآنکه در صورتی که نصف خمس و زکوة زیاد باشد از معاش فقرا
در حال آن زیادتی از نبی و اوصیا است و الجیان مثل اتحف و هدایا می آورند و آنها از نبی و اوصیا
است **اصل** لما ورد ابو الحسن موسی علیه السلام علی المهدی رآه یرد المظالم فقال
یا امیر المؤمنین ما بال مظلمتنا لا ترد فقال له وما ذاک یا ابا الحسن قال ان الله تبارک وتعالی
لما فتح علی نبیه صلی الله علیه وآله فدک وما والاها لم یوجف علیه بخیل ولا رکاب فانزل الله علی
نبیه صلی الله علیه وآله وآت ذا القربی حقه فلم یدر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
من هم فراجع فی ذلک جبرئیل وراجع جبرئیل ربه فاوحی الله الیه ان ادفع فدک الی فاطمة علیها السلام
فدعاها رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لها یا فاطمة ان الله امرنی ان ادفع الیک فدک فقالت
قد قبلت یا رسول الله من الله ومنک فلم یزل وکلاؤها فیها حیاة رسول الله صلی الله علیه وآله

شرح مہدی پسر منصور دوانقی است نام او محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس است ششم از عباس و سوم است از خلفای عباسیه در ذی الحجه صد و پنجاه و هشت خلیفه شده و در محرم سال صد و شصت و نه وفات یافت المظالم جمع مظلمه بفتح میم و سکون ظای با نقطه و فتح و کسر و ضم لام آنچه بظلم گرفته شود فدک بفتح فا و فتح دال بی نقطه موضعی است نزدیک مدینه و صاحب مجمع البیان گفته که از مدینه سه میل است و بعضی دو روز و سه روز و شش روز نیز گفته اند و بر هر تقدیر آن داخل خیبر نیست چنانچه جوهری و صاحب قاموس تجوهم گفته اند قریه بخیبر و بعضی گفته اند شهری است و قلعه آن را شمروخ نامند نزدیک خیبر است و چون خیبر مفتوح شد اهل آنجا طلب امان کردند که آن شهر را برسول الله واگذارند پس مخصوص او شد و تسمیه آن باسم فدک بن حام است چه اول او در آنجا نزول کرد مخفی نماند که ظاهر ما والا ها آنست که شهرها شد و دهها تابع آن ها شد و میتواند بود که مراد ما فی حکمها باشد لم یوجف معلوم از باب افعال است و ضمیر مستتر راجع برسول است یا در تجمیل برای تعدیه بمفعول دوم است و مفعول اول محذوف است تقدیر لم یوجف العسکر و اشاره است بقول الله تعالی در سوره حشر و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدیر ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل کیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم بیان این ظاهر میشود فی الجمله از آنچه گفتیم در شرح حدیث اول باب صد و پنجاه و دوم چون آیه و آت ذا القربی حقه در مکه نازل شده چنانچه می آید در حدیث اول باب هفتم کتاب الایمان و الکفر و فتح فدک در مدینه شده پس اجرای انزال در فاتمال اعلام وجوب عمل بآن آیه بسبب حصول شرائط وجوب است نظیر آنکه کسی که چندان که مال نداشت عمل کرد بآیه و آتوا الزکوة واجب نیست و بعد از آن مالی که بحد نصاب رسد واجب میشود و بعضی میگویند که سوره بنی اسرائیل مکی است مگر چند آیه و از آن جمله است و آت ذا القربی حقه چنانچه صاحب مجمع البیان نقل کرده القربی مؤنث اقرب است که افعل التفضیل است و تانیث آن باعتبار آنست که موصوف آن قرابه است و قرابت رسول نزدیکتر آنست که با وصایت و شرکت در علم بجمیع احکام الهی باشد پس ذی القربی یعنی امام از جمله خویشان رسول است من هم یعنی مراد آنست که در آن وقت سه کس از اوصیا موجود بوده اند امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و اگرچه رسول میداند که صاحب حق در آن وقت امیر المؤمنین علیه السلام است چنانچه بیان شد در حدیث دهم باب شصت و چهارم اما میدانست که آیا اگر حق او را بخودش دهد مصلحت نزدیکتر است یا بپسرانش پس معنی ادفع فدک الی فاطمة نیست که نه بخودش و نه بپسرانش بلکه دادن بفاطمه علیها السلام موافق مصلحت است یعنی وقتی که داده شد امام موسی کاظم علیه السلام بر مهدی دید مهدی را که رد مظالم میکرد پس گفت ای خلیفه چیست حال مظلمه ما که برگردانیده نمیشود پس مهدی گفت او را و چیست آن مظلمه ای ابو الحسن گفت بدرستی که الله

تبارک وتعالی وحی کہ کشود دیر نبی خود فدک وتوابع آن راندوانیدہ بران اسپان لشکر را ونہ شتران سواری لشکر را پس فرو فرستاد اللہ تعالی بر نبی خود وجوب عمل باین آیہ سورہ بنی اسرائیل کہ وبدہ صاحب قرابت نزدیکتر را حق او ونداسنت رسول اللہ بعلم الیقین کہ کیانند یا این معنی کہ بکدام از ایشان دہد پس سوال کرد دران جبرئیل را وسوال کرد جبرئیل صاحب خود را ازین اختیار خود را پس وحی فرستاد اللہ تعالی بسوی رسول کہ بدہ تو فدک را بفاطمہ علیہا السلام باعتبار آنکہ رضای امیر المومنین علیہ السلام وخوشحالی امام حسن وامام حسین علیہما السلام درانست پس طلب کرد فاطمہ را رسول اللہ پس گفت ای فاطمہ بدرستی کہ اللہ تعالی امر کرد مرا کہ بدہم تو فدک را یعنی فدک وتوابع آن را پس گفت فاطمہ بتحقیق قبول کردم ای رسول خدا از اللہ تبارک وتعالی واز تو وہمیشہ وکلای فاطمہ در فدک وتوابع آن بودہ اند در زمان حیات رسول اللہ اصل فلما ولی ابو بکر اخرج عنہا وکلاءہا فاتتہ فسألتہ ان یردہا علیہا فقال لہا ائتینی باسود او احمر یشہد لک بذلک فجاءت بامیر المؤمنین علیہ السلام وام ایمن فشہدا لہا فکتب لہا بترک التعرض فخرجت والکتاب معہا فلقیہا عمر فقال لہا ما ہذا معک یا بنت محمد قالت کتاب کتبہ لی ابن ابی قحافۃ قال ارینیہ فابت فانتزعہ من یدہا ونظر فیہ ثم تفل فیہ ومحاہ وخرقہ فقال لہا ہذا لم یوجف علیہ ابوک بخیل ولا رکاب فضعی الحبال فی رقابنا فقال لہ المہدی یا ابا الحسن حدہا لی فقال حد منہا جبل احد وحد منہا عریش مصر وحد منہا سیف البحر وحد منہا دومۃ الجندل فقال لہ کل ہذا قال نعم یا امیر المؤمنین ہذا کلہ ان ہذا کلہ مما لم یوجف اہلہ علی رسول اللہ بخیل ولا رکاب فقال کثیر وانظر فیہ شرح از جملہ طعنہای شیعہ بر ابو بکر اینست کہ اینقدر احکام الہی بیخبر بودہ کہ بعد از اخراج وکلا گواہ طلبیدہ وحال آنکہ تصرف بیمدمر دباو مانند آنہا مدتی بی منازع دلیل مالکیت مطلق وسند شہادت دیگران بر ملکیت مطلق متصرف دران است والا ہیچکس شہادت بر ملکیت کسی نمیتواند داد وصاحب مغرب کہ از علمای مخالفان است گفتہ فدک بفتحتین قریۃ بناحیۃ الحجاز افاء اللہ علی نبیہ وقد تنازعہا علی وعباس فلما الیہما عمر مخفی نماند کہ این اقرار است بظلم ابو بکر بنابرین مفہوم می شود کہ ظلم عمر بر حضرت فاطمہ علیہا السلام بغیر مودہ ابو بکر بودہ کہ اصل فساد است ظاہر این حدیث آنست کہ آنچہ منقول می شود کہ عمر بن عبد العزیز رد فدک باولاد فاطمہ کردہ غلط باشد بشارۃ الیہ ہذا اکثرہا کانت محروسہ است کہ دران وقت بتصرف اہل اسلام بودہ الجبال بضم است ودر بعض نسخ بجای بی نقطہ است و اطراف سنابسیہ تمام است بہشت فحصی عریش بفتح عین بی نقطہ وکسر رای بی نقطہ وشین شہری بودہ از توابع مصر کہ خراب شدہ السیف بکسر سین بی نقطہ وسکون یای دو نقطہ در پائین وفا کنار دریا واکثر دریا کنار دریای عمان مستعمل میشود دومۃ الجندل بضم دال بی نقطہ وبعضی بفتح دال نیز میگویند حصاری است میانہ مدینہ وکوفہ دوری آن از مدینہ پانزدہ روز راہ واز کوفہ دہ روز راہ است ظاہر آنست کہ در اینجا از کاتبان غلطی

شده باشد و بجای اہلہ علیٰ چنین باید علی اہلہ یعنی پس چون خلافت کرد ابوبکر بیرون کرد از فدک وکلاء فاطمہؑ
را پس آمد فاطمہ علیہا السلام نزد او پس طلب کرد از او که برگرداند فدک را بر فاطمہ علیہا السلام پس
گفت او را بیار نزد من سیاہی را یا سفیدی را که گواہی دہد برای تو بآنچه گفتی که فدک داخل ملک رسول
بوده داده به تو داده است پس آورد امیر المومنین علیہ السلام را و ام ایمن را که کنیز رسول بوده از میراث
پدرش و آزاد شد پس گواہی دادند برای فاطمہ که از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ شنیده اند حکایت فدک را
که ملک رسول بوده و بفاطمہ علیہا السلام داده بامر اللہ تعالیٰ پس ابوبکر نوشت برای فاطمہ ترک کلانے
ابوبکر داخل در فدک را بسبب آنکه ایجاف بخیل و رکاب نشده و مال رسول بوده و بذی القربیٰ داده
پس فاطمہ علیہا السلام بیرون آمد و آن نوشته با او بود چنانچه زنان در زیر چادر کاغذی را میگیرند و آن کاغذ
در بیرون چادر است پس برخورد او را عمر پس گفت پس چیست این کاغذ با تو ای دختر محمد مخفی نماند
که از کمال عداوت نام رسول بر زبان نگفت یا بنت رسول اللہ و لہذا فاطمہ نیز ابوبکر نگفت گفت نوشته
است که نوشت آنرا برای من پسر ابو قحافہ عمر گفت بنما بمن آن کاغذ را پس ابا از دادن کرد فاطمہ پس
عمر برد آن کاغذ را از دست او و نگاه کرد در آن پس آب دہن انداخت در آن کاغذ و محو کرد نوشته آنرا
و پاره کرد آنرا پس گفت عمر فاطمہ را مجموع آنچه تصرف میخواہی یعنی اگر آن نه دوانیده بر آن پدر تو اسپان
لشکر را و نه شتران لشکر را باین معنے که اگر فدک را بتو دہیم باین سبب که نوشته شده اینجا لازم می آید
که اکثر ممالک محروسہ را بتو دہیم پس بگذار که ہمارا در گردنہای ما یعنی مارا زیر بار خود کن تا من ترک خلافت
کنیم پس گفت امام موسی کاظم علیہ السلام را مہدی که ای ابو الحسن حدود فدک و توابع آنرا بیان کن پس گفت
حدی از آن کوه احد است و حدی از آن عریش مصر است و حدی از آن کنار دریا است و حدی از آن
دومۃ الجندل است پس مہدی می گفت او را فدک و توابع آن جمیع اینست گفت آری ای خلان این ہمہ
است بدرستی که این ہمہ از جملہ چیزیست که نه دوانیده بر اہل آن رسول اللہ اسپان لشکر را و نه شتران سوارے
لشکر را پس مہدی گفت بسیار است و من فکر می کنم در آن **شش اصل** سمعت ابا جعفر
علیہ السلام یقول الانفال ھو النفل و فی سورۃ الانفال جدع الانف شرح الانفال بکسر ہمزه
مصدر باب افعال بخشیدن و مراد اینجا بخشیدن اللہ تعالیٰ چیزے را برسول و ذی القربیٰ است و اشارت
است بمضمون آیہ سورہ حشر ما افاء اللہ علی رسولہ که مذکور شد در شرح حدیث پنجم الجدع بفتح جیم و سکون
دال بی نقطہ و عین بی نقطہ بریدن بینی و گوش و مانند آنہا یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیہ السلام که
میگفت بخشیدن اللہ تعالیٰ در سورہ حشر ما افاء اللہ برسولہ و بذی القربیٰ آنست که عطیہ الٰہی برائے
شیعہ ما که آن تصریح میشود بطلان مذہب مخالفان و در سورہ انفال بریدن بینی مخالفان اشاره است
بآنکه اگر ما افاء اللہ علی رسولہ را بذی القربیٰ و سائر خویشان رسول دہند چنانچه در سورہ حشر است دیگر

زمینی برای ائمه ضلالت نمیماند که بآن حکومت توانند کرد چنانچه در حدیث سابق گذشته که عمر گفت فیتبعه
الجبال حتی رقابنا و باین که اگر خمس غنیمت را بذی القربی و سائر خویشان رسول دهند چنانچه در سورهٔ
انفال است دیگر مالی برای ائمه ضلالت نمیماند که بآن حکومت توانند کرد ﴿هفتم﴾ اصل عن الرضا
قال سئل عن قول الله واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی فقیل له فما
کان لله فلمن هو فقال لرسول الله وما کان لرسول الله فهو للامام فقیل له أفرأیت ان کان صنف
من الاصناف اکثر وصنف اقل ما یصنع به قال ذاک الی الامام أرأیت رسول الله کیف
یصنع الیس انما کان یعطی علی ما یری کذلک الامام یعنی روایتیست از امام رضا علیه السلام که راوی
گفت پرسیده شد از قول الله تعالی در سورهٔ انفال و بدانید که آنچه به سعی بدست آورید از دست مردم
پس از الله تعالی است خمس آن و از رسول است و از صاحب قرابت نزدیکتر رسول است که امام بعد
از رسول باشد باین روش پرسیده شد گفته شد او را که پس آنچه بود از الله تعالی پس برای کیست آن
پس امام گفت برای رسول است و آنچه بود از رسول صلی الله علیه پس آن از امام است پس گفته شد او را
پس خبر ده که اگر باشد صنفی از سه صنف که در تتمه آیه است بیشتر و صنفی کمتر چه کار کرده می شود یعنی آن
نصف خمس که از غیر امام است گفت این کار مفوض بسوی امام است خبر ده مرا که رسول الله چون میکرد
آیا نه همین بود که میداد آن سه صنف را بر آن نهجی که مصلحت وقت در آن میدانست باعتبار کثرت و قلت ایشان
همچنان است امام ﴿هشتم﴾ اصل عن ابی جعفر علیه السلام انه سئل عن معادن الذهب والفضة
والحدید والرصاص والصفر فقال علیها الخمس ﴿شرح﴾ رصاص بفتح رای بی نقطه بر دو قسم است سیاه
و آن سرب است و سفید و آن قلعی است یعنی روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام که او پرسیده شد از
معدنهای طلا و نقره و آهن و رصاص و مس پس گفت بر آنها است خمس ﴿نهم﴾ اصل عن
زرارة قال الامام یجری وینفل ویعطی ما شاء قبل ان تقع السهام وقد قاتل رسول الله بقوم
لم یجعل لهم فی الفیء نصیبا وان شاء قسم ذلک بینهم ﴿شرح﴾ این حدیث موقوف است و مقصود زراره
آنست که از یکی از ائمه شنیده ام تصریح بآن نکرده ضمیر بینهم راجع باهل سهام است و میتواند بود که راجع بقوم
باشد یجری به رای بی نقطه معلوم باب افعال است ینفل معلوم باب افعال است یا باب نصر یا باب
تفعیل است یعنی روایت است از زراره گفت امام از فیء وظیفه میدهد و بخشش می کند و میدهد
آنچه را که میخواهد پیش از آن که قرار گیرد پنج سهم در فیء و بتحقیق که جهاد کرد رسول الله به مدد جمعی که
نگردانیده بود برای ایشان در فیء حصه مثل اعراب چنانچه مذکور شد در حدیث چهارم این باب
مراد آنست که اگر غنیمت قسمت نشود بر لشکر بسبب مصلحتی که رو دهد بعید نیست و لشکر درین وقت
مانند اعراب خواهند بود و اگر خواهد قسمت میکند فیء را میان اهل سهام پیش از اجرا انفال و اعطا

دهم اصل سئلت اباعبدالله علیه السلام عن قول الله عزوجل واعلموا انما غنمتم من
شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی فقال ابوعبدالله علیه السلام بمرفقیه علی رکبتیه
ثم اشار بیده ثم قال هی والله الافادة یوما بیوم الا ان ابی جعل شیعته فی حل لیزکوا
شرح اتکای سائل بدکرانچه خواست به لام در آیه خمس و عدم التفات امام بباقی اصناف واشاره
بسوی خود و ذکر حلال کردن شیعه مؤید اینست که جمیع خمس مال امام است و ذکر باقی اصناف برای
وجوب تقیه است فقال بمعنی فوضع است الافادة پس انداز کردن یعنی زیاد آوردن دخل بر خرج و تفسیر
آن می آید در حدیث دوازدهم ابی عبارت از امام محمد باقر است وجعل مجهول است وفاعل محذوف
رسول الله است و ذکر ابی با آنکه مراد عموم است برای نوعی از تقیه است لیزکوا جمع مذکر غائب باب نصر
یا مجهول باب تفعیل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله تعالی در سورهٔ انفال
و بدانید که انچه بسعی بهم رسانید هرچه باشد پس بدرستی که از الله تعالی است خمس آن و از رسول است
و از صاحب قرابت نزدیک تر رسول است پس گذاشت امام دو آرنج خود را بر دو زانوی خود بعد از ان
اشاره کرد بدست خود بطرف سینه خود تا بیان کند که صاحب قرابت درین زمان منم و کل خمس از من است
بعد از آن گفت اینست بخدا قسم که فائده مند شدن روز بروز است الا نقد اینست که پدرم امام محمد باقر
گردانید شیعه را باین او در حلیت باین معنی که رسول روز بروز از گردن ایشان انداخته چه بسیار مشکل است
ضبط آن و منتاط فائده سال را ساخته تا پاکیزه مرتبه شوند و آلوده گناه نشوند یازدهم اصل سئلت
اباالحسن علیه السلام عن الخمس فقال فی کل ما افاد الناس من قلیل او کثیر یعنی پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از خمس این گفت واجب است در هرچه پس انداز کردند مردم از کم یا بسیار
مراد آنست که در غنیمت شرط نیست که قیمت بدینار طلا رسد چنانچه در غوص و معدن شرط است و می آید
در حدیث بست و یکم دوازدهم اصل کتبت جعلت لک الفداء تعلمنی ما الفائدة وما حدها
رأیک ابقاک الله ان تمن علی ببیان ذلک لکیلا اکون مقیما علی حرام لا صلوة لی ولا صوم
فکتب الفائدة مما یفید الیک فی تجارة من ربحها وحرث بعد الغرام او جائزة شرح تعلمنی
معلوم مخاطب باب افعال یا تفعیل خبر است بمعنی است ما مرا یک مبتدا است ابقاک الله جمله معترضه
است ان تمن خبر مبتدا است و جمله مبتدا و خبر قضیه است بمعنی اسند عا من و رما تبعیضیه است تفید مخاطب
باب افعال است ذکر تجارت و حرث بر سبیل مثال است و مقصود هر چیزی است که بسعی بهم رسیده باشد
مثل منافع بازو و گوسفند و مانند آنها پس عطای که دیگری این کس را داده داخل نیست چنانچه ظاهر
حدیث بست و دوم است بعد الغرام بیان یعنی است که مفهوم شد از ما تفید او جائزه عطف بر الغرام
است و مراد عطای این کس بدیگران است یعنی نوشتم بامام علیه السلام قربانت شوم اعلام کنی مرا

که چیست فائده که در آن خمس واجبست و چیست تفسیر فائده قرار داد خاطر تو نگاه دارد ترا الله تعالی این که
سنت نهی بر من به بیان آنچه مذکور شد تا نباشم پاینده بر حرامی که با آن حرام نماز درست نباشد بر لبس
من و درست نباشد روزه پس نوشت فائده از جمله چیزے است که کسب میکنی آن را بسوے خود یسعی
در سودا از نفع آن سودا در زراعت بعد از خرج مقررے خود و عیال و بعد از عطائے که تو بدیگران کنی
باین معنی که در خرج و جائزه خمس نیست و در آنچه باقی ماند بعد از آن خمس هست و آن باقی مانده معنے فائده
است **سیزدهم اصل** کتبت الی ابی جعفرؑ الخمس اخرجه قبل المؤنة او بعد المؤنة
فکتب بعد المؤنة یعنی نوشتم بسوے امام محمد تقی علیه السلام خمس را بیرون کنم از مال خود
پیش از وضع خرج یا بعد از وضع خرج پس نوشت که بعد از وضع خرج میتواند بود که مراد بخرج در ارباح
تجارات و زراعات و مانند آنها مجموع خرج تحصیل آنها و خرج سال باشد و در غنائم و گنج و معدن و
غوص تنها خرج تحصیل باشد و بس **چهاردهم اصل** عن ابی جعفرؑ قال شیٔ
قوتل علیه علی شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فان لنا خمسه ولا یحل
لاحد ان یشتری من الخمس شیئا حتی یصل الینا حقنا یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام گفت هر چیزے که جنگ کرده شود بر سر آن بر شهادت آنکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و این
که محمد رسول الله است یعنی فی که لشکرے که مدعی اسلام باشند احاطه بآن کنند پس بدرستی که از ما است
خمس آن و حلال نمی شود برائے هیچیک که خریداری نماید از آنچه خمس ما در آن هست چیزی تا رسد بسوے
ما حق ما کنیز مستثنی است از شیئا بدلیل آنچه می آید در حدیث شانزدهم و میتواند که شیعهٔ امامیه مستثنی باشند
از احد **پانزدهم اصل** عن عبد العزیز بن نافع قال طلبنا الاذن علی ابی عبد الله و
ارسلنا الیه فارسل الینا ادخلوا اثنین اثنین فدخلت انا و رجل معی فقلت للرجل
احب ان تحل بالمسألة فقال نعم فقال له جعلت فداك ان ابی كان ممن سباه بنو امية وقد علمت
ان بنو امية لم یكن لهم ان یحرموا ولا یحللوا ولم یكن لهم مما فی ایدیهم قلیل ولا كثیر وانما ذلك لكم
فاذا ذكرت الذی كنت فيه دخلنی من ذلك ما یكاد یفسد علی عقلی ما انا فيه فقال له انت
فی حل مما كان من ذلك وكل من كان فی مثل حالك من ورائی فهو فی حل من ذلك قال فقمنا
وخرجنا فسبقنا معتب الی النفر القعود الذين ينتظرون اذن ابی عبد الله فقال لهم قد ظفر عبد العزیز
بن نافع بشیٔ ما ظفر بمثله احد قط قيل له وما ذاك ففسره لهم **شرح** امر بدخول دو کس دو کس برائے
آن بود که امام میدانست که حال دو کس که اول خواهند آمد مخالف حال دیگران است باعتبار آنکه آن
دو کس از عمل برائے بنی امیه توبه کرده بودند و دیگران در عمل برائے ایشان بوده اند احب مضارع معلوم
مضاعف متکلم وحده از باب افعال است تحل بجاے حقیقه مضارع معلوم مضاعف مخاطب باب نصر است

اکل بفتح حا کشودن گره باد ربالمسئلة برای آنست است تقدیم تعلیل بر کثیر از جهت قوقی سائل است الذی مفعول به ذکرت است در بعض نسخ بجای ذکرت رد الذی است و بنابرین رد به فتح راے بیقطه و تشدید دال بنقطه مصدر باب نصر مفعول به ذکرت است لیفسد مضارع معلوم الحال از باب افعال است علی بحرف جره ضمیر متکلم وحده است عقبی مفعول به یفسد است ما در ذا نافیه نافیه است و میتواند بود که موصوله باشد و فاعل یفسد باشد و از قبیل وضع ظاهر در موضع مضمر باشد بنابر آنکه در یفسد ضمیر مستتر نباشد و ضمیر فیه راجع بما در ما نافیه باشد و میتواند بود که نافیه باشد و جمله استینافیه بیانی باشد بنابر آنکه در یفسد ضمیر مستتر باشد و ضمیر فیه راجع بالذی باشد من در من ورائی بیانیه است وراء بفتح واو و راے بے نقطه و الف ممدوده بمعنے امام و خلف آمده و مراد اینجا معنے اول است مثل وکان ورائهم ملک و عبارت از عبد العزیز است و منافات ندارد با لفظ کل چه گاهی مصداق قضیه کلیه قضیه شخصیه میباشد معتب بضم میم و فتح عین بینقطه و تشدید تای دو نقطه در بالا مکسوره و بای یک نقطه بهتر غلامان امام جعفر صادق علیه السلام است و رفتن او بسوی جماعت بیرون براے اذن دخول دو کس دیگر است ظفر یافتن عبد العزیز بانچه دیگرے سر گز نیافته باعتبار انیست که بے طلب او مطلب او حاصل شده و مطلب رفیق او با طلب حاصل شده و در صورت طلب احتمال عدم عنایاباشد چنانچه می آید در حدیث بیست و هفتم الطیبی روایت است از عبد العزیز نافع گفت با جمعے غلامزادگان خلفاء بنی امیه طلب رخصت دخول بر امام جعفر صادق علیه السلام کردیم و فرستادیم غلام او را بسوے او براے رخصت پس فرستاد بسوے ما که داخل شوید دو کس و دو کس پس داخل شدم من و مردے با من پس گفتم آن مرد را که دوست میدارم که تو سرسخن وا کنی بسوال باین معنے که تو ابتدا به سوال کنی من جواب را بشنوم پس آن مرد گفت آری چنین کنم پس آن مرد گفت امام را قربانت شوم پدر من که با من بود از جمعی که اسیر کردند ایشان را خلفاء بنی امیه و عملے که تحصیل مالها شود با ایشان فرمودند و بتحقیق دانسته ام که بنو امیه نبود جائز ایشان را که حرام کنند بر مردم مالے را که دیگران حلال کرده باشند و نه این که حلال کنند بر مردم مالے را که بر دیگران حرام کرده باشند بود نه بوده ایشان را از جمله آنچه در تصرف ایشان است مال کم و نه مال بسیار و حز این نیست که آنچه در تصرف ایشان است مال شما است مراد آنست که چون این را دانستم ترک عمل ایشان کردم بسوے وقتے که بخاطر میرسانم آنچه را که بودم دران که عمل از جانب خلفای بنی امیه باشد داخل میشود از آن بخاطر گذرانیدن حالتے که نزدیک است که فاسد کند بر من عقل مرا آن حالتے که من در آنم پس امام گفت آن مرد را که تو در حالتے از آنچه بود بسبب عمل بنو امیه و الحال توبه کردی و هر که بود مانند حال تو که پیش من است پس او نیز در حلیت است از آن عبد العزیز گفت پس بر خاستم و بیرون آمدم پس معتب از ما بیرون رفت

معتب بسوی جماعتی نشسته که انتظار میکشیدند رخصت امام را پس گفت ایشان را که بتحقیق ظفر یافت
عبد العزیز نافع به مطلبی که ظفر نیافت بمانند آن معتب هیچیک هرگز گفته شد معتب را که وجه بود این ظفر پس
تفسیر کرد آنرا برای ایشان که سبب آنکه او سخن گوید واستدعا کند امام او را احلال کرد **اصل** فقام
اثنان فاستأذنا على ابي عبد الله عليه السلام فقال احدهما جعلت فداك انى كان من سبايا ني سبية
وقد علمت ان بني امية لم يكن لهم من ذلك قليل ولا كثير وانا احب ان تجعلني من ذلك في حل
فقال وذلك الينا ما ذاك الينا ما لنا ان نحل ولا ان نحرم فخرج الرجلان وغضب ابو عبد الله عليه
السلام فلم يدخل عليه احد في تلك الليلة الا بدأه ابو عبد الله فقال الا تعجبون من فلان
يجيئني فيستحلني مما صنعت بنو امية كانه يرى ان ذلك لنا ولم ينتفع احد في تلك الليلة بقليل
ولا كثير الا الاولين فانهما عنيا بحاجتهما **شرح** و ذلك بتقدیر استفهام انکاری است الا الاولین
تا آخر التفات از تکلم بغیبت است عنیا به کسر عین بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و نون و الف
ماضی مجهول باب ضرب است العیانة بفتح عین خبر دادن والعیان به کسر عین خبر دادن سخنی از آنها پس
مطلب وست و میتواند بود که به ضم عین بی نقطه و کسر نون و یای دو نقطه در پائین مجهول ناقص واوی
باب نصر باشد العنوة به فتح عین دوستی و مهربانی و میتواند بود که بکسر غین با نقطه در پائین معلوم ناقص
یائی باب علم باشد الغنی بکسر غین و فتح نون و الف بی نیاز بودن سی یعنی پس برخاستند دو کس
پس داخل شدند بر امام پس گفت یکی از آن دو قربانت شوم بدرستی که بود پدرم از جمله اسیران
غلامهای بنی امیه و تحقیق دانستم که بنی امیه نبوده ایشان را از آن چه داشتند مالی کم و نه مالی
بسیار و من میخواهم که گردانی مرا از مالی که بعمل از جانب ایشان بهم رسید در حلیت پس امام گفت
و آیا حلال کردن مفوض بسوی ما است نیست آن مفوض بسوی ما جائز نیست ما را که حلال کنیم و
نه این که حرام کنیم تا امر الهی نباشد پس بیرون آمدند آن دو مرد و غضبناک شد امام علیه السلام پس
داخل نشد بر او هیچیک از جماعت ما در آن شب مگر آنکه ابتدای کلام با او کرد امام علیه السلام باین
روش که گفت آیا تعجب نمیکنید از فلان کس که می آید نزد من و طلب حلیت میکند از من آنچه کردند بنی امیه
یا یعنی که ترک عمل ایشان نکرده پس طلب حلیت آن بجای طلب حلیت خلافت بنی امیه است گویا که خیال
میکند که آن حلال کردن بنی امیه بدست ما است و منتفع نشد هیچیک در آن شب بکم و نه بسیار مگر دو کس اول
چه بدرستی که ایشان خبر داده شده اند بانچه مطلب ایشان بود **شانزدهم اصل**
عن ضريس الكناسي قال قال ابو عبد الله عليه السلام من اين دخل على الناس الزنا قلت
لا ادري جعلت فداك قال من قبل خمسنا اهل البيت الا شيعتنا الاطيبين فانه محلل لهم
لميلادهم **شرح** الميلاد بكسر ميم وقت ولادت و مراد اینجا مکان ولادت است بمعنی ام ولد الاطیبین

عبارت از امامیہ است کہ خمس غنیمت خود را دادہ باشند لام در لمیلادہم بمعنے فی است یعنے روایت است
از ضریس کناسی گفت کہ گفت امام جعفر صادق آیا میدانی کہ از کدام جانب داخل شد بر مردم زنا گفت نمیدانم
قربانت شوم گفت از جانب خمس ما اہل بیت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنے آن ندادن خمس باعث
ولد الزنا بودن اولاد کنیزان مردم است مگر شیعہ ما کہ امامیہ اند چہ بدرستی کہ خمس حلال کردہ شد
بر ایشان در امر ولادت ایشان کہ کنیزان باشند مراد آنست کہ اسیر کنند وخمس آن ندادہ باشند وشیعہ امامیہ
بفروشند خمس آن حلال است برائے آنکس کہ خریدہ وبر غیر شیعہ امامیہ حلال نیست اگر گوئی کہ وطی
غیر شیعہ وطی بہ شبہہ است پس چرا زنا باشد گوئیم استحقاق ذی القربے بعض خمس را منصوص علیہ
است در قرآن ومذہب ابو حنیفہ واہل عراق کہ میگویند سہم ذی القربے ساقط است چہ ابوبکر وعمر
ندادند سہم ذی القربے را واصحاب رسول انکار بر ایشان نکردہ اند خلاف صریح قرآن ست پس ہر کہ
وطے کند وآیہ خمس را شنیدہ باشد دانستہ زنا کردہ مگر شیعہ امامیہ کہ محکمات قرآن کہ در آنہا نہی از
اختلاف وخودرائی وپیروی ظن ہست دانستہ اند امامت امام عالم بجمیع احکام الٰہی را واین را کہ بانچہ
امام مشافہۃ گوید یا منقول باشد از امام بتواتر یا بخبر واحد صحیح حلال کردن امام ایشان را مخفی نماند
کہ این حدیث مؤید آنست کہ ذکر یتامی ومسکین وابن السبیل بے اعادہ لام در آیہ خمس برائے
نفقہ ایشان است نہ برائے مالک بودن ایشان وفی الا احلال کردن امام کافی نمی بود در حلال بودن **ہفدہم**
اصل قال لی ابو عبد اللہ علیہ السلام نحن قوم فرض اللہ طاعتنا لنا الانفال ولنا صفو
المال یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیہ السلام کہ واجب لازم کردہ اللہ تعالی در محکمات قرآن اطاعت ما را
در آیہ اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول واولی الامر منکم برائے ما است انفال وبرائے ما است خالص فیٔ کہ
بیان شد در حدیث چہارم این باب **ہیجدہم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
فی الرجل یموت لا وارث لہ ولا مولی لہ قال ہو من اہل ہذہ الایۃ یسئلونک عن
الانفال یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام در مردی کہ وارث نسبی باشد نیست
او را ونہ آقائی کہ آزاد کردہ باشد او را بے واسطہ یا بواسطہ گفت آن مرد باعتبار مالش از اہل این آیہ
است کہ میرسد ترا از عطاہائے الٰہی برسول واوصیای او باین معنی کہ آن مال داخل انفال ومال امام است
مخفی نماند کہ ظاہر این حدیث آنست کہ امام مقدم است بر ضامن جریرہ مگر آنکہ مولی را اعم از ضامن جریرہ
گیریم **نوزدہم اصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام عن الکنز کم فیہ قال الخمس و
عن المعادن کم فیہا قال الخمس وکذلک الرصاص والصفر والحدید وکل ما کان من المعادن
یوخذ منہا ما یوخذ من الذہب والفضۃ **شرح** بدانکہ اطلاق معادن بر معدن طلا ونقرہ میشود
بنا بر کلام سائل بر آنست ودر کلام امام اشعار بآن است کہ ... ادعے کہ خمس دارد اعم از معادن طلا و

نقره است یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع از راوی که گفت پرسیدم او را از گنج که چند واجب است
در آن گفت پنج یک و پرسیدم او را از معادن طلا و نقره که چند واجب است در آن گفت پنج یک و همچنان
است در معادن که اعم از سرب و قلعی است و مس و آهن و هر چیزی که حاصل شده باشد از معدنها گرفته میشود از آنها آنچه
گرفته میشود از طلا و نقره **بستم اصل** عن محمد بن مسلم عن احدهما علیه السلام قال ان اشد
ما فیه الناس یوم القیمة ان یقوم صاحب الخمس فیقول یا رب خمسی وقد طیبنا ذلک
لشیعتنا لتطیب ولادتهم ولتزکو اولادهم یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام
یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت سخت تر آنچه در آنند مردم در روز قیامت آنست که برخیزد امام
هر زمانی که صاحب خمس است پس گوید ای صاحب کل اختیار من تظلم می کنم خمس خود را امام گفت
پس حلال کردیم بر رعیت خود آنرا برای شیعه امامیه خود تا پاکیزه شود ولادت اولاد ایشان مراد
حلال کردن در ام ولد است چنانچه بیان شد در حدیث شانزدهم **بست و یکم اصل**
عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عما یخرج من البحر من اللؤلؤ والیاقوت والزبرجد وعن معادن
الذهب والفضة ما فیه قال اذا بلغ ثمنه دینارا ففیه الخمس **شرح** والیاقوت والزبرجد
عطف بر ما است و میتواند بود که عطف باللؤلؤ باشد باعتبار آنکه بعض یاقوت و زبرجد به کندن
زمین رودخانه ها بهم میرسد و میتواند بود که از رسیدن قیمت بدینار بعد از وضع اخراجات تحصیل آن
باشد به قرینه حدیث سیزدهم یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم
او را از آنچه بیرون می آید از دریا از مروارید و یاقوت و زبرجد و از معدنهای طلا و نقره که چه چیز واجب
است در آن گفت وقتی که رسد قیمت آن به یک دینار طلا پس در آن واجب است خمس
بست و دوم اصل عن علی بن مهزیار قال کتبت الیه یا سیدی رجل دفع الیه
مال یحج به هل علیه فی ذلک المال حین یصیر الیه الخمس او علی ما فضل فی یده بعد الحج
فکتب علیه السلام لیس علیه الخمس **شرح** این حدیث صحیح است و علی بن مهزیار از اصحاب امام
رضا علیه السلام و امام محمد تقی علیه السلام است یعنی روایت است از علی بن مهزیار گفت نوشتم
بامام ای آقای من مردی داده شد باو مالی که حج کند بآن آیا واجب است بر قدر آن مال وقتی
که می گردد بسوی او خمس یا واجبست بر آنچه باقیماند در دست او بعد از حج پس نوشت نیست
بر او خمس اصلا اشارت است بآنکه خمس در غنیمت است و آن داخل غنیمت نیست چه سعی
حاصل نشده چنانچه بیان شد در اول این باب **بست و سیوم اصل** سرح
الرضا علیه السلام بصلة الی ابی فکتب الیه ابی هل علی فیما سرحت الی خمس فکتب الیه
لا خمس علیک فیما سرح به صاحب الخمس **شرح** السرح بسین بی نقطه و رای بی نقطه

ونای بے نقطہ مصدر باب منع روان شدن باد رلعلۃ برائے تعدیہ است العملۃ ہمراہی کسے بمال و
مانند آن سرحت مخاطب باب تفعیل است یعنی روانہ کرد امام رضا علیہ السلام مالے را بسوی پدرم
پس نوشت بسوی او پدرم کہ آیا چیزی درمیان آنچہ روانہ کردی بسوی من خمس ہست پس نوشت بسوے
او کہ خمس واجب نیست بر تو در آنچہ روانہ کرد آنرا صاحب خمس مخفی نماند کہ ظاہر این حدیث آنست کہ خمس مال
امام باشد و ذکر ایمنافی کہ مستحق نصف خمس اند برائے نفقہ باشد چنانچہ مذکور شد در شرح حدیث
چہارم این باب پس دادن خمس از قبیل رد بعض عطاے کسی خواہد بود و این منافات ندارد با آنکہ
اگر غیر صاحب خمس نیز چیزے بکسی عطا کند خمس نداشتہ باشد چہ ذکر وجہی برائے چیزے منافات ندارد
با آنکہ وجہ دیگر داشتہ باشد چنانچہ گذشت در حدیث بست و دوم این باب **بست و چہارم**
اصل کتبت الی ابی الحسن علیہ السلام اقرأنی علی بن مھزیار کتاب ابیک فیما اوجبہ علی اصحاب
الضیاع نصف السدس بعد المؤنۃ وانہ لیس علی من لم تقم ضیعتہ بمؤنتہ نصف السدس و لا غیر ذلک
فاختلف من قبلنا فی ذلک فقالوا یجب علی الضیاع الخمس بعد المؤنۃ مؤنۃ الضیعۃ وخراجہا لا
مؤنۃ الرجل وعیالہ فکتب علیہ السلام بعد مؤنتہ ومؤنۃ عیالہ وخراج السلطان **شرح** مراد
باصحاب الضیاع جمعی اند کہ املاک انفال در تصرف ایشان است و بیان شد در حدیث چہارم این باب کہ
مصالح خراج زمین مفتوح العنوہ مقدار اجارۂ انفال باختیار امام است و تعیین نصف سدس برای خرج
زمین مفتوح العنوہ و اجارۂ زمین انفال بودہ و تعیین مقدار قلیل برای رعایت مصلحت شیعہ و تخفیف
بر ایشان است چہ در زمان خلفاے بنی العباس ظلم و دست اندازی بر ایشان بسیار واقع می شدہ
و ہمچنین رفع خراج و اجارہ از کسی کہ آباد نکند از قبیل تخفیف است چہ ممکن بود کہ اجرت المثل زمین را
مطالبہ کند فقالوا یجب تا آخر نقل یک مذہب است از جملۂ دو مذہب اہل اختلاف و این مذہب مبنی
بر قیاس خمس است بہ خراج مفتوح العنوہ و اجرت انفال و این باطل است و مذہب دیگر آنست کہ امام
در جواب گفتہ یعنی نوشتم بسوے امام علی نقی کہ داد بہ من تا خواندم علی مھزیار نوشتہ پدر تو امام
محمد تقی را در آنچہ واجب ساخت بر اہل املاکے کہ مفتوح العنوہ است یا از انفال است کہ نصف سدس
حاصل باشد بعد از اخراجات زراعت و زکوۃ و این کہ نیست بر کسی کہ آباد نگاہ دارد زمین خود را کہ مفتوح العنوہ
است یا از انفال است بخرج خود کہ برائے آبادانی میباید نصف سدس و نہ غیر آن پس اختلاف کردند
کہ نزد ما ام اند از شیعہ در آن جمعی گفتند کہ سوای نصف سدس کہ خراج است و بدل اجارہ است واجب است
بر آن املاک و خمس بعد از وضع خرج کہ خرج از ملکیت و خراج امام ضلالت است نہ خرج آن مرد و عیال او
پس نوشت کہ وجوب خمس بعد از خرج آن مرد و خرج عیال او و بعد از خراج امام ضلالت است **بست**
و پنجم اصل کتب رجل من تجار فارس من بعض موالی ابی الحسن الرضا علیہ السلام یسألہ

الاذن فی الخمس فکتب الیه بسم الله الرحمن الرحیم ان الله واسع کریم ضمن علی العمل الثواب
وعلی الضیق الهم لا یحل مال الا من وجه احله الله وان الخمس عوننا علی دیننا وعلی عیالاتنا وعلی
موالینا وما نبذله ونشتری من اعراضنا ممن نخاف سطوته فلا تزووه عنا ولا تحرموا انفسکم
دعاءنا ما قدرتم علیه فان اخراجه مفتاح رزقکم وتمحیص ذنوبکم وما تمهدون
لانفسکم لیوم فاقتکم والمسلم من یفی لله بما عهد الیه ولیس المسلم من اجاب باللسان وخالف
بالقلب والسلام **شرح** الهم بفتح ها و تشدید میم رغبت در چیزے و مراد انجام مرغوب است و فرق میان
ثواب وهم آنست که ثواب مقارن تعظیم است چون در مقابل فعل اختیاری است وهم مقارن تعظیم نیست
چون در مقابل حالت غیر اختیاری است و آنرا عوض نیز گویند دینا بکسر دال اشارت است بآنکه مالک
خمس بودن ما از جملهٔ براهین بر امامت ما و بطلان امامت مخالفان است چنانچه بیان شد در حدیث
ششم این باب و میتواند بود که بفتح دال باشد ما در ما قدرتم بمعنی ما دام است ضمیر علیه راجع بدعاءنا است
یعنی نوشت مردے از سوداگران فارس بسبب بعض غلامان امام رضا علیه السلام باین معنی که کتابت بوا
آن غلام بود و طلبید از امام رضا علیه السلام در خمس یعنے خمس را صرف خود کند و به مصرف وجوب
نرساند پس نوشت بسوے او بسم الله الرحمن الرحیم بدرستی که الله تعالے صاحب کل اختیار
آسمانها و زمین است و کریم است ضامن شده بر عمل خیر ثواب آخرت را و بر تنگی مثل مفلسی و بیماری
که بے اختیار است حصول مطلب را در آخرت مراد آنست که طلب ما خمس را برائے مصلحت کار
مکلفان است نه از قبیل منافقه چنانچه الله تعالے محتاج نیست اکرم الاکرمین است و بعمل ثواب میدهد
و تنگی عوض میدهد حلال نیست مالی برائے مردم مگر از راهی که حلال کرد آنرا الله تعالے از آن راه بدرستی که
خمس مدد ما است بر استقامت اسلام که ما داریم یا بر ادای قرض ما و بر نفقهٔ عیالان و بر نفقهٔ شیعیان ما
که یتیم یا مسکین اند یا فقیر یا مسافر باشند و چیزیست که میدهیم آزاد و ا بجوانکه بعض عرضهاے خود را از
کسی که میترسیم از ظلم او مراد آنست که الله تعالی غنی است و ما چون خلفای او نیز احتیاج نداریم خمس نداریم
برای مصلحت کار خود چنانچه بیان شد در حدیث اول باب مذدست و ...عم و لیکن گاهے برای مصلحت
کار مکلفان محتاج میشویم بآن تا حق ظاهر شود و مردم ثواب دریابند پس دور مکنید خمس را از ما و محروم
مکنید خود را از دعای ما چند انکه توانائی داشته باشید بر آن دعا چه بدرستی که بیرون کردن شما خمس را
از مال خود کلید رزق شما است بوسیلهٔ دعاے ما و بر طرف کردن گناهان شما است و چیزے که ذخیره
میکنید برائے خود برای روز حاجت شما که قیامت است و مسلمان کیست که وفا کند برای الله تعالے
بسوی او از تکلیفات و نیست مسلمان کسی که قبول کند صاحب کل اختیار بودن رب العالمین را بزبان و
مخالفت کند بل به ترک عمل بمقتضاے آن و السلام لعبت و شیشم اصل قدم قوم من

بیان وجوب خمس از ...

خراسان على ابى الحسن الرضا عليه السلام فسئلوه ان يجعلهم فى حل من الخمس فقال ما امحل هذا تمحضونا
المودة بالسنتكم وتزوون عنا حقا جعله الله لنا وجعلنا له وهو الخمس لا نجعل لا نجعل لا نجعل
لاحد منكم فى حل **شرح** ما امحل بحاى بے نقطہ صیغہ تعجب است ماخوذ از محال بضم میم نیست چہ
میم اینجا فاء الفعل است ودر محال بضم میم زائدہ است بلکہ ماخوذ است از محل بفتح میم وسکون حا بمعنی شدت
ومکر وہر دو اینجا مناسب است ونسبت دوم نسبت مجازی است برائے مبالغہ چنانچہ می گویند مکر ماکر
تمحضونا بجائے بے نقطہ وضاد با نقطہ وتشدید نون مخاطبین باب منع یا باب افعال است التمحض الاخلاص
خالص کردن باور بالمودة برائے تقویت است یعنی وارد شدند جمعے از خراسان بر امام رضا علیہ السلام
پس طلب کردند از او کہ گرداند ایشان را در حلیت از خمس پس گفت چہ سخت است این طلب
شما بیان این آنکہ خالص می سازید بر ما دوستی را بزبانہائے خود ودور می کنید از ما حقے را کہ گردانیدہ
از اوحق تعالے برائے ما وگردانیدہ ما را برائے آن وآن خمس است بودن ائمہ برائے خمس اشارہ
است باینکہ اختصاص خمس غنیمت باہل بیت رسول از جملہ دلیل امامت ایشان وبطلان امامت ائمہ
ضلالت است چنانچہ گذشت در حدیث ششم این باب نمیگردانیم ہیچیک از جملہ شمارا در حلیت از خمس

بست وهفتم اصل كنت عند ابى جعفر الثانى اذ دخل عليه صالح بن محمد
بن سهل وكان يتولى له الوقف بقم فقال يا سيدى اجعلنى من عشرة آلاف فى حل فانى انفقتها
فقال له انت فى حل فلما خرج صالح قال ابو جعفر احدهم يثب على اموال حق آل محمد وايتامهم ومساكينهم
وفقرائهم وابناء سبيلهم فياخذه ثم يجيئ فيقول اجعلنى فى حل اتراه ظن انى اقول لا افعل والله
لا يسئلنهم الله يوم القيمة عن ذلك سؤالا حثيثا **شرح** بودم نزد امام محمد تقی علیہ السلام وقتیکہ
داخل شد برو صالح بن محمد بن سہل وتولیت میکرد صالح از جانب او امامرا کسے را کہ وقف است در قم
بر آل محمد وایتام ایشان ومساکین ایشان وفقرای ایشان ومسافران ایشان بشرط آنکہ متولے امام
یا نائب امام باشد پس گفت امام را ای آقای من بگردان مرا از دہ ہزار درہم در حلیت چہ بدرستے کہ من
خرچ کردم آنہارا پس امام گفت او را در حلیتی پس چون بیرون رفت صالح گفت امام محمد تقی یکے از ان
جماعت برمی جہد بر اموال ائمہ آل محمد وتیمان ایشان ومسکینان ایشان وفقیران ایشان ومسافران
ایشان پس میگیرد آنرا یعنی پنہان میکند ومیگوید خرچ کردم من از آن پس می آید پس میگوید کہ بگردان
مرا در حلیت آیا گمان می برد او را کہ ظن این دارد کہ میگویم گفت کہ نمیکنم ترا در حلیت اگر دہم بخدا قسم کہ
ہر آئینہ سوال خواہد کرد البتہ اللہ تعالے ایشان را در روز قیامت از آن اموال حق محمد وایتام ومساکین
وفقرا وابنائے سبیل سوال کند. **بست وهشتم اصل** سئلت ابا عبد الله عليه السلام
العنبر وغوص اللؤلؤ فقال عليه الخمس یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیہ السلام را

از غوص مروارید که آیا واجب در آن چه مقدار است پس گفت واجب است بر آن خمس مراد آنست که اگر قیمت آن بدینار رسیده باشد چنانچه بیان شد در حدیث بست و یکم این باب بحمد الله تعالی تمام شد شرح کتاب حجت که کتاب سوم است از سی کتاب که جزء کتاب کافی کلینی است رحمه الله تعالی و بعد ازین انشاء الله تعالی شروع میشود در کتاب الایمان والکفر فرغ الشارح خلیل بن غازی القزوینی عفی الله عنه و عن والدیه و عن عشیرته و عن احبائه من تحریره یوم الجمعة الثالث والعشرین من جمادی الاولی سنة سبع و ستین والف الهجریة بدار الموحدین قزوین وصلی الله علی محمد و آله المعصومین الی یوم الدین

خاتمة الطبع الصافی شرح اصول الکافی از کارپردازان مطبع

الحمد لله الذی اکمل لنا الدین واتم علینا النعمة وهدانا الی الصراط المستقیم وطریق الجنة والصلوة والسلام علی خاتم انبیائه ابی القاسم محمد المصطفی الملهم بالعلم الفخیم والخلق العظیم وغرر المروة وعلی آله الهادین الانجبین سیما وصیه وصهره وابن عمه ابی الحسین علی بن ابیطالب سید الوصیین وولی الدنیا والدین الذی البطل کمید الحائنین المغرقین فی اللجة وفتح جباه الجاحدین ابلغ شجة صلوة غزیرة مستقیرة مادام النور دافعا للظلمة ولعنة الله علی عدائهم مادامت السموات متحرکة والارض ساکنة مطمئنة اما بعد بر قلوب زاکیه اصحاب اطیاب واضح باد که این گوهر نایاب لاجواب یعنی شرح کتاب الحجة که حصهٔ دوم جزو سوم از اجزاء هشتگانه صافی شرح اصول کافی است واز مصنفات طیبات راس فقهاء عظام سمی رسول رب جلیل مولانا مقتدانا ملا خلیل ابن غازی قزوینی (غمرهما الله فی بحر رحمته) و پیش ازین نیز بهمدرین مطبع بکم والا پایگاه منشی نولکشور سی آئی ای بانی مبانی منشی نولکشور پریس واقع سنه ۱۳۰۷ هجری مطابق سنه ۱۸۹۰ع نخستین تا آخر حصهٔ دوم متعلقه جزو سوم و سپس از جزو چهارم تا آخر جزو هفتمش بحلیه طبع نو آئین محلی گردیده صفا بخش دیده منتظران و مشتاقان سیر احادیث و اخبار شده بود حمداً لله که درین زمان سعید و اوان حمید بتوفیق موفق و معین بتائید ائمه معصومین بار بحسب ایمای مرجع ارباب علم و فن ذی همت و مروت بابو منشی پراگ نراین صاحب بار دوم بفرد طبع صفا بار فروغانی گشته نور افزای دل و دیده مشتاقان اخبار احادیث آمد

نام کتاب	قیمت
اثارۃ البصائر و کشف السرائر - یہ کتاب عجیب رتبہ کی ہے جسمین اصول دین مذہب اثنا عشری کا بیان نہایت تفصیل و توضیح سے بدلائل و براہین بزبان اردو عام فہم تحریر کیا ہے مصنف اسکے عالم المعی فاضل لاثانی جناب شفاء الدولہ ذکاء الملک حکیم سید افضل علیخان بہادر مدبر جنگ ہین کتاب چار جلد مین کامل و واضح دستخط بتصحیح مصنف علام جہی - نہایت عمدہ کتاب ہے حسب تفصیل ذیل کاغذ سفید	للعہ سہ ار
الفصل الاول در بیان توحید مین -	عہ ب
دوم در بیان نبوت مین -	عہ ب سہ ار
سوم بیان امامت مین -	عہ ب
چہارم بیان معاد مین	عہ ب سہ ار
نادرہ مجلس مسمی بہ تاج الائمہ بنابر روایات مذہب امامیہ از سید وزیر حسین صاحب مجتہد ہندی -	۱۲ار / ار
حلیۃ العرائس - از مولوی امداد علی	۲ار
احکام الائمہ - از حاجی حسن علی -	۴ر
مواعظ جعفریہ - از سید محمد حیدر خان یہ کتاب مقبول خاص و عام پسندیدہ انام نہایت عمدہ ہے -	ھر

نام کتاب	قیمت
چہل مجلس شبیر - مسمی بہ الفت ماتم از سید وزیر حسین رضوی -	عہ
خلاصۃ المصائب - منقول از نسخہ مطبوعہ مطبع سلطانی شاہی بنظر ثانی مولوی سید تصدق حسین رضوی -	عہ ب
لسان المتقین - عربی فارسی اردو مؤلفہ سید محمد تقی -	۶ر
دعاے جوشن صغیر - مع ترجمہ تحت لفظی اردو -	ار تا ۲
منہج النجاۃ - مع دعاے عاشورا از میرزا غلام حیدر خان -	۳ر
زبدۃ المصائب - جلد اول از محمد عسکری صاحب -	عار
طغرا ضریح - بطرز جدید کاغذ سفید -	۳ تا ۴ب
اور یکمشت اکیسو عدد کے لیے بحساب فی عدد ی	عہ ب سہ ار
تحفۃ العوام - واضح قلم مصنفہ حاجی حسن علی و بتصحیح و اضافہ مولوی سید تصدق حسین رضوی - کاغذ سفید -	۱۲ار ب
ایضاً حسب مراتب بالا کاغذ حنائی -	۱۰ار ب
دیوان نوحہ جات حیدر - مع مناجات جلد اول مصنفہ آغا حیدر علی بیگ صاحب جس مین نہایت عمدہ عمدہ نوحہ جات کا ذخیرہ جمع ہے -	۴ر